

کتاب

(تجفیفی ذکر بارۃ اول الزبجین)

حضرت سید ابی طالب سلام الله علیہ

تألیف :

سید محمد علی قاضی طباطبائی

چاپ دوم

تبریز - ایران

۱۳۹۷ هـ

کتاب

(تحقیق در بارهٔ اول اربعین)

حضر سید الشہداء سلام اللہ علیہ

تألیف:

سید محمد علی فاضل طباطبائی

چاپ دوم

تبریز - ایران

۱۳۹۷ هـ



طبع دوم با اضافات و رد شبهات بنفقه آقای حاج محمد آقا زارع نعمتی

طبع گردید

سنه: ۱۳۹۸ هـ

« تبریز »

حق طبع محفوظ

از این کتاب هزار نسخه در مطبعه « شفق » طبع شد

تبریز — ایران

بسمه تعالی

درباره کتاب «تحقیق دربارهٔ اول اربعین سیدالشهداء علیه آلاف التحية و الثناء» پس از نشر طبع اول آن از طرف علمای اعلام و دانشمندان بزرگ و ادباء سترك نشرأ و نظماً تقریظهای زیادی نگارش یافته و ارسال گشته است .

و از آن میان کلمات ارزنده که شامل نکات و تحقیقات زیاد است از قلم توانای عالم فاضل نقاد شهیر و کتاب شناس مشهور در عصر حاضر صاحب تصانیف نفیسه محقق ارجمند جناب آقای عطائی خراسانی ادام الله بقائه صاحب کتاب «أفسانه کتاب» صادرگر دیده و نکات و مزایای کتاب را به قلم آورده و به خصوصیات آن پی برده و با ذهن آزاد و فکر نقاد خویشتن بر دقائق آن کتاب شریف نظر افکنده و کاملاً آنها را دریافته است .

و به نظر رسید حیف است آن نامه شریف در اوائل این تألیف منیف نشر نگردد و مطالعه کنندگان کتاب از مطالعه آن کلمات و از اطلاع بر آن نکات بی نصیب شوند .

و لذا پس از درخواست اجازه از محضر حضرت آية الله الحجة

الوالد الماجد دام ظلّه و روحی فداه آنچه از قلم در ربار معظم له تراوش نموده در اول این طبع دوم کتاب نقل و نشر می شود و از باب تذکار از نویسندۀ معظم آن در صفحه روزگار به یادگار بماند .

سید محمد تقی قاضی طباطبائی

اینک نامه فامبرده در زیر نقل می شود :

عليك مني سلام الله ماصدحت = ورق الحمام و هز الريح أغصانا

نمودار احساسی که از مطالعه ی کتاب شریف تحقیق درباره روز اربعین سید الشهداء علیه آلاف التحية و الثناء نوشته محقق تحریر و خبر نبیل ملاذ الانام آیه الله الحجة حضرت بندگان آقای حاج سید محمد علی قاضی طباطبائی مد الله ظله بعناياته الکاملة علی رؤسنا .

شیواترین درود و والاترین سپاسم را از راه دور تقدیم می دارم ، آری بحثهای متنوع کتاب مذکور و تحقیقات علمی آن در اعماق روحم می نشست ، ریاضت و زحمت چهل سال مطالعه ی کتابهای گوناگون را اربعین معظم له از میان بر می داشت ، و انبساطی به جانم می بخشید هر ورق آن که جدا باید همچون ورق زردست به دست گردداصالت و ارزش نویسنده را در همنمون بود ، لطف بیان و حسن تعبیر و سنجش گفتار و آزادگی در بحث و صراحت قلم با عبارات زبان شیرین پارسی و فصیح و بلیغ نازی همه جا به چشم می خورد ، حقاً نویسنده معظم آفریننده است او نه تنها خوب نوشته بلکه بهتر اندیشیده با بهائی در زمینه های فکری و جنبه های سازندگی گشوده و

پراگماتیسم عملی و مدینه فاضله را نشان داده است .

دردها و غمها ، نابسامانیها و مفاصد کوچک و بزرگ اجتماع را درك کرده است ، و به بهترین لباس برای خواننده مجسم ساخته است ، با سرینجه برهان و هنگامه های قاطع به جنگ انحرافات فکری و کج اندیشیهای عصری برخاسته ، در مواردی از حريم ولايت باولائی خالص سخت و هر چند سخت تر به دفاع پرداخته ، سنی زده ها و غرب گرفته ها را رسوا و رسواتر ساخته ، صدمات صاحبان کتب ضعیفه را به عالم شيعه در صفحاتی چند معرفی نموده هذیان گوئیهای ابن تیمیّه و ابن حزم اندلسی و حرانی حنبلی و بيطار و آخوند أوف و عمرو بن سعید و طبری نویسنده تاریخ کبیر و آغانی و افسانه نامه ابوالفرج اصفهانی و غزالی و آلوسی و ممیت الدین عربی و دهها نویسنده و یاده سرای دیگر را پاسخ داده و مزدوران استعمار را همانند گوستا و لبون بانوك تیز قلم فشار داده ، و در زمینه کتابهایی از قبیل فصل الخطاب و فقه الرضا و طراز المذهب و مجالس المتقین و غیره به نقد و انتقاد پرداخته ، و تحریف صاحب قاموس را به وجهی لطیف بیان داشته ، و از نسبت های ناروا به پیشوایان دین ممانعت به عمل آورده ، و همچنان که از فهرست کتاب روشن است به بحثهایی ارزنده که تماشای آن کار یکی دوساعت نیست پرداخته ، رسالت نفیهم را با شناخت عمیق مکتبهای بشری و مقایسه اش با مکتب معنوی به انجام آورده ، و شور و غوغائی در این زمینه به راه انداخته ، و مأخذ کتاب را از قریب پانصد جلد کتاب فراهم آورده ، و روشنائی عالم آرائی

را به دستداران کتاب نمودار ساخته ، جداً در تکاپوی حقائق تلاشی
حکیمانه فرموده .

و عجب این که وحدت موضوع را همه جا رعایت نموده و در
بحثهای زندگی سازش از این شاخه به آن شاخه پرواز نکرده حقیقت
این است هنگامی که از مطالعهی کتاب تحقیق اربعین فارغ شدم دلم
میخواست ساعتها بمانم ، و اصالتها و واقعیتهای را بیشتر تماشاکنم ، من
کتاب زیاد خواندهام و زندگی علمیم را تنها با کتاب گذراندهام و لیکن
کتابی که از انحراف به دور باشد و کج اندیشی نداشته باشد کمتر یافتهام ،
از آن تعداد کم است نوشتههای معظم له ، این قضاوت به حق است علامه
قاضی زندگیش وقف دانش ، و افزودن معلومات ، و حل مشکلات علمی
است ، نیازی به معرفی ندارد ، آثار وجودی آن جناب بهترین گواه
بر این مدعا است ، تعلیقات و اضافات دلپذیر نامبرده در کتابهایی مانند
أنوار نعمانیة : سید جزائری ، وجنة المأوی : کشف الغطاء ، و أنیس
الموحدین : نراقی ، و علم امام : شیخ محمد حسین مظفر ، و نوشتههای
مستقل دیگر شاهدیست صادق همگان در توسعه بخشیدن دائره معلومات
نقشی بسزا دارند و در انتخاب مطالب و آثار دارای ذوقی سرشارند
روایات منتخبه از صفحه ۳۱۴ به بعد در تحقیق صلوات و ضم آل و

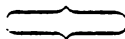
روایت صفحه‌ی (۴۳۶) از نوف بکالی و دهها روایت دیگر کاشف این گفته است .

ومن هرگز توان آن ندارم قیافه حقیقی کتاب را آنچه در درون دارم نکارش دهم و ترسیم این موضوع مجالی بیشتر و خاطری جمع‌تر می‌خواهد جز این نیست که برای معظم له از خداوند جهان توفیقات روز افزون مسئلت دارم و از هرگونه قصور در خطاب و اسائه و تصدیع اوقات آن حضرت پوزش می‌طلبم چاره‌ئی نداشتم جز این که نمونه‌ئی از ارادتم را به زبان قلم آوردم .

با تقدیم احترام - واللّٰه الموفق و المعین

الاحقر شیخ علی اصغر عطائی خراسانی

۲۶ شوال المکرم ۱۳۹۴ هـ ق



(مقدمه طبع دوم کتاب)

قریب چهار سال قبل سئوالی از اینجانب دربارهٔ اربعین حضرت سید الشهداء سلام الله علیه شده بود : که آیا اسراء خاندان رسالت در اربعین اول بیستم ماه صفر سال (۶۱) هجرت از شام برگشته و وارد کربلاء شده‌اند چنانچه مشهور میان شیعه و معروف درین تابعین اهل بیت اطهار سلام الله علیهم است؟ و روز اربعین را روز ملحق کردن رأس اظهر و انور آن حضرت به جسد اطیب در کربلاء می‌دانند یا در غیر آن روز ورود اسراء به کربلاء اتفاق افتاده است ؟

در پاسخ این سؤال جوابی نگارش یافت و قدری در اطراف این موضوع به تتبع و تحقیق پرداخته شد و تألیفی گردآورده و طبع و نشر گشت و کاملاً برای اینجانب روشن شد که آنچه مشهور در میان شیعه است بسیار مورد اعتماد و اعتبار است و سرعت سیر در آن زمانها کار عادی بوده و انحصار به رفتن اسراء خاندان رسالت به شام و برگشتن آنها از شام و ورود به کربلاء و مدینه ندارد بلکه نظائر زیادی از سرعت آمد و رفت در آن دوران در تاریخ وجود دارد مانند آمد و رفت حجاج با سائق الحاجها از عراق به مکه معظمه با این که راه میان عراق و حجاز

بیشتر از بین عراق و شام است یا آمد و رفته‌هایی که میان شام و عراق در اندک مدت انجام می‌یافته چنانچه در کتاب شرح داده شده است .

ولی از آنجا که شبهات صادره از قلم علامه محدث نوری (ره) و شاگردانش درباره ورود اسراء اهل بیت (ع) به کربلاء در بیستم صفر سال (۶۱) هجری اذهان را فرا گرفته و تقویت کامل یافته بود و رفع آن شبهات از اذهان کار آسانی نبود و از طرف دیگر رشك حاسدین و قیام طرفداران محدث نوری (ره) و مقاومت با آنان و رد شبهات پوچ و واهی آنها دشوار می‌نمود و تعجب آور آنست که طرف‌داری از قرآن کریم را گذاشته در طرف‌داری از محدث نوری (ره) گوشیده و در تلاش بودند .

ولذا نظر به جهانی که نگارش یافت بعض از صداهای اعتراض مانند که از آثار نظرهای ساده و سطحی و بدون تأمل و تحقیق و دقت نظر بود بلند شد به بعضی از آنها پاسخهای کتبی بطور تفصیل داده شد و به بعضی از آنها چون وارد کتابی کرده بودند و لذا در خود کتاب «تحقیق» در این طبع دوم آن از روی دقت و بررسی پاسخ نگارش یافت که از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد و قضاوت را به وجدان پاک آنها واگذار می‌نمایم.

و لازم می‌دانم در این پیش‌گفتار طبع دوم کتاب به عموم ارباب دانش و اصحاب بینش اعلام و اعلان نمایم که بنای نگارنده در این کتاب به نقل از کتب معتبره شیعه و سنی بوده و تحقیق در نوشته‌های تاریخی آنان است و بیشتر تلاش گشته که نقل از کتب ضعیفه خودداری شود .

چنانچه در خود کتاب شرح داده شده است ص : ۵۸ - ۵۹ از
امثال کتاب بحر المصائبها و مزامیر الاولیایها و مرقاة الایقانها و تحفه تازهها
و جنات الخلودها و مقتل ابو محنفها و تحفه المجالسها و مخزن البکاهها
و مصائب المعصومینها و ریاض القدسها و کتب مرحوم حاج ملا اسماعیل
سبزواری واعظ (ره) که پراز مطالب بی مدرك و مصدر و تواریخ ضعیفه
است حتی در تواریخ مشهوره مطالب خلاف مشهور را به قلم آورده و
حرفهائی نگارش داده که بدون شك صحت ندارد و نظائر آن کتابها که
زیاد است = از نقل کردن مطلبی خودداری شده است مگر از باب تأیید
و توافق با آنچه در کتب معتبره است حتی نقل کردن از ناسخ التواریخ
که تاریخ رسمی است دولتی حتی الامکان خودداری گردیده چون بسیاری از
قضایا را بدون تحقیق به قلم آورده و اشتباهات زیاد دارد که باید در
این باره کتاب مستغنی مشتمل بر مجلداتی تألیف گردد تا آن کتاب تهذیب
و تنقیح شود و مطالب و تواریخ صحیحه آن ثبت گشته و زوائد و مطالب
وارونه شده ای آن حذف گردد.

و از کتبی که در طبع اول به آن اعتناء نکرده بودم یکی هم کتابی
به نام «مقتل اسفرائینی» است و پراز جعلیات و قصه های قصه خوانان و
داستانهای بی اصل فراوان دارد.

از باب نمونه جملات زیر نگارش می یابد: بنا به تواریخ معتبره لشکر
عمر سعد در کربلا سی هزار نفر بوده و روایت وارده از اهل بیت (ع)
هم آن را تصدیق کرده ولی در مقتل اسفرائینی گفته: عمر سعد امر کرد به
شمر بن اشخاصی که از سربازان آنها در میدان جنگ گشته شده بودند

و عدد آنها به سی هزار نفر از سواره و پیاده بالغ شد و این عین عبارت عربی اوست :

« أمر عمر بن سعد بحصر من قتل منهم في تلك المعركة فبلغوا ثلاثين ألف فارس وراجل، ص ۴۰ ط مصر قدیم = پس بنا به نقل صاحب مقتل اسفرائینی تمامی سی هزار نفر لشکر ابن سعد در کربلاء به دست حضرت سید الشهداء (ع) و یاران با وفایش از دم شمشیر آنها گذشته و گشته شده اند - و بی حقیقتی این مطلب بر همه روشن است .
و در جائی گوید : امام (ع) بسر بالین یکی از شهداء می آمد
چهار صد نفر را کشت ص ۳۳ .

و گوید: وقتی که امام (ع) به بالین برادرش قمر بنی هاشم (ع) می آمد هشتصد نفر را کشت و او را حمل نموده میان قتلی گذاشت ص ۳۲
در صورتی که در ص ۳۴ گفته : که بنی هاشم در پائین پای امام (ع) مدفونند مگر عباس رضی الله عنه که آن حضرت دفن شده در موضع مقتل خودش در طریق غاذریه و قبرش ظاهر است .

اینگونه مطالب ضد و نقیض و دور از عقل و عادت و اعتبار در آن کتاب زیاد است که اگر بشمار آید به درازا می کشد .

و از صریح کلماتش روشن است که جنگ در کربلاء چند روز طول کشیده روز جنگ کرده و شب شده و شب را سحر کرده باز جنگ کرده اند .

و این مطلب از چیز های تعجب آور است و سلب اعتماد از

نقلیات آن کتاب می کند .

و نیز از کلمات تعجب آورش این است که گفته ص ۴۱ - ۴۲ .
وترکوا القتلى مطروحین بأرض کربلاء فتولی دفنهم قوم من الجن
فصلوا علی تلك الجثث الطاهرة المزملة بالدماء ودفنوههم علی ما هم علیه .
یعنی ابدان شهداء را در زمین کربلاء گذاشتند و قومی از جن به
دفن آنها مباشرت کردند و بر آن جثه های طاهره آلوده به خون نماز
گذازدند و آنها را همان طور که هستند دفن شان کردند .

بدون شك این اتعاء از قصه های قصاصین و از دروغهای آنهاست
زیرا ابدان طاهره را در کربلاء قومی از بنی اسد دفن کرده اند و امام
سجاد (ع) به طریق اعجاز آمده و جسد اطیب امام (ع) را دفن کرده
است و در میان شیعه این يك موضوعی مسلم و قابل تردید نیست .

غرض از محتویات کتاب نامبرده کاملاً واضح است که ابداً مندرجانش
قابل اعتماد نیست و لذا از آن کتاب در طبع اول چنانچه اشاره شد مطلبی
نقل نشده ولی بعضی از اشخاص که کتاب معتبر را از غیر معتبر تشخیص
و تمیز نمی دهند همچو کتابی را مصدر نقلیات خویش قرار داده و راجع
به داستانهای طول و دراز منازل واقعه در عرض و مسیر راه اسراء خاندان
رسالت از کوفه تا به شام به آن تمسك نموده و به نقلیات آن چنگ
زده است و آن کتاب ضعیف را که قابل اعتماد نیست به کتاب مجعول
دیگر ضم کرده و از اکاذیب آنها بهم خلط کرده و از مقتل مجعول ابی
مخنف و مقتل اسفرائینی کذائی که مقداری از اوصافش به خواننده گرامی

نقل گشت معجون ساخته و به داستانهای بی ارزش آنها نسبت به مسیر اسراء از کوفه تا شام اعتماد نموده و بخورد اشخاص عوام و بی اطلاع داده است .

اینگونه اشخاص بدانند که اینجانب به آن کتابها و امثال آنها که در زمانهای سابق تألیف شده یا نظائر آنها که در عصر حاضر گرد آورده می شود اُبدأ ارزش قائل نبوده و آنها را از مصادر قرار نداده و هرگز اعتماد و اطمینان به آنها نکرده و از مدارك نمی شمارم .

از اینگونه اشخاص انسان چه توقع داشته باشد که کتابی را مانند مصائب المعصومین يك نفر مرد متهم مصدر نقلیات خویشتن قرار بدهد و به آنها اعتماد نماید .

قاضی طباطبائی



کلک مشکین تو هر دم که ز ما یاد کند
ببرد أجر دو صد بنده که آزاد کند
أربعینی که نوشتی تو ز روی تحقیق
بحقیقت دل خواننده خود شاد کند

قم : حاج محمد علی انصاری

صاحب تألیفات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پس از حمد و ستایش خداوندی صلوات و سلام و تحیات بی پایان
بر خاتم پیامبران و آخر رسل و فرستادگان خدا و اشرف سفیران الهی
و بر اوصیاء معصومین پاك و خلفای بی آك او باد .

و درود فرادان بر شهداء راه حق و بر جان بازان در راه دین
و از جان گذشته گان و سربازان و جان نثاران اسلام خصوصاً بر رهبر
حقیقی آنان سرور شهیدان سید مظلومان امام انس و جان حسین بن
علی علیهما السلام باد که با خون اطهر خود درخت دین اسلام را سیراب
و زنده فرمود و شجره توحید را که در اثر دسائس و پلیدیهای بنی اُمیّه
« دشمنان سرسخت اسلام » نزدیک بود از اساس خشک شود نجات داد
و لذا شیعیان اهل بیت اطهار علیهم السلام بر خود لازم و واجب می دانند
که به هر قیمت تمام بشود در زنده نگاه داشتن داستان پر شور و تاریخی
جانگداز کربلاء بکوشند و نگذارند آن واقعه دلسوز و دلخراشی که
از جنایات دولت ملوک بنی اُمیّه به وجود آمد کهنه شود و از یادها
فراموش گردد و به این مناسبت در ایام عاشوراء و روز شهادت سید الشهداء
علیه السلام در اقامه عزاء و مجالس سوگواری فروگذاری نمی کنند و در

ایام زیارتی آن حضرت به دستور ائمه اطهار سلام الله علیهم به دور قبر مبارك آن بزرگوار جمع شده و شعائر دینی را برپا می نمایند .

و از روزهای سوگواری که شیعه بسیار اهتمام بر اقامه عزا بکار برده و همت به زیارت آن حضرت در آن روز می گمارند یکی هم روز بیستم ماه صفر روز اربعین سید الشهداء علیه السلام است که سیره مستمره شیعه از زمان ائمه اطهار علیهم السلام بر آن جاری است که در عراق از هر طرف رو به کربلاء آورده و به زیارت قبر مطهر بیشتر اهمیت می دهند و الحق شیعیان عراق از زمان بنی امیه و بنی عباس در این باره شهادت به خرج داده و در زنده نگاه داشتن این موضوع اهتمام دارند که درخور بسیار تمجید است .

و در میان شیعه روز اربعین سید الشهداء علیه السلام که روز بیستم شهر صفر است شهرت بسیار دارد و عموماً آن روز را روز ورود اهل بیت علیهم السلام پس از خلاصی از اسارت شام به کربلاء می دانند و آن را زیارت «مرء الرأس» می خوانند .

و از ائمه اهل بیت اطهار علیهم السلام زیارت مخصوصی برای آن روز که سید الشهداء علیه السلام را در آن روز با آن زیارت کنند وارد شده و از علماء امامیه تا قرن هفتم هجری شبهه و اشکالی در این موضوع دیده نشده است و اول کسی که شبهه کرده غیر از سید اجل اعظم سید رضی الدین علی بن طائوس حسنی (قدس سره) در کتاب اقبال^۱ سراغ نداریم .

و کسی که در این اواخر زمانها قریب به عصر ما بسیار پافشاری در شبهه و اشکال راجع به اربعین کرده و اصرار بر آن ورزیده عبارت از علامه متبحر محدث حاج میرزا حسین نوری (ره) صاحب کتاب مستدرک الوسائل است که در کتاب خود لؤلؤ مرجان هر چه می توانسته خواسته موضوع آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام را در اربعین اول سال ۶۱ هجرت نفی نماید بلکه همت داشته که از محالات شمارد و بعد از وی از شاگردانش تبعاً به استاد خودشان که طبعاً در اینگونه امور و امثال آن پا به فراتر می گذارند و شدت پیدا می کنند و از روی تعصب استاد و شاگردی در این صدد می شوند که ادعای استاد را به مرحله واقعی و حقیقت برسانند و لذا موضوع اربعین اول را که اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلا آمده باشند از اکاذیب شمرده و آن دیگری آن را افسانه و از اسطایر به حساب آورده ولی چون به حقیقت نرسیده اند ره افسانه پیموده اند یکی از بزرگان که به خطا رفت جمعی دیگر نیز

←

ماه در دمشق توقف کرده باشند ولی ناقل این قول از روایات و تواریخ معتبره معلوم نیست و قریب يك سال ماندن در شام نیز از احتمالات و حدسیاتی می باشد که اعتماد را نشاید و شاهی بر آن نیست چنانچه بررسی خواهد شد و در بعضی از کتابهای فرقه اسماعیلیه دیدم که يك ماه و نیم توقف کرده اند این قول نیز علاوه بر این که با قول يك ماه ماندن نمی سازد قابل اعتماد نیست نظر به شواهدی که ذکر خواهد شد .

به تبع وی پیرو او خواهند شد در صورتی که مشهور میان علمای امامیه آنست که سر مبارک سید الشهداء علیه السلام را امام سجاد علیه السلام پس از چهل روز از شهادت، در روز اربعین اول آورده و به جسد اطیب و اطهرش در کربلاء ملحق فرموده است ولی چون بعد از هزار سال بعضی شبهات به وسیله یکی از بزرگان مانند علامه محدث نوری (ره) در اذهان قوت پیدا می کند آنچه مشهور است و افکار عمومی شیعه بر آن متوجه است از آن صرف نظر می شود حتی به مقام انکار آمده و تکذیب می کنند و چون بامقیاس زمانهای خودشان اندازه گیری کرده اند و لذا از محالات شمرده اند و از آن طرف هم چون می بینند مشهور میان شیعه و علمای امامیه آنست که در اربعین اول اسراء به کربلاء آمده اند و سر مبارک را به جسد انور ملحق کرده اند بعضی به ناچار قائل بطی الارض شده و خواسته به عنوان خارق العاده آمدن امام سجاد علیه السلام و ملحق کردن سر اطیب را درست و تصحیح نماید .

مانند آنچه علامه محدث نوری (ره) در قصه جزیره خضراء کرده است چون دیده به عقیده خودش با حرف يك نفر یا دو نفر مجهول الحال بلکه مسیحی اعتقاد به وجود جزیره خضراء کرده ولی چون از جزیره کسی سراغ نداده یا به فرمایش شیخ اکبر حاج شیخ جعفر کاشف الغطاء (ره)^۱ به جزیره های رسیده اند که آثاری در آنها از آنچه ادعا

۱- رجوع شود به کتاب حق المبین شیخ اکبر شیخ جعفر کاشف الغطاء (ره)

می کنند ندیده اند قائل شده که جزیره خضراء از انظار غایب است و این ادعا بدون دلیل است و آمدن امام سجاد علیه السلام را به کربلاء هم در اربعین اول بگوئیم که بطی الارض شده چنانچه از شاگردان^۱ علامه نوری (ره) قائل شده و از دیگران نیز احتمال داده اند^۲ ولی حرفی است بی مدرک و ادعاییست که دلیل ندارد .

نظر به تشویش افکار و شبهات و اشکالاتی که از قلم علامه نوری (ره) تراش کرده سالیان دراز است که در ایام اربعین هر سال آن شبهات در اذهان و زبانها تجدید می شود و پاره از اهل غرض نیز آنها را عنوان کرده و می خواهند در میان شیعه در تقویت آن شبهات بکوشند بلکه خللی در اذهان پیدا شود و به این مناسبت در این سال ۱۳۹۲ قمری

←
که در رد اخباری مسلکها نوشته ص ۸۷ ط تهران و به تعلیقات انوار نعمانیه ج ۲ ص ۶۴-۶۹ .

۱ - رجوع شود به کتاب وقایع الشهور و الایام بیرجندی ص ۵۴ ط تهران .

۲ - در صورتی که کسی از شیعه قائل نشده که آمدن امام سجاد (ع) برای الحاق سر اطهر به جسد اطیب به کربلاء به خارق العاده و طی الارض بوده است فقط آنچه از شیعه قائل شده اند در آمدن امام سجاد (ع) برای دفن اجساد مطهره شهداء کربلاء و جسد اطهر سید الشهداء (ع) است که به طریق غیر عادی و به نحو اعجاز به کربلاء آمده و ابدان طاهره خصوص جسد اطیب را دفن کرده است .

در تبریز بعضی از اهل دیانت و تقوی از اینجانب سؤالی کرده و خواستار جواب شد و سؤال معظم له بقرار زیر بود :

اسلامیان پناها. چه می فرمائید؟ در این مسأله تاریخی یعنی ورود اهل بیت حضرت حسین علیه السلام به کربلاء یا مدینه پس از خلاصی از شام که در کتب تاریخ بطور مختلف نقل گردیده است و عالم جلیل محدث نوری (ره) در کتاب لؤلؤ مرجان راجع به موضوع مذکور تحقیقاتی نموده حاصلش این است که خبر ورود اهل بیت به کربلاء در کتاب لهوف مرحوم سید بن طاووس (ره) از جهاتی مخدوش است الخ .

تا آخر سؤال معظم له که بعداً به فقرات آن اشاره و بررسی خواهد شد ان شاء الله تعالی .

خوب است شبهات و اشکالات علامه محدث نوری (ره) در کتاب لؤلؤ مرجان بطور خلاصه يك به يك نقل شود و در اطراف آن بررسی گردد و پس از تحقیق معلوم خواهد شد که قائل شدن به این که اسراء اهل بیت علیهم السلام در اربعین اول در ماه صفر سال ۶۱ هجرت به کربلاء آمده اند اقوی و امارات و قرائن زیادی بر آن قول بیشتر بوده و آنچه مشهور است قابل اعتماد است و اقوال دیگر اعتماد را ننشاید .

دلیل اول محدث نوری (ره) آنست : که سید امام رضی الدین

علی بن طاووس حسنی متوفی (۶۶۴) ق و شیخ فقیه ابن نما (قدس سرهما) که هر دو از اکابر فقهاء و علمای شیعه امامیه و از رؤساء مذهب اثناعشریه اند در کتاب لهوف و کتاب منیر الاحزان فرموده اند که خاندان رسالت پس از

خلاصی از اسارت در خدمت امام سجاد علیه السلام از شام حرکت کرده و در اثناء راه به شخص دلیل و همراه خودشان که یزید پلید بر آنها کماشته بود گفتند که قافله ما را از عراق برده ووی قافله را به عراق برگردانیده و وارد کربلاء شدند و جابر بن عبدالله انصاری را در آنجا ملاقات کرده و بعد رهسپار مدینه شدند و نظر بر این که سید کتاب لهوف را در اوائل سن خود تألیف فرموده و لذا خالی از تحقیق است و بعد محدث نوری (ره) دو فقره شاهد بر این ادعای خود یعنی تألیف سید لهوف را در اوائل جوانی خود ذکر کرده و خواسته که نقل سید اجل را در این باره از انظار ساقط نماید و از نظر تحقیقی دور اندازد - ولی، زهی تصور باطل - زهی خیال محال .

و در جواب محدث نوری (ره) گفته می شود : که کتاب لهوف سید (ره) نقلیاتش بسیار مورد اعتماد است و در میان کتب مقاتل کتاب مقتلی به اندازه اعتبار و اعتماد آن نمی رسد و در اطمینان بر آن کتاب در ردیف اول کتب معتبره مقاتل قرار گرفته است گرچه آن را در اوائل جوانی نوشته باشد - اگر این ادعا درست باشد چنانچه تحقیق و بررسی خواهیم کرد - ولی در مدت ایام زندگانی خویش تا آخر عمرش آن را تغییر نداد و اگر اشتباهاتی بعداً به نظرش می رسید آن را تغییر می داد و تصحیح می فرمود ولی نسخ لهوف خصوصاً در قصه آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء اختلافی ندارد و در نقل آن تمامی نسخ لهوف که در دسترس است متفق علیه است .

گذشته از این از کدام عبارت مرحوم سید فهمیده می‌شود که لهوف را در اوائل سن خود تألیف فرموده است ؟ این که فرموده من مصباح را در ابتداء شروع به تألیف تصنیف کرده‌ام ظاهر این فرمایش این است که از تألیفات اولیه من می‌باشد نه این که در اوائل سن و جوانی نوشته‌ام چنانچه در کشف المحجّة می‌فرماید :

وهيأ الله جل جلاله ما فتح على سرائري واذن في اظهارها
ظواهرى من كتب صنفتها بقدس تدبيره و شريف تعريفة جل
جلاله منها كتاب مصباح الزائر و جناح المسافر في بداية ما
شرعت في التأليف ...^۱

معنای این عبارت این نیست که مصباح را در ابتداء تکلیف و جوانی و ایام کودکی تألیف کرده‌ام تا شاهد ادعای محدث نوری (ره) بشود زیرا از این عبارت استفاده می‌شود که مصباح را در ابتدای شروع به تألیف نوشته‌ام و ابتدای شروع سید به تألیف از کجا معلوم شده که از ابتداء تکلیف و ایام جوانی بوده و علاوه از کجا به ما روشن گردیده که سید لهوف را بلافاصله پس از فراغت از تألیف مصباح جمع و تألیف فرموده زیرا ممکن است پس از چندین سال بعد از تألیف مصباح نوشته است و اگر در عبارت لهوف تأمل شود مفاد آن عبارت بر آنچه گفتیم صادق و شاهد است .

در لهوف گفته^۱: اننی لما جمعت کتاب مصباح الزائر و رأیتہ قد احتوی علی اقطار محاسن الزیارات و مختار اعمال تلك الاوقات فحامله مستغن عن نقل مصباح لذلك الوقت الشریف او حمل مزار کبیر او لطیف احببت ان یکون حامله مستغنیاً عن نقل مقتل فی زیارة عاشوراء الی مشهد الحسین علیه السلام فوضعت هذا الکتاب لیضم الیه .

اگر سید لهوف را بعد از چندین سال از تألیف مصباح نوشته باشد این عبارت صحیح و درست است و شاهد این که سید لهوف را بلافاصله پس از فراغت از مصباح نگارش نداده است بلکه پس از مدتها به تألیف لهوف پرداخته آنست که در لهوف به بعض از تألیفات خود اشاره فرموده است چنانچه گوید :

و الذی تحقیقناه ان الحسین (ع) کان عالماً بما انتهت حالة الیه و کان تکلیفه ما اعتمد علیه، اخبرنی جماعة وقد ذکر ت اسمائهم فی کتاب غیاث سلطان الوری لسان الثری باسنادهم الی ابی جعفر محمد بن بابویه القمی فیما ذکر فی امالیه^۲.....

کتاب غیاث سلطان الوری از تألیفات نفیسه سید است که در فقه نگارش داده و از شدت احتیاطش در دین در فقه به تألیف دیگر نپرداخته و بعید است کتاب فقه را در اوائل تکلیف و جوانی خویش

۱- لهوف ص ۸ ط صیدا .

۲- لهوف ص ۱۴ ط صیدا طبع دوم .

تألیف کرده باشد کسی که آن اندازه تورع و تقوی در فتوی و نوشتن کتابی در فقه داشته باشد در اوائل بلوغ خود اقدام به تألیف چنین کتاب فقهی نمی‌کند معلوم می‌شود کتاب لهوف را پس از سالیان دراز تألیف فرموده که به مصباح منضم شود.

آءاءء محدث نوری (ره) که سید مصباح را درایام جوانی نوشته و یا از تألیفات اولیهٔ اوست پس لهوف هم مثل مصباح است تمام نبوده و ثابت نیست.

و باید به این مطلب اضافه کرد که خود سید به اتقان و نفاست کتاب لهوف و خوبی ترتیب آن در تألیفات خود اشاره فرموده است و اگر اشکالی در جایی از مطالب لهوف داشت قطعاً اصلاح می‌فرمود.

در کشف المحجة می‌فرماید: منها کتاب اللهوف علی قتلی الطوفوف فی مقتل الحسین (ع) غریب الترتیب و التلفیق و هو من فضل الله جل جلاله الذی دلنی علیه التوفیق^۱.

کتاب کشف المحجة را در شصت و یک سالگی تألیف فرموده و تألیف آن را از فضل الهی می‌شمارد که خداوند او را بر تألیف آن دلالت فرموده آیا می‌شود باور کرد که در آن کتاب به قول محدث نوری (ره) خرابیهائی در نقل بوده باشد ولی سید به مقام اصلاح آنها نیاید و همین طور آنها را به حال خود باقی بگذارد و برقرائت آن کتاب مردم را

توصیه نماید؟ حناچه در اقبال می فرماید :

ویقرء کتابنا الذی سمیناه بکتاب اللهوف علی قتلی الطفوف

اقبال ص ۵۶۲ و امر به خواندن لهوف را در روز عاشوراء فرموده است در صورتی که سید (ره) تا سنین هفتادسالگی یعنی قریب پنج سال قبل از وفاتش به تألیف اقبال مشغول بوده است^۱ و سید در اجازه که در مجلد اجازات بحار نقل شده فرموده :

و صنفت کتاب اللهوف علی قتلی الطفوف ما عرفت ان

احداً سبقنی الی مثله و من وقف علیه عرف ما ذکرته من فضله^۲
فرمایش بسیار متین است کسی در تألیف مثل کتاب لهوف به وی سبقت
نکرده و درست است کسی که از اهل خبره باشد می داند که نفاست و اتقان
لهوف از فضل الهی است .

از این بیانات خود سید (ره) که در موارد متعدده از تألیفات
نفیسه خود نگارش داده و مقداری از آن نقل شد به خوبی روشن می شود
که اگر سید (ره) لهوف را در ایام جوانی هم نوشته باشد تا آخر عمر
شریف خویش آن را تصدیق می نموده و بر اعتبار و اتقان آن عقیده مند
بوده و کتابی می دانسته که کسی در تألیف آن بر وی سبقت نکرده است

۱- اقبال ص ۵۹۹ .

۲ - اجازات بحار الانوار ص ۴۲ و ص ۸۱ اصل افست ج ۱۰۷ طبع

جدید و ناگفته نماند که عبارت بحار (المهوف) است .

علاوه آنچه در آخر خود لهوف نگارش داده به آخر آن کتاب مراجعه شود^۱ و گذشته از اینها مگر قاعده کلیه است که هر تألیفی که در ایام جوانی مؤلفی نوشته شده باشد می توان گفت که آن خالی از تحقیق بوده و متقن نیست؟ بسیاری از علماء کتب زیادی در ایام جوانی خودشان نوشته اند و مشتمل بر اتقان و تحقیق و از نفائس تألیفات به شمار است چنانچه یکی از کتب اربعه شیعه امامیه به همین روش تألیف شده است و آن عبارت از تهذیب شیخ طوسی (ره) است که شیخ (ره) آن را در بیست و پنج سالگی تألیف نموده و از ایام جوانی خویشتن به نوشتن آن مشغول بوده است.^۲

همچنین مگر هر تألیفی که در اواخر عمر کسی تألیف شده باشد دارای اتقان و خالی از شبهات و اشکالات می شود بلکه می توان گفت قضیه برعکس است زیرا ممکن است به جهت ضعف قوا و انحطاط آنها آنگونه کتاب از زیور اتقان و تحقیق و نظریات دقیق خالی باشد چنانچه خود علامه محدث نوری (ره) کتاب فصل الخطاب را در ایام جوانی و کودکی تألیف نموده و در سال ۱۲۹۲ هـ ق آن را تألیف کرده و در سال ۱۳۲۰ هـ

۱- در آخر کتاب لهوف فرموده : و من وقف علی ترتیه و رسمه مع اختصاره و صغر حجمه عرف تمیزه علی أبناء جنسه و فهم فضیله فی نفسه - ص ۱۲۱ ط صیدا .

۲- به مقدمه تهذیب شیخ (ره) رجوع شود .

از دardنيا رحلت فرموده و در عين ايام نشاط دوره عمر شريف خود آن کتاب را تأليف کرده ولی چرا آن همه مسامحه روا داشته و به تحقيق پيرداخته و غير از جمع شواذ و اخبار آحاد که در گوشه و کنار کتب مانده بوده آنها را بر حسب مذاق خوشتن گردآورده و غير از صدمه و لطمه به عالم اسلام فائده از آن کتاب عائد به عالم ديانت نشده است در صورتی که در حال ببحوحه کمال و درستی هوش و عقل نسبت به دوره زندگانی ايام و حیات خود نوشته است و غير از تنگ به عالم شيعه با تأليف آن کتاب چیزی به يادگار نگذاشته است حتی از شادگردانش :

أستاذنا العلامة المتتبع البحانة الاكبر آقای شيخ آقابزرگ طهرانی
نزىل نجف اشرف قدس سره صاحب الذريعة الى تصانيف الشيعة که از
ثقات علمای شيعه و از خادمين حقيقى عالم اسلام بود کتابی در زمينه
کتاب استادش تأليف فرموده و آن را «النقد اللطيف في نقى الحريف»
ناميده و در آن خواسته تاحدى از جسارت و جرأتی^۱ که از استادش

۱ - تنقيح المقال مامقانی (ره) ج ۱ ص ۴۲۶ ط نجف علامه مامقانی
(ره) فرموده و از جرأت و جسارتهای علامه محدث نوری (ره) یکی هم تفضيل
دادنش سلمان فارسی (ره) را به حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس سلام الله
عليه است رجوع شود به صفحه مذکوره از تنقيح المقال در صورتی که سلمان از
خدام خاندان رسالت و ولايت است طرف قياس با حضرت قمر بنی هاشم (ع)



←

نیست مانند رویه‌ای که در کتاب فیض‌القدس در احوال علامه مجلسی (ره) اتخاذ کرده بنا گذاشته مقایسه کردن بین خدمات آیه الله علی الاطلاق علامه حلی (ره) و علامه مجلسی (ره) و تألیفات آنها که کدام انفع است به هر روز از عمر علامه حلی و مرحوم مجلسی اگر حساب شود چقدر بیت می‌افتد و بیت از اصطلاحات خطاطین و کاتبین قدیم است یعنی چند سطر و کلمات باید هر روز نوشته باشند و کدام يك از علامه و مجلسی (ره) هر روز باید درباره تألیفاتشان زحمت بیشتر کشیده و زیادتر نوشته‌اند و آن وقت خواسته مجلسی (ره) را ترجیح بر علامه (ره) بدهد آیا این طرز ترجمه نویسی است؟ در عالم شیعه بلکه در عالم اسلام يك نفر علامه حلی (ره) است که اگر انسان درست بر حالات زندگانی او اطلاع یابد می‌فهمد که چرا آیه الله علی الاطلاق میان علمای امامیه است و در نتیجه زحمات طاقت فرسای علامه (ره) مجلسی‌ها و نظائر آن بزرگوار به وجود آمده و با فراغت بال توانسته‌اند به تألیف پرداخته باشند اوضاع زمان علامه (ره) کجا و وضع زمان مجلسی (ره) کجا و زحمات علامه (ره) و مباحثات وی با مخالفین و با حکماء و فلاسفه‌ای که شیفته فلسفه یونان شده‌اند لساناً و قلماً و مدرسه سیاره تشکیل دادن و فقه شیعه امامیه را از فقه و آراء عامه جدا کردن و در فقه بالخصوص امامیه به تصنیف پرداختن و در فقه امامیه و عامه و با اطلاع بر آراء آنها فقه ممزوج نگاشتن مانند تذکره و منتهی و دیگر از خدمات که نتوان به قلم آورد و لذا خوب فرموده کسی که از علماء رجال گفته که بهتر آنست از تعریف و توصیف

←



←

علامه (ره) من بگذردم زیرا قلم و بیان من عاجز از وصف اوست ولی محدث نوری (ره) يك نفر علامه و آية الله داریم و او را می‌توانیم در مقابل سایر فرق اسلامی درمیدان مسابقه بالای دست خودمان بیاوریم او را بنا کند

در فیض القدسی از مقام شامخش پائین آورد اگر محدث نوری (ره) در احوال علامه مجلسی (ره) کتاب می‌نویسد هر قدر در اندازه خود می‌تواند در وصف علامه مجلسی (ره) بکوشد نه این که آية الله علامه حلی (ره) را که مایه افتخار ماست اصرار داشته باشد از مجلسی (ره) پائین تر بیاورد این رویه و سلیقه چه معنی دارد؟ حکم و قضاء را در اینجا به عهده خوانندگان محترم می‌گذارم تا اینجا در طبع اول کتاب نگارش داده بودم و پس از انتشار آن از بعض اشخاص صدای طرفداری از محدث نوری (ره) بلند شد بسیار مرا به حیرت انداخت و بعضی از آن طرفداران نگاشته بود که چرا به آبروی محدث بزرگواری صدمه زده و از کتابش فصل الخطاب انتقاد کرده‌اید از این ایراد حیرت برحیرتم افزود زیرا حفظ آبروی اسلام و قرآن مجید واجب و از آبروی محدث نوری (ره) به مراتب بالاتر و آبروی أمثال محدث نوری (ره) در مقابل آبروی اسلام و قرآن کریم ارزش ندارد تمامی آبروها فدای حفظ آبروی اسلام و قرآن است علاوه اینجانب با کمال احترام از آن محدث عظیم الشأن و از کتابش فصل الخطاب انتقاد کرده‌ام و آن را کتاب بی‌ارزش خوانده‌ام ولی سید علامه معاصر آقای میر سید احمد روضاتی دام بقائه در تعلیقات خود بر کتاب جدش محدث نوری (ره)

محدث نوری (ره) درباره قرآن مجید با تألیف فصل الخطاب صادر شده ترمیم نماید و از خشم مسلمین بر علیه وی قدری کاسته شود و پس از تألیف کتاب نامبرده را خواست به نظر شریف استادنا الامام آیه الله آقای حاج شیخ محمد حسین کاشف الغطاء قدس سره رسانیده که اجازه و تصدیق نموده به طبع برساند بلکه این لکه سیاه را از فهرست تصانیف استادش محدث نوری (ره) پاک کند ولی استادنا آیه الله کاشف الغطاء (ره) باز نشر آن را نیز صلاح ندانست چنانچه به خط شریف استادنا آیه الله کاشف الغطاء (ره) دیدم که در پست کتاب «النقد اللطیف» تقریظی مرقوم فرموده بود و در ضمن اشاره فرموده که از نشر آن خودداری شود و استادنا شیخ تهرانی قدس سره خودش آن نسخه و کلمات آیه الله کاشف الغطاء را به عنوان تقریظ به من نشان داد و آن بزرگوار به امر مرحوم شیخنا الاستاد (ره) امثال کرده و از حسن نیت و صافی فطرت و طویت خویش که جز خدمت به عالم اسلام منظوری نداشت از طبع و نشر آن خودداری فرمود.

پس کتابی خواه در ایام جوانی شخص نوشته شده باشد یا در ایام پیری و فرسوده گی انسان تألیف شده باشد از جهت عدم اتقان و عدم

را تضعیف نموده و راجع به تاریخ تألیف محدث نوری (ره) (فصل الخطاب) را بیانات و تحقیقات ارزنده دارد که لازم است مطالعه شود رجوع شود به کتاب «مناهج المعارف» پاورقی صفحه: ۱۵۵-۱۶۰ ط - طهران سال: ۱۳۹۲ هـ ق.

اشتمال آن بر تحقیق و دیگر مزایا کلیت ندارد.

علامه نوری (ره) فرموده: که لهوف شباهت به سایر تألیفات سید (ره) ندارد زیرا در آن سند نقلیات خود را بیان نفرموده معلوم می‌شود که در ایام جوانی و هنوز در تألیف و تصنیف ورزیده نبوده آن را نوشته است این حاصل فرمایش محدث نوری (ره) است.

ولی تعجب است از کثرت حب خویش بر تشدید اشکالات و شبهات درباره آمدن اسراء اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام به کربلاء هر چه می‌توانسته خواسته از کتب معتبره امامیه مانند «لهوف» را بلکه از اتقان و استحکام نقلیات ساقط نماید و لذا متشبث به این حرفها شده در صورتی که به هر منصف خالی از تعسف واضح و آشکار است که سید مرحوم لهوف را برای این که زائرین قبر اطهر سید الشهداء عَلَيْهِ السَّلَام آن کتاب را همراه داشته باشند و در مجالس عزایا ذکرین مصائب آن حضرت آن را بخوانند، چنانچه در قدیم الایام مرسوم بوده که از روی کتاب ذکر مصائب می‌نمودند و بسیار کار خوبی بوده که مرثیه‌خوان از خود اضافاتی در نقل وقائع و مصائب نمی‌کرده و مطلب را از آنچه در کتب معتبره نوشته‌اند وارونه نقل نمی‌نموده که فعلاً در میان اهل منبر معمول و مرسوم است بلکه از روی کتاب مقتلی ذکر مصائب می‌کردند و آنچه در آن کتاب نوشته بود اکتفاء به همان مطالب می‌شده و اگر سید (ره) در لهوف نقلیات خودش را با سند آنها نقل و بیان و شرح می‌داد کتاب لهوفی با این ترتیب و لطافت و ظرافت تألیف نمی‌شد و مناسب مجالس عزاء و خواندن

آن در محافل سوگواری سید الشهداء علیه السلام نمی‌گردید و به کار زائر نمی‌خورد و کتاب لهوف نمی‌شد بلکه يك كتاب بزرگ می‌گردید به این مناسبت است که اسناد نقلیات خویشتن را بیان فرموده و چون سید (ره) در دقت نظر و وثاقت و امانت و ضبط در نقل احادیث و تواریخ و وقایع نزد عموم علمای امامیه رضوان الله علیهم مورد قبول و هیچگونه سرموئی جای شبهه و اشکال نیست و قطعاً هر چه در لهوف نقل فرموده و از اول کتاب تا آخر آن هر چه بیان کرده با سند و مدرک و نقل از کتب معتبره است ولی نظر به علت و جهتی که ذکر شد اسانید را حذف کرده و بیان فرموده است .

ولذا تمامی نقلیات و محتویات کتاب لهوف سید (ره) نزد علمای امامیه مورد اطمینان و اعتماد و اعتبار است و از تمامی تواریخ و مقاتل که از علمای شیعه و سنی تألیف کرده و در تاریخ دشت کربلاء به قلم آورده‌اند صحیح‌تر و اعتبارش بیشتر است .

کسی که از نهایت ورع و تقوی و دیانت و خوف از خدا کتابی در فقه تألیف نکند و از آیه شریفه که در حق رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ^۱ بترسد و به يك كتاب به نام غیاث سلطان الوری در قضاء از میت اکتفاء نماید و از نهایت احتیاط و نظر به آیه شریفه : وَلَا تَأْكُلُوا

ممالم ینذکر اسم الله علیه^۱ از هر غذائی که اسم خدا در تهیه و پختن آن گفته نشده بود از خوردن آن اجتناب می فرموده .

و کسی که باب ملاقات با حضرت بقیه الله ارواحنا فداء به وی باز وسعادت درك حضور اقدس آن حضرت برایش حاصل بوده و صاحب کرامات باهره و مقامات معنویه عالیّه بوده است^۲ آیا همچو شخصیت بزرگ دینی يك قضیه را در کتابش بدون سند و مصدر و مستند نگارش می دهد ؟ و لذا بی خود و بی جهت نیست که کتاب وی در نهایت درجه مورد اعتماد و اعتبار در میان علماء و فقهاء و مؤرخین شیعه قرار گرفته است ولی محدث نوری (ره) خواسته به همچو کتابی اشکال وارد نماید . و ناگفته نماند برخی از مردم اذعان دارند چنانچه سید (ره) در لهوف و ابن نما در مشیر الاحزان تصریح فرموده اند اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء برای زیارت قبر اطهر سید الشهداء علیه السلام آمده اند ولی گویند از آن دو کتاب شریف در نمی آید که آمدن آنها در روز بیستم شهر صفر سال ۶۱ هجرت بوده است چون تصریح به روز و تاریخ ورود اسراء اهل بیت علیهم السلام نفرموده اند و عین عبارت مرحوم سید (ره) در لهوف بقرار زیر است :

۱- الانعام : ۱۲۱ .

۲- رجوع شود به اجازه آیه الله علامه اعلی الله مقامه که در حق بنی زهره مرقوم فرموده و در اجازات بحار ثبت است .

قال و لما رجع نساء الحسين عليه السلام و عياله من الشام و بلغوا العراق قالوا للدليل مربنا على طريق كربلاء فوصلوا الى موضع المصرع فوجدوا جابر بن عبدالله الانصارى رحمه الله و جماعة من بنى هاشم و رجالا من آل رسول الله صلى الله عليه وآله قد وردوا لزيارة قبر الحسين عليه السلام فوافوا في وقت واحد و تلاقوا بالبكاء و الحزن و اللطم و اقاموا المأتم المقرحة للاكباد و اجتمع اليهم نساء ذلك السواد فاقاموا على ذلك اياماً^۱.

يعنى رادى گفت : چون زنان و عیالات حسین عليه السلام از شام بازگشتند و به کشور عراق رسیدند به راهنمای قافله گفتند ما را از راه كربلاء بیرس آمدند تا به قتلگاه رسیدند دیدند جابر بن عبدالله انصارى و جمعى از بنى هاشم و مردانى از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده اند برای زیارت قبر حسین عليه السلام پس همكى به يك هنگام در آن سرزمین گرد آمدند و با گریه و اندوه و سینه زنى باهم ملاقات کردند و مجلس عزائى که دلها را جریحه دار مى کرد برپا نمودند و زنانی که در آن نواحى بودند جمع شدند و چند روزی به همین منوال گذشت^۲.

و اما فقیه ابن نما (ره) در مشیرالاحزان گوید :

و لما مر عیال الحسين عليه السلام بكر بلاء وجدوا جابر بن

۱- لهوف طبع دوم صیدا ص ۱۱۲.

۲- ترجمه لهوف آقای فهرى زنجانى طبع انتشارات جهان ص ۱۹۶.

عبدالله الانصاری رحمه الله علیه وجماعة من بنی هاشم قدموا لزیارته
فی وقت واحد فتلاقوا بالحزن والاكتیاب والنوح علی هذا المصاب
المقرح لاکباد الاحباب^۱.

سید (ره) وابن نما (ره) گرچه به روز ورود تصریح نفرموده اند ولی بلاشک مرادشان از رجوع و مرور زنان و عیالات امام حسین علیه السلام به کربلاء و ملاقات با جابر انصاری (ره) در اربعین بوده و کسی در غیر روز اربعین بیستم صفر سال ۶۱ هجرت ملاقات آنها را ننوشته است و عموم شیعه و علمای امامیه همین معنا را از عبارات آن دو بزرگوار فهمیده اند و بعضی احتمالات و حدسیات که در زمانهای متأخر و قریب به زمان ما و در عصر حاضر داده اند تماماً حدسیات و احتمالات ناشی از اشکالات و شبهاتی است که اذهان را مشوش و افکار را پریشان کرده است و الامدرك و مستندی ندارند غیر از استبعادهایی^۲ که از آن شبهات ناشی شده است و به این جهت است که از بزرگان علمای امامیه همین مطلب را با تعیین روز بیستم ماه صفر نوشته و احتمال دیگری نداده .

چنانچه شیخ علامه متبحر شیخ فخرالدین طریحی نجفی (ره) که از اکابر واجلاء علماء امامیه است و در سال ۱۰۸۵ هـ ق وفات یافته

۱- مئیر الاحزان ص ۵۹ طبع طهران سال ۱۳۱۸ هـ ق .

۲- ناگفته نماند : که در علم کلام روشن و واضح است که استبعاد

دلیل نمی شود .

وصاحب مجمع البحرين از کتب مشهوره در غریب حدیث است که مکرر
طبع و منتشر شده در کتاب منتخب چنین بیان فرموده :

ثم امر الملعون (یعنی یزید) برد الاسارى الى اوطانهم قال
فسار القائد بهم وكان يتقدمهم تارة ويتأخر عنهم تارة فقلن النساء
له بحق الله عليك الا ما عرجت بنا على طريق كربلاء ففعل ذلك
حين وصل الى تلك الناحية و كان قدومهم الى ذلك المصرع في
يوم العشرين من صفر فوجدوا هناك جابر بن عبد الله الانصارى و
جماعة من نساء بنى هاشم فتلاقوا في وقت واحد فاخذوا بالنوح و
البكاء واقامة الماتم الى ثلاثة ايام فلما انقضت، توجهوا الى المدينة
انتهى .

عموم مؤرخین و ارباب مقاتل اتفاق دارند که تشرف جابر انصارى
(ره) به زیارت سید الشهداء علیه السلام در اربعین اول بوده و رسیدن اسراء
اهل بیت علیهم السلام و امام سجاد علیه السلام به كربلاء و ملاقات با جابر (ره)
که این اکابر از علماء تصریح می فرمایند بلاشک نظرشان در همان موقع
تشرف جابر رحمه الله است نه آن احتمالات و حدسیات بی اساسی که
امثال صاحب کتاب طراز المذهب و غیره نگارش داده اند و همان موقع
است که امثال ابوریحان بیرونی حکیم و ریاضی دان مشهور در کتاب
نفیس الانوار الباقیة تصریح کرده که در روز بیستم سر مبارک امام حسین

علیه السلام را به بدنش ملحق کردند و چهل نفر از اهل بیت او پس از مراجعت از شام قبرش را زیارت کردند^۱ و ابوریحان تقریباً از علمای قرن چهارم هجریست و در سال ۴۴۰ از هجرت وفات یافته و کتابش در غایت اعتبار است و بعضی از شاگردان محدث نوری (ره) در کلمه (رد رأس الحسین علیه السلام الی جثته) که در عبارت ابوریحان و جمع کثیری از علماء موجود است اشکال تراشی نموده که عبارتشان کلمه (رجع) و (ارجاع) و (رجوع) نیست و شاید (رد) به عنوان طی الارض بوده باشد اشکالی است که وجهی ندارد و انجام این کار به طریق طی الارض و خوارق العادة دلیلی ندارد و قابل اعتناء نیست زیرا عبارت ابوریحان در اصل عربی الاثار الباقیه که کلمه (رد) دارد ولی در آخر عبارت هم کلمه (بعد انصرافهم من الشام) را نیز دارد که ملحق کردن رأس اطهر به بدن مبارك بعد از مراجعت و برگشت از شام را می‌رساند و صریح در آن است که قابل هیچگونه خدشه نیست چنانچه توضیح بیشتری بعداً راجع به این موضوع داده می‌شود.

پس این که بعضی از معاصرین در کتابش آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام و بانوان و مخدرات خاندان رسالت ﷺ را به کربلاء توانسته انکار نماید و قبول کرده است ولی در آخر کلامش گوید که از عبارت سید (ره) در نمی‌آید که این تشرف آنها در بیستم صفر بوده و این حرف

او بی وجه و اشکال تراشی و جمود بیشتری نیست .

خوب است عین عبارت وی نقل شود :

از نقل سید بن طاووس در ملهوف^۱ دانسته می شود که خانواده امام شهید پس از مراجعت از شام اول به زیارت قبر حسین^۲ آمدند و در همان زمان نیز کاروانی از حجاز برای زیارت آمد جابر بن عبدالله انصاری و جمعی از بنی هاشم با خاندان امام شهید مصادف شدند و چند

۱- ملهوف تصحیف است بلکه صحیح (لهوف) است ولی نظر به امانت در نقل همان لفظ تصحیف شده نقل شد .

۲- در نوشتن نام مبارك پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و همچنین یکی از نامهای مبارك ائمه علیهم السلام نباید بدون نوشتن صلوات و سلام به مجرد نام مبارك اکتفاء کرد مانند نوشتن اسامی اشخاص عادی رفتار نمود زیرا بی ادبی و بی احترامی است و خروج از آداب قرآن مجید است که در اغلب جاها رسول الله صلی الله علیه و آله را با القابش ذکر کرده مگر در چند مورد که مقام اقتضاء کرده که با اصل اسم مبارك ذکر شود یا اقلاً اگر صلوات و سلام تفصیلاً نگارش داده نشد با علامت (ص) یا (ع) اشاره شود ولی در عبارات بعضی اشخاص در عصر حاضر از باب تبعیت از استعمارگران و اذتاب آنها در نوشتن اسامی مبارکه حضرات ائمه علیهم السلام رفتار بی احترامی و بی ادبی پیش گرفته اند ولی قرآن مجید می فرماید : ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیماً پس لازم است صلوات و سلام خواه اسامی مبارکه آنها در زبان آید یا در مقام وجود کتبی به میان آمده باشد فرقی ندارد .

روز ماندند و اقامهٔ مجالس سوگواری نمودند و زنان اعراب نیز در آن مجالس شرکت داشتند ، و این نقل با اعتبار مساعد است اهل بیت امام که نتوانستند در کربلاء عزاداری کنند و بدنه‌های قطعه‌قطعه شده را وداع و دفن نمایند در این موقع که آزاد شدند چگونه جبران گذشته نمی نمایند آنان که در منزل یزید مجالس سوگواری و عزاء به پا می کنند چگونه از زیارت قبر حسین و شهداء و اقامهٔ عزاء در نزد خاک آن بزرگان خودداری می کنند تسکین آلام داغ دیدگان به همین است که بر سر آن خاک بیایند و گذشته را به یاد بیاورند و در هر گوشهٔ بنشینند و اقامهٔ عزاء بنمایند جائی که امیر المؤمنین علیه السلام پیش از واقعهٔ عاشوراء کربلاء بیاید و گریه‌ها بکند و بگوید در اینجا شتران بر زمین می نشینند و در اینجا فرود می آیند و در اینجا خونشان ریخته می شود .

«قرب الاسناد محمد بن عیسی عن القداح عن جعفر بن محمد عن ابيه قال : مر علی علیه السلام بکربلاء فی اثنین من اصحابه فلما مر بها تفرقت عیناه للبکاء ثم قال هذا مناخ رکابهم و هذا ملقى رحالهم و هی هنا تهراق دمائهم طوی لی لك من تربة علیك تهراق دماء الاحبة» چگونه امام سجاد علیه السلام بعد از واقعهٔ کربلاء به زیارت قبر پدر نیاید و یادی از ایام گذشته ننماید و همچنین زینب کبری علیه السلام و سایر خاندان از زنان و دختران و خواهران حضرت سید الشهداء مگر ممکن است حسین را فراموش کنند و به زیارت او نیایند در روایتی دیدم ابو حمزه ثمالی می گوید : در مسجد کوفه بودم شخص غریبی آمد

و مشغول نماز شد مجذوب اوشدم چون حال خوشی داشت پس از نماز بیرون رفت او را تعقیب کردم تا رسید به جائی که دو شتر و يك غلام حاضر بودند از غلام پرسیدم این شخص کیست^۱ گفت علی بن الحسین است رفتم نزدیک سلام کردم گفتم آقا اینجا کوفه است و با پدر و جد تو چه کردند چگونه به اهل کوفه اطمینان نمودی و در این شهر وارد شدی فرمود برای زیارت قبر پدرم و برای همین نماز که خواندم و تو دیدی آمده بودم و الساعة برمی گردم و این روایت را صاحب وسائل در باب صلاة در مسجد کوفه به خاطر دارم که نقل نموده و ظاهراً مقصود از زیارت پدر همان حسین بن علی علیه السلام است این قطعی است که امام سجاد پدر را فراموش نکرده و به زیارت او مکرر می آمده و البته به نحوی مسافرت نمی نمود که در تواریخ ثبت گردد و خلاف تقیه شود ولی این آمدن اهل بیت به کربلاء از نقل سید ابن طاووس دانسته نمی شود که در اربعین بوده و علی ای حال اربعین سال اول قطعاً نبوده - تا اینجا کلام بعضی از معاصرین بود.

در گذشته دانسته شد که منظور مرحوم سید (ره) در لُهو ف آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام بعد از خلاصی از شام در همان سال اول ۶۱ بوده

۱ - از این نشناختن ابو حمزه معلوم می شود این ابو حمزه را وی این قضیه ابو حمزه ثمالی معروف که مانند لقمان زمان خود است نبوده زیرا او از خواص امام (ع) است چطور می شود او را نشناسد؟

چنانچه بعضی از تواریخ و عبارات بعضی مقاتل دیگر نیز شاهد است و اسراء اهل بیت علیهم السلام غیر از این که در مراجعت از شام جمعاً به کربلاء آمده باشند و موقع دیگر این واقعه اتفاق افتاده باشد تاریخی آن را نشان نمی دهد و احتمالات و تخیلات اشخاص هم به قدر پیشیزی ارزش نداشته و ما را به واقع امر راهنمایی نمی کند تمامی آن احتمالات را باید به دور انداخت .

و اما این که گفته : اربعین سال اول قطعاً نبوده .

اگر برای صاحب این کلام قطع به این ادعا حاصل شده باشد او را از قطع خودش نتوان منصرف کرد مگر بیشتر تأمل در تواریخ و مقاتل نماید و بداند که قطع وی مطابق واقع نیست و اگر اشکال تراشی ها و احتمالات و استبعادها را به دور اندازد ، بطلان قطعش معلوم می شود ولی از قطع او به ما قطع حاصل نمی شود و برای ما قطع وی حجیت ندارد زیرا قطع قاطع به خودش حجت است چنانچه در اصول فقه بیان شده است .

و ان شاء الله تعالی از آنچه شرح خواهیم داد بر خوانندگان گرامی اطمینان حاصل خواهد شد که آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء در سال اول بوده و آنچه مشهور میان شیعه امامیه است که سر مبارک امام حسین صلوات الله علیه را به جسد اطهر و اطیب وی ملحق کرده اند صحیح است و آن را امام سجاد علیه السلام بعد از چهل روز از شهادت با اهل بیت علیهم السلام به کربلاء آورده و ملحق فرموده و این آمدنش به طریق عادی

بوده نه بطی الارض و امثال آن که مجرد اّعا و تخیل است و مدرکی ندارد و مانند اسراء اهل بیت (علیهم السلام) در دمشق بیشتر از چند روز نبوده و استیذان ابن زیاد از یزید پلید درباره اسراء به واسطه کبوتران نامه بر بوده و انکار مرحوم محدث نوری (ره) و ادعاء وی که استفاده از کبوتر از اواخر بنی عباس شروع شده و از زمان فاطمین در موصل روی کار آمده است ادعاء بی وجه و خالی از تحقیق است چنانچه می آید ان شاء الله تعالی .

دوم : از دلائلی که علامه محدث نوری (ره) برای استبعاد آمدن اسراء در اربعین اول به کربلاء اقامه نموده می فرماید: که آمدن اسراء اهل بیت (علیهم السلام) در اربعین اول از چند جهت منافات دارد :

اول : آنست که خود سید (ره) در اقبال آمدن اهل بیت را به کربلاء در روز بیستم صفر سال ۶۱ بعید شمرده است چون ابن زیاد به شام برای یزید نامه نوشت و درباره آنها تکلیف خواست و این کار مدتی لازم دارد تا جواب از شام بیاید .

در جواب این شبهه گفته می شود: که اینها استبعادهایی است که بعد از هزار و چند صد سال از وقوع قضایا به ذهن می آید و باعث ایجاد شبهه در وقوع قضیه می گردد چون از چگونگی و کیفیت استیذان ابن زیاد و این که به چه وسیله از یزید تکلیف خواسته آن را به دست نیاورده و با میزان زمان خود اندازه گرفته است .

اولا : خود سید (ره) در آوردن سر مبارك سید الشهداء (علیه السلام) و

ملحق کردن آن به جسد مبارکتردید نداشته و در صفحه ۵۸۸ از اقبال بر آن تصریح فرموده گرچه در کیفیت آن و چگونگی حمل آن از شام تا حائر شریف و در کیفیت الحاق به جسد اطهر در قبر مطهر و در جزئیات تفصیل آنها اظهار بی اطلاعی فرموده است ولی چنانچه نقل خواهیم کرد امام سجاد (علیه السلام) سراطهر را به کربلاء آورده و ملحق به جسد اطهر کرده و این قضیه بعد از چهل روز از عاشوراء بوده است پس معلوم می شود جهت استبعاد مرحوم سید (ره) بنا بر نقلی که اسراء يك ماه در شام مانده باشند چنانچه خودش فرموده است می باشد ولی نه ناقل آن معلوم است و نه در روایتی و تاریخی که قابل اعتماد باشد نقل کرده اند که يك ماه در شام مانده اند بلکه تواریخ معتبره تصریح کرده اند که بیشتر از چند روز نمانده اند هشت روز یا نهایت به قول طبری ده روز مانده اند. داستانها و شاخ برگها و پیرایه هایی که در کتب ضعیفه و قصه سرایان بر تاریخ صحیح اسراء اهل بیت (علیهم السلام) در شام و اقامه مجالس عزاء با آن طول و تفصیل که افزوده اند خیال می شود که مدتها در شام مانده اند مانند تفصیل و داستانهای طولانی که نسبت به قضایای فاجعه روز عاشوراء بسته اند تا کار به جائی رسیده که بگویند روز عاشوراء برخلاف عادت چندین ساعت طولانی شده یا تفصیل جعلی درباره خروج سید الشهداء (علیه السلام) از مدینه منوره نگارش داده اند که از اکاذیب است زیرا تمامی تواریخ و مقاتل معتبره تصریح کرده اند که امام (علیه السلام) از مدینه شبانه خارج شد (خائفا یتربق) مخفی و کسی مطلع نشد و اعتبار و ملاحظه

حال آن موقع نیز این را می‌رساند که امام علیه السلام بطور مخفی از مدینه بیرون آمده باشد یا مانند جعلیاتی که در طراز المذهب نقل کرده که اسراء اهل بیت علیهم السلام را دوباره به شام اسیر برده‌اند منظور نسبت به تفصیلی که به قضایای شام و توقف اهل بیت علیهم السلام در دمشق گفته‌اند همین جریانه‌های جعلی زیادی پیش آمده است و آن وقت در قضیه اربعین و آنچه مشهور میان علمای امامیه و شیعه اثنی عشریه است به تردید افتاده‌اند تا کار را به جایی رسانیده‌اند که از محالات بشمارند چرا این محال بودن را ابوریحان بیرونی متوجه نشده که در کتاب الاثار الباقیه تصریح به ورود اسراء در بیستم صفر و الحاق کردن رأس اطهر اطیب به بدن مبارک کرده است ؟

بلی مدت بسیار کمی نگذشته بود و هنوز اسراء خاندان نبوت در شام بودند که از هر طرف بلاد اسلامی بغض و عداوت بر یزید قلوب را پر کرده و لعن و دشنام وی بر زبانها جاری گردید و عموم مسلمین با نظر بغض و عداوت به وی نگریستند و تمامی مردم از اشخاص نیک و بد او را دشمن داشتند و یزید به عمل ناهنجار و شنیع خود پی برد و در باطن از این زیاد خوشدل و مورد انعام و جایزه خود قرار داده ولی در ظاهر از وی و از عمل وی در قتل امام حسین علیه السلام اظهار ناراضایتی می‌کرد که بلکه از انزجار و تنفر افکار عمومی بر علیه خود کاسته و

جلوگیری نماید^۱ و لذا در آن روزها اجازه داده بود که در دربار وی بر سر در مظلومان خاندان آواره‌اش که در دست یزید اسیر بودند اقامه عزا نمایند و از باب مکر و سیاست بلکه جلوگیری از هیجان افکار عمومی کند والا چطور متصور بود دیکتاتور قلدری مانند وی در دربار خود اجازه بدهد بر سید الشهداء علیه السلام دختران پدر مرده و مادران و خواهران داغ دیده عزا اقامه نمایند از این اجازه وی معلوم می‌شود که دست و پای خود را از تشنج افکار عمومی مردم و از تنفر و انزجار مسلمین کم کرده است و از این جهت بوده که امام سجاد علیه السلام را در کنار سفره غذای خود نشاند و با مهربانی هم روانه وطن خودشان کرده است ولی معلوم است که در دربار یزید اقامه عزا با آن تفصیلی که قصه سرایان در بعضی کتب ضعیفه که ابدأ قابل اعتماد نیست شرح داده‌اند هرگز وقوع نمی‌یابد پس خیال نشود که اگر گفته شود که خاندان امامت در شام در دربار یزید اقامه عزا نموده‌اند یعنی چند روزی صبح و شام با آن تفصیل غیر قابل اعتماد عزا برپا کرده باشند .

و از این جهت بود که ذکر شد دیگر یزید نمی‌توانست اسراء خاندان رسالت را بیشتر در شام نگهدارد و مدت يك ماه و یا نظر به

۱ - الحسين تألیف علی جلال ص ۷۳ ط قاهره مطبعة سلفیه از طبری و

کامل این اثیر و از البدایة والتهایة ابن کثیر نقل کرده که یزید از هر طرف با بغض و عداوت مسلمین روبرو شد .

حدسیات پاره اشخاص تا يك سال در آنجا آنها را توقف دهد و یا تا يك ماه در حبس ابن زیاد در کوفه مانده باشند چنانچه صاحب طراز المذهب در خیال خویشتن بافیده و اربعین اول را در موقع بردن آنها به اسارت به شام تصور کرده است که غیر از تصورات پوچ بی مدرك چیز بیشتری نیست و هیچگونه شاهی از تاریخ ندارد.

و ثانیاً : استبعاد سید (ره) در اقبال و محدث نوری (ره) در لؤلؤمرجان نظر به ملاحظه حال عادی است که در بیستم صفر سال ۶۱ اسراء خاندان نبوت به کربلاء مراجعت کرده باشند ولی این بعید شمردن آنها از عدم توجه به جریان حال و رفتن و آمدن در آن زمان است و اگر با تعمق در تاریخ آن زمان بنگریم خواهیم دید که در ظرف چند روز از عراق به شام و بالعکس می رفتند و بر می گشتند و با ملاحظه تاریخ شواهد زیادی پیدا می شود که با شترهای ذلول جماز و اسبهای عربی تندتاز مسافتهای طول و دراز را در اندك مدتی طی می کرده اند = حتی می توان گفت که در زمان ما آن شترها و اسبها نایاب شده و بلکه از بین رفته و حتی شجاعت و شهامت آن اشخاص نیز نمانده است = شواهد زیادی در تاریخ وجود دارد که در ظرف ده روز و هشت روز و بلکه يك هفته از عراق به شام و از شام مراجعت به عراق می کرده اند و حتی در زمان حاضر ما نیز آثاری از آن سرعت سیرها باقی و هنوز در نژاد اصیل عربی نمونه وجود دارد و لذا در ذیل به موارد زیادی از گذشته و حال اشاره نموده و در این باره بیشتر توضیح داده و شواهد می آوریم تا بر خوانندگان گرامی مطلب قدری روشن گردد.

اول : راهی میان شام و عراق است و راه راست و مستقیم می باشد و عربهای (عقیل) در زمان ما از آن راه می روند و در مدت يك هفته به عراق می رسند و چون غالب عجمها از احوال راههای صحرائی کبیر میان عراق و شام بی اطلاع هستند و خبر ندارند و لذا غالب شبهه ها و اشکالها در مراجعت اسراء خاندان رسالت و آمدنشان به عراق در اذهان آنها پیدا شده و قضیه اربعین را از محالات شمرده اند ولی سید امام علامه و اسع الاطلاع آقای حاج سید محسن امین عاملی قدس سره صاحب اعیان الشیعة که یکی از اکابر علمای شیعه امامیه در عصر اخیر بود و نمونه از علمای شیعه در زمانهای گذشته بشمار می رفت^۱ در تألیف نفیس

۱ - در این عصر ما چند نفر از بزرگترین علمای شیعه وجود داشتند و از مفاخر شیعه بودند و از اکابر فقهاء و مجتهدین و مراجع بشمار می رفتند و عبارت بودند از آیات عظام حاج سید عبدالحسین شرف الدین عاملی و استاد اعظم آقای حاج شیخ محمد حسین کاشف الغطاء و آقای حاج سید محسن امین عاملی صاحب اعیان الشیعة و حاج شیخ محمد جواد بلاغی نجفی صاحب کتاب الهدی و کتاب الرحلة المدرسية که در دفاع از حریم مقدس اسلام و مبارزه با مخالفین شیعه امامیه و جهاد در راه دین در ردیف طراز اول متکلمین قرار گرفته بودند و نمونه اکابر علمای سلف مانند شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی و شیخ طوسی قدس الله ارواحهم بودند و در يك عصر جمع شده و خدمات شایان تقدیری نشان دادند

خود اعیان الشیعة به همین موضوع عربهای عقیل اشاره فرموده و تصدیق کرده است و خود آن مرحوم ساکن دمشق و از اهل شام و جبل عامل و بهتر مطلع و آشنا به احوال و اوضاع آن سامان بود و ان شاء الله تعالی عین عبارات عربی آن بزرگوار را درآینده نقل و ترجمه به فارسی خواهیم کرد.

دوم: عربهای (صلیب) از (حوران) که محال وسیع از اعمال دمشق و در جهت قبله آن واقع است و مشتمل بر دهات و مزارع زیاد است و مرکز آن محال (بصری) می باشد و در اشعار عرب اسم آن محال زیاد آمده است در ظرف هشت روز از محل خودشان حرکت کرده و در عراق به نجف اشرف می رسند این موضوع را نیز سید امام امین عاملی قدس سره تصدیق فرموده است.

سوم: در تاریخ حالات یگانه شهید راه حق و مفسر قرآن مجید و یک تراز میدان جانبازی در محبت و ولایت امیر المؤمنین سلام الله علیه میثم تمار ایرانی عراقی نهر وانی رضوان الله علیه با سند معتبر نقل شده از یعقوب بن شعیب از اولاد خود میثم تمار و از ثقات اصحاب امام صادق

و اعیان الشیعة سید امام امین عاملی از تألیفات شاهکار این عصر است و نگارنده از دو نفر از آن بزرگان دین آقای کاشف الغطاء و آقای سید شرف الدین عاملی مجاز بوده و با نگارش اجازه در حق این جانب مفتخرم فرموده اند.

سلام الله علیه و او نقل کرده از صالح بن میثم و او نقل کرده از ابو خالد تمار که روز جمعه با میثم تمار در شط فرات کوفه مشغول گردش و در کشتی بودیم که ناگاه باد سختی وزید از کشتی خارج شد و به بادنگاهی کرد و فرمود این باد عاصف است کشتی را محکم ببندید که خطری به آن نرسد الساعة معاویه در شام مرد و روز جمعه آینده قاصد از شام وارد کوفه شد و با وی ملاقات کردم و خبر از شام گرفتم گفت : معاویه از دنیا رفت و مردم به پسرش یزید بیعت کردند گفتم کدام روز معاویه مرد گفت روز جمعه گذشته .

این قصه در کتب رجال مثل رجال شیخ ابو عمر و کشتی رحمه الله با سند نقل شده و در تنقیح المقال و غیره نیز از آن نقل کرده اند و علامه شیخ محمد حسین مظفر نجفی (ره) صاحب کتاب علم امام علیه السلام در کتاب خود که در حالات میثم تمار (ره) تألیف کرده نقل فرموده است رجوع شود به تنقیح المقال ج ۳ ص ۲۶۲ ط نجف و کتاب میثم تمار مرحوم شیخ مظفر (ره) ص ۲۸ ط نجف .

از این قضیه کلاماً روشن است که در ظرف يك هفته از شام به عراق و کوفه می آمدند و قاصد در مدت يك هفته به کوفه رسیده و خبر دادن میثم تمار قدس الله روحه صحیح و درست در آمده است .

و احتمال داده نمی شود که این رسیدن خبر به کوفه به وسیله کبوتر نامه بر بوده باشد زیرا ابو خالد تمار گوید: روز جمعه آینده قاصد از شام وارد کوفه شد و با وی ملاقات کردم و خبر از شام گرفتم گفت: ...

واضح است که این ملاقات وی با شخص قاصد که از شام آمده بوده اتفاق افتاده است و مربوط به کبوترنامه بر نیست .

چهارم : در میان مؤرخین مشهور و بلکه می توان گفت مسلم است که معاویه بن صخر بن حرب اموی که خود را اول شاهان بنی امیه^۱ به جامعه مسلمین معرفی کرد در پانزدهم ماه رجب سال (۶۰) هجرت مرده و یزید به والی مدینه منوره اطلاع داده و به وی دستور داده که از حضرت سید الشهداء علیه السلام بیعت بگیرد . حاکم مدینه امام علیه السلام را دعوت کرده و مردن معاویه را به آن حضرت اطلاع داده و بیعت کردن به یزید را به امام علیه السلام پیشنهاد نمود و امام علیه السلام امتناع ورزیده و مروان اموی رانده (طرید) شده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوالی اظهار کرده که اگر حسین بن علی علیهما السلام حالا شبانه بیعت ننماید دیگر تو به وی دست نخواهی یافت و امام علیه السلام از کلام او (الوزغ ابن الوزغ) برآشفته و از مجلس بیرون آمده با آن تفصیلی که در تاریخ ثبت است و مشروحاً بیان شده است .

امام علیه السلام در بیست و هشتم رجب ۶۰ از مدینه (خائفاً یترقب) خارج شده و عازم مکه معظمه گردید میان وفات معاویه و خارج شدن امام علیه السلام از مدینه سیزده روز فاصله است تمامی مدت رسیدن خبر

۱ - رجوع شود به تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۷۶ و النظم الاسلامیه

تألیف دکتر صیحی صالح ص ۲۶۷ ط ۲ بیروت .

مرگ معاویه به مدینه از شام و سؤال و جواب والی مدینه ... با یزید و پیشنهاد والی بیعت را به امام عَلَيْهِ السَّلَام در آن مدت کوتاه شده و این جریانها اتفاق افتاده و خبر شام به مدینه رسیده در صورتی که حجاز دورتر از عراق نسبت به شام است بر حسب گفته علامه محدث نوری (ره) بایستی بیشتر از بیست روز فقط رسیدن خبر مرگ معاویه به حجاز طول بکشد و دوباره مکتوب دوم یزید به والی پس از امتناع سید الشهداء عَلَيْهِ السَّلَام از بیعت و امر او به قتل آن حضرت در آن مدت کوتاه انجام یافته است تمامی این ارسال نامه ها و اخذ جوابها بواسطه کبوتر نامه بر بوده است و تفصیل آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی .

پنجم : طبری در تاریخ خود نقل کرده^۱ که بسر بن اوطات از دژخیمان معاویه بن صخر = ابوبکره را مهلت داد از کوفه به شام روانه کرد ابوبکره به نزد معاویه آمده و روز هفتم خبری را که پی آن رفته بود از معاویه گرفته و در کوفه به بسر رسانید از این قضیه معلوم می شود ابوبکره در مدت سه روز و نیم به شام رفته و در ظرف سه روز و نیم به کوفه برگشته و خود را در کوفه به بسر معرفی کرده است .

ششم : در کتاب قرۃ العین فی اخذ ثار الحسین علیه السلام تألیف عالم علامه عبدالله بن محمد که به تصریح بعضی از کتب معتبره است قضیه رفتن عمیره را به شام نزد یزید پلید و نامه عبدالله بن عمر را که شوهر

خواهر مختار ثقفی است به یزید رسانیده نقل کرده وقتی که عمیره نامه خلاصی مختار را در شام از یزید گرفت^۱ در ظرف یازده روز خودش را به کوفه رسانید و نامه را به ابن زیاد داده و مختار را از حبس وی رها نمود و گوید :

و خرجت من دمشق ولم ازل سائراً حتی وصلت الكوفة بعد احد عشر يوماً^۲.

هفتم : باز در همان کتاب قرۃ العین نقل کرده : که مروان عامر بن ربیعہ را با یک صد هزار لشکر از شام برای جنگ با مختار حرکت داد و عامر و تمامی لشکر با جدیت تمام حرکت کرده و در مدت ده روز به کوفه رسیدند و گوید :

فسارھو و من معه و جعل یجد فی المسیر حتی وصل الی الكوفة فی مدة عشرة ایام^۳.

۱ - از تواریخ معتبره و قرائن دیگر فهمیده می شود که در قضیہ مختار ارسال نامه به یزید و دستور وی به ابن زیاد درباره خلاصی مختار به واسطه کبوتر نامه بر شده است ولی در کتاب قرۃ العین به نحو نیست که نقل شد و الله العالم .

۲ - رجوع شود به کتاب قرۃ العین ص ۷۴ ط تهران سال ۱۳۱۸ ق و ص ۱۰۷ ط نجف .

۳ - قرۃ العین ص ۱۲۷ ط نجف و ص ۸۸ ط طهران سال ۱۳۱۸ ق .

هشتم : می توان از مسلمات تاریخ بشماریم که حضرت سیدالشهداء علیه السلام از مکه معظمه روز هشتم ذی الحجه سال ۶۱ هجرت به طرف عراق به حرکت آمده و چون آن حضرت احرام به عمره مفرده بسته بود^۱ عمره را به اتمام رسانیده و هشتم ذی الحجه حرکت فرمود و بایاران و فداکاران باوفای خویشتن عازم کوفه شد و در واقع به سوی قربانگاه کربلاء روانه گشت و اهل بیت امام علیه السلام همراهش بودند و مسافت مابین مکه و کوفه در حدود سیصد و هشتاد فرسخ است .

از قرائن زیاد و علائم و امارات بی شمار نیز معلوم است که امام علیه السلام با سرعت تمام در سیر خود حرکت نمی فرمود و در اثناء راه بعضی از مردم را که صلاح می دانست و در آنها فلاح و رستگاری می دید آنها را به یاری خود دعوت می فرمود و بدون شك این طرز سیر هم

۱- در عبارات جمعی به نظر می خورد و در افواه نیز در سرزبانهاست چنانچه از روضه خوانها هم شنیده می شود که امام علیه السلام حج خود را تبدیل به عمره کرد و از احرام خارج شد و حرکت فرمود این تعبیر و تفسیر اشتباه و برخلاف آنست که از روایات وارده از اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود و آن روایات مورد اعتماد فقهاء محققین است بلکه امام علیه السلام چون می دانست که روز هشتم ذی الحجه حرکت خواهد کرد احرام به عمره مفرده بسته بود و تمام فرمود و حرکت به سوی عراق کرد و این مطلب از رجوع به روایات مخصوص بر شخص فقیه روشن است .

باعث معطلی در اثناء راه بوده و پس از رسیدن حربن یزید ریاحی به حضور آن حضرت دو روز سر راه را بر امام علیه السلام گرفت و از پانزده فرسخی کوفه در طی مسافت راه مستقیم پیش نگرفته بود و روز دوم محرم سال ۶۱ هجرت وارد کربلاء شدند و آن مسافت بعیده را از مکه تا کربلاء در حدود بیست و چهار روز طی فرموده از تأمل در اطراف تاریخ این قضیه روشن می شود که امام علیه السلام با یاران و همراهان خود و مخدرات و بانوان عصمت و طهارت در آن سفر بسیار مهم روزی پانزده فرسخ راه را به آسانی طی می کرده اند و لابد مراکب شترانی بوده اند در آن زمانها که بسیار تند رو و جماز و ذلول که سیر متعارفی آنها طی آن اندازه مسافت بوده است .

نهم : در بسیاری از کتب معتبره که اگر بشمار آورده شود کلام به درازا می کشد تصریح شده که اسراء اهل بیت علیهم السلام را روز اول ماه صفر سال ۶۱ وارد شام کرده اند .

ابو ریحان بیرونی حکیم و ریاضی دان مشهور اسلامی که در سال ۴۴۰ هجرت از دنیا رفته و کتاب الاثار الباقیه او بسیار مورد اعتماد و اعتبار است در آن کتاب خود بر این مطلب تصریح کرده و گوید :

صفر: فی اليوم الاول ادخل راس الحسین علیه السلام مدینه دمشق فوضعه یزید بین یدیه و نقر ثنایاه بقضیب کان فی یدیه وهو یقول : لست من خندف ان لم انتقم . من بنی احمد ما کان فعل

(تا آخر)^۱.

در ترجمه الآثار الباقية گوید : صفر در روز اول آن سر حسین علیه السلام را به شهر شام وارد کردند و یزید آن سر را پیش روی خود گذاشت و با چوبی که در دست داشت بلبهای حسین می زد و می گفت :
(تا آخر)^۲.

ورود اسراء اهل بیت علیهم السلام روز اول ماه صفر به دمشق از قرائن و امارات زیادی مورد اعتماد و اطمینان است و لذا آن روز را بنی امیه برای خودشان عید رسمی قرار داده بودند چنانچه زکریای قزوینی در کتاب عجائب المخلوقات گوید :

اليوم الاول منه (من صفر) عيد بنی أمية ادخل فيه رأس الحسين
رضي الله عنه بدمشق^۳. و قریب به این عبارت قزوینی را جمع کثیری
از علماء شیعه و سنی نکارش داده اند .
با این که اسراء اهل بیت علیهم السلام مدتی که مقدارش تحقیقاً

۱- الآثار الباقية ص ۳۳۱ ط اروپا .

۲- ترجمه الآثار الباقية ص ۳۹۱ ط تهران سال ۱۳۲۱ ش ناگفته نماند
بایستی مترجم نیز مانند اصل کتاب شهر دمشق ذکر می کرد نه شهر شام زیرا شام
نام استان بزرگ است که فعلاً به نام دولت سوریه است و مرکز آن شهرستان
دمشق است .

۳- ص ۶۷ ط قاهرة .

معلوم نیست در کوفه در زندان ابن زیاد مانده‌اند و ابن زیاد از یزید کسب اطلاع نموده و درباره آنها کسب تکلیف و دستور خواسته که تمامی آنها را بکشد و یا به شام رهسپار سازد و پس از رسیدن خبر از یزید و فرمان وی که اسراء را به شام روانه کند و روز اول صفر ۶۱ وارد دمشق بشوند اگر چند روزی در کوفه زندانی بوده‌اند و در حدود بیستم ماه محرم ۶۱ یا بنا به نگارش بعضی تواریخ معتبره در ۱۵ ماه محرم از کوفه اسراء را حرکت داده باشند در ظرف ده یا پانزده روز به شام رسیده‌اند که اول ماه صفر وارد دمشق شده‌اند گرچه از راه سلطانی هم رفته باشند زیرا سرعت حرکت در آن زمانها با مراکب آن دوران چنانچه از قرائن و نظایر فهمیده می‌شود آن راههای دور را طی می‌کرده‌اند و در مراجعت از شام به کربلاء نباید شبها به راه انداخت و اذهان را دچار تشویش کرد و چه استبعاد دارد که در قریب به همین اندازه مدت از شام به کربلاء مراجعت کرده باشند چنانچه امثال ابوریحان بیرونی که زمانش قریب به آن زمانهاست ورود اسراء اهل بیت علیهم السلام را به شام در اول صفر ذکر کرده و مراجعتشان را در بیستم صفر سال ۶۱ نیز ذکر کرده است و بدون شك منظورش ماه صفر همان سال است و اگر غیر از آن سال منظورش بود بر آن تصریح می‌کرد و ابدأ آن شبها که در اعصار اخیر به اذهان رسیده در ذهن ابوریحان و امثال او جلوه نکرده است چون از اوضاع و احوال و سیر آن زمانها مطلع بوده است .

پس مراجعت اسراء اهل بیت علیهم السلام در روز بیستم ماه صفر سال ۶۱ هجرت بسیار قوی و مورد اعتماد است چون معلوم نیست اسراء در شام چقدر توقف کرده‌اند و بلکه بیشتر از چند روز در دمشق نمانده‌اند چنانچه ملاحظهٔ اوضاع سیاسی دولت بنی‌امیه آن را ایجاب می‌کرده که یزید نتواند اسراء را بیشتر از چند روز در دمشق توقف دهد زیرا پس از واقعهٔ کربلا، اوضاع سیاسی دولت بنی‌امیه روز به روز رو به وخامت می‌کشید و به اضمحلال می‌گرائید و تشنج در اذهان مردم بیشتر می‌شد و افکار عمومی بر علیه یزید متوجه می‌گشت زیرا فاجعهٔ دلخراش کربلا، کار آسانی نبود و مخدرات خاندان رسالت را به اسارت بردن و دختران مؤسس دین و صاحب خاتمت را بر شتران برهنه سوار کردن و سر مبارک جگر گوشهٔ زهراء بتول (علیها السلام) را در کوفه و شام بالای نیزه گردانیدن کار سهلی در انظار مسلمین دیده نمی‌شد که مردم آرام نشسته و دم فرو بسته و در بستر استراحت خزیده باشند و بلکه مقدمات مفتضح شدن دشمنان سرسخت اسلام از تصمیمی که سید الشهداء علیه السلام گرفت از همان روزها که وقعهٔ عاشوراء فراهم شد شروع به نتیجه‌کردن و خبر آن فاجعه در اطراف و اکناف بلاد اسلامی و غیر اسلامی می‌پیچید و روز به روز نفرت بالای نفرت در انظار عمومی بر علیه بنی‌امیه و آل ابی‌سفیان دشمنان خاندان نبوت بیشتر می‌گشت.

با این وضع چطور یزید می‌توانست تا مدت زیادی اسراء اهل بیت (علیهم السلام) را در حال اسارت در غربت نگهدارد و تا مدت يك ماه مثلاً در

دمشق درجائی که نه از سر ما و نه از گرما نکه می‌داشت آنها را متوقف سازد و لذا بحر مسرای دربار خون‌بار خویش برد و امام سجاد (علیه السلام) را در سر سفره خود نشاند و از روی حيله و تزویر و جلوگیری از تنفر افکار مردم از روی صورت سازی و حقه بازی که عادت و رویه ستمکاران خون آشام روزگار است قتل سیدالشهداء علیه السلام را به گردن ابن زیاد می‌انداخت و از روی سیاست اجازه اقامه عزا در دربار خود داد بلکه بتواند با نیرنگ بازی این عار و ننگ را از خود دور سازد ولی غافل از آن بوده که تاریخ حقایق را آشکار و ظاهر می‌نماید و لذا احتمال زیاد ماندن خاندان رسالت در شام بسیار بی اساس و دور از قائل در تاریخ و هرگز اعتماد را نشاید گرچه این احتمال و نقل پوچ اذهان بعضی از اکابر و بزرگان را درباره آمدن خاندان نبوت در اربعین اول به کربلاء به حال تشویش در آورده است ولی نباید بزرگواری آنها باعث تبعیت و تقلید شود .

در صورتی که خود محدث نوری (ره) از تاریخ طبری نقل کرده که بیشتر از ده روز در دمشق توقف نکرده اند^۱ پس احتمال يك ماه

۱- رجوع شود به لؤلؤمرجان ص ۱۷۸ طبع سنگی تهران محدث نوری (ره) تصور فرموده که ماندن اسراء ده روز در خانه یزید غیر از ماندنشان مدتی در اسارت در شام است و حال آن که آنطور نیست بلکه منظور طبری کلیه مدت ماندن اسراء در دمشق است .

ماند نشان در شام بی اصل است و در کتاب معتبری دیده نشده و احتمالاتی بی جا که بعضی از صاحبان کتب ضعیفه در خیال خودشان بافته که شش ماه یا يك سال در شام مانده باشند ابدأ مدرك تاريخی ندارد و سند مورد اعتمادی بر آن پیدانیست و سید (ره) هم در اقبال روایتی و سند تاریخی بر يك ماه ذکر نکرده است که قابل اعتماد باشد و از داستانهای تعجب آور که غیر از فراهم کردن عار و ننگ بر عالم شیعه نتیجه ندارد آنست: که بعضی از اشخاصی که از افواه جهال و یا از کتابهای مجهول المؤلف مطالب تاریخی را اخذ و وارد کتابهای خودشان می نمایند برای اسراء اهل بیت علیهم السلام در عرض راه از کوفه تا به شام قصه های فراوان و داستانهای بی پایان جعل و وضع کرده اند که اگر آنها اصل داشته باشد در ظرف يك سال هم تمام نمی شود تا به شام برسند و مدتها باید در عرض مسافت راه از عراق تا شام سیر کرده باشند چنانچه بیان این موضوع خواهد آمد ان شاء الله تعالی .

دهم: نقل شده که هارون الرشید عباسی^۱ و ابوحنیفه^۲ هلال

۱- رجوع شود به کتاب اربعین حاج میرزا محمد ارباب قمی (ره) .

۲- کتاب تظلم الزهراء فاضل جلیل رضی بن نبی قزوینی (ره) ص ۱۷۲ طبع تهران سال ۱۳۱۲ ق و در شماره (۱۷) بیان خواهد شد که مراد از ابوحنیفه آیا ابوحنیفه مشهور یکی از ائمه اهل سنت است؟ یا مراد ابوحنیفه سعید بن بیان

ذی‌الحجه را در کوفه و یا در بغداد رؤیت می‌نمودند و حرکت برای ادای مناسک حج در مکه معظمه می‌کردند و ایام حج را درک کرده و اعمال را به جا می‌آوردند البته معلوم است که هارون الرشید این همه راه دور را با هواپیماهای (جت) عصر ما روانه نمی‌شده بلکه با آن شترانی حرکت می‌کرده که از امثال صفوان جمال رحمه‌الله علیه کرایه می‌کرده و آنها آن اندازه سریع و تندرو در راه رفتن بوده‌اند که او را به مکه می‌رسانیده‌اند. در اینجا خوب است به مناسبتی روایت صفوان را به جهت عبرت خوانندگان گرامی نقل شود.

صفوان بن مهران جمال رضوان‌الله‌علیه گوید: وارد شدم به حضور حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به من فرمود یا صفوان هر چیز از تو خوب و زیباست مگر یک چیز عرض کردم فدای تو شوم کدام چیز است آن؟ فرمود: کرایه دادن تو شترهای خود را به این مرد یعنی هارون الرشید عرض کردم: به خدا قسم من آنها را به وی کرایه ندادم از روی فرح و سرور شدید^۱ و نه برای صید لُهو، ولی کرایه دادم برای

←

سائق الحاج است قطع حاصل است که مراد سائق الحاج است زیرا ابوحنیفه امام در سال ۱۵۰ هـ وفات کرده و هارون در ۱۴۸ هـ متولد شده است.

۱- یعنی به جهت خوشدلی از هارون واعانت بر اعمال وی که با شدت از وی خوشحال باشم.

راه مکه و خودم هم مباشرت آن را نمی‌کنم بلکه آدمهای خود را می‌فرستم یعنی از شترها مواظب باشند به من فرمود: یا صفوان آیا کرایه تو درزمه آنها می‌ماند؟ عرض کردم بلی فدای تو شوم فرمود: آیا دوست داری بقای آن ظالمها را تا این‌که کرایه تو وصول بشود؟ عرض کردم بلی فرمود: هر کس دوست دارد باقی ماندن آنها را او از آن ظالمهاست و هر کس باشد بر آتش وارد خواهد شد یعنی آخر کارش بر جهنم است.

صفوان گوید: رفتم و تمامی شترهایم را تا آخر آنها که یکی نیز نمائد فر و ختم و گزارش این کار به هارون رسید مرا خواست و به من گفت یا صفوان به من رسیده و گزارش داده‌اند که تو شترها را فروخته‌ای؟ گفتم بلی فروخته‌ام گفت برای چه؟ گفتم پیر شده‌ام و آدمهای من به کارها نمی‌رسند گفت: هیئات هیئات من می‌دانم به تو که اشاره کرده به این کار که کرده‌ای به تو اشاره کرده موسی بن جعفر علیهما السلام گفتم: من با موسی بن جعفر علیهما السلام کاری ندارم گفت: ترك كن این حرفها را از خودت هر گاه نبود حسن صحبت تو البته تو را می‌کشتم^۱.

۱- رجوع شود به مکاسب شیخ اعظم انصاری (ره) و کتب حدیث امامیه

رضوان الله علیهم باید به دیکتاتوری هارون ظالم پی برد گویا صفوان بنده و برده حلقه به گوش و غلام زرخیریش بوده و چه گناه بزرگی داشته که او را بکشد در صورتی که اگر عبدش هم بود حق کشتن نداشت.

خداوند احدیت جلت عظمته نیز در قرآن مجید می‌فرماید :

ولا تركزوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار^۱ یعنی اندك میلی به آنها که ظلم کردند ننمائید تا این که آتش بر شما برسد . رکون : اندك میل کردن را گویند کجا برسد که انسان ظالم را دوست دارد و بقای او را بخواهد و آیه شریفه کسی را گوید که از وی ظلم صادر شده کجا رسد که فرد شاخص و مصداق حقیقی ظالم باشد و به این جهت بود که یکی از بزرگان وقتی این آیه را شنید غش کرد رجوع شود به تفاسیر قرآن مجید .

یازدهم : شیخ اعظم مفید (ره) در ارشاد^۲ مسنداً نقل کرده ازوشا از خیران اسباطی گوید : شرفیاب شدم محضر امام هادی سلام الله علیه در مدینه به من فرمود: از واثق خلیفه پیش توچه خبری است؟ عرض کردم فدای تو شوم او را در حال عافیت گذاشتم و من ده روز است که از نزد او آمدم فرمود: اهل مدینه می‌گویند او مرده است عرض کردم: من از همه مردم عهدم به او نزدیکتر است یعنی اطلاعم به حال او بیشتر است فرمود : مردم می‌گویند که واثق مرده است چون این کلام را فرمود دانستم که از مردم خود را اراده فرموده .

پس فرمود: جعفر چه کرد؟ عرض کردم به بدترین حال در زندان

۱- هود: ۱۱۳ .

۲- ص ۳۵۴ ط تبریز به سال ۱۳۰۸ ق .

مجبوس بود فرمود: همانا او صاحب امر یعنی سلطنت و شاهی خواهد بود، پس فرمود: ابن زیات^۱ چه کرد؟ عرض کردم امر مردم به دست او و امر امر او بود فرمود: ریاست او بر او شوم خواهد بود، پس امام علیه السلام قدری ساکت شد و بعد فرمود: از اجراء مقادیر الله و احکام الهی چاره نیست، ای خیران، واثق، مرد و جعفر متوکل به جای او نشست و ابن زیات کشته شد عرض کردم: کی واقع شد این وقایع فدایت شوم؟ فرمود: بعد از بیرون آمدن تو به شش روز.

از این قضیه صحیح و درست که در غیر از کتاب ارشاد شیخ مفید (ره) در کتب معتبره دیگر و مصادر مهمه نیز نقل کرده اند استفاده می شود: که در ظرف ده روز راه به آن مسافت طولانی قریب سیصد و هشتاد فرسخ میان مدینه و شهرستانهای عراق را طی می کرده اند و این يك عمل

۱ - محمد بن عبدالملك مشهور به ابن زیات در زمان معتصم و واثق عباسی به وزارت آن دوشاه متصدی بوده و از متمکاران روزگار است و اوصاحب تنور معروف است که به گمان پلید خود مقصرین را در آنجا تحت شکنجه قرار می داد و می کشت و چون متوکل به شاهی قدم گذاشت او را کشت و رفتار وی با آن مردی که معجزه امام جواد علیه السلام را در شام نقل کرده بود مشهور و در حالات آن حضرت در کتب معتبره مسطور است و از علماء عامه نیز آن معجزه را نقل کرده اند رجوع شود به نورالابصار شبلنجی ص ۱۴۰ ط مصر سال (۱۳۲۰) ق و فصول المهمة ابن صباغ مالکی .

عادی در آن زمانها بوده است که خیران گفته ده روز قبل ، واثق را در عراق سلامت گذاشته و خارج شده‌ام و در ظرف ده روز راه را طی کرده و در مدینه به حضور انور امام علیه السلام شرفیاب شده در صورتی که برحسب عادت پس از ملاقات با واثق اقلّاً يك روز معطلی دارد چون بعید است به مجرد ملاقات با واثق فوری حرکت نماید و نیز بعد از ورود به مدینه باز اقلّاً يك روز و یا کمتر لازم دارد که از سفر وارد شده مهیا برای تشرف به حضور انور امام علیه السلام باشد .

دوازدهم : از قضایای تاریخی که گواہ بر سرعت حرکت از شام و در ظرف ده و یا دوازده روز در آن دوران به عراق و کوفه می آمدند عبارت از آمدن مالک اشتر نخعی رضوان الله علیه به کوفه است .

چون عثمان بن عفان اموی عمال و ولات خود را در بلاد اسلامی در کوفه و شام از اقارب و خویشان و ندان خویش قرار داد و رویه و رفتار ناهنجار خود را در روزگار خویش آغاز کرد و بنی امیه را برگردن مردم سوار نمود و خلاف روش و رویه خلافت اسلامی در دوران او شروع شد و بعد از وی در روزگار معاویه بکلی عوض گردید و رفتار و کردار و روش اکاسره ایران و قیاصره روم را معاویه در اسلام رواج داد و از طرز تعیین خلیفه نه موافق مسلك و مرام اهل سنت و نه مطابق مذهب حق شیعه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام آثاری باقی نگذاشت و مسلمین را تا امروز به تیره روزی و بدبختی نشانده و روش او تا امروز نیز حکم فرماست که اگر شرح داده شود به ناچار از غرض دور خواهیم

افتاد .

عثمان باعث آن همه فتنه‌ها و آشوبها و خرابکاریها در اسلام گردید که اثر آن برای همیشه در عالم اسلام باقی ماند بعد از رسول الله ﷺ حکومت حق و عدالت واقعی اسلامی با روی کار آمدن همان چند سال خلافت حق امام امیر المؤمنین علی سلام الله علیه بود که نمونه از حکومت اسلامی شد و در دنیا نظیر آن حکومت را هیچ يك از اقوام و ملل عالم تا حال نشان نمی‌تواند بدهد و آن افتخار را مسلمین و خاصه شیعه و تابعین آن امام به حق و مجسمه عدالت برده‌اند که توانسته‌اند به دست مولی الموحدين سلام الله علیه حکومت حق و عدل واقعی روی کار آورند و مسلمین و شیعه همیشه در آرزوی آن طرز حکومت هستند و بالاخره به دست غیبی و با ظهور یگانه فرزند آن حضرت بقیة الله ارواحنا فداء آن عدالت واقعی را در دنیا به وجود خواهند آورد .

اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمة تعز بها الاسلام و اهله
و تذلل بها النفاق و اهله الخ^۱.

مردم از تسلط معاویه درشام و از اعمال وی که برخلاف قوانین اسلام رفتار می‌نمود و عبادة بن صامت انصاری از بزرگان صحابه پیغمبر

۱- از فقرات دعاء افتتاح است که از معتبرترین و صحیح‌ترین دعاهاست

و بسیار مشهور و در کتب ادعیه مذکور است .

بر روی می‌شورید و بارهای خمر که از خارج وارد دمشق می‌کرد
 از آن عمل بروی خورده می‌گرفت^۱ و از دست سعید بن عاص اموی در
 کوفه بستوه آمدند و قبل از وی از اعمال ولید فاسق در نهایت دلتنگ
 بودند و جمعی از بارزترین و بزرگترین مردان مسلمین مانند مالک اشتر
 نخعی و کمیل بن زیاد و عمرو بن حمق خزاعی و زید بن صوحان و برادرش
 صعصعة و ثابت بن قیس همدانی و جمعی دیگر بر سعید اعتراضها نمودند
 و گاهی آنها را به امر عثمان به شام نزد معاویه فرستادند و مدتی در (حمص)
 نزد عبدالرحمن بن خالد بن ولید که حاکم عثمان در آن سامان بود
 نگهداشتند و آن آزاد مردان با ایمان هیچ وقت و در هیچ زمان و در
 نزد هیچ کدام از آن ولات از اعتراضهای خود و حق گوئیها و آشکارا
 قیام بر علیه ظلم و طغیان و الیها و افساد حاکمها خودداری نمی‌کردند
 و اعمال ناهنجار و رفتار بی‌کردار عثمان را بر ملاء اظهار و علنی چوب
 تکفیر بر روی آنها کشیده و آشکارا ساخته و سیل اعتراض از بیانات
 آن مردان پاک در جریان بود و می‌خواستند آزادی واقعی اسلامی را
 در اعتراض بر اعمال ستمکاران نگهدارند و خفقانی که عثمان با سوار شدن
 مروان بر دوش وی و ولات وی در بلاد اسلامی خصوصاً در کوفه ایجاد کرده

بودند شکسته شود مردم کوفه سعید بن عاص را راندند^۱ و یا عثمان سعید را نزد خود طلبید و چون کوفه از لوٲ وجود وی خالی شد از مردم کوفه به آنهایی که از رادمردان درشام (حمص) بودند از مالک اشتر و دیگران خبر دادند که هر چه زودتر بتوانند خودشان را در اسرع اوقات به کوفه برسانند و از همه آنها زودتر یگانه آزاد مرد اسلامی مالک اشتر خود را به کوفه رسانید و بیشتر از دوازده روز طول نکشید که مالک روز جمعه در جنب درب مسجد اعظم کوفه با رشادت و شجاعت تمام جای مخصوصی به خود قرار داده بود و به تبلیغات و بیانات آتشین خود بر علیه سعید بن عاص حاکم کوفه ادامه می داد و بر حرفهای پوچ و بی مغز و تو خالی وی که قبلاً در محاورات و مذاکرات خود به زبان آورده بود و وعده و نویدها داده بود و هرگز مرحله عمل به خود نپوشیده بود اشاره می کرد و زبان بر انتقاد گشاده و نطق شیوا می نمود .

و چون خبر برگشت سعید به کوفه رسید و مردم خبردار شدند مالک اشتر و یاران همدستانان او بجزعه نزدیکی قادسیه به حرکت درآمدند و از ورود سعید عملاً مانع شدند و او را خائباً و خاسراً نزد امام خودش عثمان برگردانیدند چنانچه تفصیل آن قضایا در تواریخ

۱ - تاریخ کوفه سید حسین براقی نجفی با اضافات مهمه و تحقیقات علامه کبیر سیدنا آقای سید محمد صادق آل بحر العلوم طباطبائی ادام الله بقاءه ص ۲۲۷ ط نجف سال ۱۳۵۶ ه ق .

مستور است^۱.

سیزدهم : شیخ امام فقیه قطب الدین راوندی (ره) در کتاب نفیس (الخرائج و الجرائح^۲) نقل کرده از یحیی بن هرثمه^۳ گوید: مرا متوکل پیش خود خوانده و به من گفت: با همراهی سبید نفر به کوفه رفته و

۱- رجوع شود به کامل ابن اثیر حوادث سال ۳۳-۳۴ هجری و مجلد خلفای ناسخ التواریخ و غیره = گرچه بر مفردات ناسخ و بر نقلیاتش اعتماد نیست ولی در این مطالب با تواریخ معتبره موافق است و مفرد نیست.

۲- کتاب الخرائج و الجرائح از کتب معتبره و نفیسه است و دارای نکات جالب و فوائد زیاد است که در کتب دیگر به چشم نمی خورد.

۳- هرثمه از سرلشکرها و قائدین جیش مأمون الرشید عباسی و از جان نثاران مخصوص وی بود و مأمون را در ظلمها و ستمهای او کمک کرده و به مصداق فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که فرموده: من اعان ظالماً علی ظلمه سلطه الله علیه- بالاخره در اثر سعایت ذوالریاستین که وزیر خائن پیش نبود او به مجرد این که از عراق حرکت و وارد مروشد در سال دویست از هجرت او را مأمون کشت و صدوق علیه الرحمه روایتی از هرثمه راجع به وفات امام رضا علیه السلام در عیون اخبار الرضا علیه السلام نقل کرده که هرگز با تاریخ وفات امام رضا علیه السلام نمی سازد زیرا امام علیه السلام در سال ۲۰۳ از هجرت از دنیا رحلت فرموده چنانچه در تعلیقات خود بر انوار نعمانیة سید محدث جزائری (ره) تحقیق کرده ام به آنجا مراجعه شود و پسرش یحیی در اثر کرامات حضرت امام هادی سلام الله علیه شیعه و مؤمن شده ولی از اعوان ظلمه محسوب است.

از آنجا از طریق صحرا عازم مدینه باش و امام هادی سلام الله علیه را با اکرام و احترام و تجلیل پیش من حاضر کن .

یحیی بن هرثمه جریان رفتن خود را به مدینه شرح داده و کرامتی که از امام علیه السلام به ظهور پیوسته آن را تفصیلاً نقل کرده و گوید: امام علیه السلام برای سفر خود و همراهانش لباسهایی که مناسب فصل تابستان و گرمای حجاز در ماه تموز نبود به خیاط امر فرمود تهیه نمود و من تعجب از این کار آن حضرت می کردم و در دل خود می گفتم که میان ما و عراق ده روز راه است او این لباسها را برای چه می خواهد و بعد از آن در عرض راه دچار باران و سرمای شدید شده و علت تهیه آن لباسها به وی روشن گشته و کار به جائی رسیده که یحیی بن هرثمه به قبول مذهب شیعه مفتخر گردیده است اگر کسی طالب تفصیل آن قضیه باشد به کتاب خرائج رجوع کند^۱.

از این قضیه تاریخی از کلام یحیی که گوید: (میان ما و عراق ده روز راه است) معلوم می شود که از مدینه منوره تا عراق و سامراء این همه راه را به ده روز بطور عادی آن زمان طی می کرده اند و اربلی (ره) نیز این قضیه را از قطب الدین راوندی (ره) در کشف الغمّه نقل کرده

۱- خرائج ص ۲۰۹ مطبوع با اربعین مجلسی (ره) و کفایه الاثر خزاز

رازی قمی (ره) در سال ۱۳۰۵ ه ق ط تهران .

است.^۱

چهاردهم: در دوران خلافت ابوبکر بن ابی قحافه که مسلمین با روم به جنگ پرداختند نیروی رومیان بیشتر و افراد لشکرشان زیاده‌تر و بالغ به دویست و چهل هزار نفر بود مسلمانها که همیشه با نیروی ایمان با دشمن به جنگ می‌پرداختند نه با کثرت افراد با این حال احتمال این که تاب مقاومت در مقابل دشمن نیارند از جهت جنگ از ابوبکر در مدینه به مقام استمداد آمده و کمک خواستند ابوبکر به خالد بن ولید که با مثنی بن حارثه از مرز ایران گذشته و در عراق در جنگ با ایرانیان بود به خالد نوشت که لشکر مسلمین و صحابه رسول الله ﷺ را که در عراق بودند دو قسمت کرده جمعی را با مثنی در عراق گذاشته و قسمتی را با خودش به جنگ روم رسانیده و به کمک مسلمین بشتابد.

در اینجا مورد اختلاف است که خالد با هشتصد نفر یا ششصد یا پانصد یا نه هزار یا شش هزار نفر با لشکر جرار از عراق حرکت کرده و رو به طرف شامات و جنگ روم گذاشت.

از عبارات ابن اثیر در تاریخ کامل استفاده می‌شود که خالد با زحمت طاقت فرسا طی مسافت کرده و در اندک مدت به کمک مسلمین شتافته و همه جا فاتح شده است.

و ابن واضح یعقوبی (ره) در تاریخ خود تصریح کرده که خالد بن ولید با آن همه لشکر و جمعیت به سیر خود ادامه داده و در ظرف هشت روز خود را به مسلمین در جبهه جنگ با روم رسانید چنانچه گوید :

فقیل ان خالداً سار فی البریة و المفازة ثمانية ايام حتی و افاهم فافتتحوا (بصری واجنادین) من فلسطين و کانت بینهم و بین الروم وقعات باجنادین صعبة فی کل ذلك یهزم الله الروم و تكون العاقبة للمسلمین^۱.

شاید تصور شود که خالد در آن موقع که به کمک مسلمین می شتافت با سرعت هر چه تمامتر خواسته خود را به مسلمین برساند ولی بطور عادی بتوان در آن مدت کوتاه طی آن مسافت طولانی را نمود.

و این تصویری جاست زیرا از قرائن و وقایع و حوادث دیگری که تاریخ ضبط کرده به خوبی به دست می آید طی آن مسافت در مدت ده روز یا اگر کسی مانند خالد عجله بیشتر و شتاب در سرعت زیادتیر می نمود در مدت هشت روز يك امر عادی در آن زمان بوده است.

گذشته از این اگر خالد شتاب داشته و با سرعت هر چه تمامتر می خواسته خود را به مسلمین در جبهه جنگ برساند همین شتاب و سرعت در سیر در آنهایی که مأمور بودند اسراء خاندان رسالت ﷺ

را به شام برسانند وجود داشت و اغلب از بیراهه‌ها حرکت داده و از ترس قیام و انقلاب مردم هر چه زودتر خواسته‌اند آنها را به شام برسانند و ابن زیاد نمی‌توانست آنها را زیادتر در کوفه نگهدارد چون شیوخ و رؤساء قبائل عرب را در زندانهای مخوف خود حبس کرده بود و مانند اسراء اهل بیت ع‌الیه‌السلام در کوفه در معرض خطر واقع می‌شد و لذا در حرکت دادن به آنها شتاب داشت و آنها را هر چه زودتر حرکت داده در اوائل ماه صفر به شام رسانید چنانچه علامه شهیر سید محمد علی هبة الدین شهرستانی (قدس سره) به این موضوع تصریح کرده است^۱.

چنانچه در نتیجه ابن زیاد نتوانست از انقلاب مردم و هیجان آنها جلوگیری کند و قضیه تواین و خروج مختار ثقفی رحمه الله پیش آمد و روز به روز آثار نهضت حسینی بروز کرده و ارکان دولت آل ابی سفیان که اساسش بر ضد اسلام و در ظاهر در لباس دین بود متزلزل گشت و دمار از روزگار نسل ابوسفیان درآمد چنانچه آخر کار ظالمها در روزگار عموماً همان است.

از اینجا معلوم می‌شود آنچه در بعضی کتب ضعیفه مانند بحر المصابها و مخزن البکاه و کتاب تحفه تازه‌ها و ریاض القدسها و امثال و نظائر آنها

۱- رجوع شود به نهضت الحسین (ع) ص ۱۳۱ ط نجف. جمع کثیری

از علماء و مورخین و محققین تصریح کرده‌اند که ورود اسراء خاندان نبوت (ع)

به شام در اول ماه صفر سال ۶۱ بوده است.

برای احوالات اسراء خاندان نبوت در عرض راه از عراق تا شام از آن مسیری که کاروان آنها را برده‌اند داستانهای طولانی وقایع و حکایات دور و دراز تراشیده و شاخ و برگها افزوده و به فرمایش علامه محدث نوری (ره) مانند (تلمود) یهود در این امت اسلامی به وجود آورده‌اند که با هر گونه اکاذیب و جعلیات و دروغ پردازیها و افسطوره و افسانه‌ها پر کرده و داستان تراشی نموده و قصه‌خوانی کرده‌اند اصلاً مورد اعتماد و اطمینان نبوده بلکه قابل اعتناء نمی‌باشد چنانچه بعضی‌ها در بعضی کتب ضعیفه نگارش داده‌که اسراء اهل بیت در بعضی از شهرهای بین راه از کوفه تا شام دو روز و سه روز و يك هفته اقامت کرده و در نزدیکی شام سه روز توقف نموده‌اند و اگر این سه روز توقف مورد اعتماد باشد باز منافات با زودتر برگشتن خاندان رسالت از شام ندارد و شکفت‌آور اینجاست که به فاصله دو سطر می‌نویسد که اسراء را از بیراهه برده‌اند با عجله و ترس از بیراهه‌ها بردن با توقف در شهرها چگونه می‌سازد؟ همه این حرفها پوچ و جعلیات است.

واقعاً جای بسی تعجب است در امثال آن کتابها بدون این که اسم کتاب را ذکر کنند می‌نویسند در (تاریخی دیدم) و یا (در کتابی خواندم) و یا (از شخصی شنیدم) و یا (نقل شده) و یا (در تاریخ آورده‌اند) و یا در فلان مقتل دیدم و یا اسم کتابی را می‌برد که نه کسی آن را دیده و نه شنیده است مانند (مزامیر الفلانی) مثلاً یا (تحفة الفلان) فرضاً امثال این قبیل نقلیات از آن گونه کتابها که پر از جعلیات و مجهول

المؤلف است قابل اعتماد نیست .

البته نزد اهل علم و دانش معلوم است که آن گونه کتابها و نقلیات آنها نزد علماء و دانشمندان و اهل تحقیق مورد اعتبار و اعتماد نیست مگر کسی باشد که فرق میان کتاب معتبر و غیر معتبر نگذاشته و مقتل ابی مخنف را که فعلاً در دست مردم است و از مجموعهات است و یا مقتل اسفرائنی را که از کتب بسیار ضعیف و غیر قابل اعتماد است مصدر نقل خود قرار داده و امثال آنها را از مدارك نقل خود بشمار آورد و کتابی تألیف کرده به فروش برساند و برای سرگرمی در شبهای طولانی خوب به درد می خورد که با تماشای عکسهای نامناسب با کتابش اگر مطالعه شود برای مقدمه خواب بهتر است چنانچه اخیراً باز شخصی که تمیز کتاب ضعیف را از معتبر نمی دهد امثال کتاب مفاتیح البکاء و بحر المصائب که بحر الجعلیات و الاکاذیب است و مقتل اسفرائنی و امثال آنها را مصدر نقلیات خود قرار داده و شبهات محدث نوری (ره) را خواسته زنده نماید. در امثال کتاب بحر المصائب مؤلفش خواسته برای خودش و دیگران مطالب منبری درست کرده و تهیه گفتارهای منبری جمع آوری نماید و لذا بر درستی و نادرستی مطالب و از کجا و از کدام مدرک و مصدر و مستند نقل می کند اعتناء نکرده و اهمیت نداده و به هر کتاب مجهول المؤلف و تألیف هر نااهل و جاهل چنگ زده و هر چه به نظرش رسیده و آنچه در نوشته خوانده و در جنگی به دست آورده و دریاضی و در پشت کتابی یافته تمامی آنها را نقل و در تألیف خود در صفحه روزگار از خود به یادگار گذاشته است .

غرض مطالبی فراهم آید و از وی به یادگار بماند گرچه به عالم

شیعه اهانت و اسباب عار و تنگ فراهم گردد و به دست خودشان سلاح به دست دشمن داده باشند که غیر از تأسف و تأثر برای انسان و اشخاص فهمیده باوجدان ثمری مترتب نیست.

و جای بسی شگفت است که جمعی مانند بعضی از اخباری مسلکها خیال می کنند که هر چه و هر مطلبی را در ورق پاره نوشته شد و هر جاهل و نادانی در اوراقی به نام تألیف نگارش داد باعث اعتبار آن مطلب می شود و موجب اعتماد بر آن می گردد و تعجب بیشتر از کسانی است که در عصر حاضر هستند و به امثال آن کتابها اعتماد نموده و کتابی تألیف کرده و آن گونه کتابها مصدر نقلیاتش می باشد.

برای مثال بر این ادعای خویشتن اینک قصه را می خواهم در اینجا برای خوانندگان عزیز نگارش دهم: در چندی قبل در اثنای مذاکرات دینی و انتقاداتی که نسبت به بعضی از امور اجتماعی می شد در یکی از منبرهای شبهای هفته مسجد (شعبان) در تبریز بالای منبر اظهار کردم اگر از آقایان اهل اطلاع و تتبع در موضوع فتوا دادن شریح قاضی بر واجب القتل بودن حضرت سید الشهداء سلام الله علیه که در افواه مشهور و در السنه روضه خوانها شهرت تمام دارد مدرکی به دست آورده باشند و در کتابی که مورد اعتماد و مدرک باشد یافته و دیده اند اینجانب را مطلع نمایند که موجبات تشکر مرا فراهم آورده اند ابدأ سراغی از کسی پیدا نشد و تا مدت ها اطلاعی از طرف کسی به دست نیامد تعجب آور آنجاست پس از مدتها دیدم شخصی عبارات کتاب ثمرات الانوار تألیف

مرحوم آقا میرزا محمد خطیبی که در محله کوجه باغ تبریز پیشمنامی می‌کرد و در بازار صفی تبریز به شغل بزازی مشغول بود و با اینجانب ارتباط و دوستی داشت و شخصی متدین و باتقوی و ثابت در صداقت بود ولی از روی تحقیق چیزی نمی‌نوشت و اخیراً سه جلد کتابی که به نام مذکور تألیف نموده و طبع و منتشر کرده ولی در هر کتاب هر چه دیده و یافته در آن کتابش نقل نموده و آن کتابها را مدرک و مصدر نقل خود قرار داده در پاورقی آن کتاب^۱ از کتابی دیگر قضیه فتوای شریح

۱- ثمرات الانوار ص ۱۸۲ - ۱۸۳ ج ۳ ط تبریز و کتابی که از آن نقل کرده (مزامیر الاولیاء) نام دارد و شاید مزامیر الاولیاء مرحوم حاج سید محمد باقر موسوی اصفهانی متوفی (۱۳۳۵) ه باشد که در سال (۱۳۵۳) ه ق در دو مجلد در نجف چاپ شده و در مواعظ و مصائب است و او از کجا نقل کرده؟ باید مراجعه شود و اصل مدرکش به دست آید و از نقل کردن قتل مختار شریح قاضی کوفه را که نسبت به مختار داده اندازه اعتماد بر آن نقل نمایان است زیرا مختار شریح رانگشته است و کلماتی به شریح نسبت داده که آن کلمات از ابن عربی مالکی در کتاب العواصم من القواصم نقل شده و او از نواصب است و معنی نماند که سید محمد باقر صاحب مزامیر الاولیاء ساکن گنجه بوده و تألیفاتش در مواعظ است چون سمت واعظی داشته و او صاحب مرقاة الایقان است که چندان اعتماد را نشاید.

تا اینجا در طبع اول کتاب نگارش یافته بود و بعداً کتاب «مزامیر الاولیاء»



←

را سید جلیل صدیق معظم فاضل آفای حاج سید تقی آل هاشم پیدا کرده بود پیش اینجانب آورده و کاملاً ملاحظه شد کتاب نامبرده برای اهل منبرنوشته شده مؤلف عیناً کلمات و تعبیرات منبری خود را به قلم آورده و برنقلیات خود اغلب ملء و مصلد نقل نمی کند و فتوای شریح را که با عبارات تازه و ابداً شباهت به عبارات زمان واقعه کربلاء ندارد نقل نموده و ابداً مصدر نقل خود را ذکر نکرده است یعنی کتاب مزامیر الاولیاء نامبرده چنانچه بر اهلش مستور نیست کتابی نیست که مصدر نقل قرار داده و اعتبار و اعتماد برنقلیاتش شود .

و مؤلفش چنانچه گفته شد مرحوم حاج سید محمد باقر اصفهانی گنجوی مشهور مجتهد زاده است و فتوای شریح را که جعلی بودنش از عبارات آن نمایان است با بعض قصه های مجعوله در صفحه ۱۳۵ ج ۱ ط نجف نقل کرده است .

خداوند موفق کند که از مصادر مورد اعتبار و اعتماد فتوای شریح پیدا

. گردد

و ناگفته نماند که مرحوم خطیبی نامبرده اصرار به اعتبار عید نوروز فعلی که مرسوم است داشت در صورتی که نوروزی که حضرت امام صادق سلام الله علیه به معنی ابن خنیس فرموده یا نوروزی که در زمان منصور دوانیقی بوده که امام کاظم سلام الله علیه فرموده که من همچو عیدی در اسلام نیافتم ربطی به این نوروز که در این زمانها متداول شده ندارند این نوروزی که اول حمل است و برقرار در آن روز

←

را نقل کرده آن را نوشته پیش بنده آورده که مدرک آنچه سابقاً می خواستید پیدا کرده ام بسیار در شگفت شدم و حیرت بر حیرتم افزود گفتم: ای آقای با اطلاع، بنده مدرک و مصدر این موضوع را می خواهم به دست بیاورم نه نوشته کتابی که دیروز کسی آن را تألیف کرده که او را کاملاً می شناسم و اندازه معلومات او را می دانم و می خواهم کتابی باشد که از مصادر بشمار آید نه کتابی که خودش نمی تواند مدرک واقع شود مگر مصدر نقل خود را روشن نماید ولی در نظر شما چون در ادراقی دیده اید که چاپ شده و به صورت کتابی در آمده باید اعتماد کرد و آن را مصدر و مستند قرار داد اما در قاموس اهل تحقیق و تتبع و آشنائی که بدون بررسی و دقت و تنقیب به مطلبی اعتماد نمی کنند این نوشته ها به درد نمی خورد و بقدر پشیزی ارزش ندارد .

←

کرده اند این نوروز جلالی ، ملک شاهی ، سلطانی ، ملکی نسبت به سلطان جلال الدولة ملک شاه سلجوقی می باشد که از سال (۴۷۱) ه در آن روز تعیین نموده اند تعجب از بعضی از بزرگان است که فرموده مشهور در زمان ما نوروز عبارت از اول حمل است و روایت معلی را تطبیق با آن کرده ولی تحقیق فرموده که از کدام زمان مشهور شده در صورتی که از سال (۴۷۱) ه ق با این طرف مشهور شده است و در زمان امام صادق (ع) معلوم نیست کدام روز بوده رجوع شود درباره تحقیق این مطلب به تاریخ ادبیات آقای جلال الدین (هما) ص-۲۴۹-ج ۲ ط - تبریز سال (۱۳۴۸) ه و تاریخ کامل ابن اثیر .

و بعضی که در خصوص نوروز به تألیف پرداخته و از بزرگان به آن تقریظ نوشته باین مطلب که نگارش یافت متوجه نشده است .

کسی که طرفداری از شبهات کرده و خواسته باز آن شبهات واهی را به عنوان دلیل برخورد اتخاذ نماید گفته :

ممکن است عرب عقیل در زمان سید امین عاملی و اعراب صلیب و پیکها در قرون گذشته به مدت هشت روز رفته باشند اما رفتن آنها بطور چاپاری و با قانون بریدی باشد که آنها هم از نظر شرایط جسمی ورزیده بوده‌اند و هم از نظر مرکب با شتران جماز و یا اسبهای مخصوص و قاطرهای دم بریده که بنا به گفته صبح‌الاعشی^۱ که ویژه این عمل بوده مجهز بوده‌اند و لکن قافله اهل بیت با این قافله‌های قلیل الحجم و کم افراد تفاوتها داشت .

۱- کاروان اسراء را يك‌مشت دختران ضعیف البنیة و امام سجاد (ع) بیمار تشکیل می‌داد با سرعت سیر سازگار نبودند .

۲- و از نظر مراکب و مواشی شتران جماز و اسبان مخصوص چاپار و قاطرهای بریده دم نداشتند زیرا این نوع مرکبها در هر عصر

۱- ادعاء صبح الاعشی نسبت به (برید) چنانچه در این کتاب گفته شده حرفی است که تراشیده‌اند معلوم نیست حقیقت داشته باشد و در مقام تعارض نقل صبح‌الاعشی با نقل خلیل قدس سره که لفظ «برید» را عربی می‌داند معلوم است که قول خلیل رحمه‌الله که از ارکان ائمه لغت و آداب است مقدم است کمان زیاد می‌رود که عجمها قول صبح‌الاعشی را تراشیده باشند چنانچه در جاهای زیادی این موضوع را عملی کرده‌اند .

انگشت شمار می‌شوند و برای سپاه پنج هزار نفری هرگز تهیه نمی‌شد و اشخاص ورزیده لازم دارد و به گفته کامل بهائی مالهای سواری اهل بیت مراکب خودشان بود و آنها را از کربلاء به کوفه و از کوفه به شام با شتران و اسبان خود بردند زیرا کلیه اموال اهل بیت را غارت کرده بودند جز چهارپایان .

در جواب این طرفدار شبهات گفته می‌شود معلوم می‌شود تمامی مدارک شما در تأیید شبهات جز استبعاد چیز دیگری در دست ندارید و آنها که در علم کلام سخن رانده اند گفته اند که استبعاد دلیل نمی‌شود چون پس از وقوع حادثه جانگداز کربلاء و خوف از هیجان مردم مأمورین دولت بنی امیه در تلاش بودند که اسراء خاندان رسالت را هر چه زودتر به شام برسانند و با همان مراکب چاپاری آن زنان و مادران داغدیده و اسیران پزمرده را به شام رسانیده‌اند و لذا بعضی از آنها در بین راه تلف شده و سقط جنین کرده است با این که با سرعت سیرسازکار نبوده‌اند ولی ظلم و تعدیات بنی امیه از آن بالاتر بوده و استبعاد امثال شما این گونه شبهات پوچ را به بار می‌آورد .

شما از کجا تمسک به این کرده‌اید که همراه اسراء پنج هزار نفر بودند اگر مصدر و مدرک شما نوشته روضة الشهداء کاشفی است آن کتاب در مقابل مقاتل معتبره که در مقام تعارض مقدم است ارزش ندارد و مقاتل معتبره مأمورین همراه اسراء را کمتر نوشته‌اند .

و علاوه چه مانع دارد که پنج هزار نفر با سرعت برید بروند

چنانچه از صاحب قرة العین ص (۳۸) نقل شد که مروان عامر ابن ربیعہ را بایک صد هزار لشکر از شام برای جنگ بامختار حرکت داد و در ظرف ده روز به کوفه رسیدند - حالاً ممکن است به ذهن برسد که آنها مردان سواری جنگی بودند ولی چه استبعاد دارد همان مردان جنگی يك مشت اسیران اشخاص ضعیف البنیة را - به قول طرفدار شباهات = همراه خودشان ببرند چون باکی از آزار و اذیت رسانیدن نداشتند آیه همه آن لشکر اُسبهای بریده دم داشتند ؟

و در اینجا می خواهم از این طرفدار سؤال شود شما از کجا فهمیده اید که دختران اسراء خاندان رسالت ضعیف البنیة بودند و تاب سرعت حرکت با برید نداشتند آیا آنها را به اشخاص ضعیف البنیة خودتان قیاس کرده اید؟ زهی تصور باطل = زهی خیال محال.

شجاعت و رشادت و قوی البنیة بودن و شهادت خاندان رسالت هاشمی از ذکور و اناث جسماً و روحاً زبان زد عام و خاص است آنها را به زنان عاجز و آواره خودتان قیاس ننمائید و بیماری امام (ع) برای مصلحت وقت در کر بلاء بوده معلوم نیست امام (ع) در عرض راه به شام نیز بیمار باشد یا مانند زنان و کودکان به امام (ع) اسم «امام بیمار» بگذارید و از ادب خارج شده و امام (ع) را تا آخر عمر مبارکش بیمار بشمارید .

گذشته از اینها آیا سائق الحاجّها که در زمان امیر المؤمنین (ع) حجاج را با آن سرعت از عراق به مکه می بردند چنانچه شرح داده خواهد شد آیا آن حجاج همه شان مردان آزموده و میان آنها زنان

فرسوده نبودند؟ آن حجاج از مردان لشکری بوده و از اشخاص کشوری نبودند؟ پس چگونه با آن سرعت میان عراق و حجاز را طی می کردند؟ و امیر المؤمنین علیه السلام از زحمت انداختن آنها چهارپایان را خوشدل نبود و نهی می فرمود.

و این که از لفظ (بریده دم) که صاحب صبح الاعشی اذعأ کرده و به اشتباه افتاده که باید همیشه مرکبهای بریدی دم بریده باشد و اگر دم قاطر بریده نباشد به آنها برید نمی گویند بسیار خنده آور است زیرا اگر اذعأ صبح الاعشی صحت داشته باشد = و معلوم نیست صحت داشته باشد چنانچه گذشت = لازم نگرفته که باید همیشه دم آنها را ببرند و شترانی نیز در برید استعمال می شده و معمول بوده و شتر از اول چندان دم که باعث سنگینی شود ندارد به عقیده شما باید دم شتران را نیز بریده باشند تا به آنها «برید» گویند.

طرفدار شبهات و اهیه گفته: (بنا به گفته کامل بهائی مالهای سواری اهل بیت مراکب خودشان بود و آنها را از کربلاء به کوفه و از کوفه به شام با شتران و اسبان خود بردند زیرا کلیه اموال اهل بیت را غارت کرده بودند جز چهارپایان).

از تعبیر: «مالهای سواری الخ در شکفت شدم^۱ و لذا به خود کتاب کامل بهائی رجوع شد عین الفاظش این است:

«و امام و عورات اهل بیت به چهارپایان خود به شام رفتند زیرا که مالها را غارت کرده بودند اما چهارپایان بدیشان گذارده بودند چون

۱ - چون تعبیر (مال) از حیوانات اصطلاح اهل بادیه و بیابان است رجوع شود به المنجد).

بیزید رسیدند مخفر لعین الخ ص ۲۹۱ ج ۲ ط - قم سال : ۱۳۷۶ هـ ق.
أولاً : مدرك صاحب كامل بهائی در ادّعایش معلوم نیست و از
 متفردات اوست و قبول آنچه در آن متفرد است مورد شك و تأمل است
 زیرا ادّعای او ثابت و محقق نیست .

ثانیاً : آیا متصور است که در آن موقع غارت خیام طاهرات و
 هجوم آن تاراج کنندگان از خدا بی خبران تمامی اموال را غارت کنند
 ولی چهارپایان را به ایشان بگذارند ؟

سید اعظم سید بن طاووس (ره) در لهوف می فرماید : و تسابق
 القوم علی نهب بیوت آل الرسول و قرّة عین الزهراء البتول حتی جعلوا
 ينتزعون ملحفه المرأة عن ظهرها ص ۸۳ ط صیدا .

و از کتاب أمالی نقل است از فاطمة بنت (الحسین علیه السلام) : دخلت
 العامة علينا الفسطاط وأنا جارية صغيرة وفي رجلى خلخالان من ذهب
 فجعل رجل يفرض الخلخالين .

بعضی از علماء گوید : (و مما استفاد من الاخبار وكلمات الاخيار
 ان الكفرة الظلام نهبوا جميع ما في الخيام وما اشتملن به المخدرات
 ذوات الاحترام و أخذوا منهن الحلی والحلل والقناع واللباس واللثام) .
 و از مقتل شیخ محدث کبیر شیخ حرّ عاملی قدس سره نقل است که
 فرموده: چون لشکر به قصد غارت رو به خیام حرم آوردند زینب کبری
 پیغام به پسر سعد داد که اگر مقصود شما اسباب و اثاث و زیور و لباس
 ما است بگو این لشکر عجله نکنند ما خود می دهیم قبل از آن که

دست نامحرمان به جانب حرم برادر من درازشود پس آن مخدره حکم کرد تمام اسباب و اثاث حتی چادر و لباس و زیور و خلخال و کوشواره همه را از خود ریختند خود علیا مکرمه زینب يك لباس کهنه پاروپاره که فی الواقع اردل الثیاب بود دربر کرد و همچنین سائر خواتین حتی فاطمه نوعروس را کوشواری درگوش یادگار از پدر بود عرض کرد عمه این یادگار پدر است بیرون نیارم فرمود بیاور مخدرات تماماً لباسهای خود را بر روی هم ریختند و خود رفتند درکناری و به دورهم حلقه زدند پس علیا مکرمه زینب فرمود حالا هر که می خواهد آن اثاث و اسباب دختران علی و فاطمه است لشکر بی رحم گرسنه ریختند یکی چادر برد یکی کوشواره برد یکی خلخال برد یکی معجر برد آن مخدرات از برای پدر و برادر می گریستند نامردی چشمش به کوشواره فاطمه نوعروس افتاد پیش آمد کوش آن مخدره را درید و کوشواره را بیرون آورد).

گرچه این حرف آخرش «که کوشواره نوعروس را مردی کوشش را درید و درآورد» با نقل دو سه سطر قبل که فاطمه نوعروس را کوشواره درکوش از پدر یادگار بود زینب کبری امر کرد بیرون آورد نمی سازد ولی این قدر به انسان اطمینان حاصل است که لشکر جرار ابن سعد چیزی در خیام نگذاشته اند بماند.

جائی که آن ستمگران بی ایمان از هیچ چیز باکی نداشته سراسیمه هجوم به خیام طاهرات آورده اند حتی ملحفه از دوش زنان

خاندان رسالت و مقنعه از سر آنان برداشته‌اند و کوشواره از کوش دختران و بانوان عصمت بیرون آورده‌اند و هر چه در خیمه‌ها بوده به غارت برده‌اند آیا آن وحشیان بیابان و از خدا بی‌خبران مراکب و چهارپایان واشتران و اسبان خاندان را به غارت نبرده و ترحم کرده آنها را غارت نمی‌کنند ؟

این ادّعاء را می‌توان باور کرده قبول نمود ؟

بی‌شك ادّعاء صاحب کتاب کامل بهائی از عقل دور و از اعتبار مهجور و هرگز آن را نتوان قبول کرد، شاید مراکب امام (ع) از بهترین چهارپایان بوده‌اند و لذا به‌ایشان گذارده‌اند که آنها را ازودتر به‌شام برساند. و گذشته از این بر فرض صحت ادّعاء صاحب کامل بهائی جای شك نیست که مراکب خاندان رسالت در کربلاء واشتران و اسبان آنها از مراکب آزموده در میدان کارزار و بیکه‌تاز در رزمگاه بوده‌اند صاحب این ادّعاء « که اهل بیت با مراکب خودشان به شام رفته‌اند » و کلام کامل بهائی را با تغییر و تبدیل باور نموده خیال کرده مراکب خاندان از شتران و اسبان متعارفی و از کار افتاده بوده‌ای کاش تصور می‌کرد که تمامی اشتران و اسبان که سید الشهداء (ع) و یاران باوفای آن حضرت از حجاز سوار آنها شده به کربلاء آمده‌اند مانند سائر اسباب و لوازم که با خودشان آورده بودند تماماً از شتران و اسبان ممتاز و از اشیاء نفیسه و پر قیمت بوده است به آن شخصی که همراه امام (ع) بود و فرزندش در مرزری گرفتار در دست دشمن شد پنج عدد از لباسهای گران بها عطا فرمود که به فرزندش بدهد و آزاد شود که هر يك از آن لباسها يك هزار

دینار قیمت داشت (بحار ج ۴۴ ص ۳۹۴) اشتران و اسبان و مراکب امام (ع) نیز از چهارپایان پر قیمت و ممتاز و آزموده بلکه بهتر از مراکب برید بوده نه آن طوری که طرفدار شبهات فهمیده و مراکب امام (ع) را از قبیل مرکبهای عادی خیال کرده یا از اُلغهای سواری یا باربری دهاتی تصور نموده و از قاطرهای از کار افتاده دانسته است که بسیار تصور بی جا کرده است .

سید الشهداء (ع) به مسافرت عادی معمولی تشریف نمی برد و به عراق به قصد سیاحت نمی رفت و به واقع آن سفر - سفری که صدایش تا ابد طنین انداز خواهد شد - عالم بود و سرگذشت بانوان حرم خود را در آینده می دانست و اشتران و اسبان لایق آینده آنها تهیه می فرمود گرچه مکلف به ظاهر در ظاهر حال بود ولی به علم امامت خود نسبت به حال آینده مخدرات عصمت اگر عمل می فرمود مانعی نداشت و مختار بود و با دستگاه و جلال تمام و اشتران و اسبان تربیت شده و مراکب آزموده حرکت فرموده بود و در خروج از مدینه بیشتر از يك صد فقط از اشتران بود بر فرض که با مراکب خودشان به شام رفته باشند و این قصه صحت داشته باشد چهارپایان شان بدون شك از مراکب عادی نبوده با دستگاه سلطنتی و با شوکت و عظمت برای مصاف با دشمن خونخوار از حجاز حرکت به سوی کربلاء شده است . پس توهم این که اگر اهل بیت با مراکب خودشان به شام رفته اند لازم گرفته که زودتر نرفته باشند توهم فاسد و ملازمه در نهایت درجه در معرض منع است .

متوهم در اثبات مرام خود که اشتران و اسبان اهل بیت مراکب از کار افتاده و فرسوده بوده و آنها را نمی توانست زودتر به شام برساند تمسك به روایت سید اعظم سید ابن طاووس قدس سره زده و گوید :

لقد رأيت في كتاب المصاييح باسناده الى جعفر بن محمد عليهما السلام قال لي أبي محمد بن علي سألت أبي علي بن الحسين عليه السلام عن حمل يزيد له فقال حملني علي بعير يضلع بغير وطاء و رأس الحسين (ع) علي علم و نسوتنا علي بغال و اكف و الفارطة خلقنا و حولنا بالرماح ان دمعت من أحدنا عين قرع رأسه بالرمح^۱.

دیدم در کتاب مصاییح سند روایت را به حضرت صادق (ع) می رساند فرمود پدرم محمد بن علی (ع) به من گفت سؤال کردم از پدرم علی بن الحسین (ع) از چگونگی مسافرت کوفه به شام پدرم فرمود مرا بر شتری که می نشکید سوار کردند و سر مطهر پدرم بالای نیزه بود و بانوان حرم پشت سر من سوار اشتران پالاندار بودند و مأموران عقب و اطراف ما دست به نیزه بودند و هریکی از ما می خواست گریه کند سر او را با نیزه می زدند .

طرفدار شبهات بعد از نقل روایت و ترجمه آن گوید :

از این روایت معلوم می شود که مراکب اهل بیت تندرو نبودند

۱- اقبال ص ۵۸۳ . و بقیه روایت ابن است : حتی اذا دخلنا دمشق

صاح صائح یا اهل الشام هؤلاء سبایا أهل البيت اللعن (الملعون خ ل) .

شتر لنگ پا و قاطر یا لاندار تندرو و راه بر نمی شود با این نوع حیوانات عادی این راه های دور و دراز را در مدت کوتاه نمی شود پیمود .
در جواب وی گفته می شود :

روایت را نقل کردن سهل بوده و آسان است ولی مطلب را از آن فهمیدن دشوار است و اشخاص سطحی را نمی رسد که درباره روایتی اظهار نظر عوامانه نمایند . و با نظر ساده بگذرند . و آخر روایت را حذف کرده و نقل ننمایند.

از خود روایت فهمیده می شود که این جریان که در روایت فرموده راجع به موقع ورود اسراء به شام و بردن آنها نزد یزید در شهر دمشق که مردم به تماشا ایستاده و اسراء را در شهر گردانیده و نزد آن طاغیه زمان برده اند می باشد.

عبارت روایت این است سألت عن حمل یزیدله - این عبارت معنایش این نیست : (از چگونگی مسافرت کوفه به شام) که طرفدار شبهات آن طور ترجمه کرده بلکه معنایش این است : (سؤال کردم از پدرم علی بن الحسین (ع) از حمل کردن یزید او را) و این حمل در ورود به شام است موقعی که آنها را نزد یزید برده اند زیرا فرموده و سر اطهر پدرم بالای نیزه بود و باقوان حرم پشت سر من بودن سر اطهر بالای نیزه در راهها و بیابانها که راه طی می شده نبوده در ورود اسراء به کوفه و دمشق و بعض جاها بوده چون سرهای شهداء و سر اطهر امام (ع) را در صندوقها گذاشته بودند و با مأمورین بوده و جمعی شاید چهل و پنججاه

نفر باشند مستحفظ ویژه داشته‌اند چنانچه جمع‌کثیری از مؤرخین و ارباب کتب مقاتل به این موضوع تصریح کرده‌اند اگر عبارات آنها نقل شود کلام به طول می‌انجامد معلوم می‌شود طرفدار شبهات از این امر مسلم بی‌اطلاع است.

و این که فرموده سر اظهر بالای نیزه بوده و آنها را حمل به یزید می‌کرده‌اند بهتر قرینه است که در دمشق بوده و امام (ع) را به جهت اهانت بوی به شتری سوار کرده‌اند که می‌لنگیده خواسته‌اند به نحو خواری و توهین نزد یزید ببرند و فرموده: مأموران عقب و اطراف ما دست به نیزه بودند و هر کس از ما می‌خواست گریه کند سر او را با نیزه می‌زدند. اینها اوضاع و احوال موقع حمل اسراء به یزید است نه این که حالات آنها از کوفه تا به شام است که طرفدار شبهات خواسته روایت را موافق نظر خود معنی کند در صورتی که در خود روایت قرینه به آنچه گفتیم موجود است و تعجب از این است که جملاتی از آخر روایت حذف کرده که بهتر قرینه و بلکه صریح است که این جریان در حین ورود اسراء به دمشق بوده و در کنار دمشق ترتیب مذکور در روایت را داده‌اند و آنها را وارد دمشق کرده‌اند در آخر روایت می‌فرماید: تا این که وقتی که داخل شدیم به دمشق صیحه‌کننده صیحه‌کرد ای اهل شام اینها سبایای اهل بیت ...

و طرفدار شبهات راهپائی که بین شام و عراق وجود دارد آنها را سه تا خیال کرده و پس از قرن‌ها راهها را منحصر به آنها کرده و

نقشه‌های خیالی تهیه و شبهات به راه انداخته هیچ کدام آنها دلیل نیست چون بسیاری از شهرها در زمانهای سابق راههای معمولی داشته و بعداً به کلی متروک گردیده و از یادها فراموش و بطاق نسیان گذارده شد است اگر حالا به کسی گفته شود که میان تبریز و بغداد در تاریخ هفتصد و شصت و شصت از هجرت آمد و رفت خیلی سهل و نزدیک بوده استبعاد می‌کند در صورتی که در آن زمانها خیلی زودتر رفت و آمد بین این دو شهر بسیار آسان و موجود بوده اگر توضیح داده شود سخن به درازا می‌کشد. راه صحرا که مستقیم در یک زار و به طول تقریباً ۱۷۵ فرسخ است ابداً پس از تهیه آب و خوراک با آن توصیه‌های یزید که هر چه اسراء اهل بیت بخواهند فراهم شود عبور از آن محال را لازم نگرفته است و طول و تفصیل برای راهها در حرکت اهل بیت به شام که فرهاد میرزا در قمعام و دیگران مثل محدث نوری (ره) و غیره ذکر کرده تماماً چنانچه خودشان تصریح کرده‌اند مأخوذ از مقتل مجعول ابی محنف که کذب محض است می‌باشد یا از مقتل اسفرائینی که در ضعف و مجعول بودن مانند مقتل ابی محنف است به قدر پیشیزی به آنها اعتبار قائل نتوان شد تا مصدر نقل شوند و مانند آنهاست کتابهایی که اشخاص ساده و سطحی تألیف کرده‌اند و حرفهای بی‌مدرك در آنها به قلم آورده‌اند.

پانزدهم: نسابه جلیل یحیی بن الحسن بن جعفر الحجة ابن

الامير عبيدالله الاعرج بن الحسين الاصغر بن الامام علي بن الحسين زين العابدين سلام الله عليهما از قدماء علماء از اولاد ائمه اطهار عليهم السلام

که از سائر اشخاص و مؤرخین بهتر آشنا به تواریخ افراد خاندان رسالت و امامت است و مشهور به عبیدلی نسابه است در کتاب خود اخبار زینبات تصریح کرده که حضرت زینب کبری سلام الله علیها در سال ۶۲ از هجرت در مصر از دنیا رحلت فرموده این موضوع = تصریح عبیدلی = احتمالات و حدسیاتی که از قلم بعضی اشخاص تراوش نموده و خیال کرده که اسراء اهل بیت علیهم السلام در شام يك سال و یا شش ماه مانده اند و یا در کوفه چند ماه توقف کرده اند و غیر از این احتمالات و توهماتی که از قرن ششم به این طرف خصوصاً در بعض کتبی که قریب به عصر ما تألیف شده نگارش داده اند تمامی آنها را باطل و بر خلاف واقع نشان می دهد زیرا از آنچه عبیدلی صریحاً نوشته معلوم می شود که زینب کبری علیها السلام از شام در سال شصت و يك برگشته و در ماه رجب سال نهمبرده در مدینه منوره بوده و آن حضرت را از آنجا به مصر حرکت داده اند .

و نیز آنچه عبیدلی نگارش داده قول مشهور میان امامیه را که اسراء اهل بیت علیهم السلام در اربعین اول سال ۶۱ هجرت به کربلا آمده اند تأیید می کند چون اسراء به کربلا آمده اند و غیر از این که در بیستم ماه صفر به کربلا آمده باشند وقت دیگر رهسپار کربلا نشده اند و احادیث از مؤرخین بر آن تصریح نکرده است پس خوب است عین عبارات عبیدلی نسابه که در کتاب اخبار زینبات نگارش داده در اینجا بیاوریم تا مطلب روشن شود .

و ناگفته نماند که غرض از نقل قول نسابه جلیل عبیدلی از تاریخ وفات زینب کبری و تأیید نوشته وی تأیید این است که اهل بیت در شام زیاد نمانده‌اند نه این که ما می‌خواهیم با قول عبیدلی تعیین اربعین نمائیم و همچنین احتمالات ضعیفی که داده‌اند: اهل بیت در کوفه چند ماه مانده باشند بنابه نوشته وی وجهی ندارد پس فضولی و متلک گوئی بعضی از بی‌ادبها غیر از نافهمی چیز بیشتر نیست و دلیل این است که به موضوع ساده فهمش نرسیده است.

و قبلاً باید به خود عبیدلی معرفت پیدا نموده و وی را اجمالاً معرفی نمائیم و بعداً به نکات عبارات او بپردازیم و از آن مقدمات نتیجه اخذ نمائیم که عبارت از عدم توقف زیاد بانوی کبری در شام بعد از اسارت و یا در عراق قبل از حرکت به شام چنانچه هر دو احتمال حدسی را زده‌اند.

یحیی بن الحسن العبیدلی النسابة سید جلیل القدر و عظیم الشأن بوده بنا به قول بعضی در ماه محرم سال دویست و چهارده از مادر متولد شده و در سال دویست و هفتاد و هفت از هجرت در سن شصت و سه سالگی در مکه وفات یافته و او اول کسی است که انساب را جمع فرموده و انساب آل ابی طالب را تا قریب زمان خود ضبط کرده است. و از تألیفات

۱- این تاریخ تولد را که حسن محمد قاسم در (السيدة زينب) مقدمه

اخبار الزینبات ذکر کرده درست نیست چنانچه تحقیق آن بیاید.

اوست کتاب اخبار المدینة و اخبار الزینبات و این کتاب اخیر را حسن محمد قاسم با مقدمه و ترجمه مؤلف آن در مصر به سال ۱۳۵۱ هجری و سال ۱۳۵۳ به طبع رسانیده است و نسخه خطی از آن در ضمن مجلدی از رساله های خطی به خط خود اینجانب در کتابخانه ما موجود است که آن را در سال (۱۳۶۰) ه ق در قم از روی نسخه که از حضرت علامه استاد سیدنا آیة الله المرجع آقای سید شهاب الدین مرعشی نجفی دام ظلّه العالی مرحمت فرمودند استنساخ کرده ام .

عبیدلی را استاد فن رجال شیخ نجاشی (ره) در کتاب رجال خود ذکر کرده و فرموده : او عالم فاضل صدوق و از امام رضا (علیه السلام) روایت می کند و در سائر کتب رجال نیز وی را عنوان کرده و صاحب عمدة الطالب نسب وی را ضبط کرده^۱ است و روایت او از امام رضا (علیه السلام) منافات دارد با تاریخ تولدی که برای عبیدلی در سال ۲۱۴ نگارش داده اند چنانچه نقلش گذشت زیرا امام رضا (علیه السلام) در سال ۲۰۳ از هجرت از دنیا رحلت فرموده چطور می شود عبیدلی که در سال ۲۱۴ متولد شده باشد از آن حضرت روایت کند و چون کلام نجاشی (ره) بسیار مورد اعتماد و نقل او مقدم بر نقل کسیست که گفته عبیدلی در سال ۲۱۴ متولد شده پس روشن

۱- مجمع الرجال قهپائی (ره) ج ۶ ص ۲۵۵ ط اصفهان، و تنقیح المقال

ج ۳ ص ۳۱۴ ط نجف .

۲- عمدة الطالب ص ۳۲۴ ط نجف .

می‌شود که تولد وی مدتها قبل از سال نامبرده اتفاق افتاده است تا اندازه بوده که بتواند از امام رضا (علیه السلام) روایت کند و احتمال قوی می‌رود که عبیدلی در حدود سن نود سالگی از دنیا رحلت کرده باشد و وفاتش در شصت و سه سالگی صحت نداشته باشد.

و از آنچه نگارش داده شد معلوم می‌شود جهت این که استادنا البحاثة الاکبر طهرانی (قدس سره) در الذریعة الی تصانیف الشيعة به تاریخ تولدی که برای عبیدلی نسابه ذکر کرده اند اعتماد فرموده و متذکر نشده و فقط به تاریخ وفاتش اطمینان فرموده آنجا که می‌فرماید: اخبار الزینبات لشيخ الشرف يحيى العبيدلى النسابة المتوفى سنة (۲۷۷) ذکر فيه الزینبات من ولد ابي طالب ثم ولد ولده طبع سنة : (۱۳۳۳) بمصر^۱.

پس معلوم گشت که عبیدلی از سادات جلیل حسینی و با چهار واسطه نسب شریفش به امام سجاد سلام الله علیه متصل شده و مردی عالم و فاضل راستگو و از اصحاب امام رضا (علیه السلام) و از راویان حدیث از آن حضرت بوده است در جلالت قدر و عظمت شأن آن سید عالی نسب همین اندازه بس است که نجاشی (ره) در حق وی فرموده: که عالم فاضل صدوق بوده است، پس نقلیاتش مورد اعتماد و به روایاتش می‌توان ترتیب اثر داده و اطمینان کرد.

این سید جلیل القدر و عالم عظیم الشأن در کتاب اخبار الزینبات

گوید : حدثني ابراهيم بن محمد الحريري قال حدثني عبدالصمد بن حسان السعدي عن سفيان الثوري عن جعفر بن محمد الصادق عن ابيه عن الحسن بن الحسن قال لما حملنا الى يزيد وكنا بضعة عشر نفساً امر ان نسير الى المدينة فوصلناها في مستهل . . .

هزار افسوس که بعد از کلمه (مستهل) یعنی در اول ماه در نسخه چاپی و خطی اخبار زینبات محل کلمه یا کلماتی (بیاض) سفید مانده و تاریخ ورود اهل بیت عليهم السلام به مدینه در اول کدام ماه بوده است معلوم نمی شود اگر نسخه کاملی بدست آید این موضوع تاریک روشن می گردد و از بعض تواریخ ظاهر می شود که در ماه ربیع الاول سال ۶۱ وارد مدینه شده اند و بعید نیست در اوائل ماه ربیع الاول ۶۱ وارد شوند که از کربلاء تقریباً به ده روزه رفته باشند چنانچه حجاج در آن زمان به هشت روزه و ده روزه می رفته اند .

و عبیدلی (ده) بعد از جملات بالا که از امام صادق عليه السلام از حسن مثنی (ده) نقل می کند بعد ورود خودشان را به مدینه و امر حاکم مدینه

۱ - عبارت از حسن مثنی است که در کربلاء در حضور عمویش سید الشهداء (ع) بوده و زخم برداشته و یک دستش از بدن جدا گردیده چنانچه در کتب معتبره نقل شده است و روایت مزبوره ملحق شدن او را پس از مداوا بهوی در کوفه به اسراء اهل بیت (ع) تأیید می کند و او را با اسراء نزد یزید پلید برده اند .

عمر و بن سعید الاشدق که منادی در کوچه و بازار مدینه ندا در داده که
 امام زین العابدین علیه السلام باعموزاده‌ها و عمه‌های خود وارد مدینه می‌شود
 نقل کرده و گوید: مردها و زن‌ها و اطفال ناله و فریادکنان بیرون دویدند
 و بانوان بنی‌هاشم ندای واحسیناه واحسیناه و احسیناه بلند کرده بودند
 و سه روز و شب اقامه عزاداری و زنهای بنی‌هاشم و اهل مدینه دور ما
 را گرفته و اجتماع کرده بودند بعد مسنداً نقل کرده و گوید: کانت زینب
 بنت علی علیه السلام و هی بالمدينة تألب الناس علی القيام بأخذ ثار الحسین

۱- عبارت عربی اصل کتاب این است: فاقمنا ثلاثة ايام لبيا لياها ونساء
 بنی‌هاشم و اهل المدينة مجتمعون حولنا، به این نکته باید در اینجا اشاره کرد
 که خاندان رسالت در اقامه عزاداری و ورود به مدینه برای سید الشهداء (ع)
 از آداب شرع پا به کنار نگذاشته و از سه روز تجاوز نکرده‌اند در صورتی که
 تعزیه سید الشهداء (ع) همیشه هست و برجیده نمی‌شود و سال به سال تجدید
 خواهد شد اما نسبت به سائر اشخاص شیخ طوسی (ره) در مبسوط فرموده: و
 یکره الجلوس للتعزیه یومین وثلاثة ايام اجماعاً - مبسوط ج ۱ ص ۱۸۹ ط تهران
 و البته عمل به مشهور است و سه روز کراهت ندارد و اجماع منقول شیخ (ره)
 حجیت ندارد چنانچه در اصول فقه کاملاً تحقیق شده است گرچه در زمان ما مردم
 در تعزیت و اقامه عزاداری اشخاصی که از دنیا رحلت می‌نمایند خصوصاً از طبقه
 علماء و فقهاء باشد از آداب و دستور شرع به کنار رفته و از حد خارج گشته‌اند
 و روز به روز تشریفات بی‌جا را زیاده‌تر و زحمات و تضییع اوقات را بیشتر می‌کنند.

عَلَيْهِ السَّلَامُ فلما قام عبدالله بن الزبير بمكة و حمل الناس على الاخذ بثار الحسين عليه السلام و خلع يزيد بلغ ذلك اهل المدينة فخطبت فيهم زينب وصارت تؤلبهم على القيام للاخذ بالثار فبلغ ذلك عمرو بن سعيد فكتب الى يزيد يعلمه بالخبر فكتب اليه: ان فرق بينها وبينهم فامر ان ينادى عليها بالخروج من المدينة والاقامة حيث تشاء فقالت قد علم الله ماصار الينا قتل خيرنا و انسقنا كما تساق الانعام و حملنا على الاقتاب فوالله لاخرجنا وان اهرقت دماننا فقالت لها زينب بنت عقيل يا ابنة عماء قد صدقنا الله وعده واورثنا الارض تنبؤا منها حيث نشاء فطيمى نفسها وقرى عيناً وسيجزى الله الظالمين اتريدين بعد هذا هواناً ارحلى الى بلد آمن ثم اجتمع عليها نساء بنى هاشم و تطفن معها فى الكلام و واسينها .

بعد عبيدلى (ره) گوید: وبالسناد المذكور مرفوعاً الى عبيدالله بن ابي رافع قال : سمعت محمد ابا القاسم ابن على^۱ يقول : لما قدمت زينب بنت على عليه السلام من الشام الى المدينة مع النساء و الصبيان ثارت فتنة بينها وبين عمرو بن سعيد الاشدق والى المدينة من قبل يزيد فكتب الى يزيد^۲ يشير عليه بنقلها من المدينة فكتب له بذلك فجهزها هى و

۱- ظاهراً مراد حضرت محمد حنفية است .

۲- در عبارات روايات عبيدلى مكرر تصريح شده كه والى مدینه به يزيد

پليد نامه نوشت و اوهم بهوى جواب نوشته و دراندك مدت اين سوال و جوابها

من اراد السفر معها من نساء بنی هاشم الى مصر فقدمتها لایام بقیت من رجب .

بعد مسنداً از حضرت امام صادق سلام الله عليه وآن حضرت از جناب حسن مثنی نقل کرده وگوید: لما خرجت عمتی زینب من المدینة خرج معها من نساء بنی هاشم فاطمة ابنة عم الحسین واختها سکینة . در آخر کلامش که گفته : حضرت زینب عليها السلام چند روز از ماه رجب مانده بود وارد مصر شد بدون شك ماه رجب سال شصت ویک هجرت است چون بعداً گفته که زینت کبری عليها السلام در ماه رجب شصت و دو هجری در مصر از دنیا رحلت فرموده و نقل کرده که آن بانوی عصمت عليها السلام پس از ورودش به مصر یازده ماه و پانزده روز در مصر اقامت کرده و از دنیا رحلت فرموده است و عین عبارتش این است :

وبالسند المرفوع الى رقية بنت عقبة بن نافع الفهري قالت كنت فيمن استقبل زينب بنت علي عليه السلام لما قدمت مصر بعد المصيبة فتقدم اليها مسلمة بن مخلد و عبدالله بن الحارث و ابوعميرة المزني فعزاها مسلمة و بكى فبكت و بكى الحاضرون و قالت هذا ما وعد الرحمن و

←

به وسیله نامه عملی شده معلوم می شود وسیله داشته اند که این مخابرات به توسط آن انجام یافته و چنانچه تحقیق خواهد شد وسیله عبارت از کبوتر نامه بر یا برید بوده که شرح داده خواهد شد .

صدق المرسلون^۱ ثم احتملها الى داره بالحمراء فاقامت به احد عشر شهراً و خمسة عشر يوماً و توفيت و شهدت جنازتها و صلى عليها مسلمة بن مخلد في جمع بالجامع و رجعوا بها فدفنوها بالحمراء بمخدعها من الدار بوصيتها .

بعد روایت کرده که زینب کبری سلام الله علیها در پانزدهم ماه رجب سال ۶۲ هجرت در مصر از دنیا رحلت فرموده و محل دفن آن بانوی عصمت را تعیین کرده است .

از آنچه نقل شد به خوبی می توانیم به این نتیجه برسیم که حضرت زینب کبری علیها السلام در کوفه و شام چنانچه بعضی از متأخرین که نزدیک به زمان ما بودند و توهم کرده اند که زیاد توقف کرده باشد توهم و تصور بی اساس بیش نیست و هیچگونه شاهد تاریخی ندارد و این معنی در ذهن انسان کاملاً تقویت می شود چنانچه مشهور است در اربعین اول بیستم شهر صفر سال ۶۱ به کربلاء از شام مراجعت و بعد رهسپار مدینه شده و قریب چهار ماه و چند روز در مدینه توقف کرده و در اواخر ماه رجب^۲ ۶۱ هجری وارد مصر شده و یازده ماه و نیم در مصر

۱- بانوی عصمت سلام الله علیها در این جملات اشاره به این فرموده :

که قضیه مصیبت عظمی واقعه کربلاء موضوعی است که انبیاء و مرسلین و خصوص خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم آن را خبر داده بوده اند .

۲- ورود آن بانوی عصمت به مصر در اواخر رجب یا اوائل شعبان

اقامت فرموده و در ماه رجب سال ۶۲ هجری در آن سامان از دنیا رحلت فرموده است و اگر اسراء اهل بیت در اربعین اول به کربلاء نیامده باشند شاهدی بر این که در موقع دیگر آمده اند نداریم و اگر کسی گفته باشد توهم و خیال بیشتر نیست و این نقل عبیدلی نسبت به تاریخ رفتن زینب کبری علیها السلام به مصر و جریان اوضاع مدینه و تحریر زینب کبری علیها السلام مردم را به خون خواهی حضرت سید الشهداء علیه السلام و حرکت آن بانوی عصمت به طرف مصر و ماندن یازده ماه در آن سامان وقتی جامه عمل به خود می پوشد که در کوفه و شام زیاد اقامت نکرده باشد.

و کتاب اخبار زینبات عبیدلی قدیمترین مدرک و مصدر و مورد اعتماد است ولی بعضی از اعظام معاصرین نظر بر اشکالات و شبهاتی که علامه محدث نوری (ره) در لؤلؤ مرجان شهرت داده ذهن ایشان را مانند بسیاری از اشخاص بعد از محدث معظم له گرفته و به حال تشویش آورده و توانسته شبهات ایشان را حل و برطرف نماید و لذا در تاریخ وفات زینب کبری علیها السلام به سال ۶۵ از هجرت معتقد و تاریخ وفات آن بانوی عصمت را به سال نامبرده ضبط کرده است در صورتی که شاهد تاریخی قابل اعتمادی که وفات زینب کبری علیها السلام به سال ۶۵ ثبت کرده باشد نیست

←

۶۱ هجرت چنانچه از سائر تواریخ به دست می آید چندان منافات با یکدیگر ندارند.

و نقل بعضی از علمای معاصرین از عامه و خاصه تاریخ وفات بانوی عصمت را به سال مزبور نیز تبعاً به بعضی از اعظم معاصرین که اشارت رفت می‌باشد والا مصدر معتبری ندارد .

چنانچه خود نگارنده در تعلیقات کتاب الفردوس الاعلی^۱ تاریخ وفات آن بانوی عصمت را به سال ۶۵ ضبط کرده‌ام تبعاً به بعضی از اعظم معاصرین بوده است والا مدرک و مستندی بر آن نیافته‌ام و آنچه عبیدلی (ره) در اخبار زینبیاث ثبت کرده اقرب به اعتماد و اولی به اطمینان است .

در اینجا لازم دیدم آنچه شیخنا العلامة المحدث خیابانی^۲ رحمه الله علیه

۱- ص ۲۴ ط ۲ تبریز .

۲- علامه محدث ثقة جلیل آقای حاج ملاعلی واعظ خیابانی ابن عبدالعظیم تبریزی (ره) صاحب مجلدات کتاب وقایع الایام از اعظم محدثین و متبعین و اهل تحقیق امامیه و در احاطه و اطلاع دریای بی‌پایان بود وقتی در عرشه منبر قرار می‌گرفت از جهت اطلاعات تاریخی و حدیث و رجال و معرفت به کتب و مصنفات و تواریخ و حالات مؤلفین آنها و تحقیق در صحت و یا وقوع تحریف در آنها مثل دریا موج می‌زد نگارنده قبل از تشرف به حوزه علمیه قم و نجف اشرف در تبریز از آن محدث و واسع الاطلاع زیاد استفاده کرده‌ام و هر کس به مجلدات وقایع او خصوصاً مجلد صیام نظر کند به زحمات و خدمات و مطالعات او پی می‌برد در سال (۱۳۶۷ هـ) از دنیا رحلت کرد و (خیابان) که وی منسوب به ←



←

آنجاست یکی از محله‌های معروف تبریز واقع در طرف شرقی شهرستان عزیز ماست که هنوز اهمیتی به عمران و آبادانی آن نمی‌شود و از آن محله اشخاص نامی ظهور کرده‌اند مانند محدث جلیل خیابانی (ره) صاحب وقایع الایام و استاذنا العلامة المدرس آقای میرزا محمدعلی خیابانی (ره) صاحب ریحانة الادب متوفی (۱۳۷۳) هـ ق و صاحب نهضت و قیام مرد عالم وطنی شهیر ناطق زبردست آقای شیخ محمد خیابانی شهید در سال (۱۳۳۸) هـ ق که برای مخالفت با قرارداد وثوق الدولة با انگلیسها که خیانت بود در تبریز قیام کرده بود و صدیقنا العالم الجلیل آقا میرزا محمد خیابانی مشهور به بالا مجتهد (قدس سره) نیز از آن محله مشهور شده است که در سال (۱۳۹۱) ق وفات یافت و مجاز با اجازه اجتهاد از سیدنا الاستاذ آية الله الحجة الکوهکمری (قدس سره) بود و جزوه‌ای در حالاتش چاپ و منتشر است و سالهای متعددی در ماه رمضان المبارك بعد از نماز جماعت نگارنده به منبر می‌رفت و مردم را با بیانات علمی خود مستفیض می‌نمود رحمة الله علیه .

آية الله فقيه فقید آقای حاج میرزا فتاح شهیدی (ره) صاحب حاشیه مکاسب شیخ انصاری (ره) در آن محله در سال (۱۲۹۶) ق از مادر تولد یافته و در سال (۱۳۷۲) هجری قمری در همان محله از دنیا رحلت کرده و در همان محله در قبرستان طوبائیة در مقبرة مخصوص مدفون شده است شخص مجتهد فقیه بود با والد ما جدم قدس سره صداقت داشت و از او ائیل و رود مرحوم آقای شهیدی به نجف اشرف با هم بودند و نسخه خطی از کتاب فصول الاصول که آن زمانها کتاب

در اواخر مجلد چهارم از کتاب وقایع الایام تتمه محرم الحرام درباره تعیین تاریخ روز وفات بانوی عصمت نقل از عبیدلی (ره) و دیگران نگارش داده آورده شود چنانچه گوید: حرکت حضرت زینب سلام الله علیها از مدینه و ورود مصر و تعیین روز وفات آن مخدرة:

عبیدلی در زینبات و حافظ ابن عساکر در تاریخ کبیر و مورخ ابن طولون دمشقی در رساله زینبیه گفته اند که عمرو بن سعید از اقامت حضرت زینب سلام الله علیها در مدینه شکایت و سعایت کرده به یزید مکتوب داشت و اعلام نمود که وجود آن مخدرة مهیج قلوب مردم است

درسی طلاب بود باهم تصحیح فرموده و بر آن تعلیقات ارزنده نوشته اند و همان نسخه فعلاً در کتابخانه ما موجود است و مرحوم آیه الله شهیدی به حفظ آن نسخه کرا را به اینجانب توصیه می فرمود از نجف اشرف که مراجعت نمودم چند ماه قبل از وفاتش در تبریز حضورش را درک کردم بلاعقب از اولاد ذکور وفات یافت و دختری پیش نداشت.

و علامه کبیر شهر و متکلم توانای عظیم آقای حاج میرزا عبدالحسین امینی صاحب کتاب نفیس (الغدیر) چنانچه در مقدمه کتاب شهداء الفضیلة نوشته شده در سال (۱۳۲۰) قمری در این محله دیده به دنیا گشوده و والدش آقا میرزا احمد مشهور به جناب مردی بسیار محبوب القلوب و سلیم النفس و با والد ماجدم (قدس سره) صداقت کامل و ثابت داشت علامه امینی صاحب الغدیر در سال (۱۳۹۰) ق در تهران از دنیا رحلت و در نجف اشرف مدفون شد رحمة الله علیه.

زیرا که او فصیح و زبانش بلیه انگیز است و می‌خواهند که به خون
خواهی حسین علیه السلام قیام نمایند و چون این خبر به یزید رسید و از
حال ایشان مطلع گردید نوشت که ایشان را به بلاد دیگر تبعید نما
حضرت زینب سلام الله علیها اقامت مصر را و بعضی از اهل بیت هجرت
شام را اختیار کردند آنگاه عمرو بن سعید ایشان را تجهیز سفر نموده
حضرت زینب علیه السلام با بعضی از اهل بیت و سکنه و فاطمه دختران حسین
علیه السلام از مدینه حرکت کردند و چون این خبر به والی مصر مسلمة بن
مخلم انصاری رسید با جماعتی از اصحاب خود و جمله از اعیان مصر
به استقبال شتافتند و در قریه بین طریق مصر و شام ملاقات نمودند
اول شعبان سنة : (۶۱) هجرت وارد مصر شده و یازده ماه و تقریباً
پانزده روز از شعبان سنة : (۶۱) گذشته تا رجب سنة : (۶۲) در مصر
اقامت کردند.

و توفیت رضی الله عنها مساءً يوم السبت ليلة الاحد لاربعة عشر
يوماً مضت من رجب من السنة. و آن خاتون معظمه سلام الله علیها آخر
روز شنبه چهاردهم رجب همان سال شب یکشنبه به رحمت حق پیوست
و پس از وفاتش اقارب آن مخدومه و سکنه و فاطمه به مدینه برگشتند.
بعد باز محدث خیابانی (ره) از کتاب السیده زینب علیه السلام نقل
می‌کند که در ص ۲۰ گوید : سیده زینب رضی الله عنها بنت امام علی بن
ابیطالب کرم الله وجهه در شعبان سنة ششم هجرت متولد و با جد بزرگوار
خویش پنج سال زندگانی نموده تقریباً دو سال از برادر عالی مقدارش

حسین علیه السلام کوچکتر بود .

وتوفیت يوم السبت مساء ليلة الاحد رابع عشر رجب الفرد سنة: (۶۲) من الهجرة مجموع عمرها ستة و خمسون عاماً .

نگارنده گوید : چنانچه در تعلیقات الفردوس الاعلی نگارش داده شده راجح در نظر آنست که ولادت با سعادت حضرت زینب کبری علیها السلام در پنجم جمادی الاخره سال پنجم از هجرت واقع شده است^۱.

محدث خیابانی (ره) پس از نقل مطالب گذشته از کتاب السیده زینب و اخبار زینبات برای این که فائده را تکمیل کند موضوع مزبور را از استادنا العلامة الکبیر آقای آقا میرزا محمد علی اردوبادی نجفی (قدس سره) سؤال و خواستار نظر شده و آن علامه جلیل نیز از کتاب زینبات عبیدلی (ره) و از مصادر دیگر آنچه به نظرش رسیده به ایشان مرقوم فرموده و محدث خیابانی (ره) کلمات و جملات ارزنده او را در

۱- الفردوس الاعلی ص ۲۴ ط ۲ تبریز .

۲- علامه کبیر و متضلع متبحر شهیر آقای میرزا محمد علی اردوبادی در فنون متنوعه از فقه و کلام و دیگر علوم استاد بود و در ادب و نویسندگی به زبان عرب ید بیضا می نمود و در نظم و نثر عربی سرآمد روزگار خویش و در نظم فارسی نیز مهارت داشت نگارنده مدتی در نجف اشرف حضورش را غنیمت دانسته و استفاده می کردم و آثاری دارد و مقدمه کتب زیادی با آثار قلمی او مزین است رحمة الله علیه در سال (۱۳۸۰) ه ق در ماه صفر در نجف وفات یافت .

کتاب وقایع تتمه محرم نقل کرده است^۱.

مطلبی که به تناسب مقام تذکر آن را در اینجا لازم می‌دانم آنست: بعضی‌ها در کتابی که به عنوان: وفات زینب الکبری تألیف وطبع ونشر کرده اهتمام کرده که مرقد مبارک آن بانوی عصمت را در یکی از سه اماکن در مدینه منوره یا در مصر یا در شام تعیین نماید.

و عمده دلیلی که بر مدفون شدن « زینب کبری » سلام الله علیها در شام آورده آنست: که در سال مجاعه که در حجاز واقع شده عبدالله بن جعفر طیار رضوان الله علیه ناچار شد به شام سفر فرمود و بانوی عصمت در شام در گذشت و همان جا مدفون گردید.

ولی این ادعا که در حجاز مجاعه واقع شده و جریان مسافرت عبدالله علیه رحمه الله پیش آمده اساس این قول و نقل آن قضیه و تاریخ و مصدرش کتاب نزّهة اهل الحرمین^۲ علامه کبیر آقا سید حسن صدر کاظمینی رحمه الله است که در سال (۱۳۵۴) هـ ق وفات یافته و نیز کتاب خیرات الحسان است و تا این تاریخ نگارش این سطور در این موضوع به مدرکی غیر از آن دو کتاب اطلاع نیافته‌ام و در هیچ یک از آن دو کتاب مدرک آن تاریخ مجاعه نقل نشده که أَفلاً آیندگان بدانند که بعد از یک هزار و سیصد سال مستند این ادعا و مصدر آن چیست؟ و

۱- رجوع شود به وقایع تتمه محرم ص ۳۸۷ ط تبریز.

۲- در هند به سال (۱۳۵۴) هـ ق طبع شده است.

احتمال قوی می‌رود که از افواه اخذ و در کتاب ضبط شده است زیرا کتب تواریخ معتبره بکلی خالی از اشاره به آن قضیه مجاعه است چنانچه قائل شدن به این که زینب کبری سلام الله علیها در مدینه منوره در بقیع دفن شده مدرکی ندارد غیر از آنچه علامه امین عاملی (ره) به آن تمسک بسته: که مراجعت زینب کبری علیها السلام از شام به مدینه یقین است و خارج شدنش را از آنجا نمی‌دانیم، و نیز این قول را صاحب طراز المذهب از امثال کتاب بحر المصائبها نقل کرده ولی کتاب مذکور ابدأ ارزش تاریخی ندارد و قابل این که بر آن اعتماد شود نیست.

اگر حضرت زینب کبری علیها السلام در مدینه منوره در بقیع دفن شده بود بر حسب عادت قبر مبارکش نامعلوم نمی‌شد چنانچه قبور اشخاصی که به مقام آن بانوی عصمت نمی‌رسند معلوم است چطور می‌شود که مرقد منور عقيلة العرب نامعلوم بماند.

و آنچه صاحب طراز المذهب از انوار الشهادة و بحر المصائب نقل کرده: که بانوی عصمت در حوالی شام وفات یافته در ضمن تفصیلی که بدون تردید از خرافات بوده و از مزخرفات محسوب است و ابدأ حقیقت نداشته و حتی قابل آن نیست که اشاره هم به آن بشود.

و همچنین آنچه از کنز الانساب و سائر کتب مجهول المؤلف نقل کرده قابل اعتناء نیست نمی‌دانم چرا آنها را در کتابش نقل و ثبت کرده است ؟

کتب تاریخ و سیر و انساب و تراجم و حدیث و کتب بزرگانی که

در تواریخ و حالات و آثار اهل بیت علیهم السلام سخن رانده و در تواریخ آنها به تألیف پرداخته اند اشاره به همچو واقعه تاریخی - مجاعه و مسافرت عبدالله جعفر رضوان الله علیهما - نکرده اند مانند شیخ کلینی و شیخ صدوق و شیخ مفید و سید علم الهدی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و ابن شهر آشوب و ابن قتال نیشابوری و آیه الله علامه وسید ابن طاووس و اربلی در کشف الغمة و علامه مجلسی که دائرة المعارفی مانند بحار الانوار تألیف فرموده و احاطه عجیبی بر سیر و آثار و اخبار و احوال ائمه اطهار و اولاد امجاد آنها علیهم السلام داشته و همچنین از علمای اهل سنت آنهایی که در تواریخ و فضائل و حالات اهل بیت علیهم السلام به تألیفات پرداخته اند اشاره به همچو واقعه تاریخی نکرده اند مانند سبط ابن الجوزی و ابن صباغ مالکی و ابن طلحه شافعی و حافظ گنجی و ابن الصبان و شبلنجی و محب طبری و بدخشی و سید علی همدانی و صاحب ینایع الموده و دیگر از اعلام اهل سنت که ذکر اسامی شان به طول می انجامد و همچنین در تواریخ مکه و مدینه که مستقلاً به تألیف پرداخته اند از قضیه مجاعه خبری نیست و علامه صدر عاملی (ره) از کجا آن را اخذ و وارد کتابش (نزهة اهل الحرمین) کرده و از کتاب ایشان سرایت به تألیفات دیگران از شیعه و سنی کرده است؟ معلوم نیست.

ولی به دفن شدن آن صدیقه صغری در مصر، عالم نسابه عیندلی در کتابش که قدیمترین مدرک است تصریح کرده و ابن عساکر دمشقی در تاریخ کبیر و ابن طولون دمشقی در رساله زینبیه و شعرانی در لواقع

الانوار و شیخ محمد صبان در اسعاف الراغبین و شبلنجی در نورالابصار و شبراوی در الانحاف و شیخ حسن عدوی در مشارق الانوار و مناوی در طبقات و سیوطی در رساله زینبیه و اجهوری در رساله مسلسل عاشوراء و زینب فواز در الدر المنثور و از مشاهیر متأخرین از اهل تتبع و اطلاع فرید وجدی و دیگران تصریح کرده اند .

و آنچه لازم است و به آن باید متذکر شد آنست : که بعضیها اشکالاتی بر آنچه عبیدلی در اخبار زینبات آورده به گمان خودش وارد ساخته است که به آنها در اینجا اشاره و بررسی می شود :

اول : این که در حدیث عبیدلی آمده که زینب کبری علیها السلام مردم را بر علیه یزید پلید جمع کرده و بر می انگیخت و این کار با مقام شامخ آن بانوی عصمت مناسب نبوده است .

معلوم می شود صاحب این کلام از اشخاصی است که در تحت نفوذ استعمار نشو و نما یافته تصور کرده که انسان باید انزوارا در امور اجتماعی اختیار کرده و در خانه نشسته و در گنج عزلت بسر برده نه امر به معروفی انجام دهد و نه در راه نهی از منکر قدمی بردارد و اگر بتواند روزها مانند خفاش در گوشه خزیده و شبها بیرون آمده پرواز کند که عین خواسته دشمنان دین و ستمکاران روزگار است و اشخاصی که با این فکر خمود بزرگ شده اند در تاریخ گذشتگان هم همان طور قضاوت می کنند تصور کرده که زینب کبری علیها السلام که از اسارت در دست یزید پلید رهایی یافت پس از مراجعت به مدینه در گوشه خانه پنهان و دم فرو بسته و

در گوشه عزت نشسته و بر علیه دستگاه دیکتاتوری اموی از جهاد زبانی هم دست برداشته و آسوده بنشینند در صورتی که بانوی عصمت بهتر آشنا به وظیفه شرعی خود بوده و در ادای واجب خود قدم برمی داشته مقام و جلالت شأنش در انظار عامه طوری بوده که از طرف امام سجاد علیه السلام نیابت خاصه داشته و هر چه از طرف امام علیه السلام احکام نشر می شد به آن بانوی عصمت نسبت می دادند که کسی نتواند حرفی بزند و در مقام تقیه امام علیه السلام از شر اشرار و منافقین بدتر از کفار مصون بماند^۱.

نمی دانم و ادا کردن مردم بر علیه یزید پلید که زمام امور مسلمین را به طور غاصبانه به دست گرفته و از هیچ گونه خیانت و جنایت باکی ندارد .

چرا با مقام شامخ زینبی تناسب نداشته است ؟ که صاحب این کلام به بانوی عصمت وظیفه شرعی تعیین می کند؟ بانوی عصمت می خواسته به هر نحو باشد گرچه با تبلیغات زبانی بوده ظلم و ستم و نالایقی یزید پلید را به مردم بفهماند و آنها را بر علیه او بشوراند و مظلومیت برادرش را آشکار سازد تا یزید را از تخت غاصبانه براندازد و نتایج نهضت برادر را به مرحله عمل آورد .

واقعاً انسان در حیرت و تعجب می شود از خمودی فکر صاحبان

این گونه کلامها و از جمود ارباب این گونه قلم فرساها - لاحول ولا قوه
الا بالله العلی العظیم .

گویا صاحب آن اعتراض پوچ نظری به خطبه آن بانوی عصمت
در کوفه و مجلس یزید پلید و مکالماتش با ابن زیاد نه انداخته است؟
۵۵: در حدیث عبیدلی آمده که زینب کبری بعد از آن که به
وی پیشنهاد شد از مدینه منوره خارج شود قسم یاد فرمود که از مدینه
خارج نشود گرچه خویش ریخته شود و بعد از آن خارج شد پس آن
عمل چطور با قسم می سازد؟

در جواب گفته می شود: ما نمی دانیم کیفیت قسم خوردن زینب
کبری علیها السلام به چه نحو و چطوری بوده؟ و معلوم نیست راوی عین الفاظ
وصیغه قسم آن بانوی عصمت را به ما نقل کرده باشد و از خود خارج
شدنش معلوم می شود که قسم به نحوی بوده که منافات نداشته که از مدینه
خارج گردد و بدون شك رویه و رفتار زینب کبری علیها السلام بدون دستور و
اوامر امام سجاد علیه السلام نبوده است و شاید خروجش از مدینه پس از امر
امام علیه السلام باشد .

سوم: در حدیث عبیدلی نقل شده که زینب کبری علیها السلام بابا نوان

۱- در اینجا مناسب است که به کلمات شیخنا الاستاد کاشف الغطاء (ره)

در کتاب جنة المأوی رجوع شود ص ۲۴۷ - ۲۴۸ ط - ۱ تبریز و ص ۸۱ ط ۲

تبریز سنة: (۱۳۹۷) ق ۵ .

از مدینه خارج شد و رهسپار مصر گردید و چرا در آن حدیث نیامده که از رجال بنی هاشم کسی مانند زوجش عبدالله بن جعفر طیار همراه آن بانوی عصمت از مدینه تا مصر بوده است؟

در جواب گفته می‌شود: از قدیم گفته‌اند (اثبات شیئی نفی ماعدا نمی‌کند) حدیث عبیدلی به مناسبت نقل حالات زینب کبری علیها السلام به همراهان او از مخدرات خاندان عصمت متعرض شده و نسبت به همراهانش از رجال متعرض نگشته از کجا معلوم که از مردها همراهش نبوده‌اند؟ از کجا می‌توان آن را نفی کرد؟ در صورتی که بر حسب عادی بعید است که از رجال همراه نداشته باشند شاید روات يك قسمت از حالات و تاریخ را نقل و از قسمت دیگر آن ساکت شده و نقل نکرده‌اند.

چهارم: در حدیث عبیدلی نیامده که زینب کبری علیها السلام در این مسافرت اجباریش به مصر از زوجش عبدالله بن جعفر طیار (رض) استیذان کرد یا از حضرت امام سجاد علیه السلام اذن گرفت.

جواب: این اعتراض محتاج به بیان نیست. آیا این معترض علم به غیب داشته که بانوی عصمت از امام علیه السلام یا از زوجش عبدالله (رض) استیذان نکرده است؟ مگر روات در نقل قضایا به تمامی جزئیات آنها اطلاع پیدا می‌کنند و در نقل تواریخ تمام خصوصیات را در مقام نقل و روایت در نظر می‌گیرند؟ و عدم نقل راوی دلیل آن نیست که استیذان به عمل نیآورده است و باید با صراحت گفت: این اعتراضات ابدأ وارد نبوده و اشکالهای پوچ نباید مورد اعتناء قرار گیرد ولی از آنجا

که شاید در اذهان ساده و سطحی جای گیرد و لذا به جواب آنها پیش دستی شد و آن شبهه‌ها غیر از غیب گوئی و برای حدیث عبیدلی عیب جوئی چیز بیشتر نیست - والله العالم .

مثل این اعتراضها که بر آنها جواب داده شد اشکال تراشیهائی است که به اذهان بعض اشخاص رسیده و برای تضعیف نوشته نسابه عبیدلی گفته شده است :

اول : با ورود اهل بیت به مدینه انقلاب بر علیه خلافت یزید برپا شد چطور می شود در آن موقع زینب کبری (ع) را والی مدینه به مصر تبعید کند ؟

جواب : شاید هنوز انقلاب به مرحله شدت نرسیده بود و هنوز بنی امیه به کلی از قدرت نیافتاده بودند قضیه تبعید پیش آمده و خارج کردن آن بانوی کبری هم یکی از عوامل انقلاب بوده باشد ما از کجا می دانیم و علم داریم که انقلاب به مجرد ورود اهل بیت به مدینه واقع شده ، بعید نیست مدت کوتاهی آرامش بوده و در اثر ورود اهل بیت و تبلیغ بر علیه یزید انقلاب برپا گشته و بانوی کبری تبعید شده که از انقلاب جلوگیری شود ولی جلوگیری نتوانسته اند نمایند .

دوم : عبدالله جعفر نظر به علاقه که به زینب کبری داشت چرا با وی به مصر نرفت ؟

جواب : از کجا معلوم که مأمورین بنی امیه و والی مدینه نگذاشته باشند که عبدالله همراه بانوی کبری به مصر برود مگر در تاریخ

جزئیات قضایا ثبت گردیده تا ما علت آن را بدانیم و ممکن است بعض موانع شرعی و عرفی دربین بوده و ما از آنها اطلاع نداریم حالا بعد از صدها سال این شبهات واهی به ذهن اشخاص مضطرب الذهن می آید.

سوم: اگر زینب کبری را مخیر نمودند در اختیار بلاد چرا مکه را اختیار نمود؟ و اگر مکه و مدینه استثناء شده بود پس چرا به یمن رفت که از دوستان اهل بیت بودند و مصر را اختیار فرمود در حالی که مصر در آن روزگار عثمان دوست بودند؟

جواب: ما از کجا علم داریم که دولت بنی امیه واقعاً بانوی کبری را مختار کرده بود به هر بلدی بخواهد برود بلکه آن در مرحله اول در موقع پیشنهاد خروج از مدینه بوده ولی در باطن اجبار داشته اند حالی که به مصر بروند که عثمان دوست بودند و اگر به یمن بروند که از دوستان اهل بیت (ع) بودند به دور بانوی کبری جمع می شوند و انقلاب در یمن برپا می شود چنانچه ابی ذر غفاری رضوان الله علیه را به شام مرکز معاویه تبعید کردند نه به یمن و بر بنده تبعید شد با این که آنجا را خوش نداشت.

چهارم: چرا به خانه مسلمة بن مخلد وارد شد در حالی که او به امیر المؤمنین (ع) بیعت نکرد و از آن حضرت منحرف و از اصحاب معاویه بود.

جواب: کسی که او را تبعید کنند ممکن نیست او را مختار به تمام معنی بگذارند از کجا معلوم که والی مصر او را وادار نکرده که به خانه او وارد شود آیا می توان او را رد نمود و به خانه وی وارد نشد؟

یا بانوی کبری مصلحت را در آن دیده و از باب تقیه خواسته بوی وارد شود در صورتی که واقع امر برای ما غیر معلوم است اگر بنا باشد این گونه شبهات واهی و توهّمات فاسده و اعتراضات غیر وارده به میان آید در جواب آنها باید این گونه جوابهای متصوره نگارش داده شود.

پنجم: از اُسائید متقدمین و مهره اخبار اُحدی به این موضوع یعنی به رفتن بانوی کبری به مصر اشاره نکرده اگر صحت داشت نقل می کردند مانند صدوقین و شیخ مفید و کلینی و شیخ طوسی و ابن شهر آشوب و یا از متأخرین مانند علامه مجلسی (ره) و دیگران.

جواب: امام متقدمین چون آنها اخبار و تواریخ را هم مثل اخبار و احادیث دینی اسلامی باسند نقل می کنند و چون به آنها این موضوع تاریخی از مشایخشان با اسناد نرسیده و لذا اشاره نکرده اند چنانچه به بسیاری از قضایا اشاره نکرده و نقل نفرموده اند.

چنانچه به قضایای زیادی از تواریخ و احوالات ائمه اطهار علیهم السلام و اولاد آن بزرگواران اشاره نکرده و نقل ننموده اند اگر شرح داده شود سخن به درازا می کشد.

و کتب زیادی که از علماء و بزرگان متقدمین درباره بانوی کبری و اُمثال او تألیف کرده اند به دست بزرگان متأخرین از آنها نرسیده و یا از بین رفته چنانچه اخبار زینبات عبیدلی تا به این اواخر زمانها به دست نیامده بود اخیراً پیدا شد چنانچه کتب زیادی پیدا گشته که در دسترس نبود و بعضی از آنها تا قرن ششم و هفتم هجری موجود بوده

بعد از آن تاریخ پیدا نیست و به دست نمی آید .

چنانچه به تاریخ ولادت اکثر اولاد ائمه اطهار (ع) تصریح نکرده و نوشته اند و حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل سلام الله علیه با آن عظمت و خدمت به اسلام و امام (ع) و جلالت و شأن و مقام که در قلم یارای تحریر و در زبان قدرت تقریر و بیان آن را ندارد با این وصف آن بزرگان متقدمین که به اسامی شان اشارت رفت به ولادتش تصریح نکرده اند و نگارش نداده اند اگر در این زمان از کتب متقدمین تاریخ ولادت آن حضرت به دست بیاید ردش کنیم به دلیل این که آن بزرگان ننوشته اند، این حرف با کدام منطق می سازد ؟

مضافاً بر این که جمعی از بزرگان مؤرخین به دفن شدن بانوی کبری در مصر تصریح کرده اند مانند ابن عساکر در تاریخ کبیر و سیوطی در سאלه زینبیه و شعرانی در لواقح الانوار ج ۱ ص ۲۳ و صبان در اسعاف الراغبین و عدوی در مشارق الانوار و زینب فواز و شبلنجی و شبراوی در الاتحاف و دیگران .

و کسی که گفته : همه آنان تبعیت از عبیدلی کرده اند بر فرض ثبوت این ادعاء این خود دلیل محکمی بر اعتبار قول عبیدلی است . و ادعاء این که قول وی با اخبار و اقوالی که مدفن زینب بنت علی علیه السلام را در شام و یا در مدینه می دانند متعارض است .

ادعاء بی اصل است زیرا کدام اخبار است که درباره مدفون شدن بانوی کبری در شام وارد شده است ؟

کجاست آن اخبار از کتب حدیث شیعه یاسنی ؟ چرا کسی از آن اخبار اطلاع ندارد ؟

فعلى المدعى تعيين تلك الاخبار و نقلها من كتب الحديث مع بيان محالها منها فنحن له من الشاكرين و لعمله من المقدرين .
و اگر مراد از (اخبار) عبارت از خبرها و اقوال مؤرخین است گرچه با اطلاق لفظ «اخبار» منافات دارد زیرا منصرف از آن اخبار و آثار وارده است - کدام اقوال است که ترجیح بر اقوال امثال ابن عساکر دمشق داشته باشد و ادّعاء صاحب کتاب (نزهة اهل الحرمين) به تصریح محققین از معاصرین و دیگران حقیقت ندارد .

و هشت نفر از مؤرخین که به آنها اشارت رفت و از جمله آنها ابن عساکر است برای ما در مقام اعتماد و اعتبار کفایت می کند .
و این که طرفدار شبهات واهیة از هر طرف چاره اش بریده شده بنا کرده آن مؤرخین هشتگانه را که تصریح به مدفون شدن زینب کبری در مصر کرده اند به تعصب وطنی متهم کردن به ادّعاء این که چون آنها اهل مصرند ارتکاز ذهنی آنها بوده که بانوی کبری در مصر مدفون است و لذا قبر مبارك را در قاهره نوشته اند .

درازاء این ادّعاء پوچ بی ارزش گفته می شود: اگر مؤرخین را بنا شود با تعصب وطنی متهم نمائیم باید به اقوال آنها درباره اوطان شان ارجحی قائل نشویم در صورتی که برخلاف رویه بین مؤرخین است و فقط نوشتن پیشوای تاریخ نویسان بی تعصب ابن عساکر دمشق که اصلاً از اهل

سوریا و ساکن دمشق بوده کلامش بسیار معتبر است اوست که تعصب بی جا و عناد بی مورد او را وادار نکرده که از حق بگذرد و سه مجلد از تاریخ کبیرش را به احوالات و تاریخ ترجمه امیر المؤمنین علیه السلام اختصاص داده است که اخیراً به همت عالی یکی از اهل تحقیق با آن انقلاب و آشوب و بلوای لبنان آن کتاب نفیس را در سه مجلد کبیر چاپ کرده است جزاه الله خیر الجزاء .

امام مدفون بودن بانوی کبری در مدینه هیچ دلیلی ندارد و تمسک به استصحاب بسیار بی ثمر و فوق العاده خنک است و دلیلی بر بی دلیلی است .

زیر استصحاب يك اصل و وظیفه عملی است جائی انسان می تواند به استصحاب چنگ بزند و عمل نماید که دلیل لفظی وجود نداشته باشد معلوم می شود برای مدفون شدن بانوی کبری در مدینه دلیلی موجود نیست و لذا به يك اصل عملی چنگ زدن آن هم در اثبات يك موضوع تاریخی بسیار خنک است از آن خنک تر تبعیت در چنگ زدن به استصحاب از سید امین عاملی (ره) است و بدون تأمل و تفکر تقلید از وی کردن است. آیا بانوی کبری در مدینه در کجا مدفون است؟ کسی که - مانند طرفدار شبهات - به استصحاب تمسک می کند این وظیفه عملی را در کجا می خواهد به مرحله عمل برساند؟ پس استصحابی که به درد نمی خورد و نتیجه نمی دهد چه فائده دارد .

آیا با وجود دلیل تاریخی از يك کتاب قدیمی مانند کتاب عبیدلی

می‌توان به استصحاب تمسک کرد ؟ اگر - طرفدار شبهات لاطائلات - استصحاب را تمام می‌داند پس چنگ زدنش به ادعاء صاحب کتاب نزهة اهل الحرمین که از افواه أخذ شده درست نیست زیرا او به موجب استصحاب بانوی کبری را در مدینه مدفون می‌داند پس چطور معتقد است که در شام مدفون است .

اما نگارنده معتقد است که استصحاب به درد نمی‌خورد و دلیل به این که در شام مدفون است مورد اعتماد نیست وقصه مأخوذه از افواه است که داخل کتاب شده است ولی نوشته عبیدلی مورد اطمینان و اعتبار است و لذا احتمال قوی می‌دهم که مدفون بودن بانوی کبری در مصر صحت داشته باشد و نوشته عبیدلی دلیل بر این که بانوی کبری در شام و یا کوفه بیشتر توقف نکرده می‌باشد و انکار سخاوی مدفون بودن زینب (ع) را در مصر که پس از چندین صد سال بعد از عبیدلی آمده و در سال ۹۰۲ وفات کرده مورد اعتبار و اعتماد نیست زیرا «اهل البیت ادری بما فی البیت» عبیدلی از قدماء و از خاندان رسالت بوده و بهتر از سخاوی به مدفن بانوی کبری آشنائی داشته است .

و این که طرفدار شبهات گفته : که بر فرض صحت نوشته عبیدلی دلیل به واقعه اربعین نمی‌شود - معلوم می‌شود اصل مراد را در کنگره است و از باب «حب الشیء یعمی ویصم» است چون زیاد دوست دارد تقریباتی را که اینجانب برای اطمینان خاطر و احتمال قوی که رجوع اسراء اهل بیت در ماه صفر بیستم آن ماه بوده و وارد کربلا شده و با جابر

ملاقات کرده اند آن تقریبات را هیچ نموده حدسیات و احتمالات خویشتن را ثابت نماید و لذا حق دارد که اصل مراد را درک نکند .

و برای (لجنة ثقافت دینی در کربلاء) رأی مخصوصی درباره دفن شدن زینب کبری علیها السلام در مصر یا در شام یا در مدینه منوره است که اجمال آن با ترجمه به فارسی بطور اجمال و خلاصه نقل می شود: عدد (۱۲) از دوره اولی از کتاب « اجوبة المسائل الدينية في كربلاء » ص ۱۵ س ۵ سؤال ۲ کدام از دو قبر صحیح است به زینب کبری علیها السلام نسبت داده شود ؟ مرقدی که در مصر است یا آن که در شام می باشد ؟

(ج) : کسی که به تواریخ رجوع کند سه فقره از مرقاد می یابد که نسبت هر سه به سیده زینب کبری بنت امام امیر المؤمنین علیه السلام داده می شود و هر سه نسبت صحیح است و امیر المؤمنین علیه السلام را سه دختر بوده و نام هر يك از آنها زینب و کنیه شان ام کلثوم است .

۱- زینب کنیه اش ام کلثوم خواهر ابوینی سید الشهداء (علیه السلام) است و دیوار بروی ساقط شد و وفات یافت و امام حسین (علیه السلام) به وی نماز خواند و در مدینه منوره دفن شد^۱.

۱- چنانچه در علم امام (ع) ص ۲۸۷ از وسائل الشیعة شیخ حر عاملی

قدس سره نقل شده در روایت عمار است : اخرجت جنازة ام کلثوم بنت علی و

۲- زینب کنیه اش ام کلثوم او نیز خواهر ابوینی سید الشهداء (علیه السلام) بوده و او معروف (به زینب وسطی) است چنانچه زینب اولی معروف به کبری است و این زینب وسطی را پسر عمویش عبدالله بن جعفر طیار تزویج کرده و آن بانوی عصمت^۱ بافرزندانش محمد و عون در حضور برادرش امام حسین (علیه السلام) در کربلاء بود و اوست امور عائله امام (علیه السلام) را در سفر کوفه و شام اداره می نمود و وقتی که به مدینه برگشت مصادف با عام مجاعه در حجاز شد و بازویش به شام سفر کرد و در راه مریض شد و در خیمه زویش در دمشق وفات یافت و در آنجا دفن گردید و لذا در سنگ قبرش نوشته اند: هذا قبر زینب الوسطی بنت علی ابن

←

ابنها زید بن عمر و فی الجنازة الحسن و الحسين و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و ابوهریره فوضعوا جنازة الغلام مما یلی الامام و المرأة ورائه و قالوا هذا هو السنة . ولی تزویج عمر ام کلثوم را محل شبهه و اختلاف است که موضوع تحقیق یافته یا نه ؟ کسانی که جزم به وقوع موضوع می کنند سخت در اشتباهند چنانچه تحقیقش خواهد آمد .

۲- در ملحقات به کتاب ترجمه علم امام (ع) با شواهد و قرائن آشکار تحقیق کرده ام که مراد از ام کلثوم که شب نوزدهم ماه مبارک رمضان امام امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه آن دخترش بود عبارت از زینب کبری علیها السلام عیال عبدالله بن جعفر طیار می باشد و به وی مهمان بود رجوع شود به کتاب علم امام (ع)

ایطالب علیه السلام .

و ادست که بعد از وفات خواهرش زینب کبری مشهور به کبری
شد نسبت به زینب صغری که عبارت از زینب سومی است که ذکر
می شود :

۳- زینب کنیه اش ام کلثوم است و مادرش غیر از مادر سید الشهداء
علیه السلام است و او را شیخ مفید (ره) در ارشاد ذکر کرده و با برادرش
سید الشهداء علیه السلام در کربلاء و با اسراء در سفر کوفه و شام بود و
در افراد خاندان امامت بر شهادت امام حسین علیه السلام از گریان ترین
اشخاص بشمار می رفت و بعد از وقوع حره و مباح کردن یزید جان و
مال مردم مدینه او اقامه نوحه و ماتم به برادرش می کرده و ظلم و ستم
یزید را اشاعه می داد و عامل یزید در مدینه به وی نوشت اگر تو
استقرار سلطنت خود را در حجاز خواسته باشی لازم است زینب را از
مدینه اخراج نمائی و یزید امر به خارج کردن وی از مدینه به مصری
کرد و عامل گمان کرد که مصری که مرکزش قاهره است آنجا را اراده
کرده و زینب داخل مصر شد و در غره شعبان ۶۵ وارد گشت و وقتی که
به مصر رسید اهل مصر احترامش کردند و با تجلیل در خانه والی مصر
مسلمه بن مخلد انصاری وارد نمودند و زینب از زحمات سفر شکایت
داشت و مریض بود و او را اجل در آنجا درک کرد و در همان جا دفن
شد .

مؤلف کتاب (وفات زینب الکبری) و رساله (المرقد الزینبی)

بعد از نقل عبارات عربی آنچه گذشت از رأی (لجنة ثقافت دینی کربلا) گوید^۱: (تنبیه).

قد عرفت مما سبق ان زينب المدينة توفيت بعد رجوعها اليها
باربعة اشهر و عشرة ايام سنة: (۶۱) هـ.

و ان زينب مصر توفيت عشية يوم الاحد لاربعة عشرة مضيّن من
شهر رجب سنة: (۶۲) هـ.

و ان زينب الشام توفيت في النصف من شهر رجب عام الجماعة
في ايام عبدالملك بن مروان سنة: (۶۵) هـ على الارجح و قيل سنة:
(۷۴) هـ.

يعني زينب که در مدینه مدفون است پس از مراجعت از شام به
چهار ماه و ده روز سال (۶۱) از هجرت وفات یافته و زينب که در مصر
مدفون است شب یکشنبه چهاردهم رجب سال ۶۲ هجری وفات یافته .
و زينب که در شام مدفون است در نصف رجب سال مجاعه در ايام
عبدالملك بن مروان نظر به قول راجح تر در نظر سال (۶۵) از هجرت
وفات یافته و گفته شده که در سال (۷۴) از هجرت وفات یافته است .

آنچه (لجنة ثقافت دینی) اظهار رأی کرده بسیار شبیه به جمع
میان اخبار متعارضة فقهی است که فقهاء در فقه درموقع تعارض روایات
مختلفه متعارضه در مقام استنباط احکام شرعیه که می خواهند از اخبار

متعارضه بعضی را رد نکرده و به کنار نگذاشته و به همه آنها عمل کرده باشند جمع میان اخبار می کنند که از موارد بسیار مشکل و سخت در مقام اجتهاد و استادی يك فقيه مجتهد را نشان می دهد .

و (لجنة ثقافت) هم خواسته میان تواریخ متعارضه را با آن نحوی که نقل شد جمع نماید در صورتی که تاریخ مجاعه مدرک درستی ندارد و بگمانم از افواه اخذ و وارد کتاب کرده اند و قبری در مدینه منوره منسوب به زینب علیها السلام وجود ندارد تا یکی از سه مرقد محسوب شود علاوه بر بعضی تاریخها که (لجنة ثقافت) به آنها اشاره کرده ولی مستند آنها را نشان نداده است .

و اما این که صاحب رساله (المرقد الزینبی) گفته : زینب که در مدینه مدفون است پس از مراجعت از شام به چهار ماه و ده روز سال (۶۱) هجری وفات یافته بارأی (لجنة ثقافت) که اظهار کرده که ابوخواهر ابوینی سید الشهداء علیه السلام است و دیواری بوی ساقط شد و وفات کرد و سید الشهداء علیه السلام به وی نماز خواند چطور می سازد ؟

زیرا بنا به قول (لجنة ثقافت) باید این قضیه قبل از حرکت سید الشهداء علیه السلام از مدینه به سوی مکه و عراق واقع شده باشد و از آن صاحب رساله (المرقد الزینبی) آنست که پس از مراجعت زینب از شام در مدینه وفات یافته این کلمات که تهافت و تباین کلی با یکدیگر دارند چطور باهم می تواند توافق پیدا نماید ؟

و شیخنا المحدث خیابانی (ره) در وقائع الایام در ضمن کلامی

ونقل مرامی از کتاب (السيدة زينب) حسن محمد قاسم فرموده^۱: در هیچ تاریخی و تألیفی از خاصه و عامه در عداد بنات حضرت امیر صلوات الله علیه زینب وسطی مذکور نیست زینب کبری دفتیه مصر و زینب صغری مکنات بام کلثوم مدفونۀ شام است .

و پس از آن از کسی نقل کرده که در سنگ مزار واقع در شام این نقش موجود بوده (هذا قبر زينب الصغرى بنت امير المؤمنين عليه السلام) این نقل، با آنچه (ثقافة دينی کربلاء) نقل کرده چطور می سازد^۲ و همچنین با نقل سید امام عاملی (ره) در اعیان الشیعة چطور درست می آید که فرموده: وجد علی هذا القبر صخرة رأيتها و قرأتها كتب عليها هذا قبر السيدة زينب المكناة بام كلثوم بنت سيدنا علي رضي الله عنه و ليس فيها تاريخ و صورة خطها تدل علی انها كتبت بعد الست مائة من الهجرة ولا يثبت بمثلها شيء ومع مزيد التتبع والفحص لم اجد من اشار الى هذا القبر من المؤرخين سوى ابن جبير الخ .

نگارنده گوید: عبیدلی نسابه رحمه الله به هر سه زینب از بنات امیر المؤمنین علیه السلام در اخبار زینبات تصریح کرده است آنجا که گوید: زینب الکبری بنت علی بن ابیطالب علیه السلام امها فاطمة

۱- تنمة محرم الحرام ص ۳۸۴ ط تبریز .

۲- آنچه ثقافة نقل کرده به این عبارت است: هذا قبر زينب الوسطی

بنت علی بن ابی طالب (ع) .

الزهراء بنت رسول الله ﷺ ولدت في حياة جدها ﷺ وخرجت الى عبدالله بن جعفر فولدت له اولاداً ذكرناهم في كتاب النسب الح .
 بعد مسنداً از امام صادق از امام باقر از امام سجاد عليه السلام جريان شب عاشوراء و اشعار خواندن حضرت سيد الشهداء عليه السلام را كه مي فرمايد : ياد هراف لك من خليل نقل کرده است و شنیدن زينب كبرى آن اشعار و ناله آن بانوي عصمت را بيان نموده و پس از آن سائر حالات زينب كبرى را كه مقداري از آن نقل کرده ايم روايت کرده است .

و گويد : زينب الوسطى بنت علي بن ابي طالب عليه السلام امها و ام اخواتها الحسن و الحسين و محسن و زينب الكبرى و رقية فاطمة الزهراء بنت رسول الله ﷺ الخ رقيه بنت امير المؤمنين عليه السلام را از اولاد صديقه زهراء عليها السلام شمر دن كه آن عصمت كبرى سه دختر داشته باشد خلاف مشهور است گرچه غير از عبيدلى نيز گفته است .

و باز گويد : زينب الصغرى بنت علي بن ابي طالب عليه السلام امها ام ولد تزوجت ابن عمها محمد بن عقيّل فولدت له القاسم و عبدالله و عبدالرحمن اعقب منهم عبدالله و ماتت زينب بالمدينة .

ولى چنانچه نقل شد تصريح کرده كه زينب مدفونه در مدينه مادرش صديقه طاهره عليها السلام نبوده است اين قول بارائى كه (ثقافه دينى) اظهار کرده است درست در نعى آيد .

و براى تحقيقات بيشتري در باره دخترهاى امير المؤمنين عليه السلام

که اسامی مبارکه آنها زینب و ام کلثوم بوده باید به مجلد سی و سوم اعیان الشیعة سید امین عاملی قدس سره مراجعه شود و آنچه از تحقیقات آن بزرگوار محل شبهه و اشکال و نتوان آن را قبول کرد آنست: که در مقام رد کلام صاحب کتاب نزهة اهل الحرمین فی عمارة المشهدین النجف و کربلاء که در هندی چاپ شده و از رساله تحية اهل القبور بالمأثور^۱ نقل کرده که زینب کبری در سال مجاعه با زوجش عبدالله (ره) به شام آمده فرموده^۲: که زینب کبری کنیه اش ام کلثوم نبوده.

این فرمایش آن بزرگوار خلاف تحقیق است با این که قبلاً اعتقاد داشته که کنیه بانوی عصمت ام کلثوم بوده ولی بعد از آن رأی صحیحش برگشته است اما درست نیست و این موضوع که مراد از ام کلثوم که در شب نوزدهم امیر المؤمنین علیه السلام در خانه او مهمان بوده عبارت از زینب کبری علیها السلام است در تعلیقات ترجمه کتاب علم امام علیه السلام با قرائن زیادی تحقیق و ثابت گردیده به آنجا رجوع شود^۳.

وسید امام امین عاملی قدس سره موضوع ادعاء مجاعه را در حجاز و بودن عبدالله جعفر (ض) صاحب قراء و املاک در شام خوب تحقیق کرده

۱- کتاب نامبرده از تألیفات علامه آقا سید حسن صدر کاظمینی (ره) است.

۲- اعیان الشیعة ج ۳۳ ص ۲۰۷ ط بیروت.

۳- ترجمه علم امام (ع) ص ۲۲۱ - ۲۲۳ و ص ۲۸۶ - ۲۸۸ ط

و آن را از حدس و تخمین و استنباط شمرده و ابدأ مدرک و مستندی بر آن نیافته است رجوع شود به مجلد (۳۳) اعیان الشیعة ص ۲۰۸ - ۲۰۹ ط بیروت .

پس آنچه (لجنه ثقافت) رأی داده اگر صحیح باشد و همچنین آنچه عبیدلی نقل کرده اگر دو نفر از بانوان عصمت به نام زینب و هردو کربلاء و شام بوده و مراجعت به مدینه کرده‌اند یکی در سال (۶۱) و دیگری در سال (۶۲) وفات یافته‌اند پس لابد باید در شام توقف زیاد نکرده باشند .

ولی درباره مدفن زینب کبری علیها السلام آنچه عبیدلی نسابه (ره) نگارش داده در میان سائر اقوال و آراء تقریباً مورد اعتماد می‌تواند باشد و برای سائر اقوال مدرک و مستند قابل اعتماد نیست .

و سید الاعیان امام امین عاملی (ره) بر کلمات عبیدلی اطلاع نیافته است والا مورد بحث و تحقیق قرار می‌داد و اظهار نظر می‌فرمود رحمه الله علیه .

و آنچه تذکرش لازم است آنست : که عبیدلی در اخبار زینبات روایتی از عبدالله بن عبدالرحمن انصاری راجع به موقع ورود حضرت زینب کبری سلام الله علیها به مصر نقل کرده و گوید: بانوی عصمت را بعد از چند روز از ورودش به مصر دیدم و بعد عباراتی نقل کرده که بسیار بعید به نظر می‌رسد و شاید بعض اشخاص وجود همچو روایتی را در آن کتاب از جمله معایب و موجبات طعن بر آن کتاب تصور نمایند و لذا

خواستم در اینجا به این نکته اشاره شود .

اولا : راوی آن خبر عبدالله بن عبدالرحمن انصاری بر حسب ظاهر عبارت از (ابوطواله) که قاضی مدینه در زمان عمر بن عبدالعزیز بود و در سال (۱۳۴) هجرت وفات یافته چنانچه ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب از کتاب (انساب الخزرج) دمیاطی نقل کرده است^۱.

و اگر عبدالله نامبرده در سال (۶۲) هجرت در مصر در موقع ورود بانوی عصمت به آن سامان در آن دیار بوده باشد و سن وی در اندازه بوده که ورود بانوی عصمت را دیده باشد در حین وفاتش در سال (۱۳۴) بیشتر از هفتاد سال باید داشته باشد و شاید در آن زمان هنوز به حد بلوغ نرسیده بوده و بانوی عصمت را دیده ولی باز نقل وی آن مطلب را بعداً براویان اخبار غلط بوده وزهی فضولی است و ناشی از بی تقوایی آن قاضی جور است . و اگر مراد از عبدالله بن عبدالرحمن انصاری غیر از (ابو طواله) است پس به نقل شخص مجهول الحالی ترتیب اثر نتوان داد .

و ثانیاً : عین همان عبارات که عبدالله انصاری نقل کرده در بعض کتب مقاتل که مورد اعتماد است موجود است روز عاشوراء در آن موقع که خبر شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام بخیمه‌ها رسید و حضرت سید الشهداء علیه السلام با سرعت هر چه تمامتر به سر بالین فرزند عزیزش

سراسیمه روان شده و حاضر گشت و زینب کبری علیها السلام از خیام طاهرات خارج شد و يك سره رو به میدان آورده و خود را به نعش علی اکبر علیه السلام انداخت و شاید این رویه آن بانوی عصمت برای این بوده که برادرش امام علیه السلام را به خود مشغول کند و امام علیه السلام نعش فرزند را ترك کرده و به بازگردانیدن خواهر به خیام متوجه شود و از حزن و غم فرزند منصرف و کاسته گردد و لذا امام علیه السلام رو به جوانان کرده و فرمود: علی را به فسطاط حمل نمائید و خود مشغول برگردانیدن خواهر شد.

و عین عباراتی که در روایت عبدالله انصاری در اخبار زینبات است در همان موقع خروج زینب کبری علیها السلام از خیمه ها نیز موجود است و هر توجیهی را که بتوانیم در عبارات بعضی از مقاتل بنمائیم همان توجیه را در عبارات کتاب اخبار زینبات نیز می آوریم.

و ثالثاً: از کجا برای ما معلوم شد که آن عبارات خواه در بعضی از مقاتل یا در عبارات خبری که در اخبار زینبات است بعداً به نسخه های کتاب دس^۱ و اضافه و جعل نشده است خصوصاً نسخ کتب قدیمه که در سابق زمانها طبع وجود داشت و ناسخین دخل و تصرف در کتب می کردند و اهل غرض از دسائین و وضاعین به نسخه های کتابها دخالت کرده و بعض مطالب دس^۱ می کرده اند خصوصاً کتابهایی که آنها را علماء و فقهاء و محدثین دائماً قرائت نکرده و تمامی محتویات آنها را از اخبار و احادیث به یکدیگر به طرز حدیث و روایت و قرائت و سماع تحویل

نداده‌اند مانند کتب اربعه که متواتراً از مؤلفین آنها به‌ما رسیده و علماء به تمامی محتویات آنها مواظبت داشته‌اند با این همه در آنها هم گاهی دس^۲ و وضع در نسخه‌ها پیدا می‌شود چنانچه در عصر حاضر دیده می‌شود که دس^۳ می‌نمایند با وجود صنعت شریف چاپ که باعث حفظ احادیث و اخبار شده است، اما کتبی که به مثابه کتب اربعه نیست باید به نسخ صحیحه مراجعه شود و خیلی دقت شود که از وضع و دس^۴ دشمنان دین مصون بوده باشد.

پس ممکن است آن عبارات را در اخبار زینبات یا در بعضی از کتب مقاتل دس^۵ کرده باشند والله العالم.

و نکته^۶ نیز در اینجا تذکر داده می‌شود: ابن حزم اندلسی ظاهری که مسلک ظاهرین را در میان عامه به وجود آورده و در سال (۴۵۶) ه‍.ق وفات کرده و علمای اعلام اهل سنت در حال حیات وی بر ضلالت و گمراهی او اجماع کردند^۷ در کتابش: **جمهرة انساب العرب** گفته: که ام‌کلثوم بنت امیر المؤمنین علیه السلام که از صدیقه طاهره سلام الله علیها متولد شده او را عمر تزویج کرد که از وی زید و رقیه متولد شدند بعد از عمر او را عون بن جعفر بن ابیطالب تزویج کرد و بعد از وی به حباله نکاح محمد بن جعفر بن ابیطالب درآمد و بعد از او ام‌کلثوم را عبدالله

۱ - مقدمة جمهرة انساب العرب به قلم عبدالسلام محمد هارون ص ۷

ط ۲ دارالمعارف مصر - قاهره سال (۱۳۹۱) ق.

بن جعفر ابن ابیطالب تزویج نمود بعد از آن که عبدالله خواهرش زینب را طلاق داد ص ۳۸ از کتاب جمهرة انساب العرب طبع دارالمعارف مصر. و عین عبارت اخیرش این است : ثم خلف علیها بعده عبدالله بن جعفر ابن ابیطالب ، بعد طلاقه لاختها زینب ص ۳۸ .

عبدالله جعفر (رض) زینب کبری علیها السلام را طلاق بدهد و خواهرش ام کلثوم را تزویج کند همچو قضیه تاریخ نشان نداده و ضرورت بر بطلان آن حاکم و این مطلب از اعاجیب اکاذیب ابن حزم محسوب است و از دروغهای شاخدار و شاهکاریست که ابن حزم در کتابش ثبت کرده است .

اولا : تزویج عمر ام کلثوم را مورد اختلاف است و محقق و ثوابت نیست چنانچه شیخ مفید قدس سره مشروحاً بیان فرموده است و جزم کردن بعضی از معاصرین به وقوع تزویج جای بسی شکفت است و بر فرض صحت موضوع ام کلثوم در حال حیات خلیفه ثانی وفات یافته است .

و ثانیاً : اگر همچو قضیه اتفاق افتاده باشد ام کلثوم وزید با سقوط سقف از دنیا رفته اند و جنازه هر دو را باهم آورده و بر هر دو باهم نماز خوانده اند .

علامه محدث متبحر شیخ حر عاملی قدس سره در وسائل الشیعه از شیخ طوسی قدس سره در کتاب خلاف از عمار یاسر رضوان الله علیه نقل کرده : ام کلثوم که از حضرت زهراء بتول علیها السلام متولد شده در زمان امام حسن علیها السلام از دنیا رفته چنانچه گذشت ص ۱۰۶ .

مصعب بن عبدالله بن مصعب زبیری که در سال (۲۳۶) ق وفات یافته در کتاب (نسب قریش) اسامی اشخاصی که بنات مخدرات امیر المؤمنین علیه السلام به حبالة نکاح آنها آمده اند تفصیلاً ذکر کرده و زوج ام کلثوم را که مادرش صدیقه کبری سلام الله علیهاست فقط خلیفه ثانی را ذکر نموده و اشخاصی که ابن حزم اندلسی از آنها اسم برده و ام کلثوم را در حبالة نکاح آنها یکی بعد از دیگری دانسته ابدأً اسمی نبرده است رجوع شود به کتاب (نسب قریش) ص ۴۰ = ۴۶ ط دارالمعارف - قاهره .

و شکی نیست که زبیری اقدم از ابن حزم اندلسی است و بهتر آشنا به تواریخ بنی هاشم و آل ابوطالب است .

و به جهت این گونه دروغهای شاهکار است که اهل تحقیق به کلمات و نقلیات و تألیفات ابن حزم اندلسی ارزش قائل نبوده و تألیفاتش مدرک و مصدر واقع نیست چنانچه در کتابش (الفصل) که در ملل و نحل تألیف کرده چه هذیانها و دروغها و خرافات به دلخواه خود به فرق اسلامی نسبت داده است .

کسی که درباره والدین رسول الله ﷺ در کتاب (الاحکام) ج ۵ ص ۱۷۱ هذیانی گوید که عموم مسلمین از آن بی ادبی میزارند و نیش قلم ابن حزم مانند نیش عقرب جسارت را به آنجا رسانیده که درباره والدین خاتم انبیاء ﷺ آن دروغ شاهکار را بنویسد از او چه توقع باید داشت ؟

ابن حزم در قدماء مانند میرزا فتحعلی آخوند زاده^۱ در این
 اواخر زمانها به هذیان گوئی مشهور و به دروغ پردازی معروفند چنانچه
 آخوندزاده نامبرده خواسته بیاووه گوئی بر اساس اسلام لطمه وارد نماید
 و حرفهایی زده که جوابهای آنها روشن است ولی مقام گنجایش و تناسب
 آن را ندارد والا مشروحاً بیان می شد و علاوه حرفهایش به قول خودش
 بس جفنگ و چرند است قابل اعتناء نیست و خنده آور اینجاست که
 گردآورنده آن اندیشه ها آنها را از مطالب علمی خیال کرده است زهی
 تصور باطل زهی خیال محال .

متأسفانه که اندیشه های او را این روزها در مرکز شیعه تهران
 طبع نموده و اجازه نشر هم داده اند در صورتی که سراپا خیانت به دین

۱- در سال (۱۲۹۵) ه ق وفات یافته است این آخوند (اوفها) و این
 طالب (اوفها) بودند که اسامی و شالوده فتنه روسیه و قفقاز را در زمان روسهای
 تزاری با بی دین کردن مردم فراهم آوردند تابعین آنها هم فعلاً در ایران ما در
 آن خیالند .

و بدون شك آخوند اوف و طالب اوف از غرب زده های بیشتر از نود و
 یا یک صد سال قبل بوده اند خیال کرده اند که دین اسلام با علوم صنعتی و طبیعی
 نمی سازد در صورتی که اگر در عصر آنها آن خیال باطل به ذهن ها آمده بود در
 عصر ما کاملاً روشن شده که اسلام مردم را به علم و صنعت دعوت می کند و آن
 حرفها از افتراهای دشمنان به اسلام است .

و مملکت و آئین مقدس اسلام و جنایت بر ایران و ایرانیان است .
 شانزدهم : صاحب منهاج الدموع از جمله دلائلی که برای رفع
 استبعاد و استعجاب این که بسیار امکان دارد که اسراء اهل بیت ع
 در اربعین اول به کربلاء آمده باشند گفته : پس از مراجعه به تاریخ
 استفاده می شود که سیر مابین کوفه و شام در ظرف پنج روز و هفت روز
 الی ده روز در آن زمان بسیار امر عادی بوده و برای نمونه چند مورد
 ذکر کرده و می گوید : تمام استعجاب مطلب برای آنست که مسافت مابین
 کوفه و شام را در این مدت کم غیر عادی فرض می کنند و بعد ده دلیل
 برای اثبات مطلب بیان کرده و رفع استبعاد نموده و نگارنده آن دلائل
 را با دلائل دیگر نگارش داده و مشروحاً بیان مطلب کرد .

ولی صاحب منهاج الدموع در ضمن بیان دلائل که نگارش داده
 گوید : در منتهی الامال نقل شده که میثم تمار در سال شهادت خود به
 حج مشرف شد و پس از اتمام اعمال حج به طرف کوفه حرکت کرد و ده
 روز هم قبل از ورود حضرت سید الشهداء علیه السلام به کربلاء میثم در
 کوفه شهید گردید پس با این که مسافت ما بین مکه معظمه و کوفه در
 حدود سیصد و هشتاد فرسخ است جناب میثم این مسافت بعیده را در حدود
 هشت روز طی نموده زیرا روز سیزدهم ذی الحجه از مکه خارج شده
 و بیست و هشتم هم شهید گردیده^۱ .

به نظر اینجانب این دلیل درست نیست گرچه اگر آن طور بود که نگارش داده است میثم در ظرف مدت کمی به عراق آمده ولی اساس قضیه اشتباه است و صاحب منهاج الدموع به ظاهر عبارت مرحوم محدث قمی (ره) که در منتهی الامال گفته: (چون از حج فارغ شد متوجه کوفه شد) نظر کرده و اشتباه وی باعث اشتباه صاحب منهاج الدموع گردیده است.

در اینجا لازم است توضیح بیشتری در اطراف این قضیه تاریخی داده شود تا این اشتباه در تاریخ میثم تمار رضوان الله علیه در کتابی که نزد مردم متداول است و عبارت از منتهی الامال محدث قمی (ره) باشد باقی نماند.

محدث قمی (ره) با نظر سطحی بدون بررسی تصور کرده که میثم تمار رضوان الله علیه برای اداء اعمال حج در ماه ذی الحجه سال شصت هجرت به مکه مشرف شده است در صورتی که اگر میثم (ره) در آن سال در ماه ذی الحجه به مکه مشرف شده بود به حضور انور حضرت سید الشهداء علیه السلام که در مکه تشریف داشت و در هشتم همان ماه ذی الحجه از مکه حرکت فرموده قطعاً شرفیاب می شد نه این که در مراجعت از مکه علی الظاهر در مدینه خدمت ام المؤمنین ام سلمه رضی الله تعالی عنها شرفیاب شود و سراغ احوال سید الشهداء علیه السلام را از آن بانوی با عظمت اسلامی بگیرد و ام المؤمنین فرموده باشد که به یکی از باغهای خود تشریف برده است میثم گفت: که چون تشریف

بی‌آورد سلام مرا به او برسان و بگوی در این زودی من و تو به نزد حق تعالی یکدیگر را ملاقات خواهیم کرد ان شاء الله تعالی .

ام‌سلمه گفت : حضرت امام حسین علیه السلام تو را بسیار یاد می‌کرد ، می‌شم گفت : من نیز پیوسته در یاد اویم و من تعجیل دارم و برای من و او امری مقدر شده است که می‌باید به آن برسیم .

و نیز ام‌سلمه (ض) به می‌شم گفته که به خدا قسم شنیدم رسول‌الله صلی الله علیه و آله درباره تو به علی امیرالمؤمنین علیه السلام در دل شب وصیت می‌کرد . می‌شم که از نزد ام‌سلمه (ض) بیرون آمد دید ابن عباس (ره) نشسته به ابن عباس گفته هر چه خواسته باشی از تفسیر قرآن از من سؤال کن زیرا من تنزیل قرآن را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام خوانده‌ام و آن حضرت تأویل آن را به من تعلیم کرده است ابن عباس (ره) دوات و کاغذ خواسته مشغول نوشتن آنچه می‌شم بیان می‌کند می‌شود در آن میان می‌شم از گذشته شدن خود به ابن عباس خبر می‌دهد و این که او نهمین شخص است که به دار کشیده خواهد شد ، ابن عباس می‌گوید آیا کفایت می‌کنی ؟ می‌خواهد کاغذ را پاره کند می‌شم به وی می‌گوید نگهدار کاغذ و آنچه را که از من شنیدی هرگاه گفته‌های من حق و درست در آمد آن را نگه‌میداری و اگر باطل در آمد آن وقت پاره می‌کنی ابن عباس قبول می‌کند رجوع شود به تفصیل این قضایا به کتب رجال .

بر حسب ظاهر سید الشهداء علیه السلام باغ و مواشی را در مدینه داشته و اگر می‌شم در موسم حج در مکه بوده و در سیزدهم ذی‌الحجه از مکه

حرکت کرده قطعاً به حضور امام علیه السلام در آنجا شرفیاب می شد و سراغ او را در مدینه از ام سلمه (رض) نمی گرفت و انگهی اگر سیزدهم ذی الحجه بعد از اتمام اعمال حج از مکه حرکت کرده باشد و سید الشهداء علیه السلام در هشتم ذی الحجه حرکت فرموده اقلان در راه به قافله امام علیه السلام ملحق می شد.

و باید اضافه کرد اگر میثم قبل از ورود سید الشهداء علیه السلام به کربلاء به ده روز شهید شده و سید الشهداء علیه السلام در دوم محرم سال ۶۱ وارد کربلاء گشته آن وقت میثم باید در بیست و دوم ذی الحجه شهید شده باشد نه در بیست و هشتم ذی الحجه چنانچه صاحب منهاج الدموع تصور کرده است.

و در تاریخ ثابت است که میثم با مختار در زندان ابن زیاد در کوفه زندانی شده و زندانی شدن آنها بعد از ورود ابن زیاد به کوفه واقع گردیده و در ۲۲ ذی الحجه میثم به شهادت نائل گشته.

میثم در زندان به مختار می گفته که تو این شخص را (یعنی ابن زیاد) که مرا می کشد خواهی کشت و انتقام خواهی کشید و او تو را نمی تواند بکشد چنانچه خود مختار نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده و یقین به این امر داشت و می گفت اگر مرا بکشید خداوند مرا زنده خواهد کرد^۱ تا دمار از روزگار شماها بر آورم از اینجامعلوم می شود

چقدر ایمان و یقین به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام که به وی خبر داده بود داشته است .

آنچه پس از تحقیق معلوم می گردد آنست که میثم رحمه الله علیه چنانچه فرزندش نقل کرده برای به جا آوردن عمره به مکه مشرف شده و این امر در سال شصت هجری که هنوز سید الشهداء علیه السلام از مدینه به مکه حرکت نفرموده بود و میثم برای تشرّف به محضر انور امام علیه السلام پس از به جا آوردن عمره در مکه به مدینه مشرف شده و با ام سلمة (رض) آن مذاکرات و صحبتها پیش آمده است و امام علیه السلام از مدینه در بیست و هشتم رجب حرکت فرموده و لذا میثم قبل از حرکت امام علیه السلام نتوانسته به حضورش که در باغ بوده شرفیاب شود و در قادسیه مأموران ابن زیاد که يك صد نفر بودند در انتظار آن یگانه جانباز شهید در راه حق بودند که او را گرفتار نمایند و خود میثم قبلاً این جریان را به معرف کوفه خبر داده بود که تفصیلش در کتب رجال خصوصاً در کتاب رجال کشی رحمه الله و در کتب مخصوصی که در حالات میثم (ره) تألیف شده مسطور است .

و شاید آمدن میثم (ره) با خرما فروشان کوفه نزد ابن زیاد چنانچه نقل کرده اند قبل از مسافرت وی به مکه بوده که ابن زیاد بغض و کینه دیرینه را در دل ناپاک با آك خود می پرورانید و پس از مسافرت میثم (ره) به مکه او را از معرف کوفه می خواست و نیز ممکن است پس از گرفتاری وی به دست دشمنان ابن زیاد در قادسیه تقریباً حال

آزادی داشته که بتواند باخرما فروشان نزد ابن زیاد برود و این احتمال اخیر در نظر پس از تأمل در تاریخ حالات میثم قوی می نماید و این که فرزندش نقل کرده که بعد از مراجعت پدرم دو روز نبود که ابن زیاد او را خواست و همین کسی بود که به دار زده شد از باب مسامحه در تعبیر است و او را از زندان خواسته و به دار کشیده اند والله العالم .

شیخ ابو عمر و کشی (ره) در کتاب رجال خود مسنداً نقل کرده از فرزند میثم تمار (ره) و گوید : (خرج ابی الی العمرة فحدثنی قال استأذنت علی ام سلمة رحمة الله علیها).... الخ .

می گوید : پدرم بیرون شد (یعنی از کوفه) برای عمره و به من نقل کرد که اذن خواستم از ام سلمة رحمة الله علیها که بروی وارد شوم و میان من و او حجاب زده شد بعد جریان خود را با ام سلمة و ابن عباس نقل کرده است^۱ .

و این عبارت که نقل شد صریح است که میثم (ره) برای به جا آوردن عمره به مکه مشرف شده و لذا مرحوم آقا شیخ محمد حسین مظفر نجفی (ره) در کتاب خود در احوال میثم (ره) به این تعبیر بیان فرموده است : (وقیل ان میثماً و المختار فی جمع کثیر من الشیعة حبسهم ابن زیاد بعد مقتل مسلم و هانی و لعل حبسه کان بعد قدومه من حج العمرة) .

و ناگفته نماند: چنانچه گذشت^۱ میثم تمار رضی الله عنه در حین وفات معاویه در کوفه بوده و معاویه در (۱۵) یا اول ماه رجب ۶۰ بنا به قول ابن الاثیر در تاریخ کامل مرده^۲.

معلوم می شود میثم برای عمره بعد از مرگ معاویه مشرف شده و در مراجعت خواسته با امام حسین علیه السلام ملاقات نماید چنانچه نقل شد و ممکن نشده است و ابن زیاد که وارد کوفه شده او را از معرف کوفه می خواسته و مأموران در قادسیه در انتظار مراجعت وی بوده اند.

پس از آنچه شرح داده شد روشن گردید که میثم تمار رضوان الله علیه در سال شصت هجرت که سال شهادتش بوده برای عمره به مکه مشرف شده در موقعی بوده که هنوز سید الشهداء علیه السلام در مدینه تشریف داشته و بعد از آن به کوفه آمده و در قادسیه گرفتار مأموران سازمان ابن زیاد شده و در زندان ابن زیاد بازداشت گشته و در بیست و دوم ذی الحجه سال ۶۰ به شهادت نائل گشته است. پس ادعاء این که میثم (ره) در ظرف هفت روز یا هشت روز از مکه به کوفه آمده درست نیست. ولی بودن میثم (ره) در حین وفات معاویه در کوفه و مشرف شدنش به عمره و برگشتن وی به کوفه باز سرعت سیر و آمد و رفت را در اندک مدت میان مکه و کوفه می رساند.

۱- به صفحه: (۳۴) و (۳۵) این کتاب رجوع شود.

۲- تاریخ کامل ج ۴ ص ۶ ط بیروت.

هفدهم: ابوحنیفه سعید بن بیان سائق الحاج همدانی رحمه الله از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام بوده و او را شیخ نجاشی (ره) در رجالش و آیه الله علامه (ره) در خلاصه و شیخ عبدالنبی جزائری (ره) در کتاب رجالش و دیگر علمای رجال امامیه از ثقات روات بشمار آورده اند. و او را سائق الحاج گویند سابق با سین و الف و یاء مثناة دو نقطه در زیر و قاف یعنی امیر حاج یا بعید نیست عنوان حمله داری حجاج را داشته و آنها را به بیت الله الحرام می برده و راهنمایی و مواظبت می کرده و سوق می داده است و در بعض جاها (سابق الحاج) با باء موحدہ ضبط شده یعنی سبقت به حجاج در رسیدن به مکه می کرده است ولی این ضبط تصحیف است و ضبط اول (سائق) صحیح می باشد .

از کتب رجال مانند رجال شیخ کشی (ره) و غیره ظاهر می شود که این شخص در اندک مدت از کوفه به مکه می رفته و حجاج را با خود می برده و بیشتر از هشت روز یا ده روز یا چهارده روز طول نمی کشیده و علامه مامقانی قدس سره در تنقیح المقال در ترجمه وی می فرماید : سیر از عراق تا مکه از راهی که در زمان سابق متعارف بوده در ظرف چهارده روز سیر سریعی نبوده است بلی در ظرف هشت روز سیر سریع است .

و در حضور امام صادق علیه السلام صحبت از ابوحنیفه سائق به میان آمده و گفته شد که او (یسیر فی اربع عشرة) امام علیه السلام فرمود او را نماز نیست .

معنی جمله مذکوره یا اینست: که مسافت معینی را که نزد آنها بوده در (اربع عشرة) طی می کرده و ظاهر آنست که مراد (اربع عشرة لیلة) است یعنی در چهارده شب طی می نموده یا مراد آنست که در چهارده روز طی می کرده یا این که در ظرف چهار ساعت ده فرسخ راه می رفته . ولی معنی سومی : در چهار ساعت ده فرسخ راه می رفته بعید است زیرا در آن زمان آن طور تعبیرات معمول نبوده تا ادعاء شود که شاید در نسخ این طور بوده (انه یسیر فی اربع ساعات عشرة فراسخ) ولی از قلم ناسخین یا رواات حذف شده است زیرا تعبیر مذکور از اصطلاحات زمان امام صادق علیه السلام دور است .

و این که امام علیه السلام فرموده: لا صلاة له . او را نماز نیست یعنی او را نماز کامل نیست چون ابوحنیفه سائق الحاج مرد ثقه است و لذا قطعاً منظور این نیست که او نماز نمی خواند و در عرض راه ترك می کند بلکه مراد آنست او از سرعت سیری که در راه رفتن دارد موقع نماز خواندن از کثرت عجله به نمازش استخفاف می کند و نمی تواند با سرعت سیر نماز را با آرامش قلب و طمأنینه به جا بیاورد و عملاً نماز را خفیف می شمارد .

چنانچه سائق الحاجی هم در زمان امیر المؤمنین سلام الله علیه بوده و با سرعت از کوفه به مکه می رفته او هم در نمازش استخفاف واقع می شده و اسم او معلوم نیست و روایت راجع به او را شیخ ابو عمر و کشی (ره) در رجالش به مناسبت سائق الحاج بودن در ترجمه سعید بن بیان

نقل کرده است .

و امیر المؤمنین (علیه السلام) او را در سرعت سیرش از کوفه به مکه توبیخ فرموده و تعبیر می فرماید : او (خاسر الحاج) است و حیواناتی را که مرکبهای حجاج بوده به مشقت می اندازد و نماز را خفیف می شمارد و او (ینقر الصلاة) کنایه از استخفاف به نماز است .

و به قنبر (ره) که ورود او را بر حبه کوفه به امام (علیه السلام) خبر داده فرموده : برو و او را طرد کن .

و حضرت امام صادق (علیه السلام) به مسمع فرموده : امیر المؤمنین علیه السلام شهادت سائق الحاج را اجازه نمی فرمود. و این شخص لابد همان سائق الحاج است که در زمان امیر المؤمنین (علیه السلام) بوده .

و امام باقر علیه السلام فرموده : شهادت سائق الحاج قبول نمی شود زیرا او مرکب خود را کشته و توشه راه خود را تلف کرده و نفس خودش را بتعب و مشقت انداخته و به نمازش استخفاف نموده است .

و شاید سائق الحاجی که در زمان حضرت باقر علیه السلام بوده آن هم غیر از آن شخصی است که در زمان امیر المؤمنین علیه السلام بوده است زیرا هر زمان امیر حاج و حمله دار حجاج وجود داشته است و بعید هم نیست همان شخص باشد که در زمان امیر المؤمنین علیه السلام بوده ولی ابوحنیفه سائق الحاج غیر از آن شخص است که در زمان امیر المؤمنین علیه السلام بوده و او مرد ثقه است و لابد استخفاف او به نمازش به نحوی نبوده که به عدالت وی صدمه رسانیده باشد چون

در اصطلاح علماء اعلام واصحاب جرح و تعدیل معنی لفظ (نقه) عبارت از وجود عدالت با ضابط بودن آن شخص است یعنی خبر و موضوعی را که نقل می کند از روی دقت و فهم نقل می کند نه از روی سطحی و سادگی که بعضی از اشخاص با این که عادل می باشند ولی ضابط نیستند و زودباور بوده و هر چه بشنوند بدون دقت و تحقیق تصدیق کرده و باور نموده و نقل می نمایند و به جزئیات قضیه و عمق آن نمی رسند و به تحقیق نمی پردازند چنانچه جمعی از مؤلفین کتب نیز این رویه را دارند .

و شیخ صدوق قدس سره روایت کرده از ایوب بن اعین گوید : شنیدم از ولید بن صبیح می گفت : عرض کردم به امام صادق علیه السلام که ابوحنیفه هلال ذی الحجه را در قادسیه^۱ رؤیت کرده و با ما عرفه را درك نموده و حاضر می شود ؟ امام علیه السلام فرمود : ما لهذا صلاة ما لهذا صلاة .

معلوم می شود ابوحنیفه مذکور بهشت روزه از کوفه به مکه می رفته است .

بعضی از علماء احتمال داده که مراد از ابوحنیفه در روایت صدوق (ره) ابوحنیفه مشهور یکی از ائمه چهارگانه سنیهاست ولی این احتمال صحت ندارد گرچه ابوحنیفه وقتی که در عبارات مطلق گذاشته می شود

منصرف به ابوحنیفه مشهور است الا این که در مورد روایت از سرعت سیری که او از کوفه به مکه می رفته قرینه است که مراد ابوحنیفه سائق الحاج است که معاصر امام صادق علیه السلام بوده گرچه ابوحنیفه مشهور هم معاصر آن حضرت است و در سال ۱۵۰ وفات یافته و امام صادق علیه السلام در سال (۱۴۸) رحلت فرموده است^۱.

خلاصه از ملاحظه حالات این سائق الحاجها که در زمان امیر المؤمنین علیه السلام و امام باقر و صادق علیهم السلام بوده اند معلوم می شود که به سرعت هر چه تمامتر در آن زمانها می توانسته اند از کوفه به مکه معظمه بروند و در ظرف ده روز و هشت روز به مکه برسند و بدون شك سائق الحاج خودش تنها نمی رفته و لابد جمعی از حجاج را با همراه خود می برده چون چنانچه گفته شد سائق الحاج یا امیر حاج است یا راهنما و حمله دار حجاج بوده است و لفظ سائق هم احتمال معنی دوم را تقویت می کند و علاوه امیر حاج را به نام سوق دهنده توصیف نمی کرده اند بلکه او را به لقب امیر حاج وصف می نموده اند و احتمال این که مراد بشارت دهنده

۱- رجوع شود به رجال کشی (ره) طبع دانشگاه مشهد ص ۳۱۸ جزء

۴ سال ۱۳۴۸ ه ش با فهرست آقای مصطفوی صاحب کتاب فروشی بوذرجمهری در تهران و نسخه رجال کشی (ره) ایضاً ص ۲۷۰ طبع نجف به تصحیح آقای سید احمد حسینی . و تنقیح المقال مامقانی (ره) و سفینه البحار قمی (ره) و به تعلیقات کتاب رجوع شود .

به قدوم حجاج باشد بسیار بعید است زیرا بشارت دهنده از حجاج بیشتر به جلو نمی افتد که آن اندازه سرعت در سیر کند و بشارت دادن را هم به خودش کار مستقلى نماید .

تا اینجا مواردی را بیان کردیم که سرعت سیر را در آن زمانها بطور عادى میان شام و عراق و عراق و حجاز کاملاً روشن نمود پس استبعادى که سید بن طاووس قدس سره در اقبال و محدث نوری (ره) در لؤلؤمرجان در سرعت سیر دادن به اسراء اهل بیت علیهم السلام و در مراجعت شان از شام و خبر دادن ابن زیاد قضیه شهادت سید الشهداء علیه السلام را به یزید و استیزان از آن پلید درباره خاندان رسالت کرده اند به کلی از بین می رود و هیچ گونه استبعادى که به نظر شان آمده ندارد گرچه بنا به گفته صاحب کتاب کامل بهائى با چهار پایان خودشان به شام برده باشند و اما ادعاءى ثابت نیست چون مراکب را هم غارت کرده بودند چنانچه شمر بن ذی الجوشن از شترها به کوفه غارت برده بود و آن را کشته و به هر خانه که از گوشت آن داده بود مختار ثقفى آن خانه را خراب کرد رجوع شود بامالى شیخ طوسى ص ۲۴۹ ج ۱ - ط - نجف اشرف و در اینجا مناسب است آنچه فاضل قزوینى (ره) در کتاب تظلم الزهراء علیها السلام در رد سید (ره) فرموده بعد از آن که اشکال سید قدس سره را نقل کرده و بطور فشرده جواب داده بیاوریم و بعد به نکات ارزنده کلامش اشاره نموده و مشروحاً بیان نمائیم .

نقل عین عبادت نظم الزهراء

فاضل قزوینی در کتاب نظم الزهراء علیه السلام گوید^۱: قال السيد (ره)

۱- ص ۱۷۲ ط تهران سال ۱۳۱۲ ق کتاب نظم الزهراء تألیف فاضل جلیل آقا رضی الدین بن نبی قزوینی رحمه الله است که از تألیف آن در سال ۱۱۱۸ هـ ق فارغ شده و او غیر از آقا رضی قزوینی (ره) صاحب کتاب لسان الخواص است محدث خیابانی (ره) در تتمه محرم ص ۱۱۲ گوید (صاحب نظم الزهراء از علماء متبحرین متأخرین است).

کتاب نامبرده نقلیاتش متقن و در تمامی مواضع مدرک و مصدر نقلیات خودش را ذکر کرده و سند آنچه نقل نموده ارائه می‌دهد ولی بعضی از فضولان خرابکار در نسخه آن کتاب دخالت کرده و در نسخه که از آن کتاب در سال ۱۳۱۲ ق به طبع رسیده دس و وضع کرده‌اند چنانچه علامه محدث خیابانی (ره) نسخه صحیح خطی از آن پیدا نموده و تحقیقات ارزنده درباره آن کتاب به عمل آورده و مواضع دس شده و اشتباه کاری را تعیین فرموده است رجوع شود به تتمه محرم مجلد چهارم از وقایع الایام از ص ۱۱۲ تا ص ۱۲۱ به یاد دارم مرحوم محدث خیابانی (ره) درباره مجالس المتقین که به نام شهید فقیه آقا شیخ محمد تقی قزوینی برغانی قدس سره چاپ و منتشر است همین تحقیقات را می‌کرد و اظهار انزجار و تأسف از دخالت نااهلان و دس و وضع کنندگان در آن کتاب می‌فرمود که به کلی کتاب را تحریف و از انتفاع انداخته‌اند بطوری که نتوان آن را بر شیخ شهید فقیه قزوینی (ره) نسبت داد ولی خنده آور اینجاست که اخیراً کتابی به نام خرافات اجتماع انتشار یافته و کتاب مجالس المتقین کذائی را که اشاره بر آن شد به علامه مجلسی (ره) نسبت داده و بعد بنا گذاشته انتقاد بر محتویات و مطالب

فی کتاب الاقبال وجدت فی المصباح ان حرم الحسین علیه السلام وصلوا
 المدينة مع مولینا علی بن الحسین علیه السلام يوم العشرين من صفر
 و فی غیر المصباح انهم وصلوا کربلاء ایضاً فی عودهم من الشام يوم
 العشرين من صفر^۱ وکلاهما مستبعد لان عبیدالله بن زیاد لعنه الله کتب
 الی یزید يعرفه ماجری و يستأذنه فی حملهم و لم یحملهم حتی عاد
 الجواب الیه و هذا یحتاج الی نحو عشرين يوماً او اکثر منها و لانه
 لما حملهم الی الشام روى انهم اقاموا فیها شهراً فی موضع لا یکنهم من
 حر ولا برد و صورة الحال یقتضی انهم تأخروا اکثر من اربعین يوماً
 من يوم قتله علیه السلام الی ان وصلوا العراق او المدينة و اما جوازهم

←

آن کرده و ملتفت نشده که اولاً مجالس المتقین از تألیفات علامه مجلسی (ره) نیست
 و ثانیاً کتاب مزبور تحریف شده و بر آن دس و وضع کرده اند که آن را به کلی از
 اعتبار و اعتماد ساقط کرده است و مطالب دس شده بر آن از مؤلف آن نیست و
 خود این عمل ناهنجار از انتقادکننده و نسبت آن کتاب به علامه مجلسی (ره) و
 عدم اطلاع از تحریف آن کتاب از خرافات روزگار ما محسوب است و باید
 نویسنده آن انتقاد از روح مقدس علامه مجلسی (ره) معذرت خواسته و آن لکه
 سیاه را از کتاب خود محو نماید .

۱- از کلمه: و فی غیر المصباح تا کلمه: من صفر در نسخه مطبوعه از
 تظلم الزهراء در سال ۱۳۱۲ قمری افتاده و عبارت (کلاهما) شاهد آنست چنانچه
 عبارات از خود اقبال سید (ره) تصحیح شد رجوع شود به اقبال ص ۵۸۹ .

فی عودهم علی کربلاء فیمكن ذلك و لكنه ما يكون وصولهم اليها يوم العشرين من صفر لانهم اجتمعوا علی ما روى جابر بن عبدالله الانصاري^۱ فان كان جابر وصل زائراً من الحجاز فيحتاج وصول الخبر اليه ومجيئه الي اكثر من اربعين يوماً او علی ان يكون جابر وصل من غير الحجاز من الكوفة او غيرها .

تا اینجا عین عبارات سید اجل ابن طاووس (ره) در کتاب اقبال است وفاضل قزوینی (ره) بعد از نقل آن در کتاب تظلم الزهراء گوید:
 اقول : غایة ما قال رحمه الله بعد تسليمه محض استبعاد ولا ينبغي بمحضه انكار الروایات فانما سمعنا من الموثقين قرب كوفة من دمشق بما قد تيسر للبريد ان يسير بثلاثة ايام ولا سيما للولاة و الاحكام بالجور و سيما مثل هذا الخبر المشئوم الذي هو عيد للشاميين و مدة مقامهم فی دمشق علی ما فی المنتخب لا يعلم كونها زائدة علی ثمانية ايام تقريباً ولم نظفر علی رواية دلت علی مقامهم فيها مدة شهر والله يعلم .

وايضاً قد يذهب الحمام بالمكاتب باسرع من ذلك واستبعاد مجيئي

۲- از این عبارت سید (ره) معلوم است که اجتماع خاندان رسالت با جابر روایت شده و بعید نیست که در همان روایت عطیه و ذیل همان خبر باشد که عمادالدین طبری در بشارت المصطفی مسنداً نقل کرده است گرچه در نسخه مطبوعه از بشاره المصطفی در نجف آن را ندارد ولی از قرائن فهمیده می شود که ذیل همان روایت است و اصل تقطیع از قدماء محدثین واقع شده اساس تقطیع در روایت عطیه از آنها می باشد گرچه شخص تقطیع کننده را نمی شناسیم چنانچه تحقیق خواهیم کرد ان شاء الله تعالی .

جابر من ارض الحجاز أبعد من هذا لما روى ان ابا حنيفة رأى هلال ذى الحجة بكوفه ابوغداد و ورد مكة و حج تلك السنة ولان اخبار نواعيه عليه السلام من الجن و الطير و انقلاب التربة دماً و غير ذلك اكثر من ان يخفى على امثال جابر كما مضى بعضه والله اعلم بحقيقة الحال والتسليم لنا خير للمآل .

نکاتی که در کلمات فاضل قزوینی (ره) مندرج است به بعضی از آنها اشاره می شود :

اول : فرموده که از موثقین شنیدیم که نزدیکی کوفه از دمشق به نحوی که آسان می شود برای برید که سیر نماید سه روز است به ویژه برای والیها و حکام جور یعنی امور برید در دست آنها بود و بسیار امکان دارد که خاندان رسالت را در مقام اسارت با سیر و سرعت برید به شام برده باشند که در آن زمانها بسیار متداول و معمول بوده است و اسراء خاندان رسالت را هر چه زودتر می خواستند به دمشق برسانند گرچه با چهار پایان خودشان هم رفته باشند به هر زحمت بوده مأمورین و موکلین آنها را با سیر بریدی خودشان برده اند و چهار پایان اسراء به مراتب بهتر از چهار پایان مأمورین بوده است ولی رفتن اسراء با چهار پایان خودشان ثابت نیست چنانچه در گذشته تحقیق شد .

و در اینجا ناگزیر از تحقیق وضع برید در صدر اسلام و زمان خلفاء هستیم تا معنا و احوال برید و سرعت سیر آن روشن شود .

(برید)

لفظ (برید) مشتق از برد یا ابرد به معنای ارسل است چنانچه گفته می‌شود: بردت الحديد اذا ارسلت منه ما يخرج منه .
و لفظ برید عربی است چنانچه این قول را خلیل رحمه الله اختیار کرده است . و قول او در مقام تعارض با اقوال دیگر بر آنها ترجیح دارد .

یا لفظ برید فارسی معرب است و اصل آن در فارسی (بریده دم) می‌باشد گویند چون فارسها در زمان اکاسره دم استرها را که برای ویژه این عمل بود قطع می‌کردند که از سائر استرها تمیز یافته و شناخته شوند به آنها (بریده دم) گفته‌اند^۱ این معنا اگر صحیح بوده و حقیقت داشته و تراسیده باشند روشن می‌کند که لفظ برید از فارسها و ایرانیها اخذ شده و عربها و مسلمین از دوره جاهلیت آن را اخذ و در اسلام معمول داشته‌اند ولی آنچه از قبول کردن این مطلب انسان را بازمی‌دارد آنست که در روم نیز به برید آشنائی کامل داشته و در اصلاح آن کوشیده‌اند اگر بگوئیم رومیها هم از ایرانیهای دوره جاهلی اخذ کرده‌اند ممکن است راه تعصب بی‌جا را پیموده باشیم (که در عصر ما معمول

است) زیرا غیر از حدس بیشتر هیچ دلیل محکمی بر این ادعا نداریم و امکان دارد که قضیه برعکس باشد و خنده آور آنست که بعضی از اشخاص ناوارد خیال کرده که همیشه باید دم مرگهای بریدی بریده شود اگر بریده نشود بریدی آنها باطل شده و به آنها برید نمی گویند پس دم قاطرهای اسراء را اگر چهار پایان خودشان باشد چون نبریده بودند و شاید هم بریده بودند - پس با سرعت سیر برید نمی توانند بروند - این حرف غیر از خنده جواب دیگر ندارد.

و بعضی گوید که لفظ (برید) لغت لاتینی (Veredus) و به معنای (خیل) اسب است و شاید این قول هم از جهت شباهت لفظی حدس زده شده است و دلیل متقنی ندارد.

و تحقیق این که نخست قومی که در دنیا عمل برید را به وجود آورده علاوه این که از منظور و هدف ما خارج است گمانم بیشتر در این باره به تحقیقات پرداختن غیر از به دست آوردن يك موضوع تاریخی کهنه نتیجه دیگری نداشته باشد و آنچه فعلاً در این عصر ما نسبت به قومی و امتی منفعت می دهد آثار عملی فعلی آنهاست والا تحقیق مطالب پوسیده تاریخی که چندان ثمر مهمی به حال امر و زی ما نخواهد بخشید چه منفعت دارد؟ مگر از نظر تعصب قومی انسان بخواهد يك موضوع تاریخی را نسبت به گذشته گان خویشان بدهد و آن هم نتیجه غیر از ایجاد عوامل تعصبات قومی که برضد تعالیم اسلامی است ثمری ندارد زیرا اسلام تمامی امتیازاتی که تساوی و تعادل را از میان بشر

می‌برد و برتری را در میان بشر بدون جهت به وجود می‌آورد آنها را لغو کرده و تساوی را استوار نموده است و میزان برتری را در دو چیز قرار داده علم و تقوی است^۱ والا بالیدن به اعمال گذشته‌گان زمان جاهلیت چه نفعی به حال ما دارد ؟

حالا عمل برید را مسلمین از فارس و یا روم اخذ کرده و آن را تکمیل و در نظام و استحکامش کوشیده‌اند یا پدیده افکار خودشان است که به مقتضای احتیاج روز افزون که پیدا می‌کردند و فتوحات پی‌درپی که رخ داده و نصیب‌شان می‌شد به عمل برید و ایجاد آن اقدام کرده‌اند در هر صورت در تکمیل آن نقش به سزائی داشته‌اند .

برید در اوائل اسلام به کسانی گفته می‌شده که اخبار و احوال والیها و امراء را به خلفاء و از طرف خلفاء به آنها با سرعت هر چه تمامتر می‌رسانیدند و به تدریج به وسیله برید نامه‌ها نیز فرستاده شد و به حاملین نامه نیز برید اطلاق کردند و چون برای برید مراکزی تعیین کردند و بر مسافت میان مرکزی که برید به آنجا می‌رسید و از آن مرکز به برید دیگر اخبار و نامه‌ها را تحویل می‌داد برید گفتند که چهار فرسخ یا دوازده میل بوده است^۲.

۱ - ناگفته نماند که اسلام تساوی و تعادل را حکم فرما نموده و موااسات را برقرار کرده در عین حال از عدالت خارج نشده و ظلم را روا نداشته است تساوی و تعادلی را روا دانسته که موافق عدل و داد باشد .

۲- رجوع شود به کتاب نظام الحکومة النبویة المسمى التراتیب الاداریة

از رسول الله ﷺ نقل کرده اند که درباره اوصاف بریدی که به حضورش می فرستادند به امراء نوشت : اذا أبردتم الی بریداً . . . الخ ای ارسلتم الی رسولا . زمخشری گوید : البرید الرسول المستعجل یعنی برید فرستاده که عجله در کارش داشته باشد که با شتاب تمام عمل خود را انجام دهد و با سرعت هر چه تمام تر طی مسافت کند و دنباله همین برید است که تازمان مابه نام (چاپار) و بالاخره به نام (پست) معمول گردیده است و البته درحالات ووظائف آن تغییرات کلی رخ داده است و فعلاً به جز حمل نامه ها و بعضی کالاها و مطبوعات و امثال آنها وظیفه ندارد و تا به این زمانهای اخیر که هنوز ماشین (اتومبیل) روی کار نیامده و اختراع نشده بود اسبهای (چاپاری) معمول بود که هر چه زودتر نامه ها را از شهری به شهر دیگر می رسانید و هر کس از مردم و افراد عادی می خواست از طی مسافت معمولی و عادی زودتر به شهری و محلی برسد با (چاپار) یا به نام (پست) می رفت و طی راه می کرد و مدت ها نیز به نام (قاصد) شهرت داشت و فعلاً به عنوان يك اداره و وزارت دولتی

←

ج ۱ ص ۱۹۱ و ص ۲۴۶ ط بیروت و کتاب (القاموس الاسلامی) ج ۱ ص ۳۰۹ ط مصر و کتاب النظم الاسلامیة تألیف دکتر صبحی صالح ط بیروت و صبح الاعشی ج ۱۴ که بهترین مصدر و دارای نکات زیاد است و تاریخ (التمدن الاسلامی) تألیف جرجی زیدان ج ۱ ط دارالهلل .

روی کار آمده است که با ماشینهای مخصوص و (طائرة) هواپیما نیز حمل می کنند .

مشهور در کتب سنیها مانند تاریخ کامل ابن اثیر آنست : اول کسی که در اسلام استخدام برید کرد معاویه بود چنانچه این قول را قلقشندی در صبح الاعشی از ابو هلال عسکری در کتاب اوائل نقل کرده و از کتاب (التعریف) نقل نموده که معاویه این کار را بعد از رحلت امیر المؤمنین سلام الله علیه بناگزاری کرده است^۱ چنانچه جرجی زیدان در تاریخ (التمدن الاسلامی) تبعاً به ابو هلال عسکری بدون تحقیق و بعد از وی جمعی نیز تقلیداً از او این قول را تعقیب کرده اند .

گویا به نظر کسانی که این ادعاء را کرده اند قبل از معاویه از برید در میان مسلمین اثری نبوده بلکه آن زمامدار اموی این عمل را روی کار آورده است ولی اساس این ادعاء از اغلاط بشمار است و حقیقت ندارد و قبل از معاویه برید در میان مسلمین وجود داشته و در تاریخ شواهد زیادی بر این مدعا موجود است که اگر تمامی آنها نقل شود کلام به درازا می کشد و لذا به چند مورد از آن شواهد اکتفا می شود :

استاد تاریخ و فلسفه شیخ عبدالحی کتانی از علماء اهل سنت در

کتاب نظام الحکومة النبوية المسمى «التراتب الادارية» گوید :
و لعله اول من رتبه على طرق و مناهج مخصوصة رتب له
الميل و المحطات و الا فالبريد معروف عند من قبله من الخلفاء
الراشدين و اشتهر امره في مدة سيدنا عمر بن الخطاب .

کلامش صحيح و نقلش درست است و شايد معاويه اول کسی
است که برید را مرتب کرده و انتظامات آن در دوره او تکمیل گشته
و قبل از معاویه در دوره ابوبکر و عمر برید وجود داشته بلکه در زمان
خود رسول الله ﷺ برید بوده است چنانچه اشاره شد .

و عبدالملك اموی نیز از کسانی است که نظام برید را منظم کرده
است و نسبت ایجاد برید به وی نیز از اغلاط است .

خبر وفات ابوبکر به خالد بن ولید در جنگ روم که ابوبکر
دستور داد خالد از عراق به روم رفت و مثنی بن حارثه را در عراق گذاشت
به واسطه برید به وی رسیده است چنانچه ابن الاثیر در تاریخ کامل در
ذکر وقعه (یرموک) در حوادث سال ۱۳ هجرت ضمن بیان فتوحات شام
نقل کرده که (جرجه) از لشکر روم میان صفهای قشون روم و مسلمین
آمده و خالد را خواسته و بعد از امان دادن به یکدیگر و مکالمات
زیاد به خالد گفت : فاخبرنی الی ما تدعونی ؟ قال خالد : الی الاسلام
او الجزية او الحرب قال : فما منزلة من الذی یجیبکم و یدخل فیکم ؟

قال : منزلتنا واحدة^۱ قال : فهل له مثلکم من الاجر والذخر؟ قال: نعم
و أفضل لاننا اتبعنا نبياً و هو حی یخبرنا بالغیب^۲ و نرى منه العجائب و
الایات و حق لمن رأى ما رأینا و سمع ما سمعنا ان یسلم ، و انتم لم تروا
مثلنا و لم تسمعوا مثلنا فمن دخل بنية و صدق کان افضل منا قلب جرجة ترسه و
مال مع خالد و اسلم و علمه الاسلام و اغتسل و صلی رکعتین ثم خرج مع خالد

۱ - در اینجا باید مکالمه يك نفر قائد و سر لشکر اسلامی را با يك نفر
قائد غیر مسلمان مورد دقت و تأمل قرار داد که چطور اگر کسی مسلمان شد او را
از هرجهت با خودش یکسان و مساوی می‌داند و ابدأ به جزئی برتری برخوردار
نسبت به وی قائل نیست بلکه او را اگر اسلام بیاورد از خودش افضل می‌داند .
۲ - خالد می‌گوید : که رسول الله صلی الله علیه و آله از غیب به ما خبر
می‌داد ولی در روزگار ما جمعی در ایران ما از تازه به دوران رسیده‌ها می‌گویند:
آیا پیغمبر و امام علیه السلام غیب می‌داند؟ در صورتی که قرآن مقدس با صراحت
غیب را به پیغمبر و امام علیه السلام ثابت می‌کند چون به پیغمبر که ثابت کرد امام
علیه السلام نیز مثل اوست زیرا فرقی ندارند مگر در منصب نبوت که امام علیه السلام
آن منصب را ندارد عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارضی من رسول .
از استثناء معلوم می‌شود که به هر کس از پیامبران که خدا او را برگزیده و پسندیده
غیب را تعلیم می‌فرماید و اگر تعلیم نفرموده باشد باید استثناء معنی نداشته باشد
در صورتی که استثناء بدون شک تحقق یافته و خدا بر آن که از پیامبران خواسته
غیب آموخته است و علاوه بر آیات قرآنی دیگر که شاهد مطلب است و در محل
خود بیان شده است .

فقاتل الروم .

در همین واقعه برید از حجاز وارد شده و خبر وفات ابوبکر را به خالد رسانید چنانچه ابن الاثیر قبل از جملات بالا که نقل شد شدت قتال مسلمین و روم را نگارش داده و گوید : فانهم علی ذلك قدم البرید من المدینة واسمه محمیه بن زنیم فسأله الخبر فاخبرهم بسلامة و امداد وانما جاء بموت ابی بکر و تأمیر ابی عبیده فبلغوه خالدأ فاخبره خبر ابی بکر سرأ . عمر که از عمل فاهنجار خالد درباره زن مالک بن نویره که بعد از قتل وی بلافاصله با عیال او با تمام بی شرمی در عده اش زنا کرد دلگیر گردید و ابوبکر برخلاف حکم شرع و قانون اسلام از اجرای حد بر خالد خودداری کرد و عمر که زمینۀ خلافت را با روی کار آوردن ابوبکر برای خویشتن مهیا نموده و مقدمات آن را چیده بود و پس از وی براریکه خلافت بدون شوری و مصلحت از مسلمین تکیه زد و خالد در جبهۀ روم بود اول کاری که عمر انجام داد به شام برید فرستاد و با وی نامه نیز نوشت و خالد را از امارت جیش معزول ساخت^۲.

عمر برید را خواسته و به وسیله آن نامه به عامل خود ابو

۱- تاریخ کامل ج ۲ ص ۴۱۲ ط بیروت .

۲- النص و الاجتهاد تألیف سیدنا شرف الدین عاملی (ره) ص ۱۵۲

ط ۳ نجف .

عبیده در (حمص) نوشت و از عملی که خالد بن ولید انجام داده بود سخت به مقام استنکار آمده و آن قضیه صریح در وجود برید در زمان عمر است و تفصیل قضیه در کتاب النص و الاجتهاد مذکور است^۱ چنانچه هدیه زوجه عمر به ملکه روم و هدیه وی به زوجه خلیفه به واسطه برید شده است.^۲

در اوائل عمل برید میان مسلمین شتر استعمال می شد بعد آن را به استرها تبدیل کردند و بعد از آن اسب معمول گشت که بیشتر سرعت در سیر داشت .

قافله برید مرکب از چهل یا پنجاه و یا بیشتر از شتر و استر و اسب بود و به هر منزل که می رسید مرکبها را عوض می کردند و نفقه برید در عصر اموی به چهار میلیون درهم رسیده بود و در عصر بنی عباس به يك صد و پنجاه نه هزار دینار بالغ می شد .

و شخص مخصوصی مباشر عمل برید بود که به وی (صاحب البرید) می گفتند تقریباً ریاست و امارت آن را داشته و برای برید نشان خاصی

۱- النص و الاجتهاد ص ۲۸۷ ط ۳ نجف .

۲- رجوع شود به تاریخ کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۹۶ ط بیروت و به

اعتراضاتی که بر خلیفه در آن قضیه وارد است رجوع شود به (القدر) ج ۶ ص

بوده است که تفصیلاً در صبح الاعشی قلمشندی مذکور است.^۱

خلفاء خصوصاً در دوره ملوک بنی امیه و بنی عباس بر سرعت سیر برید می افزودند و مساعی خودشان را در این راه بذل می کردند که هر قدر مسافت دور و دراز را در اندک مدت طی می نمود بهتر بود و اخبار به خلیفه می رسید و تسلط وی بر امور امراء و حکام و قضات و والیها بیشتر می شد مسافت بین قاهره و دمشق را مثلاً در چهار روز طی می کردند و بین قاهره و حلب در پنج روز طی می گشت حتی برید شام به قاهره در هفته دو مرتبه می رسید.

و صاحب برید وظیفه بزرگ و مهمی را در دولت اسلامی متصدی بود او را خلیفه و یا سلطان به تمامی نقاط مملکت و قلمرو خویش می فرستاد تا از احوال آنها و رفتار والیها خبردار می گشت و به خلیفه گزارش فوری می داد و وقتی به مرکز خلافت وارد می شد بدون تشریفات و مانع و تعیین وقت به فوریت هر چه زودتر نزد خلیفه می شتافت و حاجب و دربان دربار که در دستگاههای فراغنه روزگار گذار از ملوک ستمکار که مانع ارباب حوائج و بیچارگان می شوند از برید نمی توانست مانع بشود به حضور خلیفه و یا سلطان می آمد و گزارش اخبار را شفاهاً به وی می داد و نامه ها را به او می رسانید.

صاحب برید به انتظامات طرق و شوارع و امنیت آنها از راه

زنان می پرداخت و در تهیه آب برای افراد قافله جدیت داشت چون
أعوان و انصار و کارمندان زیاد داشت .

و این موضوع در زمان خلافت حقه امیر المؤمنین علی سلام الله علیه در نهایت
درجه مورد نظر دولت اسلام بود و در راهها به داد در ماندگان به فوری
رسیدگی می شد راه میان مدینه و مکه در کمال راحتی برای مسافری
مهیا بود و صاحب برید به حفر آبار در عرض راهها نظارت می کرد و
به منازل و خانهای مسافری رسیدگی می نمود و در حفظ امنیت راههای
بلاد اسلامی کوشش داشته و به عهده وی موکول و محول بود که تفصیلش
در محل خود مسطور است .

برید دیده بانی به امور امراء و حکام و قضات داشت و گزارش
امور آنها را هر چه زودتر به خلیفه می داد و همین مراقبت به امور امراء
و حکام است که امیر المؤمنین سلام الله علیه در عهد مشهور خویش به
مالك اشتر نخعی رضوان الله علیه درباره مراقبت و زیر نظر گرفتن کارهای
عمال و کارمندان و کارکنان دولت اسلامی مرقوم فرموده : ثم تفقد
اعمالهم و ابعت العیون من اهل الصدق و الوفاء علیهم یعنی کارهای
آنان را زیر نظر بگیر و مراقب و دیده بانها و بازرسهای درست و وفادار
بر آنها بگمار که همان عمل و وظیفه برید در آن زمان بوده است .

۱- نهج البلاغه ج ۴ ص ۵۲۷ ط بیروت به تحقیق عبدالعزیز سید الاهل

و در شرح عهد مالك اشتر رجوع شود به کتاب : الراعی و الرعیة تألیف توفیق
الفکیکی ط ۲ بغداد به سال (۱۳۸۲) ه ق که از تألیفات نفیسه است .

پس مراقبین و تفتیش‌کنندگان باید از اهل صدق و درستکار و درست‌گفتار و اهل وفا باشند نه این‌که برعکس باشد .

و به همین مناسبت‌های مزبوره اهتمام شدید در سرعت برید داشته‌اند و بسیار اتفاق می‌افتاد برای این‌که بعضی اشخاص را زودتر نزد خلیفه یا امیر حاضر نمایند اسب‌های برید برای این کار استخدام می‌کردند و آن گونه اشخاص را با آنها حرکت می‌دادند و نزد او می‌رسانیدند .

سرعت سیر برید با اختلاف مراکب بریده‌ها از شتر و اسب و استر و با اختلاف راه‌ها از فراز و نشیب آنها مختلف می‌شد و به‌گردن آن مراکب زنگ می‌آویختند که صدای آنها موقع راه رفتن با آن تندی سیر و حرکت شنیده شود و آن به نام « قعقعة البرید » معروف بود^۱ .

با همین برید بوده که برای مأمون الرشید در روم درکنار نهر (برزون) رطب (ازاز) آوردند وقتی که درکنار آن نهر قرار گرفت و از آب آن آشامید و آرزوی رطب خرمای (ازاز) نمود و هنوز از جای خود برنخواستہ بود که استرهای برید عراق ازدور نمایان شدند و رطب (ازاز) با خودشان حمل کرده بودند و پیش مأمون به زمین گذاشتند و تمامی حاضرین در تعجب شدند^۲ .

۱- تاریخ التمدن الاسلامی جرجی زیدان ص ۲۴۱ ج ۱ ط دارالهلل .

۲- صبح الاعشی ج ۱۴ ص ۳۶۹ .

و از طرق مخابره با برید یکی هم ارسال نامه‌ها با (ساعات) بوده که مردان خفیف سبک بوده‌اند که عادت داشته و تربیت یافته و به سیر سریع با صبر و تحمل مراحل را طی می‌نموده‌اند و این نوع (ساعات) در ایام بنی عباس در دوره حکومت دیالمه به وجود آمده و سرعت سیر بعضی از ساعیان به حدی رسیده که روزی بیش از چهل فرسخ (۱۴۰) میل طی مسافت کرده است.

و نظام برید در طول مدتهای متمادی و سالیان دراز در دوران دولتهای اسلامی گاهی بسیار مرتب و اوقاتی نامنظم بوده است.

در دوره غلبهٔ بلای عظیم مغول (تاتار) بر بلاد اسلامی که مانند سیل ریشه‌کن تمامی بلاد اسلامی را فراگرفت و آن تاریکی خانمانسوز بر تمامی شهرها احاطه کرد و همچنین بعد از روی کار آمدن تیمورلنک که يك ظالم نامدار از ستمکاران روزگار بود و با تسلط وی بر شامات در سال ۸۰۴ هـ ق به کلی رشتهٔ برید منحل و از هم مختل و گسیخته شده است چنانچه مغول بسیار باعث عقب ماندگی مسلمین از هر جهت شدند و چه ثروتهای علمی از بین رفت و چه شهرستانها و کتب علمی در هر قسمت تار و مار و کتابخانه‌ها ویران و با خاک یکسان و دست خوش اجانب و قربانی آب دجله شد.

حالا که بطور خلاصه از تاریخ و حالات برید به عرض خوانندگان عزیز رسید و روشن شد که در دورهٔ بنی امیه و معاویه و یزید موضوع برید بسیار مرتب و تکمیل شده و نهایت درجه منظم بوده و اشخاصی

را که می‌خواستند زودتر نزد ملوک بنی‌امیه و امراء آنان برسانند با مراکب برید نزد ایشان می‌بردند و هیچ بعید نیست و بلکه به انسان که بررسی عمیق در این موضوع داشته‌باشد اطمینان کامل حاصل می‌شود که اسراء خاندان رسالت را باهمان مراکب برید برده‌اند که نه محملی وجود داشت و نه سایه بانی در آنها موجود بوده بلکه مخدرات و بانوان حرم رسالت را بر (اقتاب) شترها سوار کرده بودند که جهاز چوبی است که بر شترهای گذارند و لذا عبارت مقاتل و تواریخ معتبره (اقتاب) است جمع قتب می‌باشد و بانوان حرم رسالت از آن ترتیب و شکل با آن نحو اسارت نهایت شکایت را داشته‌اند و هیچ بعید نیست که با آن سرعت سیر برید و ترس از مردم و از بیزاها و غالباً از کنار شهرها که اسراء را عبور می‌دادند و از کمک مردم به آنها مانند نصر خزاعی ترس داشتند از اطفال خاندان رسالت از شترها و از بالای قتبها در عرض راهها افتاده و پس از مدتی طی راه ملتفت شده‌اند که از اطفال در راه افتاده و مانده است و در اثر همان زحمات طاقت فرسا از بانوان خاندان رسالت سقط جنین کرده است و با آن نحو که آنها را در زیر آفتاب سوزان صحراها و بیابانها در موقع فصل پائیز و خشکی هوا می‌بردند در ظرف چند روز سر و صورت آنها پوست انداخته و تغییر پیدا کرده و احتیاج به مدت متمادی مثلاً به يك و دو ماه ندارد که بعضی تصور کرده‌اند. گرچه بر فرض صحت این اذعاء: که اسراء را با چهارپایان خودشان برده باشند چنانچه در سابق تحقیق شد و صحت آن نیز معلوم نیست باز چهارپایان خود آنها در راه رفتن بهتر از چهارپایان مأمورین ابن زیاد بوده ولی ظن قوی آنست که چهارپایان امام (ع) را نیز غارت کرده بودند و از آنها شمر نیز برده بود.

از آنچه توضیح داده شد روشن می‌گردد: آنان که قضیهٔ اربعین و رفتن اسراء اهل بیت ع‌الیه‌السلام را به شام و برگشتن‌شان را در اربعین اول به کربلاء استبعاد کرده‌اند کاملاً از تاریخ و جزئیات حالات برید در آن دوران اطلاع نداشته و غفلت ورزیده‌اند و باعث شبهه و اشکال در دیگران نیز شده‌اند حتی کار را به جائی رسانیده‌اند که این موضوع را از محالات و از اکاذیب بشمار آورده‌اند و عمده باعث این کار مرحوم علامه محدث نوری (ره) در لؤلؤ مرجان و بعضی از شاگردان وی در کتابش شده است^۱ و بسیار خنده‌آور است بعضی از قاصرین باز تابع آنها می‌شود.

(۵۵م): از نکات عبارات فاضل قزوینی (ره) در کتاب تظلم الزهراء

۱ - رجوع شود به کتاب وقائع الشهور و الايام تألیف آقا شیخ محمد باقر بیرجندی رحمه الله صاحب کبریت احمر ص ۵۳ ط تهران به سال ۱۳۵۲ قمری مرحوم بیرجندی بسیار مبالغه در انکار آمدن اسراء به کربلاء در اربعین اول کرده است و مدرکی غیر از استبعاد که دلیل نیست ندارد و غیر از تعصب و رزی به استادش محدث نوری (ره) چیز دیگری نیست خیال کرده مقام فتوا است که نظر خود را اظهار کند و متوجه نشده که قضیهٔ تاریخی است و بی‌جهت يك موضوع این اندازه شهرت پیدا نمی‌کند و بایستی در تواریخ و حالات زمان يك هزار و سیصد سال تقریباً قبل را تحقیق و بررسی نماید و حقیقتی را که در خارج واقع شده بدست بیاورد تا نسبت نوشتن کذب صریح را به بعضی از بزرگان علماء و اکابر فقهاء ندهد غفر الله تعالی له ولنا بحق محمد وآله الطاهرين سلام الله عليهم اجمعين .

آنست که گفته: (قد يذهب الحمام بالمكاتب باسرع من ذلك) .

از این عبارت او معلوم می شود که خبرهای دربار شوم یزید از شام به عراق واستیزان ابن زیاد پلید از آن دربار به وسیله کبوتر نامه بر رسیده است و انکار محدث نوری (ره) استعمال کبوتر نامه بر را در زمان یزید وجهی ندارد چنانچه تحقیق آن می آید ان شاء الله تعالی .

از اینجا بر می گردیم به فرمایشهای محدث نوری (ره) که در لؤلؤمرجان برای استبعاد این که اسرای اهل بیت علیهم السلام در اربعین اول سال شصت و یکم هجرت به کربلاء آمده باشند ذکر کرده چنانچه دلیل اولش معلوم گشت که بی وجه است پس به بررسی دلیل دوم ایشان می پردازیم .

دلیل دوم محدث نوری (ره)

دلیل دوم محدث نوری (ره) بر ادّعای خویشتن در نفی واستبعاد آمدن خاندان رسالت علیهم السلام به کربلاء در اربعین اول آنست که معتمدین اهل تاریخ در سیاق ذکر مقتل اشاره به قصه آمدن اسراء به کربلاء در اربعین اول نکرده اند بعد عبارت شیخ اعظم مفید (ره) را در ارشاد شاهد آورده است و حاصلش آنست که یزید امر کرد نعمان بن بشیر اسراء را به مدینه ببرد و ابدأ اشاره به آمدن آنها به کربلاء نکرده است^۱.

در جواب این دلیل محدث نوری (ره) گفته می‌شود:

اولاً: از واضحات است که قصه را اگر جمعی از مؤرخین نقل نمایند دلیل بر عدم وقوع آن نمی‌شود چه بسیاری از قضایای تاریخی را جمعی از مؤرخین نگارش نداده‌اند و اگر شواهد به این مدعا بیاوریم کلام به طول می‌انجامد.

و ثانیاً: شیخ مفید (ره) در عبارات خود و از آنها عبارتی را که در خصوص مراجعت اسراء خاندان رسالت از شام فرموده بنایش به اختصار کوشیدن است چنان که دأب و رویه سابقین بوده که در نقل قضایا و تواریخ به اختصار کوشیده‌اند و شواهد زیادی بر این ادعا داریم که اگر نگارش داده شود کلام به درازا می‌کشد.^۱

و ثالثاً: شیخ اعظم مفید (ره) و شیخ طائفه طوسی (ره) و امثال آن نوابغ روزگار که از دعائم دین و ارکان اسلام بشمارند در مقام نقل احادیث دینی و حتی در نقل تواریخ و قضایای عادی بنا و رویه‌شان به تحقیق و صحت نقل و درستی گفتار است و لذا اگر در موردی خواه از احادیث دینی و اخبار مذهبی اصولی اسلامی و فقهی باشد یا راجع به نقل قضایا و تواریخ و حوادث و جریانه‌های عادی باشد بدون سند نقل نمی‌کنند

۱ - رجوع شود به تعلیقات علم امام علیه السلام ص ۲۸۱ - ۲۸۳ ط

تبریز. درباره يك موضوع تاریخی روشن نموده‌ام که چطور بعضی از مؤرخین به اختصار کوشیده و نظائر آن زیاد است که با اختصار گذشته‌اند.

اگر در موردی سندی به نقل قضیه داشته باشند و از مشایخ آنها مسنداً قصه به آنها رسیده و روایت کرده اند نقل می کنند و اگر مسنداً از مشایخ شان موضوعی را نقل نکرده باشند آن را در کتاب خودشان نقل نمی نمایند چنانچه با تأمل و دقت در کتاب امالی شیخ مفید (ره) و امالی شیخ طوسی (ره) این موضوع واضح و بر منصف متأمل آشکار است.

پس آن دو بزرگوار و امثال آن بزرگان به قضیه اربعین اشاره نکرده اند چون مسنداً از مشایخ آنها نرسیده و لذا نقل نکرده و اشاره نفرموده اند این دلیل نمی شود که اصل قضیه در واقع حقیقت نداشته باشد تعجب از بعض قاصرین است که در جایی از کتابش گفته که شیخ مفید (ره) و شیخ طوسی (ره) انکار قضیه اربعین را کرده اند و در جای دیگر از همان کتاب گفته که آن دو بزرگوار نسبت به قضیه اربعین ساکت هستند از انکار و تصدیق چیزی نگفته اند = ادعاء اولش باطل دومی صحیح است.

و از آنچه گفته شد معلوم می گردد که درباره مسموم شدن بعضی از ائمه علیهم السلام که شیخ مفید (ره) در ارشاد می فرماید که جمعی از شیعه قائل هستند که با سم از دنیا رحلت فرموده از همین باب است زیرا سندی به آن قضیه نداشته و آن را روایت نکرده و لذا نسبت مسموم شدن امام علیه السلام را به جمعی از شیعه داده نه این که قضیه مسموم شدن را نفی فرموده باشد بلکه از مشایخش مسنداً به وی روایت نشده و لذا خودش بطور جزم آن موضوع را نگارش نداده است.

دلیل سوم محدث نوری (ره)

دلیل سوم محدث نوری (ره) آنست که شیخ مفید در کتاب مسار الشیعة در وقایع ماه صفر و روز بیستم آن اشاره به آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء فرموده با این که اولی بود که اشاره بفرماید و همچنین شیخ طوسی (ره) در مصباح متبجح و علامه حلی (ره) در منهاج الصلاح و کفعمی (ره) در دو موضع از مصباح^۱ قریب به عبارت شیخ مفید (ره) فرموده اند و اشاره به قصه اربعین نکرده اند.

و بعد محدث نوری (ره) فرموده: ظاهر عبارت (یعنی عبارت شیخ مفید (ره)) آنست که روز اربعین از شام بیرون آمدند نه آن که وارد مدینه شدند چنانچه بعضی توهم کردند چه از دمشق تا مدینه کمتر از یک ماه سیر قافله متعارف نشود خصوص آن قافله حسب دستور العمل یزید به نعمان که به آن رفتار نمود و بعد مابین دو بلد زیاده از دو یست فرسخ است و اگر مراد آن بود تغییر عبارت نمی داد و در حق جابر که

۱- ناگفته نماند که عبارت کفعمی (ره) در مصباح در نقل وقایع ماه صفر این است: (وفی العشرین رجوع حرم الحسین علیه السلام الی المدینه) در این عبارت دو احتمال است یکی رجوع از شام دومی رجوع از کربلاء به مدینه و لذا عبارت صریح در رجوع از شام نیست.

اختلافی در ورود او در روز اربعین نیست به ورود در اینجا به رجوع تعبیر نمی‌فرمود و در هر حال این کلمات (یعنی کلمات شیخ مفید ره) صریح است در نیامدن ایشان به کربلاء والا ذکر آن در وقایع ماه صفر از جهاتی اولی بود. تا اینجا آنچه لازم بود از عبارات محدث نوری (ره) نقل شد^۱.

در جواب گفته می‌شود: چنانچه در جواب دلیل دوم گفتیم شیخ مفید (ره) در نقل تواریخ اگر سندی بر آن نداشته باشد نقل نمی‌کند معلوم می‌شود در قضیه آمدن اسراء به کربلاء سندی از مشایخش نداشته ولذا مسکوت گذاشته و اشاره به آن قضیه تاریخی فرموده است و شیخ طوسی (ره) و آیه الله علامه (ره) که سبک شیخ (ره) را در کتابش تعقیب فرموده به همان رویه و رفتار قدم برداشته‌اند و اگر عبارت شیخ مفید (ره) برخلاف مشهور باشد که رجوع اسراء در روز بیستم صفر از شام شده نه این که وارد کربلاء در آن روز شده باشند آن هم یکی از آن خلاف مشهورهاست که شیخ اعظم مفید (ره) در مسار الشیعة به بعضی از آنها تصریح فرموده چه مانع دارد که شیخ (ره) برخلاف مشهور فرموده باشد که رجوع از شام در روز بیستم صفر شده است در صورتی که قول مشهور که روز بیستم صفر ورود به کربلاء است اقوی و دلیل بر صحت آن وجود دارد نه به فرمایش شیخ اعظم اعلی الله مقامه .

چنانچه شیخ مفید(ره) درباره عقد و زفاف حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراء علیها السلام برخلاف مشهور میان امامیه قائل شده و چون از مشایخ آن را روایت کرده و به وی مسنداً آن طور رسیده و لذا آن قول را قائل و نقل فرموده است و درعین حال در همان کتاب مسار الشیعة قول دیگر را نیز نقل کرده است .

در مسار الشیعة در وقائع ماه رجب فرموده : و فی النصف منه لخمسة اشهر من الهجرة عقد رسول الله ﷺ لامير المؤمنين عليه السلام علی ابنته فاطمة عقد النکاح و کان فيه الاشهاد لربها الاملاک و سنھا يومئذ ثلاث عشر سنة علیھا التحية و الرضوان^۱.

یعنی در نیمه ماه رجب پنج ماه از هجرت گذشته رسول الله ﷺ عقد نکاح بست برای امیر المؤمنین عليه السلام بردخترش فاطمه سلام الله علیها و در آن خداوند شاهد گرفت ملائکه ها را و سن زهرا سلام الله علیها در آن روزها سیزده ساله بود .

و در نسخه خطی از کتاب مسار الشیعة که در کتابخانه ما موجود است عبارت به این نحو است « و سنھا يومئذ احدى عشر سنة^۲ » یعنی

۱- مسار الشیعة ص ۵۰ ط مصر سال ۱۳۱۳ ق .

۲- نسخه خطی با خط نسخ بسیار زیبا در سال ۱۳۰۸ هجری قمری نوشته شده و با رساله (عقد الطهماسی) تألیف علامه جلیل شیخ الاسلام آقا شیخ

حضرت زهراء سلام الله عليها در آن روزها يازده ساله بود و اين نسخه خطی نیز وجهی دارد چنانچه بزودی از آنچه نگارش داده می شود روشن می گردد .

و در وقائع ماه ذی الحجه گوید: اول يوم منه لسنتين من الهجرة زوج رسول الله ﷺ امير المؤمنين عليه السلام به سيدة نساء العالمين فاطمة الزهراء البتول عليها السلام معلوم می شود اين روايت كه در اول ماه ذی الحجه سال دوم از هجرت تزويج صديقه طاهره عليها السلام با امير المؤمنين عليه السلام اتفاق افتاده آن را نیز شيخ مفيد (ره) روايت کرده و از مشايخش بهوي رسیده ولذا در اول ذی الحجه آن را نگارش داده چنانچه نیمه ماه رجب را نوشته است.

و نیز در مسار الشيعة در وقائع ماه محرم فرموده : و في ليلة احدى وعشرين سنة ثلاث من الهجرة كان نقل فاطمة عليها السلام الى امير المؤمنين عليه السلام و زفافها اليه و لها يومئذ ستة عشر سنة و روى تسع سنين^۲.

يعنى در شب بیست و یکم سال سوم از هجرت حضرت زهراء

←

حسين بن عبد الصمد حارثي والد شيخنا البهائي قدس سرهما در يك مجلد به قطع جیبی با جلد نرم چرمی در كتابخانه ما موجود است .

۱- مسار الشيعة ص ۳۶ ط مصر و نسخه مخطوطه .

۲- مسار الشيعة ص ۴۳ ط مصر .

علیه السلام را نقل داده و شب عروسی آن بانوی عصمت کبری با امیرالمؤمنین
علیه السلام بود و در آن روز صدیقه طاهره علیها السلام در سن شانزده سالگی بوده
و روایت شده که نه سال داشته است .

این دو فقره فرمایش شیخ اعظم (ره) راجع به سن صدیقه طاهره
علیه السلام در موقع عقد و زفاف در مسار الشیعة باید با تاریخ ولادت و وفاتی
که نسبت به صدیقه کبری علیها السلام در همان کتاب ذکر کرده سنجیده شود
چنانچه در وقائع ماه جمادی الاخره می فرماید : و فی العشرین منه
سنة اثنتین من المبعث کان مولد سيدة النساء فاطمة الزهراء علیها السلام وهو
یوم شریف یتجدد فیہ سرور المؤمنین^۱ .

و نیز فرموده : جمادی الاخره الیوم الثالث سنة احدى عشرة
من الهجرة كانت وفاة سيدة النساء فاطمة الزهراء بنت رسول الله ﷺ
و هو یوم یتجدد فیہ احزان اهل الایمان^۲ .

آنچه از کلمات شریفه شیخ مفید (ره) در کتاب مسار الشیعة نقل
شده و می توان از آنها نتیجه اخذ کرد این است: ولادت با سعادت صدیقه
کبری علیها السلام که در سال دوم مبعث در بیستم جمادی الاخره اتفاق افتاده
و عقد نکاح بنا به قول شیخ (ره) که در نیمه ماه رجب پنج ماه از هجرت

۱- مسار الشیعة ص ۴۸ ط مصر .

۲- همان مصدر و صفحه از طبع مصر .

گذشته واقع شده سن بانوی عصمت کبری در آن موقع تقریباً یازده سال می‌شود که موافق نسخه خطی از مسار الشیعة است .

و بنا به فرمایش دیگرش که در اول ماه ذی الحجة دو سال از هجرت گذشته عقد اتفاق افتاده سن صدیقه طاهرة سلام الله علیها در موقع تزویج سیزده سال خواهد بود و کلماتش صریح است که میان عقد و زفاف فاصله شده است .

و زفاف که در بیست و یکم محرم سال سوم از هجرت واقع گشته که يك سال یا تقریباً دو سال بعد از وقوع عقد زفاف واقع شده پس در آن موقع چهارده سال داشته ولی شیخ (ره) فرموده که در آن موقع عصمت کبری شانزده سال داشته است و جهش معلوم نشد و بنا به فرمایش شیخ (ره) عصمت کبری در زمان رحلت که سوم جمادی الاخرة سال یازده از هجرت است باید بیست و چهار سال داشته باشد .

و بنا به تاریخ ولادت که شیخ (ره) ذکر کرده که دو سال بعد از مبعث است و تاریخ رحلت که سال یازده از هجرت است سنین عمر مبارک شفیعه روز جزا بیست و دو سال می‌شود والله العالم .

و نیز گفته می‌شود : خیلی از وقایع تاریخی وجود دارد که شیخ مفید (ره) ابدأً به آنها اشاره نفرموده و در تألیفات بسیار ارزنده خود که از مصادر مهم بشمار است به آنها تصریح نفرموده است حالا ما نمی‌توانیم ادعاء کنیم چون شیخ مفید (ره) مرقوم نفرموده مثلاً فلان قضیه حقیقت ندارد از باب مثال به چند مورد اشاره می‌نمایم :

شیخ اعظم مفید (ره) در ارشاد فرموده: 'در پائین پای حضرت سید الشهداء علیه السلام گودالی کردند و ابدان طاهره شهداء را از بنی هاشم در آنجا دفن کردند و نزدیکترین شخصی که به آن حضرت دفن شد علی بن الحسین علیه السلام است و اما اصحاب حسین علیه السلام که با آن حضرت شهید شدند آنها در اطراف آن حضرت دفن شدند و برای آنها ما قبوری به نحو تحقیق و تفصیل نمی دانیم الا این که ما شك نمی کنیم که حائر حسینی بر آنها احاطه دارد و قمر بنی هاشم ابوالفضل سلام الله علیه در محل شهادتش مدفون است در طریق غازیّه و قبر مبارکش ظاهر است. و اما از قبور برادرانش اثری نیست و زائر باید به پائین پای سیدالشهداء سلام الله علیه اشاره کرده و آنها را زیارت کند.

شیخ اعظم (ره) ابدأ اشاره به ظاهر بودن قبر حبیب بن مظاهر اسدی رضوان الله علیه نکرده که مستقلاً و منفرداً در کنار حائر مطهر دفن شده باشد. و همچنین به قبر حرّ ریاحی اشاره نفرموده.

و نیز به آمدن حضرت امام سجاد علیه السلام به طریق خارق العاده برای دفن امام علیه السلام و سائر شهداء اشاره نفرموده حالاً می توانیم اذعاء نمائیم چون شیخ اعظم (ره) به این دو سه موضوع اشاره نکرده هر سه واقع و حقیقت ندارد در صورتی که آمدن حضرت سجاد علیه السلام به طریق

خارق العاده به کربلاء و حضورش در موقع دفن ابدان طاهره شهداء خصوصاً امام علیه السلام از مسلمات در میان شیعه است و در زمان ائمه اطهار علیهم السلام و از فرمایشهای آن حضرات درستی و صحت آن موضوع روشن و از وقائع غیر قابل انکار است.

و مدفون شدن حبیب بن مظاهر (ره) در کنار حائر حسینی مستقلاً جای شبهه نیست زیرا از قرائن و تواریخ به دست آمده چون حبیب (ره) از قبیله بنی اسد بوده و آنها خواسته اند امتیازی به وی قائل بشوند او را در همان محلی که فعلاً زیارتگاه اوست دفن کرده اند و حرّ (ره) را قبیله اش به کنار برده و دفن کرده اند و کشف قبر وی به امر شاه اسماعیل صفوی (ره) مشهور و در انوار نعمانیه مذکور است ج ۳ ص ۲۶۶ ط تبریز و اشاره نمودن شیخ اعظم قدس سره دلیل بر عدم وقوع آن نمی شود شاید چون شیخ مفید (ره) آن را از مشایخش نقل نکرده و مسنداً به وی نرسیده و لذا اشاره به آن نفرموده است.

شیخ مفید (ره) به واقع شدن قبر مطهر حضرت مسلم بن عقیل سلام الله علیه در جنب مسجد اعظم کوفه که زیارتگاه عموم است اشاره نکرده و آن دلیل بر عدم واقع بودن قبر مطهر حضرت مسلم در آن محل نمی شود در صورتی که سیره مستمره و عمل شیعه از زمان ائمه علیهم السلام تا حال بر آنست که حضرت مسلم علیه السلام را در آنجا زیارت می کنند و مدفون بودن آن حضرت را در آنجا از مسلمات می شمارند و قرائنی از توجهات حضرت بقیه الله ارواحنا فداه بر آن محل شاهد صادق بر

مدعاست چنانچه بر مطلع به احوال اشخاصی که به شرف حضور آن حضرت نائل آمده‌اند پوشیده نیست .

و اما این که محدث نوری (ره) سرعت سیر قافله را از شام به مدینه چنانچه از شام به کربلاء استبعاد کرده و فرمایش وی جز استبعاد چیز دیگری بیش نیست از آنچه در گذشته از تواریخ و شواهد بر سرعت سیر در آن زمانها نگارش یافت همه آن استبعادها را از میان می‌برد . و نیز ناگفته نماند که شیخ مفید (ره) در کتاب ارشاد اغلب قضایای مشهور و مسلمه را نقل کرده و در مواردی که به طریق آحاد نقل شده به آنها اعتناء و اعتماد فرموده و چون مراجعت اسراء اهل بیت ع پس از خلاصی از اسارت به مدینه از مسلمات و جای شبهه و اشکال نیست و لذا آن را نقل فرموده ولی اشاره به قضیه اربعین اول فرموده است . چون به اصطلاح استطراداً در بین راه واقع شده و به دلیل گفته‌اند که قطار ما را به عراق و کربلاء بکشید و بیشتر از دوسه روز در کربلاء نمانده‌اند و بر حسب عادت این قبیل قضایا با مرور زمان روشن می‌شود . و در اینجا خوب است به این نکته اشاره شود : محدث نوری (ره) عدم نقل شیخ مفید (ره) را در قضیه اربعین برای خود مدرک قرار می‌دهد و گفتیم که آن مدرک و دلیل نمی‌شود ولی مطلبی که شیخ مفید (ره) آن را از مسلمات دانسته و نقل کرده محدث نوری (ره) در آن اشکال نموده و خواسته با نقلیات آحاد و غیر معتمدان مطلب را تضعیف نماید چنانچه شیخ مفید (ره) در ارشاد فرموده : و من آیات الله تعالی

الخارقة للعادة في امير المؤمنين عليه السلام انه لم يعمد لاحد من مبارزة الاقران و منازلة الابطال ما عرف له عليه السلام من كثرة ذلك على مر الزمان ثم انه لم يوجد في ممارسى الحروب الامن عرقه بشرونيـل منه بجراح اوشين الامير المؤمنين عليه السلام فانه لم ينله مع طول زمان حربه جراح من عدو ولاشين ولاوصل اليه احد منهم بسوء حتى كان من امره مع ابن ملجم على اغتياله اياه ما كان و هذه اعجوبة افرد الله بالاية فيها و خصه بالعلم الباهر في معناها ودل بذلك على مكانه منه وتخصه بكرامته التي بان بفضلها من كافة الانام.

محدث نوری (ره) در لؤلؤ مرجان در ترجمه کلام شیخ اعظم مفید (ره) گوید : حاصل ترجمه آن که مدت زمان محاربه و مجادله آن حضرت در میدان معرکه با دشمنان از ایام محاربه از همه شجاعان و هزبان روزگار بیشتر بود و پیدا نشود از دلیران که پیوسته ایام مشغول کارزار بودند کسی مگر آن که صدمه از عدوی خود خورده و جراحتی به او رسیده یا عیب و نقصی در اعضایش پیدا شده که به آن بد شکل و سیما شده جز امیر المؤمنین عليه السلام که به این طول ایام مقاتله از عدو جراحتی و عیب و نقصی در بدن مبارکش نرسید و از دشمن بدی و مکر و هی ندید جز ضربتی که از ابن ملجم به مکر و حيله به آن حضرت

رسید و این آیه باهره ایست که خدای تعالی آن جناب را به آن امر عجیب در میان تمام دلیران روزگار ممتاز فرموده .

بعد محدث نوری (ره) فرموده که کلام شیخ مفید (ره) را نتوان باور کرد و به ظاهرش وا گذاشت چه آن منافات دارد با اخبار بسیار که بعضی از آن را خود آن شیخ معظم روایت کرده و به اختصار به جمله از آنها اشاره فرموده و حاصل مقداری از آنها این است که به امیر المؤمنین سلام الله علیه در جنگ احد جراحت بسیار رسیده است .

محدث نوری (ره) عدم نقل شیخ مفید (ره) را دلیل می داند ولی آنچه آن را شیخ (ره) از مسلمات دانسته و نقل کرده آن را باور نمی فرماید ولی نمی داند چرا محدث نوری (ره) متوجه نشده که باین که شیخ مفید (ره) بعضی از آن اخبار را خودش در کتاب اختصاص نقل کرده ولی به آنها اعتناء نفرموده و در ارشاد موضوع مزبور را از آیات باهره در وجود مقدس امیر المؤمنین سلام الله علیه شمرده و جهش چیست ؟

لا بد باید جهتی دارد که شیخ اعظم (ره) این رویه را پیش گرفته و اعتمادی به آن اخبار نفرموده و آن این است :

در نظر شیخ اعظم مفید (ره) خبر وارد در جراحت دیدن امیر المؤمنین عليه السلام در جنگ احد مضطرب است و خبری که مضمونش اضطراب داشته باشد از حجیت ساقط و نزد شیخ اعظم مورد اعتماد نیست زیرا در آن اخبار در بعضی نقل شده که بدن مبارک امیر المؤمنین عليه السلام هشتاد جراحت برداشته بود و در بعضی هفتاد جراحت روایت شده و در

دیگری چنانچه در مجمع البیان طبرسی است شصت جراحت برداشته و در بعضی اخبار چنانچه در تفسیر قمی (ره) نقل کرده نود جراحت است و قطب الدین راوندی (ره) در خرایج چهل جراحت نقل کرده و ابن شهر آشوب (ره) در مناقب شائزده جراحت نقل کرده ایضاً در مناقب از کتاب ابان بن عثمان زیاده از شصت جراحت نقل شده و با این اضطراب در عدد جراحات چطور می توان زخم برداشتن امیر المؤمنین علیه السلام را در روز احد تصدیق کرد چنانچه شیخ مفید (ره) در قضیه تزویج عمر ام کلثوم دختر امیر المؤمنین سلام الله علیه همین رویه را اتخاذ فرموده و چون روایت را در قصه تزویج نامبرده مضطربه دیده و لذا اعتماد نکرده و حدیث تزویج مزبور را باطل دانسته است^۱.

محدث نوری (ره) فرموده: که اختلافات در عدد جراحات آن حضرت در روز جنگ احد قابل جمع است به نحوی که مخالفتی در اخبار نباشد و باید در محل خود ذکر شود.

کاش به جمع میان آن اخبار در همین جا متعرض می شد و لابد باید بفرمایند که عدد مفهوم ندارد شائزده جراحت هشتاد را نفی نمی کند بلی درست است که مفهوم عدد حجت نیست ولی اضطراب روایت در جای

۱ - بحار الانوار ص ۱۰۷ مجلد ۴۲ طبع جدید از اجزاء ۸ جزء از

مجلد تاسع. عین عبارات شیخ مفید (ره) در اضافات کتاب نقل خواهد شد به تعلیقات

رجوع شود.

خود باقی می ماند و آن رامو هون می سازد و اضطراب از بین نمی رود و از اعتبار ساقط می کند شانزده با نود و چهل با هشتاد چه مناسبت دارد پس چه جهت داشته که عدد جراحات این اندازه با اضطراب بدون ضبط نقل شده است؟

محدث نوری (ره) از کتاب اختصاص شیخ مفید (ره) نقل کرده که روایت فرموده که چون آن حضرت از جنگ احد برگشت هشتاد جراحت در بدن مبارکش بود و فتیله ها را چون در زخمی داخل می کردند از زخم دیگر بیرون می آمد و آن جناب مانند گوشت جویده شده بود و بر روی پوستی جنابش را گذاشته بودند^۱.

محدث معظم نوری (ره) فرمایش شیخ مفید (ره) را در ادعای این که ابدأ زخمی به بدن مبارک امیر المؤمنین علیه السلام نرسیده از مطالبی می شمارد که نمی توان باور کرد و باور کردنش بروی مشکل می شود ولی این نقل که به زخمهای امیر المؤمنین علیه السلام فتیله می گذاشتند و چون داخل در زخمی می کردند از زخم دیگر بیرون می آمد و آن جناب مانند گوشت جویده شده بود این خبر را باور می فرماید در صورتی که کسی که زخمهایش به آن صفت و شکل رسیده باشد آیا زنده می ماند؟ و خون ریزی زخمها او را از پا در نمی آورد؟ آیا بدن مثل گوشت جویده شده باشد دوباره التیام می پذیرد؟ مگر به طریق خارق العاده صحت یابد

چنانچه گویند که رسول الله ﷺ دست مبارك به بدن آن حضرت کشید و صحت یافت اگر این خارق العاده در اینجا قبول شود پس چرا در ادعای شیخ مفید (ره) قبول نمی شود در صورتی که شیخ (ره) تصریح فرموده که زخم ندیدن بدن مبارك امام علی (علیه السلام) از آیات باهره الهیه بوده است پس امکان دارد پیغمبر اکرم ﷺ دست مبارك خود را به بدن امام علی (علیه السلام) کشیده که ابداً زخم نبیند چنانچه در قضیه خیبر که چشمهای مبارك امام علی (علیه السلام) رمد داشت از برکت آب دهن مبارك رسول الله ﷺ که مالید تا آخر عمرش درد چشمی ندید و نیز از اثر دعای پیغمبر اکرم

۱ - رجوع شود به کتاب نفحات اللاهوت فقیه اعظم شیخ علی کرکی عاملی قدس سره مشهور به (محقق ثانی) صاحب جامع المقاصد متوفی (۹۴۰ هـ) ق ۵۹ - ۶۰ ط نجف که در سال (۱۳۶۰) هـ ق طبع گردیده و نظر به مصلحت محیط عراق نسبت طبع آن را به مطبعة سعادت تبریز داده اند، قصه رمد چشمهای مبارك امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ خیبر و اعجاز نشان دادن رسول الله صلی الله علیه وآله درباره او در کتب سیروتواریخ از متواترات بوده و قابل آن نیست که کسی بتواند انکار نماید. رجوع شود به تاریخ طبری ج ۲ ص ۳۰۰ - ۳۰۱ ط مطبعة استقامة القاهرة و تاریخ کامل ابن الاثیر ج ۲ ص ۲۲۰ ط بیروت و سیره ابن هشام ج ۳ ص ۳۸۶ ط مطبعة حجازی - القاهرة و الرياض النضرة محب طبری ج ۲ ص ۲۵۰ ط ۲ القاهرة، تاریخ ابن خلدون بقية الجزء الثاني ص ۳۹ . البداية و النهاية ابن کثیر ج ۴ ص ۱۸۷ . الموسوعة فی سماحة الاسلام ج ۲ ص ۹۴۵ ط مصر - مطالب السؤل ص ۴۰ ط فرهاد میرزا به سال ۱۲۸۷ ق.

گرمای و سرما به بدن مبارك امام علی تأثیر نمی‌کرد و شیعه بر نقل آن اتفاق دارند .

و خبری که محدث نوری (ره) به شیخ اعظم مفید (ره) نسبت داده که در اختصاص نقل فرموده که بعد از وفات آن حضرت اثر جراحاتی که در بدن مبارکش بود از فرق تا قدم شمردند پس عدد آن به هزار رسید^۱.

این خبر از اخبار آحاد بوده و صحت آن معلوم نیست و با آن مطلب ثابت نمی‌شود و با مطلبی که مثل شیخ مفید (ره) رئیس مذهب ناقل خبر مزبور خودش صریحاً آن را مرقوم فرموده معارض نمی‌شود و معلوم می‌گردد به آن خبر اعتناء و اعتماد فرموده بلکه خبر واحدیست که از مشایخش رسیده و نقل کرده و مورد اطمینانش نبوده است و لذا در ارشاد در مقام اظهار نظر ارزشی به آن خبر قائل نشده است .

و یکی از شواهد و دلائل محدث نوری (ره) که با آن خواسته کلام شیخ مفید (ره) را تضعیف نماید و باور کردن ادعای شیخ اعظم (ره) به وی مشکل شده است عبارت از قصه پیکان و فرورفتن آن به پای مبارك امیر المؤمنین علیه السلام است و نمی‌توانستند آن را بیرون بیاورند و در حال نماز که اصلاً به بدن التفاتی نداشت آن را بیرون

آوردند^۱ این داستان در افواه شیعیان از خواص و عوام مشهور است و برای آن مدرک و مصدر قابل اعتمادی تا حال دیده نشده مگر تصریح علامه (ره) که نقلش می‌آید و کفایت می‌کند.

ولی در اغلب کتبی که از مدارک بشمار می‌رود از تألیفات شیعه و سنی پیدا نکردیم چنانچه محدث نوری (ره) خودش نتوانسته مستندی برای آن ذکر کند و لذا صریحاً اقرار فرموده که (مأخذ اصل آن فعلاً در نظر نیست) و گفته که این قضیه در ایام جنگ صفین^۲ اتفاق افتاده و چون این داستان موافق مرام محدث نوری (ره) بوده آن را نقل کرده است.

و در بعضی از کتب علامه فیض کاشانی (ره) سابقاً دیده‌ام که نسبت این قضیه را به مشهور در میان شیعه داده و مدرکی از تواریخ معتبره و روایات و کتب معتمده که از مصادر بشمار است ذکر نکرده است و سید فقیه طباطبائی یزدی (ره) در عروة الوثقی در مقام بیان این که برای اقبال و حضور قلب در نماز درجاتی است به این قضیه تصریح فرموده و قبل از او علامه کبیر متبحر نراقی (ره) در جامع السعادات فرموده: روی

۱- لؤلؤ مرجان ص ۱۶۵.

۲- وقوع قضیه در صفین با نقل مرحوم نراقی (ره) از حضرت زهراء (ع) که در حال نماز بیرون بیاورید درست در نمی‌آید زیرا واضح است که در زمان جنگ صفین صدیقه طاهره سلام الله علیها از دنیا رحلت فرموده بود.

انه وقع نصل في رجله عليه السلام فلم يمكن احدا من اخراجه فقالت فاطمة عليها السلام : اخرجوه في حال صلاته فانه لا يحس حينئذ بما يجري عليه فاخرج وهو في صلاته فلم يحس به اصلاً ولى تا حال اصل مدرک و مصدر این قضیه از روایات و توارینخ تا حال به دست نیامده بود و احتمال داده می شد که از مشهوراتی باشد که از اقوام اخذ و داخل کتب شده است. ولی آیه الله علامه قدس سره در منهاج الکرامه فرموده : و کان اذا ارید اخراج شیء من الحديد من جسده (ع) يترك الى ان يدخل في الصلاة فيتلقي متوجهاً الى الله غافلاً عما سواه غير مدرک للالام التي تفعل به ص ۷۴ - ۷۵ ط

۱- جامع السعادات ج ۳ ص ۳۲۴ ط نجف علامه محقق نراقی (ره) کاش مدرک فرمایش خود را که فرموده . (و روی انه وقع الخ) نقل می کرد بسیار محتمل است مصدر نقل سید یزدی (ره) و محقق نراقی (ره) شهرت این قصه میان مردم است زیرا هنوز این قصه در کتب و مصنفاتی که از مصادر است پیدا نشده والله الموفق .

تا اینجا در طبع اول کتاب نگارش یافته و بعداً مدرک بسیار معتبر به دست آمد و این قصه را در نظر بسیار مورد اعتماد می سازد و آن نقل کردن آیه الله علامه (ره) در منهاج الکرامه است زیرا آن بزرگوار بدون مدرک صحیح مطلبی را نقل نمی فرماید .

و نقل محقق نراقی ره که قضیه در زمان حیات صدیقه طاهره سلام الله علیها واقع شده معارض با نقل محدث نوری (ره) است که در صفین واقع شده است .

تبریز بخط مرحوم شیخ عبدالرحیم (ره) و این تصریح آیه الله قدس سره
بهترین مصدر و مدرك است .

و باید تأمل شود آیا چطور پیکان در پای انسان فرومی رود و در
آن می ماند؟ آیا آهن یا چوبی که در نوک آن آهن است در پای مبارک
امام علیه السلام مانده بود؟ چه نحو متصور است که پیکان با آن وضع
کذائی در پای انسان بماند و انسان بتواند آرام بگیرد و امام علیه السلام
طاقت بیرون آوردن آن را نداشته باشد و متحمل اذیت و زحمت آن
باشد و نتواند آن را بیرون بیاورند مگر در حال نماز؟

لابد باید گفت: که ریزه های شکسته کوچک پیکان در پای مبارک
امام علیه السلام مانده است چنانچه (کلمه نصل) بر آن شاهد است و
علاوه معلوم نیست تیر را دشمن در جنگ به پای امام علیه السلام زده
است و کسی نگفته که آن را دشمن در موقع جنگ زده و ممکن است
خود امام علیه السلام می خواسته یا به زمین بگذارد و نوک تیری به پای
مبارکش فرو رفته است .

و تعبیر بهتر در این مطلب عبارتی است که از علامه قدس سره
نقل شد که فرموده: اخراج چیزی از آهن از جسد آن حضرت می شده
و ظاهر آن اینست که خورده آهن در جسد مبارک امام (ع) مانده بوده
نه این که در جنگ کسی تیر به بدن اطیب زده باشد و تعبیر تیر در بعض
عبارات از باب مسامحه عرفیه است .

اشخاصی که این داستان را نقل و مورد استناد خودشان قرار

می دهند .

أولاً : باید با مدرک متقن صحت وقوع آن را ثابت نمایند چنانچه از فضل خداوندی مدرک قوی آن نقل شد والا قصه‌ای که در افواه مشهور گردیده آن را نتوان دلیل اتخاذ نمود و از افواه اخذ کرده و در کتب و تألیفات نقل و درج کرد گرچه از غایت اشتها در افواه به بعض کتابها وارد شده باشد^۱.

۱- چنانچه بعض قضایا در افواه شهرت پیدا می کند و از منبرها در بالای منبر برای گرم کردن مجلس با آب و تاب نقل می کنند و پس از مدتی که شهرت به سزا کرد وارد کتابها می نمایند نظیر این قضیه در یکی از کتب ضعیفه که در عصر حاضر تألیف شده دیدم که نوشته : حضرت سجاد علیه السلام علی اصغر را در موقع دفن بر روی سینه حضرت سید الشهداء علیه السلام گذاشت و آن طور دفن فرمود اولاً : جنازه را در قبر در طرف راست می خوابانند که رویش به قبله باشد و مثل حال احتضار نمی خوابانند که سینه به طرف آسمان باشد تا جنازه طفل روی آن گذاشته شود اگر گوید: در مقابل سینه امام علیه السلام در زمین به طرف قبله گذاشت باز حرفی است گرچه مدرک ندارد و مجرد حرف است و ثانیاً : از جهت حکم شرعی جنازه طفل را روی سینه گذاشتن و آن طور دفن کردن چه صورت دارد آیا جایز است ؟ آیا می شود آن را نسبت به امام علیه السلام داد؟ و نقل این موضوع یعنی گذاشتن جنازه حضرت علی اصغر علیه السلام را روی سینه مبارک حضرت سید الشهداء علیه السلام و نسبت آن به بعضی از بزرگان علماء اگر صحت

و ثانیاً کسی نمی‌تواند ثابت نماید خوردهٔ آهنی که به پای امام
(ع) فرو رفته آن را دشمن در جنگ زده است تا نقضی بر ادعای شیخ
اعظم (ره) بتواند وارد نماید.

تعجب است محدث نوری (ره) صریح کلام شیخ مفید (ره) را دربارهٔ
زخم بر نداشتن بدن اطهر امیر المؤمنین سلام الله علیه در مدت عمر مبارکش
غیر از ضربت ابن ملجم مرادی لعنه الله می‌خواهد باور نماید و چون باور
کردنش به وی مشکل گردیده رد کند ولی در قضیهٔ مراجعت خاندان
رسالت از شام به ظاهر کلام شیخ مفید (ره) تمسک بسته و می‌خواهد
قضیهٔ اربعین اول را انکار نماید اگر ظاهر کلام شیخ مفید (ره) مدرک و
حجت و دلیل است و عدم نقل اوقضیه‌ای را دلیل بر نفی است پس صریح
و نص کلام آن بزرگوار در مقام دلیل بودن واضح و اولی خواهد بود.
و اما زخم رسیدن به فرق مبارک امیر المؤمنین علیه السلام در

←

داشته باشد از باب این است که آن طفل صغیر شهید بس قلب مبارک سید الشهداء
علیه السلام را با تیر خوردنش سوزانیده مثل این است که روی سینهٔ امام علیه السلام
دفن شده است و علاوه چطور می‌شود که از بزرگان اگر این سؤال بشود در
جوابش نفرماید که تمامی شهداء از بنی هاشم در زیر پای امام (ع) مدفونند حتی
علی اصغر و نزدیکترین کس از شهداء به آن حضرت فرزندش حضرت علی اکبر
(ع) است و بعد از بنی هاشم سائرین مدفونند و این مطلب جای شک نیست.

جنگ احزاب (خندق) از ضربت عمرو بن عبدود که محدث نوری (ره) از جمله دلائل خویش در اشکال به فرمایش شیخ مفید (ره) بشمار آورده و کلام شیخ طبرسی (ره) را در مجمع البیان و علی بن ابراهیم قمی (ره) در تفسیر و ابن شهر آشوب (ره) در مناقب و امالی شیخ (ره) را شاهد آورده است.

ممکن است گفته شود: از عدم اعتماد شیخ مفید (ره) بر این که ضربت عمر و طوری بوده که سر مبارک امام علیه السلام مجروح شده و بر فرق مبارک شمشیر اصابت کرده باشد معلوم می شود که موضوع مزبور ثابت و محقق نیست و اگر به مرحله ثبوت رسیده بود مورد اعتماد شیخ مفید (ره) می شد و لذا خود آن شیخ اعظم در ارشاد در ضمن بیان تاریخ جنگ خندق به این عبارت فرموده :

واقبل علی علی علیه السلام مصلتا سیفه و بدره بالسيف فثب
سیفه فی ترس علی علیه السلام فضر به امیر المؤمنین علیه السلام
ضربة فقتله^۱.

یعنی عمرو و آورد بر امیر المؤمنین علیه السلام در حالی که شمشیر خود را از غلاف کشیده بود و پیش دستی کرد با شمشیر بر آن حضرت و با سرعت آن را زد و برخورد شمشیرش بر تاس کلاه امیر المؤمنین

علیه السلام پس زد علی علیه السلام او را با ضربتی و او را کشت .
 بلی در بعضی از عبارات تواریخ به این الفاظ نقل شده است :
 و اصاب رأسه فشق به علی علیه السلام علی حبل عاتقه فسقط
 یعنی رسید شمشیر عمرو به سر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام و آن را
 (شج) کرد یعنی پوست سر مبارک امام علیه السلام را پاره کرد و یا آن
 را مجروح نمود .

ولی اغلب تواریخ معتبره این جملات فوق را ندارد و از این
 عبارات زیر تجاوز نکرده است :
 ثم اقبل علی علی (ع) فتنازلا و تجاولا فقتله علی علیه السلام

۱- رجوع شود به تاریخ طبری حوادث سنه (۵) و ابن کثیر البداية و
 النهایة ج ۴ ص ۱۰۵ ط بیروت و ابن الاثیر حوادث سنه (۵) و سیره ابن هشام
 ج ۳ ص ۲۴۱ ط مصر به تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید تفسیر قرطبی ج ۱۴
 ص ۱۳۴ تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۷ ط نجف اعلام الوری طبرسی (ره) ص
 ۱۹۶ ط اسلامیه - تهران . نور الابصار شبلنجی ص ۷۶ ط مصر سال ۱۳۲۰ هـ.
 و دیگر از کتب تواریخ و تفاسیر معتبره .

و پس از تأمل در عبارات آن کتب معلوم می شود صاحب ناسخ التواریخ
 درنگارش تاریخ جنگ احزاب ضعیف ترین قول را با رکیک ترین عبارت انتخاب
 نموده و به قلم آورده گفته: «شمشیر عمرو سپر را دو نیمه ساخت و سر علی (ع) را
 جراحی کرد» ج ۲ وقائع سال (۵) ص ۱۱۹ ط - اسلامیه این نوشته وی با تأمل در
 ←

چنانچه در بسیاری از کتب تاریخ اسلامی همین عبارت نگارش داده شده معلوم می شود مجروح شدن سر مبارک امیر المؤمنین (ع) از ضربت عمرو از مسلمات نبوده والا عموم مؤرخین بر آن تصریح می کردند.

پس ادعای شیخ اعظم مفید (ره) در جراحت نرسیدن به بدن اطهر امیر المؤمنین علیه السلام در موقع جنگ دور از واقع نبوده و ادعائی نیست که باور کردنش مشکل باشد و از غرائب بشمار آید و انسانی مثل علامه محدث نوری (ره) باور نفرماید و در لؤلؤمرجان از مطالب نادره بشمارد.

پس جراحت دیدن امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ احد و خندق نزد شیخ مفید (ره) با طرق واسانید خود از مشایخش ثابت نشده است چنانچه قضیه ام کلثوم و تزویج وی از عمر ثابت نشده است اگر نزد دیگران این دو موضوع ثابت شود ربطی به عالم شیخ اعظم (ره) ندارد.

← عبارات تواریخ معتبره و عبارت شیخ مفید (ره) چطور می سازد؟ ناسخ التواریخ از تواریخ رسمی دولتی دوره قاجار است و باید بر محتویات تاریخی بدون مدرک آن اعتماد ننمود حق داشته کسی که از بزرگان فرموده: مطالعه آن کتاب جایز نیست و در این که نتوان ناسخ را مصدر نقل قرارداد شکی نیست اگر در نقلیات آن دقت و تحقیق شود بر ایرادات و اشکالات و لغزشهای زیادی و نقلیات خلاف واقعی برخورد می شود که بیرون از حد و شمار است و باید در این باره تألیف مستقلی در چند مجلد گرد آورده شود.

دلیل چهارم علامه محدث نوری (ره)

چهارم از دلائل محدث نوری (ره) که بر نیامدن اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء در اربعین اول ذکر کرده آنست که شیخ جلیل القدر عماد الدین ابوالقاسم طبری آملی که از تلامذه شیخ ابوعلی فرزندی شیخ طوسی (ره) است در کتاب بشاره المصطفی که از کتب نفیسه موجوده است مسنداً روایت کرده از اعمش که از بزرگان محدثین است و او از عطیه بن سعد بن جناده عوفی کوفی جدلی که او نیز از روات امامیه است^۱ و اهل سنت

۱- چون عطیه عوفی را در افواه و در مقتل‌های غیر معتبر که از قلم نااهلان تراوش نموده غلام جابر شهرت داده‌اند ولی حقیقت ندارد بلکه او یکی از بزرگان روات امامیه و از محدثین است علاوه مرد مبارز با دستگاه دیکتاتوری بنی‌امیه بوده اجمالاً به شرح حالش در اینجا پرداخته شود تا کاملاً معرفی شده و آن مرد جلیل شناخته گردد.

عطیه از اهل کوفه و کینه وی ابوالحسن است در زمان خلافت امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه دیده به دنیا گشوده مادرش کنیز رومی بوده از خود عطیه نقل شده که گفته: وقتی از مادر تولد یافتم پدرم مرا پیش امیرالمؤمنین علیه‌السلام آورده که در کوفه تشریف داشت و عرض کرد این غلام از مادر متولد شده و استدعای نام گزاری کرد امام (ع) فرمود: هذا عطیه الله. و لذا او عطیه نامیده شد و يك صد



←

درهم برای او تعیین فرمود و عطای من به پدرم داده شد پدرم از آن روغن و عسل خرید . ولابد این موضوع را عطیه از پدر و کسلن خود بعداً شنیده و نقل کرده و در بعض جاها از عطیه (عطا) تعبیر آورده‌اند بعید نیست از فرمایش امیرالمؤمنین (ع) که فرموده : هذا (عطیة الله) که قریب به مضمون هذا (عطاء الله) است .

عطیه با ابن اشعث بر علیه حجاج بن یوسف ثقفی ستمکار و خونخوار معروف دوره اموی خروج کرد بلکه از خون آشامی آن دژخیم مشهور جلو گیری شود و بعد از منهزم شدن لشکر ابن اشعث عطیه به فارس گریخت حجاج به محمد بن قاسم ثقفی در فارس نوشت که عطیه را دعوت کند و لعن کردن بر امیرالمؤمنین (ع) را به وی تکلیف نماید و اگر قبول نکرد به وی چهار صد تازیانه بزند و سر و ریش او را بترشد محمد بن قاسم عطیه را خواست و نامه حجاج را به وی خواند عطیه از پیشنهاد حجاج سرزده قبول نمود و حاضر نشد به امیرالمؤمنین (ع) ناسزا گوید محمد او را چهار صد تازیانه زده و سر و ریش وی را تراشید وقتی که قتیبه والی خراسان شد عطیه پیش او رفت و در خراسان بود تا عمر بن هبیره والی عراق شد عطیه به وی نامه نگار شده و از او درخواست اذن کرد به عراق رود او هم اجازه داده عطیه به کوفه آمد و پس از بازگشت به کوفه وطن خود در آنجا تا سال ۱۱۱ زندگی کرد و در سال نامبرده وفات یافت و او نقل احادیث می کرد وثقه بود = خلاصه از طبقات ابن سعد ج ۶ ص ۳۰۴ ط بیروت معلوم می شود عطیه در موقع آمدن جابر به زیارت سید الشهداء (ع) در اربعین در مدینه بوده

←

در کتب رجال خود تصریح کرده اند که اورا سنگو بود و در سنه ۱۱۱ وفات کرد روایت کرده که گفت :

با جابر بیرون رفتیم به جهت زیارت حسین بن علی صلوات الله علیهما آنگاه شرح داد کیفیت ورود خود و جابر را به کربلاء و اجمال آن آنکه جابر غسل کرد و خود را شبیه محرمان نمود و به سعد خوشبو کرد و چون نایینا بود عطیه دستش را به قبر مطهر رساند پس بی هوش شد آب بر او پاشید به حال آمد پس بسوزدل سخنانی جگر سوز به آن حضرت عرض کرد آنگاه بر شهداء سلام کرد و در آخر کلامش گفت : که ما نیز شریک بودیم در آن امری که داخل شدید یعنی مجادله و مقاتله

←

و در حضور آن بزرگوار به کربلاء مشرف شده و جابر را با خود پس از زیارت به کوفه برده و مهمانش بوده است .

و از بعض تفاسیر قرآن کریم معلوم می شود عطیه از مفسرین بوده و بعض اقوال او را در تفسیر آیات شریفه نقل کرده اند رجوع شود به مجمع البیان طبرسی (ره) ج ۵ ص ۲۰۸ ط صیدا . و عطیه کسی است که خطبه حضرت زهراء علیها السلام را در غضب فدا از عبدالله بن حسن شنیده و نقل کرده است رجوع شود به کتاب «بلاغات النساء» ابن طیفور متوفی (۲۸۰) ق و شیخ استاد کاشف الغطاء قدس سره در کتاب نفیس اصل الشیعة و اصولها عطیه عوفی را از طبقه تابعین و شخص سوم از آنها شمرده است .

و نصرت ذریه خاتم الانبیاء ﷺ و شهادت .

عطیه گفت : ما رنجی نکشیدیم و شمشیری نزدیم و سرهای این گروه از بدن جدا و زنان شان بیوه و فرزندان شان یتیم شدند چگونه در اجر با ایشان شریک باشیم ؟ جابر در جواب حدیث نبوی را که خود شنیده بود ذکر نمود که هر کس دوست دارد عمل قومی را با ایشان در ثواب آن عمل شریک باشد و گفت : نیت من و اصحابم بر همان نیت حسین علیه السلام و اصحاب اوست .

آننگاه فرمود : مرا ببرید به طرف خانه های کوفه چون قدری از مسافت راه طی شد فرمود ای عطیه آیا تو را وصیتی بکنم و گمان ندارم بعد از این سفر دیگر تو را ملاقات کنم پس امر کرد او را به دوستی دوستان آل محمد ﷺ و دشمنی با دشمنان ایشان .

محدث نوری (ره) تا اینجا اجمال قضیه را نقل فرموده و بعد از آن باز می فرماید : و از این خبر شریف معتبر معلوم می شود جابر چند ساعتی پیش در آنجا درنگ نکرده و کسی را ملاقات ننموده و به حسب عادت نشود که اهل بیت وارد شوند و با جابر ملاقات کنند و عطیه در نقل چگونگی آن سفر زیارت با جابر ابداً اشاره به آن نکند .

تا اینجا فرمایش محدث نوری (ره) بود .

آنچه از کتاب بشاره المصطفی نقل فرموده در نسخه چاپ شده از آن کتاب ناهبرده به سال ۱۳۶۹ قمری در نجف اشرف در مطبعه حیدری که کتب نفیسه را با کاغذهای گاهی برای استفاده مادی تجارنی

چاپ کرده موجود است و ازقرائن چنانچه ازمقدمه آن کتاب نیز به قلم بعضی ازفضلاء معلوم می شود نسخه های مخطوط موجود ازکتاب نامبرده درنجف ناقص بوده و نسخه کاملی وجود نداشته و بعداً نسخه از (محمره) به دست آمده و چاپ کنند و تصحیح کنند به گمان خودشان آن نسخه مطبوعه را از روی نسخه پیدا شده درمحمره تکمیل کرده و طبع و نشر کرده اند و قطعاً محدث نوری (ره) از آن نسخه های خطی ناقصی که در نجف اشرف بوده اخذ فرموده است ولی ازقرائن معلوم می شود که حتی نسخه مطبوعه در سال (۱۳۶۹) قمری در نجف باز ناقص و کامل نیست.

و لذا می بینیم سید امام علامه اکبر مجتهد مشهور و مقتبع واسع الاطلاع آقای حاج سید محسن امین عاملی نزیل دمشق - شام - صاحب کتاب کبیر (اعیان الشیعة) که یکی از چند نفر رجال نوابغ در این اواخر زمانها و ازمفاخر عالم تشیع بود در کتاب نفیس خود (لواعج الاشجان) که از کتب بسیار معتبر است که در عصر حاضر ما در مقتل سید الشهداء سلام الله علیه تألیف گردیده قضیه آمدن جابر انصاری (ره) را به کربلاء از کتاب بشارة المصطفی تألیف شیخ ثقة فقیه طبری (ره) نقل کرده و در ذیل آن جریان آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام را به کربلاء در آن موقع که جابر رضوان الله علیه در آنجا بوده از عطیه نیز نقل فرموده است و لذا خوب است عین عبارات کتاب (لواعج الاشجان) را از اول تا آخر نقل نموده و بعداً نظریات خود را اظهار نمائیم تا واضح شود که دلیل چهارم مرحوم محدث نوری (ره) تمام نبوده و آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام

را در اربعین اول به کربلاء نفی نمی کند .

سید امین عاملی (ره) در **لواعج الاشجان** آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام را به کربلاء و ملاقات آنها را با جابر بن عبدالله انصاری^۱ (ره) که از بزرگان صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام است و چند نفر از ائمه علیهم السلام را در کربلاء مانده سید اجل ابن طاووس قدس سره در لهوف نقل فرموده و بعد می فرماید^۲: وعن کتاب بشارة المصطفی و غیره بسنده عن الاعمش عن عطیة العوفی قال خرجت مع جابر بن عبدالله الانصاری رضی الله عنه زائراً قبر الحسین علیه السلام فلما وردنا کربلاء دنا جابر من شاطئ الفرات فاغتسل ثم اتزر بازار و ارتدی بآخر ثم فتح صرة فیها سعد ففثرها علی بدنه ثم لم یخط خطوة الا ذکر الله تعالی حتی

۱- جابر بن عبدالله انصاری رحمه الله از بزرگان صحابه رسول الله (ص) است در کچه ها و مجالس مدینه می گشت و می فرمود: علی (ع) خیر البشر فمن ابی فقد کفر. ای معاشر انصار تادیب کنید اولاد خودتان را با حب علی علیه السلام و هر کس خودداری نماید پس نظر کند در شان مادر خویش - رجوع شود به کتب رجال .

۲- **لواعج الاشجان** ص ۲۳۷ = ۲۳۸ ط ۳ صیدا سنه (۱۳۵۳) ه ق و عین ابن عبارت را در اعیان الشیعة در ترجمه حالات جابر نقل فرموده تا آنجا که گوید: و حرقت خیامنا - رجوع شود به اعیان الشیعة ج ۱۵ ص ۱۸۰-۱۸۲ ط دمشق .

اذا دنا من القبر قال المسنيه فالمسته اياه فخر على القبر مغشياً عليه
فرششت عليه شيئاً من الماء فلما افاق قال يا حسين ثلاثاً ثم قال حبيب
لا يجيب حبيبه ثم قال واني لك بالجواب وقد شخبت اوداجك على اثباجك
وفرق بين بدنك ورأسك اشهد انك ابن خير النبيين وابن سيد المؤمنين
و ابن حليف التقوى وسليل الهدى وخامس اصحاب الكساء وابن سيد
النقاء وابن فاطمة سيدة النساء ومالك لا تكون هكذا وقد غذك كف
سيد المرسلين وربيت في حجر المتقين ورضعت من ثدى الايمان وفطمت
بالاسلام فطبت حيا وطبت ميتاً غير ان قلوب المؤمنين غير طيبة بفرافك
ولا شاكاة في حياتك فعليك سلام الله ورضوانه و اشهد انك مضيت على ما
مضى عليه اخوك يحيى بن زكريا ثم جال ببصره حول القبر وقال : السلام
عليكم ايها الارواح التي حلت بفناء الحسين عليه السلام واناخت برحله
اشهد انكم اقمتم الصلاة وآتيتم الزكاة وأمرتم بالمعروف ونهيتم عن
المنكر وجاهدتم الملحدين وعبدتم الله حتى أتاكم اليقين والذي بعث
محمداً بالحق لقد شاركناكم فيما دخلتم فيه قال عطية : فقلت لجابر
فكيف ولم نهبط وادياً ولم نعل جبلاً ولم نضرب بسيف؟ والقوم قد فرق
بين رؤوسهم وابدانهم واوتمت اولادهم وارملت الازواج ؟ فقال لى :
يا عطية سمعت حبيبي رسول الله ﷺ يقول : ' من احب قوماً حشر معهم

و من احب عمل قوم اشرك فى عملهم والذى بعث محمداً ﷺ بالحق ان يتى و نية اصحابى على مامضى عليه الحسين عليه السلام واصحابه قال عطية : فينما نحن كذلك و اذا بسواد قد طلع من ناحية الشام فقلت يا جابر هذا سواد قد طلع من ناحية الشام فقال جابر لعبدى : انطلق الى هذا السواد واتنا بخبره فان كانوا من اصحاب عمر بن سعد فارجع الينا لعلنا نلجأ الى ملجأ و ان كان زين العابدين عليه السلام فانت حر لوجه الله تعالى. قال: فمضى العبد فما كان بأسرع من ان رجع و هو يقول يا جابر قم واستقبل حرم رسول الله ﷺ هذا زين العابدين عليه السلام قد جاء بعمانه واخوانه فقام جابر يمشى حافى الاقدام مكشوف الرأس الى أن دنا من زين العابدين عليه السلام فقال الامام : أنت جابر فقال: نعم يا ابن رسول الله ﷺ فقال يا جابر : هنها والله قتل رجالنا و ذبحت اطفالنا وسبيت نساؤنا و حرقت خيامنا ثم انفصلوا من كربلاء طالبين المدينة .

ظاهر كلمات اين سيد جليل بزرگوار آنست که عبارت : قال عطية

عطيه را تا آنجا که گوید : (ان يتى و نية اصحابى على مامضى عليه الحسين (ع) و اصحابه) نقل کرده چنانچه محدث خير حاج ملا باقر بهبهانی رحمه الله در کتاب الدفعة السابعة نیز از تظلم الزهراء تا محل مذکور نقل نموده و بعد گوید : (الحديث) اين جمله اخير شاهد است که حديث بقيه دارد .

فینما نحن كذلك واذا بسواد قد طلع من ناحية الشام.... الخ جزء روایت عطیه است که سید امین (قدس سره) که بسیار امین در نقلیات خودش است آن را از کتاب بشاره المصطفی و غیره نقل فرموده است و اگر در آن کتاب نباشد از جای دیگر نقل نموده و دانسته که جزء روایت عطیه است و به آن ضم فرموده و از قرائن معلوم می شود خبر عطیه زیادات داشته و در بعض جاها با اختصار نقل شده و در جاهای دیگر قدری بطور کامل نقل نموده اند و آن خبر تقطیع شده است^۱.

چنانچه آنچه خود علامه نوری (ره) از مصباح الزائر سید اجل

۱- تقطیع حدیث عبارت از نقل بعضی از حدیث و عدم نقل بعضی دیگر است که تفصیل آن در علم درایه بیان شده و مصنفی که در تصنیف خود حدیثی را بر ابواب مختلفه کتابش بر حسب مناسبت متفرق سازد و هر قطعه از آن را در باب مناسب به آن نقل نماید از تقطیع است که در مقام احتیاج و استدلال و احتجاج به مناسبت عنوان آن باب به آن مراجعه شود این عمل را از علمای شیعه و سنی در کتب خودشان اتخاذ کرده اند چنانچه شیخ محدث متبحر حر عاملی (قدس سره) در کتابش وسائل الشیعه که یکی از جوامع بزرگ حدیث امامیه است آن رویه را اتخاذ فرموده و نیز اگر محدثی مقداری از حدیثی را در کتابی و مقدار دیگرش را در کتاب دیگر خود نقل کند آن را تقطیع گویند و عمده عیبی که از تقطیع ناشی می شود عبارت از آنست که در نقل قطعه از حدیث را در بابی و قطعه دیگر آن را



←

در باب دیگر مناسب به آن باب یا قطعه را در کتابی و قطعه دیگر را در کتاب دیگر نقل کند .

بعضی قرائن که برای مطلب مستفاد از مجموع آن حدیث است بعضاً از بین می‌رود و مشهور که تقطیع را جائز می‌دانند اشاره نمودن به تقطیع را لازم نمی‌دانند ولی باز از محدثین در بعض موارد پس از نقل حدیثی که بقیه دارد با نگارش لفظ: «الحديث» یا «الخبر» اشاره می‌کنند که حدیث بقیه دارد و نگفته‌اند اگر اشاره به تقطیع نشود اغراء به جهل لازم می‌آید چنانچه توهم شده است چون از جهل به تقطیع خصوصاً در احادیث تاریخی قبحی لازم نمی‌آید تا مغرور کردن به آن قبیح باشد شیخ الاسلام شیخ حسین بن عبدالصمد الحارثی العالمی والد شیخنا البهائی قدس سرهما در کتاب درایه می‌فرماید : ص ۱۴۱ «روایة بعض الحديث اذا كان تام المعنى الحق جوازه اذا كان متركه غير متعلق بما رواه بحيث لا يخلت اليان ولا الدلالة بتركه واما تقطيع المصنفين الحديث في الابواب بحسب المواضع المناسبة فأولى بالجواز و قد استعملوه كثيراً و ما أظن له مانعاً» انتهى ملخصاً موضع الحاجة من كلامه ومختاره - پس اغراء به جهلی که بعض از قاصرین خیال کرده که از تقطیع لازم می‌آید وجهی ندارد و ادعاء باطل است .

و در اینجا مناسب است به مطلبی که به جهت واضح شدن حق اظهار می‌شود اشاره گردد: در تقطیع حدیث چنانچه گفته شد گاهی از قرائنی که از ملاحظه تمام حدیث به دست می‌آید در تقطیع از بین می‌رود و بدین مناسبت و به جهات دیگر

←

←
در این اواخر زمانها در عصر ما به دستور یکی از بزرگان و رؤساء مشهور چنان صلاح دانست که کتابی در حدیث جمع و تألیف شود که جهات نقص تقطیع و غیره در آن نباشد و نقائص زیادی در آن جبران شود و لذا کتابی به نام «جامع احادیث الشیعة» تألیف گردیده و دارای مزایای زیادی است که حقاً در خور بسیار تمجید است ولی نباید غفلت کرد که در آن کتاب باید به مصادر آن متوجه شد چون یکی از معایب آن آنست که اخبار زیادی که محدث نوری (ره) از مصادر ضعیفه مانند فقه الرضا (ع) و جامع الاخبار و تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) و امثال آنها جمع و تألیف کرده که اغلب مصادر مستدرک از این قبیل کتب است. آن اخبار را در کتاب «جامع احادیث الشیعة» در ردیف اخبار کتب اربعه کافی، وفقیه، و تهذیب، و استبصار، آورده اند و ممکن است بعضی از اشخاص خیال کنند چون روایت در کتاب «جامع احادیث الشیعة» است باعث اعتبار حدیث بشود و این طور نیست بلکه باید مصدر و مدرک حدیث ملاحظه گردد و کاش آن اخبار را در ردیف اخبار کتب اربعه ذکر نمی کردند و با اخبار آن کتب مخلوط نمی نمودند و گفته نمی شد: «الکافی» «فقه الرضا».

و از مصادر کتاب «مستدرک الوسائل» محدث نوری (ره) آنچه انسان می توانست مورد اعتماد و اعتبار قرار دهد عبارت از کتاب «اشعریات» «جغریات» بود و درباره آن نیز حضرة سیدنا و استاذنا العلامة الاکبر المحقق المرجع الاعلی السید الخوئی دام ظلّه الوارف تحقیقات ارزنده به عمل آورده که نقلیات
←

سید ابن طاووس (ره) نقل کرده شاهد بر این مدعاست .

در ثلث مؤمر جان پس از کلمات شریفه اش که نقل کردیم می فرماید:
سید جلیل مذکور طاب ثراه در کتاب مصباح الزائر در اعمال روز اربعین
روایت کرده از عطا و ظاهراً همان عطیه مذکور در خبر سابق است گفت:
من با جابر بودم روز بیستم صفر چون به غاضریه رسیدیم آنگاه قصه
غسل و سعد و بی هوشی را ذکر نمود پس از افاقه زیارتی از او نقل کرد
که به آن بر آن حضرت سلام کرد و معروفست آن زیارت به زیارت

←

محدث نوری (ره) را به کلی از آن کتاب از ارزش انداخته است رجوع شود
به کتاب مبانی تكملة المنهاج ص ۲۲۶ ج ۱ ط - نجف .

یکی از اساتید را در مقام بحث در باب خمس دیدم به قطعه حدیثی در
مسئله ای تمسک می کرد و صحیح می دانست و در مورد دیگر قطعه دیگر آن
حدیث را که در مسئله ای و باب دیگر از وسائل نقل کرده است رد می نمود و
ضعیف می شمرد در صورتی که يك حدیث بوده و با يك سند صحیح نقل شده است
و صاحب وسائل آن را بر ابواب مناسب تقطیع فرموده است و لذا تمام حدیث
را از یکی از کتب اربعه نوشته به آن استاد ارائه دادم و ثابت شد که يك حدیث
بیشتر نیست و صحیح است و قرآنی برای مطلب در آن حدیث موجود بود که
در تقطیع نبود رجوع شود برای استفاده کامل از موضوع تقطیع به درایه شهید
ثانی (ره) ص ۱۱۲ ط نجف و مقباس الهدایه مامقانی (ره) ص ۱۱۰ ط نجف
ملحق به رجالش تنقیح المقال و کتاب درایه والد شیخ بهائی (ره) ص ۱۴۱ .

آل الله و نیز زیارت مختصری برای علی بن الحسین علیه السلام و نیز مختصری برای شهداء آنگاه رفت بر سر قبر ابوالفضل علیه السلام و زیارت کرد و نماز به جای آورد و رفت و ابدا اشاره در آن خبر از آن قصه نیست و گمان ندارم صاحب عقل سلیمی باور کند که حضرت سجاد علیه السلام به آنجا بیاید و در ظاهر اول زیارت آن جناب باشد و اشاره به آن نشود و زیارتی و سخنی از آن حضرت نقل نکند و از جابر نقل زیارت کند که تا کنون شیعیان در آن روز به آن عمل کنند.

نگارنده گوید : خود محدث نوری (ره) تصریح فرمود که جابر چند ساعتی پیش در آنجا درنگ نکرده و همان يك مرتبه به زیارت قبر مطهر مشرف شده و مراجعت به خانه های کوفه کرده پس زیارت آل الله که در مفاتیح الجنان آن را محدث قمی (ره) نقل کرده و همان زیارت است که در نیمه رجب نیز خوانده می شود و شیخ مفید (ره) آن را در نیمه رجب در زیارت سید الشهداء علیه السلام نقل فرموده جزء روایت عطیه است چنانچه محدث نوری (ره) فرموده منظور از عطا همان عطیه است و غیر او نیست چنانچه بعضی ها توهم کرده است با این همه آن زیارت را شیخ عمادالدین طبری (ره) در بشاره المصطفی نقل نکرده است از اینجا معلوم می شود روایت عطیه مفصل است و آن را محدثین تقطیع کرده اند و بعداً خیال شده آنچه در بشاره المصطفی و مصباح الزائر



←

حسینی کاظمی متوفی (۱۲۶۵) ه ق در کتاب عمدة الزائر که در سال (۱۳۵۰) ق در نجف اشرف چاپ سنگی شده در ص ۱۶۱ گوید: قال الشهيد (ره) قال عطا كنت مع جابر بن عبد الله يوم العشرين من صفر فلما وصلنا الغاضرية اغتسل ولبس قميصاً كان معه طاهراً ثم قال لي امعك شيئاً من الطيب يا عطا؟ قلت: معي سعد فجعل منه علي راسه و سائر جسده ثم مشى حافياً حتى وقف عند راس الحسين (ع) و كبر ثلاثاً ثم خرج مغشياً عليه فلما افاق سمعته يقول: السلام عليكم يا آل الله السلام عليكم يا صفوة الله الخ باعتراف خود علامه نوری (ره) مراد از عطا همان عطيه عوفی است چون با جابر غير از غلامش و عطيه کسی دیگر نبوده و دیگران بعد از ورود آنها آمده اند و عطيه در موقع دیگر با جابر نیامده و تصریح کرده که روز بیستم ماه صفر بود و زیارت آل الله را از جابر نقل کرده ولی عماد الدین طبری در بشارة المصطفی آن زیارت را نقل نفرموده چون موردش آن کتاب نبوده و آن زیارت جزء روایت عطیه است و محل نقل آن کتاب مصباح الزائر است چنانچه سید کاظمی (ره) نیز در عمدة الزائر از شیخ شهید (ره) نقل فرموده و مناسب کتابش می باشد و سائر جریانها و فرمایشهای جابر را نقل نفرموده چون مناسب کتابش نبوده و آنها تناسب با کتاب مقتل دارد پس بدون شك روایت عطیه تقطیع شده است پس فرمایش محدث نوری (ره) که از آمدن اسراء در روایت عطیه خبری نیست درست نمی باشد بلکه عطیه نقل کرده ولی از جهت تقطیع روایت به وی امر مشتبّه گشته است.

و غیره است روایات متعدده است و غفلت از تقطیع گردیده چون کتاب
بشارة المصطفی محل نقل آن زیارت نبوده و لذا نقل نکرده است .

وا احتمال قوی می رود که در بعضی نسخه های بشارة المصطفی مانند
نسخه مطبوعه در نجف اشرف به سال ۱۳۶۹ ق چنانچه گذشت آنچه
راجع به اسراء اهل بیت علیهم السلام است نقل نکرده چون آن قسمت
از روایت موردش کتاب مقتل است و مناسب آن کتاب کلمانی است که
جابر از رسول الله ﷺ راجع بر محبت آل محمد ﷺ و مجبین
آنهاست نقل کرده می باشد و عمادالدین طبری (ره) خواسته آن جملات
را نقل نماید و هدفش از نقل آن خبر در کتابش آن کلمات بوده است .

و همچنین آنچه از آن روایت راجع به زیارت بوده و مناسب
کتاب مصباح الزائر است سید اجل سید ابن طاووس (ره) در آن کتاب
نقل فرموده است و قطعه از آن خبر که راجع به مقتل است در ورود
اسراء به کربلاء در لهور نقل کرده است و از اینجا معلوم می شود و به
خوبی روشن می گردد که آنچه سید امین عاملی (ره) در (لواعج الاشجان)
از کتاب بشارة المصطفی و غیره از عطیه قصه آمدن اسراء اهل بیت ﷺ
را در همان موقع که جابر در کربلاء بوده نقل فرموده جزء روایت عطیه
است چنانچه مقداری از روایت عطیه را که در نسخه مطبوعه بشارة
المصطفی موجود است سید امین عاملی (ره) نقل نکرده و آن این جملات
است که بعد از جمله (علی مامضی علیه الحسین ﷺ) اصحابه) گوید :
خذنی نحو ابیات کوفان فلما صرنا فی بعض الطريق قال یا عطیه هل

اوصيك و ما اظن اننى بعد هذه السفرة ملائيك احبب محب آل محمد
 ﷺ ما احبهم و ابغض مبغض آل محمد ﷺ ما ابغضهم و ان كان
 صواماً قواماً و ارفق بمحب محمد و آل محمد فانه ان نزل له قدم
 بكثرة ذنوبه ثبتت له أخرى بمحبتهم فان محبتهم يعود الى الجنة و مبغضهم
 يعود الى الناس^۱.

این آخر روایت عطیه است و محدث نوری (ره) ترجمه به فارسی
 آن را در لؤلؤ مرجان نقل فرموده است و از زیارت آل الله در آنجا
 خبری نیست با این که از مصباح الزائر سید (ره) معلوم است که جزء
 همان روایت است اگر از قصه ورود اسراء اهل بیت علیهم السلام در آن نسخه
 که به نظر مرحوم محدث نوری (ره) رسیده و نیز در نسخه مطبوعه از
 بشارة المصطفی در نجف خبری نیست از نقل زیارت آل الله هم خبری
 نیست و همچنین قصه اسراء اهل بیت را سید امین عاملی در (لواعج
 الاشجان) از عطیه جزء همان روایت نقل کرده ولی از جملات اخیر
 روایت که نقل شد در لواعج الاشجان از آنها خبری نیست.

پس خلاصه کلام آنست که از آنچه نگارش یافت واضح می شود:
 روایت عطیه مفصل بوده و آن را تقطیع کرده اند و هر کس مقداری از آن

۱ - در نسخه مطبوعه از بشارة المصطفی در نجف اشرف همان طور

است که در متن نقل شد و واضح است که آن غلط است و صحیح (الى النار)
 است.

را بر حسب تناسب تألیفش نقل نموده .

پس دلیل چهارم محدث نوری (ره) که بر نفی و استبعاد آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام در روز اربعین اول بیستم صفر به کربلاء ذکر کرده و چنگ به روایت عطیه که در کتاب بشارة المصطفی نقل شده زده است تمام نیست چنانچه بر متأمل روشن ضمیر واضح و روشن گشت .

وناگفته نمائد : این که جابر انصاری رضی الله عنه بعطیه فرموده مرا به طرف خانه های کوفه بیرید و گمان نمی کنم بعد از این سفر من تورا ملاقات کنم بعید نیست این فرمایش را جابر (ره) در موقع دیگر غیر از موقع ورود اسراء خاندان رسالت و امام سجاد علیه السلام به کربلاء فرموده باشد چون جابر و عطیه در حضور امام سجاد علیه السلام و سائر افراد خاندان امامت به مدینه رهسپار نشده و در کوفه مانده و عطیه از اهل کوفه است و جابر مهمان به دی بوده و از کوفه به زیارت کربلاء می آمده و اگر جابر (ره) در حضور امام سجاد علیه السلام به مدینه بر می گشت نقل می شد و ابدأ کسی آن را نقل نکرده است و روات و اهل تاریخ در زمانهای قدیم در نقل قضایا به اختصار کوشیده اند و قضیه را طوری نقل نموده اند انسان تصور می کند که يك قضیه و در يك وقت واقع شده است در صورتی که در مواقع و اوقات مختلفه وقوع یافته است .

و این که محدث نوری (ره) فرموده : گمان ندارم که صاحب عقل سلیمی باور کند که حضرت سجاد علیه السلام به آنجا بیاید و زیارتی از آن حضرت عطیه نقل نکند .

در ازاء این فرمایش آن محدث جلیل می توان گفت: چون موقع ورود امام علیه السلام بامخدرات خاندان عصمت و طهارت بارض اطیب کربلاء پس از دچار شدن آنها به آن همه زحمات طاقت فرسا و بعد از اسارت و خلاصی از دست یزید پلید و آوردن امام علیه السلام رأس اطهر و اقدس سید الشهداء علیه السلام را همراه خود که ملحق به بدن اطیب کند و دیدن بانوان عصمت قبر مطهر سید الشهداء (ع) و قبور جوانان بنی هاشم و سائر شهداء دشت کربلاء را در آن موقع آنها در چه حال بوده اند؟ از تصور ما خارج است.

و حتماً امام (ع) موقعی که به نزدیکی حائر مقدس می رسد و با جابر و عطیه ملاقات می فرماید و سائر اشخاص که در آنجا بوده اند امر فرموده که از حریم حائر مقدس و از دور آن محل شریف دور شوند تا مخدرات عصمت و طهارت وارد کنار حائر شریف بشوند چون قطعاً آنها صدا به ناله و فغان بلند می کنند و اشخاص نامحرم باید بر کنار باشند گرچه آنها مؤدب با آداب شرع مقدس بوده و تمامی حرکات و سکنات و رفتار آنها سر موئی از جادۀ شریعت مقدسه به کنار نخواهد شد و در حال گریه و شیون نیز مطابق دستور اسلام بوده ولی در مقام نوحه و ندبه اگر اشخاص نامحرم در آن محوطه نبوده باشند بهتر خواهد بود چنانچه حضرت زینب کبری سلام الله علیها روز یازدهم محرم که به قتلگاه نزد نعش مبارک برادرش سید الشهداء (ع) قرار گرفت چنان نوحه سرائی به برادر خویش کرد که عبارت کتب مقاتل و تواریخ از شیعه

و سنی این است «وابکت کل عدو و صديق» تمامی دوست و دشمن را به گریه در آورد پس حالا که از اسارت شام برگشته و کنار قبر برادرها و برادرزاده‌ها قرار گرفته چه نوحه سرائی خواهد کرد و لذا قطعاً امام (ع) امر می‌فرماید که اشخاص بی‌گانه از حریم مطهر حائر شریف دور باشند و شاید به‌این جهت عطیه و دیگران کنار شده‌اند و سخنان امام علیه‌السلام و یا کلماتی که امام علیه‌السلام در موقع زیارت پدر بزرگوارش سید الشهداء علیه‌السلام با آن کلمات زیارت فرموده نتوانسته‌اند حفظ نمایند و به شیعیان و نسل آینده آنها را به یادگار بگذارند این طور نیست که علت عدم نقل زیارتی از امام علیه‌السلام در آن موقع منحصراً به آن چه محدث نوری (ره) تصور فرموده، باشد شاید جهات و موانع دیگری علت آن شده که به ما نقل نگردیده و به اطلاع ما نرسیده.

یا کتبی که اینگونه قضایا و حوادث را متضمن بوده و در آنها درج و نقل شده از میان رفته چقدر کتابهای اسلامی در حملات تاتار و مغول از کتابخانه‌های مهم بلاد اسلامی از بین رفته است که جز اسامی و فهرست آنها را در کتب رجال و تراجم مطالعه نمی‌کنیم چنانچه بر اهل تتبع و اطلاع پوشیده نیست.

در اینجا آنچه در طبع اول کتاب در رد دلیل چهارم محدث نوری (ره) نگارش یافته بود تمام گشت و نظر بر این که ادّعی تقطیع شدن روایت عطیه به بعض اشخاص که اهل این مطالب نبوده و خود را وادار به قلم فرسائی در اینگونه مطالب تاریخی نموده بسیارگران آمده خواسته با

ایجاد شبهات و تشکیکات واهیة آنچه در این موضوع نگارش یافته موهون نموده و شبهات و استبعادهای محدث نوری (ره) را تقویت نماید و آنچه سید در مصباح الزائر از عطا نقل کرده و زیارت نقل نموده و آنچه عمادالدین طبری در بشارة المصطفی از عطیة روایت کرده غیر از دیگری دانسته و عنوان کرده که عطا غیر از عطیة است و تطبیق بین نقل عطا و عطیة کرده و گفته معلوم می شود که نقلیات این دو نفر مغایرت دارند پس روایت عطا در مصباح الزائر غیر از روایت عطیة در بشارة المصطفی است .

اولاً: اجمالاً در جواب این طرفدار شبهات و رشک برنده بر تحقیقات گفته می شود :

۱ - اختلاف بین بعض عبارات روایت در مصباح الزائر و بشارة المصطفی جهت آن از نقل به معنی کردن روایت است ، روات ملتزم نبوده اند تمامی احادیث و روایات را با عین الفاظ آنها نقل نمایند جائی که الفاظ مغیّر معنی به تمام المعنی نباشد نقل به معنی نموده و نقل کرده اند چنانچه در علم (درایه) مشروحاً بیان و مطلب عیان گردیده است خصوصاً که حدیث راجع به نقل تاریخ و واقعه باشد که راجع به احکام شرعیّه و ادعیّه مأثوره نیست .

ب - ثابت کرده و روشن خواهیم کرد که عطا همان عطیة است و غیر از او نیست و شکی در این باره نخواهد ماند پس آنچه در مصباح و بشارة المصطفی است يك روایت بوده و تقطیع شده است یعنی روات در اصل

نقل روایت تقطیع کرده اند .

ثانیاً طرفدار شبهات واهی و زیادکننده احتمالات فاسده گفته :
 که شیخ فخرالدین طریحی متوفی (۱۰۸۵) ه اشاره بروز زیارت نموده
 و سال زیارت را مسکوت گذاشته و ترجمه عبارات را از منتخب طریحی
 (ره) و کتاب مصائب المعصومین شیخ عبدالخالق بن عبدالرحیم یزدی^۱

۱- در این کتاب «تحقیق» حتی المقدور کوشیده شده که از غیر از کتب
 معتبره نقل نشود امثال کتاب « مصائب المعصومین» که مؤلف آن شخص متهم و
 نقلیاتش بی مدرک است نقل نگردد و لذا اسمی از آن و از مقتل اسفرائینی نبرده
 بودم ولی طرفدار شبهات آن کتاب را و مقتل ابومحنف و مقتل اسفرائینی و امثال
 آنها را در ردیف کتب معتبره مثل کتاب ارشاد شیخ (ره) و لهوف سید(ره) آورده
 و فرقی بین آنها قائل نیست معلوم می شود اطلاع نداشته که مؤلف مصائب المعصومین
 کیست ؟

علامه جلیل حاج میرزا حبیب الله کاشانی رحمه الله در لباب الالقباب گوید :
 الملا عبدالخالق الیزدی مؤلف کتاب بیت الاحزان و کتاب مصائب المعصومین
 و المعلوم من حاله انه كان واعظاً متبعاً فی الاخبار و لكن نسبه البایة الملاحدة
 الى انفسهم وظنى ان النسبة كذب فان من عادة هؤلاء الملاعين نسبة القضاة
 المشهورين بل الفقهاء الموثقين المعروفين الى مذهبهم الباطل ترويجاً لمتاعهم
 الكاسد وتزیناً لاعتقادهم الفاسد ثم على تقدير صدق النسبة - العیاذ بالله - فالکتابان
 المذکوران و غیرهما مما ینسب الیه مؤلفه قبل ذلك و قد اسمعنی بعض من رآه
 ان جماعة من العلماء كفروه لكونه هنا كافي المنبر ومفتياً بطهارة اهل الذمة ونحوها
 ←

مرد متهم غیر قابل اعتماد آورده و گفته که او عین عبارت لهوف را نقل کرده و ابتدا در مورد تاریخ روز و سال تعرضی ننموده است .

بعد از فاضل قزوینی (ره) در کتاب تظلم الزهراء از کتاب بشارة المصطفی تألیف عمادالدین طبری از عطیة عوفی آمدن جابر را به کربلاء و غسل کردن او را نقل کرده و در آخر گفته : باز در این حدیث اشاره بر روز و ماه و سال نشده و گفته : آنچه در لواعیج الاشجان سید امین عاملی (ره) فرموده چنانچه نقل شد : قال عطیة فینما نحن كذلك و اذا بسواد قد طلع من ناحية الشام الخ و نقل آن گذشت ص ۱۸۶ .

این ذیل و اضافات به تنها لواعیج الاشجان اختصاص دارد و در تظلم الزهراء و مصائب المعصومین و مفاتیح البكاء و ارشاد و لهوف و

←

من الفتاوی الشاذة الضعیفة والله اعلم - انظر لباب الالقب ص ۱۱۶-۱۱۷ ط - طهران فتوی دادن کسی که در رشته و عظم و خطابه عمر خود را به پایان رسانیده آن هم فتوای شاذة دلیل ضعف نقلیات وی می باشد همچو شخص که مقام فقاقت و اجتهاد را احراز نکرده و دارای ملکه استنباط نشده نباید اقدام به فتوی نماید آیا به نقلیات چنین شخص گرچه تألیفش در حال استقامت وی باشد می توان اعتماد نمود در صورتی که چنانچه از کتابش مصائب المعصومین به دست می آید در حین تألیف آن کتاب از افراد بعض فرقه های مستحدثة منحرفه بوده است چنانچه برناظر بر کتابش واضح است و نمی خواهم اسمی از آن فرقه ببرم .

ابومخنف ندارد .

بازگوید: ذیلی که سید امین عاملی (ره) نقل کرده: قال عطیة
الخ صحت ندارد و احتمال تقطیع بدون اشاره نمودن بر صدر و ذیل
روایت اغراء به جهل است و این هم از بزرگان بسیار بعید است .

کشف شبهات صادره از طرفدار شبهات

جمود بر این که شیخ طریحی (ره) اشاره به سال نکرده و مسکوت
گذاشته یا فلان شخص روز و سال را متعرض نشده این قبیل کلمات و راه
انداختن شبهات تمامی اینها غفلت از آنست که مراد بزرگان از کلمات شان
همان روز بیستم صفر سال ۶۱ هجری است زیرا هر تکرر در اذهان بزرگان
از علماء و دیگران از آن کلمات شان روز بیستم صفر روز اربعین سال
۶۱ هجری است چون ارتکازی در میان شیعیان است عموماً که رأس
اطهر سید الشهداء (ع) پس از چهل روز از عاشوراء ملحق به جسد
اطیب شده و آن را امام سجاد (ع) در اربعین آورده و به بدن اطیب
ملحق کرده است چون کسی از مؤرخین و ارباب مقاتل نگفته که رأس
اطهر را کسی دیگر ملحق به بدن اطهر کرده است و کسی ابراز نکرده که
غیر از امام علیه السلام کسی دیگر آن را الحاق به بدن کرده و کسی نگفته که
آمدن امام سجاد (ع) برای الحاق رأس اطهر به بدن امام (ع) در اربعین
دوم اتفاق افتاده یعنی هشتادروز بعد از عاشوراء واقع شده یا موقع رفتن

از کوفه به شام که بعضیها احتمال داده که آن موقع از کوفه به کربلاء آمده‌اند زیرا رأس اطهر را نظر به این زعم باطل در آن موقع به شام برده‌اند چطور می‌شود آن موقع الحاق به بدن اطیب شده باشد، و کسی از امامیه نگفته که اسراء شش ماه در کوفه مانده‌اند. و یا سال آینده ۶۲ به کربلاء آمده‌اند اینها حدسیات بعضی اشخاص مانند طرفدار شبهات است و حدسیاتی است که در این باره زده شده و خصوصاً پس از محدث نوری (ره) شبهات به راه انداخته‌اند و کلیه احتمالاتی که ذکر شد کلاً حدس و تخمین و توهمات و احتمالات است که در اعصار متأخره به میدان آمده و از محدث نوری (ره) ناشی شده و او هم استبعاد سید (ره) را در اقبال عنوان کرده و به شبهات بال و پر داده و تمامی اذهان را با آنها به تشویش انداخته‌اند و ابداً دلیلی به آنها ندارند.

و ابداً کسی قبل از زمان محدث نوری (ره) ایجاد شبهات نکرده و به شبهات بال و پر نداده مثل بال و پر دادنش به تحریف قرآن (العیاذ بالله) که از حد خارج شده است فقط استبعاد سید (ره) است که در اقبال فرموده و ذهن آن بزرگوار را احتمال این که اهل بیت یک ماه در دمشق مانده‌اند گرفته و اما ایجاد شبهات نفرموده است.

و علامه مجلسی (ره) هم استبعاد را خواسته به نحوی توجیه نماید که از قول مشهور به کنار نرود روز اربعین بیستم شهر صفر سال ۶۱ به اندازه در میان شیعه مسلم بوده و الحاق رأس اطهر بقدری روشن بوده حتی از علمای اعلام اهل سنت گفته: که شیعه امامیه فائزند که رأس مطهر

سید الشهداء (ع) پس از چهل روز از شهادت آن حضرت به بدن اطیش ملحق شده و الحاق کننده غیر از امام سجاد (ع) کسی دیگر نیست و عین الفاظ علماء اهل سنت خواهد آمد.

ولذا احتیاجی نداریم بگوئیم: باید جمع بین اخبار و تاریخ و ملاقات جابر نمائیم و چهار و پنج وجه که جز احتمال و حدس بیش نیست تصویر کنیم و غیر از تکثیر احتمالات و زیاد کردن حدسیات واهی که اصلاً به درد نخواهد خورد چیز بیش نیست و غیر از مشوش کردن اذهان و به حیرت انداختن اشخاص صافی طویت و سلیم النفس خالی از شکوک و شبهات چیز دیگر نیست.

(عطا همان عطیة است و غیر او نیست)

طرفدار شبهات خیال کرده که عطا غیر از عطیة است و هدفش از این عنوان می خواهد اثبات کند ادعاء این که - : روایت عطیة تقطیع شده، تمام نگشته و ثابت نیست، و روایت سید ابن طاووس (ره) را در مصباح الزائر که زیارت را از عطاء نقل فرموده و علامه محدث نوری (ره) فرموده: ظاهر آنست که عطا همان عطیة است غیر از روایت عطیة دانسته تا بتواند مرام خود را اثبات نماید و غافل از این که فرمایش محدث نوری (ره) صحیح است به چند وجه:

اول : غسل کردن جابر در فرات و لباس پوشیدن وی مثل اشخاص
 محرم و (سعد) استعمال کردن که سید (ره) در مصباح نقل کرده عیناً همان
 عمل است که عطیة نقل کرده و اختلاف در الفاظ روایت عطیة در بشارة
 المصطفی و عطا در مصباح موجب دو روایت نیست مثلاً جابر از عطا
 عطر خواسته یا از کیسه خود علف سعد در آورده و به بدن خود پاشیده
 در روایت عطیة کیفیت آمدن بر سر قبر مطهر را مشروحاً بیان کرده و
 در روایت عطا اختصار کرده از این قبیل اختلاف در نقل و اختصار و
 تفصیل تمامی اینها ناشی از نقل روات حدیث است که نقل به معنی نموده
 راویان با اختصار و تفصیل نقل کرده اند از یک نفر راوی اول حدیث صادر
 نشده تا گفته شود: امکان ندارد از یک نفر شخص در یک رویداد و سرگذشت
 این مقدار اختلاف روی دهد و از این کلام نتیجه اخذ شود که عطا غیر از
 عطیة است و حکم به جهالت عطا شود و روایت وی از اعتبار ساقط
 گردد و زیارت «آل الله» هم از اعتبار بیافتد.

اگر شواهد این مطلب ذکر شود کلام طولانی شده باعث ملال
 خواننده عزیز می شود در یکی از خطب امام حسن مجتبی (ع) با این که
 آشکارا و در میان جمعیت انبوه انشاء فرموده با عبارات مختلفه و تغییرات
 زیادی نقل شده و نیست این کار مگر از طرف ناقلین خبر و راویان
 قصه و در روایات و احادیث این مطلب بطور روشن نمایان و زیاد واقع
 شده است علاوه غسل جابر و پوشیدن لباس که راویان نقل به معنی نموده
 یکی (قمیص) تعبیر آورده و دیگری (ازار) نقل کرده چندان فرق زیادی

ندارند در لغت گوید : «القمیص» : «مایلبس علی الجلد» و «الازار» : «کل ماسترک» غیر از این که یکی از دیگری به نحو عام و خاص فرق داشته باشد ندارند و هرگز روات ملتزم نبوده اند که عین الفاظ همدیگر را نقل کنند .

اگر کسی تأمل کند گمان نمی رود که شك داشته باشد که قضیه نقل شده در مصباح و در بشارة المصطفی از غسل جابر و آمدنش نزد قبر مبارك قضیه متعدده نیست و يك واقعه بیشتر نبوده است .

اختلاف در بعضی الفاظ قصه هرگز مباینّت را نمی رساند .

در علم «درایة الحدیث» کاملاً بیان شده کسی که عالم به الفاظ و مدلولات آنهاست و خبیر به مقاصد و معانی است برای او نقل کردن حدیث به معنا مانعی ندارد در حالی که تمام معنی را اداء کند و هرگز حدیث با نقل به معنی از حجیت نمی افتد و این قول مشهور میان علمای امامیه رضوان الله علیهم است و محقق قمی (ره) در قوانین فرموده : خلافتی در این مطلب میان اصحاب ما وجود ندارد و همچنین صاحب فصول فرموده : من مخالفی در این مطلب از اصحاب نمی شناسم و بر این قول قائل شده اکثر مخالفین .

پس اختلاف در تعبیرات ناشی از نقل کردن قصه به معنی است نه این که دو قصه مغایر باشند اگر شواهد این مطلب بیان شود کلام به طول می انجامد و نظر بر این که براهلش مستور نیست از نقل شواهد صرف نظر گردید و اما کسی که أهلش نیست ماکاری با او نداریم - حسبہ جہله .

دوم : در اول ورود جابر به کربلاء سه نفر بیشتر نبوده‌اند خود جابر بن عبدالله انصاری و غلامش و عطیة عوفی آن محدث جلیل‌القدر اگر عطا غیر از عطیة باشد لازم گرفته که شخص چهارمی نیز با آنها بوده باشد و بنی‌هاشم و دیگران بعد از ورود جابر آمده‌اند و اگر اعداد شود که جابر يك دفعه با عطیة آمده و غسل کرده و زیارت به جا آورده و دفعه دوم با عطا آمده عین همان اعمال از غسل و غیره را به جا آورده پس برعهده این ادعاءکننده است که تعدد قضیه را به اثبات برساند و از قدیم گفته‌اند : «دون اثبات ذلك خرط القتات» مگر این ادعاء از روی احتمالات و حدسیات و تخیلات واهیة گفته شود آن هم به درد نمی‌خورد در اینجا مجرد ادعاء و احتمال و حدس فائده ندارد .

سوم : آنچه کاملاً ثابت می‌کند که عطا همان عطیة عوفی است عبارت از تتبع و تحقیق در اسناد روایات وارده در کتب حدیث است که از عطیة گاه عطا تعبیر آورده‌اند و محدث نوری (ره) در حدس خود صائب است و برای دلیل و شاهد این مطلب بررسی به روایتی که عطیة از عائشة سؤال کرده و نقل نموده بس است :

شیخ جلیل محدث اقدم جعفر ابن احمد بن علی قمی نزیل «ری» قدس سره استاد شیخ صدوق قدس سره در کتاب «نوادراثر فی علی خیر البشر» روایت کرده به سندش از عبدالرحمن بن شریک از پدرش از اعمش از عطا قال : سألت عائشة عن علی (ع) ؟ قالت : ذاك خير البشر لا يشك فيه الا كافر - ص ۴۳ .

باز به سند دیگر از عبدالله بن شريك از پدرش از اعمش از عطا
قال : سألت عائشة الخ همان حدیث را نقل کرده ص ۴۴ .

باز به سند خود از محمد بن عبید بن عتبة الکندی از عبدالرحمن
بن شريك از پدرش از اعمش از عطية قال : سألت عائشة عن علي (ع)
قالت : ذلك خير البشر لا يشك فيه الا كافر . ص ۴۴ ط طهران سال
۱۳۶۹ هـ گرچه از عنوانهای آن کتاب شريف توهّم این که عطا غير از
عطيه است ممکن است بشود ولی پس از تأمل در اسناد و متن حدیث
واضح است که يك نفر بیشتر نیست فقط اختلاف در تعبیر است و روایت
یکی است .

وعین همین روایت را در غاية المرام سيد علامه بحرانی قدس سره
از شيخ ابن بابويه (ره) به طریق عامه روایت کرده که سند در وسطش
عیناً همان طریق می شود که شيخ ابو محمد جعفر قمی (ره) در (نوادرا الاثر)
روایت را از اعمش از عطيه نقل کرده ولی در غاية المرام (عطا) تعبیر
آورده است چنانچه به سندش روایت می کند و گوید :

قال حدثنا محمد بن عتبة الکندی بن عبید قال حدثنا عبدالرحمن
بن شريك قال حدثنا أبي عن الاعمش عن عطا قال: سألت عائشة عن علي
ابن ابي طالب (ع) فقالت ذلك خير البشر ولا يشك فيه الا كافر . ص ۴۵۰
جای شبهه نیست که سؤال کننده از عائشة عطية است و سند یکی است
و در سند غاية المرام تقدیم تأخیر فقط در لفظ (عتبة) و (عبید) است.
و توهّم این که عطا و عطية دو نفرند و هر دو به يك نحو از

عائشه سؤال کرده و سلیمان بن مهران اعمش که از بزرگان متکلمین امامیه است از هر دو ایضاً به يك نحو اخذ حدیث نموده توهم باطل و بطلانش درغایت درجه واضح است و احتیاج به تذکر ندارد محض برای توضیح واضحات نگارش یافت .

پس کسی که در کتابش عنوان کرده : که (عطا غیر از عطیه است) بطلانش واضح است چنانچه به تناقض کلام خود متوجه نشده در جایی گوید : که شیخ مفید و شیخ طوسی انکار اربعین را کرده اند که اسراء از شام برگشته و به کربلاء آیند بلکه به مدینه رفته اند و در جای دیگر گفته که هر دو آن بزرگواران «شیخان» اربعین را انکار نکرده اند بلکه ساکت بوده اند نفیاً و اثباتاً فرمایشی نفرموده اند .

آراء اولش باطل و کلام دومش صحیح است و جهت این که شیخان قدس سرهما ساکت شده و تصریح نفرموده اند از مطاوی کلمات در این کتاب روشن و واضح گردیده است نیازمند به تکرار نیست .

کسی که گفته جابر بن عبدالله انصاری صحابی معروف با جمعی از بنی هاشم به زیارت کربلاء شتافت و در اربعین دوم صورت به قبر حسین علیه السلام گذاشت - این قولی است که مدرك و دلیلی از تواریخ و مقاتل نداشته و شواهد تاریخی که قابل اعتماد باشد ندارد و برخلاف آنست که شیعه امامیه گفته اند که رأس مطهر سید الشهداء (ع) بعد از چهل روز از شهادتش امام سجاد (ع) در کربلاء ملحق به بدن اطیب اطهر فرموده است و امام سجاد (ع) هم در غیر روز اربعین کسی نگفته که به کربلاء

آمده است مگر بعد از سالها که امام (ع) به زیارت کربلاء و نجف اشرف آمده است .

و کسی که با حدس و تخمین و از روی تصورات خویشمن گفته : اگر عصر ۱۱ محرم به کوفه رفته باشند و روز ۱۴ قاصد به شام برود و آخر محرم به شام برسد و روز شانزدهم صفر برگردد و ۳ روز ابن زیاد تهیه سفر بیند چنانچه همه نوشته اند روز ۱۸ صفر از کوفه حرکت به شام واقع می شود و به احتمال ضعیف شاید ۱۹ صفر در موقع حرکت از کوفه به شام در حال عبور با جابر ملاقات کرده باشند و سید ابن طاووس به همین مناسبت تردید کرده که روز ۱۹ صفر اربعین یا بیستم پس اربعین اول را در مسیر حرکت به شام باید بدانیم دیگران هم این قول را گفته بطوری که از جمله (چنانچه همه نوشته اند) معلوم می گردد جماعتی به این قول قائل است و مؤید این قول است آنچه طبرانی^۱ در کامل بهائی می نویسد که اهل بیت در شانزدهم ربیع الاول وارد شام شدند .

بنابر این ورود اهل بیت در بیستم صفر به کربلاء و ملاقات آنها با جابر قابل هضم خواهد شد .

۱ - طبرانی در نسبت به طبرستان غلط است . طبرانی نسبت به طبریه است و احتمال دارد در نسبت به طبران هم صحیح باشد ولی در نسبت صاحب کامل بهائی طبری است .

در ازاء این حدیثات گفته می‌شود: جای تعجب است طرفدار شبهات حرفهای حدسی و بی‌مدرك يك نفر کارمند فلان اداره را نقل کرده و از حدسی بودن آنها صرف نظر می‌کند ولی تلاش دارد که تقریبات اینجانب را هیچ‌نماید راست فرموده جدم رسول الله ﷺ که حسد ده جزء است نه جزء آن در میان علماء است يك جزء در سائر مردم است و از آن يك جزء هم علماء حظ وافر دارند = البته معلوم است که اینها حالات علماء دنیاست و علمای آخرت از آن گونه صفات بری هستند رجوع شود به تعلیقات انوار نعمانیه ج ۴ ص ۳۲۲ - ۳۲۴ ط تبریز - روز ۱۴ قاصد به شام برود و آخرش را هم تعیین کرده که آخر محرم به شام برسد و روز شانزدهم صفر وقت مراجعت خیال کرده که برگردد - صحت این حدس از کجما معلوم شده، و برای تهیه سفر این زیادهم وقت فرض نموده آن هم سه روز تعیین کرده تا آخر آنچه نگارش داده و از این قبیل حدیثات و تخمینات بی‌مدرك که جز توهّمات چیز بیشتر نیست ابدأ اعتماد را نباید زیرا تمامی آنها توهّمات و پندارهای خیالی است و فرضیات بی‌مدرك می‌باشد در کتب معتبره هر کت اسراء را به شام روز (۱۵ محرم) از کوفه گفته‌اند و ورود به دمشق را اول صفر نوشته‌اند و شاهد اقوی هم که بر آن فرضیات ذکر کرده گفته: و شاهد اقوی تعبیر فقید ابن نما با کلمه مرور است وی چنین گوید: و لما مر عیال الحسین (ع) به کربلاء و جدوا جابر بن عبدالله الانصاری و جماعة من بنی هاشم قدموا

الزیارة فی وقت واحد^۱.

عبور کردن از جائی به جائی استعمال می شود چنانچه در عبور
امیر المؤمنین (ع) در سفر صفین با کلمه مرور تعبیر کرده زیرا مقصد
صفین بود به سرزمین کربلاء گذشت = و در سفر عیال حسین (ع)
مقصد شام بود کربلاء یکی از منازل می شد از این جهت با کلمه مرور
تعبیر شده - این دلیل آن حدسیات است که ذکر کرده بر فرض قبول
کنیم که مرور به آن معنی است که ادعاء شده است آیا مرور به گذشتن
اهل بیت در مراجعت از شام و گذشتن آنها از کربلاء که مقصدشان مدینه
بود صدق نمی کند؟ یعنی کربلاء را منزل قرار داده بعد کوچ به طرف
مدینه شود. در اینجا قضاء و داوری را به وجدان خوانندگان گرامی
محول می کنم. در تاریخ کربلاء نظیر آن عبارت را چنین ذکر کرده و
در ضمن مطلبی گوید: ثم و من سوق الاسارى والسبايا الى الکوفة فالى
الشام ثم رجوعهم من الشام و مرورهم بکربلاء فی طریقهم الى المدینه....
النخ^۲.

و شاهد بی اساس بودن این ادعاء = یعنی مرور اهل بیت در
موقع رفتن به شام از کربلاء شده چنانچه حدس زده اند = در خود

۱- مثير الاحزان ص ۵۹ .

۲- تاریخ کربلاء مرحوم دکتر عبد الجواد کلیددار ص ۶۶ ط ۲ نجف.

عبارت کتاب مشیرالاحزان ابن نما (ره) نمایان است :

چون فرموده : در مرور عیال امام (ع) به کربلاء جابر و جماعتی از بنی هاشم را یافتند که برای زیارت آمده‌اند در وقت واحد .

آیا در آن موقع تسلط ابن زیاد به عراق و بویژه کوفه و حوالی آن و روزهای اختناق و خفقان بعد از وقوع واقعه جانکد از کربلاء و روز عاشوراء حتی طوری شده بود که اکثر مردم خیال کردند که دیگر کسی از بنی هاشم بعد از آن کشتار نمی‌تواند نفس بکشد و اولاد علی (علیه السلام) به کلی مستأصل شدند و امام (ع) شهید شد و رأس مطهر او را با یارانش به کوفه پیش ابن زیاد ارمغان بردند آیا در آن موقع که چند روز بیشتر نیست که واقعه عاشوراء اتفاق افتاده و هنوز یزید پشیمان نشده می‌توان باور کرد که جماعتی از بنی هاشم به زیارت کربلاء آیند ؟ تا با عیال امام (ع) ملاقات نمایند و ۳ روز در کنار قبرش به عزاداری مشغول شوند چون جای شك نیست هنوز اسراء و سر اطهر به دمشق = بنا به ادعائی که ذکر شد = وارد نشده بود و یزید با خشم مردم روبرو نگشته بود و اوضاع دگرگون نشده و مردم بلاد اسلامی با بغض بر علیه وی نشوریده و با نظر نفرت ننکر بسته و امثال مروانها سراسیمه نزد یزید نشتایده که هر چه زودتر اسراء اهل بیت را با نوازش و مهر بانی به وطن خودشان برگردان و اگر همچو اقدامی نشود اوضاع وخیم و عاقبت کار تیره و تاریک است .

چطور در آن موقع خفقان بنی‌هاشم توانستند به زیارت بیایند ؟
آیا آنها از کوفه آمده بودند با آن وضع اختناق‌ی آن شهرستان ؟ یا
از مدینه رهسپار شده بودند ؟

اگر جابر در اول اربعین یستم صفر سال ۶۱ به زیارت امام (ع)
شتابیده پس از پشیمان شدن یزید و شکستن خفقان بود باز با خوف و
ترس روبرو بود و چون رسول الله ﷺ به وی دستور داده بود که سید
مظلومان را زیارت کند و به امر آن حضرت می‌خواست عمل کند و البته جابر
بن عبدالله انصاری کسی نیست که خودش اعمالی از خود تشریع نماید
غسل کند و کلمه‌های خود را آرام بردارد و به زیارت قبر مقدس جگر
گوشه زهراء (ع) بشتابد قطعاً تمامی اعمال و حرکات وی مأخوذ
از معصوم بوده است .

ادریس عمادالدین قرشی متوفی (۸۷۲) هـ در کتاب « عیون الاخبار
و فنون الآثار » گوید : ' و روی الحسین بن جعفر بن موسی باسناده الی
أم سلمة أنها قالت : سمعت رسول الله ﷺ يقول : ألا أن ابني الحسین
مقتول فوالله لو اشترك في قتله اهل السماوات والأرض لادخلهم الله عز وجل
كلهم في النار ، ألا و أن مابين قبری و قبر الحسین روضة من ریاض
الجنة ، ألا و ان قبر الحسین علی ترعة من ترع الجنة ، ألا و ان كربلاء
أرض من أرض الجنة . ثم التفت الی جابر بن عبدالله فقال له : یا جابر

زیر قبر ابی‌الحسین ، فان زیارته تعدل مائة حجة . پس معلوم شد که جماعة بنی‌هاشم در آن موقع نمی‌توانستند به کربلاء بیایند و دخالت بعضی از عجمها در کلمه (مر) در عبارت مثیرالاحزان ناشی از دخالت در نکات کلمات لغت عربی است که وی از آن عاری و بری است .

و قول طرفدار شبهات که گفته : زیادتی را که سید امین عاملی (ره) نقل فرموده : قال عطية فينما الخ .

هیچ‌کس از بزرگان که روایت عطیه را از بشاره المصطفی تألیف طبری (ره) نقل کرده این زیادتی را نقل ننموده است پس زیادتی مذکور در روایت عطیه نیست = این حاصل کلام اوست .

معلوم می‌شود اصل منظور را دریافته است زیرا مامدعی نیستیم که این زیادتی در بشاره المصطفی بوده و تمامی روایت عطیه در آن کتاب نقل شده و از آن تقطیع کرده‌اند بلکه مراد آنست در اصل روایت عطیه قبل از صاحب کتاب بشاره المصطفی از محدثین که آن را روایت کرده‌اند تقطیع واقع شده است .

گرچه اولاً : محتمل است در نسخه کامل از بشاره المصطفی اگر به دست آید موجود باشد چنانچه اشاره کرده‌ایم که نسخ بشاره المصطفی ناقص است و نسخه که از روی آن در نجف اشرف چاپ شده ناقص بوده چنانچه در مقدمه‌اش به این مطلب تصریح کرده‌اند و ممکن است نسخی که از آن به دست جمعی رسیده این زیادتی را نداشته است ولی سید امین عاملی (ره) از نسخه کامل آن یا از جای دیگر آن زیادتی

را به دست آورده و نقل فرموده اثبات سید امین عاملی (ره) مقدم بر سکوت سائرین بلکه نفی دیگران است و در اول کلامش فرموده: «عن کتاب بشارة المصطفی و غیره الخ از این عبارت معلوم می شود که از غیر کتاب بشارة المصطفی نیز نقل فرموده است .

و ثانیاً : اگر قبول نمائیم عمادالدین طبری (ره) در کتاب بشارة المصطفی چنانچه اشاره شد از اصل روایت تقطیع شده محدثین قدماء همین اندازه را نقل فرموده که زیادتى سید امین عاملی (ره) را ندارد و سید ابن طاووس (ره) در مصباح الزائر قطعه از آن را به مناسبت حال کتابش نقل فرموده و در کتاب لهوف هم بر حسب تناسب کتاب راجع به آمدن اسراء به کربلاء نقل فرموده و شاهد این که از علمای اعلام بر این موضوع متوجه شده اند که روایت عطیه بقیه دارد و لذا بعد از نقل آن این عبارت را مرقوم داشته اند «الحديث» الف و لام عهد است که رویه محدثین است که هر گاه در جائی تمام روایتی را نقل نکردند این کلمه را «الحديث» مرقوم می دارند چنانچه فاضل قزوینی و غیره همین عمل را بکار بسته اند پس اغراء به جهلی در بین نیست که سبب آن تقطیع شدن حدیث شود و از بزرگان اشاره به آن نمایند چنانچه طرفدار شبهات پنداشته است و به این نکته در پاورقی ص ۱۳۶ از طبع اول کتاب تصریح کرده ام چنانچه در این طبع در ص ۱۸۶ نیز موجود است ولی طرفدار شبهات ملتفت آن نشده یا متوجه اصطلاحات محدثین چنانچه در علم «درایة» بیان کرده اند نبوده است چنانچه محدث نوری (ره) با آن تبحرش در حدیث

و رجال متوجه تقطیع حدیث عطیه نشده است از قدیم گفته اند «کم ترك الاول للآخر» چنانچه تاریخ الاثمه ابن ابی الثلج بغدادی (ره) را جمعی از بزرگان به نصر بن علی جهضمی که از راویان آن کتاب است و راوی از حضرت رضا سلام الله علیه است داده بودند در مقدمه آن رساله تحقیق شد که تألیف ابن ابی الثلج است و احدی به این موضوع متوجه نشده بود و نیز تا حال کسی متوجه نشده بود که روایت هرثمه ابن اعین تاریخ وفات امام رضا علیه السلام را با تاریخ قتل هرثمه و وفات امام علیه السلام درست نمی آید و این نکته در چند سال قبل تحقیق شده است.

غرض به بعض نفوس گران نیاید که چطور شد به فلان مطلب کسی متوجه نشد اما فلانی تحقیق کرد (ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء). چنانچه در همین کتاب نسبت به تاریخ هجری تحقیق می شود که اصل واضع تاریخ هجرت خود رسول الله صلی الله علیه و آله است و نسبت اصل وضع آن به عمر از اغلاط است حالا این مطلب را از اشخاصی که رشك می برند قبول نمایند که کسی از بزرگان صراحتاً آن را نگفته و تحقیق نکرده است در صورتی که از بزرگان علمای اعلام شیعه و سنی بر آن اشاره کرده اند چنانچه می آید ان شاء الله تعالی.

از محدثین احادیث زیادی را تقطیع کرده و به ابواب مختلفه کتب حدیث توزیع نموده اند که از حد و حصر خارج است آیا اغراء به جهل کرده اند؟ و مقدار زیادی از احادیث را نقل به معنی نموده اند آیا به اشتباه رفته اند؟ خصوصاً احادیثی که راجع به احکام شرعیّه نیست و

اخباری که در موضوع ادعیه و زیارت و از کار نیست چون در این دو قسمت اخیر خود الفاظی که از معصوم علیه السلام شنیده شده دخیل بوده و لذا در آنها از نقل به معنی خودداری شده و در نقل جریان آمدن جابر و غسل کردن وی که از قبیل قصه و نقل تاریخ است نقل به معنی رخ داده ولی در نقل زیارت قطعاً این کار عملی نشده است چنانچه به این مطالب در علم درایه کاملاً تصریح کرده‌اند .

کتاب سلیم بن قیس هلالی را که از کتب معتبره مشهور است احادیث آن را کلینی (ره) و صدوق (ره) و دیگر از اکابر تقطیع کرده و پخش به موارد زیادی کرده‌اند بدون این که اشاره به تقطیع نمایند آیا اغراء به جهل کرده‌اند؟ اغراء به جهل وقتی لازم می‌آید که اگر اشاره به عمل خودشان نمایند مفسده بر آن مترتب بشود حالا در عدم اشاره به تقطیع يك موضوع تاریخی چه فساد لازم می‌آید تا اگر اشاره نمایند اغراء به جهل را دربر داشته باشد .

علامه مجلسی (ره) در بحار الانوار مقداری از کتاب امام علیه السلام را به محمد بن ابی بکر که در امالی شیخ رحمه الله تفصیلاً نقل شده تقطیع فرموده بدون این که اشاره به آن نماید آیا اغراء به جهل کرده است ؟

اگر موارد تقطیع بدون اشاره و تصریح بر آن را بشماریم کلام به درازا می‌کشد و برای کسانی که اطلاع بر این مطالب دارند روشن است .

بر فرض در بعض موارد اتفاق افتاده که اشاره و تصریح بر تقطیع روایتی به ویژه در قسمتهای تاریخی آن نکرده‌اند و مسامحه را روا داشته‌اند آیا محدثین و بزرگان ناقلین احادیث و تواریخ (العیاذ بالله) حکیم علی الاطلاق هستند که از آنها اغراء به جهل سرزنند و به خطاء نرفته باشند؟ اغراء به جهل از حکیم علی الاطلاق قبیح است نه از کسانی که از آنها خطاء صادر می‌شود.

و ناگفته نماند زیادتى را که سید امین عاملی (ره) نقل کرده سید بزرگوار متفرد در نقل آن از عطیه نیست عین همان زیادتى را در ذیل روایت عطیه در جای دیگر نیز نقل کرده‌اند چنانچه شیخ جلیل شیخ حسین بن شیخ علی آل‌شیخ سلیمان بلادی بحرانی در کتاب «حدیث الاربعین فی ذکر مجيء الامام زین العابدین و اهل بيته الى أرض كربلاء» ص ۲۹ ط - نجف به سال : ۱۳۷۲ هـ ق نقل کرده و از عطیه «ابن عطیه» تعبیر آورده که قطعاً از غلط نسخه است و روایت را از کتاب بشاره المصطفی نقل کرده و همان ذیل را که سید امین (ره) نقل فرموده او نیز نقل نموده و در ص ۳۰ گوید : فکأننى بزین العابدین و قد أقبل الخ از قول او : فکأننى الخ کلام صاحب کتاب است و در طبع اول کتاب ص ۱۸۸ به این مطلب اشاره کرده‌ام پس قول طرفدار شبهات که نقل آن زیادتى به سید امین عاملی (ره) اختصاص دارد غلط است و این که گفته : «در تظلم الزهراء و مصائب المعصومین و مفاتیح البكاء و ارشاد و لهوف و أبومخنف ندارد» .

اگر آن زیادتى را در نظم الزهراء و ارشاد ولهوف ندارد عیبى بر آن نمى‌رساند چون روایت عطیة میان روات از زمان قدیم تقطیع شده مقداری از آن را در کتب مذکور غیر از ارشاد مانند لهوف نقل کرده اند بقیه را نقل نکرده‌اند ولی سید امین عاملی (ره) و شیخ حسین بن شیخ علی بن شیخ حسن آل شیخ سلیمان بلادی بحرانی بر آن مطلع شده و نقل کرده‌اند و اثبات مقدم بر سکوت و ادعای علم مقدم بر جهل است و اما کتاب مصائب المعصومین و مفاتیح البکاء و أبومخنف نزد اینجانب بقدر فلسفی و پیشیزی ارزش و اعتبار ندارد تا نقل و عدم نقل آنها مورد اعتناء قرار گیرد زیرا اینجانب به آن قبیل کتابها ارزش و اعتبار قائل نیستم مانند نظائر آنها که مشروحاً در این کتاب به اسامی عدّه زیادی از آنها اشاره شده است .

طرفدار شبهات گفته : احترام و اهمیت روز اربعین به جهت آنست که روز چهلّم از شهادت سید الشهداء (ع) است علل دیگر از آمدن جابر و یا اهل بیت به کربلاّ تأثیر ندارد .

این ادعاء ارزش ندارد در جواب این کلام بی اعتبار گفته می‌شود: شما از کجا دانستید که آمدن جابر و اهل بیت و ملحق کردن سر اطهر امام (ع) در آن روز به جسد انور تأثیر در اربعین قرار دادن آن روز ندارد در صورتی که کلام بزرگان اسلام مقدم بر ادعاء شماست که تصریح به تأثیر کرده‌اند .

سید علم الهدی (ره) و شیخ طوسی (ره) فرموده‌اند که رأس اطهر

را در روز اربعین به جسد اطیب ملحق کرده‌اند و شیخ طوسی (ره) فرموده از آنست زیارت اربعین . و قول ابوریحان بیرونی ریاضی دان مشهور در اسلام گرچه در قولش متفرد است مقدم بر ادّعاء شماسست که فرموده: در آن روز سر اطهر را به جنّه انور ملحق نمودند و چهل نفر از اهل بیت امام (ع) او را زیارت کردند و از آنست زیارت اربعین. و سید علامه امین عاملی (ره) فرموده: مشهور آنست که خاندان رسالت در بیستم ماه صفر به کربلا رسیده‌اند و زیارت اربعین که از ائمه اهل بیت (ع) برای امام حسین علیه السلام وارد شده از آن جهت است - بعد استبعاد خود را - که دلیل نیست - بیان فرموده چون مرد علامه و با اطلاع بوده و می‌دانست که استبعاد دلیل نمی‌شود بعد از آن از استبعاد جواب داده به نحوی که در این کتاب از ایشان نقل شده است .

پس آنچه در میان شیعه مشهور است و غالباً مطلب مشهور مطابق واقع می‌شود - ای بسا شهرت است که اصل ندارد - و غالباً شهرت اصل دارد مقدم بر ادّعاء طرفدار شبهات است .

چه پر واضح است که ادّعاء وی طرف مقایسه با فرمایش شیخ الطائفة طوسی (ره) نیست - حرفهای طرفدار شبهات در مقابل تصریح شیخ (ره) اجتهاد در مقابل نص است که بقدر پیشیزی ارزش ندارد . و عین کلمات شیخ رحمه الله و بزرگان دیگر می‌آید ان شاء الله تعالی .

اما ترتیب منازل از کوفه تا شام احدی از ارباب کتب مقاتل معتبره

و تواریخ مورد اعتماد به آن تصریح نکرده‌اند و آنچه طرفدار شبهات و دیگران در کتب مواظ و منبرها ذکر کرده‌اند تماماً مأخوذ از کتب مجعوله و ضعیفه و مجهول المؤلف مانند مقتل ابی مخنف و اسفرائینی و از روی آنها نقشه‌های خیالی در هندوستان و پاکستان کشیده‌اند ابدأ قابل اعتماد نیست چنانچه محدث محقق خیابانی (ره) فرموده: «ترتیب منازل معلوم و مضبوط نیست» ج ۴ تتمه محرم ص ۲۸۳ بعد بدون مراعات ترتیب به وقائع بعض منازل اشاره کرده است.

چون طرفدار شبهات باکی از نقل از کتب ضعیفه ندارد و لذا به نقلیات آنها در ترتیب منازل تمسک کرده و اغلب قریب به همان داستانها که در کتب منبرها مانند بحر المصائبها است در کتابش درج کرده و به نقشه‌های خیالی تمسک نموده است بلی آنهائی که از جریانها و داستانهای منازل از کتب معتبره مانند ارشاد شیخ (ره) و لهوف سید (ره) و مثیر الاحزان ابن نما (ره) و لواعج الاشجان سید امین عاملی (ره) نقل شده باشد مورد اعتماد است.

دلیل پنجم: که محدث نوری (ره) برای خود ذکر کرده و می‌خواهد ثابت کند اسراء اهل بیت علیهم السلام را در موقع بردن از کوفه به شام از راه سلطانی برده‌اند که از تکریت و موصل و نصیین و حلب رد شده و غالباً آباد و به دهکده بسیار و شهرهای معموره عبور می‌کردند و از کوفه تا شام از آن راه قریب چهل منزل است و در این مدعای خویش چنگ به نقل مقتل ابو مخنف زده که فعلاً در دست است و آن مقتل به تصریح

خود محدث نوری (ره) و سائر بزرگان اهل تحقیق از جعلیات و موضوعات است و آن را به دروغ به ابومخنف لوط بن یحیی بستماند اگر اصل مقتل ابومخنف موجود بود بسیار معتبر است ولی این مقتل فعلی موجود که مستقلاً چاپ هم کرده‌اند مجعول بوده و جعلی بودن آن مسلم و جای شبهه نیست گرچه بعضی از علماء خواسته منکرات آن را تطبیق با اصول مذهب نماید ولی به تصریح خود محدث نوری (ره) بر متأمل در آن پوشیده نیست که جز تکلف حاصلی ندارد و زحمت بی‌جا کشیده است اینگونه کتابها را ازدشمنان عالم تشیع جعل می‌کنند مانند دس* و وضعی که به بعض اخبار می‌نمایند و نشر می‌کنند و به بعض بزرگان عالم شیعه که مقبول القول نزد عموم است نسبت می‌دهند تا در قلوب عامه مردم جاگیرد و مقبول افتد مانند بعض تألیفاتی که به محقق اردبیلی قدس سره نسبت داده‌اند.

محدث نوری (ره) با اقرار به جعلی بودن آن مقتل خواسته با قرائن و امارات از نقلیات سائر کتب و مقاتل نقل آن را تصحیح نماید که اسراء را از راه سلطانی برده‌اند.

تا این که می‌فرماید: و چون عاقل تأمل کند سیر از کربلاء به کوفه و از آنجا به شام با ملاحظه اقل ایام توقف در آن دو بلد و از شام تا به کربلاء در مدت چهل روز از ممتنعات خواهد شمرد و اگر از آنچه گفتیم اغماض کنیم و فرض نمائیم که سیر از بریه و غربی فرات بود آن هم بعد از تأمل صادق نظیر اول است چه از کوفه تا شام به خط

مستقیم يك صد و هفتاد و پنج فرسخ است روز دوازدهم ورود کوفه سیزدهم انعقاد آن مجلس می شود و ایام رفتن قاصد به شام و مراجعت به کوفه کمتر از بیست روز چنانچه در اقبال گفته نشود بعد از آن ماندن اسراء اهل بیت علیهم السلام را در حبس کوفه و رسیدن خبر از یزید را نقل فرموده و می فرماید :

و اما آنچه بعضی از افاضل علماء در حواشی بر مزار بحار احتمال داده که استیذان و جواب به توسط کبوتر بود که ملوک سابق آن را به جهت قاصدی و بردن خط^۱ از بلدی به بلدی تربیت می کردند . فاسد است زیرا که در عصر بنی امیه و اوائل بنی عباس این کار متداول نبود بلکه شهاب الدین احمد بن یحیی بن فضل الله العمری تصریح کرده در کتاب تعریف که اصل آن قسم کبوتر که آن را حمام هدی و حمام رسائلی می گویند در موصل بوده و ملوک فاطمیین بسیار به او اعتناء داشتند . و از کتاب **تمائم الحمام** محیی الدین ابن عبدالظاهر نقل کرده که اول ملوک که آن را از موصل نقل کرد نورالدین محمود بن زنگی بود در سنه (۵۶۵) و بالجمله از اقبال گذشت که يك ماه در حبس شام بودند و بعد از بیرون آمدن هفت روز مشغول عزاداری بودند چنانچه در کامل بهائی است و محمد بن جریر طبری در تاریخ خود گفته که یزید

۱- مراد نامه است که در السنه اهل عراق از آن خط تعبیر می آورند و

حالا هم متداول است .

ده روز ایشان را در خانه خود نگهداشت و بعد از آن ایشان را روانه کرد در مراجعت اجلال و اکرام و ثانی و وقار در شب سیر می کردند چنانچه از کلام شیخ مفید (ره) که گذشت و دیگران معلوم می شود و اگر در هر شب هشت فرسخ بر همان خط مستقیم سیر کرده باشند مدت سیر قریب به بیست و دو روز خواهد بود و حال آن که از آن خط به جهت قلت آب و سائر مایحتاج سیر میسر نباشد خصوص برای آن قافله زنان و کودکان و ضعیفان .

تا اینجا کلمات و فرمایشهای محدث نوری (ره) بود که برای اثبات عقیده خود دلیل آورده است .

و از آنچه از سرعت سیر در آن زمانها نگارش داده شد و شواهد آوردیم و نیز شواهد زیادی در متون تواریخ اسلامی موجود است گرچه قبول نمائیم که از راه سلطانی اسراء را به شام برده اند باز سرعت سیر شتران جماعه ذلول آن زمانها و مراکب تربیت شده بریدها در اندک مدت آن راه را طی می کردند اگر چه فرض شود اسراء را با مراکب خودشان برده باشند - گرچه ثابت نیست - و محدث نوری (ره) قیاس به زمان خود فرموده و با مترهای زمان خویش اندازه گیری کرده است و لذا آن همه استبعادها را به قلم آورده حتی کار را به جائی رسانیده که از ممتنعات بشمار آورده در صورتی که میان مکه و کوفه بیشتر از شام تا کوفه است شواهد زیادی موجود است (چنانچه مقداری نقل شد) در مدت هشت روز و یا ده روز طی می کرده اند و این که در شام يك ماه مانده اند مورد

اعتماد نیست چنانچه از فاضل قزوینی (ره) نیز در گذشته نقل شد و معلوم نیست مرحوم سید (قدس سره) آن را از کجا نقل فرموده است . داستانهائی که امثال صاحب کتاب بحرالمصاب که خواسته اسم کتابش با مسمای آن مطابق شود برای منازل عرض راه میان کوفه و شام تراشیده ابدأ قابل ارزش و مورد اعتماد نیست تماماً مأخوذ از افواه و کتب مجهول المؤلف و از قصه سرایان و نقلیات بی مدرک قصه خوانان بوده و از نظر دقت و تحقیق به کلی برکنار است .

و تصریح طبری که ده روز در شام بوده اند قطعاً کلیه مدت توقف اسراء و عزاداری آنها در آنجا و توقف در دمشق را مرادش می باشد خیال نشود که ده روز در خانه و دربار شخصی یزید مانده و هفت روز عزاداری کرده و چند روز هم برای تهیه مراجعت توقف نموده اند و از این قبیل تصورات و تخیلات که مجرد احتمالات بیشتر نیست بلکه گفته شده که بیشتر از هشت روز و يك هفته توقف نکرده اند چنانچه فاضل قزوینی (ره) و غیره تصریح بر آن کرده اند .

و مدت هفت روز عزاداری غیر از ده روز توقف در شام باشد که صاحب کامل بهائی نوشته به متفردات آن کتاب در نقل تواریخ چندان نتوان اعتماد کرد چنانچه با تأمل در آن در نقل قضایای تاریخی روشن است .

وسیر با خط مستقیم در مراجعت از شام که احتیاج به آب و سائر مایحتاج داشته است خود محدث نوری (ره) تصریح فرمود که یزید پلید

اسراء اهل بیت علیهم السلام را با اجلال و اکرام روانه نموده پس قطعاً کلیه مایحتاج آنها را از آب و غیره تهیه می‌بینند از کجا بر ما معلوم شده که لوازم استراحت آن راه را فراهم نیاورده‌اند همه آن حرف‌های بعداتی می‌باشد که به ذهن می‌آید ولی در مقابل باید مقربیات را هم در نظر گرفت .

اما آنچه بعضی از افاضل علماء در حواشی بر مزار بحار الانوار فرموده : که استیذان ابن زیاد و جواب یزید به واسطه کبوتر نامه‌بر بوده کلام بسیار نزدیک به صواب و متین و درست است و معلوم می‌شود بعضی افاضل نامه‌برده از اشخاص با اطلاع بوده است گرچه محدث نوری (ره) مدعی او را فاسد شمرده است ولی ادعائش صحیح است چنانچه پس از دقت در تاریخ روشن خواهد شد .

محدث معظم (ره) خیال کرده که قبل از تربیت کبوتر نامه‌بر در (موصل) در زمان فاطمین و بردن نورالدین محمود آنها را از (موصل) در سال (۵۶۵) هجری به شام آن کبوترها وجود نداشته‌اند در صورتی که تربیت کبوتر نامه‌بر از زمان حضرت سلیمان علیه السلام از انبیاء عظام بوده و بلکه قبل از آن هم وجود داشته است و این قضیه در (موصل) در زمان فاطمین تازگی نداشته و آنها نیز از گذشتگان یاد گرفته‌اند و اگر منظور این باشد که در اسلام از زمان آنها این کبوتر تربیت شده و قبل از آن نبوده آن هم درست نیست چنانچه بزودی روشن می‌شود .

ناگفته نماند هر قضیه و عملی که در زمانی به اوج کمال آن برسد

اغلب افکار عمومی تاریخ نویسان به طرف آن دوران متوجه شده و تاریخ نویسان روزگار که بعد از مدتها یا به عرصه وجود می گذارند خیال می کنند از همان زمان به آن کار و عمل شروع شده است و از احوال قبل از آن دوران در غفلت بوده و توجه نمی نمایند .

از باب مثال گفته می شود : ظهور قبر مبارك امير المؤمنين (علیه السلام) در نجف اشرف در زمان هارون الرشید عباسی شهرت به سزا پیدا کرده و بعد از رفتن هارون به شکار و پناه بردن آهوها به بالای تپه ها و نزدیک نشدن سگهای شکاری به بالای تپه و مطلع شدن هارون که در بالای تپه قبر اطهر امير المؤمنين (علیه السلام) است و شبی رفته در کنار قبر مبارك تا صبح بیدار شده و بعد قبه عالی بر سر قبر اطهر بنا کرده است .

لذا اغلب در کتب تاریخ و انساب و غیرها نسبت ظهور قبر مبارك را به زمان هارون الرشید می دهند در صورتی که قبل از دوران هارون در زمان سفاح و منصور دوانیقی قبر مبارك را حضرت امام سجاد (علیه السلام) و امام صادق سلام الله علیه به شیعیان امير المؤمنين (علیه السلام) معرفی کرده بودند و خواص شیعه بر آن مطلع بودند و به زیارت قبر مبارك مشرف می شدند و در زمان منصور دوانیقی زوار قبر مطهر خصوصاً از کوفه زیادتر شد و داود بن علی عباسی والی کوفه بر آن مطلع شده و خواست قبر مطهر را از اساس بردارد یا حقیقت امر را درباره قبر مبارك به دست آورد و کرامتی که در موقع کندن اطراف قبر مبارك ظاهر گشت و خبر به داود

رسید و امر به توقف کارگران کرد^۱ و صندوق و سایه بانی بر بالای قبر مطهر بنا نمود که موقع تشرف هارون بر کنار قبر مبارک موجود بوده است و هارون قبه بر بالای قبر مبارک امر به ساختمان کرد و چون ساختمان قبه از طرف هارون و هجوم زوار به زیارت قبر مطهر از دوره هارون شروع شده و در اشتهار به حدکمال رسیده و لذا تاریخ نویسان نسبت ظهور قبر مطهر امیر المؤمنین علیه السلام را به زمان هارون الرشید می دهند.

مثال دیگر : وضع تاریخ هجری قمری در اسلام که از هجرت خاتم انبیاء صلوات الله علیه و آله وسلم است مشهور در تاریخها و السنه و افواه مردم نسبت وضع آن را به زمان عمر بن خطاب (خلیفه انتخابی مردم نه بلکه انتصابی از طرف ابوبکر) می دهند چون در زمان وی مسلمین بسیار احتیاج به ثبت تاریخ پیدا کردند زیرا فتوحات زیاد گشت و ممالک مانند ایران و روم فتح شد و ثروت دولت اسلامی زیاد گردید و احتیاج مبرم به نگارش تاریخ در امور مسلمین بیشتر شد و استعمال آن زیادتر گشت و لذا وضع تاریخ را مؤرخین به زمان عمر نسبت داده اند ولی اگر تحقیق شود آن طور نیست که اصل وضع در زمان عمر شده بلکه قبل از دوران عمر اصل تاریخ هجری را خود رسول الله

۱- رجوع شود به تفصیل آن واقعه به کتاب فرحة الغری سید بن طاووس

(ره) ص ۱۱۸ ط نجف و تهذیب شیخ طوسی (ره) ج ۶ ص ۱۱۱ - ۱۱۲ ط نجف .

وضع فرموده است و شاید بعضی اشخاص موقعی به این عبارات تکارنده برسند برایش تعجب رخ بدهد ولی جای هیچگونه شکفت نیست پس لازم است به جملات زیر توجه فرمائید :

شیخ ابوالعباس احد قلقشندی در صبح الاعشی گوید^۱ : حکمی ابوجعفر النحاس فی «صناعة الكتاب» عن محمد بن جریر انه روی بسنده الى ابن شهاب ان النبی ﷺ لما قدم المدينة - وقدمها فی شهر ربيع الاول امر بالتاریخ . و علی هذا فیکون ابتداء التاریخ فی عام الهجرة . قال النحاس: والمعروف عند العلماء ان ابتداء التاریخ بالهجرة کان فی خلافة عمر بن الخطاب (رض) .

ملاحظه می شود که اصل ابتداء تاریخ هجری اسلامی را خود رسول الله ﷺ وضع فرموده ولی چون در زمان عمر احتیاج به ضبط تاریخ بیشتر گشته و لذا معروف میان مؤرخین و علماء - چنانچه نحاس نقل کرده - آنست که از زمان عمر ابتداء تاریخ هجری شروع شده است و چون اصل وضع تاریخ از خود رسول الله ﷺ بوده و لذا موقعی که عمر صحابه را جمع کرد که تاریخ وضع شود و با آنها به مشورت پرداخت بعضی گفتند: که ابتداء تاریخ را از مبعث بگذاریم و بعضی دیگر گفتند: از روز وفات

رسول الله ﷺ وضع شود. و بعضی اظهار نمودند: که از هجرت رسول الله ﷺ از مکه به مدینه ابتداء تاریخ قرار داده شود زیرا از هجرت ابتداء ظهور قوت و شوکت اسلام است و عمر نیز این قول را تصویب کرده و پسندید.

و از تواریخ ظاهر می شود که ابرازکننده این قول که ابتداء تاریخ اسلامی از هجرت شود عبارت از امیر المؤمنین سلام الله علیه است^۱ و چون عمر و دیگران از صحابه پیشنهادهای دیگر برای ابتداء تاریخ کرده اند برخلاف آنچه خود رسول الله ﷺ از هجرت ابتداء تاریخ تعیین فرموده است و لذا امیر المؤمنین علیه السلام به عمر فرموده که ابتداء تاریخ از هجرت بشود که خود رسول الله ﷺ تعیین فرموده و هجرت

۱ - رجوع شود به « تاریخ العلوم عند العرب » تألیف عمر فروخ ص ۴۳۲ ط بیروت (۱۳۹۰) ق و محمد بن جریر طبری در تاریخ الامم و الملوك گوید : و لما قدم رسول الله (ص) المدينة امر بالتاریخ فیما قیل - بعد به سند خود از ابن شهاب نقل کرده : ان النبی (ص) لما قدم المدينة و قدمها فی شهر ربیع الاول امر بالتاریخ. قال ابو جعفر فذكر انهم كانوا يؤرخون بالشهر والشهرین من مقدمه الى ان تمت السنة وقد قیل ان اول من امر بالتاریخ فی الاسلام عمر بن الخطاب . جمع عمر بن الخطاب الناس فساء لهم فقال من ای يوم نكتب فقال علی علیه السلام من يوم هاجر رسول الله (ص) و ترك ارض الشرك ففعله عمر - رجوع شود به تاریخ طبری ج ۲ ص ۱۱۰-۱۱۲ ط مصر - مطبعة استقامة سال (۱۳۵۷) ق.

در ماه ربیع الاول بوده ولی ماه محرم را ابتداء گرفته اند برای این که حجاج در آن موقع از مکه منصرف و مراجعت می کردند و نیز محرم از ماههای حرام است .

و علامه شیخ عبدالحی کتانی در کتاب (نظام الحکومة النبویة) المسمى (التراتیب الاداریة)^۱ گوید : باب فی وضع التاریخ واصله . المعروف ان التاریخ بالهجرة النبویة حدث فی خلافة عمر بن الخطاب و لكن حکى ابو جعفر بن النحاس فی کتابه صناعة الکتاب و حکاه عنه القلقشندی فی صبح الاعشى ص ۲۴۰ فی الجزء السادس عن محمد بن جریر انه روى بسنده الى ابن شهاب ان النبی ﷺ لما قدم المدينة - و قدمها فی شهر ربیع الاول - امر بالتاریخ . قال القلقشندی و علی هذا یكون ابتداء التاریخ فی عام الهجرة (ه) .

و فی المواهب و امر والتأریخ بالتاریخ و کتب من حین الهجرة . قال الزرقانی رواه الحاکم فی الاکلیل عن الزهری مفصلاً ، و المشهور خلافه و ان ذلك فی زمن عمر كما قال الحافظ (ه) .

و قد قال الحافظ جلال الدین السیوطی رایت فی مجموع بخط ابن القماح عن ابن الصلاح انه قال ذکر ابو طاهر محمد بن محمض الزیادی فی تاریخ الشروط ان رسول الله ﷺ ارخ بالهجرة حین کتب الکتاب

لنصارى نجران و امر علياً عليه السلام ان يكتب فيه حين كتب عنه انه كتب
لخمس من الهجرة قال فالمؤرخ بهذا اذا رسول الله ﷺ و عمر تبعه في
ذلك قال و قد اشبهت الكلام على ذلك في مؤلف مستقل مختصر^١ بهذه
المسألة (هـ) .

قلت : سماه « الشماريخ في علم التاريخ » قال السخاوى فان ثبت
فيكون عمر متبعاً لا مبتكراً (هـ) .

وقال الامام السهيلي في الروض ص ١١ من الجزء الثاني^٢ تاسيس
مسجد قباكان في اول يوم من حلول رسول الله ﷺ دار هجرته والبلد
الذى هو مهاجرة و في قوله تعالى : (من اول يوم^٣) و قد علم انه ليس
اول الايام كلها ولا اضافه الى شئ في اللفظ الظاهر^٤ . ففيه من الفقه
صحة ما اتفق عليه الصحابة مع عمر حين شاورهم في التاريخ فانفق رايهم

١ - مختص - ظ .

٢ - در (الروض الانف) مطبوع در مصر به سال ١٣٨٩ هـ ق در ج ٤

ص ٢٥٥ مى باشد .

٣ - التوبة - ١٠٨ - قال السهيلي : (من اول يوم) اى من اول يوم
حلول النبى (ص) المدينة و هو اول يوم من التاريخ كما اتفق الصحابة على اول
سنى التاريخ عام الهجرة = كذا ذكر الحافظ ابن كثير في تاريخ (البداية و
النهاية) ج ٣ ص ٢٠٧ .

٤ - (فتعين انه اضيف الى شئ مضمرة) الروض الانف ص ٢٥٥ ط مصر .

ان يكون التاريخ من عام الهجرة لانه الوقت الذى عز فيه الاسلام والذى
 آمير فيه النبى ﷺ واسبس المساجد وعبالله آمناً كما يحبه فوافق
 رأيهم هذا التنزيل و فهمنا الان بفعلهم ان قوله سبحانه : (من اول يوم)
 ان ذلك اليوم هو اول ايام التاريخ الذى نؤرخ به الان فان كان اصحاب
 رسول الله ﷺ اخذوا هذا من الاية فهو الظن بافهامهم فهم اعلم الناس
 بكتاب الله و بتأويله وافهمهم بما فى القرآن من اشارات و افصاح و ان
 كان ذلك منهم عن رأى و اجتهاد فقد علم ذلك قبل ان يكونوا و اشار
 الى صحته قبل ان يفعل اذ لا يعقل قول القائل فعلته اول يوم الا بالاضافة
 الى عام معلوم او شهر معلوم او تاريخ معلوم وليس هاهنا اضافة فى المعنى
 الا الى هذا التاريخ المعلوم لعدم القرائن الدالة على غيره من قرينة لفظ
 او قرينة حال فتدبره فيه معتبر لمن اذكر و علم لمن راي بعين فؤاده
 و استبصر و الحمد لله (ه) و قد نقل كلامه ملخصاً الحافظ فى الفتح و
 قال عقبه كذا قال و المتبادر ان معنى قوله: (من اول يوم) اى دخل النبى
 ﷺ و اصحابه المدينة (ه).

۱- سهیلی در الروض الانف بعد از جملات که در متن نقل شده گوید:

ولیس یحتاج فی قوله من اول يوم الى اضممار كما قرره بعض النحاة : من تأسيس
 اول يوم ، فراراً من دخول من على الزمان ، ولو لفظ بالتأسيس لكان معناه من
 وقت تأسيس اول يوم ، فاضماره للتأسيس لا یفید شیئاً ، و من تدخل على الزمان
 و غیره ففی التنزیل (من قبل و من بعد) و القبل و البعد زمان و فی الحديث ...

و قال ابن المنیر کلام السهیلی کلام تکلف و تعسف و خروج عن تقدیر الاقدمین فانهم قدروه من تأسیس اول يوم مکانه قيل من اول يوم وقع فيه التأسیس و هذا تأسیس تقتضیة العریة و تشهد له الایة (۵) قلت : کلام السهیلی ظاهر المأخذ جلی الاستنتاج و الذین استبشعوه كأنهم لم یذوقوه فتأمله بانصاف ترى الحق مع ما املاه الاعمی لاماکتبه البصراء ولذا اقتصر علیه معجباً به المولی شهاب الملة والدين الخفاجی فی عناية القاضی و کفاية القاضی انظرها « و ربك اعلم بمن هو اهدی سبیلاً » .

واختیرت الهجرة للابتداء بهادون وقت الولادة والبعثة لاختلافهم فیها دونها و وقت الوفاة و ان شارك الهجرة فی الاتفاق لایحسن الابتداء بها عقلاً لما ینشأ عنه من تهیج الحزن والاسف بخلاف وقت الهجرة فانه یتبرک به لکونه وقت استقامة ملة الاسلام و اختیر لافتتاح السنة المحرم دون غیره لکونه شهر الله واحد الاشهر الحرم و فيه تنصرف الناس من الحج .

تا اینجا آنچه شیخ عبدالحی کتانی در کتاب « نظام الحكومة النبویة » گفته بود نگارش یافت چون خالی از فائده نبود نقل گردید ولی وجوهی که برای عدم تعیین ولادت رسول الله ﷺ و بعثت آن حضرت به مبداء قرار دادن به تاریخ اسلامی ذکر کرده چنانچه غیر از وی دیگران نیز گفته اند وجوه ضعیفه و قابل اعتماد نیست .

بلکه چنانچه علامه مجلسی (ره) فرموده وجوهیست بسیار وهن

دارد زیرا لازم نیست به روز معین و ماه معین در ولادت و بعثت اتفاق باشد و علاوه علم به روز و ماه مدخلیت درمطلوب که ابتداء تاریخ باشد ندارد و فقط معین بودن سال ولادت و بعثت کفایت می کرد و در زمان ما اختلافی در سال ولادت و بعثت وجود ندارد کجا رسد که در اوائل و صدر اسلام باشد که اصلاً اختلافی در سال آنها نبوده است .

پس اصل جهت تعیین هجرت برای ابتداء تاریخ اسلام تعیین خود رسول الله ﷺ است که به وحی خداوندی تعیین فرموده است چنانچه از فرمایش های خاندان رسالت ﷺ آن معنی به خوبی فهمیده می شود .

و آنچه سخاوی گفته : اگر وضع مبدأ تاریخ اسلامی از هجرت ثابت شود که خود رسول الله ﷺ آن را وضع فرموده است پس عمر تابع بوده نه این که در این باره ابتکار به خرج داده است . این کلام وی در نظر امثال سخاوی از علماء اهل سنت است .

و امام نزد تابعین اهل بیت ﷺ و شیعیان آنها از برکات آثار وارده از خاندان عصمت و طهارت موضوع مزبور ثابت و کاملاً محقق می شود که اصل وضع تاریخ اسلامی از هجرت و مبدأ قرار دادن آن به دستور وحی و به امر خود رسول الله ﷺ شده است .

در نزد شیعه امامیه ثابت و محقق است که صحیفه کامله سجادیه بطور قطع از اهل بیت عصمت و طهارت نقل شده و روایت آن از ضروریات بشمار است و از آن (زبور اهل بیت ﷺ) و (انجیل آل محمد ﷺ)

تعبیر می‌آورند درسند آن صحیفه مبارکه عباراتی از امام معصوم علیه السلام نقل شده که بطور واضح می‌رساند که مبداء تاریخ از هجرت از مصدر وحی تلقی شده پس لابد باید عین عبارات آن نقل شود بعد به نکات آن اشاره گردد و اول کسی که به این موضوع (تا آنجا که نگارنده اطلاع یافته‌ام) متفطن شده و آگاه گردیده عبارت از علامه مجلسی (قدس سره) در بحار الانوار در مجلد ۱۴ (السماء و العالم) می‌باشد چنانچه پس از اشاره به آنچه قوم از اهل تاریخ گفته‌اند و وجوه و مؤیداتی که برای مبداء قراردادن هجرت به تاریخ اسلامی ذکر کرده‌اند نقل فرموده و بعد گوید: تمامی آن وجوه ضعیف و موهون است.

پس از آن آنچه به نظر علامه مجلسی (ره) مرجح برای مبداء قرار دادن به تاریخ از هجرت رسیده می‌فرماید: 'ولقد عثرت علی خبر یصلح مرجحاً و مخصوصاً لذلك قل من تظن به و هو ما ورد فی خبر الصحیفه الشریفه السجادیة صلوات الله علی من الهمها حیث قال الصادق علیه السلام ان ابی حدثنی عن ابيه عن جده عن علی علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله اخذته نعسه و هو علی منبره فرأی فی منامه رجالاً یزرون علی منبره نزوالقرده یردون الناس علی اعقابهم القهقری فاستوی رسول الله صلی الله علیه و آله و الله و رسول الله صلی الله علیه و آله'

۱- مجلد السماء و العالم ص ۱۷۷ طبع امین الضرب .

۲- به تعلیقات کتاب رجوع شود .

جالساً و الحزن يعرف في وجهه فاتاه جبرئيل عليه السلام بهذه الآية : و ما جعلنا الرؤية التي اريناك الا فتنة للناس و الشجرة الملعونة في القرآن (الآية) يعني بنى امية قال: يا جبرئيل اُعلى عهدى يكونون و فى زمنى؟ قال: لا ولكن تدور رحى الاسلام من مهاجرك فتلبث بذلك عشراً ثم تدور رحى الاسلام على رأس خمس و ثلاثين من مهاجرك فتلبث بذلك خمساً.... الى آخر الخبر .

فیدل على ان جعل مبداء التاريخ من الهجرة مأخوذ من جبرئيل عليه السلام و مستند الى الوحي السماوى و منسوب الى الخبر النبوى و هذا يؤيد ما روى ان امير المؤمنين عليه السلام اشار عليهم بذلك فى زمن عمر عند تحيرهم و العلة الواقعية فى ذلك يمكن ان تكون ما ذكر من انها مبداء ظهور غلبة الاسلام و المسلمين و مفتتح ظهور شرائع الدين و تخلص المؤمنين من اسر المشركين و سائر ما جرى بعد الهجرة من تأسيس قواعد الدين المبين .

این که جبرئیل (ع) گفته : «من مهاجرك» یعنی از هجرت تو بعد بازگفته : « من مهاجرك » صریح است که من جانب الله تعالى مقرر بوده که هجرت رسول الله (ص) مبداء تاریخ اسلامی بشود و فطانت علامه مجلسی (قدس سره) بر این موضوع، بسیار ارزنده است و کشف از احاطه و اطلاع آن بزرگوار می نماید .

پس نزد ما شیعه امامیه ثابت است که اصل بنیان گزار مبداء تاریخ اسلامی از هجرت خود رسول الله (ص) است و مسلمین باید در

امور خودشان از آن تاریخ تبعیت نمایند و آن را معمول دارند نه این که در اثر نفوذ استعمار تاریخ پیغمبر (ص) خود را رها کرده و تاریخ میلادی مسیحی را در ممالك خودشان معمول و رسمی نمایند که زهی بی‌همیتی و بی‌غیرتی است فعلاً اغلب بلاد اسلامی عربی را تاریخ رسمی در نامه‌های رسمی و مکاتبات دولتی و بلکه ملی خودشان تاریخ میلادی است و آن را استعمال می‌کنند و کاشف از نفوذ استعمار است و در ایران گرچه تاریخ شمسی را با نامه‌های کهنه و فرسوده زمان جاهلیت معمول کرده‌اند ولی باز از هجرت رسول الله ﷺ است اما در امور دینی نتوان آن را مورد اعتماد در مقام عمل قرار داد و به آن عمل نمود چنانچه اگر تاریخ موهوم دیگری وضع نمایند نزد ارباب دانش‌ارزشی و مبداء صحیحی ندارد - و راجع به این موضوع در چند سال قبل در جنة المأوی و تعلیقات خودم بر آن از استادما آية الله کاشف الغطاء (قدس سره) و به قلم اینجانب مطالبی نگارش یافته به آنجا رجوع شود^۱.

و ناگفته نماند که تاریخ هجری مبداءش معلوم و روشن و صحیح‌ترین تاریخ در میان بشر است اما تاریخ میلادی که فعلاً در میان اتباع کلیساهای فعلی معمول است تاریخ صحیح نبوده و مبداءش غیر معلوم

۱- جنة المأوی ص ۲۷۲ ط ۱ تبریز و ص ۲۱۱-۲۱۲ ط ۲- تبریز

و درست نیست^۱.

۱- چون در تاریخ تولد حضرت مسیح (ع) شش و یا هفت قول مختلف موجود است و تاریخ میلادی معمول در عالم مسیحیت فعلی با آن اقوال که با همدیگر اختلاف زیاد داشته و فاصله بیشتر دارند نمی سازد و این تاریخ میلادی پس از سالهای دراز بعد از حضرت مسیح (ع) ساخته شده است و این که مؤرخین در تعیین مدت و فترت میان حضرت مسیح (ع) و میان ظهور حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف دارند منشأ آن اختلاف در تاریخ ولادت مسیح (ع) است و لذا بعضی از مؤرخین گفته : (۶۰۰) سال فاصله بوده و بعضی گفته : (۵۷۰) و بعضی گفته : (۶۲۲) و بعضی قائل است : (۵۶۸) تا هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و بعضی گفته : که مبعث در سال (۶۱۰) میلادی بوده و بعضی از مفسرین گفته : که بعثت در (۵۵۰) بوده و بعضی گوید: در سال (۴۶۰) و غیر از اینها اقوال دیگری نیز وجود دارد .

ومنشأ اختلاف عبارت از اختلاف میان مؤرخین در ولادت حضرت عیسی (ع) است نه در زمان هجرت رسول الله (ص) زیرا در زمان هجرت آن حضرت اختلافی وجود ندارد .

این که گفته شد : تاریخ میلادی پس از سالهای دراز ساخته شده ، یکی از اهل تحقیق در دیباچه کتاب (قصه سکندر و دارا) مطبوع در سال : ۱۳۴۳ ش در ایران - چاپخانه صبح امروز ص (سی و دو) گوید : تاریخ میلادی که امسال سال (۱۹۶۴) آنست فقط از ده قرن پیش قرار داده شده و سابقه استعمال ندارد

از قرائن^۱ و دلائل و اماراتی که از آنها واضح می گردد که اصل وضع تاریخ از خود رسول الله ﷺ بوده علاوه بر آن قرائن که ذکر شد :

عبارت از بعض اخباریست که از خود رسول الله (ص) نقل شده و در آنها پیغمبر اکرم (ص) تصریح فرموده که اول محرم اول سال است یا جبرئیل عرض می کند که شهادت فرزندت حسین (ع) پس از شصت سال از هجرت تو خواهد شد یا تاریخ نامه ها و عهد ها که امام امیر المؤمنین (ع) از طرف رسول الله (ص) نگارش داده و در آنها تاریخ هجری را مرقوم فرموده .

←

و تا قرن ها بعد در همه اروپا معمول نبوده است .

باید تحقیق کرد که چه پیش آمده که ده قرن پس از میلاد کلیسا به فکر وضع تاریخ برای میلاد افتاده؟ و چرا این تاریخ پس از قرار داد تا مدتی در همه کشورهایی که دین عیسوی دین رسمی بوده پذیرفته نشده است و نیز رجوع شود به صفحه (چهل و پنج) آن کتاب نامبرده .

و در اینجا به مناسبت تاریخ ولادت حضرت عیسی (ع) متذکر مطلبی شدم و آن را در تعلیقات کتاب نگارش خواهم داد ان شاء الله تعالی و لذا به تعلیقات رجوع شود .

۱- از اینجا تا آخر مطلب از اضافات در طبع دوم کتاب است .

سید اجل اعظم سید رضی الدین ابن طاووس حسنی قدس سره در کتاب اقبال فرموده^۱: «صلاة أخرى اول ليلة من المحرم رواها عبد القادر بن ابی القاسم الاشری فی کتابه باسناده عن رسول الله ﷺ انه قال ان فی المحرم ليلة وهی اول ليلة منه من صلی فیها رکعتین یقرأ فیها سورة الحمد وقل هو الله أحد احدى عشر مرة وصام صبیحتها» وهو اول يوم من السنة «فهو کمن^۲ یدوم علی الخیر سنته و لا یزال محفوظاً من السنة الی قابل فان مات قبل ذلك صار الی الجنة (ه).

این که فرموده: «و هو اول يوم من السنة» یعنی روز اول ماه محرم اول روز سال است. صریح است که خود رسول الله (ص) اول سال هجری را از اول محرم قرار داده است و در زمان عمر که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که مبدء تاریخ باید از هجرت گرفته شود و اولش نیز از ماه محرم باید باشد تبعاً به رسول الله (ص) بوده که نگذاشته عمر و امثال او آن را تغییر دهند چنانچه به احکام زیادی از احکام اسلامی بعد از رسول الله (ص) می خواستند تغییر دهند و امیر المؤمنین (ع) مانع شده و یا حکمی را که حق بوده آن را آشکارا ساخته و این موضوع مهمی است که باید در اطرافش تحقیقات زیاد به عمل آید و در مورد دیگر نیز به این مطلب اشاره

شده است^۱.

سید اجل رضی الدین ابن طاووس رضوان الله تعالی علیه به سند خود به طریق اهل بیت علیهم السلام روایت کرده^۲:

قال كان رسول الله (ص) يصلي اول يوم من المحرم ركعتين فاذا فرغ رفع يديه و دعا بهذا الدعاء ثلاث مرات : اللهم أنت الا اله القديم و هذه سنة جديدة الخ .

فرمایش رسول الله (ص) در این دعای شریف صریح است که اول ماه محرم سال جدید است و لذا سید ابن طاووس (ره) بعد از نقل آن تا آخر فرموده^۳:

فان قيل : قد قدمت في كتاب المضاير ان اول السنة شهر رمضان و قد ذكرت في هذا الدعاء ان اول السنة المحرم .

فاقول: قد قدمنا انه يحتمل ان يكون شهر رمضان اول سنة فيما يختص بالعبادات و ترجيح الاوقات و المحرم اول سنة فيما يختص بالمعاملات و التواريخ و تدبير الناس في الحادثات^۴.

۱- رجوع شود به «جنة المأوى» ص ۲۷۹-۲۸۰ ط ۲- تبریز .

۲- اقبال ص ۵۵۳ س ۲۲ .

۳- اقبال ص ۵۵۴ .

۴- فی الاختیارات - خ .

حاصل فرمایش سید(ره) این است اگر گفته شود: که این دعای شریف صریح است که اول سال ماه محرم است و گفته اید: که اول سال ماه مبارك رمضان است.

در جواب گفته می شود: اول سال ماه مبارك رمضان است یعنی ماه رمضان اول سال از جهت عبادت است و ماه محرم اول سال است نسبت به تاریخ و معاملات و تدبیر امور مردم که تاریخ اسلامی است و از مبده وحی اخذ شده است (ان هو الا وحی یوحی) پس این که بعضی از معاندین اسلام توهم کرده و به زبان بعض قاصرین جاری می شود که تاریخ هجری را عمر تعیین کرده و اول آن را اول ماه محرم قرار داده خواسته بعض احقاد و عادات دوره جاهلیت را در اسلام احیاء و عملی نماید این کلام غفلت از این است که خود رسول الله (ص) تاریخ هجری را از اول ماه محرم قرار داده است حتی در دعاء نیز می فرماید: خدایا اول محرم اول سال جدید است.

پس معلوم شد که آن گونه توهمات جاهلانه و نسبت وضع تاریخ هجری اسلامی را مشوب با عادات زمان جاهلیت کردن ناشی از احقاد دیرینه خود توهم کننده است.

داعی مطلق ادريس عمادالدین قرشی در کتاب عیون الاخبار و

فنون الآثار^۱ گوید :

و عن سعد بن طریف عن أبی جعفر محمد بن علی (ع) انه قال:
دخل الحسين (ع) علی رسول الله ﷺ و هو غلام صغیر فوضعه علی
بطنه. فأناه جبرئیل (ع) فقال : یا محمد ، ابنک هذا تقتله أمتک علی رأس
ستین سنة من هجرتک . ثم أراه التربة التي یقتل علیها .

خبر صریح است که شهادت سید الشهداء (ع) با اخبار جبرئیل
به رسول الله (ض) بعد از شصت سال از هجرت واقع خواهد شد و در
دهم ماه محرم روز عاشوراء سال ۶۱ واقع گردیده و از خبر دادن جبرئیل
که ده روز زیاده است از باب مسامحه است که در اینگونه کلمات واقع
می شود چنانچه نظائر آن در کلمات زیاد است .

و از آنچه گفته شد معلوم می شود که اشکال کردن در بعض مکاتیب
و عهدهای رسول الله ﷺ که در آنها تاریخ هجری نوشته شده و وضع
تاریخ از زمان عمر است بی وجه است و غفلت از آنست که تاریخ
هجری را خود رسول الله (ص) تعیین فرموده است .

حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ذکر اخبار اصفهان^۲ درباره خرید

۱- عیون الاخبار ص ۸۱ ط بیروت .

۱- اخبار اصفهان ج ۱ ص ۵۲ س ۱۴ .

سلمان فارسی از عثمان بن الاشهل یهودی که کاتب آن مکتوب امیر المؤمنین سلام الله علیه است در آخرش مرقوم فرموده : (وكتب على بن ابي طالب يوم الاثنين في جمادى الاولى مهاجر « محمد بن عبدالله » رسول الله ﷺ) .

و همچنین درعهد و سفارشنامه که رسول الله (ص) درحق برادر سلمان رحمه الله به نام «مابنداز فروخ» وعقب او به مردم توصیه فرموده وکاتب آن امیر المؤمنین سلام الله علیه است در آخرش مرقوم فرموده : و كتب على بن ابي طالب بأمر رسول الله (ص) في رجب سنة تسع من الهجرة^۱ .

اگر بعضی از این نامه ها مانند سفارشنامه برادر سلمان (ص) از بعضی جهات مورد اشکال واقع شود چنانچه در کتاب « مکاتیب الرسول » اشاره کرده ولی از جهت تاریخ نگاشتن در آنها مورد اشکال نیست چون تاریخ هجری را خود رسول الله (ص) تعیین فرموده و شهرت آن به جهت زیادتی احتیاج به تاریخ از زمان عمر شده است .

چنانچه در معاهده «مقنا» در آخرش گوید: وكتب على بن ابي طالب بخطه و رسول الله يملی عليه حرفا حرفا يوم الجمعة لثالث لیل خلت

من رمضان سنة خمس مضت من الهجرة الخ^۱.

گویند معاهده مذکوره موضوع و کذب و اختلاق است و اماراتی برای افتعال آن ذکر کرده اند چنانچه در «مکاتیب الرسول» چهار وجه به کذب و اختلاق بودن آن ذکر کرده و گوید :

الاول : هذا الكتاب آرخ بالخمس من الهجرة مع ان التاريخ من الهجرة كان في زمن عمر باشارة من على (ع) على نقل جل المحققين^۲.
و در پاورقی گوید: اقول: كان التاريخ من الهجرة في زمن عمر باشارة من على عليه السلام كما في التنبيه و الاشراف - ص ۲۵۲ و يعقوبی ج ۲ ص ۱۲۳ و تاريخ الخلفاء ص ۸۹^۳ و الكامل ج ۲ ص ۲۰۲ في آخر حوادث السنة السادسة عشر فعلى هذا يرد الاشكال كما ذكرنا. ولكن يمكن ان يقال : ان عليا عليه السلام هو المشير بذلك فلا مانع من ان يكون عاملاً به قبل ان يكون مشيراً كما وقع ذلك في بعض الكتب الاتية ايضاً ولعل

۱- مکاتیب الرسول - ج ۱ ص ۲۹۳ - س ۱۵-۱۶ - ط - قم - سال: -

۱۳۷۹ ق.

۲- اگر عبارت را «جل المؤرخين» مرقوم می فرمودند بهتر از «جل المحققين» بود زیرا مؤرخين به جهت شهرت وضع تاريخ در زمان عمر نسبت به عمر داده اند و اگر از روی تحقيق می نگاشتند بایستی نسبت اصل وضع تاريخ را به خود رسول الله (ص) بدهند چنانچه بعضیها داده اند .

۳- ص ۱۳۲ ط سال ۱۳۷۱ هـ مصر .

الى ذلك نظر من قال : ان التاريخ من الهجرة كان في زمن الرسول(ص) كما في التنبيه و الاشراف ص ۲۵۲ - انتهى .

مسعودی در کتاب التنبيه و الاشراف که در سال ۱۳۵۷ ق در مصر چاپ شده و ناشر «مکتبة العصرية» در بغداد است اگر ایمن از تحریف و دست خوردگی از طرف نااهلان و متعصبین جاهلی باشد^۱ درص ۲۵۲ گوید :

قال المسعودی : و قد روى الزهرى محمد بن مسلم بن عبيد الله بن عبد الله بن شهاب بن عبد الله بن الحارث بن زهرة بن كلاب ان رسول الله ﷺ لما قدم المدينة مهاجراً أمر بالتاريخ .

بعد ذهن مسعودی(ره) را شهرت نسبت وضع تاریخ به عمر گرفته که میان تاریخ نویسان اشتهار به سزا دارد و رویه شان نسبت دادن وقایع تاریخی است به زمانی که در آن زمان واقعه شهرت پیدا کرده و نقل صحیح زهری را خواسته معیوب ساخته و چنگ به شهرت میان مؤرخین زده و لذا گفته : و هذا خبر مجتبى من حيث الاحاد ومرسل من عند من لا یری قبول المراسیل و ما حکیناه أولاً هو المتفق علیه

۱- چون در بعض جاهاى آن کتاب کلماتى به چشم مى خورد که از مثل

مسعودی مؤرخ کبير بسیار بعید است که آن اندازه بی اطلاع باشد .

از كان ليس في هذا الخبر وقت معلوم أرخ به ولا نقل كيفية ذلك .
و به قول خود كه گوید آنچه اولاً حكايت كردیم اتفاقی است
اشاره کرده به آنچه قبلاً در همان صفحه ۲۵۲ گفته : و كان عمر شاور
الناس في التأريخ لامور حدثت في أيامه لم يعرف لها وقت تؤرخ به فكثير
منهم القول و طال الخطب في تواريخ الاعاجم وغيرها فاشار عليه علي بن
أبي طالب أن يؤرخ بهجرة النبي ﷺ و تركه ارض الشرك فجمعوا
التأريخ من المحرم و ذلك قبل مقدم النبي ﷺ الى المدينة
بشهرين واثني عشر يوماً لانهم أحبوا أن يبتدئوا بالتاريخ من «اول السنة»
و كان ذلك في سنة (۱۷) أو (۱۸) يتنازع الناس في ذلك .

اجتناب ورزیدن مسعودی (ره) از خبر زهری كه گفته: رسول الله
(ص) وقتی كه به مدینه تشریف فرما شد أمر به تاریخ كرد اولاً به
جهت خبر واحد بودن آن است ولی از آنچه از قرائن و اخبار دیگر
نقل شد خبر زهری محفوظ به قرائن خارجی می شود و مورد وثوق
و اطمینان می گردد .

و ثانیاً خبر زهری را رد می کند به این كه آن خبر مرسل است
یعنی وسائط در سند خبر حذف شده در مقابل این اشكال مسعودی گفته
می شود : كه موضوع يك امر تاریخی است و اغلب نقلیات تواریخ
مرسلات است چنانچه اغلب نقلیات خود مسعودی در آن كتاب و كتب

دیگرش از قبیل مراسیل است و نقل تاریخ با سند به فرمایش یکی از بزرگان مصری (شیء ساحر) است که اگر مانند نقلیات ابوالفرج اصفهانی در آغانی نقل تاریخ با سند باشد انسان فریفته شده و مانند سحراست که انسان به صورت ظاهرش فریب بخورد و اعتماد نماید .

نقل زهری از قبیل سائر تواریخ است در صورتی که از قرائن خارجی مورد وثوق شد کفایت می کند احتیاج به نقل با سند ندارد .

و ثالثاً گفته : که زهری کیفیت امر رسول الله (ص) به وضع تاریخ را نقل نکرده است .

در جواب این اشکالش گفته می شود: رسول الله ﷺ که فرموده مبدأ تاریخ اسلامی باید از اول ورودش به مدینه باشد و امر به این موضوع فرموده دیگر این امر کیفیتی را لازم ندارد که زهری نقل نماید و علاوه شما مؤرخین در بسیاری از قضایای تاریخی با جمال گوئی اکتفاء کرده و از نگارش تفصیل و جزئیات موضوعات تاریخی چشم پوشی کرده اید یکی از آن موارد هم تفصیل کیفیت امر رسول الله ﷺ به وضع تاریخ می باشد که نقل نکرده اید، و قضیه امر به این که هجرت آن حضرت مبدأ تاریخ باشد تفصیلی را لازم نکرده است و ممکن است رسول الله (ص) این موضوع را به امیر المؤمنین سلام الله علیه فرموده و امر کرده به آن حضرت که در موضوع وضع تاریخ باید مبدأ آن از هجرت باشد

و نكذارد مبدأ را وقت ديكر و يا از تواريخ ديكران گرفته باشند چنانچه امير المؤمنين سلام الله عليه هم عملي فرموده و عمر را نهي فرموده است. ولي نكته كه در عبارت مسعودي (ره) است عبارت از قول اوست كه گفته: «لأنهم أحبوا أن يبتدؤا بالتاريخ من أول السنة» كه براي مبدأ قرار دادن تاريخ هجري از اول محرم اين عبارت را ذكر کرده است يعني خواستند تاريخ را از ماه محرم قرار دهند و آن قبل از آمدن رسول الله (ص) به مدينه دو ماه و ده روز است چون دوست داشتند كه ابتداء كنند به تاريخ از اول سنه .

و گذشت از قول رسول الله (ص) كه فرمود: اللهم و هذه سنة جديدة .

اگر اشاره به امري كه در زمان جاهليت بوده باشد جای شك نيست كه رسول الله (ص) آن را تصديق فرموده چنانچه ماه هاي قمری را قرآن كريم تصديق فرموده و شهور اسلامي را با آنها قرار داده است و فرموده: ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهراً في كتاب الله^۱.

و مسعودي گفته: كه در خبر زهري وقت معلومي براي اين كه با آن وقت تاريخ تعيين شود نيست، جوابش از اينجاست كه تا اينجا نگارش يافت واضح است زيرا روشن گشت كه اول وقت تاريخ از اول روز ورود

رسول الله (ص) است به مدینه چنانچه در تحقیقات سهیلی و دیگران درباره آیه شریفه «من اول یوم» گذشت و دو ماه و ده روز تقریباً عقب کشیدن ضرر نمی‌رساند اگر هجرت در ربیع الاول یقینی باشد و ممکن است نظر به بعض تواریخ ورود رسول الله (ص) به مدینه در ماه محرم باشد چنانچه صاحب تنقیح المقال این قول را اختیار فرموده است^۱ ولی از فرمایشهای خود رسول الله (ص) فهمیده شد که خودش ماه محرم را اول تاریخ هجرت مبارکه خویش قرار داده است و لذا امیرالمؤمنین سلام الله علیه پافشاری فرموده که باید آنچه رسول الله (ص) خودش تعیین فرموده برقرار بماند.

پس در نظر مؤرخ مسعودی (ره) عمده اعتمادش بر حسب مذاق مؤرخ خویشتن به همان شهرت میان تاریخ نویسان است بدون این که مطلب را باغوررسی و از روی تحقیق عمیقانه نگارش داده باشد.

و از روشن شدن مبدأ تاریخ هجری که خود رسول الله (ص) امر فرموده که تاریخ قرارداد شود و وحی است، معنای حدیثی که شیخ صدوق (ره) در معانی الاخبار روایت فرموده از حضرت امام صادق سلام الله علیه و علامه مجلسی (ره) آن را در بحار الانوار^۲ نقل فرموده و در آن حدیث در

۱- تنقیح المقال شیخ مامقانی قدس سره ج ۱ ص ۱۱۵ و ۱۲ ط نجف اشرف.

۲- بحار الانوار ج ۱۰ - ط جدید ص ۱۶۳ - ۱۶۴.

جواب یکی از زنداقه که از بنی امیه بوده از حروف مقطعه قرآنی آیه شریفه (المص) را امام (ع) تفسیر فرموده و اشاره به انقراض دولت بنی امیه کرده و علامه مجلسی (ره) در بیان شرح آن حدیث فرموده که با تاریخ هجری درست نمی آید و فرموده بعید است ابتناء فرمایش امام (ع) به تاریخ هجری باشد چون حدوث تاریخ هجری متأخر از زمان رسول الله ﷺ است - پس اشکال علامه مجلسی (ره) در آن خبر - بنا به آنچه فرموده در اصطلاح «مغارب» حرف «صاد» در حروف «أبجد» شصت است و نود نیست سال انقراض بنی امیه سنه (۱۳۱) ه می شود - حل شده و جای شبهه نمی ماند و ابتناء فرمایش امام (ع) به تاریخ هجری از زمان خود رسول الله ﷺ است و آیه: (المص) اشاره به تاریخ هجری و انقراض بنی امیه است.

پس از آنچه گفته شد معلوم می گردد موضوعی که در زمانی شهرت به سزا می کند و در اشتها به حد کمال می رسد نوعاً تاریخ نویسان آن را از آن وقت می دانند و به آن زمان نسبت می دهند و در صدد تحقیق و بررسی کامل نمی شوند و در موضوع استفاده از کبوتران نامهرب و نسبت تربیت آن به زمان فاطمیین و نقل آنها از موصل در سال (۵۶۵) ه همین رویه را تاریخ نویسان اتخاذ و آن رفتار را پیش گرفته اند و الا قبل از آن تاریخ در اسلام نیز از کبوتران استفاده کرده اند.

قلقشندی در صبح الاعشی^۱ تصریح کرده که در زمان مهدی سوم خلیفه عباسی از آن کبوتران استفاده می شده و بعداً به اندازه بهای آن

کبوترها بالا رفته یکی به هفتصد دینار و به يك هزار دینار رسیده و تخم بعضی از انواع آنها به قیمت گزاف خرید و فروش شده است .
و انساب کبوتران را مثل انساب عرب محفوظ می داشتند و در این باره به تألیف دفاتر پرداخته اند .

کبوتران پیامبر به نام (هدی) نامیده می شوند و در مواردی کبوتر « بطاقه » نیز نام گذاری نموده اند که از « بتاکیون » یونانی گرفته شده است و به معنی نوشته ایست بر روی قطعه بسیار نازک کاغذ ، این نام را بر کبوتر از آن نظر نهاده اند که نامه های کوچک را حمل می کند بعضی عقیده دارند که نام « ورقاء » در عربی نخستین بار بر این نوع کبوتران که حمل ورق نامه می کردند اطلاق شده است و این دسته از کبوتران به نیز پریدن شهرت بسیار دارند .

استخدام کبوتران برای رسانیدن نامه ها در تاریخ کاری بسیار دیرینه است چنان که در تورات آمده است نوح (عليه السلام) بود که برای نخستین بار از کبوتر در این راه سود جست و پس از او سلیمان (عليه السلام) است که از پرندگان بویژه از کبوتران استفاده نمود در تاریخ بنی اسرائیل نیز اشاراتی درباره کوشش هایی که کبوتران در این رهگذر داشته اند آمده است به داستان آنها رجوع شود^۱.

ولی ناگفته نماند داستانهای آنها از اسرائیلیات و قصه‌های تحریف شده و اعتماد را نشاید.

و پس از پیامبران عظام علیهم السلام نخستین مردمی که از کبوتر برای فرستادن نامه‌ها سود جستند ایرانیان بودند مردم یونان نیز راه و رسم پرورش کبوتران را آموختند جهان متمدن نیز به نقش پراهمیت کبوتران در روابط کتبی آگاه شد و این که در زمان جنگ از کبوتران نامه‌بر استفاده می‌کردند کار تازه‌ای نبود زیرا در روزگار بسیار کهن (بلینیوس) مؤرخ که نقش کبوتران را در رسانیدن اخبار جنگ احساس کرده بود کلماتی دارد^۱.

و نخستین کسانی که در جنگ کبوتران را استخدام کردند رومیان بودند آنجا که (آنتونیوس) هنگام محاصره (مورینا) در سال (۴۳) ق.م بودند

←

سال (۱۳۵۰) شمسی و دربارهٔ سود جستن نوح (ع) از کبوتر رجوع شود به تورات سفر تکوین ص ۱۳ که آن را (ولیم گلن قسیس اکسبی) از اصل زبان عبرانی به زبان فارسی به استعانت فاضل خان همدانی ترجمه نموده و در (ادن برگ) در سال (۱۲۶۱) هجری طبع شده است و در کتابخانهٔ ما نسخهٔ از آن موجود است.

۱- رجوع شود به مجلهٔ «هنر و مردم» ص ۴۵ شماره ۱۱۲-۱۱۳ سال

(۱۳۵۰) شمسی.

به رئیس حکومت خویش نامه‌ای فرستاد که برگردن کبوتری آویخته شده بود و او پاسخ نامه وی را برپای همان کبوتر آویخت و روانه کرد در آن دوران میان همه ملتها این کار مرسوم بوده است بویژه در یانوردان مصری و یونانی که در روزگار بطلاله رسم‌شان بر این بود که هنگام نزدیک شدن به خاک میهن خویش کبوتری را رها کنند، چینی‌ها در کتابهای خود نوشته‌اند که ایشان در قرن هفتم میلادی از کبوتر استفاده کردند و این کار را از بازرگانان عرب و هند = که کبوترانی با خود آنجا برده بودند = آموختند.

پروفسور هیوبرت برد معتقد است که مهدی سومین خلیفه عباسی - نخستین کسی است که سازمان استخدام کبوتران را در قرن هشتم میلادی به وجود آورد اگرچه نخستین موردی که مؤرخین در این باره یاد کرده‌اند در روزگار معتصم عباسی است در آن هنگام که وی در شهر سامراء بود اخبار گرفتاری بابک را به وسیله کبوتران نزد او فرستادند ولی چنانچه گذشت قلقتشندی استفاده از کبوتران را در زمان مهدی عباسی صریحاً نگاشته است بلکه در زمان بنی امیه استفاده از کبوتران معمول بوده چنانچه تحقیق آن می‌آید.

راجع به تفصیل چگونگی استفاده از کبوتران نامه‌بر و ایجاد فرودگاهها برای آنها و سائر حالات مربوط به کبوتران رجوع شود به کتاب (نظام البرید فی الدولة الاسلامیه) تألیف دکتر نظیر حسان سعداوی چاپ مصر سال: (۱۹۵۳) میلادی و به ترجمه فصلی از آن کتاب به مجله

(هنر و مردم) شماره ۱۱۳-۱۱۲ (۱۳۵۰) ش-طهران. که به بسیاری از منابع تاریخی کبوتران نامه بر اشاره کرده است و کلاماً قدمت استفاده از آنها را رسانیده و کهن سالی این عمل را ثابت می نماید تا تصور نشود که استفاده از کبوتران از زمان فاطمین روی کار آمده است چنانچه محدث نوری (ره) اذعاً فرموده است .

خبر قتل متوکل عباسی در سامراء به وسیله کبوتر به بغداد رسیده است^۱ چه استبعاد دارد که استفاده از کبوتران نامه بر در زمان معاویه و یزید پلید وجود داشته^۲ ولی چندان شهرت و اهتمام درباره آنها هنوز بکار نرفته بوده مانند زمان مهدی و معتصم عباسی و زمان فاطمین سازمان استخدام آنها به وجود نیامده است .

و ممکن است معدودی از کبوتران در دوران یزید و در دربار وی وجود داشته باشد که از آنها استفاده نمایند در صورتی که چنانچه گذشت چینی ها استفاده از کبوتران را از عربها در قرن هفتم میلادی آموخته اند و مهدی عباسی در قرن هشتم میلادی سازمان آنها را به وجود آورده معلوم می شود عربها قبل از قرن هفتم در این کار پیش قدم

۱- شرح قصیده ابوفراس همدانی (ره) ص ۲۰۸ ط سال ۱۳۱۹ ه ق

و منابع و مصادر دیگر .

۲- آنچه بعداً تحقیق خواهد شد وجود کبوترنامه بر را در دوران یزید

روشن خواهد کرد .

بوده‌اند تا برای استفاده از کبوتران بازرگانان اسلامی همراه خودشان به چین برده‌اند .

محفوظ داشتن انساب کبوتران و ثبت در دفاتر مخصوص دولتی شاهد صادق است که استفاده از کبوتران نامه‌بر سابقه زمانی داشته تا خواسته‌اند با مرور زمان انساب آنها از بین نرفته و محفوظ و معلوم باشد .

در کتاب تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری سلام الله علیه که محدث نوری (قدس سره) آن را معتبر دانسته و در تألیفات خود خصوصاً در مستدرک الوسائل از آن نقل می‌کند = گرچه نگارنده آن تفسیر را مانند فقه الرضا علیه السلام که محدث نوری (ره) در خاتمه مستدرک الوسائل در اثبات اعتبار آن بسیار کوشیده و قدم مبارز و جدی برداشته مجعول دانسته و به هیچ‌کدام اعتماد ننموده و اعتبار قائل نیستم مگر آنچه از مطالب تفسیر نامبرده مسنداً به امام علیه السلام رسیده و نقل کرده باشند چون در آن تفسیر بعضی از مطالب که از امام علیه السلام نقل شده ممزوج و خلط کرده‌اند و همه آنها را به امام علیه السلام نسبت داده‌اند = در آن تفسیر به وجود کبوتر نامه‌بر در دوران بنی امیه تصریح شده .

و تفسیر منسوب به امام عسکری سلام الله علیه گرچه نزد اینجانب

مورد اعتبار نیست ولی در اعتبار به اندازه کتابهایی که در تاریخ تألیف کرده‌اند و در نقل وقایع تاریخی به آنها چنگ می‌زنیم و از آنها نقل می‌نمائیم ممکن است اعتبار داشته باشد عدم اعتبار و اعتماد بر آن تفسیر از نقطه نظر امور دینی و مطالب و مسائل مذهبی است اما از جهت نقل تاریخ می‌توان مورد نقل قرار داد خصوصاً مثل محدث نوری (ره) که اعتماد کامل بر آن تفسیر دارد می‌تواند استفاده تاریخی از آن نماید.

در تفسیر نامبرده در قضیه مختار ابن ابی عبید ثقفی رحمه الله که انتقام گیرنده مشهور از قاتل‌های سید الشهداء علیه السلام است گرچه آن قضیه را با تحریف و تغییر و تبدیل و اغلاط زیاد نقل کرده و نسبت همت گماشتن به قتل مختار را به حجاج بن یوسف ثقفی داده است^۱ و به فرمایش بعضی از فضلاء اگر آن طور اغلاط باعث شود که از کلیه تفسیر نامبرده دست برداریم و آن را به کنار بگذاریم باید از کتاب کافی کلینی (قدس سره) به جهت بعضی روایات که در آن نقل شده دست برداریم مانند خبری که رفتن یزید پلید را به مکه و مدینه نقل کرده است در صورتی که کسی از مؤرخین به آن اشاره نکرده و یزید از شام اصلاً بعد از خلافتش خارج نشده است.

۱ - قضیه مختار و قصد قتل وی با ابن زیاد است که یزید به ابن زیاد دستور داد که او را به قتل نرساند اصل موضوع حقیقت دارد ولی قصه را تحریف کرده‌اند.

و در آن قصه که در تفسیر نامبرده نقل شده ارتباط کوفه را با شام به وسیله کبوتران نامه‌بر ثابت کرده است که کبوتر از شام به والی کوفه وارد شده که مختار را به قتل نرساند معلوم می‌شود در دوره یزید و ابن زیاد استفاده از کبوتر نامه‌بر می‌شده است.

و آن قصه را علامه مامقانی (قدس سره) نیز در (تنقیح المقال) نقل فرموده رجوع شود به جلد سوم ص ۲۰۴ ط نجف در شرح حال مختار رحمه الله.

پس فرمایش بعضی از افاضل در حواشی بحار الانوار که محدث نوری (ره) نقل فرموده متین و صحیح است و ظن قوی آنست که استیذان ابن زیاد از یزید پلید درباره اسراء اهل بیت علیهم السلام که آیا آنها را به قتل برساند؟ یا به شام به اسارت روانه نماید؟ به وسیله کبوتران نامه‌بر بوده است و ادعاء بعضی از افاضل نامبرده هیچگونه استبعاد را ندارد.

و خوب است در این موضوع تحقیقاتی را که شیخنا المحقق المحدث العلامة حاج مولی علی واعظ خیابانی رحمه الله در کتاب تمه محرم الحرام از مجلدات وقائع الایام آورده و حقیقت این موضوع را کاملاً روشن ساخته در اینجا بیاوریم تا شبهه در این که استیذان ابن زیاد از یزید پلید درباره اسراء به وسیله کبوتر بوده نماید.

شیخنا المحدث المعظم رحمه الله در مجلد چهارم از وقائع الایام

فی تمة محرم الحرام گوید: (مکتوب ابن زیاد به یزید و جواب آن
پلید) در ملهوف گوید :

و کتب عبیدالله بن زیاد الی یزید بن معاویه یخبره بقتل
الحسین (ع) و خبر اهل بیته ولما وصل الکتاب الی یزید و وقف
علیه اعاد الجواب الیه یأمره فیه بحمل رأس الحسین (ع) ورؤس
من قتل معه و بحمل اثقاله و نساءه و عیاله .

که ابن زیاد مکتوبی به یزید بن معاویه نکاشت و صورت حال را بازگو
نمود و در باب رؤس و اسراء تکلیف خواست و چون مکتوب عبیدالله
به یزید رسید و از قتل حسین علیه السلام آگاهی حاصل نمود در جواب ابن زیاد
منشور کرد که بی توانی سرهای کشتگان را با اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله
به جانب شام کوچ میدهم و اموال و ائفال ایشان را نیز به صحبت ایشان
حمل میکنم .

(کیفیت ایصال این مکتوب و جواب آن)

بعد محدث خیابانی (ره) فرموده : مؤلف گوید : حقیر تا حال
با وجود فحص شدید و تفتیش اکید در هیچ تاریخی و تألیفی از خاصه
و عامه کیفیت ایصال این مکتوب و جواب را به شام و کوفه ندیده‌ام که

به چه نحو و کدام وسیله بوده و حال آن که از تذکرة الخواص و مقام مستفاد می شود که روز پانزدهم رؤس و اسراء را از کوفه به جانب شام حرکت داده اند .

چنانچه در تذکره ص ۱۴۸ بعد از نقل مجلس عبیدالله گوید :
ثم ان ابن زياد حط الرأس في يوم الثاني وجهازها والسبايا الى الشام
و در مقام ص ۴۴۹ از او نقل کرده گوید : چون روز دوم بر آمد رؤس را با مخدرات به جانب یزید روانه داشت و به روایت شیخ کفعمی و شیخ بهائی و علامه مجلسی و ابوریحان صاحب آثار باقیه و مقام و روضة الاذکار در روز اول صفر رأس اطهر حضرت حسین علیه السلام را وارد شام نموده اند ولی کسی متعرض نشده که آیا به چه واسطه بعد از عاشوراء مکتوب به شام رفته و جواب به کوفه برگشته تا پانزدهم محرم از کوفه حرکت و اول صفر وارد شام شده اند و حال آن که در آن اوان و زمان جاهلیت و صدر اسلام يك وسیله سریع و واسطه فوری بوده که مخابرات مهمه و مکاتیب عمده را از شهری به شهری بعید در زمانی قریب می رسانیدند و آن عبارت است از کبوتر معلم که از زمان قدیم در موصل و مصر و شام و قسطنطنیه و کوفه و بغداد و حلب و مدینه و دیگر بلاد عظیمه معمول و مرسوم بود .

پس به همین وسیله و توسط کبوتر معلم بعد از عاشوراء تا چهاردهم محرم ابن زیاد با شام مخابره و یزید به کوفه جواب داده و روز پانزدهم رؤس و اسراء را انفاذ داشته در اول صفر وارد شام نموده اند .

و هکذا مخابرات شام و مدینه بین یزید و ولید بعد از وفات معاویه در پانزدهم رجب در باب اخذ بیعت از حضرت حسین علیه السلام و امتناع آن جناب و مکتوب دوم یزید در خصوص قتل آن بزرگوار و نهضت حضرت در شب بیست هشتم ماه مذکور همه در عرض ده روز بلا کلام و مسلم به همین طریق و توسط کبوتر معلم بوده است .
(رسیدن خبر وفات معاویه از شام به مدینه در روز دوم فوت او به توسط کبوتر معلم) .

مرحوم احمد بن تاج الدین حسن سیف الدین استرآبادی از محدثین امامیه در کتاب آثار احمدی گوید: که عبدالله انصاری می گوید: با جمعی مردم در خدمت امام حسین علیه السلام بودیم بادی عظیم از جانب شام برآمد یکی از موالیان معاویه آنجا حاضر بود گفت :

یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله جدت مردم را از وزیدن باد خبر می داد و تو نیز اگر می توانی خبر ده که این باد چه می گوید آن حضرت فرمود : که می گوید : که حاکم شام مرده و از جانب فوات جرع کشیده (چشیده ظ) آن ملعون را سخن امام علیه السلام بسیار گران آمد اما بغیر از سکوت چاره ندید روز دیگر خبر رسید که معاویه مرده و از خاک دان دنیا رخت فوات بدار الجزاء کشیده است .

بعد محدث خیابانی (ره) فرموده : پس معلوم شد که بجز وسیله کبوتر نامه بر ایصال این خبر ممکن نخواهد بود باز بعداً می فرماید : تفصیل کبوتر معلم در این مقام لازم است برای اثبات این مطلب تفصیلی

در تأسیس این امر مذکور آید .

در قاموس المعارف گوید: 'کبوتر معلم و کبوتر نامه و کبوتر نامه بر کبوتری است که نامه را به بال آن بسته و از شهری به شهر دیگر می فرستند چه در قدیم الزمان مرسوم بوده که چون زود رسیدن نامه را طالب بودند آن را به بال کبوتر مخصوص معلمی می بستند و آن هم به حسب تربیت و تعلیم سابق آن را به مقصد می رسانیده است. و در صدر اسلام در میان مسلمانان هم مرسوم بوده و اول استخدام آن در موصل پس در مصر در عهد ملوک فاطمیه .

پس در زمان بنی عباس که در میان بغداد و اسکندرونه مخابرات پیایی مرسوم بوده و آن به واسطه کبوتری بوده که آن را کبوتر حلب می نامیدند تا در قرن هفتم هجرت در عهد ایوبیان اداره مخصوصی ترتیب داده و از برای مخابره کبوتری برجهای بسیاری در قلعه قاهره

۱ - کتاب قاموس المعارف از تألیفات شریفه شیخنا و استادنا العلامة الجلیل آقا میرزا محمد علی مدرس تبریزی خیابانی رحمه الله صاحب ریحانة الادب متوفی (۱۳۷۳) ه ق می باشد و در شش مجلد است که هنوز چاپ نشده است استاد بزرگوار با مرحوم شیخنا المحدث صاحب وقائع الايام معاصر و سالهای دراز در يك شهرستان و يك محله زیست کرده اند رحمه الله علیهما رحمة واسعة .

۲ - عبارت خالی از مسامحه نیست و وجه آن از مطالب و بیانات گذشته

روشن است .

درست نموده بودند و عدد کبوتر اخباری در آن اوان به يك هزار و نهصد بالغ بوده است .

و بالجمله استخدام کبوتر تا اواسط قرن (۱۵ م) معمول بوده تا آن که تلگراف الکتریکی پا به عرصه وجود گذاشته و آن شوکت کبوتری برهم خورد لیکن موافق نوشته جرجی زیدان در اروپا در این اواخر درغایت اهمیت بوده و مانند زمان سابق در دریاها و معرکه‌های کارزار و نظائر آنها که مخابره تلگرافی ممکن نیست با کبوتران معلم مهمات خودشان را انجام می‌دهند بلکه قدیمآ آن را به مسافت زیاد از يك صد و پنجاه میل نمی‌فرستادند اما اکنون به مسافتات بعیده زیاد از يك هزار و پانصد میل می‌فرستند و در ترتیب تربیت آنها نخست به حمل نامه كوچك در مسافت نزديك آغازیده پس از آن دو میل راه پس ده میل پس صد میل تا آن که در مدت تعلیم شش ماهه مقتدر می‌باشد بر این که در ظرف پنج ساعت سیصد میل مسافت را قطع کرده و برگردد و در آخر سال دوم پانصد میل و در سال سوم هزار میل را در پنج ساعت طی می‌نماید .

و کبوتر پر عادت حامل نامه تواند بوده^۱ که وزن آن ده درهم باشد که در لوله گذاشته و در زیر پر آن می‌آویزند و این چنین کبوتر

۱- نامه‌ای می‌تواند باشد (ولی عبارت همان طور است که نقل شده) .

را به قیمت گران می فروخته اند حتی آن که در عهد بنی عباس یکی را به نهصد اشرفی طلا فروخته و یکی دیگر را هم از قسطنطنیه به بغداد آورده بودند به هزار اشرفی فروختند.

باز محدث خیابانی رحمه الله گوید: حکایات کبوتر معلم. برای توضیح مطلب و تأیید مقصد مناسب است که حکایات چندی منقول آید: حکایت قصه عقبه و محافظت خداوند حضرت رسول و امیر عليه السلام را و حمل منافقین خبر آسمانی را به مخابره کبوتر معلم.

در حیات القلوب ص ۲۹۹ در ذیل غزوه تبوك و قصه عقبه گوید: که بعضی از مؤمنان به حضرت امیر علیه السلام عرض کردند که این واقعه را یعنی کید و تدبیر منافقان را در باب قتل آن جناب و لطف و محافظت پروردگار را به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنویس حضرت امیر علیه السلام فرمود: که بیک و نامه خدا زودتر از بیک و نامه من به رسول خدا می رسد، و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله به نزدیک آن عقبه رسید که جمعی اراده قتل آن بزرگوار را داشتند فرمود اینک روح الامین جبرئیل مرا خبر می دهد که جمعی بر هلاک علی علیه السلام تدبیری در حوالی مدینه کرده بودند و خداوند از لطف خود حفظ فرموده آن بیست و چهار نفر که اصحاب عقبه بودند با یکدیگر پنهان گفتند که چه بسیار ماهر است محمد در کید و مکر در این زودی بیک مسرعی یا کبوتر نامه بری از مدینه به او رسیده است الخ.

پس معلوم شد که از زمان جاهلیت در حجاز این کبوتر معلم مرسوم

بود که منافقین خبر آسمانی را به مخابره کبوتر معلم و کبوتر نامه بر حمل کرده اند .

بعد محدث خیابانی (ره) در اینجا قصه‌ای را که در گذشته به آن اشاره شد و اصل آن تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام است که اغلب از جعلیات بشمار است و اصل آن قصه حقیقت داشته و صحت دارد ولی قضیه را تحریف کرده و نسبت به حجاج ذرخیم مشهور در عراق و والی از طرف عبدالملک اموی در آن سامان داده شده است ولی آن قضیه مختار ثقفی با این زیاد بوده نه با حجاج و محدث معظم له رحمه الله آن را از جلاء العیون نقل کرده و لذا مانع ندارد آن قصه نقل شود و در اینجا آن را آن طور که شیخنا المحدث (ره) در تمه محرم الحرام نقل کرده بیاوریم .

می فرماید ص (۲۷۵) : حکایت حجاج و مختار و نامه آوردن کبوتر دو مرتبه .

در جلاء العیون ص ۲۷۹^۱ گوید : حجاج بن یوسف ثقفی امر کرد مختار را بیاورید چون حاضر کردند نطع طلبید و غلامان خود را گفت شمشیر بیاورید و او را گردن بزنید چون ساعتی گذشت و شمشیر

۱- در وقایع الایام تمه محرم الحرام شماره صفحه جلاء العیون عبارت از (۲۷۹) است ولی در جلاء العیون چاپ سربی قدیم که در زمان فتحعلی شاه قاجار به سال (۱۲۴۰) ه ق طبع شده قصه مذکوره در ص (۲۳۷) است .

نیاوردند گفت چرا شمشیر نیاوردید؟ گفتند شمشیرها در خزانه است و کلید خزانه پیدا نیست پس مختار گفت: نمی‌توانی مرا کشت و رسول خدا ﷺ دروغ نگفته اگر مرا کشتی خدا مرا زنده خواهد کرد که سیصد و هشتاد و سه هزار کس را از شما به قتل رسانم پس حجاج درخشم شد و یکی از ملازمان را گفت: که شمشیر خود را به جلاد بده تا او را گردن بزند چون جلاد شمشیر را گرفت و به سرعت متوجه او شد که او را گردن بزند بسر درآمد و شمشیر در شکمش آمد و شکمش شکافته شد و مرد پس جلاد دیگر طلبید چون متوجه قتل او شد عقربی او را گزید افتاد و مرد پس مختار گفت: ای حجاج نمی‌توانی مرا کشت به خاطر آور آنچه نزار بن معد بن عدنان بشاپور ذوالاکتاف گفت در وقتی که عربان را می‌کشت و ایشان را مستأصل می‌کرد.

نزار فرزندان خود را امر کرد که او را در زنجیلی گذاشته و بر سر راه شاپور آویختند چون شاپور به نزد او رسید و نظرش بر او افتاد و گفت تو کیستی؟ گفت منم مردی از عرب و از تو سئوالی دارم گفت پیرس نزار گفت: به چه سبب این قدر از عرب را می‌کشی و ایشان بدی نسبت به تو نکرده‌اند شاپور گفت: برای آن می‌کشم که در کتب دیده‌ام مردی از عرب بیرون خواهد آمد که او را (نخل) گویند و دعوی پیغمبری خواهد کرد و ملک و پادشاهی عجم بر دست او بر طرف خواهد شد پس ایشان را می‌کشم که او بهم نرسد نزار گفت: اگر آنچه دیده‌ام در کتب دروغ گویند روا نباشد که بی‌گناه چند را به گفته دروغ گوئی

به قتل رسانی و اگر در کتب راست‌گویان دیده پس خدا حفظ خواهد کرد آن اصلی را که آن مرد از او به وجود می‌آید و تو نمی‌توانی که قضای خدا را برهم بزنی و تقدیر حق تعالی را باطل‌گردانی و اگر از جمیع عرب نماند مگر يك كس آن مرد از او بهم خواهد رسید .

شاپور گفت : راست گفتی ای نزار یعنی مرد لاغر و نحیف و به این سبب او را نزار گفتند پس سخن او را پسندید و دست از عرب برداشت .

ای حجاج حق تعالی مقدر کرده است که از شما سیصد و هشتاد و سه هزار کس به قتل رسانم یا خدا تو را مانع می‌شود از کشتن من یا اگر مرا بکشی خدا زنده خواهد کرد بعد از کشتن زیرا که قول رسول خدا ﷺ حق است و در آن شک نیست .

باز حجاج جلاد را گفت : که بزنی گردن او را ، مختار گفت او نمی‌تواند اگر خواهی تجربه کنی خود متوجه شو تا حق تعالی افعی بر تو مسلط گرداند چنانچه عقرب را بر او مسلط گردانید .

چون جلاد خواست که او را گردن بزند ناگاه یکی از خواص عبدالملك مروان از در درآمد و فریاد زد که دست از او بردارید و نامه به حجاج داد که عبدالملك در آن نوشته بود : اما بعد ای حجاج بن یوسف کبوتر برای من نامه آورد که تو مختار بن ابی عبیده را گرفته‌ای و می‌خواهی او را به قتل آوری به سبب آن که روایتی از حضرت رسول ﷺ به تو رسیده که او انصار بنی امیه را خواهد کشت چون نامه من

به تو می‌رسد دست از او بردار و متعرض او مشو که او شوهر دایهٔ ولید
پسر عبدالملك است و ولید از برای او نزد من شفاعت کرده است و آنچه
به تو رسیده است اگر دروغ است چه معنی دارد که مسلمانی را به خبر
دروغی بکشی و اگر راست است تکذیب قول حضرت رسول ﷺ نمی‌توانی
کرد پس حجاج مختار را رها کرد و مختار به هر که می‌رسید می‌گفت:
که من خروج خواهم کرد و بنی‌امیه را چنین خواهم کشت .

چون این خبرها به حجاج رسید بار دیگر او را گرفت و قصد
قتل او کرد مختار گفت : تو نمی‌توانی مرا کشت و در این سخن بودند
که باز نامهٔ عبدالملك بن مروان را کبوتر آورد و در آن نامه نوشته
بود که ای حجاج متعرض مختار مشو که او شوهر دایهٔ پسر ولید است
و آن حدیثی که شنیده‌ای اگر حق باشد ممنوع خواهی شد از کشتن
او چنانچه ممنوع شد دانیال از کشتن بخت نصر برای آن که مقدر شده
بود که بنی‌اسرائیل را به قتل رساند پس حجاج او را رها کرد .

محدث خیابانی (ره) بعد از نقل آن قصه گوید : پس معین شد
که مخابرات فوری به توسط کبوتر معلم در زمان بنی‌امیه معمول و
مرسوم بود که دو مرتبه در باب مختار به عبدالملك و حجاج بن یوسف
خبر آورد .

نگارنده گوید : چون علامهٔ مجلسی (ره) و محدث خیابانی (ره)
به تفسیر منسوب به امام حسن عسکری سلام الله علیه اعتماد داشته‌اند
قصهٔ مختار را با حجاج از آن نقل کرده‌اند ولی تعجب است متوجه

نشده‌اند که آن قضیه با حجاج چطور می‌شود صحت داشته باشد زیرا مصعب مختار را کشته و کف او را با مسماری به باب قصر نصب کرده و هنوز عبدالملک مروان به عراق مسلط نشده و استیلاء نیافته بود و حجاج خونخوار را والی عراق نکرده بود و بعد از آن که حجاج از طرف عبدالملک والی عراق شد .

آن مسمار را از باب قصر امر کردند و کف مختار را در آورد و دفن نمود. مختار را ابن زیاد حبس کرده بود که با میثم‌تمار (قدس سره) در حبس ملاقات و مکالمات دارند که در گذشته به آن اشارت رفته است و ابن زیاد می‌خواست مختار را به قتل برساند و عبدالله بن عمر که خواهر مختار عیال وی بود نزد یزید شفاعت او را کرد و یزید قبول نموده و ابن زیاد را مانع از قتل مختار شد .

پس آنچه در تفسیر نامبرده نقل شده و علامه مجلسی (ره) در جلاء العیون نقل فرموده قصه تحریف شده است و حقیقت قضیه که با ابن زیاد رخ داده آن را تغییر و تبدیل و شاخ و برگ داده و بعض جعلیاتی بر آن افزوده و نقل کرده‌اند .

و علامه مامقانی (ره) در تنقیح المقال مختصر آن قضیه را آورده مانند علامه مجلسی (ره) که در جلاء العیون تفصیلاً نقل فرموده و پس از نقل آن تصریح فرموده که بدیهی است که حکومت حجاج بعد از مختار بوده است چنانچه می‌فرماید :

لا يخفى عليك ان القصة و ان كانت صحيحة الا ان الذي اراد قتله هو عميد الله بن زياد دون الحجاج ضرورة تأخر حكومة الحجاج عن المختار قطعاً الخ .

رجوع شود به ترجمه مختار رحمه الله ج ۳ ص ۲۰۴ .

صاحب قاموس الرجال نسبت خطبی^۱ که به صاحب تنقیح المقال در نقل آن قصه داده ولی به ضبط خویش متوجه نشده که خود صاحب تنقیح المقال تصریح کرده که نسبت آن جریان را به حجاج بن یوسف دادن خلاف ضرورت است، بلی در ضمن قصه نیز جعلیاتی به نظر می خورد که صاحب تنقیح المقال از آن به عنوان سهو راوی آن قصه تعبیر آورده و می فرماید: ملاحظه بعض فقرات آن خبر طولانی از آن کشف می کند، ولی چون نظر صاحب قاموس الرجال و مبنایش بر ایراد و اشکال بر کلمات صاحب تنقیح المقال است و لذا به خطها و خطاهای خود متوجه نمی شود چنانچه موارد زیادی از ایرادات و اعتراضات وی بر تنقیح المقال وارد نیست .

و در گذشته اشاره شد اقلاً تفسیر مجعول منسوب به امام عسکری سلام الله علیه از کتب قدیمه بوده و به اندازه کتب تاریخ که از آنها نقل نموده و در مقام نقل قضایای تاریخی به آنها تمسک کرده و

مصدر نقلیات خود قرار می‌دهیم اعتبار دارد که در موضوع کبوترنامه بر آن قصه را نقل نمائیم .

محدث خیابانی (ره) می‌فرماید : حسان بن ثابت انصاری نیز از شعرای مخضرمین^۱ که زمان جاهلیت و اسلام را درک کرده در اشعار خود اشعار به این طیر معلم و کبوترنامه بر نموده .

مرحوم سید مرتضی علم الهدی (قدس الله سره) در فصول مختاره گوید : و قد كان فيه اى حسان بن ثابت بعد رسول الله ﷺ انحراف شديد عن امير المؤمنين عليه السلام و كان عثمانيا و حرض الناس على على بن ابي طالب عليه السلام و كان يدعو الى نصره معاوية و ذلك مشهور عنه فى نظمه ، الأترى الى قوله :

۱- مخضرم شاعری را گویند که زمان جاهلیت و اسلام را درک کرده باشد و حسان از شعراء غدیر خم بوده در اول امر علوی و بعد عثمانی شده قیس بن سعد بن عبادة رضوان الله علیه در حق او فرموده : اعمى القلب و اعمى البصر ، هشت سال قبل از ولادت رسول الله (ص) به دنیا آمده و در سن صد و بیست سالگی از دنیا رفته ترجمه تحقیقی وی در (الغدیر) ج ۲ - از ص ۳۴ تا ۶۵ ط ۲ تهران می‌باشد به آنجا مراجعه شود مردی بسیار ترسو بوده و در این باره داستانی دارد رجوع شود به الغدیر ص ۶۴ ج ۲ و بعضی از سننها در شرح حالش کتاب مستغنی تألیف کرده است و ابیات مذکوره در فصول مختاره جزء ثانی ص ۶۰ ط اول - نجف اشرف موجود است.

یالیت شعری ولیت الطیر تخبرنی ما کان بین علی و ابن عفانا
ضجوا باشمط عنوان السجود به یقطع اللیل تسبیحاً و قرآناً
لتسمعن و شیکاً فی دیارهم الله اکبر یا ثارات عثمانا
خداوند او را با دو محبوب خود عثمان و معاویه محشور بنماید
و ما را از سوء عاقبت محفوظ بدارد .

محدث خیابانی (ره) بعد از نقل آنچه گذشت شروع کرده از
تاریخ حلب تألیف قاضی القضاة محب الدین شیخ الاسلام ابوالفضل محمد
بن شحنة حلبی حنفی قضایای تاتار و هجوم آنها را به قلعه حلب نقل نموده
و برجی که به امر ملک مظفر برای کبوتران نامه بر ساخته بودند و تاتار
خراب کرده و با خاک یکسان نموده اند نقل کرده است و آن در سال
(۶۲۸) هـ ق اتفاق افتاده و پس از آن برجی که درباغ شاه طهران برای
تعلیم و تربیت کبوتران نامه بر، تأسیس کرده اند بیان نموده و تفصیل آن
را از نامه فر مانده لشکر نظامی که از طهران انفاذ داشته مشروحاً نقل
فرموده و چون خارج از منظور ما بود از نقل آنها خودداری شد اگر
خوانندگان محترم مایل باشند به کتاب وقائع الایام تتمه محرم الحرام
مراجعه فرمایند ص ۲۷۹ .

پس تا اینجا از آنچه نقل شد معلوم گشت که کبوتر نامه بر از زمان
صدر اسلام بلکه از زمان جاهلیت مورد استفاده بوده و آنچه بعضی از
افاضل علماء درها مش مزار بحار ادعاء نموده که استیذان ابن زیاد از
یزید درباره اسراء خاندان رسالت به واسطه کبوتر بوده صحیح است و
فاسد شمردن محدث نوری (ره) ادعای او را بدون دلیل می باشد و بلکه
دلیل، ادعاء بعضی از افاضل را روشن می سازد .

و نقل سبط ابن الجوزی و دیگران که اسراء خاندان نبوت را از کوفه در پانزدهم محرم (۶۱) هـ به سوی شام حرکت داده‌اند صحیح است و اول صفر وارد شام کرده‌اند و قریب هشت روز^۱ در شام توقف آنها شده و در ظرف پانزده روز تا آخر ماه محرم آنها را با سرعت سیر برید که تفصیلاً شرح داده شد برده‌اند و پس از هشت یا هفت روز حرکت از شام شده و قریب دوازده روز در راه میان عراق و شام بوده‌اند و بسیار امکان دارد که با خط مستقیم سیرشان شده و آب و آذوقه تهیه دیده و عازم خروج از شام گشته‌اند و در راه اذلیل که در اختیار اسراء خاندان رسالت بوده خواهش کرده‌اند که یکسره به عراق برود تا آنها زیارت قبور شهداء دشت کربلاء را نموده و قبر اطهر و انور سید مظلومان

۱- در بعضی از مقاتل و تواریخ نقل شده که اسراء اهل بیت (ع) يك هفته و بلکه کمتر از يك هفته در شام توقف کرده‌اند - رجوع شود به کتاب سر الاسرار عالم جلیل حاج شیخ عبدالرحیم کرمانشاهی متوفی (۱۳۰۵) هـ ق ص ۳۷۴ ط ایران سال (۱۳۲۰) هـ ق و از این نقل معلوم می‌شود که ادعای بعضیها که در شام يك ماه مانده‌اند صحت ندارد. چنانچه در بعضی از کتابهای فرقه اسماعیلیه دیدم که اهل بیت يك ماه و نیم در شام مانده‌اند ولی نظر به قرائن و شواهد تاریخی و تصریح بزرگان این قول مزبور قابل اعتماد نیست چنانچه سال گذشته سفری به شهرستان (خوی) شد و در منزل عالم فاضل صدیق شفیق ادیب علامه جلیل آقای حاج شیخ جابر فاضلی دام بقائه به نسخه از طبع اول این کتاب تحقیق برخوردیم دیدم شخصی در حواشی آن نسخه در عالم خیال خود ایراداتی به نظرش رسیده و در هوامش کتاب آنها را نگارش داده. پس از مطالعه آن اشکالات آجوبه آنها را در هوامش همان نسخه نامبرده نوشته شد و دیدم فرضیاتی کرده و گفته که اسراء اهل بیت علیهم السلام بنا به آن فرضیات پس از اربعین به کربلاء می‌رسند در جوابش نوشته شد با نگارش فرضیات مطلب درست نمی‌شود آنچه در خارج واقع گشته آن را باید تحقیق کرده و به دست آورد و چنانچه گفته شد اهل تحقیق گفته‌اند اهل بیت (ع) بیشتر از يك هفته در دمشق توقف نکرده‌اند.

ابو عبدالله حسین (علیه السلام) را زیارت نمایند.

اشخاصی که در آمدن اسراء خاندان رسالت از شام به عراق در روز بیستم ماه صفر سال ۶۱ هجرت در روز اربعین اشکالات تراشیده و شبهات به راه انداخته تا کار را به جائی رسانیده اند که از محالات عادی شمرده اند از احوالات بریدها و سرعت سیر آنها در آن زمان اطلاع کافی نداشته اند و از عمل کبوتران نامه بر و از وجود آنها در زمان بنی امیه آگاهی نداشته و از قضیه اسراء خاندان نبوت در رفتن به شام و مراجعت شان از شام و استیذان ابن زیاد از یزید درباره آنها به واسطه کبوتران نامه بر اطلاعات کامل نداشته و به تحقیق نپرداخته و لذا دچار آن همه اشتباه و استبعادها شده اند و کلمات و حرفهای آنها باعث تشویش افکار مردم شده و استبعادهای بعضی از اهل منبر هم قضیه اربعین اول را در منابر بیشتر مزید بر علت گشته و موجبات تشویش افکار گردیده و تشنج را در اذهان مردم در این خصوص ایجاد کرده است. و امیدوارم تقریباتی که در این کتاب نگارش یافت اعتماد بیشتر را بر ادعای این که اسراء خاندان عصمت و طهارت در اربعین اول سال (۶۱) هـ به کربلا آمدند فراهم آورد علاوه بر قرائن و امارات دیگر که ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی.

دلیل ششم علامه نوری (ره) برای استبعاد آمدن اسراء اهل بیت (علیهم السلام) به کربلا در اربعین اول (۶۱) هجرت آنست: که اگر حضرت امام سجاد (علیه السلام) و جابر بن عبدالله انصاری (ره) و جماعتی از بنی هاشم در یک روز به کربلا رسیده اند مناسب نبود جابر را اول زائر سیدالشهداء

عليه السلام گویند چنانچه شیخ مفید (ره) در مسار الشیعة فرموده : و هو اول من زاره یعنی جابر اول کسی است که سید الشهداء علیه السلام را زیارت کرده است .

این دلیل محدث نوری (ره) بسیار علیل و سست و موهون است زیرا رسیدن جابر و امام علیه السلام و سائر بنی هاشم به کربلاء در يك روز لازم گرفته در واقع هم جابر اول زائر باشد چون بدون شك جابر (ره) قبل از امام علیه السلام و سائر افراد خاندان رسالت و بنی هاشم به کربلاء رسیده و همراهش دو نفر بیشتر نبوده یکی غلام جابر (ره) و دیگری عطیه عوفی (ره) و ابداً کسی نگفته چنانچه تا حال در جایی ندیده ایم که شخص دیگری هم با آنها بوده به نام عطاء و چهار نفر بوده اند و هنوز امام علیه السلام وارد کربلاء نشده بود که جابر وارد شده و همراهش عطیه و غلامش بوده و غسل کرده با آن کیفیتی که معلوم است و نزد قبر مبارك حاضر گشته بعد از انجام وظائف زیارت بوده که امام علیه السلام با مخدرات عصمت و طهارت وارد شده اند و لذا بر حسب ظاهر جابر انصاری رضوان الله علیه حقیقتاً اول زائر است گرچه عطیه و غلام جابر همراهش بوده اند ولی نظر به جلالت و عظمت جابر (ره) که از بزرگان صحابه رسول الله ﷺ بوده و از معمرین آنها و شخصی است که آخرین صحابه بوده که از دنیا رفته و لذا او را اول زائر گفته اند و او از طبقه غیر امام علیه السلام و غیر بنی هاشم این افتخار را برده است .

و جابر (ره) به اندازه در انظار مسلمین عظمت داشته که امام

باقر سلام الله عليه روايات را در مقابل سنيها از باب تقیه به وی نسبت داده است که کسی از سنيها و نواصب ایراد نکیرد .

أف باد بر این ستمکاران دنیا و فراعنه روزگار که صحنه دنیا بر حجت خدا و خلیفه الله آن اندازه تنگ و عرصه راضیق بگیرند که امام علی (ع) احادیث را به يك نفر از صحابه رسول الله ﷺ و خادمان رسالت بدهد و نتواند حق را آشکارا بیان و از خود عیان نماید و همیشه در ادوار روزگار ستمکاران کارشان این و رویه شان همین است و خداوند از آنها انتقام بگیرد و گرفتار عذاب الیم خود فرماید .

و گذشته از آنچه گفته شد جابر (ره) را اول زائر گفتن از شیخ اعظم مفید (ره) است و قبلاً بیان کردیم چون به شیخ مفید (ره) و امثال وی ورود امام سجاد (ع) به کربلاء در اربعین مسنداً از مشایخش نرسیده و لذا شیخ مفید (ره) به ورود امام علی (ع) به کربلاء اشاره فرموده است ولی تشرف جابر (ره) مسنداً به آن بزرگوار رسیده به این جهت به آن اشاره و تصریح فرموده و او را اول زائر شمرده است و این رویه شیخ مفید (ره) این را نمی رساند که ما از مدارك و مصادر دیگر به دست نیاورده باشیم که امام علی (ع) و سائر افراد خاندان عصمت در اربعین اول به کربلاء آمده اند .

دلیل هفتم شیخ محدث نوری (ره) آنست : که اسراء اهل بیت علیهم السلام از شام به قصد وطن خودشان مدینه منوره خارج شده اند و بی اطلاع یزید پلید هرگز میسر نبود به عراق بیایند و یزید شخص

خسیس بود و دنائت طبع داشت مخارج آنها را هرگز دو برابر نمی‌کند که به عراق و زیارت قبر مبارک سید الشهداء علیه السلام بیایند.

این دلیل هم مجرد احتمال بیشتر نیست زیرا یزید به نعمان که همراه اسراء اهل بیت علیهم السلام بوده و مأمور بود با تمام احترام آنها را به وطن خودشان برساند سپرده بود که در اختیار آنها باشد و از اوامر آنها سر نییچد و در اطاعتشان باشد و هر امر نمودند اطاعت نماید و لذا هیچگونه استبعاد ندارد که امام علیه السلام به او امر کند که قافله آنها را به عراق بکشد و او اطاعت کند چنانچه صریح تاریخ است که خاندان رسالت بعد از آن که از شام بیرون آمدند از نعمان خواهش کردند که قطار قافله آنها را به کربلاء بگرداند و او هم قبول کرد از کجا معلوم شده که یزید بطور سری به او دستور نداده بود که اگر خاندان نبوت از او خواهش کنند که آنها را به عراق ببرد او قبول نماید و از امر آنها خارج نشود و شاید سیاست وقت هم به جهت ملاحظت به افراد خاندان عصمت نیز آن دستور را اقتضا کرده است و اشخاص دینی و لئیم برای حیل و سیامت و تزویر و صلاح کار خودشان مخارج زیادی را متحمل می‌شوند و بیت المال مسلمین را در موارد زیادی بیهوده صرف می‌کنند که در آن احتمال استقرار ریاست پنج روزه خودشان را تصور کرده باشند از کجا معلوم که یزید پلید آن ملاحظات را نکرده است بلکه برای اسکات مردم و به جهت برگردانیدن افکار عمومی و کاستن از خشم مردم بعد از شهرت شهادت ریحانه ز رسول الله ﷺ که از

هر طرف و از گوشه و کنار بلاد اسلامی سیل خشم و نفرت به طرف یزید هجوم می آورده و قتل امام علیه السلام را به گردن ابن زیاد می انداخت و خود را بی اطلاع قلم داد می کرد تا جلو نفرت و انزجار و غضب مردم را بگیرد تمامی اینها تقاضا کنند که خاندان رسالت (ع) را اسباب مهیا و فراهم بیاورد که به زیارت سید الشهداء (ع) به کربلاء بروند.

علامه نوری (ره) فرموده: راوی قصه آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء که در لهوف نقل شده مجهول بوده و معلوم نیست.

در جواب این فرمایش ایشان گفته می شود: چنانچه خود محدث نوری (ره) اعتراف فرموده این نقل از قبیل نقل تواریخ و وقایع و حوادث است که مؤلفین در تألیفات خودشان نگارش می دهند از قبیل روایات محدثین نیست که با اسناد باشد و با سند مخصوص نقل شود و بی راوی بگیریم و از احوال و جستجو نمائیم و از احادیث مربوطه به احکام شرع نیست که از احوال راویان احادیث آنها اطلاع به دست بیاوریم و از عدالت و وثاقت آنها در سراغ باشیم و به اقوال اصحاب جرح و تعدیل مراجعه نمائیم.

گرچه مؤرخین قدیم و تاریخ نویسان در دورانهای سابق مانند طبری و نظائر وی تواریخ را نیز با اسناد و طرق خودشان نقل کرده اند و چه بسا این رویه در اذهان مؤثر واقع شده و رویه ساحرانه بوده باشد که بسیاری از اکاذیب را به صورت ظاهر فریبنده بخورد مردم بدهد به عنوان این که خبر با سند نقل شده چنانچه این رویه در تاریخ کبیر

طبری بکار رفته و روایات مجعوله و اکاذیب واضحه را با سند نقل کرده اگر به این موضوع شرح داده شود کلام به درازا می کشد رجوع شود به کتاب نفیس الغدير^۱.

چنانچه همین رویه ساحرانه - نقل تاریخ با سند - در کتب ابوالفرج اصفهانی بکار رفته و چه بسیار قصص و افسانه ها و قصه های جعلی که جنبه ادبی داشته با سند نقل کرده و داستانهای مجعوله را با اسناد روایت نموده و آنهایی که بعداً با به عرصه وجود گذاشته اند آنها را قضایای واقعی تصور کرده و به عنوان يك موضوع و قصه ای که واقع و حقیقت داشته باشد تلقی به قبول نموده اند و عمده نظرشان بر این است که با سند نقل شده است در صورتی که جعل کنندگان و واضعین چنانچه قصه را جعل کرده اند سندش را نیز وضع نموده و ساخته اند.

و لذا مهره فن و اهل تحقیق در نقل تواریخ به کتاب «الآغانی» ابوالفرج اصفهانی اعتماد نکرده و از جنبه تاریخی به کتاب نامبرده ارزش قائل نشده اند مثل جرّجی زیدان مؤرخ مشهور کتاب «الآغانی» را مدرک نقلیات خویش متن قرار داده و در کتاب تاریخ تمدن و آداب اللغة تمسک به حرفهای ابوالفرج در آغانی نموده و با نقل بعض قصص روی تاریخ خصوصاً تاریخ دوره بنی عباس را خارج از حد و حصر آلوده با حرفهای

خلاف واقع کرده است چنانچه در این باره علامه دکتر زکی مبارک تحقیقات ارزنده در کتاب «النثر الفنی» دارد درباره کتاب اغانی چه خوب گوید «فهو کتاب ادب لا کتاب تاریخ» و نیز گوید :

«والروایة بالسند شئی ساحر فتن به کثیر من الناس وظنوه علماً دقیقاً له آداب و شروط ، و اعتماداً علی هذا العلم الدقیق اطمأن اکثر الباحثین الی روایات الاغانی فضلوا و أضلوا فی حقائق التاریخ».

رجوع شود به تحقیقات پر ارزش دکتر نامبرده در کتاب نفیس «النثر الفنی» از ص ۲۳۴ = تا ص ۲۴۵ تا معلوم شود که ابوالفرج کتاب ادب نگارش داده نه کتاب تاریخ ولی چون قضایا و افسانه‌ها و قصه‌های بی حقیقت را با سند نقل کرده خیال می‌شود که ارزش داشته و واقع دارد و به خیال کسی گنجیده نمی‌شود که ابوالفرج برای اهل لهو و لعب و غنا و موسیقی و مجالس عیش و طرب اهل فسق و فجور کتاب نوشته نه برای بیان حقائق تاریخی تا مورد اعتماد در تاریخ شود .

چنانچه از فسق و فجورهای خود آن مرد اموی مروانی نیز مقداری دکتر زکی مبارک در کتاب نامبرده اش نقل کرده است .

پس به مجرد نشان دادن نام راوی خبری را نباید فریب خورد و مورد اعتماد و اطمینان قرار داد و به دلیل این که چون فلان قضیه تاریخی راویش معلوم است و با سند رسیده تکیه نمود و اعتماد کرد

بلکه باید اول خود مؤلف کتاب را در نظر گرفت و از حال او و مورد وثوق بودن او را به دست آورد و از ضابط و دقیق بودن مؤلف در نقل مطالب و قضایا و تواریخ بحث و تحقیق کرد و اگر در آن اوصاف مورد اعتماد گشت و ثقت و دیانت و امانت و عدالت او محرز شد اعتماد به کتابش و نقل مطالب و تواریخش و آنچه در کتابش نقل کرده مادامی که اشتباه و اشکال در نقلیانش ثابت و محقق نشود نقلیات او مورد اطمینان و اعتماد خواهد بود.

حالا آنچه که سید اجل اعظم سید رضی الدین علی بن طاووس الحسینی (قدس سره) در کتاب لهوف از آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء نقل فرموده گرچه راوی را ذکر فرموده ولی به مراتب اعتماد به نقل آن بزرگوار بیشتر از نقلیات سائرین است که مطالب تاریخی را با سند و ذکر راوی نقل کرده باشند.

آیا به فرمایش سیدنا الامام المجتهد الاکبر استادنا السید الحجة الکوه کمری (قدس سره)^۱: ابوالفرج اصفهانی در کتابش (مقاتل الطالبین)

۱- مجتهد اکبر آیه الله العظمی آقا سید محمد بن قتیبه کبیر آقا سید علی حجت حسینی تبریزی کوهکمری (قدس سره) مجتهد فقیه محقق جامع در علوم اسلامی که جمع میان تتبع و تحقیق را در انواع علوم دینی کرده بود و در تحقیق در نکات احادیث و آشنائی به مزایای روایات و احاطه بر اخبار و آثار وارده از عترت

مطالب و تواریخ را با سندهای آنها نقل کرده چون اغلب نام راویان را ذکر نموده و مسنداً به نقل آنها پرداخته می‌توانیم بر حسب مذاق شیعی امامی خودمان به همه آنها اعتماد نمائیم؟ برای این که باشند نقل کرده؟ در صورتی که اغلب از رجال زیدیه نقل کرده و چون ابوالفرج تظاهر بزیدی بودن می‌نموده و حال آن که اموی مروانی است و از افسق ناس بوده و نزد شیعیان اظهار تشیع می‌کرده چنانچه نظر به همان تظاهرش شیخ طوسی (ره) او را شیعی زیدی دانسته است^۱.

نظر بر این که سید اجل سید ابن طاووس (قدس سره) در لهوف به اختصار کوشیده و لذا نام راوی را به دست نداده و ذکر نفرموده ولی

←

طاهره یگانه و منحصر بفرد بود کسی را یارای برابری با وی نبود مرجع در تقلید بر شیعه و در اجتهاد و قضاوت اعلم عصر بود و در سلاست تقریر و بیان شیواید بیضا می‌نمود و در دقت نظر و اجتهاد در مبانی در اعلا درجه و مجتهد در مبنی بود قلم و بیان من از وصف کمالات علمی و عملی و دیانت و وثاقت و امانت و ورع و تقوای آن بزرگوار عاجز و قاصر است تألیفات زیاد دارد متأسفانه تا امروز از آنها طبع و منتشر نشده است در روز دوشنبه سوم جمادی الاولی سال ۱۳۷۲ هـ به رحمت ایزدی پیوست و در قم در مقبره خاص در مدرسه (حجیه) که از آثار خود آن بزرگوار است مدفون شد قدس الله روحه.

چون نقلیاتش در غایت اعتبار و اطمینان و اعتماد است و لذا به مراتب از مطالب دیگران که تواریخ را با سند و ذکر نام راوی نقل کرده اند بیشتر محل اطمینان و اعتماد است .

چنانچه بر ممارس بر کتب سید (ره) این مدعی روشن بوده و بر کسی که آشنا بر نقلیات سید (ره) باشد این معنی به خوبی واضح است زیرا بر کسی که بر مؤلفات او آشنا است و دقت نظر آن بزرگوار را مشاهده می کند که چقدر با نظر دقیق نقل مطالب می فرماید در زمان وی که هنوز مانند عصر حاضر ما معمول و مرسوم نبوده که مطلبی را که از کتابی نقل می نمایند با تعیین صفحه و سطر و اگر آن کتاب طبع های متعدد داشته باشد با تعیین چاپ چندم آن کاملاً متذکر شوند باین که در زمان سید (ره) این رویه معمول نبوده و چاپ کتب وجود نداشته با این همه سید (ره) در نقلیات خود از کتب خصوصیات کتابی را که از آن نقل می نماید متذکر شده و در کراس چندم و در کدام فصل است به همه آنها اشاره می فرماید و یا فلان کتاب که نسخه عتیقه آن پیش آن بزرگوار بوده به آن نیز تصریح می فرماید پس مثل آن بزرگوار کتابی را که می خواهد به دست مردم بدهد و به اختصار کوشیده و در مجالس عزاء و سوگواری حضرت سید الشهداء علیه السلام خوانده می شود تمام محتویات و مطالب آن کتاب مورد اعتماد کامل خواهد بود گرچه اسم راوی را ذکر نفرماید .

و گذشته از همه اینها در بیاناتی که سابقاً شده و بطور واضح

محقق کردیم که آنچه سید (ره) در لهوف از آمدن اسراء به کربلاء نقل فرموده و اسم راوی را ذکر نکرده راوی آن مطلب عبارت از عطیة عوفی کوفی (ره) است^۱ که همراه جابر بن عبدالله انصاری (ره) به کربلاء آمده و جریان ورود جابر را قبلاً و چگونگی مهیا شدن او را از غسل زیارت و غیره برای آمدن به نزد قبر اطهر اطیب و ورود اسراء اهل بیت علیهم السلام را از شام به کربلاء در روز اربعین و زیارت برای روز اربعین چنان که سید (ره) در مصباح الزائر نقل کرده تماماً يك روایت است و راوی عطیة رحمه الله است و آن روایت را تقطیع کرده و هر قسمت آن را به مناسبت مقام در کتابی نقل کرده اند آنچه راجع به زیارت است در مصباح الزائر و آنچه راجع بر حب خاندان رسالت است در کتاب بشارة المصطفی و آن قسمتی که راجع بر مصائب سید الشهداء علیه السلام است در کتاب مقتلی ما فند کتاب شریف و بسیار معتبر «لهوف» نقل کرده اند چنانچه تفصیلاً

- ۱- چنانچه در گذشته بیان شد که علامه امین عاملی (ره) آمدن اهل بیت (ع) را به کربلاء در مراجعت از شام از عطیة نقل کرده و بعداً مطلع شدم که شیخ جلیل شیخ حسین بن شیخ سلیمان بلادی (ره) در کتاب «فاجعة يوم الاربعین اوحدیت الاربعین فی مجئی الامام زین العابدین (ع) و اهل بیته الی ارض کربلاء» آمدن امام (ع) و سنایا را به کربلاء از عطیة نقل نموده رجوع شود به صفحه (۲۹) ط نجف گرچه مسامحه در تعبیرش رخ داده و (ابن عطیة) تعبیر آورده ظاهراً از غلط نسخه است .

در گذشته تحقیق شد .

ناگفته نماند: علامه نوری (ره) در خاتمه بحثی که گذشت به اهل منبر تاخت و انتقاد فرموده که چرا این قضیه اربعین را شاخ و برگ می‌دهند؟ وعطیه عوفی را که از محدثین و تابعین است غلام جابر انصاری (ره) قرار داده و آن وقت آزادش می‌کنند و این همه دروغ را بالای منابر بیان می‌کنند .

این فرمایش‌های علامه محدث نوری (ره) صحیح است، آقایان خادمین اهل بیت علیهم‌السلام و ذاکرین مصائب خاندان رسالت باید متوجه این معنی که آن محدث معظم له (ره) فرموده است باشند تا بطور جزم يك قضیه تاریخی را که تمامی تفصیلات و جزئیات آن نقل نشده است با شاخ و برگ نقل نمایند ولی عمده چیزی که تا اندازه کار را سهل و آسان می‌نماید آنست که اغلب آن شاخ برگها از باب زبان حال است نه بیان امر واقع شده تا دروغ پردازی بشود .

بلی بر آقایان اهل منبر و روضه خوانها و نوحه خوانها لازم و واجب است طوری قضایا را نقل نمایند و نظم کنند که از رویه زبان حال بودن و نوحه سرائی و ندبه نمودن خارج نشود و در نثر و نظم به نحوی بیان کنند که جعل قصه دروغی نگردد و از زبان حالی بیرون نرود مثلاً قصه‌ای را از زبان امام علیه السلام نقل می‌کنند بطوری که يك قضیه واقعی را نشان داده و هر شنونده خیال می‌کند که مثلاً فلان مکالمه میان امام علیه السلام و خواهرش زینب کبری علیها السلام واقع شده است در

صورتی که حقیقت و واقعیت ندارد .

باز تأکید می‌شود البته دقت نمایند و بکشند که از زبان حال بودن بیرون نرود و جعل قصه نشود والا به دروغ که از گناهان کبیره است مرتکب خواهند شد و با آن گناه کبیره به گمان خودشان عمل استجابی را انجام خواهند داد .

آیا این عمل از نظر شرع مقدس اسلام چه صورت دارد ؟

آیا با حرام می‌شود عمل استجابی را به جا آورد ؟

و علاوه اسلحه و حربه به دست دشمنان دین و نواصب و خوارج و اعداء اهل بیت اطهار علیهم السلام ندهند اگر به تاریخ قضایای کربلاء و دستگاه سید الشهداء علیه السلام از روی محبت و علاقه زیاد صوری حرفهای بی‌اصل دروغی وارد نمایند ضرر و اذیت آن به سید الشهداء علیه السلام از شمشیرها که روز عاشورا به روی آن حضرت کشیدند و به بدن مبارکش زدند بیشتر خواهد بود و وهابی مسلک‌هائی که هیچگونه حیا ندارند اصل تاریخ کربلاء را به آن دروغها ضمیمه کرده و اساس صحیح را قیاس به آن ناصحیح‌ها نموده و انکار خواهند کرد چنانچه یکی از سران وهابی مسلکها بلکه بنیان‌گزار اصل آن مسلک جمود و نوافهمی و اساس آن رویه اعراب صحرای نجد و بیابان گردی که عبارت از ابن تیمیه حرائی حنبلی است^۱ و صاحب بدعتها و ضلالت‌ها و فساد

عقیدتهاست با تمام بی حیائی اصل اساس صحیح تاریخ را انکار کرده و گفته که سر مبارک سید الشهداء علیه السلام را به شام پیش یزید پلید نبرده اند و با چوب به لبهای مبارک ریحانه رسول الله ﷺ زده است و گوید: کسی را از اهل حسین علیه السلام اسیر نکرده اند!

بی حیائی و جمود و کج سلیقه گی و فساد عقیده انسان را وادار می کند که بدیهیات و ضروریات را زیر پا بگذارد و چنان که ابن تیمیه را وادار نموده و زیر پا گذارده و يك امر ضروری را انکار کرده است.

←

وفات یافته و صاحب بدعتهای فراوان و فساد عقیدتهای بی پایان است و او را شیخ الاسلام گویند و شیخ محمد بهجت بیطار از معاصرین که در مسلك وهابی هاست و ساکن دمشق است کتابی نشر نموده به نام (حیاة شیخ الاسلام ابن تیمیه) و محاضرات و کلمات خودش را در آن جمع آوری کرده و به طبع رسانیده و خواسته از ابن تیمیه دفاع نماید ولی انکار بدیهیات کرده و دست و پا زده است .

در چند سال قبل در دمشق در اداره مجمع علمی با محمد بهجت بیطار که رئیس مجمع علمی عربی دمشق خلیل مردم يك نیز حاضر بود ملاقات و مذاکرات رخ داد مردی مشخص و وهابی مسلک بود و از مرحوم علامه حاج سید محسن امین عاملی صاحب اعیان الشیعة تعریف می کرد .

۱ - رجوع شود به کتاب : معجم بنی امیه « معجم الشجرة الملوونة » ص ۲۰۵ ط بیروت تألیف دکتر صلاح الدین المنجد - و نیز رجوع شود به کتاب: سؤال فی یزید بن معاویه تألیف ابن تیمیه به تحقیق دکتر نامبرده ص ۱۷ - ط بیروت .

ولذا شیخ شبراوی در کتاب الاتحاف بحب الاشراف کلام ابن تیمیة را در انکارش که سر مبارک سید الشهداء علیه السلام را به شام برده اند نقل کرده و موافقت ابن حجر را در شرح همزیه با وی بیان نموده ولی شبراوی ابدأ اعتناء به کلام آنها ننموده و ارزشی به حرف شان قائل نشده و بعد از نقل کلام آنها فرستادن ابن زیاد سر مطهر را با اسراء به شام پیش یزید نقل کرده است و گفته که کسی به یزید بشارت آورد که امام حسین علیه السلام کشته شد و سر مبارکش را پیش تو می آورند و گوید: فلم یلبث الا ایاما قلائل حتی جئی برأس الحسین فوضع بین یدی یزید، و از این عبارت نیز معلوم می شود که رأس مطهر را در ظرف چند روز پیش یزید پلید برده اند رجوع شود به الاتحاف ص ۱۸ ط مصر سال (۱۳۱۸) ق.

تا اینجا آنچه علامه محدث نوری (ره) در لؤلؤ مرجان نگارش داده بود و تلاش کرده بود که آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام را در اربعین سال (۶۱) هجرت در بیستم ماه صفر به کربلاء بعید شمارد دلائل او را نقل کرده و به فراخور حال در اطراف آنها به بحث پرداختیم چه حرف های ابن رهی اعم از این که نزد ارباب دانش مورد قبول افتد یارد شود منظور آنچه به نظر نگارنده می رسید در موضوع نامبرده نگارش یافت و هر کس در اظهار نظر خود در موضوع علمی و تاریخی و غیره آزاد است و خوب است در اینجا آنچه علامه کبیر متبّع واسع الاطلاع و مجتهد شهیر آقای حاج سید محسن امین عاملی (قدس سره) در کتاب

اعیان الشیعة درموضوع آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام در اربعین اول به کربلاء نگارش داده عین عبارات عربی آن علامه (ره) را در اینجا میاوریم و بعد ترجمه به فارسی آن را بنکاریم تا نظریه آن بزرگوار نیز که مورد اعتناء و اعتبار است بر همه روشن گردد و موافقت وی درموضوع مزبور با نظر اینجانب آشکارا شود .

سید امین (ره) در قسم اول از جزء چهارم اعیان الشیعة ص ۲۷۱ طبع دمشق میفرماید :

ثم ان یزید (لع) امر بردالسبایا والاسارى الى المدينة و ارسل معهم النعمان بن بشیر الانصارى فى جماعة فلما بلغوا الى العراق قالوا للدلیل مر بنا على طریق کربلاء فلما وصلوا الى موضع المصرع وجدوا جابر بن عبد الله الانصارى و جماعة من بنى هاشم و رجالا من آل الرسول صلی الله علیه و آله قد ورد و الزیارة قبر الحسین علیه السلام فتوافوا فى وقت واحد و تلاقوا بالبكاء و الحزن و اللطم و أقاموا المأتم و اجتمع علیهم اهل ذلك السواد و أقاموا على ذلك ایاماً .

والمشهور انهم وصلوا کربلاء فى العشرین من صفر و منه زیارة الاربعین الواردة عن ائمة اهل البيت علیهم السلام للحسین علیه السلام .

۱ - عبارت سید امین عاملی (ره) شاهد است به این که گرچه تصریح

به سال نفرموده ولی ارتکاذی میان شیعه است که منظورش بیستم صفر سال : (۶) است .

و قد يستبعد ذلك بان المسافة بين العراق و الشام تقطع في نحو من شهر ولا بد ان يكونوا بقوا في الشام مدة فكيف يمكن استيعاب الذهاب و الاياب و البقاء في الشام و الذهاب للكوفة و البقاء فيها في اربعين يوماً .

و يمكن دفع الاستبعاد^۱ بانه يوجد طريق بين الشام و العراق يمكن قطعه في اسبوع لكونه مستقيماً و كان عرب عقيل يسلكونه في زماننا .

وتدل بعض الاخبار على ان البريد^۲ كان يذهب من الشام للعراق في اسبوع .

و عرب صليب يذهبون من حوران للنجف في نحو ثمانية ايام . فلعلهم سلكوا هذا الطريق و تزودوا ما يكفيهم من الماء و اقلوا المقام في الكوفة و الشام والله اعلم .

می فرماید : یزید پلید امر کرد که سبا یا و اسراء خاندان رسالت

۱- چون سید بزرگوار می داند که قول مشهور مطابق واقع می شود و استبعاد دلیل نیست و لذا آن را خواسته دفع کند چنانچه یکی از موثقین از علماء شفاهاً از سید امین قدس سره نقل می فرمود که قائل بود اسراء اهل بیت (ع) در اربعین اول به کربلا آمده اند .

۲- احوالات برید را در زمانهای سابق تفصیلاً در این کتاب شرح داده

شد رجوع شود به صفحه : (۱۳۸) .

به مدینه برگردند و همراه آنها نعمان بن بشیر انصاری^۱ را فرستاد با جماعتی.

و وقتی که به عراق رسیدند^۲ به دلیل و راهنما گفتند ما را به طریق کربلاء ببر و زمانی که به محل مصرع شهداء کربلاء رسیدند دیدند جابر بن عبدالله انصاری و جماعتی از بنی هاشم و مردائی از خاندان رسول الله ﷺ برای زیارت حسین علیه السلام وارد شده‌اند و در وقت واحد وارد شده و با گریه و حزن و به سینه زنان ملاقات کردند و اقامه عزاء نمودند و اهل آن اطراف به دور آنها جمع شده و بر آن منوال چند

۱ - نعمان ابن بشیر انصاری از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام و از امراء معاویه و یزید و از دؤخیمان او بوده و در باب حصص در فتنه مروان و ضحاک در (مرج راهط) بعد از هلاکت یزید به قتل رسیده است رجوع شود به تواریخ و کتب رجال و شرح نهج البلاغه معتزلی.

۲ - منظور آنست که از نزدیکی‌های عراق می‌گذشتند یا اصلاً به قصد عراق راه را طی کرده‌اند چنانچه ظاهر همین است و وقتی که به عراق رسیده‌اند به دلیل گفته‌اند که به کربلاء بروند و قطار آن کاروان خاندان پیغمبر (ص) را که جمعی از امت او احترامشان را مراعات ننموده و اسیرشان کردند به نینوا بکشد تا قبور شهداء دشت بلاء را زیارت کرده و رهسپار مدینه شوند از آنها بدتر آن کسی است، مانند ابن تیمیه که بعد از چند قرن پا به عرصه وجود گذارده و با تمام بی‌حیائی اسارت اهل بیت سید الشهداء (ع) را انکار نماید.

روزی اقامت نمودند.

بعد سید اعیان علماء شیعه (ره) می فرماید : مشهور آنست که خاندان رسالت در بیستم ماه صفر به کربلاء رسیده اند و زیارت اربعین که از ائمه اهل بیت علیهم السلام برای امام حسین علیه السلام وارد شده از آن جهت است .

و بعید شمرده می شود آمدن ایشان در بیستم ماه صفر به جهت این که مسافت مابین عراق و شام که در ظرف يك ماه طی شده و طول می کشد و اهل بیت هم در شام لابد مدتی مانده اند پس چطور می شود که آمدن و رفتن و ماندن در شام و رفتن به کوفه و در آنجا ماندن همه اینها در مدت چهل روز تمام بشود .

بعد می فرماید : ممکن است این بعید شمردن را با این جواب دفع کرد که راهی میان شام و عراق وجود دارد که ممکن است آن را در مدت يك هفته طی نمود چون راه مستقیم است و عربهای (عقیل) در زمان ما آن راه را پیش می گیرند .

و بعضی اخبار دلالت دارد بر این که «برید» و يك که از شام به عراق می رفت در مدت يك هفته می رفته .

و عربهای (صلیب) از حوران به نجف اشرف در ظرف هشت روز می روند .

پس شاید اهل بیت رسالت همین راه را پیش گرفته اند و همراه خودشان

از توشه راه و از آب آن اندازه برداشته‌اند که به آنها کفایت کند و اقامت‌شان در کوفه و شام کمتر شده است .

و این فرمایش آن سید مطلع متتبع خیر کبیر بسیار متین است و آنهایی که تصور می‌کنند خاندان رسالت در دوران اسارت در دست دشمنان سرسخت اسلام بنی‌امیه مدتها در کوفه و در عرض راه میان عراق و شام و در خود شام زیاد توقف کرده‌اند تصور و خیال صحیح نیست داستانهای طولانی که برای عرض راهها تراشیده و شاخ و برگها داده‌اند بی‌اساس است و اعتماد را نشاید و حرفهای ضعیف بی‌مدرك و از کتابهای نااهلان و از تألیفات مؤلفین مجهول مانند مقتل جعلی ابی مخنف و اسفرائنی أخذ و از ساده‌لوحان بی‌تفکر ناشی شده است .

چنانچه بعضی‌ها احتمال داده‌که ورود اسراء به کربلاء در اربعین دوم یعنی هشتاد روز بعد از عاشوراء آمده‌اند این ادعاء مجرد احتمال است و کسی از مؤرخین آن را نگفته و در کتب معتبره دیده نشده از حدسیات اشخاصی می‌باشد که آمدن اسراء خاندان رسالت را در اربعین اول بعید شمرده‌اند و از حالات برید و غیره اطلاع نداشته‌اند و لذا قوی است که ارزش ندارد .

و تعجب آنست که نسبت آمدن اسراء را در اربعین دوم سال (۶۱) هجرت به شیخ طوسی (ره) در تهذیب داده شده ولی در آن کتاب شریف اثری از آنچه نسبت داده شده پیدا نکردید .

و کلمات سید عالی مقام علامه امین عاملی (ره) باید مورد توجه و تأمل قرار گیرد با آن احاطه و اطلاعی که داشت و یکی از آن اشخاصی بود که نمونه بارز از شخصیت‌های مجاهد در راه دین بشمار می‌رفت که دوران آنها را درک کردیم و در ردیف چهار یا پنج نفر از اکابر علمای شیعه بود که کم نظیر و در عصر خودشان مانند شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی و شیخ طوسی بودند که با تألیفات کلامی خودشان خدمات شایان هر گونه تقدیری به عالم اسلام و شیعه نشان داده‌اند و یکی از آن بزرگان عبارت بود از سیدنا الاعظم آقای حاج سید شرف‌الدین عاملی نزیل‌صور لبنان که لطف خاصی بنکارنده داشت و مکاتبات زیادی به خط شریف او فعلاً موجود است.^۱

۱- خوب است در اینجا دو فقره از نامه‌های آن علامه اکبر که به اینجانب مرقوم فرموده و با خط مبارک آن بزرگوار فعلاً نزد اینجانب موجود است نقل شود :

اول : بسم الله تعالی . السلام علی سادة الخلق و الائمة بالحق و رحمة الله و برکاته . فرع الدوحة الهاشمية و ثمرة السرحة الفاطمية دوحه الهدی و الايمان و سرحة التقوى و الرضوان و لدنا الابر الاعز العليم العلامة و مفخرة کل متوج بعمامة ادام الله ايامه و رفع فی الدارين مقامه . و سلام هو من کل امر سلام محفوظاً بكل تجلة و احترام لك منا و لسائر من اليك و رحمة الله و برکاته کتابك و

←
كتاب الكريمان امامى أسرح فيهما نظرى و أعمل فيهما رويتى فأجد بهما
قرة عني وبرد السرور في كبدي وجد تكما تحيطاني فيهما من العوارف والعواطف
ما تتجلى بخلق عظيم و عنصر كريم و حلم بعيد الغور فشكر الله لكما هذه العاطفة و
لعمري انها عاطفة مقتدرة انما أهلها يصلحكم ان شاء الله تعالى (ثبت الاثبات في سلسلة
الرواة) فلك ما طلبت في الرواية عني جميع ما تصح لي و عني روايته في هذا
الثبت اجابة لما طلبت و قننى الله و اياكم لسلك جادة السلف الصالح في العلم
و العمل و اقتفاء آثارهم و الاستئذنة بسواطع انوارهم و السلام عليكم وعلى من
اليكم و رحمة الله و بركاته . صور - ٢٥ جمادى الاولى سنة (١٣٧١)

عبدالحسين شرف الدين الموسوي

(نامه دوم) : بسم الله تعالى. أخى فى الله تعالى و ولى فيه عز وجل أعزك
الله و أعزبك الدين و أهله و لازلت وجهة الامال فى صالح الاعمال .
و السلام عليك يا ابن رسول الله و على من اليك من الاسرة المباركة و العترة
الطاهرة . رحمة الله و بركاته عليكم اهل البيت انه حميد مجيد .

كتابك الكريم امامى أدير فيه نظرى وأقلب فيه خواطرى فاحمد الله عز وجل
على ما والانا من عواطفكم ويا لها عواطف و عوارف مثلث بها الحنان القاطمى
بأجلى مظاهره فحزمت بها رهان السبق جرياً على سنتكم فى الحلبات فشكراً لحنانكم
و لكم الفضل بالسبق اليه فله انتم و لله ما اتحفتمونا به من «القردوس» و قد حظينا
بها الساعة و انما تأخرنا فى الجواب لتأخر وصولها . و سيصلكم ان شاء الله تعالى
←

از کلمات اشخاصی که به ورود اسراء در اربعین به کربلاء تصریح کرده‌اند چنین برمی‌آید که خاندان رسالت سه روز در کربلاء برای عزاداری توقف کرده‌اند و ورودشان اجمالا به نحو است که در گذشته نگارش یافت ولی محدث متبّع حاج ملا باقر بهبهانی (ره) ساکن نجف اشرف در کتاب الدمعة الساکبة^۱ ورود خاندان رسالت را به کربلاء و حرکت آنها را از آن دشت بلاء قدری با اضافات نقل کرده‌گرچه مدرک نقل خود را ذکر نکرده باعث ضعف شده و نسبت آن را به بعضی از کتب قدیمه داده ولی خوب است عین عبارات او با الفاظ و کلماتش نقل

←

مع البرید مطلوبکم النصف الثانی من اظهار الحق لتقفوا! به علی ضالتکم المنشودة من کلام اعلام الامامیة رضوان الله علیهم .

اما نسب سیدنا عبدالعظیم علیه السلام فکما ذکرتم و ما کان ذلك لیخفی علی و لکن شاء القدر أن یکون هذا اللفظ القاحش فی کتابی ، والاقه فیہ من مصحح الملزمة فی المطبعة حیث انه لایعرف زید بن الحسن و انما یعرف زید الشہید بن الامام زین العابدین (ع) و علی کل فلکم الشکر و قد اصبحنا ننتظر منکم التنیہ الی کل ما تجدونه محلا للنظر من کتباتنا المتواضعة لكل من یتقدها مع الشکر و السلام .

صور - ۲۹ شعبان سنة : (۱۳۷۳) عبدالحسین شرف‌الدین الموسوی

شود چون نامبرده شخص متبوع بوده لابد از مصدر مورد وثوقی نقل کرده است .

قال : فلما بلغوا ارض كربلاء نزلوا في موضع مصرعه و وجدوا جماعة من بني هاشم وغيرهم وقد وردوا الى زيارة الحسين عليه السلام فقتلوا في وقت واحد و اخذوا بالبكاء و النحيب و اللطم و اقاموا العزاء الى مدة ثلاثة ايام و اجتمع اليهم نساء اهل السواد فخرجت زينب عليها السلام في الجمع و اهوت الى جيبها فشقة و نادت بصوت حزين يقرح القلوب :
 وا اخاه وا حسينه وا حبيب رسول الله و ابن مكة و منى و ابن فاطمة الزهراء و ابن علي المرتضى آه ثم آه و وقعت مغشية عليها و خرجت ام كلثوم لاطمة الخدين تنادى برفيع الصوت اليوم مات محمد المصطفى اليوم مات علي المرتضى اليوم ماتت فاطمة الزهراء و باقي النساء لاطمات ناعبات نائحات قائلات وا مصيبتاه وا حسناه وا حسينه فلما رأّت سكينه ماحل بالنساء رفعت صوتها تنادى : وا محمداه وا جداه ، يعز عليك ما فعلوا باهل بيتك ما بين مسلوب و جريح و مسحوب و ذبيح و احزنى أسفا .
 ثم امر علي بن الحسين عليه السلام بشد رحاله فشدوها فصاحت سكينه بالنساء لتوديع قبر أبيها فدرن حوله فحضنت القبر الشريف و بكّت بكاء شديداً و غنت و أنت و أنشأت تقول :

الا يا كربلاء نودعك جسماً بلا كفن ولا غسل دفينا
 الا يا كربلاء نودعك روحاً لاحمد والوصى مع الامينا

قال: ثم فصلوا من كربلاء طالبين المدينة

شيخ جليل آقاشيخ حسين بلادى بحراني در كتاب «حديث الاربعين»
و ذكر مجيئى زين العابدين (ع) و عماته و اخواته الى ارض كربلاء
گويد :

و اما زينب فانها اقبلت و معها الحرم والاطفال يعثرن فى الاذيال
و يبيكين بالدموع السجال حتى أقبلن لذلك القبر المعظم فتكابين عليه
نادبات باكيات و على الوجوه لاطمات ينادين هانحن أقبلن اليك من
الشام و عز عليك ما لقينا من العداة .

أحما الضائعات بعدك ضعنا فى يدى النائبات حسرا بوادى
أو ما تنظر الفواطم فى الاسر وستر الوجوه منها الايادى
ثكلا ما ترى لها من كفيل حسرى بين عصبة الالحاد
فما زالوا بذلك الحال على ذلك المنوال ناصبين المآثم جارين
للمدوع السواجم حتى عزموا على الرحيل الى المدينة - فلما أرادوا
ذلك وضع زين العابدين (ع) أصابعه على القبر الشريف فانفجر منه دم
عبيط فالتفت للحرم و الاطفال و نادى و دموعه فى انهمال .

خذوا لكم من دم الاحباب تحفتكم و خاطبوا الجدهذى تحفة السفر
رشوا على قبره ماء فصاحبه معطش بللوا احشاه بالقطر
فأخذن من ذلك الدماء تحفة للاحبة ، فيالها من مصيبة و يالها
من كربة ثم ودعن تلك القبور وداعاً يفظر الصخور و انفصلوا طالبين المدينة

و هی لفراق اجبتها حزینة^۱.

خارق العاده که از حضرت امام سجاد سلام الله علیه نقل کرده که
 حین وداع اسراء اهل بیت (ع) انگشتهای مبارک را به قبر مطهر سید
 الشهداء (ع) گذاشت و از آن خون خالص تازه نر می منفجر شد گرچه
 متأسفانه مدرک و مصدر نقل آن را ذکر نکرده است ولی جای استبعاد نیست
 زیرا ما شیعه امامیه اثناعشریه را اعتقاد آنست که امام (ع) به تمامی
 اوصاف و کمالات - پیغمبر داراست یعنی امام نظیر - پیغمبر است در
 تمامی اوصاف غیر از نبوت چنانچه در محل خود این مطلب واضح و روشن
 و مبهر هن شده است.

خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله انگشتان مبارک خود را در موارد متعدده به
 مقدار آب مختصری می گذاشت و آب از وسط انگشتان مبارکش می جوشید
 و جماعت انبوهی از آن سیراب می شدند و برای توشه راه نیز تهیه کرده
 و با خود می بردند و این معجزه باهره از خاتم انبیاء (ص) از متواترات
 است و مسلمین بر آن قطع و یقین دارند پس چه استبعاد دارد از امام
 سجاد علیه السلام آن خارق العاده باهره نیز به ظهور بیوندد چون امام (ع)
 مانند نفس پیغمبر (ص) است.

اذعان به معجزات بسته کی به اذعان و اعتقاد به خدا و صانع

واجب الوجود دارد نزد خدا پرستان و خدا شناسان صدور معجزات و خارق‌العادات جای هیچگونه شك و شبهه در امكانش نیست و وقوعش نیز محقق است یکی از فلاسفه غرب گوید: ایمان به معجزات از ایمان به خدا منفك نمی‌شود.^۱

کسانی که با علوم طبیعی و تجربی می‌خواهند مشکل معجزات و خارق‌العاده‌های صادره از انبیاء و اولیاء را که تواتراً ثابت است حل نمایند سخت در اشتباهند با علوم تجربی حقیقت معجزات حل‌شدنی نیست و تأویلات خنك با اوهام و تخیلات عادی بشری فائده نداشته و واقعیات را روشن و آشکارا نمی‌کند - و تفصیل بحث موکول به موردش می‌باشد .

در اینجا مناسب است اشعار شاعر جلیل آقا شیخ باقر حلی را که درباره رجوع اسراء اهل بیت (ع) به کربلاء در اربعین سروده و از زبان زینب کبری (ع) سرگذشت اوضاع شام و غیره را بیان کرده بیاورم :

زر قبر سبط الهاشمی الهادی ولدیه حزناً واً حسیناً ناد
زر قبره فی الاربعین وثق بها يوم القيامة فهی خیر الزاد

۱- یعنی هر کس ایمان به خدا دارد لابد است ایمان به معجزات بیاورد -
رجوع شود به کتاب « موقف العقل و العلم و العالم من رب العالمین » تألیف مصطفی صبری شیخ الاسلام ج ۴ ص ۲۶ ط مصر .

واذرى مدامع مقلتيك بعندم مستعبراً متجلبياً بسواد
 حتى كأنك جابراً لما أنى مستقبلاً للعابد السجاد
 وافا من الشام المشومة أهلها أسرته ظلماً أمة الالحاد
 وافا بأضعان الفواطم زائراً لضرايح الشهداء و الامجاد
 واذكر مصيبة زينب اذا بصرت قبر الحسين هوت عليه تنادى
 أحسين تعلم ما لقينا فى السبا غصصاً مقيماً شجوها بفؤادى
 نشكوا اليك مسيرنا بين العدى و وقوفنا فى مجلس ابن زياد
 نشكوا اليك وثاقنا بجالهم و مسافنا قسراً لكل معادى
 نشكوا اليك الدخول الى بلاد الشام قد كانت لعمر ابيك شر بلاد
 مستبشرين رجالهم و نسائهم فكأنه عيد من الاعياد
 عجباً بنات أمية فى حجبها و بنات أحمد للعيون بوادى
 و على يزيد ادخلونا حسراً و العليح اظهر كامن الاحقاد
 أمر الخطيب بمشهد و بمسمع منابأ أن يعلوا على الاعواد
 فغدى يسب أخوا النبي وصهره اذ كان مرغماً بيوم جهاد
 هتف الدعى يزيد فى أشياخه ويقول نلت من النبي مرادى
 يوم بيوم فالحسين بعته كم كافحت اجداده أجدادى
 كانوا وكننا لانطبق نزالهم فى طعن ارماع و قرع حداد
 حتى اذا دارت رحى الايام قد ادركت اوتاراً لاهل ودادى
 أحسين هذا بعض شاهدته رزء يصدع شامخ الاطواد

أحسین جئنا والرؤس جميعها معنا لندفنها مع الاجساد^۱
 ونرش فوق قبوركم ماء عسی نطفی بذاك حرارة الاكباد
 منعوكموا ورد الفرات ومائه طام و منكم كل قلب صادی
 أحسین جئناکی نقیم عزاکفی وادی الطفوف و یاله من واد
 أضحی لافواج الملائک مهبطا و مزار شیعتنا مدا الابداد
 بتنا ثلاثاً هذه وا أخوتی تدعو و تلك تصیح وا أولادی
 احبابنا سمعاً عتاب أحبة لاحبة واصفوا الى الانشاد
 أیطیب مثواکم بأحداث البلاء و نقیم بعد کموا بطول سهاد
 ما کنت أحسب قبل دفن جسومکم ان القبور تضم للوئاد
 قد تغمد الاسیاف فی اغمادها اولم تکن تنضی من الانعام
 کیف السبیل الى الرحیل ولم نجد من کافل عوناً الى السجاد
 قاسی مصائب فوق ما فیہ من الاسقام فرد بین جمع اعادی
 وبجیده ویدیه و الساقین ذا أثر من الاغلال و الاصفاد
 احبابنا لانستطیع فراقکم ان الفراق یفت فی الاعضاد
 هل موعد للملتقی ففسر فی رؤیا کموا وبکم یضئ النادی
 و منازل شیدتموها للقری كانت مناخ رکائب الوفاد
 هی مهبط التنزیل شامخة الثری و امان ملتجیء من الاضداد

۱- در این بیت شاعر تصریح کرده است به این که اسراء خاندان رسالت در مراجعت از شام تمامی رؤس شهداء را با خودشان آورده و در کربلاء دفن کرده اند.

وبها تحط بنی الرجاء رحالها فتنال بذل مواهب وایادی
 هی کعبه الامال کم حجوالها اهل النهی من حاضر وبادی
 ایات تقدیس و تدرس بکم طابت لنا کالروض للرواد
 من بعدکم اوضحت وما فیها سوى ناع و باک معلن بحداد
 قد أفجعتنا النائبات بفقدکم و الدهر غادر جمعنا بیداد
 ومن العجائب والغرائب انها نشب الذآب لمقتل الاساد
 یا وقعة ما مثلها من وقعة لم انساها ابدأ لیوم معادی

ملحق کردن امام سجاد (ع) سر ، اطیب سید الشهداء (ع)
 را به جسد مبارک بعد از چهل روز

و از شواهد آمدن اسراء خاندان نبوت در بیستم ماه صفر (۶۱)
 هجرت در اربعین اول به کربلاء عبارت از ملحق ساختن سر مبارک سید
 الشهداء علیه السلام به جسد اطیب و انورش در کربلاء است که جمعی تصریح
 کرده اند که رأس مطهر بعد از چهل روز از شهادت ملحق به بدن اطهر
 شده است .

مشهور میان علماء امامیه رضوان الله علیهم چنانچه علامه مجلسی
 (قدس سره) بر آن تصریح فرموده است آنست که رأس اطهر و اطیب سید
 الشهداء (ع) را در روز اربعین اول بیستم ماه صفر سال شصت و یک ،
 حضرت امام سجاد علیه السلام با سایر اهل بیت از شام وارد کربلاء شده و سرهای

مقدس شهداء را به بدنهای آنها ملحق کرده است .

اما سایر اقوال راجع به مدفن رأس مطهر اعتماد را نباید ولذا به نقل مقداری از عبارات و تصریحات اشخاصی که تصریح کرده‌اند که رأس مطهر را بعد از چهل روز از عاشوراء به بدن مبارك در كربلاء ملحق کرده‌اند می‌پردازیم بعد از آن که در این موضوع بررسی می‌نمائیم.

سید اعظم رضی‌الدین علی بن طاروس حسنی (قدس سره) در لهوف فرموده 'فاما رأس الحسین علیه السلام فروی انه اعيد فدفن بکربلاء مع جسده الشریف وکان عمل الطائفة علی هذا المعنی المشار الیه درویت آثار کثیرة مختلفة غیر ما ذکرنا ترکنا وضعها کیلا ینفسخ ما شرطناه من اختصار الکتاب .

از کلام آن سید والامقام مفهوم می‌شود که عمل شیعه بر آنست: که سر مبارك امام علیه‌السلام به جسد اطهر ملحق شده و به سائر اقوال در آن باره اعتناء نداشته‌اند و می‌فرماید: که آثار زیادی در این خصوص نقل شده به جهت اختصار که در لهوف نظرش بر آن بوده و برای زوار و قرائت آن کتاب در مجالس عزا ، تألیف فرموده از نقل آن اقوال در باره رأس مطهر خودداری فرموده مانند این که رأس مطهر را خلفاء فاطمیین از باب الفرادیس در دمشق که از خزائن یزید پیدا کرده و در

آنجا دفن نمودند و بعداً از عسقلان به مصر برده و در قاهره دفن کردند و در آنجا بارگاه عظیمی دارد که زیارتگاه است چنانچه سبط ابن الجوزی نقل کرده است .

علامه امین عاملی (قدس سره) در لواعج الاشجان فرموده^۱: اقول حکمی غیر واحد من المؤرخین ان الخلیفه العلوی بمصر ارسل الی عسقلان و هی مدینه کانت بین مصر و شام والان هی خراب فاستخرج رأساً زعم انه رأس الحسین علیه السلام وجیئ به الی مصر فدفن فیها فی المشهد المعروف الان و هو مشهد معظم یزار ، والی جانبه مسجد عظیم رأیته فی سنة احدى وعشرين بعد الثلاثمائة الف والمصريون یتوافدون الی زیارته افواجاً رجالاً ونساءً و یدعون و یتضرعون عنده .

واخذ العلویین لذلك الرأس من عسقلان ودفنه بمصر کأنه لاریب فیہ لکن الشأن فی کونه رأس الحسین علیه السلام .

چنانچه فرموده بنا به اتفاق مؤرخین خلفاء فاطمیین مصر سری را از عسقلان به قاهره انتقال دادند و به نام رأس مطهر امام علیه السلام در آنجا دفن کرده و مشهد بزرگی بالای آن ساختمان نموده اند ولی حرف ، سر آنست که واقعاً آن سر رأس مطهر حسین علیه السلام بوده است ؟ هرگز به آن علم نداریم و ثابت و محقق نشده است به ویژه که

دست سیاست و ریاست خلفاء فاطمیین با آن بازی کرده و چه منظور سیاسی در آن عمل داشته‌اند که سری را از عسقلان به مصر برده‌اند .

آیا ظاهراً از ترس صلیبیه‌ها این کار را کرده‌اند واقعاً خوف و هراسی از آنها داشته‌اند ؟ صلیبیه‌ها به چه منظوری آن مشهد را باید خراب نمایند ؟ تا خلفاء فاطمیین از ترس آنها نسبت به رأس مدفون در عسقلان انتقال به قاهره بدهند ؟ و کدام امر است که دست سیاست و ریاست با آن بازی کند ولی حقیقت آن محفوظ باشد چه خوب گفته شده : الا قاتل الله السياسة والرياسة فما دخلاً شيئاً الا افسداه . چنانچه در عصر خودمان نظائر این قبیل قضایا زیاد دیده می‌شود اگر شرح داده شود کلام به درازا می‌کشد و ممکن است بهانه‌ی جلوگیری از نشر کتاب بشود .

(شرح این هجران و این خون جگر)

(این زمان بگذار تا وقت دگر)

و « الامور مرهونة باوقاتها »

یکی از معاصرین گوید : صاحب الاخبار السنية چنین روایت کرده است :

الافضل بن بدر جمالی وزیر اسبق مصر در یکی از مسافرتهايش به عسقلان دستور داد تا برای مشهد رأس الحسين که در کنار عسقلان واقع بود بنای مجللی برپا نمایند .

این بنا که زیارتگاه عموم بود پس از سقوط عسقلان نیز به حال خود باقی ماند و صلیبی ها هیچگونه آسیبی بر آن نرساندند تا این که طلایع به وزارت مصر رسید - طلایع که از شیعیان خالص آل علی (علیهم السلام) بود و نسبت به آثار آن خاندان سخت تعلق خاطر داشت شرط احتیاط را در آن دید که سر مطهر را از عسقلان که به واسطه وجود صلیبیان پیوسته در معرض خطر بود به محل امنی منتقل کند و بدین منظور ساختمان مسجد بزرگی را در کنار شهر قاهره آغاز نمود لکن همین که کار ساختمان به پایان رسید خلیفه به وی گفت که این بناء چون در خارج حصار قرار گرفته لذا نمی تواند محل امنی باشد پس بهتر است به جای آن یکی از کاخ های داخل شهر را که از آسیب دشمن و حملات آینده صلیبیان در امان است انتخاب نماید - از این رو طلایع مسجد مزبور را به حال خود گذاشته و قصر زمرد را که از کاخ های زیبا و مجلل بود بدین منظور انتخاب کرد و آنگاه در میان آن بنای بسیار باشکوهی برپا ساخته و سر مطهر را از مدفن سابق بدانجا منتقل نمود - و بدین ترتیب آن سر پرشوری که در چندین قرن پیش بر فراز نیزه ها و روی سپر های جنگاوران دست به دست گشته و از میدان کارزار به کوفه و از کوفه به دمشق و از آنجا به عسقلان برده شده بود این بار از عسقلان

به قاهره برده شد و در مسجدی که اکنون مشهور به جامع سیدنا الحسین است مدفون گردید.

بعد صاحب این کلمات در کتابش عکس سر بریده در بالای نیزه را گراور کرده به عنوان این که رأس مطهر حضرت سید الشهداء (علیه السلام) است و نسبت پیدایش آن را به موزه ایتالیا داده است و زهی خیال خام و زودباوری است عکس رسول الله ﷺ را انتشار می دهند و نسبت آن را به فلان دیر نصاری داده و بخورد مسلمانهای زودباور می دهند و عکس امیر المؤمنین (علیه السلام) را می سازند و نسبت به فلان موزه فرانسه مثلاً می دهند و عکس رأس مطهر را درست می کنند و نسبت آن را به موزه ایتالیا می دهند و بعضی از تاریخ نویسان ما هم قبول کرده و حتی در کتابش گراور می کند.

در صورتی که یکی از علامتها که کذب آن نسبت ها را واضح می سازد آنست که در عکس رسول الله ﷺ و امیر المؤمنین (علیه السلام) و در عکس رأس مطهر سید الشهداء (علیه السلام) شاربهای کلفتی به نظر می رسد که قطعاً از آداب اسلامی خارج است و هرگز پیغمبر و امیر المؤمنین و سائر ائمه (علیهم السلام) موهای شارب را بلند نگذاشته موی جلو دماغ و لب بالا را از بین می زدند و لذا محققین از فقهاء نوشته اند که (بہتر تر اشیدن موی شارب است از بین) و حتی از امیر المؤمنین (علیه السلام) مشہور است کہ اگر مرا ملامت نمی کردند بر شارب خود داغ می گذاشتم کہ در آن مو نروید گرچه این روایت را اینجانب تا حال در کتب حدیث ندیدم و

نظر به شهرتی که داشت نگارش دادم و توفیق اطلاع بر آن را از خداوند مسئلت می‌نمایم ولی خود این شهرت بزرگترین دلیل است بر این که موی شارب را به حال خود گذاشتن و یا در شاربها موی بلندی گذاشتن از آداب و رسوم اسلامی دور است و هرگز پیشوایان اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام که دارای صفت عصمت‌اند خلاف آداب و رسوم دینی را به جا نمی‌آورند و با آن کلفتی موی شارب را که از علائم مجوسیه است نمی‌گذارند به حال خود بماند و در آن عکسها که به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین (ع) و امام رضا (ع) و یا در عکس رأس مطهر شارب با آن کلفتی دیده می‌شود بهتر دلیل بر ساختگی بودن آنهاست و نقاشی کنندگان آنها که يك مشت از یهودیهای بی‌حیاء و دشمنان سرسخت اسلام و بعضی از صوفی‌ها و دراویش متصوفه می‌باشند از آداب و رسوم اسلامی اطلاع ندارند عکسی که درست می‌کنند و به آن ذوات مقدسه نسبت می‌دهند غافل از رویه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام هستند و لذا شاربها با آن کلفتی و بلندی برای آنها درست می‌کنند که بدون شك ساختگی و غلط است.

ولی‌اف بر يك عده مسلمانهای بی‌خبر که آن عکسها را زینت در و دیوار کرده و هتك حرمت نموده و حتی بر کتاب تاریخ نیز گراور می‌کنند، چرا؟ برای این که می‌بینند نسبت آن عکسها را به جای دور و دراز حواله کرده و به فلان موزه فلان مملکت داده‌اند که دسترس کسی نباشد که واقع را بتواند به دست آورد و اگر کسی هم برود و در خود

آن موزه‌ها آنها را دیده باشد باز بدون شك ساختگی است و باید دانسته شود تمامی آن عکسها که نسبت به پیغمبر و امام (ع) داده‌اند و می‌دهند اساساً دروغ و بی‌اصل و بی‌حقیقت است .

قولی که نقل شد مدفن رأس مطهر در قاهره است و از عسقلان به آنجا برده‌اند از شیعه احدی را بر آن قول قائل نتوان پیدا کرد مگر بعضی از تاریخ نویسان عصر حاضر ما که اعتمادش بر تواریخ بیشتر باشد و قول مشهور میان شیعه را که ملحق کردن سر مطهر به بدن مبارکش در کربلاء باشد به کنار بگذارد چنانچه علامه سید امین عاملی (قدس سره) تصریح فرموده که قول مزبور اختصاص بر اهل سنت دارد واحدی از شیعه بر آن قائل نیست^۱.

محدث قمی (ره) در منتهی الامال گوید : احادیث بسیار دلالت می‌کند بر این که مردی از شیعیان شام شبانه سر مبارک را دزدید

و سپس گوید : روایت است که یزید در پاسخ تقاضای حضرت سجاد (ع) که می‌خواست سر پدر را باردیگر زیارت کند گفت: تودیکر هرگز آن را نخواهی دید و این روایت مضمون حدیث راجع به سرقت رفتن سر مبارک را تأیید می‌کند

و بعضی گفته : از ظاهر تواریخ چنین برمی‌آید که سر مطهر از

بالای در سرای یزید به سرقت رفت و به وسیله شیعیان آن حضرت در عسقلان به خاک سپرده شد .

محدث قمی (ره) که فرموده : احادیث بسیار دلالت می‌کند الخ جای تعجب است در کدام آن احادیث است که مردی از شیعیان رأس مطهر را شبانه دزدید و آن را آورد در عسقلان دفن کرد بلکه از آن احادیث است که امام صادق (ع) می‌فرماید : قال لولده اسماعیل انه لما حمل الی الشام سرقه مولى لنا فدفنه بجنب امیر المؤمنین (ع) . و اگر سرقت اصل داشته باشد آورده نزد امیر المؤمنین (ع) در نجف اشرف دفن کرده است نه در عسقلان و اگر به عراق آورده باشد در کربلاء دفن می‌کند پس چرا به نجف می‌برد .

و اما پاسخ یزید پلید به امام سجاد (ع) : که سر پدر را هرگز نخواهی دید . در تواریخ دیگر تصریح شده که امام (ع) سر مبارک را با رؤس سایر شهداء بالاخره از یزید گرفت چنانچه یزید در اول امر از دادن سایر اشیاء غارت شده نیز خودداری می‌کرد ولی امام (ع) اصرار ورزید که در میان آنها مغزل جدهام فاطمه زهراء علیها السلام و مقنعه و قلاده و پیراهن او موجود است^۱ باید رد شود و گرفت .

و آنچه بعضی گفته و احتیاط کرده به ظاهر تواریخ نسبت داده که

شاید واقع نداشته باشد = چنانچه واقع هم ندارد = که سر مطهر از بالای در سرای یزید به سرقت رفت و به وسیله شیعیان آن حضرت در عسقلان به خاک سپرده شد .

جای بسی حیرت است زیرا قولی که راجع به دفن شدن رأس مطهر در عسقلان است و آن قول اختصاص به سنیها دارد آنست که سر مبارک در خزانه یزید در دمشق بود و آن را کفن کرده و در باب فرادیس دفن نمودند و از آنجا خلفاء فاطمیین نقل داده در عسقلان دفن کردند^۱ و بعد از آن از عسقلان در سال (۵۴۸) هـ روز یکشنبه ۸ جمادی الاخره به قاهره حمل شده است چنانچه در کلمات علامه امین عاملی (ره) گذشت نه این که سر مبارک به سرقت رفت و در عسقلان به خاک سپرده شد زیرا دفن کردن سری را در عسقلان بعداً اتفاق افتاده . و بعد از زمان یزید و سرقت رفتن سر مطهر است .

ابن فضل الله عمری در کتاب مسالك الابصار في ممالك الامصار مطبوع به تحقیق احمد زکی پاشاکه از مدارك و مصادر معتبره مشهوره است گوید : و المدی بعید بین مقتل الحسین و مبنی مشهد عسقلان ص

۱- سبط ابن الجوزی در تذکره گوید : ان الخلفاء الفاطمیین نقلوه من باب الفرادیس الی عسقلان ثم نقلوه الی القاهرة و هو فیها وله مشهد عظیم یزارو فی الجملة فقی ای مکان کان رأسه اوجسده فهو ساکن فی القلوب و الضمائر قاطن فی الاسرار و الخواطر الخ ص ۱۵۱ ط ایران سال ۱۲۸۵ ق .

۲۲۰ ط دارالکتب قاهره سال (۱۳۴۲) ق و انکار کرده که رأس مطهر به قاهره حمل شده باشد .

معلوم می شود کسی که گفته: رأس مطهر به سرقت رفت و به وسیله شیعیان در عسقلان دفن شد . روایت سرقت رفتن رأس مطهر را ضمیمه به تاریخ دفن شدن سری را در عسقلان کرده و از آن نتیجه موهومی گرفته است که هیچگونه اعتماد را ننشاید .

علامة امین عاملی (ره) فرموده : الخامس (یعنی از اقوال که درباره رأس مطهر است) : انه بدمشق قال سبط ابن الجوزی حکى ابن ابی الدنيا قال وجد رأس الحسين (ع) فی خزانه یزید بدمشق فکفنوه و دفنوه بیاب الفردیس و کذا ذکر البلاذری فی تاریخه قال هو بدمشق فی دار الامارة و کذا ذکر الواقدی ایضاً انتهى .

و یروی سلیمان بن عبدالملک قال وجدت رأس الحسين (ع) فی خزانه یزید بن معاویه فکسوته خمسة اثواب من الدیاج و صلیت علیه فی جماعة من أصحابی و قبرته .

و فی روایة انه مکث فی خزائن بنی امیة حتی ولی سلیمان بن عبدالملک فطلب فجبیء به و هو عظم ابيض فجعله فی سفطه و طویه و جعل علیه ثوباً و دفنه فی مقابر المسلمين بعد ما صلی علیه فلما ولی عمر بن عبدالعزیز سأل عن موضعه فنبشه و أخذه والله اعلم ما صنع به و قال بعضهم: الظاهر من دینه انه بعث به الی کربلاء فدفنه مع الجسد الشریف و روی ابن نما عن منصور بن جمهور انه دخل خزانه یزید لما فتحت فوجد بها

جونة حمراء فقال لعلامه سليم احتفظ بهذه الجونة فانها كنز من كنوز بنى امية فلما فتحها اذ بها رأس الحسين عليه السلام و هو مخضوب بالسواد فلفه فى ثوب و دفنه عند باب الفراديس عند البرج الثالث مما يلى المشرق انتهى .

بعد از نقل آن کلمات سید امین عاملی (ره) گوید : اقول و كأنه هو الموضع المعروف الان بمسجد او مقام او مشهد رأس الحسين (ع) بجانب المسجد الاموى بدمشق و هو مشهد مشيد معظم^۱.

از این کلمات و عبارات چنین بر می آید که پیدا شدن رأس مطهر بنا به قول سنیها در خزانه یزید پس از مدتها بوده نه این که از بالای در سرای یزید به سرقت رفت و در عسقلان مدفون شد .
و با آن اقوال مختلفه و آراء پراکنده که باهم تعارض واضح

۱ - از عبارت شیخ مفید (ره) در ارشاد چنین معلوم می شود که رأس مطهر را در آن محل معروف در جنب مسجد اموی در دمشق گذاشته اند نه این که آنجا مدفون باشد چنانچه در ضمن قصه آن مرد شامی که امام جواد (ع) او را در يك شب به مسجد کوفه و مدینه و مکه برده و محمد بن عبد الملك زیات او را حبس نموده بود فرموده : كنت رجلا بالشام اعبده الله تعالى فى الموضع الذى يقال انه نصب فيه رأس الحسين عليه السلام الخ ارشاد ص ۳۴۸ ط تبریز و نا گفته نماند: که آن قصه مرد شامی را علاوه از علماء شیعه بعضی از علماء اهل سنت نیز نقل کرده اند .

دارند چطور می شود به یکی از آنها اعتماد کرد و یکی را ترجیح داد؟ تا کجا رسد که کسی که بسیار به تاریخهایی که از قلم هر شخصی تراوش نموده و علاقه و اعتماد بسیاری بر آنها دارد خبر سرفت رفتن رأس مطهر را بر آنها بپسباند و نتیجه که هیچگونه ارزشی ندارد و موهوم محض است اخذ نماید و موضوعی که هرگز واقعیت ندارد در کتابش بنکارد و رأس مطهر را در عسقلان مدفون سازد .

امام یافعی یمنی مکی متوفی به سال (۷۶۸) ه در مرآت الجنان گوید^۱ و ما ذکر انه نقل الی عسقلان او القاهرة لایصح .

یعنی آنچه گفته شده که رأس مطهر امام (ع) به عسقلان نقل شده و یا به قاهره نقل داده اند صحیح نمی باشد ، از کلام یافعی نیز که صریحاً نقل کردن رأس مطهر را به عسقلان و یا قاهره انکار کرده ظاهر می شود که نزد وی محقق شده که سری که نقل داده اند رأس مطهر امام علیه السلام نبوده است .

پس آنچه خلاصه گفتار جمعی از مؤرخین اهل سنت است آنست که سر مبارک امام (ع) را از خزانه یزید پلید یافته اند و آن را در باب الفردیس دمشق دفن کرده اند و ظاهراً ابن قضیه در زمان سلیمان بن

عبدالملك خليفهٔ پر خور اموى اتفاق افتاده^۱ و در زمان فاطميين مصر از باب الفرديس به عسقلان نقل داده و از آنجا نیز در سال (۵۴۸) هـ یا (۵۴۹) هـ به قاهره حمل کرده‌اند و به نقل بعضی این قضیه حمل رأس شريف از خوف صليبي‌ها بوده ولی از کجا که امثال امير الجيوش بدر جمالى وزير المستنصر بالله معد فاطمى و ملك الافضل و در زمان الفائز بالله طلائع بن رزبك و ديگر زمامداران وقت نظريات سياسى كه در انتظار مردم اثر بگذارد از اين عمل‌شان نداشته‌اند و بى‌جهت نيست كه امام يافعى ابو محمد عبدالله بن على بن سليمان يمنى مكى متوفى در سال (۷۶۸) هـ گفته :

نقل دادن رأس مطهر را به عسقلان یا قاهره صحت ندارد چنانچه عين عبارت او گذشت و خود امام يافعى نقل کرده كه رأس مطهر را يزيد به مدينه منوره با خاندان رسالت و جمعى از موالى بنى هاشم و عده از موالى ابوسفیان فرستاد و در مدينه در بقیع نزد قبر مادرش فاطمه عليها السلام دفن شد و گوید: «هذا اصح ما قيل فيه» و از زبير بن بكار نیز اين قول

۱- سيوطى در تاريخ الخلفاء در ترجمهٔ سليمان گوید : اكل فى مجلس سبعين رمانة و خروفاً و ست دجاجات و مكوك زبيب طائفى . سليمان در سال ۹۶ به خلافت نشسته و در سال ۹۹ وفات کرده است - شايد از پر خورى مرده است.

۲- مرآة الجنان ج ۱ ص ۱۳۶ ط حيدرآباد .

را نقل کرده ولی زیبر بن بکار از دشمنان اهل بیت علیهم السلام است اقوالش بقدر پیشیزی ارزش ندارد و اگر رأس مطهر را به مدینه برده باشند در آنجا دفن نشده و قبر مادرش زهراء علیها السلام بتول علیها السلام در بقیع نیست جدّه امام علیه السلام فاطمه بنت اسد در بقیع مدفون است و از مؤرخین که گفته اند رأس مطهر را به مدینه برده اند قائلند به این که آن را از مدینه به کربلاء آورده و به جسد اطیب ملحق کرده اند .

سبط ابن الجوزی در تذکرة الخواص گوید: واختلفوا فی الرأس علی اقوال اشهرها انه رده الى المدينة مع السبايا ثم رد الى الجسد بکربلاء فدفن معه قاله هشام وغيره .

گوید: اختلاف کرده اند درباره رأس مطهر به چند قول مشهورترین آن قولها آنست که رأس مطهر را یزید به مدینه با اسراء اهل بیت فرستاد و از مدینه برگردانیده شد به جسد اطهر در کربلاء و دفن شد رأس مطهر با جسد مبارک و این قول را هشام و غیر او گفته است .

در صورتی که اسراء اهل بیت (ع) در اربعین به کربلاء آمده اند قطعاً رأس مطهر را که با خودشان آورده اند در کربلاء دفن می نمایند دوباره با خودشان به مدینه نمی برند و این قول که از اقوال سنیهاست مؤید قول مشهور میان امامیه است که رأس مطهر به کربلاء برگردانیده شد و با جسد اطهر دفن گردید .

بعد از جریان اوضاع شام و قیام افکار عمومی مردم بر علیه یزید

چنانچه طبری و سبط ابن الجوزی تصریح کرده‌اند یزید در اول امر مسرور شده و از ابن زیاد بسیار خوشحال^۱ و مورد انعام و جایزه خود قرار داده ولی بعداً که دید انعکاس قضیه کربلاء در انظار مردم نتیجه بد بخشید گناه را گردن ابن زیاد انداخته و می‌گفت کاش متحمل اذیت می‌شدم و حسین (ع) را با خودم به منزل خود وارد می‌کردم به جهت حفظ احترام رسول الله ﷺ و رعایت حرمت پیغمبر ﷺ و قرابت او این کار را می‌نمودم و می‌گفت: لعن الله ابن مرجانه لقد بغضنی الی المسلمین وزرع لی فی قلوبهم البغضاء ثم غضب علی ابن زیاد و نوى قتله^۲. کسی که گوید: ابن زیاد مرا نزد مسلمانها مبعوض گردانید و تخم عداوت مرا در دل‌های آنها کاشت چطور رأس مطهر را به مدینه می‌فرستد که خلاف حیلت اوست.

مجاهد گوید: به خدا قسم احدی در مردم نماند مگر این که

۱- به تعلیقات و اضافات آخر کتاب رجوع شود.

۲- تذکرة الخواص ص ۱۵۰ ط سال ۱۲۸۵ هـ ق غضب بر ابن زیاد

و نیت برقتل او تماماً از روی حیل و به جهت تبرئه از خون سید الشهداء (ع) بوده است که بلکه با کشتن ابن زیاد خود را در انظار مردم تبرئه نماید ولی موفق هم نشده است.

یزید را، سب کرده و دشنام داد و به او عیب گرفت و او را ترك كرد' =
 نگارنده گوید: چون همه مردم می دانستند که ابن زیاد هر چه کرده به
 امر یزید بوده است با وصف این که اسراء اهل بیت علیهم السلام را که خواست
 از شام حرکت دهد به نعمان مأموریت داد که به اهل بیت احترام کند
 بلکه از بغض و کینه مردم و نفرت آنها کاسته شود به نعمان گفت: با
 عده سپاهی کاروان خاندان نبوت را تا به وطن بدرقه کند و دستور داد:
 کاروان را در شب حرکت دهد.

همه جا قافله از پیشاپیش باشد و مأمورین با فاصله تقریباً یک
 میدان اسب سایه به سایه آن حرکت کنند.

هر جا که یکی از افراد خاندان رسالت برای انجام امری پیاده
 شد و قافله آنها توقف کرد مأموران نیز به انتظار سوار شدن مجدد او
 در جای خود بایستند.

هر جا که قافله فرود آمد و خیمه زد مأمورین نیز در نزدیکی
 همان محل فرود آیند و خیمه زنند مأموران با افراد قافله خاندان
 رسالت با احترام بسیار رفتار کنند مانند رفتار غلام در مقابل مولی و سید خود.
 با این ترتیب و احترام از شام خاندان نبوت حرکت کرده اند
 چطور می شود با آنان رأس مطهر را برای ارباب و قدرت نمایی و تسلط

نشان دادن به مدینه فرستد .

مرحوم حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله فرزند مرحوم عباس میرزا
نائب السلطنة^۱ ابن فتحعلی شاه قاجار در سال ۱۲۹۲ قمری در سفر حج

۱ - عباس میرزا نائب السلطنة مرد عاقل و دانای سلسله قاجار بوده و به زحمات زیاد متحمل شده و نامه‌ها به مراجع تقلید نجف اشرف نوشته مانند مجتهد و مرجع بزرگ شیعه آقا سید محمد طباطبائی مجاهد صاحب کتاب مناهل و فیه اعلم متضلع اکبر آقا شیخ موسی بن جعفر کاشف الغطاء و دیگران و از آنها درخواست حکم جهاد و حرکت به ایران کرده که در جنگ با روسهای تزاری شرکت کنند و اینجانب خودم آن نامه‌ها را دیده‌ام و در کتاب خاندان عبدالوهاب عین بعضی از آن نامه‌ها را نقل کرده‌ام و لذا نسبت دادن صاحب آثار الشیعة الامامیه بفقهاء که خودشان در جنگ باروسها دخالت کردند نسبت غلط بوده و غفلت از دست به دامن شدن دولت و مرحوم عباس میرزا بفقهاء و درخواست حکم به جهاد است .

جد امجد عالم ربانی آیه الله حاج میرزا مهدی قاضی طباطبائی (قدس سره) متوفی (۱۲۴۱) قمری نائب السلطنة را نسبت به امور شخصی و خانوادگی خود بعد از وفات خویش وصی کرده و این موضوع را سلاطین قاجار همیشه مایه افتخار خودشان دانسته و وصایت را به عنوان وراثت اعتقاد نموده و در اسناد و نامه‌های خودشان که فعلاً نزد نگارنده موجود است با آن افتخار جسته‌اند، و قاضی بزرگوار را خدمات بسیار در راه دین و دنیا در تواریخ ثبت است و ولیمهد نشین کردن تبریز در دوره قاجار از زمان فتحعلی شاه بصلاح دید و نظریه اوست و در جنگ ایران

به مصر رفته و بارگاه مشهد رأس الحسین علیه السلام را در قاهره دیده و عظمت آن ساختمان در نظر وی جلوه کرده و چون ذهن او را مقام و عظمت امامت گرفته تصور کرده که از جهت بودن رأس مطهر در آن مکان است و لذا گوید: قول یافعی را در این باب صحیح نمی دانم^۱ = یعنی قول او که گفته: نقل رأس مطهر به قاهره صحیح نیست چنانچه نقلش گذشت = بعد معتمد الهوله گوید: در مدینه مصر که از بلاد عظیمه دنیا است چنین مسجد یهوده نمی توان ساخت.

مدرکش همان جلوه کردن عظمت آن مسجد در قاهره در نظر اوست والا دست سیاست ریاست طلبهای روزگار و حیل و تزویر آنها ساختمانهای مهمتر از آن را در صفحه روزگار به یادگار می گذارد اگر به شواهد این مطلب پرداخته شود کلام به درازا می کشد.

و استاد شیخ احمد فهمی محمد در کتاب «در بحانه الرسول صلی الله علیه و آله» سیدنا الحسین علیه السلام در تأیید دفن شدن رأس مطهر در قاهره به نقل صدور کرامات صوفیانه از آن مشهد و مسجد عظیم پرداخته و به شرح

با روسهای تزاری که سالها به طول انجامیده روسها می گفته اند: مادامی که قاضی در حال حیات است ما نمی توانیم به آذربایجان وارد شویم رجوع شود به اعیان

الشیعة ج ۴۷ ص ۶۱ س ۲-۳ .

۱- قمقام ص ۵۹۲ ط تهران سال ۱۳۷۷ ه ق .

خوابهای فراوان همت گمارده که ابداً در نزد ما به درد نخورده و ارزشی به آنها نمی‌توانیم قائل باشیم رجوع شود به کتاب نامبرده از ص ۱۸۳ تا آخر آن کتاب - طبع مصر .

وجود قبه‌عالیه و مسجد بزرگ و ساختمان مهم در جائی دلیل بر صحت آنچه معروف در میان مردم است که بدون تحقیق متوجه موضوعی می‌شوند نمی‌باشد در قبرستان دمشق قبری که دارای قبه‌عالی است منسوب به حضرت فاطمه بنت الحسین (علیها السلام) و حضرت سکینه بنت الحسین (علیها السلام) وجود دارد ولی دلیل نمی‌شود که آن دو بانوی با عظمت اسلامی در آنجا دفن شده‌اند زیرا به موجب تواریخ معتبره هر دو بانوی معظمه در مدینه منوره از دنیا رفته و در بقیع مدفونند .

در شیراز قبه مجلل بسیار عالی بر سر قبر (احمد بن موسی) ساختمان شده و دارای صحن و ضریح مهم و مسجد و غیره است و میان مردم مشهور به قبر حضرت احمد بن امام موسی کاظم (ع) است و در میان عجمهای فارسی زبان مشهور به شاه چراغ شده است که از سال یک هزارم بعد از هجرت این شهرت و لقب پیدا گردیده و ظاهراً از تراثات صوفیه است .

قبری که در شیراز به نام (شاه چراغ) شهرت یافته در عصر اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی متوفی به سال (۶۵۹) هـ ق ممدوح شیخ سعدی شاعر مشهور پیدا شده و قبل از آن ظاهراً اثری از آن قبر نبوده و پس از پیدا شدن قبرش جسدش را دیدند که پوسیده نشده و تغییر نیافته و

در انگشتش خاتمی بوده^۱ که نقش آن این است (العزيز بالله احمد بن موسى) و از آن خیال کرده اند که فرزند امام کاظم (ع) است .

و مؤرخ نسابه محقق علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق متوفی به سال (۵۶۵) هـ ق که با خاندان اتابک ابوبکر معاصر بوده و از معاصرین بلکه از شاگردان امام مفسر طبرسی (ره) صاحب مجمع البیان است در کتاب (لباب الانساب) = مخطوط = انکار کرده که احمد بن امام موسی علیه السلام در شیراز مدفون شده باشد و گوید :

(و بعض النسابین یرون قبره و مزاره بشیراز و هذا مشهور من اغلاط العامة) .

و معلوم می شود قبل از شهرت قبر نامبرده در زمان اتابک ابوبکر مذاکره قبر مزبور و مدفون شدن احمد بن موسی (ع) در میان بوده است زیرا ابن فندق در سال (۵۶۵) هـ وفات یافته و شهرت قبر در زمان اتابک ابوبکر زنکی که در (۶۵۹) هـ وفات کرده می باشد پس به این نتیجه می رسمیم که قبلاً قبر نامبرده شناخته شده ولی پیدا شدن جسد بدون این که تغییر یافته باشد در زمان ابوبکر زنکی شده و شهرت به

۱- رجوع شود به کتاب (شدالازار) ص ۲۸۹ طهران به سال (۱۳۲۸) ش

تألیف معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی که در سال (۷۹۱) ق تألیف کرده و بعد از نقل نقش خاتم گوید : (فعرفوه به) یعنی از این نقش خاتمش او را شناختند.

سزا کرده است و خیال شده که قبلاً کسی آن قبر را نمی‌شناخته است ولی ابن‌فندق شدیداً انکار کرده که احمد بن امام موسی علیه السلام در آنجا مدفون باشد و مدعی شده که احمد بن امام موسی (ع) در (اسفراین) از نواحی خراسان مدفون است ولیکن ادعای او نیز محقق و ثابت نیست که موجب قطع باشد زیرا درباره مدفون شدن او قصه نقل می‌کند که به افسانه و خرافات نزدیک است مانند آنچه در کتاب (آثار العجم) نقل کرده است و افسانه بیشتر نیست.

بعضی گوید: که احمد بن امام موسی الکاظم علیهما السلام در بلخ مدفون است والله العالم. و علامه مامقانی (ره) می‌فرماید: عوام خیال می‌کنند که احمد بن موسی (ع) در جوار پدر بزرگوارش در صحن شریف مدفون است و آن توهم بیشتر نبوده و منشأ و مأخذی ندارد.

نگارنده گوید: احتمال قوی می‌دهم که احمد بن موسی مدفون در شیراز مشهور به شاه چراغ عبارت از احمد بن موسی مبرقع بن امام محمد تقی الجواد (ع) است زیرا شیخ نسابه معتمد ابو نصر بخاری در کتاب «در السلسله العلویه» گوید:

(و احمد بن موسی بن محمد التقی بن علی الرضا (ع) مدفون بشیراز مات بها بعد نقله من قم الیه).

چنانچه عین همین عبارت در نسخه مخطوطه^۱ از آن کتاب نامبرده

موجود است ولی در نسخه مطبوعه از کتاب «سلسلة العلویة» در هند که از روی آن نسخه نیز در نجف اشرف به طبع رسیده این عبارت را که نقل شد ندارد معلوم می شود نسخه چاپ شده در هند ناقص بوده و سقط داشته است.

منظور گنبد و بارگاه و قبۀ عالی دلیل صحت آنچه اشتها یافته و قبری را به کسی نسبت داده اند نمی باشد بلکه باید مدفون در آن محل ثابت شده و انسان یقین به مدفون شدن شخصی پیدا کند پس قبه و مسجد موجود در قاهره چنانچه ذهن مرحوم حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله قاجار را گرفته دلیل مدفون شدن سری که از عسقلان به قاهره برده اند رأس مطهر سید الشهداء سلام الله علیه باشد نمی شود.

جاهای زیادی را در بلاد اسلامی به عنوان این که مدفون در آنها از اولاد یکی از ائمه علیهم السلام است زیارتگاه کرده اند و یا شخص مدفون از اولاد مع الواسطه بوده ولی از اولاد بلا واسطه شهرت داده اند و بعضی جاها را به بهانه صدور کرامتی مسجد ساخته و شهرت داده اند

←

حضرت استادنا المتبع الشهير المرجع الكبير آية الله سید شهاب الدین نجفی ادام الله ظله از آن عکس برداری شده بود اینجانب از محضرشان بطور امانت گرفته و اغلب جاهای آن نسخه را مطالعه و یادداشتها از آن برداشته ام که فعلاً نیز موجود است.

و ظهور آن کرامت هم پس از کنجکاو معلوم می شود حقیقت ندارد .
 در تبریز در قلعه کوه سر خاب مقبره ایست به نام (عین علی زین علی)
 و گویند که اصل صحیح آن عون بن علی (ع) و زید بن علی (ع) است
 و در افواه عوام تحریف و تصحیف گردیده^۱ و هر دو فرزندان امام

۱- امام امیر المؤمنین (ع) پسری به نام (زید) ندارد تا تصحیف (بزین)
 شود و کثرت اولاد آن حضرت اثبات پسر زید نامی نمی کند و عون بن علی (ع)
 در کربلاء شهید شده و بر شهادت وی دردشت کربلاء در کتب زیادی تصریح کرده اند
 مانند قره العین فی اخذ ثار الحسین ص ۸۴ ط تهران سال ۱۳۱۸ ق و روضة الاحباب
 سید محدث جمال الدین عطاء الله شیرازی دشتکی مشهور جمال الحسینی از اکابر
 محدثین عامه خودش مدوح طریقین و کتابش مقبول فریقین است رجوع شود به
 وقایع تنمة محرم ص ۲۲۴ و حافظ حسین در روضات الجنان ج ۱ ص ۱۶۶ و
 گوید : زید بن علی موجود نیست و عون در کربلاء شهید شده چنانچه از روضة
 الشهداء نیز قبلاً شهادت عون را نقل کرده و کاشفی در روضة الشهداء تفصیل شهادت
 عون را نوشته ص ۲۶۳-۲۶۴ ط تهران سال ۱۳۳۴ ش و سید سند واسع الاطلاع
 آقا سید عبدالمجید حسینی حائری (ره) در ذخیره الدارین ترجمه عون را مشروحاً
 نگارش داده و بر شهادتش در کربلاء تصریح کرده ص ۱۶۵ ج ۱ ط نجف سال
 ۱۳۴۵ ق و گوید: بنا به قول بعض ارباب مقاتل عون از برادران امام حسین (ع)
 اول شهید است و علامه مامقانی (ره) در تنقیح المقال آنچه در ذخیره الدارین
 آورده خلاصه آن را نقل کرده و عون را از شهداء کربلاء شمرده است و شیخنا



←

المحدث خيابانی (ره) در وقائع الایام تتمه محرم الحرام عون را در ردیف شهداء کربلاء یازده تن از اولاد امیرالمؤمنین علی (ع) شمرده و شخص نهم از آنها بشمار آورده است ص ۱۴۰ ط تبریز و صاحب قاموس الرجال در اصل وجود عون بن علی (ع) تردید کرده و گفته ابن قتیبہ و شیخ مفید او را از اولاد امیرالمؤمنین (ع) بشمار نیاورده اند و وجود او را طبری از واقعی نقل کرده ولی صاحب قاموس ملتفت نشده که صاحب استیعاب و اصابه از ابن کلبی نیز وجود و تولدش را از اسماء بنت عمیس نقل کرده اند و عدم نقل ابن قتیبہ و شیخ مفید (ره) دلیل عدم وجود عون نمی شود و صاحب قاموس گوید کسی شهادت عون را در کربلاء برپرسش تحقق وجودش ذکر نکرده معلوم می شود صاحب قاموس چون به حقیقت نرسیده راه افسانه را پیموده است و آنهایی که به شهادت وی در کربلاء از اهل تتبع و اطلاع تصریح کرده اند بهتر از صاحب قاموس اطلاع داشته اند چنانچه اسامی جمعی از آنها نگارش یافت و آنها از قصاصین محسوب نیستند چنان که صاحب قاموس پنداشته است و این که اسمی از عون در زیارت ناحیه نیامده دلیل عدم شهادت وی نیست زیرا بیشتر از ده نفر از بنی هاشم از شهداء کربلاء اند که اسامی شان در زیارت ناحیه ذکر نشده است معلوم می شود در زیارت ناحیه نظر به ذکر اسامی جمعی از شهداء کربلاء است نه به استقصاء آنهاست .

و علامه معاصر شیخ محمد جواد مغنیه در کتاب (المجالس الحسينية) عون بن علی (ع) را از شهداء کربلاء بشمار آورده ص ۱۳۳ ط بیروت چنانچه سبط

←

امیرالمؤمنین (ع) است ولی این شهرت بی اصل و بی اساس است آنجا مسکن دو جواهر زاهد گوشه گیر بوده که صاحب روضات الجنان حافظ حسین متوفی (۹۹۷ هـ) ق از ترهات و خرافات صوفیه سنیهاف افسانه در باره آنها نقل کرده است^۱ و جای تکیه جماعتی از صوفیهای نعمة اللہیة بوده ولی حشری در تذکره خود به خاطر شاه عباس کبیر صفوی و خوش آیند او آنجا را خوابگاه دو جگر گوشه های امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)

ابن الجوزی در تذکره و شیخ اربلی (ره) در کشف الغمة عون را از اولاد امیرالمؤمنین (ع) نوشته اند .

و ابن ابی الثلج بغدادی از قدماء و بزرگان و ثقات علمای امامیه که در سال ۳۲۵ هـ وفات یافته در (تاریخ الاثمة) علیهم السلام عون را از اولاد امیرالمؤمنین (ع) که از سائر زوجات آن حضرت غیر از صدیقه طاهره (ع) متولد شده اند ذکر کرده ص ۲۲ ط قم سال (۱۳۶۸) ق چنانچه به وجود عباس اصغر از اولاد امیرالمؤمنین (ع) که غیر از قمر بنی هاشم (ع) است و در کربلاء شهید شده تصریح کرده و در زیر عنوان « اصاغر » گفته که اونیز در کربلاء شهید شد ص ۲۲ و عباس اصغر شقیق عمر اطراف است و نسابه عمری در المجدی و ابن شهر آشوب در مناقب و محب طبری در ذخائر العقبی قمر بنی هاشم را به (اکبر) توصیف کرده اند که ارشاد به عباس اصغر می کند و مادر عباس اصغر ام حبیب است رجوع شود به تاریخ الاثمة ابن ابی الثلج ص ۱۰ .

و نور دیده‌های امام کونین قلمداد کرده بالاخره امام زاده درست شده و پس از چند قرن از افراد خاندان ما سادات طباطبائین عبدالوهابیه مرد سلیم النفس زود باوری نوشته حشری و امثال وی را مدرک خود قرار داده و از روی سادگی و سطحی بودن که در بعضی طبایع انسانی يك صفت غریزی است به نگارش هر نویسنده اعتماد کرده ، در تاریخ بسیار ساده و سطحی وعوامانه خود به نام (تاریخ اولاد اطهار) نگارش داده و امام زاده لازم الاحترام ساخته است و بعداً اشخاصی پا به عرصه وجود می‌گذارند و به اقوال آن ساده لوحان زودباور اطمینان کرده و نوشته‌های آنها را برای خودشان مدرک قرار می‌دهند و بعضی تقریبات و تأییدات موهوم هم علاوه می‌شود شسته و رفته امام زاده می‌سازند ولی سادات و اولاد بلاشك و شبهه از بنی فاطمه علیها السلام را احترام نمی‌گذارند سهل است بلکه بی‌احترامی می‌کنند و اهانت وارد می‌سازند .

یا با دعای ساختگی ارباب حيله و تزویر و شیادان و راه زنان راه‌دین و طراران طریق آئین اماکن متبرکه و مساجد مختلفه بنا می‌شود و مردم عوام را نیز به آنجاها سوق داده و مورد استفاده يك عدم استفاده جو قرار می‌دهند چنانچه در عصر ما در جلو چشم مردم متدین و ارباب تحقیق در تبریز در محله كوچه باغ نزدیک به جاده خیابان بزرگ راه آهن که رو به طرف خط آهن و ایستگاه می‌رود در سمت راست کسی که

رو به طرف غربی شهر و ایستگاه خط آهن تبریز است^۱ باحیله و تزویر و حقه بازی مردی معلوم الحال و دارای سوابق بی شمار و ادعاهای او که می خواست چند نفر دکتر طبعی را نیز گول بزند و فریب دهد ولی موفق نشد اما عوام را فریب داده و کرامتی ادعا نموده بالاخره مسجد کهنه را تجدید بنا کردند و به نام مسجد (کرامت) نامیدند و عوام و زنان را به آنجا سوق داده و در معرض استفاده مادی گذاشتند و این قضیه در میان سالهای (۱۳۸۴) و (۱۳۸۵) قمری اتفاق افتاد و اینجانب در آن موقع اجباراً در نجف اشرف بودم و به دخالت بعضی از اشخاصی که ممکن بود مردم از دخالت آنها باورشان باشد مسجد کرامتی ساختمان و تجدید بنا گردید.

۱- به اصطلاح قدیم در تبریز آن محل را چهاربخش می گفتند و شنیده ام بعضی از بزرگان سلسله ما «سادات عبدالموهایه» که عبارت از مرحوم عالم شاعر فاضل فقیه آقا سید میرزا احمد فرزند سید جلیل نقیب فاضل فقیه ورع آقا سید میرزا عبدالرحیم بن فقیه مجتهد کبیر سید میرزا محمد تقی قاضی طباطبائی قدس الله ارواحهم می باشد اشعاری راجع به محل چهاربخش دارد موقعی که سواراسب بوده و آن اشعار را سروده است و این بیت از آنهاست:

در آخونی و لاله و چاربخش منم تاجدار و منم تاج بخش

و ناگفته نماند که آقا میرزا سید احمد نامبرده داماد مرحوم آیه الله عالم ربانی آقای حاج میرزا مهدی قاضی طباطبائی متوفی (۱۲۴۱) ه ق و برادر زاده اش می باشد.

تعجب است شخصی می گفته : گرچه ادعای شخص معلوم الحال درست نیست و با موازین دینی صحیح نمی باشد^۱ ولی اقلًا باعث شد مسجد مخروبه آبادگشت .

گوینده این کلام متوجه نشده که با دروغ و حقه بازی و جعل اکاذیب که از گناهان کبیره است مسجد مخروبه ای را آباد کردن چه معنی و چه فائده دارد؟ و چه نتیجه از آن برداشته می شود؟ بلی نتیجه که منظورشان بود برداشتند و آن عبارت از استفاده مادی از يك عده بیوه

۲- چون در زمان غیبت امام علیه السلام از آن وقت که غیبت کبری شروع شده اگر کسی ادعای پیغام و دستور آوردن نماید : که امام علیه السلام به من فرمود که به اشخاصی برسان فلان کار را انجام بدهند و چنین و چنان کنند باید همچو شخص تکذیب شود و او را نتوان تصدیق کرد و لذا جمعی از ققهاء و مجتهدین بزرگ عصر حاضر نسبت به موضوع مذکور که از حضورشان سؤال کرده اند در جواب مرقوم فرموده اند ادعای شخص معلوم الحال که مدعی پیغام آوردن از طرف حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه شده باید تکذیب شود و به ادعای او نباید ترتیب اثر داده شود ولی جای تأسف است که يك عده از اشخاص بی سواد و سودجو عده از ساده لوحان و بیوه زنان را روزهای جمعه و در مواقع دیگر در مسجد مزبور جمع کرده و آنچه منظورشان از استفاده مادی بود می کنند و مسجد مزبور را مرکز فساد و منبع استفاده مادی خودشان قرار داده اند و علنی و آشکارا از کسی باکی ندارند .

زنان و ساده لوحان است .

و ناگفته نماند : ممکن است به اذهان بعضی اشخاص خطور کند در صورتی که مدفون شدن رأس مطهر سید الشهداء علیه السلام در قاهره در مسجد مشهد الحسین علیه السلام ثابت نیست بلکه به اعتقاد ما امامیه عدم دفن رأس مطهر در آن مکان محقق است پس چرا این همه در کتب اهل سنت کرامات از آن بقعه عظیمه نقل می کنند زیرا امکان دارد فی الجمله صدور کرامت از آن مکان صحت داشته باشد .

در رفع این شبهه گفته می شود : که صدور کرامات از آن مکان یا بعضی جاهائی که ممکن است وقوع کرامتی در آن محل که به نام امام زاده یا مسجد یا هر محلی که در آنجا عبادت به خدا می شود و از آنجا امامی را از ائمه معصومین علیهم السلام دائماً از دور زیارت می کنند بالاخره مورد توجه می شود زیرا این قدر مردم در مکانی ایستاده و از آن مکان دائماً متوجه و متوسل به امامی از معصومین علیهم السلام می شوند و لابد به سلام چند نفری اقبالاً جواب می دهند و به آن مکان با گوشه چشمی نظر می افکنند و اگر کسی در آن مکان روی تضرع به درگاه خداوندی بیاورد و متوسل به اولیاء او بشود و از خداوند درباره آنها طلب نزول رحمت و سلام نماید قطعاً آنجا را مورد لطف و توجه قرار می دهند و محل استجابت دعوات می شود چون در توسل به انبیاء و اولیاء و ائمه معصومین علیهم السلام دور و نزدیک فرق نمی کند گرچه نزد قبور مطهره شان خصوصیت نیز دارد ولی از دور هم توسل و چنگ زدن به دامن پاک آنها

ممکن و جائز بوده و امکان و رجحان داشته و فرق نمی‌کند اما این مطلب دلیل نیست که مدفون در آن مکان واقعاً رأس مطهر امام علیه السلام یا در مکانهای دیگر امام زادهٔ بلاواسطه است .

(بررسی به اخبار وارده در مدفون شدن رأس مطهر

در نجف نزد امیرالمؤمنین علیه السلام)

آنچه از نقطه نظر دینی و جنبهٔ مذهبی باید مورد نظر و بررسی قرار گیرد = نه از جهت تاریخی و نقلیات مؤرخین عادی که صحیح و سقیم و درست یا وقایع نادرست را به قلم می‌آورند = عبارت از نظر به اخبار وارده در مدفون شدن رأس مطهر سید الشهداء علیه السلام در نزد امام امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف اشرف است .

در خبر مرفوع ابن اسباط از امام صادق (ع) می‌فرماید : انك اذا اتيت القرى رأيت قبرين كبيراً و قبراً صغيراً فاما الكبير فقبر امير المؤمنين عليه السلام و اما الصغير فرأس الحسين عليه السلام^۱ .
یعنی وقتی که تو به نجف رفتی دو تا قبر خواهی دید قبر بزرگ

۱- جواهر الکلام شیخ الفقهاء آقا شیخ محمد حسن نجفی (قدس سره)

وقبر کوچک اما بزرگ آن قبر امیر المؤمنین (ع) است و اما قبر کوچک آن سر مبارک امام حسین (ع) است .

معلوم می شود در آن زمان قبر کوچکی در نزد امیر المؤمنین (ع) در نجف نمایان بوده و به عنوان این که رأس مطهر در آنجا دفن شده قبر کوچکی ساخته شده است .

و در بعض اخبار است امام صادق (ع) که به نجف آمده دو رکعت نماز برای زیارت امیر المؤمنین (ع) و دو رکعت برای موضع سر مبارک امام حسین (ع) و دو رکعت برای موضع منبر قائم (ع) نماز خوانده است^۱.

و در خبر یونس بن ظبیان گوید : امام صادق (ع) سوار مرکب شد من هم در حضور آن حضرت سوار شدم تشریف آورد نزد تپه های سرخ پیاده شد و وضو گرفت پس از آن نزدیک به جائی که ریک جمع شده بود کشت و در آنجا نماز خواند و گریه فرمود بعد تمایل فرمود به جائی که پائین تر از اولی ریک جمع شده بود مثل همان عمل به جا آورد یعنی نماز خواند و گریه کرد و فرمود: جائی که اول در آنجا نماز خواندم موضع قبر امیر المؤمنین (ع) بود و آن دیگری موضع رأس مطهر حسین (ع) بود و ابن زیاد لعنه الله وقتی که رأس حسین (ع) را

به شام فرستاد آن را به کوفه برگردانیدند و ابن زیاد گفت: رأس مطهر را از کوفه خارج کنند تا اهل کوفه به جهت رأس مطهر آشوب نکنند و خداوند برگردانید رأس مطهر را نزد امیرالمؤمنین (ع) دفن شد «فالرأس مع الجسد و الجسد مع الرأس».

و جملات آخری خبر که فرموده: فالرأس مع الجسد الخ احتمال دو سه معنی در آن می رود و ظاهرش آنست که جمعی از اهل تحقیق گفته اند: فالرأس مع الجسدای بعد ما دفن هناك ظاهرأ الحق بالجسد بکربلاء.

یعنی بعد از آن که رأس مطهر نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بر حسب ظاهر دفن شده به جسد اطهر در کربلاء ملحق گردیده است و احتمال این معنی در نظر بسیار قوی است.

ولی اشکال در آنست که هنوز آن زمان یعنی در سال شصت و یک از هجرت قبر امیرالمؤمنین (ع) را در نجف اشرف کسی از اشخاص عادی نمی شناخت تا آنچه در روایات دیگر که فرموده اند: لما حمل رأسه الى الشام سرقه مولى لنا فدفنه بجنب امیرالمؤمنین (ع) - تحقق یابد و از غلامان آن را از شام بدزد و بیاورد در نجف جنب امیرالمؤمنین علیه السلام دفن نماید و علاوه این کار با آوردن امام سجاد علیه السلام رأس مطهر

را به کربلاء و ملحق کردنش به بدن اطهر درست نمی آید چنانچه مشهور میان امامیه است .

سید عالم جلیل حاج سید اسدالله حسینی تنکابنی (ره) در کتاب « مصائب الهداة » بعد از نقل اقوال نسبت به دفن شدن سر مبارک امام (ع) گوید : « لکن خبر حمل امام سجاد (ع) اشهر و اظهر واضح در نظر است و مؤید به عقل و نقل است » یعنی حمل کردن امام سجاد (ع) و سر مطهر را ملحق کردنش به جسد اطیب در کربلاء صحیح تر است .

شیخ محدث کبیر شیخ حر عاملی (قدس سره) بعد از نقل روایات که به بعضی آنها اشاره شد کلام سید اجل ابن طاووس (قدس سره) را نقل کرده که می فرماید : رأس مطهر بر گردانیده شد بر جسد اطیب و با بدن مبارک در کربلاء دفن شد و عمل امامیه بر آنست . فرموده :

ولا منافات بینهما یعنی در میان عمل اصحاب ما امامیه و آن روایات منافات ندارد . و به این جمله اجمالی اکتفا کرده و به کلام خودش خاتمه داده است .

و شاید عدم منافات میان عمل اصحاب و آن روایات با آن است که ممکن است رأس مطهر را در موقع بردن به شام نزد قبر امام علیه السلام گذاشته باشند یا در مراجعت دادن از آنجا در نزد قبر مبارک امیر المؤمنین

پیغمبر ﷺ گذاشته و از آنجا برگردانیده و در کربلاء با جسد اطهر دفن کرده‌اند و شیخ الفقهاء صاحب جواهر الکلام (قدس سره) بعد از نقل روایات مزبوره و نقل کلام سید اجل ابن طاووس (قدس سره) که عمل امامیه بر آنست که رأس مطهر در کربلاء به جسد اطهر ملحق شده می‌فرماید :

« ولعله لامنافاة لامكان دفنه مدة ثم نقل الى كربلاء » .

یعنی شاید منافات میان آن روایات و عمل اصحاب نباشد زیرا ممکن است رأس مطهر را در نزد امیرالمؤمنین علیه السلام مدتی دفن کنند و بعد از آن به کربلاء نقل شده و با جسد اطهر دفن شده باشد .
و صاحب جواهر الکلام بعد از آن کلمات شریفه اش روایتی را نقل کرده که امام صادق سلام الله علیه در نزد قائم مائل در طریق غری نماز به جا آورد و از آن حضرت سؤال شد که آن چه نمازی بود خواندید؟ فرمود : اینجا موضع رأس مطهر جدم حسین علیه السلام است که آن را در اینجا گذاشتند^۱ .

و بعد مطلبی را بطور امکان نقل فرموده که خوب است در کتاب جواهر الکلام بماند و از آن نقل نشود چون به ثبوت نرسیده و حدس محض است .

پس امکان گذاشتن رأس مطهر در نزد قبر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام وجود دارد ولی این امکانها واحتمالها را در مقام جمع میان اخبار در مقام فقهات و اجتهاد گفته می شود و از فقیه صادر می گردد و ظاهر اخبار مزبوره دفن رأس مطهر در جنب امیرالمؤمنین علیه السلام است نه وضع کردن آن در نزد قبر مبارک امام (ع) علاوه از روایات و از بعض تواریخ هم معلوم می شود قبر کوچکی در نزد قبر امیرالمؤمنین (ع) وجود داشته که علامت دفن شدن رأس مطهر بوده است و اگر این مطلب حقیقت دارد چطور شده که بعداً آثاری از آن نمانده گرچه اشخاصی هستند که از بالای سر قبر مطهر امیرالمؤمنین (ع) رد نمی شوند نظر به آن روایاتی که اشاره شد .

و آنچه کار را سهل و این موضوع مبهم را آسان می کند آنست که حقیقت امر در مقام آن روایات بر ما معلوم نیست و وضع کردن رأس مطهر در نزد امیرالمؤمنین (ع) و یا دفن کردن در جنب آن حضرت و از آنجا نقل دادن به کربلاء و الحاق به جسد اطهر احتمالاتی است که در مقام فقهات برای رفع منافات میان عمل اصحاب و مفاد آن روایات گفته شده ولی خداوند بر حقائق عالم است و چنانچه نقل شد در بعضی از آن روایات جملات متشابهی وجود دارد که فرموده : فالرأس مع الجسد الخ اشاره به آنست که رأس مطهر با جسد اطهر دفن شده است .

و ممکن است حقیقت امر در آن روایات سری باشد از اسرار

که واقع آن بر ما مکشوف نشده و برای مصالحی که در آن زمان وجود داشته آن احادیث از ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام صادر شده است علاوه بر اسانید آن اخبار که درست تنقیح و تصحیح نشده است و مانند (مبارک خباز) که در کتب رجال ذکری از وی نیست و (یونس بن ظبیان) که از وضاعین حدیث است از راویان آن اخبارند.

با این که آن روایات در جلو چشم علمای اعلام امامیه و فقهاء عظام اثنی عشریه بوده و در کتب جوامع حدیث شیعه آنها را دیده‌اند و به آنها اعتناء نداشته‌اند و اعراض‌شان از آن اخبار محقق بوده و شاهد آنست که وثوق و اطمینان به آنها نکرده‌اند زیرا صحت اسناد آن روایات تمام نشده و رجالی که آنها را روایت کرده‌اند غیر معروف می‌باشند.

و شکی نیست که اعراض اصحاب از خبر و یا اخباری گرچه بیشتر باشد قاذح بوده و وجود عیبی را در آن اخبار می‌رساند بلکه هر قدر اخبار بیشتر بوده باشد و اسناد صحیح داشته باشد قاذح بودن اعراض قوی‌تر می‌گردد چون در اخبار چنانچه در مورد خود محقق شده عمل اصحاب شرط نیست بلکه اعراض‌شان قاذح بوده و وجود عیبی را لازم گرفته است پس آنچه سید معاصر علامه محقق آقا سید عبدالرزاق مقرر نجفی (قدس سره) در کتاب مقتل الحسین (ع) فرموده صحیح و قابل قبول است و خوب است عین عبارات آن مرحوم که از اصدقاء بوده و مصداق «الحب فی الله» با آن مرحوم در میان بود در اینجا برای اتمام فائده

نقل گردد :

در کتاب مقتل الحسين (ع) گوید : الرأس مع الجسد . لماعرف
زين العابدين (ع) الموافقة من يزيد طلب منه الرأس كلها ليدفنها في
محلها فلم يتباعد يزيد عن رغبته فدفع اليه رأس الحسين (ع) مع رأس
اهل بيته و صحبه فألحقها بالابدان .

نص على مجيئه الرأس الى كربلاء في « حبيب السير » كما في
نفس المهموم ص ٢٥٣ و رياض الاحزان ص ١٥٥ واما رأس الحسين (ع)
ففي روضة الواعظين للقتال ص ١٦٥ و في مثير الاحزان لابن نما الحلبي
ص ٥٨ : انه المعول عليه عند الامامية ، و في اللهوف لابن طاووس
ص ١١٢ عليه عمل الامامية ، و في اعلام الوري للطبرسي ص ١٥١ و
مقتل العوالم ص ١٥٤ و رياض المصائب والبحار: انه المشهور بين العلماء،
و قال ابن شهر آشوب في المناقب ج ٢ ص ٢٠٠ :

ذكر المرتضى في بعض رسائله ان رأس الحسين (ع) اعيد الى
بدنه في كربلاء ، و قال الطوسي : و منه زيارة الاربعين ، و في البحار
عن العدد القوية لآخ العلامة الحلبي (ره) مثله . و في عجائب المخلوقات
للفزويني ص ٦٧ : في العشرين من صفر رد رأس الحسين (ع) الى جثته.
وقال الشبراوي : قيل اعيد الرأس الى جثته بعد اربعين يوماً وفي شرح

همزیه البوصیری لابن حجر : اعید رأس الحسین (ع) بعد اربعین يوماً من قتله ، و قال سبط ابن الجوزی : الا شهر انه رد الى كربلاء فدفن مع الجسد^۱ ، و المناوی فی الکواکب الدریة ج ۱ ص ۵۷ نقل اتفاق الامامية علی انه اعید الى كربلاء ، و ان القرطبی رجحه ولم يتعقبه بل نسب الى بعض اهل الكشف و الشهود انه حصل له اطلاع علی انه اعید الى كربلاء .

سید معاصر محقق رحمه الله بعد از بیان جملات مذکوره فرموده : و علی هذا فلا یعبأ بكل ما ورد بخلافه ، و الحدیث بأنه عند قبر أبيه بمرأى من هؤلاء الا اعلام فاعراضهم عنه يدلنا علی عدم وثوقهم به لان اسناده لم يتم و رجاله غیر معروفین .

و از کتب بسیار معتبر قدیم که در آن تصریح شده که رأس مطهر در کربلاء در بیستم ماه صفر به جسد اطیب ملحق شده عبارت از ابوریحان

←

و سنی منظورشان از این که رأس مطهر بعد از چهل روز به بدن اطیب ملحق شده یا در بیستم صفر عودت داده شد به کربلاء با اختلاف تعبیراتشان آنست که امام سجاد (ع) در اربعین اول ۲۰ صفر (۶۱) آن را آورده ملحق به جسد آنور اطیب کرده است پس صحیح آنست که مشهور بین امامیه است .

بیرونی است که در کتاب خود «الانار الباقیة» بر آن تصریح کرده است.

ابوریحان مرد حکیم و مؤرخ و ریاضی‌دان مشهور است احتمال داده شده که اصل وی از اهل بیرون در بلاد سند بوده و مدتی اقامت در خوارزم نموده ولی تحقیق آنست که اصلش از اهل خوارزم است و در سال (۴۴۰) هجرت وفات یافته است و تشیع وی جای شک نیست اما حرف سر این است که شیعه امامی اثنا عشری بوده یازیدی است از تعبیرات وی از امام صادق سلام الله علیه و دفاعش از آن حضرت در موضوعی اثنا عشری بودن وی نزد اینجانب قوی است و شاید بر حسب اقتضاء زمان و محیطش به زیدی بودن تظاهر داشته است.

ابوریحان در کتاب نفیس خود «الانار الباقیة عن القرون الخالیة» که از نفائس کتب و از جلائل آثار بشمار است ولی متأسفانه که نسخه ناقصی از آن در اروپا به طبع رسیده است^۱ و آن کتاب در ایران به وسیله

۱- محمد علی تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان جملاتی از آثار باقیه نقل کرده که در طبع اروپا نیست ولی از کدام نسخه و در کجا به دست آورده نگارش داده است معلوم نیست مترجم الانار الباقیة گفته: که در نسخه‌های قدیمی به دست آورده - نقلیات تربیت چندان اعتماد را شاید در اوائل امر در تبریز به شغل صحافی مشغول بوده و کتاب را دوست می‌داشت در دوره مشروطیت وارد

یکی از مبتلایان به تعصب قومی ترجمه به فارسی گردیده و نواقص و معایبی را که ترجمه‌های فارسی نوعاً دارد آن نیز دارا می‌باشد خوب است عین عبارت عربی آن کتاب نقل شود و سپس ترجمه‌اش نقل گردد .
 ابوریحان گوید: « و فی العشرين رد رأس الحسین علیه السلام الی جثته حتی دفن مع جثته و فیه زیارة الاربعین و هم حرمه بعد انصرافهم من الشام .

مترجم الآثار الباقية در ترجمه آن عبارت گوید: و در روز بیستم آن^۲ سر حسین علیه السلام را به بدنش ملحق کردند و در همانجا دفن نمودند

←
 صحنه سیاست شده و به قتل شیخ شهید حاج شیخ فضل الله نوری (ره) با جمعی دیگر امضاء داده و مساجد زیادی را در تبریز ویران ساخت و از افراد فرقه « فراماسونیا » بوده است و کتاب نامبرده‌اش پر از اشتباهات شگفت آور است و استاد علامه اردوبادی (ره) را در حق وی دویست شعر فارسی است که کشف از حال او می‌کند و در محلس ثبت است .

۱- ص ۳۳۱ ط اروپا .

۲- یعنی ماه صفر و شکی نیست که مرادش بیستم ماه صفر سال: (۶۱) است اگر غیر آن سال بود به آن تصریح می‌کرد و مراد قزوینی نیز در عجائب المخلوقات همین است چنانچه مرادش از اول صفر که عید بنی امیه است صفر سال (۶۱) می‌باشد اگر غیر آن سال بود تصریح می‌نمود .

و زیارت اربعین راجع به این روز است و بدین سبب این زیارت را اربعین گویند که چهل نفر از اهل بیت او پس از مراجعت از شام قبرش را زیارت کردند^۱.

و برای خواننده عزیز پوشیده نیست که وجه تسمیه زیارت اربعین در کلام ابوریحان غیر از آنست که مشهور است و از مختصات ابوریحان بشمار است زیرا هنوز غیر از او به کسی دیگر اطلاع نداریم که زیارت اربعین را به جهت زیارت چهل نفر از اهل بیت سید الشهداء (ع) بداند بلکه مشهور آنست که زیارت اربعین یعنی بعد از چهل روز از شهادت آن حضرت است که اهل بیت (ع) وارد کربلاء شده و رأس أطهر را ملحق به بدن اطمینان کرده اند و جابر انصاری (ره) نیز مشرف گشته و قبر مطهر از زیارت کرده اند.

زکریا بن محمد قزوینی در کتاب عجائب المخلوقات گوید :

اليوم الاول منه عيد بنی أمية ادخلت فيه رأس الحسين رضي الله عنه بدمشق و العشرون منه ردت رأس الحسين الى جثته .

یعنی روز اول از ماه صفر عید بنی امیه است که در آن روز سر مبارک حسین (ع) را وارد دمشق کردند و روز بیستم از ماه صفر بر گردانیده

۱ - ص ۳۹۲ ط تهران سال ۱۳۲۱ هـ ش تصریح ابوریحان احتمال ورود اهل بیت را به کربلاء در موقع رفتن از کوفه به شام باطل می کند چون گفته: پس از مراجعت از شام الخ .

شد سر مبارک حسین (ع) بر جثه مبارکش .

و شیخ بهائی (ره) در توضیح المقاصد فرموده : روز اول صفر
رأس مطهر امام حسین (ع) حمل بر یزید در دمشق شد و بنی امیه آن
روز را عید کردند ص ۵ ط مصر .

شیخ شهید ابن قتال نیشابوری (ره) در روضة الواعظین ص ۱۶۵
و فقیه ابن نما در منیر الاحزان ص ۵۸ طبع سنگی قدیم، و سید ابن
طاووس (ره) در لهوف و شیخ طبرسی (ره) در اعلام الوری ص ۱۵۱ و شیخ
عبدالله بحرانی (ره) در مقتل عوالم ص ۱۵۴ و صاحب ریاض المصائب
بعد از آن که اقوال علمای عامه را نقل کرده اند فرموده اند :

هذه اقوال المخالفين في ذلك و المشهور بين علماء الامامية انه
دفن رأسه مع جسده رده علی بن الحسین (ع) .

یعنی اقوالی که گفته شده تمامی آنها اقوال اهل سنت درباره رأس
مطهر است و اما مشهور میان علماء امامیه آنست که رأس مطهر با جسد
سید الشهداء (ع) دفن شده است آن را علی بن الحسین علیهما السلام
برگردانیده و عمل امامیه بر این است .

چنانچه این قول مشهور میان علماء امامیه را از علماء اهل سنت
نیز اطلاع دارند و آن را می دانند و بر علماء امامیه نسبت می دهند و
سید علم الهدی (ره) چنانچه ابن شهر آشوب (ره) در مناقب نقل کرده
بطور جزم این قول را فرموده و شیخ طوسی (ره) فرموده از آن جهت

است زیارت اربعین^۱.

و شیراوی گوید: قيل اعيد الرأس الى الجنة بكر بلاء بعد اربعين
يوماً من قتله^۲ رجوع شود به کتاب الاتحاف بحب الاشراف ص ۱۲ و عین

۱- در مقابل قول شیخ طوسی (ره) و رؤساء و بزرگان دیگر و نیز در
مقابل قول مشهور میان امامیه طرفدار شهادت ادعاء کرده که دفن رأس مطهر با
جسد اطیب در روز اربعین دخیل در روز زیارتی بودن روز اربعین نیست ادعاء
مذکور بدون مدرک و دلیل است و در مقابل قول بزرگان دین و مشهور
میان امامیه ارزش ندارد و مجرد احتمال و فرض است و دلیلی ندارد
و الحاق رأس مطهر به جسد اطیب به دست مبارک امام سجاد (ع) شده و
کسی نگفته که به دست کسی دیگر شده و یا در غیر روز اربعین اتفاق افتاده و اگر
در اعصار متأخره بعض احتمالات از اقلام شبهه تراشان کج سلیقه صادر شده باشد
مجرد احتمال بیش نیست و شیخ طوسی (ره) گرچه به ورود اسراء خاندان رسالت
در اربعین اول به کربلاء تصریح نکرده ولی تصریحش بالحاق رأس مطهر به جسد
أطیب و همچنین تصریح بزرگان دیگر مانند «سید» و غیره بر این مطلب تصدیق
آمدن امام سجاد (ع) را به کربلاء بعد از چهل روز از عاشوراء می کند چون
نظرشان این است که امام (ع) آن را ملحق کرده نه کسی دیگر و امام (ع) برای
الحاق رأس مطهر در اربعین اول آمده و موقع دیگر برای این کار نیامده است و
کسی نگفته که امام (ع) تنها آمده پس با سائر افراد خاندان رسالت باهم آمده اند.
۲- علامة شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شیراوی شافعی صاحب کتاب



←

الاتحاف بحب الاشراف در همین کتابش در احوالات روز عاشوراء گوید : ومما ظهر يوم قتله من الايات ان السماء امطرت دما، و ان اوانيههم ملئت دماوان السماء اشتد سوادها لانكساف الشمس حينئذ حتى رؤيت النجوم و اشتد الظلام حتى ظن الناس ان القيامة قدقامت و ان الكواكب ضرب بعضها بعضا ولم يرفع حجر الا رؤى تحته دم عبيط و انقلب رماداً و اظلمت الدنيا ثلاثة ايام ثم ظهر فيها الحمرة عن ابن سيرين ان الحمرة التي مع الشفق لم تكن حتى قتل الحسين انتهى و لعل المراد شدة الحمرة

قال ابن الجوزى وحكمة ذلك ان غضبنا يؤثر حمرة الوجه والحق سبحانه تنزه عن الجسمية فظهر تأثير غضبه على من قتل الحسين بحمرة الافق اظهاراً لعظيم الجناية انتهى رجوع شود به الاتحاف ص ۱۲ ط مصر سال ۱۳۱۸ ق :

وعلى الافق من دماء الشهيد بن على و نجله شاهد ان

باز در کتاب الاتحاف گوید ص ۲۵: قال ابن سيرين لم تبك السماء على احد بعد يحيى بن زكريا الا على الحسين رضى الله عنه فانها مكثت اياما كانها علفة و قال الحسن الكندى لما قتل الحسين مكثنا اياماً سبعة اذا صلبنا العصر نظرنا الشمس على الحيطان كانها الملاحف المعصفرة و نظرنا الكواكب كانها يضرب بعضها بعضا وقال الاسود بن قيس امطرت السماء دما يوم قتل الحسين واستمر ذلك ستة اشهر .

سيد الشهداء (ع) از چند جهت شباهت به حضرت يحيى (ع) دارد ولذا



همین عبارات را در صفحه ۲۳ نیز گفته است و سبط ابن الجوزی در تذکرة الخواص گفته : که اشهر آنست که رأس مطهر به کربلاء برگردانیده شد و با جسد مطهر دفن شد ص ۱۵۰ .

و شیخ مناوی در کتاب الکواکب الدریة ج ۱ ص ۵۷ گوید : «نقل اتفاق الامامیة علی انه اعید الی کربلاء» یعنی نقل شده که امامیة اتفاق دارند بر این که رأس مطهر برگردانیده شد به کربلاء .

و مؤرخ شهیر صاحب حبیب السیر گوید : تمامی رؤس شهداء را یزید به حضرت سجاد (ع) تسلیم کرد و آن حضرت آنها را در روز بیستم صفر بابدان طاهره ملحق فرمود و بعد متوجه مدینه شد و این صحیح ترین روایات درباره مدفن رأس مکرم است .

و نظیر این کلام در ریاض الاحزان است ص ۱۵۵ و محدث قمی (ره) نیز در نفس المهموم از حبیب السیر نقل کرده است .

از این نقلیات معلوم می شود یزید در اول امر بعد از اظهار امام علیه السلام که باید رأس مطهر را به من بدهی و آن پلید امتناع و رزید بعداً

در عرض راه میان مکه و کوفه مکرر به جوانان بنی هاشم و به مخدرات اهل بیت قضیه یحیی را متذکر می شد تا به تدریج به پیش آمد روز عاشوراء آنها را آماده کند چنانچه مدت حمل و ولادت سید الشهداء (ع) مانند مدت حمل و ولادت حضرت یحیی (ع) شده است رجوع شود به تعلیقات کتاب .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ اصرار فرموده و اشیاء غارت شده و رأس مطهر و سایر رؤس شهداء را گرفته است و در شام مزاری برای رؤس شهداء مشهور است شاید بعضی از رؤس مانده و در دمشق دفن شده است .

علامه مجلسی (ره) در بحار فرموده: رأس مبارك با جسد شریف مدفون است و این قول مشهور میان علماء ما امامیه است و آن را علی بن الحسین علیهما السلام برگردانید .

و سید ابن طاووس (قدس سره) در اقبال نیز بر این قول اعتماد فرموده است گرچه به احتمال این که اسراء اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يك ماه در شام توقف کرده باشند در قضیه اربعین به اشکال دچار شده ولی به مدفون شدن رأس مطهر در کربلاء اعتماد فرموده است در صورتی که جمعی چنانچه عبارت بعضی از آنها نقل شد تصریح کرده اند که رأس مطهر پس از چهل روز از شهادت به بدنش ملحق گردیده و این موضوع این را می رساند که در اربعین به کربلاء آمده و رأس مطهر را به بدن اطهر ملحق کرده اند .

علامه محدث جزائری (ره) در انوار نعمانیة در ضمن کلامی گوید: خرج علی بن الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ بالنسوة و رد رأس الحسین علیه السلام الی کربلاء - ج ۳ ص ۲۴۶ ط تبریز .

شبلنجی در نور الابصار گوید: ذهب الامامية الى انه اعيد الى الجنة و دفن بكر بلاء بعد اربعین يوماً من المقتل ص ۱۱۵ ط مصر سنة (۱۳۲۰) هـ ق .

یعنی امامیه در باره مدفون رأس مطهر بر آن رفته اند که رأس

مطهر برگردانیده شد به جسد اطهر بعد از چهل روز از شهادت آن حضرت و در کربلاء مدفون شد .

وعین این عبارت را علامه شیخ محمد صبان از علماء اهل سنت در کتاب اسعاف الراغبین گفته رجوع شود به هامش نورالابصار ص ۱۶۰ - از طبع نامبرده و به کتاب (الحسین) علی جلال ص ۱۴۰ .

مؤرخ حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده گوید: 'اهل بیت را با سر حسین علیه السلام پیش یزید بن معاویه فرستادند او به سخن ابو برده برادر ابوموسی اشعری ایشان را به مدینه فرستاد و سر حسین علیه السلام باز به کربلاء پیش تنش فرستاد و به روایتی در عسقلان دفن کردند و به روایتی در حران .

و گفته شد که دفن رأسی در عسقلان که رأس مطهر سید الشهداء علیه السلام باشد معلوم نیست و دست سیاست فاطمیین و دیگران با آن بازی کرده و سری را به عنوان رأس مطهر از محلی به محل دیگر نقل داده اند و دفن در (حران) هم در کلام مستوفی دیده می شود .

۱- تاریخ گزیده ص ۲۰۲ ط تهران به سال (۱۳۳۹) ه ش با تصحیح آقای دکتر عبدالحسین نوائی .

حمدالله مستوفی از اولاد حر بن یزید ریاحی رحمه الله است و شاید در حدود (۷۵۰) هجرت وفات یافته باشد و مقبره وی تا حال در قزوین نمایان است .

علی جلال در کتاب (الحسین) گوید^۱: و الامامية و بعض اهل السنة علی انه مدفون مع الجسد بکربلاء.

علی جلال در نقل اقوال و آراء درباره رأس مطهر در کتاب نامبرده خود طول و تفصیل داده و نتوانسته به یکی از آنها بطور قطع جزم نماید و در آخر کلامش گفته: دفن کردن رأس مطهر در دمشق و نقل دادن به آن از آنجا به عسقلان و از عسقلان به قاهره ثابت نشده به نحوی که ثبوت تمام باشد رجوع شود به صفحه ۱۴۹-۱۵۰.

و در کتابش از اقوال ضعیفه و کلمات هذیان و حرفهای خرافی زیاد است و از کلمات بیهوده ابن تیمیّه حرانی نیز بسیار نقل کرده که غیر از تمایل به مسلک جمود و هابی کری چیزی بیشتر نیست.

پس قول صحیح آنست که علماء امامیه بر آن قائل و عملشان بر آنست که رأس مطهر سید الشهداء علیه السلام را امام سجاد سلام الله علیه در مراجعت از شام با رؤس شهداء به کربلاء آورده گرچه یقینی نیست که تمامی سرهای شهداء^۲ را با خود آورده باشد ولی رأس مطهر را با

۱- ص ۱۳۹ ط مصر - القاهرة سال ۱۳۴۹ هـ ق.

۲ - سر هفتاد تن از شهداء کربلاء را به کوفه نزد ابن زیاد آورده اند

مخدرات عصمت و طهارت بدون شك با خود به كر بلاء آورده و در اربعين روز بيستم شهر صفر سال ۶۱ در كر بلاء ملحق به جسد اطهر و اطيّب كرده است و سائر رؤس شهداء را نيز در كر بلاء دفن فرموده است .

آيا در آن موقع كه امام عليه السلام مي خواسته رأس مطهر امام حسين عليه السلام را در قبر مباركش ملحق به بدن اطهر كند آن مخدرات و بانوان عصمت در چه حال بوده اند؟ قطعاً امام (ع) آنها را امر مي كند كه كنار شوند و آن منظره را كه در ذهن انسان تصور مي شود ندیده باشند كه عبارت از كشف قبر مطهر و الحاق رأس انور است .

و در بعض تواريخ معتبره نقل شده كه رباب بنت امرئ القيس كلبی كه زوجه با وفای سيد الشهداء (ع) بود و تا يك سال در كنار قبر مبارك امام (ع) در كر بلاء مانده و در آنجا اقامت نمود و بعد از آن به مدینه مراجعت كرد و از كثرت غم و حزن و تأسف بر آن حضرت از دنيا رفت و آن بانوى با وفا با اسراء اهل بيت به شام رفته بود و در مراجعت در اربعين در كر بلاء مانده و تا يك سال در كنار قبر مبارك امام عليه السلام در كر بلاء اقامت گزيده است .

←

رجوع شود به تاريخ كامل ص ۹۲ ط بيروت يا هفتاد و دو تن رجوع شود به كتاب حجة السعادة ص ۵۶ ط تبريز سال ۱۳۱۰ ق و ظاهر آنست كه ابن زياد تمامی آن رؤس مطهره و يا اكثر آنها را به شام پيش يزید به ارمغان فرستاده است .

این الایثر در تاریخ کامل گوید: وکان مع الحسین امرأته الرباب بنت امریء القیس، وهی أم ابنته سکینه، وحملت الی الشام فیمن حمل من أهله، ثم عادت الی المدینة و قيل: انها أقامت علی قبره سنة وعادت الی المدینة فماتت أسفاً علیه^۱. در کتاب یکی از معاصرین است که شیخ کلینی (ره) در کتاب کافی از مصقلة بن طحان روایت کرده که گفت: ار امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: هنگامی که حضرت سید الشهداء (ع) شهید شد زوجه کلبیه او بر قبر ابی عبدالله (ع) ماتم اقامه کرد و تا یک سال گریست.

نگارنده گوید: زوجه کلبیه آن حضرت عبارت از (رباب) مادر سکینه و عبدالله رضیع است^۲ و یک سال بعد از واقعه کربلاء و فاجعه عاشوراء زنده بوده و لابد در اربعین اول در بیستم ماه صفر سال (۶۱) هجرت از اسارت شام برگشته^۳ و در کنار قبر سید مظلومان سید الشهداء

۱- تاریخ ابن الاثیر ج ۴ ص ۸۸ ط بیروت.

۲- درباره عبدالله رضیع که آیا او همان علی اصغر است؟ یا غیر از اوست رجوع شود به تعلیقات آخر کتاب.

۳- رباب بنت امریء القیس کلی است و نسبت دادن شیخ ابن شهر آشوب (ره) در مناقب ج ۴ ص ۸۲ رباب را به امریء القیس کندی شاعر مشهور اشتباه

(ع) اقامت کرده و جلو آفتاب نشسته و در سایه قرار نگرفته و تقریباً پس از يك سال، مراجعت به مدینه نموده و از دنیا رحلت فرموده است، و ملاحظه تاریخ آن بانوی معظمه جریان اربعین اول سال شصت و يك را تأیید می‌کند.

و آنچه از شیخ کلینی (قدس سره) نقل شد به تبعیت از یکی از معاصرین است که به نشر بعض تألیفات اقدام کرده و بدون تحقیق و ثبت و ضبط چند کتابی طبع و نشر کرده و در کتابش به این عبارت از شیخ کلینی (ره) نقل کرده است.

ثقة الاسلام کلینی در کافی از مصقلة بن الطحان^۱ روایت کرده که

است و کندی کافر بوده و کلبی بعد از اسلام آوردنش رباب را به سید الشهداء (ع) تزویج کرده است و شاید در نسخه مناقب اشتباه مطبعی یا خطا از قلم ناسخ است.

۱- در کافی (مصقلة الطحان) است لفظ (ابن) را در میان ندارد چنانچه علامه فیض کاشانی (ره) نیز در وافی بدون کلمه (ابن) نقل فرموده ولی کلمه (مصقلة) را با ثاء (مقله) نوشته است و اسم این شخص در کتب رجال ذکر نشده و در تنقیح المقال او را عنوان کرده و اکتفاء به وجود اسم او در سند روایتی که در باب مولد حسین علیه السلام در کافی است و در متن به آن اشاره شد نقل فرموده و بر حسب رویه خود فرموده که حال او در نزد من مجهول است.

گفت از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود هنگامی که حضرت سید الشهداء (ع) شهید شد (اقامت امرأته^۱ الکلبیة علی قبرایى عبدالله مأتما و بکت سنة كاملة و بکین النساء و الجوارى الخ .

اما آنچه در کتاب کافی شیخ کلینی (ره) موجود است عین عبارت آن این است :

مصقلة الطحان قال: سمعت ابا عبدالله (ع) يقول: لما قتل الحسين عليه السلام اقامت امرأته الکلبیة علیه مأتماً و بکت و یکین النساء و الخدم ... الخ .

در نسخ متعدده از کتاب کافی عبارت همین است که نقل شد و علامه فیض کاشانی (ره) نیز در وافى عین این عبارت را نقل فرموده فقط مصقلة را بانه مثلثه (مقله) نوشته است . رجوع شود به کافی ج ۱ کتاب الحجۃ ص ۴۶۶ ط آخوندی - تهران و ص ۲۵۴ ط تبریز به سال (۱۳۱۱) هـ ق و مرآت العقول ج ۱ ص ۳۹۴ و کافی با شرح ملا صالح مازندرانی (ره) ج ۷ ص ۲۳۰ ط تهران به سال ۱۳۸۵ هـ ق و دیگر نسخ چاپی و خطی از کتاب کافی . و رجوع شود به وافى ج ۱ باب ۱۱۵ ص ۱۷۴ .

۱- عبارت در کتاب معاصر مزبور به این نحو است: (امرأة کلبیة) صحیح

آنست که در متن نگارش یافت .

بعد از این همه تفصیل و واضح بودن اصل عبارت روایت نامبرده معلوم نیست معاصر در کتابش از کجا جملات : (علی قبر ابی عبدالله) و (سنه کامله) به روایت کتابی مثل کافی افزوده و از کدام نسخه نقل کرده که بلاشک غلط بوده و چرا نسخ صحیحه را به کنار گذاشته و از آنها نقل ننموده ؟ و اگر آن کلمات افزوده شده در روایت بعض نسخ کافی وجود داشت علامه مجلسی (ره) در مرآت العقول و مولی صالح مازندرانی (ره) در شرح کافی به آن نسخه اشاره می کردند در صورتی که ابدأ متعرض نشده اند .

نمی دانم با اینگونه مسامحه و سهل انگاری در نقل روایات چند مجلد تألیف با آن همه سستی عبارات و به کلی خالی از تحقیقات طبع و نشر دادن چه فائده به عالم اسلام خواهد بخشید ؟ بلکه ضرر خواهد ورزید .

در صورتی که معنی روایت با اضافه کردن آن جملات مذکوره بسیار فرق می کند . خداوند صدیقنا العلامة الخطیب آقای حاج میرزا عباسقلی تبریزی واعظ چرندابی رحمه الله را غریق رحمت خود فرماید روزی درباره تألیفات این شخص معاصر جامد بی تحقیق محرف روایات صحبت به میان آمد فرمود : من تألیفات وی را به کتابخانه خود نمی گذارم وارد بشود و در ردیف و در جرگه کتب نفیسه قرار بگیرد . حالا از آنچه راجع به روایت مذکوره شرح داده شد معلوم می شود اگر به تحقیق محتویات تألیفات معاصری که بدون ذکر نام وی

بطور اشاره گذشتیم پرداخته شود چقدر اشتباهات و تحریفات و تصحیفات در آنها به وی رخ داده باید کتاب مستقلی تألیف گردد و متأسفانه که برای جمعی در آینده بلکه در حال حاضر مصدر نقل شده و برای اشخاص مسامحه کار در آیه مدرک درست خواهد شد .

و اما اقامت بانوی معظمه و باوفای اسلامی رباب رضوان الله علیها در کنار قبر حضرت سید الشهداء سلام الله علیه بسیار مورد اعتماد است که حقیقت داشته باشد و بیشتر از يك سال بعد از امام (ع) در دنیا زندگانی نکرده و از کثرت حزن و تأسف در مدینه از دنیا رحلت کرده است .
ادبیه فاضله زینب فواز در کتاب الدر المنثور در ترجمه رباب گوید :

وبقيت بعده سنة لا يظلمها سقف بيت الى ان ماتت^۱.

تحقیق و بررسی درباره خبر مصقلة الطحان

اگر اضافه کننده آن جملات زیادی : « علی قبر ابی عبدالله » و « سنة كاملة » به روایت مصقلة الطحان از اول تا آخر دقت می کرد و قرائتی

را که در آن وجود دارد ملاحظه می نمود و عبارات و جملات آن روایت را تا آخر مطالعه کرده و در آن‌ها تأمل می کرد به وی روشن شده و می دید که آن قرائن شاهد است که روایت مزبوره راجع به پس از مراجعت بانوی معظمه «در باب» زوجۀ باوفای امام (ع) به مدینه است که از کربلاء پس از اقامت يك سال در میان آفتاب = چنانچه گفته شد بسیار مورد اعتماد است که این واقعه حقیقت داشته باشد = به مدینه برگشته و مراجعت وی به مدینه مورد اتفاق مؤرخین است و بعد از ورود به مدینه باز در اقامۀ ماتم به سید الشهداء (ع) کوتاهی نداشته حتی از تاریخ و اخبار معلوم می شود در خوراك و پوشاك خود هم بطور عزاداری و اشخاص مصیبت زده بوده و غذاهای لذیذ نخورده و طعام‌هایی که اشك چشم را زیاد نماید تناول فرموده و زنان و خادما به دور وی جمع می شده و گریه بر سید الشهداء (ع) می کرد و آن بانوی معظمه گریه و زاریش در خانه و منزلی بوده و اگر آن جریان و احوال که خبر طحان به آن دلالت دارد در کنار قبر مطهر سید الشهداء (ع) در کربلاء اتفاق افتاده بود در آن اوقات در آنجا هنوز خانه وجود نداشته تا آن بانوی معظمه امر کند مرغها را از آن خانه بیرون رانند پس بهتر آنست برای اتمام فائده تمامی آن روایت را که به جملات ادائل آن اشاره و مختصری نقل شد در اینجا بیاوریم و برای بعض شارحین اشتباهی که در شرح خبر نامبرده رخ داده و علامۀ مجلسی (ره) آن را در کتاب مرآت العقول نقل فرموده و ظاهراً اشکالی بر گفته آن شارح نفرموده

متذکر شده و مفاد صحیح آن خبر چیست ؟ معلوم گردد و الله الموفق .
 عن مصقلة الطحان قال : سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول : لما قتل
 الحسين عليه السلام اقامت امرأته الكلبية عليه مأتماً و بكت و بكين النساء
 و الخدم حتى جفت دموعهن و ذهبت فبينما هي كذلك اذا رأت جارية من
 جواربها تبكي و دموعها تسيل فدعتها فقالت لها : مالك أنت من بيننا
 تسيل دموعك ؟ قالت : اني لما اصابني الجهد شربت شربة سويق ، قال :
 فأمرت بالطعام و الاسوفة . فأكلت و شربت و أطعمت . و أهدى الى الكلبية
 جؤناً لتستعين بها على مأتم الحسين عليه السلام فلما رأت الجؤن قالت : ما هذه ؟
 قالوا هدية أهداها فلان لتستعينى بها على مأتم الحسين عليه السلام فقالت :
 لسناء فى عرس ، فما نصنع بها ثم أمرت بهن فأخرجن من الدار فلما
 أخرجن من الدار لم يحس لها حس كأنما طرن بين السماء و الارض و
 لم ير لهن بها بعد خروجهن من الدار اثر .

« الجؤن » مثل (صرد) جمع جونی است و آن نوعی از مرغ
 قطاست که بالها و بطنش سیاه است و آن را در فارسی (اسفروند) گویند
 و معروف به (باقر قره) است آن مرغها را کسی به بانوی معظمه « باباب »
 هدیه فرستاده که از آن غذا تهیه نماید و برای ماتم نگهداشتن بر
 سید الشهداء عليه السلام و گریه و زاری به آن حضرت تقویت شود و آن
 بانوی معظمه نیز فرموده طعام درست کردن از مرغان لطیف در ماتم آن

حضرت تناسب ندارد غذاهای لذیذ را در عروسیها درست می‌کنند و امر کرد آن مرغها را از خانه خارج کردند و وقتی که آنها را از خانه بیرون بردم اند مرغان پریدند و از آنها اثری دیده نشده است .

این است حاصل معنی و مفاد آن روایت ولی علامه مجلسی (ره) وجوه چندی در مرآت العقول در شرح خبر مزبور ذکر کرده که مایه بسی تعجب است و فرموده : و قيل كأن النساء كن من الجن او كن من الارواح الماضية فتجسدن (اتهی) و بالجملة الخبر لا يخلو من تشویش و اضطراب لفظاً و معنی^۱.

قلت : لا اضطراب في الفاظ الخبر ولا تشویش في معناه كما عرفت نعم لاشك في ضعف سند الخبر على المشهور و مصقلة مهملة قی كتب الرجال ولم يذكر له في الكافي غير هذا الخبر و لكن وجود الخبر في الكافي يكفي في هذا الموضوع التاريخي .

و ما ذكرناه من معنی الخبر هو المتعين في معناه ولا يحتمل غيره و اليه اشار الفاضل الصالح المازندرانی (رحمه الله تعالى) في شرحه على الكافي فراجع^۲.

تا اینجا در طبع اول کتاب نگارش یافته بود پس از نشر کتاب

۱- اینجا آخر عبارت مرآت العقول است ج ۱ ص ۳۹۵ ط - سنگی.

۲- شرح کافی ملا صالح مازندرانی (ره) ج ۷ ص ۲۳۰.

در موضوع باقی ماندن حرم باوفاى امام عليه السلام بانوى معظمه (رباب) که گفته شده تا يك سال در کنار قبر مطهر در كربلاء مانده بعد مراجعت به مدینه کرده وفات نمود و این قول که گفته شد بعید نیست اصل داشته باشد ، طرفدار شبهات این قضیه را به اعتقاد خود از محالات دانسته و شبهاتی به راه انداخته بعد از آن که راجع به خبر مصقلة الطحان در این کتاب نگارش داده ام آنها را پس از شکستن سروپای مطلب نقل نموده بدون این که از روی رشك اشاره به تحقیقات اینجانب نماید گفته است :

از خبر مصقلة استفاده می شود که رباب اقامه عزرا را در مدینه کرده نه در كربلاء علاوه امام سجاد (ع) هرگز همسر حسین (ع) را در کنار قبر پدرش تنها نمی گذاشت تا يك سال بماند و بعد از يك سال به مدینه رجوع کند و در آنجا از دنیا برود .

بعد گفته : آیا ذی شعوری این عمل منافی غیرت را که امام سجاد (ع) مادر خود را در وسط بیابان قفر بدون مرد محرم بگذارد ؟ و خود با اهل بیت روانه مدینه شود آیا می تواند قبول کند و تحلیل دهد ؟

بعد گوید : تاریخ ولو این که روز وفات علیا مکرمه رباب را بطور قطع تعیین نکرده ولیکن همه اتفاق دارند که در مدینه وفات کرده و يك سال بعد از شهادت حسین (ع) زنده بوده و بعد از آن دنیا را وداع کرده با این وضع چطور می شود گفت که این بانو يك سال در كربلاء مانده و بعداً آمده در مدینه رحلت نموده و با چه اشخاصی می توانست

بیاید که به ساحت خاندان رسالت توهین نشود ؟
 در جواب این شبهات گفته می شود : اولاً هرگز کسی بطور جزم
 نگفته که بانوی معظمه (رباب) تمام يك سال را در کنار قبر مطهر مانده
 و ابن الاثیر در تاریخ بطور (قیل) نقل کرده یعنی گفته شده و از ایام
 طفولیت موقعی که به مدرسه می رفتیم به ما یاد داده اند که نسبت دادن مطلب :
 « قیل » اشعار به تمریض دارد شاید اشعار مزبور برای این است که يك
 سال تمام نشده است، و از خبر مصقلة گرچه ضعیف است معلوم می شود
 که عزانگاه داشتن بانوی منکره (رباب) در مدینه بوده و از این طرف
 گفته شده که در کنار قبر مبارك مانده از آن جمعها که صاحب طرقدار
 شبهات کرده در جمع بین خبر و تاریخ هم ممکن است گفته شود که قریب
 يك سال = که از روی مسامحه يك سال گفته می شود = در کنار قبر
 اظهر مانده و بعد مراجعت به مدینه کرده چه اشکالی دارد که این طور
 بین خبر و تاریخ جمع شود ؟ غرض بانوی معظمه در شام و کوفه زیاد
 توقف نکرده است و اگر به کنار قبر مبارك آمده قطعاً با سائر افراد
 خاندان رسالت باهم آمده است .

آیا طرفدار شبهات اطلاع دارد که امام سجاد (ع) بانوی معظمه
 (رباب) را در کنار قبر مطهر تنها گذاشته است ؟ - اگر تاریخ سبکت است.
 آیا سکوت تاریخ مقتضایش آنست که گفته شود امام (ع) او را
 در آنجا تنها گذاشت ؟ و به هیچ چیز احتیاج نداشت خوراك و پوشاك
 برایش لازم نبود؛ قطعاً احتیاج داشته و امام (ع) تمامی آنها را فراهم

آورده است اغلب مؤرخین دورانهای گذشته همیشه و غالباً به نقل تاریخ اجمالاً اکتفاء کرده اند چنانچه در جای خود این موضوع بطور کامل بررسی و تحقیق شده است .

بطور جزم غیب گوئی : که امام (ع) بانوی مکرمه را در کربلا کندل قبر امام علیه السلام تنها گذاشته از حرفهای خنده آور است از کجا به این موضوع یقین گردید و به قلم آوردید؟ آیا ذی شعوری به این عمل احتمال می دهد؟ - تا این که شما به این احتمال جزم گردید .

خنده آور این عبارات است که گفته : آیا ذی شعوری این عمل متافی غیرت را که امام سجاده (ع) مادر خود را در وسط بیلبان فقر بدون محرم بگذارد؟ الخ .

گویا نویسندۀ این کلمات قطع کرده که امام (ع) بانوی مکرمه را در وسط بیلبان فقر بدون مرد محرم گذاشته است اگر قطع به این حرفش دارد ما با وی سخنی نداریم قطعش به خودش حجت است ولی به ما قطع حاصل نیست بلکه ما یقین داریم که هرگز امام (ع) بانوی معظمه را در کنار قبر امام علیه السلام - اگر ماندن (در باب) در کنار قبر مطهر اصل داشته باشد - قطعاً تنها نمی گذارد نمی داند طرّقدار شبهات از کجا علم رسانیده که امام (ع) او را تنها گذاشته است ؟ و در مراجعت از کربلا به مدینه تاریخ اشخاص را تعیین نکرده که با چه اشخاص مراجعت کرده تا طرّقدار شبهات باور نماید و قطعاً با اشخاصی مراجعت کرده که مورد اطمینان بوده اند سکوت تاریخ دلیل آن نیست که ما

اشخاصی که با آنها مراجعت کرده آنها را بایستی بشناسیم و اگر نشناسیم باور ننمائیم .

علاوه معلوم می شود صاحب این کلمات و شبهات اطلاع کامل از تاریخ کربلاء نداشته است زیرا به مجرد این که یزید پشیمان شد و گناه را به گردن ابن زیاد انداخت مردم از هر طرف رو به کربلاء نهاده و بویژه قبیله بنی اسد اطراف قبر مطهر را گرفته و شب و روز کنار قبر مطهر خالی نبود و در دهات نزدیک قبر اطهر بودند و دائماً به دور قبر مطهر پروانهوار می گشتند و موقعی نمی شد که خالی بماند حتی بعضیها قائلند که بنا را به دور قبر مطهر بنی اسد ساختمان کرده و مسجد بنا نمودند و بعضی قائلند که مختار ثقفی تشیید بنا کرده است ولی جای شك نیست که بعد از دفن سید الشهداء سلام الله علیه دور قبر مطهر هیچ وقت خالی نمانده است چون طرفدار شبهات اطلاع نداشته غیرتش به چوش آمده و گفته چطور می شود در وسط بیابان قفر بانوی مکرمه بدون مرد محرم بماند از مسلمات تاریخ است که قبر مطهر سید الشهداء (ع) از روز دفنش اطرافش هیچ زمان از زوار خالی نمانده حتی آن موقعی که هنوز قبه و بنا ساختمان نشده دور قبر مطهر از زوار خالی نبود چنانچه خود طرفدار شبهات به آن اعتراف دارد مگر در زمان متوکل عباسی مدتها مأمورین دولتی نمی گذاشتند کسی به کنار قبر اطهر برود و هر وقت هارون الرشید و یا متوکل قبه مبارکه قبر مطهر را خراب می کردند شیعیان از هر طرف هجوم آورده فوری قبه را بالای قبر مطهر

ساختمان می نمودند چنانچه بر مطلع به تاریخ کر بلاء این مطلب پوشیده نیست .

ابن الاثیر که این قول را نقل کرده : که بانوی مکرمه نزد قبر مطهر مانده اگر اصل داشته باشد هیچگونه مانعی به نظر نمی رسد مگر غیرت طرفدارشبهات به جوش آمده و قبول ننماید که چطور آن بانوی معظمه در کنار قبر مطهر تنها و بدون شخص محرمی مانده است ؟

اولاً : در اینگونه نقل قصه هامسامحه می شود ادعاء این که بانوی معظمه در کنار قبر مبارك مانده معنی آن این نیست که شب و روز از قبر مطهر جدا نشده بلکه ممکن است در آن آبادانی ها و قراء نزدیک حائر مقدس اقامت نموده و اغلب اوقاتش نزد قبر مطهر بوده است چنانچه آن زمان که هنوز قبر مطهر امیر المؤمنین علیه السلام مشهور نشده و غیر از خواص از شیعه و اصحاب ائمه علیهم السلام کسی دیگر نمی شناخت آنها که می شناختند و به زیارت قبر اطهر می آمدند در قریه نزدیک بر بوات بیض که در آنجا قبر مبارك واقع است و به آن قریه نجف می گفتند بعد داخل نجف فعلی شده در آن محل توقف می کردند و از آنجا به زیارت قبر مبارك مشرف می شدند همچنین در زیارت سید الشهداء (ع) در قراء نزدیک به حائر حسینی توقف می کردند و از آنجا به زیارت حائر مقدس مشرف می گشتند و بانوی معظمه اغلب اوقاتش نزد قبر مبارك بوده است .
و ثانیاً : ماندن بانوی مکرمه نزد قبر مطهر جای استبعاد نیست چون در صدر اسلام توقف زوجات باوفای اشخاص و اشراف نزد قبور

آنها معمول بوده و بانوان مکرّمه در نزد قبر شوهرهایشان عزادار می‌شدند .

از مسلمات تاریخ است که پس از وفات سید اجل اعظم حسن مثنی (ض) فرزند ارجمند حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) عیالش که فاطمه بنت الحسین (علیها السلام) بوده آن بانوی معظمه تا یک سال در کنار قبر زوجش حسن مثنی چادر زد (فسطاط) و عزادارش و پس از یک سال که شب شد امر کرد آن را چیدند و ندائی شنید که گوید: «هل وجدوا ما فقدوا» نداکننده دیگری به وی جواب داد: «بل یئسوا فانقلبوا» رجوع شود به کتب معتبره شیعه و سنی .

و بعضی گوید: بانوی معظمه فاطمه (ض) به بیت لبید تمثّل جست:

(إلى الحول ثم اسم السلام عليكما)

(و من یبک حولاً کاملاً فقد اعتذر)

محدث قمی (ره) در سفینه البحار گفته: الذی ذکرناه عن زوجته فاطمة من انها ضربت علی قبره فسطاطا وكانت تصوم النهار وتقوم الليل الى سنة نقله الشيخ المفید و کثیر من علماء الشيعة و السنة و کان هذا شایعاً بین النساء المحترّات الحائيات. سفینه ج ۱ ص ۲۵۶ طبعف اشرف بعد محدث قمی (ره) قضیه بانوی معظمه «رباب» را از ابن الاثیر نقل کرده است .

حالا بنا به عقیده طرفدارشبهات گفته شود که بانوی معظمه فاطمه

در کنار قبر حسن مثنی (ض) چطور يك سال تنها مانده آيا از محارمش نزد وی شبها بوده يا نه؟ - از این قبیل شبهات واهی که قابل ذکر نیست چون قطعاً تنها نمی شود و از کسان و خادمها در حضورش حاضر بوده اند عیناً همین حال درباره بانوی معظمه «رباب» موجود است جای شبهه تراشی نیست .

ام المؤمنین أم سلمة (ض) پس از شنیدن شهادت حضرت سید الشهداء (ع) در دشت کربلاء و ظاهر شدن علامات شهادت آن حضرت به واسطه تربتی که رسول الله ﷺ و امام حسین سلام الله علیه به وی داده بودند لباس سیاه در بر کرد و قبه سیاهی در مسجد رسول الله ﷺ زده و در آن خیمه عزادار شد .

ادریس عمادالدین قرشی در کتابش عیون الاخبار و فنون الآثار گوید: 'وعن أبي نعیم باسناده عن أم سلمة رضوان الله علیها، أنها لما بلغها مقتل الامام الحسين بن علی (ع) أضربت قبة سوداء فی مسجد رسول الله ﷺ ولبست السواد .

چون ام المؤمنین ام سلمة (ض) سن شریفش بالا رفته بوده نتوانسته به کربلاء به زیارت قبر مطهر سید الشهداء (ع) برود و در کنار قبر اطهر عزادار شود و لذا در مسجد رسول الله (ص) قبه سیاهی زده و لباس سیاه

پوشیده و عزادار شده است و در سال (۶۲) هجرت دارفانی را وداع گفته است رضوان الله علیها .

غرض رویه توقف زنان مدتی در کنار قبر بزرگان از ازدواج در صدر اسلام معمول بوده و از افراد بانوان خاندان رسالت نیز این کار را عملی کرده‌اند و از طرف ائمه هدی سلام الله علیهم منعی نرسیده و در آن مواقع بانوان هاشمیات و دیگران را منع از این عمل و به جا آوردن آن نفرموده‌اند. طرفدار شبهات بس غیور است ناراحت نشود اگر ماندن بانوی معظمه «باب» در کربلاء در کنار قبر سید الشهداء (ع) اصل داشته باشد قطعاً امام سجاد (ع) او را تنها نمی‌گذارد و بسیار احتمال قوی می‌رود که قریب يك سال مانده و بعد مراجعت به مدینه کرده است . و در مراجعت به مدینه هم قطعاً با اشخاص مورد اعتماد مراجعت نموده گرچه تاریخ ساکت است ولی طرفدار شبهات یقین کند که با افراد مورد اطمینان مراجعت کرده است .

اگر مؤرخین احتمال می‌دادند که بعد از بیشتر از يك هزار سال اینگونه شبهات پوچ به ذهن بعض اشخاص خواهد آمد اسامی اشخاصی را که آن بانوی معظمه با آنها مراجعت به مدینه کرده به دست می‌آوردند و در تاریخ ثبت می‌کردند .

در هر حال طرفدار شبهات مسلم دانسته که آن بانوی معظمه يك سال بیشتر پس از شهادت امام (علیه السلام) در دنیا زندگی نکرده و در مدینه از دنیا رفته پس احتمالات و توهمات که اهل بیت يك سال در کوفه مانده‌اند یا در شام زیاد توقف کرده‌اند یا چندین ماه در این دو محل مانده‌اند احتمالات و پندارهای بی‌اساس و توهمات و خیالات فاسده بیشتر نیست.

پس از مسلم بودن این که بانوی معظمه رباب يك سال بیشتر بعد از قضیه کربلاء در دنیا نمانده و پس از مراجعت از اسارت شام در مدینه از دنیا رفته احتمالاتی که در کتب ضعیفه داده اند اسراء اهل بیت چهل روز در شام توقف کرده اند یا يك ماه یا يك ماه و نیم یا شش ماه و در کتب ضعیفه تألیف شده در عصر حاضر که بدون تحقیق با نشان مصدر و پیدا شدن مطلب در آن مصدر توقف شش ماه به ابن بابویه (ره) نسبت داده شده یا بعضی هیچده روز گفته یا هشتاد روز در کوفه مانده اند یا شش ماه در کوفه در حبس بوده اند تمامی این اقوال را باطل می کند و آن اقوال ضعیف بوده و حدسیات بوده قابل اعتماد نیست علاوه اضطراب در تعیین مدت توقف قصه را بی اعتبار کرده و سلب اعتماد و اطمینان می کند و باید به مورد متیقن اکتفاء نمود و آن مدت توقف اسراء خاندان رسالت در شام کمتر بوده است و ممکن است چنانچه اهل تحقیق گفته اند بیشتر از يك هفته و هشت روز نباشد.

نقل بعض سئوالهای سائل^۱ و بررسی بر آنها

سائل در سئوالش گوید : مرحوم حاج شیخ قمی (ره) در منتهی

۱ - یعنی سئوال کننده راجع به قضیه اربعین که در اوائل کتاب بر آن

اشاره شد و او فاضل متقی جناب آقای آقا میرزا علی جناب زاده است خداوند

أمثال او را که در ترویج دین می کوشند زیاد کند.

الامال جلد اول بعد از ذکر جریانات کوفه و شام می فرماید : پس با ملاحظه این مطالب خیلی مستبعد است که اهل بیت علیهم السلام بعد از این همه قضایا از شام برگردند و روز بیستم صفر اربعین که روز ورود جابر به کربلاء بود به کربلاء وارد شوند .

در پاسخ گفته می شود : این فرمایش مرحوم محدث قمی (ره) مانند فرمایش استادش محدث نوری (ره) بیشتر از استبعاد نیست و تبعیت از استادش می باشد و در علم کلام نزد متکلمین از وضاحت است که استبعاد دلیل نیست .

و همچنین آنچه در کتابش وقائع الایام ص ۱۹۵ بعد از نقل فرمایش سید (ره) در لهوف که اهل بیت علیهم السلام در موقعی که جابر به کربلاء آمده آنها نیز وارد شده اند گفته : این مطلب خیلی مستبعد است و خود سید (ره) در اقبال نیز استبعاد فرموده و مقام را گنجایش نقل نیست و شیخ ما در (لؤلؤمرجان) کلام را در این مقام بسطی داده است طالبین به آنجا رجوع نمایند .

فرمایشهای شیخ ایشان را در لؤلؤمرجان ملاحظه و بررسی شد و دلائلی که نقل کرده بود تمام نبوده و مدعای او را ثابت نمی کند چنانچه تفصیلا گذشت .

محدث نامبرده آن همه شاخ و برگها و تفصیلهای که در حالات اسراء اهل بیت علیهم السلام در شام و راهها میان کوفه و شام در کتابها که اغلب از اهل منبرها در تألیفات خودشان هر چه توانسته اند با شرح و تفصیل

بیان کرده‌اند و در مقتلهای جعلی مثل مقتل أبومخنف نقل نموده‌اند ملاحظه نموده و به نظرش مراجعت اسراء خاندان رسالت در اربعین اول بیستم صفر بعید آمده بدون این که به تحقیق و بررسی کامل پردازد ولی از آنچه بیان و بررسی شد روشن می‌شود که آمدن اهل بیت علیهم‌السلام به کربلاء در روز اربعین اول هیچگونه استبعادى را دربر ندارد و تمامی تقریباتی که برای استبعاد ذکر کرده‌اند ازین می‌رود. و نیز از آنچه تحقیق کردیم روشن می‌شود که حرفهای صاحب کتاب کامل بهائی که مرحوم اعتماد السلطنه در کتابش حجة السعادة فی حجة الشهادة نقل کرده که اسراء را در ۱۶ ربیع الاول ۶۱ به دمشق وارد کرده‌اند قول بسیار ضعیف است و در کتب معتبره تصریح کرده‌اند که در اول ماه صفر وارد کرده‌اند و آن روز را بنی‌امیه عید قرار داده‌اند چنانچه غالب نقلیات در حجة السعادة از صفحه ۵۶ تا ۵۹ قابل اعتماد نیست. صاحب کتاب جنات الخلود که در سال (۱۱۲۸) ق تألیف شده گوید: بیستم صفر روز ورود اهل بیت علیهم‌السلام است به کربلاء.

گرچه اینجانب به متفرقات آن کتاب اعتماد ندارم چنانچه در تعلیقات خود بر انوار نعمانیة سید محدث جزائری (ره) نگارش داده و جهت آن را بیان کرده‌ام^۱ رجوع شود به انوار نعمانیه ج ۱ ص ۳۷۹

ط تبریز .

اما در نگارش تاریخ ورود اهل بیت علیهم السلام در اربعین و روزیستم صفر به کربلاء متفرد در نقل نیست چنانچه مشهور هم آنست. و مرادش بیستم صفر سال (۶۱) است چون این موضوع ارتکازی در اذهان شده است و اگر غیر از سال (۱۶) بود بر آن تصریح می کرد .

علامه محقق اعظم شیخ بهائی (ره) در رساله توضیح المقاصد فرموده^۱ : التاسع عشر (من شهر صفر) فيه زیارة الاربعین لابی عبدالله الحسین علیه السلام وهي مروية عن الصادق علیه السلام ووقتها عند ارتفاع النهار و فی هذا الیوم و هو یوم الاربعین من شهادته علیه السلام کان قدوم جابر بن عبدالله الانصاری رضی الله عنه لزیارته علیه السلام و اتفق فی ذلك الیوم ورود حرمه علیه السلام من الشام الی کربلاء قاصدین المدینة علی ساکنها السلام و التحية .

شیخ بهائی (ره) که در این کلمات شریفه اش که نقل شد روز اربعین را روز نوزدهم صفر دانسته علت آن آنست که ابتداء روز چهارم

←
علیها گفته و صفت غلطی را در کتابش نسبت به آن عصمت کبری نگارش داده و کتاب خودش را به کلی از ارزش تاریخی انداخته است .

را از روز عاشوراء حساب فرموده و ماه محرم ۶۱ را سی روز تمام فرض کرده و لذا روز نوزدهم صفر روز اربعین می شود ولی روز عاشوراء را نتوان ابتداء اربعین به حساب آورد زیرا شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام بعد از اداء نماز ظهر و اواخر وقت عصر اتفاق افتاده است و باید ابتداء چهل روز را از روز یازدهم محرم دانست و روز بیستم صفر روز اربعین می شود.

و سید در اقبال تصریح فرموده که وقوع شهادت در اواخر روز عاشوراء اتفاق افتاده است ص ۵۸۹ شاید شیخ بهائی (قدس سره) نظرش در حساب آوردن روز عاشوراء ابتداء چهل روز به آن بوده که جمعی از بزرگان تصریح کرده اند که شهادت امام علیه السلام در روز عاشوراء قبل از زوال اتفاق افتاده لذا بنا بر آن قول باید روز عاشوراء را به حساب آورد چنانچه شیخ (ره) در تهذیب ج ۶ ص ۴۲ س ۲ ط نجف و علامه (ره) در تحریر الاحکام ص ۱۳۱ ط تهران فرموده اند که شهادت سید الشهداء علیه السلام روز عاشوراء قبل از زوال واقع شده ولی تحقیق مطلب برخلاف آن است که از تصریح کلام شیخ و علامه قدس سرهما و دیگران بزرگان معلوم می گردد زیرا به تصریح ارباب مقاتل سید الشهداء علیه السلام روز عاشوراء در وقت زوال هنوز به شهادت نائل نشده بود و نماز ظهر را اداء فرموده و صلوات خوف خوانده و بلکه این مطلب محقق و ثابت گردیده به نحوی که قابل تشکیک و جای شبهه نیست و شهادت امام علیه السلام در وقت عصر اتفاق افتاده

ولذا روز عاشوراء را نتوان اول وابتداء چهل روز به حساب آورد بلکه
ابتداء چهل روز از روز یازدهم محرم است .

شیخ اعظم مفید (قدس سره) در ارشاد فرموده: ' و قاتل اصحاب
الحسین (ع) القوم اشد قتال حتی انتصف النهار

واشد القتال و التحم و کثر القتل والجراح فی اصحاب ابی عبدالله
الحسین (ع) الی ان زالت الشمس فصلی الحسین (ع) باصحابه صلاة
الخوف^۱ .

وسید اجل اعظم سید ابن طاووس (قدس سره) در لهوف فرموده:
چنانچه در ترجمه آنست: راوی گفت: وقت نماز ظهر فرارسید حسین
علیه السلام زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی را دستور داد تا پیش روی
آن حضرت بایستند پس حضرت بانیمی از باقی مانده یارانش (به ترتیب
نماز خوف) به نماز ایستاد در این اثناء تیری به جانب حضرت پرتاب
شد پس سعید بن عبدالله خود را در مسیر تیر قرار داد و آن را به جان
خود خرید و به همین منوال خود را سپر تیرهای دشمن نمود تا آن که

۱- ص ۲۵۲ ط تبریز .

۲- عین همان عبارات شیخ مفید (ره) را در ارشاد شیخ طبرسی (ره) در

اعلام الوری با اسقاط دو کلمه نگارش داده رجوع شود به اعلام الوری ص

۲۲۱ ط تهران مطبعة حیدری .

از پای درآمد و بر زمین افتاد و می گفت : بارالها لعنت کن این مردم را به لعنتی که بر عادت نمود کرده ای بارالها سلام مرا به حضور پیغمبرت ابلاغ بفرما و آن حضرت را از درد زخمهائی که بر من رسید آگاه فرما که مرا در یاری خاندان پیغمبرت هدفی به جز پاداش تو نبود سپس در گذشت رضوان الله علیه و سیزده چوبه تیر به جز زخمهای نیزه و شمشیر در بدنش دیده شد^۱.

و علامة امین عاملی (قدس سره) در لواعج الاشجان گوید : و حضر وقت صلاة الظهر فقال ابو ثمامة الصيداوی للحسين (ع) يا ابا عبد الله نفسی لنفسک الفداء هؤلاء اقترَبوا منك ولا والله لا تقتل حتی اقتل دوک و أحب ان القی الله ربی وقد صلیت هذه الصلاة فرفع الحسين (ع) رأسه الى السماء وقال ذكرت الصلاة جعلك الله من المصلين الذاکرين نعم هذا اول وقتها ثم قال: سلوهم ان یکفوا عنا حتی نصلی ففعلوا فقال لهم الحصین بن تمیم انها لا تقبل فقال له حبیب بن مظاهر زعمت لا تقبل الصلاة من آل رسول الله ﷺ و انصارهم و تقبل منك يا خمار فحمل علیه الحصین و حمل علیه حبیب فضرب حبیب وجه فرسه بالسيف فشب به الفرس و وقع عنه الحصین فاستنقذه اصحابه و شدوا علی حبیب فقتل رجلا منهم. و قال الحسين (ع) لزهیر بن القین و سعید بن عبد الله الحنفی

تقدما امامی حتی اصلی الظهر فتقدما امامه فی نحو من نصف اصحابه
حتی صلی بهم صلاه الخوف فوصل الی الحسین (ع) سهم فتقدم سعید بن
عبدالله ووقف یقیه من النبال بنفسه ما زال ولا تخطی فما زال یرمی
بالنبل حتی سقط الی الارض و هو یقول :

اللهم العنهم لعن عاد و تمود اللهم ابلغ نبیک عنی السلام وابلغه
ما لقیتم من ألم الجراح فانی أردت ثوابک فی نصر ذریة نبیک .

و فی روایة انه قال : اللهم لا یعجزک شیء تریده فابلغ محمداً
ﷺ نصرتی ودفعی عن الحسین علیه السلام وارزقنی مراقتة فی دارالخلود
ثم قضی نجه رضوان الله علیه فوجد فیہ ثلاثة عشر سهماً سوى ما به من
ضرب السیوف و طعن الرماح .

و قیل: صلی الحسین علیه السلام واصحابه فرادی بالایماء^۱ .
شیخ فقیه ابن نما (قدس سره) نیز درمثیر الاحزان^۲ به نماز خواندن
حضرت سید الشهداء (ع) تصریح فرموده و اشاره کرده که گفته شده آن
حضرت واصحابش فرادی با اشاره نماز خواندند بعید نیست که نگذاشته
باشند نماز خوف به جا بیاورد و لذا فرادی و با اشاره خوانده اند .

خلاصه کلام آنست که نماز ظهر خواندن سید الشهداء (ع) در

۱- لواعج الاشجان ص ۱۵۵ - ۱۵۶ ط ۳ صیدا .

۲- مثیر الاحزان ص ۳۴ ط سنگی .

روز عاشوراء جای شك نیست حالا نماز خوف به جا آورده یا نگذاشته اند و نماز را با اشاره و فرادی به عمل آورده اند ولی نماز خواندن آن حضرت از امور یست مسلم و از وقائعی است که توان در آن شبهه نمود .

پس معلوم می شود فرمایش شیخ الطائفه (ره) در تهذیب که شهادت امام (ع) در روز عاشوراء قبل از زوال اتفاق افتاده و آیه الله علامه (ره) نیز در تحریر از وی تبعیت فرموده خالی از صحت بوده و بعید نیست اشتباه از قلم شیخ (ره) یا ناسخین واقع شده و عبارت (بعد الزوال) تصحیف به (قبل الزوال) گردیده است والله العالم .
و اما آنچه محدث قمی (ره) در مفاتیح الجنان فرموده : که روز بیستم روزاربعین و به قول شیخین روز رجوع حرم امام حسین علیه السلام است از شام به مدینه و روز ورود جابر بن عبدالله انصاری است به کربلاء الخ .

و همچنین آنچه علامه فیض کاشانی (ره) در تقویم المحسنین نظیر فرمایش محدث قمی (ره) را فرموده تمامی آنها تبعیت از شیخ مفید (ره) و شیخ طوسی (ره) است و در حقیقت فرمایش شیخ (ره) هم به تبعیت از استادش شیخ مفید (ره) است و تفصیلاً بیان کردیم که دأب و رویه آن دو بزرگوار در نقل تواریخ آنست اگر سندی به نقل وقائع از مشایخ خودشان نداشته باشند نقل نمی کنند و چون جریان قضیه ورود اهل بیت علیهم السلام به کربلاء در مراجعت از شام مسنداً به آن دو بزرگوار فرسیده و

لذا اجمالاً به همان اندازه که نکارش داده‌اند اکتفاء کرده‌اند و نقل نشودن آن در شخصیت بزرگ عالم اسلام دلیل آن نمی‌شود که قضیه واقعیت نداشته باشد چنانچه نظائری بر آن در گذشته بیان شد که آن بزرگواران نقل نکرده و ساکت شده‌اند.

چنانچه شیخ مفید (ره) مسموم شدن حضرت امام جواد (ع) را در ارشاد به قومی از شیعه نسبت داده چون خودش با سند از مشایخش روایت فرموده و لذا گوید: «و قيل انه مضي مسموماً و لم تثبت بذلك عندي خبر فاشهد به» و علاوه بر این شیخ طوسی (ره) مانند استادش مفید (ره) تصریح فرموده که روز بیستم ماه صفر رأس مظهر امام (ع) به جسد اطیش در کربلا ملحق شده است و از آنست زیارت اربعین والحق‌کننده غیر از امام سجاد (ع) کسی دیگر نیست و بایستی محدث قمی (ره) به این فرمایش شیخ (ره) که موافق مشهور میان شیعه امامیه است اشاره می‌کرد و می‌فرمود: که روز بیستم صفر رأس مظهر به بدن

۱- ارشاد شیخ مفید (ره) ص ۳۵۱ ط تبریز به سال (۱۳۰۸) هـ ق همین عبارت شیخ مفید (ره) صریح است که هرچه از تواریخ با سندش از مشایخ آن بزرگوار به ذی نرسیده باشد و نزد وی ثابت نشود با آن استشهاد نمی‌کند و نسبت آن را به جمعی دیگر می‌دهد ولی نزد سایر علمای شیعه ثابت شده که امام تقی جواد (ع) مسموماً از دنیا رفته است پس ثابت نشدن موضوعی نزد شیخ مفید (ره) دلیل نمی‌شود که آن واقعیت ندارد و نزد علمای دیگر نیز ثابت نشود.

اطیب انور به دست امام سجاد (ع) ملحق شده است. یکی از سئوالهای سائل آنست: که دکتر محمد ابراهیم آیتی در سخنرانی ۶ ص ۱۰۴ کتاب بررسی تاریخ عاشوراء می فرماید: اما داستان آمدن اهل بیت را از شام به طرف عراق و رسیدن آنها در اربعین به کربلا به هیچ وجه نمی توان باور کرد یا سند قابل اعتمادی برای این افسانه تاریخ به دست آورد.

در جواب گفته می شود: آقای آیتی در کجکادی و تتبع و سعی خویش در به دست آوردن يك موضوع تاریخی که نهایت درجه شهرت دارد قصور ورزیده و موفق به اطلاع یافتن نشده و راه تحقیق را نیمه رده و شبهانی که اذهان امثال محدث نوری (ره) و دیگران را مشوش نموده در ذهن ایشان نیز جاگیر شده و لذا در تعبیر خودش رعایت احتیاط را نکرده و از آن واقعه به افسانه تلویح تعبیر آورده است و اگر سند قابل اعتماد را ایشان نتوانسته اند به دست آورند این دلیل آن نمی شود که يك موضوع تاریخی واقع و حقیقت نداشته باشد و اگر دقت کرده بود سند قابل اعتماد را به دست می آورد و آن را باور می کرد و باور کردنش بروی مشکل نمی شد چنانچه تصور می کنم بر کسی که این کتاب را مطالعه نماید باور کردن به قضیه اربعین برایش آسان می شود.

بدون شك اگر آقای آیتی موضوع برید را که در آن زمانها بوده بررسی می کرد و نیز اگر از موضوع کبوتران نامه بر اطلاع داشته و با سرعت سیری که در آن زمان مابین عراق و شام و حجاز و عراق

را طی می‌کرده‌اند در نظر می‌گرفت و از آنها با اطلاع بود آن جملات را در سخنرانی خود به زبان نمی‌آورد و از عطایش غیر از استبعاد چیز دیگری نیست.

و نباید تردید ورزید که آقای آینی بر تقطیع شدن خبر عطیه عوفی و از نقل وی آمدن اسراء را به کربلاء و ملاقات‌شان با جابر (ره) چنانچه تحقیق شد مطلع نشده است باید موضوع تاریخی که میان مردم شهرت داشته باشد ریشه و حقیقت آن را به دست آورد و با مسامحه و سرسری نگذشت زیرا اغلب شهرتها اصل داشته و حقیقت دارد و از قدیم گفته‌اند: بسا شهرتها اصل ندارد. ولی اغلب آنچه مشهور است مطابق واقع دلیلی آید و اصل و اساس دارد.

سائل در سئوالهای خود از کتاب (معالی السبطين) مرحوم حاج شیخ مهدی ملزندان (ره) نقل کرده که فضیه ورود اهل بیت را از عطیه عوفی نقل نموده و از بعض کتب مقاتله که عام مردم نقل می‌کنند که سوادى نمایان شد و جابر گفت اگر آقایم امام سجاد علیه السلام باشد تو آزادی بزودی برگشت و گفت برخیز جابر استقبال کن امام را الخ.

در گذشته بیان کرده و بررسی نمودیم که روایت عطیه عوفی را محدثین تقطیع کرده و هر قسمی از آن را در محل مناسبی از کتابها نقل نموده‌اند و آنچه علامه امین عاملی قدس سره در لواعج الاشجان

نقل کرده در گذشته نقل نمودیم^۱ : آنچه صاحب معالی السبطین از بعض کتب مقابل نقل کرده از لواجم الاشجان نیز نقل گردید ولی در نقل صاحب معالی السبطین بعض زیادات موجود است و معلوم است که از دخل و تصرف و اضافات بعض کتب مقابل است با جهت نقل بمعناست و صحیح آنست که در لواجم الاشجان است و به نقلیات کتاب معالی السبطین از هر جهت چندان اعتماد نیست مگر این که مدارک و مصادر نقلیات خودش را نشان داده و ذکر کند و از کتبی نیست که آن را بتوان مدرك نقل قرار داد با مؤلف آن مرحوم آقای حاج شیخ مهدی مازندرانی (ره) آشنائی و مکاتبه داشتم و در کتاب نامبرده اش صحیح و ضعیف را بهم آمیخته و بر ناظر بر کتابش لازم است که دقت کند و ضحیح را از ضعیف در آن کتاب تشخیص دهد با این حال بعض تحقیقات نیز دارد که ذکر آنها موجب اطالة کلام است.

اما این که سائل نقل کرده که در معالی السبطین است که جابر به عطیه گفت : تو آزادی اشتباه است در عبارات معالی السبطین آن را نیافتم بلکه جابر به غلامش آن جملات را فرموده است.

۱- رجوع شود به صفحه (۱۸۶) این کتاب.

۲- رجوع شود به معالی السبطین ص ۱۱۵ طاعتیست تبریز از ردی چاپ عراق و مؤلف آن مرحوم مازندرانی (ره) درباره اوست کردن آن کتاب در تبریز نامه به اینجانب نوشته و گلایه کرده و شنیدم بعداً گلایه اش رفع شده است.

سائیل در سئوالهای خود فرمایش علامه مجلسی (ره) را که در
 زاید المعاد فرموده نقل کرده و استبعاد آن بزرگوار را درباره آمدن
 اهل بیت در اربعین اول به کربلاء نقل نموده و خوب است عین عبارات
 علامه مجلسی (ره) را از زاید المعاد نقل نمائیم و بعد از آن به بررسی
 پردازیم : « آنکه در این روز از زاید المعاد نقل نموده :
 علامه مجلسی (ره) در زاد المعاد در بیان اعمال ماه صفر فرموده :
 روز بیستم این ماه مشهور است به روز اربعین یعنی روز چهارم شهادت
 حضرت سید الشهداء علیه السلام = پس از نقل بعض زیارات برای روز
 اربعین = فرموده : « (هـ) در این روز از زاید المعاد نقل نموده :
 بدان که مشهور است که سبب تأکید زیارت آن حضرت در این
 روز آنست که حضرت امام زین العابدین علیه السلام با سایر اهل بیت در این
 روز بعد از مراجعت از شام به کربلای معلی وارد شدند و سرهای مقدس
 شهداء را به بدنهای مطهر ایشان ملحق کردند و این بسیار بعید است
 از جهات بسیار که ذکر آنها موجب تطویل است .
 و بعضی گفته اند : که در این روز اهل بیت علیهم السلام وارد مدینه
 طیبه شدند و این نیز بسیار بعید است .
 و بعضی گفته اند : که شاید حضرت امام زین العابدین علیه السلام با اعجاز
 و طی الارض مخفی به کربلاء رفته باشند از شام و سرها را به بدنهای ملحق
 کرده باشند و این ممکن است اما روایتی در این باب به نظر نرسیده
 است بلکه بعضی از روایات متناقضی بالجمله به این دارد .

و وجهی که از احادیث ظاهر می شود آنست که اول کسی که از صحابه حضرت رسالت ﷺ به زیارت آن حضرت مشرف شد جابر بن عبدالله انصاری بود و او در این روز به کربلاء رسید و آن حضرت را با شهداء زیارت کرد و چون جابر از اکابر صحابه بود و اساس این امر عظیم را گذاشت می تواند بود که سبب مزید فضل زیارت آن حضرت در این روز شده باشد و شاید که وجوه دیگر داشته باشد که بر ما مخفی باشد و چون فرموده اند که در این روز زیارت کنیم باید کرد و فحصر حبش ضرور نیست^۱.

از صریح کلام علامه مجلسی (ره) معلوم می شود: که آئین امام سجاد علیه السلام با اهل بیت علیهم السلام در اربعین سال ۶۱ هجرت به کربلاء مشهور میان امامیه است و رؤس شهداء را آورده و بآبدان طاهره ملحق کرده اند و در شهرت این قول جای تردید نیست و دلیلی برای استبعاد نشمرده و آن جهات بسیار را که دوری این قول را می رساند ذکر نفرموده و غیر از آن قرائن و دلائلی که علامه محدث نوری (ره) در تلؤل و مرجان به آنها متعرض شده و برای استبعاد آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام در اربعین اول به کربلاء ذکر کرده جهات دیگری نیست و تمامی آنها را نقل نموده و در اطراف آنها تحقیق و بررسی کرده و غیر از استبعاد

و شبهات چیز بیشتری نبود علاوه بر دلائل و قرائن زیادی که برای تقویت قول مشهور ذکر کردیم.

اما قائل شدن به این که در روز بیستم ماه صفر سال ۶۱ هجرت وارد مدینه طیبه شده اند هیچگونه قابل اعتماد نیست چنانچه خود محدث نوری (ره) نیز بر آن اعتراف کرده است .

اما احتمال آمدن امام سجاد علیه السلام در روز اربعین سال ۶۱ به کربلاء به طریق اعجاز و طی الارض مجرد احتمال در مقام ثبوت است و اثبات می خواهد و دلیلی بر آن نداریم چنانچه خود علامه مجلسی (ره) بر آن اعتراف فرموده که از روایات شاهد بر آن نیافته و در آن باره خبری به نظر شریفش نرسیده و لذا مجرد احتمال فائده ندارد علاوه این که بعضی از روایات منافات با آن احتمال دارد .

اما اول زائر بودن جابر بن عبدالله انصاری (ره) در گذشته گفته شد که صحیح است و او اول وارد به کربلاء است و امام علیه السلام با اسراء اهل بیت علیهم السلام بعد از جابر وارد شده اند گرچه در يك روز اتفاق افتاده است .

پس از تأمل و بررسی در کلمات علامه مجلسی (ره) دلیلی بر نفی آمدن اهل بیت علیهم السلام به کربلاء در روز اربعین اول سال ۶۱ هجرت پیدا نیست که قول مشهور را به اعتراف خود آن بزرگوار نفی نماید و بر آن خط بطلان بکشد و غیر از استبعاد محض چیز بیشتر نیست و از آنچه تفصیلاً از تقریبات و دلائل و از اقوال علماء شیعه و سنی نقل شد

قول مشهور را قوی ساخته و موجبات اطمینان و اعتماد را بر آن بیشتر می نماید .

علامت بودن زیارت اربعین

برایمان

و شاید از جوهی که برای تأسیس روز اربعین برای سید الشهداء علیه السلام از سال ۶۱ هجرت و از آن زمان تا حال که شیعه بر این امر همیشه قیام و اقدام کرده و آن را زنده نگه داشته اند آنست که برای سید الشهداء علیه السلام زمین و آسمان تا چهل روز گریه کرده چنانچه زرارۀ بن اعین شیبانی رحمه الله که از اکابر فقهاء شیعه و محدثین با عظمت امامیه است از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده است به این عبارت :

قال قال ابو عبدالله عليه السلام يا زرارۀ ان السماء بكت على الحسين عليه السلام اربعين صباحاً بالدم و ان الارض بكت عليه اربعين صباحاً بالسواد و ان الشمس بكت اربعين صباحاً بالكسوف و الحمرة و ان الملائكة بكت عليه اربعين صباحاً و ما اختضبت منا امرأة ولا ادهنت ولا اكتحلّت ولا رجلي حتّى أتانا رأس عبيد الله بن زياد و ما زلنا فى عبرة

بعده ... الحديث^۱.

از این حدیث شریف که در صحیح ترین کتب حدیث شیعه (کامل الزیارة) نقل شده استفاده می شود که بکاء آسمان و زمین و ملائکه و آفتاب بر سید الشهداء علیه السلام تا چهل روز طریقه و عادت را که در میان مردم يك حال استمراری پیدا کرده و بر سید مظلومان اربعین نگاه می دارند نشان می دهد حتی در میان مردم در زمان فوت کسان خودشان نیز این رویه معمول شده و این سیره مستمره را انجام می دهند و احترام آنها را که از دنیا رفته اند نگاه می دارند و شیعه تا اربعین آن حضرت از شادی و خشنودی و سرور خودداری می کنند حتی در غیر مسلمانان نیز این عادت در مرده هایشان مراعات می شود خصوصاً که از بزرگان آن قوم باشد و کسی باشد که آثار عملی و نتایج قدمی را که در راه رفاه و آسایش دینی و دنیوی آنان برداشته باشد و در اصلاح جامعه از جان گذشتگی نشان داده و نهضتی بر علیه ظلم و ستم و از بین بردن ظالمین و ستمکاران روزگار کرده و نهضتی به وجود آورده که در اثر آن اسلام و قرآن را زنده نگاه داشته و دین الهی را از دست خوش دشمنان سرسخت آن نجات داده و زحمات خاتم انبیاء ﷺ را نگذاشته به هدر برود و بازیچه بنی امیه شجره ملعونه گردد و با خون خود درخت توحید را

سیراب نموده و نگذاشته در نتیجه ظلم و جور و بی دینی و اشاعه فحشا و منکر بنی امیه خشک شود و خون دل خویش را در راه خدا بذل کرده تا مردم را از حیرت ضلالت و گمراهی که در اثر تسلط بنی امیه و اشغال آن شجره ملعونه مقام خلافت الهیه را پیش آمده بود برهاند و اگر آن نهضت مقدس نبود از اسلام بغیر از اسلام اموی و از دین بغیر از دین یزیدی و دین تشریفاتی و ساخته بنی امیه چیزی باقی نمانده بود چنانچه نظریات مستعمرین در دنیای فعلی نیز درباره اسلام همان نیات شوم است که بنی امیه داشتند.

و لذا باید مسلمین عموماً و شیعه خصوصاً در زنده نگه داشتن تاریخ واقعه جانکداز کربلاء و در احیاء آثار آن دشت پر بلاء اهتمام تمام بکار ببرند و یکی از مراسمی که باید هر سال تجدید شود موضوع اربعین است، کیست که از سید مظلومان لایق تر باشد که هر سال تا اربعین او آثار و مآثر او را زنده نگاه داشت؟ و در تمامی روزهای زیارتی تظاهر به زیارت قبر مبارکش برپا نمود؟ و اربعین او را هر سال تجدید کرد؟ تا معلوم نمود چنانچه تاحال معلوم شده نهضت سید الشهداء علیه السلام غالبیه فی صورة المغلوبیه و البته باید فقط به قدر دانی از سید الشهداء علیه السلام اکتفاء نکرد بلکه عمده آنست که در هدف با آن حضرت قدم برداشت و در هر زمان شرکت کرد و سرمشق اخذ نمود.

بلی گاه می شود بر حسب اقتضاء زمان باید رویه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام سرمشق شود و گاه رویه سید الشهداء علیه السلام را دستور

و سرمشق اتخاذ نمود و مصلحت وقت و زمان را با دقت ملاحظه کرد
چنانچه آن بزرگواران کردند. و در این باب از کتب معتبره و کتب معتبره
و ناگفته نماند اگر سائر مردم بر اموات خودشان در زمان وفات
آنها اربعین نگاه می دارند و در سالهای دیگر از آن رویه دست برمی دارند
چون مزایا و نتایج زندگانی آنها محدود است و آفتاب همیشه نمیست
و در اندک مدت هر قدر کار بزرگی را انجام داده باشند بالاخره منقضی
شده و دائمی نیست.

به خلاف آثار و نتایج نهضتی را که سید الشهداء علیه السلام
برپا نموده که مزایای آن تمام شدنی نیست و درس عبرتی است بر آیندگان
و سرمشق نهضتی است بر از جان گذشتگان بر آنهایی که در راه دین
و در احیاء شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله جان خود را نثار می کنند و
نفسهای خود را قربانی می دهند و در فکر آنند که ظلم و ستمهای بنی امیه
را با مرور زمان به یاد علاقه مندان به اسلام و قرآن بیاورند و جنایاتی
که آن شجره خبیثه در حق خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله عملی کرده اند با گذشت
زمان کهنه نشود و فراموش نگردد و جنایت کاران دوران نتوانند انکار
نمایند چنانچه در گذشته اشاره شد که ابن تیمیه با تمامی بی حیائی و
پروائی چه کلمات جنایت کارانه به قلم آورده و چطور کاری را که مثل
آفتاب است خواسته انکار نماید و امثال ابن تیمیه ها در هر زمان در کمینند
و در هر دوران می خواهند طرفداران اهل بیت علیهم السلام را هدف اکاذیب
خودشان قرار بدهند.

و لذا شیعه همیشه در تمامی روز های سوگواری حضرت سید الشهداء علیه السلام و از آنهاست روز اربعین آن حضرت در تظاهر به زیارت و اقامه ماتم و عزاداری کوتاهی نکرده و نباید بکنند و از اینجاست که امام حسن عسکری علیه السلام زیارت اربعین را از علائم ایمان شمرده چون مؤمن واقعی کسی است که نگذارد آثار نهضت حسینی فراموش شود و در قدردانی و شرکت در هدف آن حضرت کوتاهی نرزد .

شیخ طوسی (ره) در کتاب تهذیب که یکی از کتب اربعه است و ما شیعه امامیه احکام شرعیّه و فروع دینیّه خودمان را از آنها اخذ می کنیم فرموده :

و روی عن ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام انه قال :
علامات المؤمن خمس : صلاة الخمسين ، و زیارة الاربعین ، و الختم
فی الیمین ، و تعفیر الجبین ، و الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم .

(تحقیق در حدیث شریف)

در چند مورد

اول: ترتیب شمار علامت های پنجگانه در تهذیب شیخ (ره) به

نحویست که نگارش یافت :

۱- نماز پنجاه رکعت یا پنجاه و يك رکعت چنانچه احادیث صحیحہ کثیره بر آن دلالت دارد و اجماعی میان علماء امامیه است چنانچه بزودی تحقیق می شود .

۲- زیارت اربعین که متبادر به اذهان چنانچه علماء اعلام فهمیده اند و توضیح بیشتر داده خواهد شد زیارت روز بیستم صفر روز اربعین سید الشهداء علیه السلام است .

۳- انگشتی را به دست راست کردن .

۴- پیشانی را به خاک مالیدن .

۵- بسم الله الرحمن الرحيم را بلندگفتن .

چنانچه سید اجل ابن طاووس (ره) در اقبال^۱ و فیض کاشانی (ره) در وافی^۲ همان نحو نقل کرده اند که از تهذیب شیخ (ره) نقل شد .

۴۵۵: در نسخه تهذیب شیخ (ره) عبارت: (صلاة الخمسين) است یعنی از علائم مؤمن یکی پنجاه رکعت نماز است که در روز و شب به جا آورده می شود از فرائض و نوافل یومیه . و نسخه وافی نیز مطابق تهذیب بوده و عبارت: (صلاة الخمسين) است .

۱- اقبال : ص ۵۸۹ .

۲- وافی جزء ۸ ابواب زیارات ص ۲۲۳ .

ولی سید بن طاووس (ره) در اقبال و بعض دیگر در تألیفات خودشان از شیخ (ره) روایت کرده اند که حدیث را (صلاة الاحدی و خمسين) نقل فرموده است. یعنی نماز پنجاه و يك رکعت.

و شیخ فقیه همدانی (ره) در مصباح الفقیه از مصباح المتهجدین^۱ شیخ (ره) عبارت را (صلاة الاحدی و خمسين) نقل فرموده و در خود کتاب مصباح المتهجدین شیخ (ره) عبارت به همان نحو است و دو نسخه خطی از مصباح در کتابخانه ما موجود است یکی در سال (۹۴۲) هجری قمری استنساخ شده و از روی نسخه تصحیح گردیده که بر علامه کبیر فاضل مقداد و عالم ربانی ابن فهد حلی قدس سرهما قرائت و مقابله شده و مصحح از آن در سال (۹۶۱) قمری فارغ شده است.

و نسخه دیگر به خط نسخ در سال (۱۰۵۷) قمری است کتاب شده و تصحیح گردیده و مورد اعتماد و اطمینان است و این نسخه از متعلقات آقا شیخ علی احسانی بوده است و خط و نقش و مهرش در ظاهر نسخه به سال (۱۲۳۶) قمری موجود است.

در هر دو نسخه عبارت: (صلاة الاحدی و الخمسين) است.

باید دانست که روایات وارده از خاندان عصمت و طهارت صلوات الله علیهم در این باب = عدد نوافل = مختلف است در روایات کثیره

فرائض و نوافل را پنجاه و يك ركعت نقل کرده اند كه هفده ركعت فرائض يومية و هشت ركعت نافله ظهر و هشت ركعت نافله عصر و چهار ركعت نافله مغرب^۱ كه بعد از نماز مغرب خوانده مي شود و بعد از نماز عشاء دو ركعت نماز وتيره كه يك ركعت محسوب است و يازده ركعت نماز شب كه با دو ركعت شفع و يك ركعت وتر يازده مي شود. و دو ركعت نافله نماز صبح كه مجموع سي و چهار ركعت است و با هفده ركعت نمازهاي فرائض يومية پنجگانه پنجاه و يك ركعت مي شود.

و در روايات ديگر مانند آنچه از تهذيب نقل گرديد عبارت : (صلاة الخمسين) است كه وتيره را بعد از نماز عشاء جزء نوافل نياورده اند و شايد جهت آن عدم مواظبت وجود مقدس رسول الله ﷺ بر نماز وتيره است چنانچه از احاديث اهل بيت  ظاهر مي شود و از بعض ديگر از احاديث ظاهر است كه آن را نيز مي خوانده نظر به مصالح و مقتضياتي كه رسول الله ﷺ خودش عالم به آنها بوده ولي در حق ماها استعجاب و تيره ثابت و محقق و بلكه مستحب مؤكد است.

و آنچه مسلم است و از نصوص كثيره استفاده مي شود : نمازها در روز و شب پنجاه و يك ركعت از فرائض و نوافل است و از اين امر مسلم نتوان دست برداشت و عمل را به روايات ديگر كه تصريح مي كند

مجموع فرائض و نوافل پنجاه رکعت است گذاشت چون نصوص کثیره رجحان بر طائفة دومی داشته و علاوه بر این که اجماع قائم و محقق است که فرائض و نوافل پنجاه و يك رکعت است .

و لذا فقهاء رضوان الله عليهم روایاتی را که دلالت بر پنجاه رکعت دارد حمل بر معانی و جهات دیگر کرده اند مثل این که جماعتی گفته اند: که نظر به مراتب فضل است یا نظر به جعل اولی و ثانوی است .

یا نظر به اختلاف جهات مزاحمت عرضیه است یا غیر از اینها از محامل که در کتب فقه بیان شده و شرح و تفصیل این مطلب فقهی در این مورد از موضوع این کتاب خارج است .

و در این خصوص رجوع شود به کتاب شریف و اثر خالد سید استاد ما امام فقیه آية الله آقای طباطبائی حکیم (قدس سره) که در شرح عروة الوثقی به نام: مستمسک العروة الوثقی^۱ - تألیف و در تمامی اقطار و بلاد اسلامی شهرت علمی آن کتاب نفیس طنین انداز و اشتها تمام دارد و درس خارج چند مجلد از آن اثر گرانبها در حضورش درك شد .

سوم : پنجاه و يك رکعت نماز در روز و شب از مختصات شعیه

۱ - مستمسک ج ۵ ص ۶ - ۷ ط ۲ نجف - و در اطلاع به تاریخ

اجمالی سید استاد (قدس سره) رجوع شود به (آثار تاریخی آية الله طباطبائی حکیم)

قدس سره ط تبریز سال ۱۳۹۰ ق که به قلم اینجانب انتشار یافته است .

امامیه است و لذا امام علیه السلام از علائم مؤمن شمرده است زیرا اهل سنت گرچه در عدد رکعات نمازهای فرائض پنجگانه با شیعه اتفاق دارند و عدد رکعات نمازهای یومیه ای واجب از ضروریات در اسلام است.

ولی در میان سنیها در عدد نوافل اختلاف است به نحوی که هیچ کدام از اقوال آنها پنجاه و یک رکعت نمی شود و برای ما احتیاجی به نقل اقوال آنها نداشته و تحقیق در اطراف آن اقوال لزوم ندارد و از برکت ائمه اهل بیت معصومین علیهم السلام که تمامی اقوال و اخبارشان به رسول الله صلی الله علیه و آله می رسد احتیاجی به اقوال ائمه اربعه ایشان نداریم و اقوالشان را مورد اعتماد نمی شماریم و لذا از نقل اقوال سنیها درباره عدد نوافل صرف نظر می شود.

چهارم: دوم از علائم مؤمن که در حدیث شریف آمده عبارت از زیارت (اربعین) است و شکی نیست که مراد زیارت حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه در روز اربعین بیستم شهر صفر در کربلا می باشد.

و آنچه از اذهان کچ ظاهر شده و از آنانی که اعوجاج سلیقه در فهم اخبار و احادیث دارند ابراز گردیده و معانی احادیث را از مصب و جریان و مسیر خود خارج می نمایند و در بعض کتابها نیز نگارش داده اند که مراد از زیارت (اربعین) در حدیث شریف عبارت از اربعین مؤمن است یعنی از علائم مؤمن یکی نیز زیارت چهل نفر از برادران مؤمن می باشد.

این حرف خلاف متبادر از حدیث در نهایت درجه قول سخیف

و معنی منافی با ذوق سلیم و ذهن مستقیم است با این که ابداً قرینه در روایت که دلالت بر آن معنی کند وجود ندارد هرگاه این معنی مراد بود بایستی عبارت: (زیارة الاربعین) را بدون الف و لام عهدی بیان می فرمود پس با آوردن آن الفاظ شریفه با الف و لام عهد خواسته اشاره فرموده و شنونده را متنبه سازد بر این که زیارت اربعین نیز از سنخ سائر مثالها که برای علائم مؤمن در حدیث شریف می شمارد می باشد زیارت اربعین نیز مثل آنهاست زیارتی که در خارج در روز معهود معلوم و اذکارهای اختصاصی اهل ایمان و مشهور است.

و از حضرت امام صادق (علیه السلام) برای آن روز زیارت مخصوص مأثور بوده و شیخ طوسی (ره) در مصباح المتعجلین با سند معتبر بلکه صحیح از صفوان بن مهران روایت کرده و صفوان گوید: قال لی مولای الصادق صلوات الله علیه فی زیارة الاربعین تزور عند ارتفاع النهار و تقول: السلام علی ولی الله و حبیبه السلام علی خلیل الله و نجیه السلام علی صفی الله و ابن صفیه السلام علی الحسین المظلوم الشهید تا آنجا که می فرماید:

۱- در نسخه مفاتیح الجنان محدث قمی (ره) و زاد المعاد «نجیه» است ولی در نسخه صحیحه خطی از مصباح المتعجلین شیخ طوسی (ره) موجود در کتابخانه ما در متن «نجیه» است و در هامش «نجیه» نسخه بدل گذاشته شده است.

و بذل مهجته فيك ليستنقذ عبادك من الجهالة و حيرة الضلالة
.... الخ .

آنان که در جمله : و زیارة الاربعین . می خواهند تصرفات ناروا
کنند و حمل بر زیارت چهل مؤمن نمایند در صورتی که نه قبلاً اشاره
به آن شده است و نه قرینه مساعدی بر آن موجود است که آوردن آن
جملات با الف و لام عهد صحیح باشد بسیار در اشتباه بوده و راه کجی

۱ - امام علیه السلام در این فقرات زیارت اشاره به فلسفه شهادت سید
الشهداء (ع) و نتیجه از جان گذشتگی آن حضرت فرموده که مردم را خواسته با
نهضت مقدس خود و شهادت خویشتن از جهالت و گمراهی که در اثر تبلیغات سوء
بنی‌امیه به بار آمده بود و مردم نسبت به اسلام و احکام قرآن جاهل شده بودند
از جهالت و نادانی برهاند و اساس تبلیغات زهر آگین بنی‌امیه را که خودشان را
ذی‌القربای رسول الله (ص) قلمداد کرده و اسلام را وارونه به مردم نشان داده
بودند از بین برده و منهدم سازد و مردم را که بر ضلالت انداخته و در امور دین
با ادعای این که اولی الامر واجب اطاعه هستند در حیرت و سرگردانی گذاشته
بودند خلاص کند و اسلام اموی و دین یزیدی را از میان برداشته اسلام واقعی و
دین حقیقی را نگهدارد چنانچه تا امروز از برکات شهادت آن حضرت اسلام واقعی
محفوظ و دین واقعی الهی که خاتم انبیاء (ص) آورده باقی و با کلمات چرند و
خرافی بعضی از اذئاب استعمار سیاه در باقی ماندن اسلام حقیقی به دل کسی از
اهل ایمان شبهه‌ای راه نخواهد یافت .

را پیموده اند که برخلاف راه راستی است که علمای اعلام رهسپار شده اند (ره چنان رو که ره روان رفتند).

خواننده محترم توجه فرماید : عبارت : و زیارة الاربعین . در حدیث امام عسکری سلام الله علیه عین همان عبارت است که در روایت صفوان از امام صادق صلوات الله علیه وارد شده : فی زیارة الاربعین که بدون شك الف و لام برای عهد است .

گذشته از آنچه نگارش یافت ممکن است گفته شود : زیارت چهل مؤمن از علائم اسلام نزد عموم شیعه و سنی است و از کارهای اختصاصی اهل ایمان نیست تا از دیگران با آن امتیاز یافته باشند و امام علی (علیه السلام) از علائم مؤمن شمارد .

اما زیارت سید الشهداء (علیه السلام) در روز اربعین از امور است که ایمان خالص بر اهل بیت علیهم السلام مؤمن را بر آن وادار کرده است و جای شك نیست آنهایی که در روز اربعین سید الشهداء (علیه السلام) در سر زمین مقدس کربلاء در کنار قبر سید مظلومان ابو عبدالله علیه السلام برای زیارت اجتماع می نمایند شیعیان خاص آن حضرت بوده و علاقه مند بر آن بزرگوارند .

علاوه علمای اعلام شیعه امامیه رضوان الله علیهم از حدیث شریف امام عسکری صلوات الله علیه خصوص زیارت اربعین سید الشهداء علیه السلام را فهمیده اند و غیر از آن معنی متبادر بر اذهان معنی دیگری بر اذهان علمای اعلام متبادر نکرده است .

چنانچه شیخ طوسی (ره) در تهذیب بعد از نقل احادیث در فضیلت زیارت عاشوراء همین حدیث شریف را نقل فرموده است و در مصباح المتهدجین در ضمن عنوان زیارت اربعین حدیث مزبور را روایت کرده است.

و آیه الله علامه قدس سره در کتاب منتهی المطلب فرموده: مستحب است زیارت حسین علیه السلام در بیستم صفر بعد حدیث نامبرده را نقل فرموده و همچنین سید ابن طاووس (ره) در اقبال و علامه مجلسی (ره) در مزار بحار و محدث بحرانی (ره) در حدائق و عالم ربانی محقق سید حیدر کاظمی (ره) در عمدة الزائر و غیر از آن بزرگواران از فقهاء عظام حدیث شریف را در عنوان زیارت روز بیستم صفر نقل کرده اند که اگر به ذکر اسامی شریفه آنها پرداخته شود کلام به درازا می کشد.

بعضیها استبعاد کرده اند که اگر مراد از عبارت: و زیارت الاربعین. زیارت روز اربعین بیستم شهر صفر باشد امام علیه السلام ثواب زیارت و آثار اخرویة که بر آن مترتب می شود بیان می فرمود چون رویه اهل بیت علیهم السلام آنست موقعی که مردم را تحریر و ترغیب بر زیارت سید الشهداء علیه السلام و باز زیارت سائر ائمه هدی علیهم السلام فرموده اند ثواب اخروی آن را نیز بیان فرموده اند ولی در این حدیث این رویه اتخاذ نشده است.

و این استبعاد به هیچ وجه قابل اعتناء نیست زیرا امام علیه السلام در این حدیث در صدد بیان علائم مؤمنی است که امتیاز از دیگری داشته

باشد و از آن علائم هم یکی زیارت اربعین است و اجمالا خواسته علائم پنجگانه را بشمار آورد و در مقام بیان آثاری که بر زیارت اربعین مترتب می شود نیست تا از آثار و ثواب و نتایج اخروی و دنیوی آن بیان فرماید و علاوه چه مانع دارد درجائی صلاح نمی بیند که ثواب و آثار را بیان فرمایند.

و ناگفته نماند : که استحباب زیارت اربعین که روز بیستم ماه صفر است جای شبهه نیست چنانچه شیخ اجل اعظم شیخ مفید (ره) در رساله : مسار الشيعة و آية الله علامة (ره) در کتاب تذکرة و تحریر و دیگران از اکابر فقهاء و مجتهدین شیعه بر آن تصریح فرموده اند . پس بر سائر علائم اهل ایمان که در حدیث بر آنها متعرض شده و بیان فرموده است بپردازیم.

پنجم : سوم از آن علائم انگشتر را به دست راست کردن است و عموم افراد شیعه امامیه بر این کار مواظبت دارند و ملتزم می باشند و این آداب مأخوذ از ائمه معصومین علیهم السلام است که شیعه به فرمایش آن حضرات متدین و به اوامر آنها عمل کرده اند مگر عده ای در عصر ما از غرب زده ها به وجود آمده اند که عوض انگشتر که نکین آن از جنسهای باشد که ائمه علیهم السلام دستور داده اند حلقه طلائی به انگشت دست چپ کرده و به این کار حرام اقدام نموده و تقلید از غریبه ها می نمایند که زهی بی همتی و غرب زدگی است که به عمل حرامی که هیچگونه حظ نفسانی ندارد مرتکب می شوند و انگشتر طلا و حلقه طلا برای

مردها حرام است و اگر آن را به دست کرده و نماز بخوانند نمازشان باطل است. و جماعتی از اهل سنت در این عمل استحبابی یعنی انگشتر را به دست راست کردن با شیعه مخالفت ورزیده‌اند چنانچه در موارد بسیاری با این که خودشان اقرار دارند که سنت رسول الله ﷺ و طریقه اسلامی آنست که شیعه به آنها عمل کرده‌اند باز برای ضدیت و مخالفت با شیعه در آن موارد بر عکس سنت رسول الله ﷺ عمل کرده و می‌کنند.

ابن حجر گفته: مالك (یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت) مکروه داشته که به دست راست انگشتر کنند بلکه باید به دست چپ باشد و باجی از علماء مالکیه‌ها بالغه و رزیده در ترجیح دادن به قول مالك: که انگشتر باید به دست چپ شود^۱.

مؤلف (الهدایة) از علماء حنفی‌ها گوید: آنچه تشریع شده انگشتر را به دست راست کردن است و لکن چون آن را رافضی‌ها بر خودشان شعار اخذ کرده‌اند ما آن را در دست چپ قرار دادیم.

علامه زمخشری در ربیع‌الابرار گوید: اول کسی که انگشتر به دست چپ کردن را شعار اخذ کرد و بر خلاف سنت رفتار نمود معاویه بود^۲. از آنچه نقل شد معلوم می‌شود که انگشتر را به دست چپ کردن

۱- الفتاوی الفقهية الكبرى ج ۱ ص ۲۶۴.

۲- القدیر ج ۱۰ ص ۲۱۰ ط ۲ تهران.

از آثار تبلیغات شوم و از افکار مذموم دوره بنی امیه می باشد که در فکر وارونه کردن سنن اسلامی و دستورهای نبوی بودند که آنچه از خاندان هاشمی بروز نموده به تمامی آنها تغییر بدهند و علنی و آشکارا برخلاف سنت ثابت از رسول الله ﷺ قدم بردارند و اسلام را اسلام اموی نمایند و بر مخالفت شیعه امیر المؤمنین (علیه السلام) قیام کنند و برخلاف آنچه در دین حنیف است اقدام کرده باشند و نماز جمعه را که معاویه در روز چهارشنبه خواند و برخلاف ضرورت دین قدم برداشت بهتر دلیل به آنچه ادعا داریم می باشد کجا رسد مخالفت در سنن و مندوبات و مکروهات و سائر احکام و فروعات شرعیه که از حد و حصر خارج است .

چنانچه بالای قبر را بعد از دفن میت مسطح کردن سنت است ولی سنیها با اقرار خودشان که سنت محقق در اسلام آنست و شیعه به آن عمل می کنند برخلاف سنت ثابت در دین برای مخالفت با شیعه بالای قبر را تسنیم یعنی به شکل پشت ماهی درست کرده و آن را عملی کرده اند .

شیخ محمد بن عبد الرحمن دمشقی در کتاب: (رحمة الامة فی اختلاف الائمة) که در هامش المیزان شعرانی طبع گردیده ج ۱ ص ۸۸ گوید: السنة فی القبر التسطیح و هو اولی علی الراجح من مذهب الشافعی .

و قال ابو حنیفة و مالک و احمد : التسنیم اولی لان التسطیح صار شعاراً للشیعة .

و قال الغزالی و الماوردی : ان تسطیح القبور هو المشروع لکن لما جعلته الرافضة شعاراً لهم عدلنا عنه الی التسنیم .

أف باد بر این تعصب بی جا و عناد بی مورد که باقرار خودشان سنت ثابتہ در اسلام را رها می کنند و برخلاف آن قدم بر می دارند که چون شیعه آن را عملی کرده و بر آن مواظبت دارند و در میان خودشان بدعت را رواج می دهند به جهت تبعیت از آنچه بنی امیة بر علیه اسلام قدم برداشته اند .

شیخ اسماعیل حقی بردسوی متوفی سال ۱۱۳۷ ق در تفسیر « روح البیان » گوید : قال فی عقد الدرر و اللئالی : المستحب فی ذلك اليوم - یعنی يوم عاشوراء - فعل الخیرات من الصدقة والصوم و الذکر و غیرهما ولا ینبغی للمؤمن ان یتشبه بیزید الملعون فی بعض الافعال و بالشیعة و الروافض و الخوارج ایضاً یعنی يجعل ذلك اليوم يوم عید او يوم ماتم ، فمن اکتحل يوم عاشوراء فقد تشبه بیزید الملعون وقومه ، و ان کان للاکتحال فی ذلك اليوم اصل صحیح . فان ترک السنة سنة اذا کان شعاراً لاهل البدعة کالتختم بالیمین فانه فی الاصل سنة لکنه لما کان

شعار اهل البدعة والظلمة صارت السنة ان يجعل الخاتم في خنصر اليد اليسرى في زماننا كما في شرح القهستانی .

و من قرأ يوم عاشوراء و اوائل المحرم مقتل الحسين رضی الله عنه فقد تشبه بالروافض خصوصاً اذا كان بألفاظ مخلة بالتعظيم لاجل تحزین السامعين و فی کراهیه القهستانی : لو اراد ذکر مقتل الحسين ينبغي ان يذكر اولاً مقتل الصحابة لئلا يشابه الروافض .

و قال حجة الاسلام الغزالی . يحرم على الواعظ و غيره رواية مقتل الحسين و حکایته و ماجری بین الصحابة من التشاجر و التخاصم فانه يهيج بغض الصحابة و الطعن فيهم و هم اعلام الدين و ما وقع بينهم من المنازعات فيحمل على محامل صحيحة و لعل ذلك لخطأ في الاجتهاد لا لطلب الرياسة و الدنيا كما لا يخفى (۱ هـ) .

۱- مراد حجة الاسلام بودن غزالی نزد اهل سنت است اما حجة الاسلام علی الاطلاق نزد شیعه امامیه عبارت از سید الفقهاء و المجتهدين حاج سيد محمد باقر حجة الاسلام شفتی اصفهانی قدس سره است که در سال (۱۲۶۰ هـ) ق وفات یافته و صاحب تألیفات است و در شهرستان زنجان و اطرافش حجة الاسلام مطلق عبارت از یگانه مرد بزرگ دینی و فقیه و مجتهد کبیر عالم ربانی آخوند ملا قربانعلی زنجانى قدس سره می باشد که در سال (۱۳۲۹) ق در کاظمین از دنیا رحلت فرموده و به شرح حال آن بزرگوار بطور صحیح رجوع شود به کتاب (فرهنگنامه زنجان) تألیف فاضل محترم آقای محمد رضا روحانی که طبع و منتشر شده است .

تمامی این حرفها و مطالب از حکم بکراهت و یا استحباب و یا سنت و یا بدعت که نگارش داده‌اند و با اقرار خودشان سنت را تبدیل به بدعت کرده و بدعت را به جهت مخالفت با شیعه رواج داده و بر آن عمل کرده‌اند همه این داستانهای بی‌ارزش پدیده افکار امثال غزالیها و ماوردیها بوده و بقدر پیشیزی در نظر ما ارزش ندارد و به اقرار خودشان از سنت رسول الله ﷺ نیست و بدعت‌هایی است که از خودشان تراشیده‌اند. قهستانی که گفته: اگر کسی اراده کند که مقتل امام حسین علیه السلام را بخواند و تاریخ شهادت آن حضرت را ذکر کند سزاوار است اول مقتل صحابه را بخواند تا بر افضیها شباهت پیدا نکند.

منظورش آنست که ذاکر مقتل حسین علیه السلام اول باید مثلاً مقتل عثمان بن عفان اموی را بخواند در صورتی که عموم صحابه اجماع بر کفر عثمان کردند و او را واجب القتل دانستند و پس از آن که او را کشتند

۱- عثمان را که کشتند جنازه وی را به مزبله انداختند و سه روز در آنجا ماند و شبانه چند نفر مانند مروان جنازه او را حمل کردند که دفن نمایند قومی از بنی مازن فریاد زدند که هرگاه او را در مقبره دفن کرده باشید فردا به مردم خبر خواهیم داد و لذا جنازه را از آنجا برداشتند و بحش کوکب که یهودیها اموات خودشان را در آنجا دفن می‌کردند بردند و دفن کردند و حش به فتح اول و تشدید ثانی و بضم اول نیز ضبط شده به معنی بستان است و کوکب نام مردی از انصار



←
 بوده رجوع شود در آنچه نگارش یافت به استیعاب و طبری و شرح نهج البلاغة ابن ابی الحديد و هامش تلخیص الشافی ج ۴ ص ۱۲۶ ط نجف - شیخ مفید قدس سره در کتاب مسار الشیعة فرموده : و فی هذا الیوم بعینه (یعنی الیوم الثامن عشر من ذی الحجة) من سنة اربع و ثلاثین من الهجرة قتل عثمان بن عفان وله یومئذ اثنان و ثمانون سنة و اخرج من الدار و القی علی مزابیل المدينة لایقدم احد علی مواراته خوفاً من المهاجرین و الانصار حتی احتیل له بعد ثلاث فاخذ سراً و دفن فی (حش کوب) و هی مقبرة اليهود بالمدينة فلما ولی معاویة ابن ابی سفیان ادخلها بمقابر اهل الاسلام و فی هذا الیوم بعینه بايع الناس امیر المؤمنین (ع) بعد عثمان و رجع الامر الیه فی الظاهر و الباطن و اتفقت الکافة علیه طوعاً بالاختیار

رجوع شود به مسار الشیعة ص ۴۰ ط مصر و به نسخه مخطوطة موجوده در کتابخانه ما که در سال (۱۳۰۸) ق کتابت شده و در جملاتی از عبارات کتاب در نسخه چاپ شده در مصر غلط دارد و عبارات صحیحه از نسخه خطی نقل شد و نیز رجوع شود به کتاب (انیس الموحدین) نراقی (ره) چاپ تبریز به سال ۱۳۹۲ ق به پاورقی ص ۱۸۷ ولی طرفداران به عبارات شیخ مفید (ره) که در پاورقی صفحه نامبرده نقل کرده ام در موقع نشر کتاب انیس الموحدین قلم کشیده اند اف باد بر در صورتی که مذهب رسمی ایران به موجب قانون مملکت مذهب شیعه است و کسی حق ندارد جلو گیری از نشریات شیعه نماید .

در قبرستان مسلمانها نیز نگذاشتند دفن شود و چند نفر جنازه او را برده در (حش کوکب) دفن کردند.

ولی مسلمانها مقتل او را بخوانند و بر او گریه کنند که مقدمات وارونه کردن اسلام را بنی امیه با دست عثمان فراهم آوردند و مجلس سقیفه هم خالی از دسیسه آنها نبود که خلافت را غصب نمایند.

و به عقیده آقای غزالی حجة الاسلام سنیها: برواعظ حرام است که مقتل سید الشهداء (علیه السلام) را بخواند و آنچه میان صحابه از نزاع و دشمنی و خصومت اتفاق افتاده تمامی آنها را ندیده و نشنیده انگاشته و حقایق تاریخی را مستور نگهدارد و از واقعیات چشم پیوشد تا به دامن آلوده عده ای از صحابه که به نص قرآن مجید از منافقین بوده اند گرد و غباری نه نشیند زیرا معاویه ها و عمر و عاصها و مغیره ها و ابوسفیانها و امثال آن منافقین که از زنداقه بوده اند از اعلام دین و از بزرگان اسلام محسوب شوند.

تعالی در کتاب (لطائف المعارف) ابوسفیان را از مشاهیر زنداقه

← و شیخ (ره) در تلخیص شافی فرموده: که کسی نمی توانست عثمان را دفن کند و امیر المؤمنین (ع) مانع شدن از دفن او را انکار فرمود و امر کرد که اهل وی مباشرت دفن او را بکنند. رجوع شود به تلخیص شافی ج ۴ ص ۱۲۶ ط نجف و در احوالات دفن عثمان بیشتر از آنچه در اینجا نگارش یافت رجوع شود به آنچه در کتاب «اللاوامع الالهیه» نگارش داده ام ص ۴۴۹ = ۴۵۰ - ط تبریز سال ۱۳۹۷ هـ.

و از زنات مثل مغیره بن شعبه شمرده است^۱.

چنانچه ابوسفیان و پسرش معاویه از مؤلفه القلوب بودند^۲ یعنی از بیت المال مسلمین به آن پدر و پسر می دادند که تألیف قلوب شده و به اسلام تمایل نمایند و بالاخره از روی ناچاری پس از فتح مکه وقوت و شوکت اسلام در صورت ظاهر اظهار اسلام کردند ولی در باطن در همان نفاق و زندقه خود باقی بودند و بر علیه اسلام فعالیت داشتند و حرفهای ابوسفیان پس از خلافت عثمان که خلافت را بکره تشبیه کرده و خطاب به بنی امیه نموده و گفته که آن را به هر طرف می خواهید بزنید نه بهشتی در کار است نه آتشی وجود دارد مشهور و در کتب سنیها مسطور است .

ابن عبد البر در استیعاب گوید^۳: روی عن الحسن ان ابا سفیان دخل علی عثمان حین صارت الخلافة الیه فقال له قد صارت الیک بعدتیم وعدی فأدرها کالکرة واجعل او تادها بنی امیه فانما هو الملك ولا ادری ما من جنة ولا نار .

۱- لطائف المعارف ص ۹۹ - ۱۰۲ - ط مصر .

۲- لطائف المعارف ص ۹۶ - المحبر ص ۴۷۳ تألیف محمد بن حبیب نسابة متوفی به سال (۲۴۵) ق ط حیدرآباد و کتاب المنق ایضاً تألیف محمد بن حبیب ص ۴۸۷ و ص ۵۳۲ ط حیدرآباد .

۳- الاستیعاب در هامش الاصابة ج ۴ ص ۸۷ - ۸۸ .

امثال اینها را آفای غزالی می گوید: که از اعلام دین هستند
نباید درباره آنها حقایق تاریخی را به زبان آورد و وقایع صحیح را
نگاشت تا مبادا حقایق تاریخ خلفای جاهل نیز آشکارا شود.

مسعودی در مروج الذهب^۱ گوید: و قد کان عمار بن یاسر (ض)
حین بویع عثمان بلغه قول ابی سفیان صخر بن حرب فی دار عثمان بعد
الوقت الذی بویع فیه عثمان ودخل داره و معه بنی امیة فقال ابوسفیان
افیکم احد من غیرکم ؟ و قد کان قد عمی قالوا : لا قال : یا بنی امیة
تلقفوها تلقف الکرة فوالذی یحلف به ابوسفیان مازلت ارجوها لکم و
لتصیرن الی صبیانکم وراثه .

و باید دانست که اصل جلوگیری غزالیها از تعرض به حقائق
تاریخ صحابه و روشن کردن اوضاع و احوال منافقین از آنها و تحقیق در
اعمال و افعال ناهنجاری که از بعض صحابه صادر شده و باعث ضعف
اسلام و مسلمین گردیده اند آنست: که با روشن شدن حقیقت تاریخ جمعی
از صحابه و چه اوضاع و احوالی پس از رحلت رسول الله ﷺ برپا
کردند که اسلام را از مسیر صحیح اش که پیغمبر اکرم ﷺ ترتیب
داده و شالوده آن را ریخته بود منحرف نموده و خارج کردند و باعث
چه صدمات و لطمات بر اسلام شدند و حب ریاست و جاه آنها را به چه
اعمال زشت و ادا کرد.

اساس موضوع خلافت به عقیده سنیها متزلزل شده و به ارکانش
 رخنه رسیده و به کلی منهدم می گردد و لذا چاره جز این که جلوگیری
 از تحقیق و بررسی در تاریخ صحابه نمایند ندارند ولی غافلند که ناموس
 مطرود در تاریخ بامر و زمان حقایق را روشن و واقعیات را آشکارا ساخته
 و نسل آینده از کنجکاوای در تاریخ صدر اول پس از رحلت رسول الله
 ﷺ خود داری نخواهند کرد و از امثال غزالیها و از حمل بر صحت های
 فاروای آنها تقلید کورکورانه نخواهند نمود در صورتی که باب اجتهاد
 را به تمام معنی الکلمة مفتوح کرده بودند و ریاست طلبی ها و جاه دوستی ها
 را حمل بر رأی در اجتهاد می نمودند حتی در مقابل نص قرآن و رسول
 الله ﷺ اجتهاد می کردند و حال آن که اجتهاد در مقابل نص بالاتفاق
 باطل است و بعداً نیز باب اجتهاد را به کلی مسدود کردند که نسل آینده
 در باره صحابه و مناقبین ابدأ نتواند اجتهاد نماید ولی نسل آینده هرگز
 به این حرفهای مفت بی دلیل و مدرک گوش نداده و باب اجتهاد را که
 طبیعت شرع مقدس اسلام بر افشاح و باز بودن آن حاکم است باز دانسته
 و در تاریخ حالات صحابه و در موضوع خلافت که خود سنیها آن را از
 فروع دین می دانند و به عقیده آنها قابل اجتهاد است اجتهاد خواهند
 کرد .

در عصر ما هم با آن حرفهای پوسیده غزالیها دیدند نمی توانند
 جلوگیری از فهمیدن و دانستن و کنجکاوای در موضوعات تاریخی و فروع
 دینی نمایند به مقام فلسفه بافی با افکار ساده و سطحی و غرب زدگی در

موضوع امامت و خلافت اسلامی می آیند بلکه با فلسفه تراشی که غالباً جز آراء بدون دلیل و فتوای بی مدرك و خیال بافی بیشتر نیست در موضوع امامت سخن رانده و جز يك مشت پدیده های دل بخواهی بعضی اشخاص چیز دیگر نیست بلکه بتوانند در تصحیح خلافت اشخاص جاهل و اهوای های فاسق را بخورد جوانان عصر بدهند و آنها را اولی الامر بشناسانند ولی هر چه گویند و نویسند آن گونه خلفاء که جمعی از رویه ملوك جبار به سر مویی قدم به کنار نگذاشته اند و از سمتکاران روزگار محسوبند جوانان عصر حاضر بغیر از این نظر، با نظر دیگر که آنها را خلفای الهی و جانشینان رسول گرامی بدانند در حق آنها اعتقاد نخواهند کرد.

فتوای امثال غزالی و قهستانی نزد ما بدها ارزش نداشته و مورد اعتبار و اعتناء نیست زیرا از ضروریات مذهب اهل بیت معصومین علیهم السلام و تابعین و شیعیان آنها خواندن مقتل و تاریخ احوال امام حسین علیه السلام در روز عاشورا و به سائر اوقات از افضل قربات بوده و ترغیب و تحریرص ائمه اهل بیت علیهم السلام شیعه را بر این کار خدا پسندانه از حد توانی گذشته و ضروری و اجماعی میان شیعه امامیه است.

زیارت قبور مبارکه آن حضرات و عزاداری و گریه و زاری در مصائب وارده بر ائمه اهل بیت علیهم السلام خصوصاً بر سید الشهداء علیه السلام از افضل اعمال و از اعظم مستحبات و از الزم امور است که بر عموم شیعه محافظت بر آن واجب و زنده نگاه داشتن آن لازم است.

و در خصوص گریه و بکاء بر مصائب سید الشهداء علیه السلام و زیارت آن حضرت رجوع شود به صحیح ترین کتاب حدیث و معتبر ترین تألیف در اخبار و احادیث صحیحه و آمده از اهل بیت معصومین علیهم السلام و جامع تراز همه کتب در این مطلب نامبرده : کتاب (کامل الزیارات) شیخ ثقة اجل جعفر بن محمد بن قولویه قمی قدس الله روحه که در سال (۱۳۵۶) قمری به همت علامه کبیر مجاهد آقای امینی صاحب الغدیر قدس سره طبع و نشر شده و بعداً با طبع افست نیز منتشر شده است .

با وجود دستورائمه هدی سلام الله علیهم چه اعتناء به فتوای بی دلیل نواصب و خوارج و دشمنان اهل بیت علیهم السلام داریم که با عقل ناقص و رأی کلسد خودشان فتوا داده و برخلاف دین حکم تحریم و تحلیل صادر کرده اند در صورتی که خاندان رسالت ائمه اطهار معصوم بوده و هر چه نقل کنند از جدشان رسول الله صلی الله علیه و آله به آنها رسیده و لذا اعراف به احکام شرع و اعلم بحلال و حرام و قوانین اسلام اند .

باید از آقای غزالی سؤال شود: که شما با کدام دلیل فتوا داده اید که خواندن واعظ مقتل سید الشهداء علیه السلام و حکایت کردن وی قضایای کربلاء را در شرع حرام است ؟

آیا از رسول الله صلی الله علیه و آله به شما خبری رسیده؟ یا از بعضی صحابه که مانند شما اشخاص عادی و غیر معصوم بوده اند به شما روایتی نقل شده است ؟

آیا فتوای امام جعفر صادق علیه السلام قابل اتباع است یا ردی منحوس

شما؟^۱ در صورتی که خود رسول الله (ص) به فرزندش حسین (ع) گریه کرده و چطور و در کجا کشته خواهد شد نقل فرموده است .

از اقوال خاندان عصمت و طهارت که به نص قرآن کریم معصومند و آیه تطهیر در شأن آنها نازل گشته و یکی از « ثقلین » = کتاب الله و عترت = هستند که در حدیث متواتر قطعی الصدور مأمور هستیم به هر دو چنگ بزنیم = انسان با ایمان باید تبعیت کند یا از قول مثل شما؟ بلی کسی که فتوی بعدم جواز لعن کردن بریزد بدهد انسان از وی چه توقع داشته باشد^۲.

از آثار فتوای مثل شماست که امام صادق علیه السلام فرموده : که آسمان و زمین برکات خود را قطع می کند .

۱ - جماعتی که فتوای امام صادق (ع) را که از شجره طیبه رسالت است به کنار بگذارند و به فتاوی اشخاصی که از اصل نژاد است عمل کنند از آنها چه توقع باید کرد؟ گروهی که فقه اهل بیت (ع) را از بدعتها بشمار آورند چنانچه ابن خلدون مغربی در مقدمه مشهور تاریخش به این هذیان زبان گشوده انسان از آنها چه انتظار باید داشته باشد؟ رجوع شود به مجلدات کتاب (الامام الصادق (ع) و المذاهب الاربعه) تألیف علامه فاضل آقای اسد حیدر ایده الله که در نجف اشرف و بیروت طبع شده است .

۲ - به تعلیقات آخر کتاب رجوع شود .

(تعفیر الجبین)

ششم: (چهارم) از علائم مؤمن «تعفیر الجبین» است. تعفیر در لغت چیزی را بر خاک گذاشتن است زیرا (عفر) در لغت به معنی (تراپ) است و اگر مراد از جبین در این حدیث جبهه باشد یعنی پیشانی را بر خاک گذاشتن چنانچه بعضی از فقهاء مانند محدث فقیه بحرانی (ره) در حدائق ادعاء فرموده که ظاهر از حدیث این معنی است و ادعاء کرده که در لسان اهل بیت علیهم السلام جبین در معنی جبهه زیاده استعمال شده چنانچه در مسأله تیمم وارد شده است آن وقت منظور از فرمایش امام علیه السلام در حدیث نامبرده از علائم مؤمن: گذاشتن جبین بر خاک است غرض آنست که پیشانی را در حال سجده انسان باید بر زمین و خاک بگذارد ولی اهل سنت ملتزم نیستند که پیشانی را بر خاک بگذارند.

چنانچه ابوحنیفه و مالک و احمد (در یکی از دو روایت که از وی نقل شده) گفته اند: که جایز است در سجده پیشانی را بر کور عمامه و بردامن لباس گذاشتن و حنفی ها جایز می دانند پیشانی را بر کف گذاشتن

۱- رجوع شود به المیزان شعرانی ج ۱ ص ۱۳۸ - الکور : الدور

من العمامة .

۲- رجوع شود به الهدایة شیخ الاسلام مرغینانی ج ۱ ص ۳۳ .

باکراحت^۱ و جایز می‌دانند برگردن و جو سجده کردن و پیشانی را بر تخت و بر کمر کسی که در جلو نمازگزار نماز می‌گذارد مثل آن نمازی که او می‌خواند گذاشته باشد^۲.

در مکه معظمه در مسجد الحرام با چشم خود دیدم که در نماز جماعت نمازگزار در موقع سجده پیشانی خود را بر پاشنه پای نمازگزاری که در جلو او بود گذاشت و سجده نمود.

در مذهب اهل بیت علیهم السلام که از جد خودشان احکام را اخذ کرده‌اند و رسول الله ﷺ نیز از مصدر وحی تلقی فرموده در سجده پیشانی را نباید بر چیزهای خوردنی و پوشیدنی گذاشت بلکه باید بر زمین و آنچه از زمین روئیده پیشانی را گذاشت.

و این که در میان شیعه معمول است از خاک مقدس کربلا از تربت کنار قبر سید الشهداء علیه السلام خاک بر می‌دارند و آن را لوح درست کرده و غالباً در نماز به آن سجده می‌کنند چون از خاک زمین است و به تمامی خاکها سجده می‌شود و خاک کربلا به جهت شهادت سید الشهداء علیه السلام شرافت پیدا کرده و اهل بیت علیهم السلام به ما فرموده‌اند در هر نمازی که سجده بر تربت کربلا باشد خداوند آن نماز را به خاطر امام حسین

۱- الفقه على المذاهب الاربعة ج ۱ ص ۱۸۹.

۲- البحر الرائق لابن نجيم ج ۱ ص ۳۱۹.

علیه السلام قبول می کند به این جهت است که شیعه به تربت کربلاء مواظبت دارند سجده کنند نه این که بغیر از تربت امام حسین علیه السلام به چیز دیگر و خاک دیگر سجده را جایز ندانند یا درباره تربت سید الشهداء علیه السلام به معنی دیگری که نواصب و خوارج و وهابیه به شیعه نسبت می دهند و در میان افراد عامی خودشان نسبت های ناروایی در حق شیعه شهرت داده اند شیعه قائل باشند مانند این که به شیعه نسبت داده اند که چون بالوهیت سید الشهداء علیه السلام قائلند و امام حسین علیه السلام را خدا می دانند به خود آن حضرت و بر تربت قبر مبارک وی سجده می کنند این قبیل نسبت های بی حقیقت و سفیهانه را حیا نکرده و به شیعه داده و بخورد اشخاص عامی شان نیز داده اند و لذا در موقع نماز به سجده شیعیان به تربت کربلاء با چشم تعجب خیره شده و نگاه می کنند .

یاد دارم در (رمادی) که از سوریه برگشته و وارد عراق شدم و غروب نزدیک بود توقف کردیم که نماز مغرب را ادا کرده و حرکت نمائیم وضو گرفته در صحن خانه وسیعی حصیر انداخته خواستم مشغول نماز باشم دیدم عده ای از جوانان اهل تسنن آمدند و در چند قدمی ایستادند فهمیدم که می خواهند بدانند که چگونه سجده خواهیم کرد و من هم در موقع سجده پیشانی را به بالای حصیر گذاشتم و سایر رفقا نیز اغلب از من تبعیت کردند بعد از فراغت از نماز چند نفر از آنها جلو آمده از حقیقت سجده بر تربت کربلاء که بعضی از همراهان در نماز

گذاشته بودند سؤال کردند واقع امر را به آنها بیان کردم بسیار قانع شده و امتنان به جا آوردند و اظهار نمودند که به ما جور دیگر تلقین کرده اند .

نظیر این قضیه در زینبیه دمشق نیز اتفاق افتاد و چند نفر از دوستان عراقی از عربهای شریف اهل نجف اشرف نیز بودند به جمعی از جوانان اهل سنت از اهل سوریا و مصر و لبنان واقع امر را درسجده کردن شیعه بر تربت سید الشهداء علیه السلام بیان کردیم و از آنچه خیال کرده و از روی تقلید اعتقاد نموده بودند عذر خواستند .

چنانچه اهل غرض از اهل سنت در حق شیعه هذیانهای زیادی گفته اند، علامه جلیل کبیر شیخ محمد سعید عرفی از اکابر علمای اهل سنت در کتابش (سر انحلال الامة العربیة و وهن المسلمین) که از تفاسیر تألیفات است و برای هر مسلمان مطالعه آن لازم است که از اسرار زیادی مطلع باشد در ذیل عنوان : (تحصیل العلوم) درباره تعصب و رزی بعضی از مذاهب که بیرون از حد تعصب به خرج می دهند و دیگران را اهل بدعت می دانند بیاناتی دارد تا این که می فرماید:

اما مذاهب آل بیت النبوة فالویل لمن انتمی الیهما حتی ولو وافقه قول فی المذاهب الاربعة فانه الکفر الصریح لا بل هو أشد منه و کثیرا ما سمعت من بعض الحمقى ان النصارى والیهود اقرب الی المسلمین ممن یتعبدون علی مذاهب آل البیت بل الکتب مشحونه بهذا فیطلقون علیهم القاب الذم بدون رویه ولا تفکر، و اقل ما یقال فیهم انهم روافض و لعل هذا الامر ابتداء فی العصر الاموی

و زاد فی العصر العباسی و لذلك روى عن الامام الشافعی انه قال :

ان كان رفضاً حب آل محمد فليشهد الثقلان انی رافضی

وللعوام حکایات بشأن مسح الشيعة بعد الموت خنازير و انقلاب صورهم فی الحياة يخجل العاقل من ذكرها و لذلك لانجد احداً يدرس كتب الموالين لاهل البيت ولومن قبيل الاطلاع و مع ان الازهر فی مصر من بعض آثارهم لانه من حسنات الفاطميين فلا تقرؤ فيه مذاهب آل البيت ولو من قبيل الذکری لانه الاحق بها^۱.

اینها عین عبارات يك نفر عالم کبیر از بزرگان علمای سنیهاست که تعصب را به کنار گذاشته و حق را نگارش داده و انتقادی از هذیانهای أهل سنت درباره شیعه کرده است .

و چه قدر خرافات و هذیانها و اباطیل در حق شیعه أهل بیت علیهم السلام در میان عوام سنیها رواج دارد که می فرماید : انسان عاقل از ذکر آنها خجالت می کشد . با آن معتقدات باطله و عقائد کاسده چه امید اتحاد و وحدت کلمه در مقابل دشمنان اسلام در میان مسلمین خواهد ماند^۲، در صورتی که شیعه کلیه مسلمین غیر از خوارج و نواصب و غلات

۱- سر انحلال الامة العربية ص ۱۸۹ ط ۲ دمشق سال ۱۳۸۶ ه ق .

۲- امثال جهانها و صاحب خطوط العریضه ها هم هر قدر می توانند به

تحريك اربابانسان از اجانب آنچه هذیان است درباره شیعه می نویسند و پولهای

همه را مسلمان دانسته و آنها را پاک می‌داند و اگر بمیرد بر جنازه‌اش نماز می‌خواند و اگر در آخرت مآل کار غیر اهل ایمان به خسران و زیانکاری گراید و به مراتب اهل ایمان نرسند و یا به عذاب الیم گرفتار باشند مطلبی است که حقیقت امر نزد خداوند تعالی است .

بلی کسی که به ولایت و امامت و خلافت و وصایت بلافضل امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین آن حضرت سلام الله علیهم اجمعین قائل نباشد مآل کارش در آخرت بخسران ابدیست و اعمال و عباداتش مقبول درگاه خداوندی نیست ولی کسی از شیعه غیر شیعه اثناعشریه را کافر نمی‌داند و بدتر از یهود و نصاری و کافر نمی‌شمارد بلکه به وی به نظر برادری نگاه کرده و **انما المؤمنون اخوة** را^۱ فراموش نمی‌کند ، در مقابل این معتقدات شیعه اهل سنت در حق شیعه آن مزخرفات را

←
سرشاری که از وهابیهها برای تبلیغات و اختلاف انداختن میان مسلمانها با تبلیغ مسلک وهابی گری به ایران سرازیر می‌شود و امثال از معممهای محروم بی‌سواد به وجود می‌آورند و استعمارگران به منظورشان می‌رسند فالی الله المشتکی.

و در رد خطوط العریضه رجوع شود به کتاب «مع الخطیب فی خطوطه العریضه» تألیف علامه جلیل الاخ الاجل الامجد آقای صافی کلپایکانی ادام الله تعالی بقائه که مکرراً چاپ و نشر شده است و در رد جهان زندیق یهودی رجوع شود به کتاب «الجهان سلیل الشیطان» تألیف لطیف علامه شیخ احمد مغنیه دام بقائه طبع بیروت .

اعتقاد دارند که شیخ اجل عرفی بر آنها اقرار و بر آن معتقدات اعتراف کرده است.

بلی شیعه خوارج و نواصب و غلات را کافر می‌دانند و در این اعتقاد اهل سنت نیز با آنها موافقت دارند و از متفردات شیعه نمی‌شمارند زیرا مودت و محبت اهل بیت از ضروریات اسلام است و کتاب و سنت بر آن ناطق و صراحت دارد و لذا دشمنی و بغض و عداوت اهل بیت علیهم‌السلام موجب کفر و ظالمین بر آنها از جهت دشمنی و عداوت و یا غلو مستوجب لعن است . و خداوند می‌فرماید : **اللعنة الله على الظالمين** .
 ائمه اهل بیت معصومین علیهم‌السلام در نماز به تربت سیدالشهداء علیه‌السلام سجده می‌کرده‌اند چنانچه حضرت امام سجاد علیه‌السلام در موقع اسارت و حرکت از کربلاء مقداری از تربت همراه خود برداشته بود ولی آن زمان هنوز از تربت گل کرده و لوح درست‌کنند مرسوم نشده بود و حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام بر تربت سجده می‌فرمود و خاک کربلاء را در کیسه نگاه می‌داشتند و در موقع نماز آن را بهن کرده و بر آن سجده می‌کردند و ظاهراً از زمان غیبت صفرای امام زمان ولی عصر بقیه الله ارواحنا فداه از تربت لوح درست کردن که تا حال مرسوم است معمول شده چون خاک تنها را در نزد انسان و در بغل نگاه داشتن قدری مشکل شده و از خاک

ممکن بود گرد و غباری ریخته شود و لذا از خاک کربلاء گل کرده و از آن این لوحها (مهر) درست کردند که در نگاه داشتن سهل و آسان باشد .

شیخ جلیل محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری (ره) از حضرت ولی عصر ارواحنا فداء لوح درست کردن را سؤال کرده و امام علیه السلام نیز فرموده اند که اشکالی نداشته و جائز است^۱ و فضیلت دارد .

و اگر مراد از «تعفیر الجبین» خود جبین باشد که به طرفین پیشانی اطلاق می شود چنانچه ظاهر عبارت (جبین) همین است و در تیمم هم که مسح باید به جبهه و جبینین باشد چنانچه مقتضای روایات

۱- رجوع شود به احتجاج طبرسی (ره) ج ۲ ص ۳۱۲ ط نجف وعین عبارت توقیع شریف این است : وسأل عن السجدة علی لوح من طین القبر وهل فیه فضل ؟ فاجاب : يجوز ذلك و فیه الفضل .

و مراد از طین قبر در سؤال حمیری (ره) عبارت از خاک قبر مبارک سید الشهداء علیه السلام است چنانچه قبل از این سؤال از تسبیحی که از تربت سید الشهداء علیه السلام درست می کنند سؤال کرده که آیا در آن فضیلت هست ؟ در جواب فرموده : مرد با آن تسبیح می کند و چیزی از تسبیح نیست که افضل از آن باشد و از فضل تسبیح تربت آنست که مرد تسبیح گفتن را فراموش می کند و تسبیح تربت را در دست می گرداند و به او ثواب تسبیح گفتن نوشته می شود .

است و مراد مسح کردن به پیشانی و طرفین پیشانی است که با کف دست که عبارت از تمامی باطن دست است و بباطن انگشتها نیز داخل کف می‌باشد و در موقع مسح باید انگشتان ابهام را باز نگاه داشته که به پیشانی و جبینین^۱ یعنی طرفین پیشانی که چندان مو ندارد مسح شود . و متأسفانه غالب اشخاص با این که مسأله تیمم که از مسائل مبتلی به و عام البلوی است از این نکته غافل و در موقع تیمم انگشت ابهام را ضم به انگشت سبابه کرده و از مسح به جبینین غفلت دارند یا مثل

۱- راجع به جبین و جبهه و تشخیص سایر موارد سر و صورت و اعضاء خارجی و داخلی انسان بطور دقیق رجوع شود به کتاب (الانسان) علی فکری مصری ط مصر سال ۱۳۵۳ ق .

و خواننده عزیز باید به جملات زیر دقت نماید :

از دقت در کتب لغت معنی «جبین» چنین است :

الجبین مافوق الصدغ . و الصدغ مابین العین والاذن . و در تیمم باید به جبهه و جبینین مسح شود پس باید با کف دستها به پیشانی و بالای صدغ که بالای میان گوش و چشم است مسح شود و این ترتیب وقتی عملی می‌شود که انگشت ابهام را باید باز نگاه داشت و مسح نمود که جبین که عبارت از بالای صدغ یعنی بالای میان گوش و چشم است با پیشانی با هم مسح شود ، با انگشت ابهام دست راست به جبین طرف راست مسح شود که انگشت ابهام به صدغ یعنی بالای میان گوش و چشم عرضاً و طولاً^۲ برسد که تمام جبین را بگیرد و بر آن مسح به عمل آید و با انگشت ابهام دست چپ به جبین طرف چپ مسح می‌شود به نحوی که گفته شد . و تعجب است در اغلب رساله‌های عملیه فارسی اندازه دو طرف پیشانی «جبینین» و کیفیت کشیدن کف دست را بر آن درست روشن توضیح نداده‌اند.

بعضیها خیال می‌کنند در موقع مسح که طولاً با کف تا ابروها و بالای بینی مسح شد دوباره عرضاً نیز مسح نمایند تا مسح جبینین به عمل آید در صورتی که اشتباه محض است .

پس بنا بر آنچه گفته شد مراد از (تعفیر الجبین) گذاشتن طرفین پیشانی بر خاک در حال سجده شکر است نه سجده نماز باشد که غایت تذلل در مقابل عظمت کبریائی پروردگار عالم است و دوری از کبریائی انسانی است و غرض ارشاد مؤمن بر تذلل بوده و این که بهتر آنست : در سجده شکر جبینین را به خاک بگذارند .

و از این معنی که برای حدیث شریف بیان کردیم سید محقق صاحب مدارك قدس سره فرموده که ظاهر آنست که تعفیر جبینین رجحان شرعی دارد .

و علامه طباطبائی سیدنا بحر العلوم قدس سره در منظومه در سجده شکر فرموده :

والخذ اولی وبه النص جلا وفی الجبین قد أتى محتملا

چنانچه در سجده شکر گذاشتن خدین یعنی طرفین رو را بر خاک بهتر است و میان شیعه امامیه در تعفیر خواه مراد از (جبین) پیشانی باشد یا خود (جبین) باشد که ظاهر هم آنست احدی اختلاف ندارد ولی اهل سنت به تعفیر ملتزم نیستند خواه در سجده نماز باشد یا در سجده شکر بلکه جمعی از آنها مانند نخعی و مالک و ابوحنیفه سجده شکر

را مکروه دانسته‌اند بلی بعضی از حنبلی‌ها^۱ و شافعی‌ها^۲ جایز دانسته موقعی که نعمتی به انسان رخ دهد یا نعمتی از انسان زائل گردد.

هفتم: (پنجم) از علائم مؤمن که حدیث شریف بر آن تصریح کرده بلندگفتن «بسم الله الرحمن الرحیم» است.

شیعه امامیه بر حسب روایات وارد از اهل بیت عصمت و طهارت^{علیهم السلام} قائلند که در نمازهای واجبی که قرائت را در آنها بلندگفته می‌شود و از صلوات جهریه است واجب است بسم الله جهرآ گفته شود و در نمازهای اخفاتی جهر به بسم الله مستحب است و در این عمل خودشان تبعیت از رسول الله ﷺ و امام امیر المؤمنین^{علیه السلام} کرده‌اند و از ضروریات مذهب می‌باشد و در این مقام برای ما کفایت می‌کند آنچه را که امام فخرالدین رازی در تفسیر کبیر - مفاتیح الغیب - گفته و فرمایش او را در اینجا بیاوریم:

می‌فرماید: روی البیهقی فی السنن الکبیر عن ابن هريرة قال: کان رسول الله ﷺ یجهر فی الصلاة یسم الله الرحمن الرحیم، ثم ان الشیخ البیهقی روی الجهر عن عمر بن الخطاب، و ابن عباس، و ابن عمر، و ابن الزبیر و اما ان علی بن ابيطالب رضی الله عنه کان یجهر بالتسمیة

۱ - رجوع شود به المغنی ابن قدامة ج ۱ ص ۶۲۶.

۲ - رجوع شود به کتاب الام ج ۱ ص ۱۱۶ و ایضاً کتاب الام ج ۱

ص ۱۳۴ ط مصر سال ۱۳۸۱ ق.

فقد ثبت بالتواتر ، و من اقتدى فى دينه بعلى بن ابيطالب فقد اهتدى ،
و الدليل عليه قوله عليه السلام : اللهم ادر الحق مع على حيث دار^۱.

و نیز گوید: اطباق الكل على ان علياً كان يجهر بيسم الله الرحمن
الرحيم^۲.

و گفته : الجهر بذكر الله يدل على كونه مقتضياً بذلك الذكر غير
مبال بانكار من ينكره ولا شك ان هذا مستحسن فى العقل فيكون فى
الشرع كذلك

و كان على بن ابي طالب عليه السلام يقول : يا من ذكره شرف
لذاكرين و مثل هذا كيف يليق بالعاقل ان يسعى فى اخفائه ؟ و لهذا
السبب نقل ان علياً رضى الله عنه كان مذهبه الجهر بيسم الله الرحمن الرحيم
فى جميع الصلوات و اقول : ان هذه الحجة قوية فى نفسى راسخة فى عقلى
لاتزول البتة بسبب كلمات المخالفين^۳.

باز امام رازى گوید : قالت الشيعة : السنة هى الجهر بالتسمية ،
سواء كانت فى الصلاة الجهرية او السرية ، و جمهور الفقهاء يخالفونهم

۱- تفسير كبير رازى ج ۱ ص ۲۰۵ ط مصر و ص ۱۵۹ ج ۱ ط اسلامبول.

۲- همان مصدر همان صفحه .

۳- تفسير كبير رازى ص ۲۰۴ ج ۱ ط مصر و ص ۱۵۸ ج ۱ ط اسلامبول.

فیه^۱.

و گوید : الدلائل العقلية موافقة لنا و عمل علی بن ابیطالب علیه السلام معنا و من اتخذ علیاً اماماً لدينه فقد استمسك بالعروة الوثقى في دينه و نفسه^۲.

از این کلمات امام رازی بطور روشن معلوم می شود: که رسول الله ﷺ و امیر المؤمنین علیه السلام جهر بسم الله الرحمن الرحیم می کرده اند و شیعه نیز تابع آن دو ذات مقدس شده اند نه تابع فقهاء که تبعیت از معاویه ابن ابی سفیان اموی کرده اند چنانچه از کلمات خود امام رازی مستفاد می شود.

و این عمل شیعه موافق دلائل عقلیه نیز می باشد و هر کس در دین خود اقتداء به امام امیر المؤمنین علیه السلام کرده باشد و او را امام دین خود اخذ نماید بعروة الوثقی خداوندی چنگ زده و در دین خود از ریسمان محکم الهی گرفته است چون از مسلمات در اسلام است که رسول الله ﷺ فرموده : اللهم ادر الحق مع علی حیث دار . خدا یا حق را با علی بگردان به هر کجا که او بگردد - این مطلب خلاصه آنست که از کلمات امام رازی استفاده می شود.

۱- همان مصدر ج ۱ ص ۲۰۷ ط مصر و ص ۱۶۱ ج ۱ ط اسلامبول.

۲- همان مصدر ج ۱ ص ۲۰۷ ط مصر و ص ۱۶۱ ج ۱ ط اسلامبول.

آیا از تاریخ حالات امام رازی معلوم می‌شود که با این همه اقرار خود که اگر انسان در دین تبعیت از امام امیرالمؤمنین علیه السلام کند در نجات بوده و بجلل خداوندی چنگ زده است در نمازهای خودش جهر به بسم الله می‌کرده ؟

یا تعصب و مماشات با افراد عامی از اهل سنت وی را وادار کرده که دانسته حق را زیر پا بگذارد ؟

آیا چنگ زدن به امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص در جهر به تسمیه دارد ؟ یا انسان در تمامی شئون دینی خود باید اقتداء به آن حضرت نماید و او را در تمامی عقائد و احکام و شریعات و اعتقادات مقتدا و امام خود بداند در نجات و رستگاری خواهد بود ؟

البته معلوم است قطعاً که اختصاص به این مسأله ندارد پس بسیار ظن قوی وجود دارد که امام رازی با آن علم و معلومات خویش و با آن افکار فلسفی خود در نفس خویش اذعان کرده : که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام در اسلام امام و مقتدای انسان باشد در نجات بوده و راه صحیح را پیموده است و شاید به این جهت است که امام رازی در کتاب اربعین^۱ خود ادله شیعه را در مسأله امامت بسیار با اتقان و استحکام نقل کرده و

۱- کتاب اربعین امام رازی در حیدرآباد دکن به قطع وزیری در ۴۹۲

صفحه به سال ۱۳۵۳ هـ ق به طبع رسیده است .

در جواب آنها بسیار سست و با جوابهای موهون که از مقام امام رازی دور است گذشته است چون دیده ادله شیعه بسیار محکم و حق است باطناً اذعان به حقانیت آن ادله کرده و در صورت ظاهر با جوابهایی که ابداً قانع کننده نیست گذشته است چطور می شود که مثل وی نداند که آن جوابها در مقابل آن ادله بسیار متقن که خودش با فکر دقیق فلسفی خود به رشته تحریر و بیان آورده تاب مقاومت نداشته و هرگز جواب بر آن ادله محکمه نخواهد شد .

و ناگفته نماند: کلماتی که از تفسیر کبیر امام رازی درباره جهر به تسمیه نقل شد و در این مسأله تبعیت از امیر المؤمنین علیه السلام را تقویت کرده و گفته هر کس در دین خود به امیر المؤمنین علیه السلام اقتداء کرده پس او هدایت یافته است آن کلمات را آقای ابوالثناء آلوسی صاحب تفسیر روح المعانی توانسته بهضم بدهد و برایش بسیار سنگین آمده و او را فوق العاده ناراحت کرده است و کلماتی بعد از نقل کلام امام رازی گفته و جملاتی بهم بافته که ابداً نزد شیعه ارزشی نداشته و ناشی از ولاء و محبت وی به معاویه و خاندان بنی امیه است و لذا لایق به کلمات آقای آلوسی عدم اعتناء به آن کلمات است و وقت انسان اشرف از آنست که برد و انتقاد وی صرف شود زیرا روح نصب و عداوت با شیعه در خانواده ایشان مشهور^۱ و تبعیت از ابن تیمیه معروف است و از

۱- محمد بهجت اثری در حالات سلسله آلوسی ها کتابی تألیف کرده به نام «اعلام

قرار معلوم سید نعمان فرزند آلوسی از آراء ابن تیمیة بر تفسیر پدرش افزوده است.^۱

←

العراق و آن را در سال (۱۳۴۵) هـ به طبع رسانیده و در کتابخانه مانسخره از آن موجود است و عمده نظرش در آن کتاب شرح حال استادش سید محمود شکری آلوسی می باشد که حفید ابوالثناء آلوسی صاحب روح المعانی است خاندان آلوسی در بغداد ساکن بوده اند و طرفدار عقائد ابن تیمیة و محمد بن عبدالوهاب اند اثری نامبرده گوید ص ۱۴۱ : و من وافق الامام ابن تیمیة و المصلح الشيخ محمد بن عبدالوهاب کالمفسر الالوسی و ابنه صاحب جلاء العینین و حفیده صاحب غایة الامانی حفیدش عبارت از محمود شکری آلوسی است و صاحب کتاب بلوغ الارباب است که مکرر چاپ شده و بهجت اثری در غایت تعصب در تسنن و عداوت با شیعه است بلی آنچه در آن کتابش حق گوئی کرده عبارت از انتقادش از حالات متصوفة سنیهاست ولی بسیار قلم تلخ دارد رجوع شود به آنچه درباره نبهانی صاحب تألیفات گفته ص ۱۴۱ و تعجب از آنست که نسب آلوسی ها را به موسی مبرقع بن امام جواد (ع) می رسانند چنانچه شاعر مشهور عبدالباقی عمری آن را به نظم آورده و از صحت آن سلسله نسب خدا عالم است مانند نسبی که به شیخ عبدالقادر گیلانی درست نموده و جعل کرده اند و نیز مانند رشته نسبی که بعضیها از اهل تسنن به حضرت امام حسن عسکری (ع) رسانیده و قطعاً جعل کرده است .

۱ - شیخ سلامه قضای عزامی شافعی در کتابش فرقان القرآن گوید :

حدثنا الثقة انه ای السيد نعمان ابن السيد الالوسی صاحب التفسیر = زاد فی تفسیر والده شیئاً مما یوافق اهواء ابن تیمیة ص ۱۱۹ ط بیروت .

و ترك كردن جهر به بسم الله الرحمن الرحيم و اخفات گفتن آن از بنی امیه ناشی گشته و در مقابل عمل امیر المؤمنین (علیه السلام) که جهر به تسمیه می فرموده اصرار ورزیده اند که آن را ترك کنند و اخفات نمایند.

امام رازی گوید: ان علیاً علیه السلام کان یبالغ فی الجهر بالتسمیه فلما وصلت الدولة الی بنی امیه بالغوا فی المنع من الجهر سعياً فی ابطال آثار علی علیه السلام.

فلعل انساً خاف منهم فلهذا السبب اضطربت اقواله فيه ونحن و ان شککنا فی شیئی فاننا لا نشک انه مهما وقع التعارض بین قول انس و ابن المغفل و بین قول علی بن ابی طالب علیه السلام الذی بقى علیه طول عمره فان الاخذ بقول علی اولی فهذا جواب قاطع فی المسألة.

پس آقای آلوسی تبعیت از بنی امیه را بر تبعیت از رسول الله ﷺ و امیر المؤمنین علیه السلام ترجیح داده چنانچه عموم اهل سنت در عصر حاضر هم از بنی امیه پیروی می کنند و در تسمیه اخفاف می نمایند و اصل ترك بسم الله الرحمن الرحيم از معاویه بروز کرده یا اخفات نموده ولی مردم نشنیده اند بعد اعتراض نموده اند.

امام رازی در تفسیر کبیر نقل کرده که معاویه به مدینه آمد و به مردم امامت نمود و در نماز جهری تسمیه را ترك کرد و بعد از آن که

نماز را تمام نمود مهاجرین و انصار از هر طرف زبان اعتراض را گشوده و فریاد زدند : ای معاویه آیا فراموش کردی و از ما نماز را دزدی نمودی ؟ پس بسم الله الرحمن الرحيم چطور شد ؟ معاویه دوباره نماز را اعاده کرده و از سر گرفت^۱.

و ممکن است اصلاً نخوانده یا اخفات نموده باشد که مردم نشنیده‌اند یا بنا داشته اصلاً بسم الله گفتن را از نماز حذف نماید و اعتراض مهاجرین و انصار باعث شده که به نیت فاسد خود نرسیده و به جهت مخالفت با رسول الله ﷺ و امیر المؤمنین علیه السلام در تسمیه اخفات کرده و این سنت سیئه و بدعت آشکار را از خود به یادگار گذاشته و سنیها نیز تا حال تابع معاویه شده‌اند .

چنانچه در نماز خواندن با جماعت در پشت سر هر امام فاسق و فاجر تبعیت از بنی امیه کرده‌اند چنانچه علامه شهیر شیخ محمد سعید عزفی (ره) در کتاب نفیس (سرا نحلل الامة العربیة و وهن المسلمین) بر آن تصریح کرده رجوع شود به کتاب نامبرده از ص ۳۹ تا ص ۴۸ ط ۲ دمشق سال ۱۳۸۶ هـ ق .

۱ - تفسیر کبیر امام رازی ج ۱ ص ۱۹۸ و ص ۲۰۴ ط مصر . از این کارهای معاویه روشن است که می‌خواسته اسلام اموی درست نماید و اسلام حقیقی را از بین ببرد .

چون بنی امیه می خواستند به سنن و احکام شرع از واجبات و مستحبات و به تمامی قوانین اسلامی تغییر بدهند و دشمنان سرسخت اسلام بودند همان معاویه است که در این خیال بود و می خواست اصلاً اسم رسول الله ﷺ که در بالای مناره ها در صبحگاهان با آواز بلند طنین انداز می شود آن را موقوف سازد و لذا از جزئیات احکام گرفته بود تغییر می داد و تسمیه را در نماز ترك می کرد تا به کلیات برسد.

آقای آلوسی = مدعی سیادت و بودن از خاندان نبوت هاشمی - که بدون شك نسب ساختگی است - طرفداری از بنی امیه کرده و گفته: که امام رازی روایت می کند اعتراض اهل مدینه را بر سیدملوك بنی امیه یعنی معاویه با آن لفظ شنیع و محل رفیع^۱ یعنی مقام بلندی که معاویه داشت و مالك الرقاب و قهرمان الماء و الطین شده بود آیا نرسیدند و ساکت نشدند؟ یعنی با آن تسلط معاویه و ایجاد خفقانی که وی بعد از آن که مسلط شد و رویه خلافت اسلامی را تبدیل به روش سلطنت اکاسره و قیاصره کرد مهاجرین و انصار از ترس نمی توانستند با آن لحن شدید به وی اعتراض کنند: ای معاویه فراموش کردی و از نماز دزدیدی؟ آیا نمی توانستند با دوستی و صداقت و اخلاص بگذرند؟ یعنی از ترس با معاویه مماشات با وی کرده و با ملایمت رفتار نمایند و اعتراض نکنند؟

و: بنا به اذعای آقای آلوسی يك موضوع مهم دینی را در بوته تعویق و تعطیل بگذارند .

اینها توضیح عباراتی است که آقای آلوسی در رد امام رازی بیان کرده است ولی فراموش نموده که در اوائل اسلام و در زمان خلفاء سه گانه و در دوره امیر المؤمنین علیه السلام مسلمانها آزاد بودند و در هر موضوعی و در هر واقعه خصوصاً که راجع به موضوعات سیاسی و دینی و احکام شرعی بود در مقابل خلیفه آنچه اعتراض داشتند با اصرار و بیافراط و طلاق لسان و بلهجه صریح اعتراض می کردند و کسی نمی توانست ممانعت و جلوگیری از آزادی زبان آنها نماید و اصلاً در اسلام مسلمان آزاد است و گرچه در روی خود زمامدار باشد حرف خود را بزند و کج رسد که در نماز که عموم مهاجرین و انصار در آن نماز اجتماع دارند معاویه تسمیه را نگوید بدون شك عموم زبان اعتراض را می گشایند و حتی این رویه و آزادی و حریت در زبان و بیان تا دوره بنی عباس باقی بود اعتراض بر عمر که چرا لباس تو بلندتر شده در صورتی که غنیمت بر عموم مسلمانها بر این قسمت شده و شهادت فرزندش که من سهم خود را به پدرم دادم که لباسش بلند شود مشهور است و حرف معترض بودی که اگر کج روی کرده باشی با این شمشیر کجی تو را اصلاح می کنم معروف است این آزادی زبان در افراد جامعه اسلامی است زمانی که دشمنان اسلام بگذارند قوانین اسلامی حکم فرما باشد .

آقای آلوسی زمان معاویه را قیاس به زمان خویش کرده که در

بغداد در دوره امپراطوری عثمانیها که به نام اسلام خفقان و اختناق شدیدی به بار آورده بودند که کسی جرأت کوچکترین اعتراض را در غیاب خلیفه عثمانی نداشته تا کجا رسد که در حضور او باشد و بتواند زبان اعتراض بگشاید، یکی از بزرگان علماء نوشته که در اواخر زمانهای عثمانیها بود که قدغن کرده بودند که در طلاق نامه زنان که طلاق خلعی باشد لفظ «خلعی» که شبیه به خلع از خلافت است نگارش نیابد.

آقای آلوسی در زیر بار این قبیل سلطه و تسلطها و درهمچنان محیط آلوده به اختناق نشو و نما یافته و بزرگ شده و لذا زمان معاویه را قیاس به زمان خویشتن کرده است ولی غافل از این که فرق بین آن دو زمان از زمین تا آسمان است.

در اینجا قصه نقل شود تا معلوم گردد که چطور تا دوره بنی عباس چنانچه اشاره شد آزادی زبان در اسلام گرچه نسبت به خود خلیفه وقت اعتراض شود حکمفرما بوده است و بزرگان از امر بمعروف و نهی از منکر خودداری نمی کردند و خلفای وقت هم به آنها با نظر تجلیل و احترام نگریسته اند و از آنها جلوگیری نکرده اند و به اصطلاح روز دمکراسی حقیقی در اسلام است و اگر اقوامی امروز در دنیا به آن عمل می کنند عین رویه اسلامی و عدالت است بدون این که از روی اعتقاد به اسلام ایمان بیاورند ولی قانون اسلام در میان شان حکم فرماست.

سعيد بن سليمان گوید: در مکه معظمه بودم و در پهلوی من عبدالله بن عبدالعزيز عمری قرار گرفته بود و هارون الرشید به حج آمده

بود شخصی به عبدالله گفت : یا ابا عبدالله ، هان این است امیر المؤمنین سعی می کند و سعی را برای او خلوت کرده اند، عمری به آن مرد گفت : لا جزاك الله عنی خیراً . خدا به تو از من جزای خیر ندهاد ، مرا به مشقت و تکلیف کاری انداختی که از آن من غنی و بی احتیاج بودم یعنی اطلاع نداشتم و برای من تکلیف متوجه نشده بود که به امر بمعرف و نهی از منکر قیام نمایم پس از آن عبدالله به پاخواست و من هم پشت سر او رفتم و هارون الرشید رو کرد از مروه و اراده نمود به صفا برود پس عبدالله صدا زد به هارون و گفت : یا هارون ، وقتی که هارون به وی نگاه کرد گفت : لبیک یا عمر ، عبدالله گفت : بصفا بالا برو وقتی که هارون بصفا بالا رفت عبدالله گفت : گوشه چشمت را به طرف بیت بینداز ، هارون گفت : به جا آوردم ، عبدالله گفت : چقدر مردم است : هارون گفت : کیست که آنها را بشمارد ؟ عبدالله گفت : چقدر عدد در مردم مثل آن جماعت هست ؟ هارون گفت : خلقی که عدد آنها را کسی بشمار نیاورد مگر خدا .

عبدالله گفت : بدان ای مرد که هر يك از آن افراد مردم سؤال کرده می شود از اعمال مخصوص نفس خودش و اما تو در تنهایی سؤال

گرفته می‌شوی از تمامی افراد آنها پس نظر کن چطور می‌شود حال تو؟
 راوی گوید: پس هارون گریه کرد^۱ و نشست و اطرافیان هارون
 بودند دستمالی پس از دستمال دیگر برای آب چشم او می‌دلدند یعنی
 آب چشم خود را با دستمال خشک کند.

عمری گفت: هارون موعظه و نصیحت دیگری به تو بگویم؟
 هارون گفت: بگو ای عموی من، عبدالله گفت: به خدا قسم مرد در
 مال خود اسیراف می‌ورزد و سزاوار آن می‌شود که او را از مالش منع

۱- گریه کردن هارون معلوم نیست که از روی تنبه بوده یا از روی حيله
 و تزویر و ریاکاری که شیوه امثال هارون‌هاست چنانچه آخر قصه که بغوی نقل کرده
 شاهد احتمال دومی است.

هارون از این طرف علما را جمع می‌کرد و خلافت بلافضلی امیر المؤمنین
 علیه السلام را بعد از رسول الله (ص) به آنها ثابت می‌نمود و از طرف دیگر و نیز
 خود علی بن یقظین (ره) را درباره وضو گرفتن که بفهمد به طریق شیعه وضو
 می‌گیرد یا به طریق سنیها بطور پنهانی به وی نگاه می‌کند که اگر شیعه است از
 بین ببرد یا معزولش نماید و امام علیه السلام نیز به علی بن یقظین قبلاً اطلاع
 داده بود چنانچه آن قصه مشهور و در کتب معتبره مذکور و در ارشاد شیخ مفید
 (ره) و کتب دیگر مسطور است و رفتارش با حضرت امام موسی بن جعفر (ع)
 معروف است این رویه غیر از شیطنت و خباثت چیز دیگری نیست و روایه فراعنه
 روزگار همیشه همین است.

کنند: و او را، محجور سازند پس بطور می شود حال آن کسی که از بیت المال مسلمین اسراف کند؟ بعد از آن عبدالله رفت و هارون گریه می کرد .

بقوی گوید : پس بهمن رسید و اطلاع یافتیم که هارون الرشید می گفته : من دوست دارم هر سال به حج بروم و چیزی مرا از آن مانع نیست مگر مرده ای از اولاد عمر می شنواند بهمن آنچه را که من خوش ندارم آن را بشنوم .

باید دانست که هارون الرشید پس از سالیان دراز که رویه خلافت اسلامی به صورت سلطنت لکاسه و قیصره در آمده بود و آن حکومت مواساتی اسلام به تمام معنی التکلمه و از هر جهت از حیث حقوق و احکام و اجراء قوانین حقوقی و جزائی اسلامی در آن دوره درنگار نبوده و کلاً اجرا نمی شده باین همه آزادی زبان و امر بمعروف و نهی از منکر موعظه و نصیحت نه مامداری مثل هارون تا چه اندازه آزاد بوده و آثار آن حریت تکمل اسلامی هنوز در میان مسلمانان باقی بوده که عمری توانسته هارون را با آن شدت لحن موعظه کند و او نیز با تمام ادب گوش داده و به حال گریه بیاید با آن شدت و صولتی که وی داشته است .

۱- الفتوحات المکیة جزء ۴ ص ۶۹۲ ط مصر .

۲- قال الامیر شکیب ارسلان فی تعلیقہ علی حاضر العالم الاسلامی : کان

ولذا حضرت امام موسیٰ کاظم علیه السلام دربارهٔ حدود فدک که هارون درخواست کرد که حدود آن را بیان فرماید و به امام علیه السلام واگذار نماید امام علیه السلام تمامی حدود ممالک اسلامی را به روی هارون با تمام آزادی زبان فرمود یعنی اگر تو بخواهی حق را بر صاحب آن بسیاری این خلافت و سلطنت بر تمامی ممالک اسلامی از آن منست باید به من رد گردد نه فقط فدک که آن را شیخین از صدیقۀ طاهره زهراء بقره بتول سلام الله علیها غصب کردند و حق ریحانۀ رسول الله صلی الله علیه و آله را از دست وی گرفتند .

پس آزادی زبان در زمان هارون عباسی تا آن اندازه باشد در زمان معاویه معلوم است تا چه حد آزاد خواهد بود .

اشخاصی که از آزادی زبان در اسلام و اعتراض بر زمامداران وقت و جلوگیری نکردن از کسی که حرف خود را بزند اطلاع کاملی ندارند ولذا به نظرشان می‌رسد که اسراء اهل بیت علیهم السلام با این که آنها را اسیر و دستگیر وارد کوفه کرده‌اند و سوار شترها بوده‌اند و افراد

←

هارون الرشید جباراً سفاکاً للدماء علی نمط من ملوک الشرق المستبدین . و قد کاد یبطش بالامام الشافعی لثمة انه یعمل الی اولاد علی . رجوع شود به کتاب: اللعب الجمیل تألیف علامۀ جلیل سید محمد بن عقیل هامش ص ۲۰ ط بیروت از منشورات هیئت بحوث اسلامیة در (اندونزی) سال (۱۳۹۱) ق .

خاندان رسالت را با شترهائی که جهاز چوبی بیشتر در آنها نبوده در کوچه و بازار کوفه می گردانیده اند با وجود مأمورها که به اسراء مواظب بوده و آنها را سوق می دادند چطور شده که حضرت امام سجاد علیه السلام و زینب کبری (ع) و ام کلثوم علیه السلام در میان مردم انبوه کوفه در بالای شتر آن طور به مقام تکلم آمده و بیانات کرده اند ؟ چون اسیر را نمی گذارند آزادانه بیانات کند و مانع می شوند که آن طور بر علیه ستمکاران تبلیغات نماید .

ولی اینگونه اشخاص این توهمات بی جا را از روی عدم اطلاع از آزادی زبان در اسلام کرده اند و مطلع نبوده اند که در میان مسلمانها چقدر حریت در حرف زدن و دفاع از حق حکم فرما بوده با وجود این که سید الشهداء علیه السلام را شهید و خانواده اش را اسیر نموده اند با این همه باز از آزادی زبان نمی توانسته اند ممانعت نمایند و لذا این اشخاص بی خبر از اوضاع اسلامی و تاریخ مسلمین صدر اول اسلام خیال کرده اند که اسراء اهل بیت اطهار علیهم السلام آن بیانات و خطبه ها را در کوفه در مراجعت از شام موقع آمدن شان به کربلاء به مرحله عمل رسانیده اند گرچه بعضی از عبارات این توهم را باعث می شود ولی برخلاف آنست که ادبای مقاتل و تواریخ در اکثریت نقل کرده اند که آن قضایا در موقع ورود اسراء به کوفه از کربلاء بعد از شهادت امام علیه السلام اتفاق افتاده نه در مراجعت شان از شام بوده است و اگر ادعای آن اشخاص ثابت شود باز کشف از آزادی زبان می کند .

چنانچه اگر ملاحظه شود افراد اسراء اهل بیت علیهم السلام در مجلس ابن زیاد در کوفه و در مجلس یزید پلید در شام چطور آزادانه و بدون واهمه و اندک هواسی بروی ابن زیاد و یزید آنچه توانسته اند حق را گفته و اظهار کرده اند و آنها توانسته اند از تکلمات آنها جلوگیری کنند .

و حضرت امام سجاد علیه السلام در منبر شام بلا حریت و آزادی تمام آن بیانات را کرده و کسی نتوانسته مانع باشد یا در کوفه و شلم با سایر افراد مردم با آزادی کامل گفتگو کرده و مظلومیت خودشان را اظهار و از ظلم و ستم یزید سخن رانده اند .

و پس از مراجعت به مدینه آزادانه ظلم و ستمهای یزید را به مردم بیان کرده اند چنانچه در کتب مسطور و در مؤلفات مذکور است فضیلتی آزادی زبان در دوره خلافت ابوبکر و عمر در تاریخ ثبت است که ادنی ترین مردم حق داشت و می توانست اعتراض خودشان را بلا تمام آزادی زبان اظهار کند و بر خلیفه ایراد بگیرد .

و قضایای ابوذر غفاری رضوان الله علیه و تکلمات و بیانات وی در روی عثمان اموی در تاریخ اسلام مسطور و در میان مسلمین تا امروز مشهور است گرچه او را بر خلاف حق تبعیدش کردند ولی زبانش را نتوانستند ببندند و تبعید وی از مهمترین مطالب عثمان در میان مسلمین شد .

و عبادة انصاری (رض) در دمشق جنایات معاویه را در ملاء علم

اشکارا می نمود و با زبان آزاد بیان می فرمود و معاویه زبان او را نمی توانست ببندد .

و حتی معاویه از آزادی زبان ابوذر رحمة الله علیه به عثمان شکایت کرد تا او را دوباره از شام به مدینه مراجعت دادند، از ملاحظه تمامی این قضایا به خوبی روشن است که آزادی بیان در آن زمان در میان مسلمانان تا چه اندازه بوده است .

اگر به قضایا و داستانها که نسبت به آزادی زبان در اوائل اسلام رخ داده شرح داده شود کلام به طول انجامیده و به درازا خواهد کشید و لذا به همین اندازه اکتفاء شد .

تحقیق درباره زیارت و صلوات و سلام بر پیغمبر و امام علیهما السلام

دانسته شد که زیارت روزاربعین را امام علیه السلام از علامت های مؤمن شمرده و زیارت مخصوصی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره زیارت سید الشهداء علیه السلام در روز اربعین بیستم صفر وارد شده که آن را صفوان بن مهران جمال - آن مرد ثقة جلیل القدر - روایت کرده است چنانچه در گذشته بر آن اشاره شد .

زیارت قبور انبیاء و اوصیاء از اعمال حسنه و از جمله کار های تقرب جوئی در پیشگاه خداوندیست و ذکر تواریخ آنها و مصائبی که

بر آن حضرات وارد شده و قدردانی از زحمات آنها که در راه دین متحمل شده‌اند از جمله کارهای عقلانی در میان بشر بوده چنانچه اقوام مختلفه دنیا نسبت به بزرگان‌شان در روزهای مخصوص از ایام مصائب و سرورشان مجالس و به اصطلاح لغت عربی زبان دینی عموم امت اسلامی (احتفالات) عظیمه تشکیل می‌دهند و از آنها تقدیر به عمل می‌آورند و زیارت قبور ائمه دین و انبیاء و مرسلین و خاصه قبر مطهر سید الانبیاء و خاتم النبیین و اوصیاء طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین از مظاهر آن قدردانیها و از مصادیق آن مجالس و احتفالات است که انسان در نزد قبور مطهره آنها حاضر شده و با الفاظ شریفه و آمده در عبارتهای زیارتیهای مأثوره به آنها صلوات و سلام فرستاده و به مدائح و مصائب‌شان متذکر شده و به یاد آورد.

علاوه بر اجر و ثوابهای اخروی که بر این عمل چنانچه خودشان تصریح فرموده‌اند و در اخبار متواتره وارد شده مترتب می‌شود.

و نزد قبور سائر صالحین از مؤمنین نیز حاضر شدن و دعا کردن نزد آنها و طلب مغفرت و آمرزش و رحمت نمودن درباره آنهاست که اجسادشان در آن قبور آرمیده از کارهای خوب و از اعمال مرغوب در نظر شرع بوده است خصوصاً زیارت قبر پدر و مادر اهمیت بسیار دارد.

امیر المؤمنین سلام الله علیه فرموده: زوروا موتاكم فانهم یفرحون بزیارتکم ولیطلب الرجل حاجته عند قبر ابيه و امه بعد

ما یدعو لهما^۱.

می فرماید: زیارت کنید مرده گان خودتان را زیرا آنها از زیارت شما مسرور می شوند و فرح می کنند و باید مرد حاجت خود را نزد قبر پدرش و مادرش از خدا بخواهد بعد از آن که در حق پدر و مادرش دعا نماید.

از فرمایش امام علیه السلام استفاده می شود که آنهایی که از دنیا رو به آخرت گذاشته و از بدن جسمانی عنصری دست کشیده اند با بدن مثالی برزخی زنده بوده و توجه به قبور خودشان که ابدان آنها را در آن قبور به خاک سپرده اند دارند چون سالیان دراز با آن ابدان انس گرفته اند و زیست نموده اند و علاقه خودشان را که از آنها قطع می نمایند و ابدان در قبور می مانند و روز به روز از بین می روند ارواح متوجه بر اوضاع و احوال آنها می شوند و در عالم برزخ توجه به ابدان دنیوی خودشان می کنند و اشخاصی که به زیارت قبر آنها می روند آنها را می شناسند و با رفتن آنها به زیارت آن قبور مسرور می شوند و از دعای زائرین فرح می کنند و شادی آنها باعث استجاب دعای زائرین می شود خصوصاً پدر و مادر که به اولاد بیشتر علاقه دارند زیارتشان

۱- خصال شیخ صدوق (ره) در حدیث اربعه که امیر المؤمنین (ع)

آنها را در يك مجلس به اصحابش تعلیم فرموده که دنیا و آخرت مسلمانان را اصلاح می کند رجوع شود به صفحه: (۶۱۰) ج ۲ ط تهران.

باعث مسرت بیشتر آنها می‌گردد و موجب برآورده شدن دعای اولاد است .

علاوه بر حقوق پدر و مادری که در گردن اولاد در حال حیات و مماتشان برقرار است و اولاد باید همیشه آنها را مراعات نمایند و پس از درگذشت پدر و مادر آنها را فراموش نکنند .

و سیره و رویه رسول الله ﷺ برایستان در نزد قبور مؤمنین و طلب مغفرت و رحمت از خداوند احدیت جلت عظمته در حق آنها جاری بوده و این کار را همیشه عملی می‌فرموده و اهتمام آن حضرت بر توقف در نزد قبور شهداء و سادات و رؤساء آنها عملی و جاری بوده مانند قبر حضرت حمزه سید الشهداء (رض) و امثال آن بزرگوار حتی رسول الله ﷺ نزد قبور آنهایی که در صورت ظاهر اظهار اسلام می‌کردند ولی در باطن منافق بودند می‌ایستاده و بر آنها دعا می‌فرموده تا آیه شریفه نازل شد و از ایستان نزد قبور منافقین نهی فرمود چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید :

ولا تصل علی احد منهم مات ابدآ ولا تقم علی قبره انهم کفروا
بالله و رسوله و ماتوا و هم فاسقون^۱.

از دعا کردن بر احدی از منافقین که بمیرد نهی شد و از ایستان

نزد قبرشان قدغن گشت ولی ایستادن نزد قبور سائر مسلمانها و دعا بر آنها از جمله امور جائزه و مندوبه بوده و در حال رجحان خود چنانچه در حال حیات رسول الله ﷺ و در دوره زندگانی آن حضرت در دار دنیا بوده باقی ماند .

و مراد از آیه شریفه فقط نهی از ایستادن رسول الله ﷺ در نزد قبر منافق در حال دفن نیست زیرا لفظ آیه شریفه اطلاق دارد و تنقیدی در بین نیست و به این جهت است که در تفسیر جلالین اینطور تفسیر کرده است :

ولا تقم علی قبره لدفن اولزیارة^۱.

و فرید و جدی مصری در تفسیرش گوید :

ای ولا تقف علی قبره للدفن اوللزیارة^۱.

و در تفسیر ابوالسعود است :

ای لا تقف علیه للدفن اوللزیارة و الدعاء^۲.

اینها تفسیر صحیح بوده و نظر به اطلاق آیه شریفه است که شامل نهی از ایستادن برای دفن و زیارت و دعاست و خداوند احدیت جلت

۱- جلالین ص ۲۶۳ ط دمشق .

۲- ص ۲۵۶ ط ۸ مصر .

۳- ص ۲۸۷ ج ۲ ط مصر .

عظمته حکم را در آیه شریفه با ابدی بودن مقید فرموده پس از این تقیید کشف می شود که مراد از (ولا تصل علی احد منہم) و منظور از صلات در آیه شریفه خصوص صلات میت نیست زیرا نماز میت بیشتر از یک مرتبه به عمل نمی آید پس باید صلاتی که از آن در آیه شریفه نهی شده دعائی باشد که تکرارش ممکن شود تا مقید کردن به ابدیت درست و صحیح باشد والا مقید کردن آن با قید ابدیت معنی ندارد پس مراد از نهی از ایستادن نزد قبر و دعا بر میت بطور دائمی است .

و مراد از صلات به معنی لغویست نه اصطلاحی و منظور طلب عطف و رحمت بر صاحبان قبور در موقع ایستادن نزد قبر آنها می باشد. و علاوه از جمله (علی احد منہم) استغراق افرادی استفاده می شود دوباره تکرار و تأکید آن بالفظ (ابدأ) وجهی ندارد مگر این که منظور نهی از ایستادن نزد قبور هر یک از افراد آنها بطور دائمی و استمراری بوده باشد چنانچه ظاهر از لفظ «ابدأ» استمرار زمانی است مانند آیه شریفه که می فرماید :

ولا ان تنکحوا ازواجہ من بعدہ ابدأ^۱.

یعنی زنهای پیغمبر ﷺ را بعد از رحلت وی از دنیا تزویج

نمائید و این حکم دائمی و همیشه‌گی و بطور استمرار در هر زمان است
تصور نکنید که مدتی دارد و تا وقت معینی این حکم هست .

پس آیه شریفه دلالت دارد که سیره رسول الله ﷺ بر آن
جاری بوده که نزد قبور مسلمین گرچه از منافقین بودند می‌ایستاد و بر
آنها دعا و طلب رحمت می‌فرمود و معلوم است که دعای پیغمبر اکرم
ﷺ در حق کسی رد نمی‌شود و در حق منافقین چطور به استجابت
برسد؟ در صورتی که آنها در باطن از کفار بدترند « ان المنافقین فی
الدرك الاسفل من النار » و لذا آیه شریفه : « ولا تصل علی احد منهنم... »
نازل گشت و فقط خداوند از عمل رسول الله ﷺ در حق منافقین نهی
فرموده است ولی در حق غیر منافقین رجحان عمل در حال خود باقی
می‌باشد .

پس رفتن به زیارت قبور مؤمنین و ایستادن در نزد قبور آنها
و دعا و طلب مغفرت برای آنها از امور است که در اسلام رجحان دارد
و مطلوب است کجا رسد که قبر مطهر خود رسول الله ﷺ و ائمه
طاهرین سلام الله علیهم باشد و یا سائر بزرگان صحابه پیغمبر اکرم ﷺ
که بعد از آن حضرت از طریقه مستقیمه اسلامی بر آنها انحراف دست
نداد و نفاق اظهار نکردند و در جاده شرع نبوی استقامت ورزیدند و

همچنین قبور اولاد ائمه عليهم السلام و علمای اعلام اسلام و بزرگان دین که به مذهب حق خدمات انجام داده‌اند به زیارت قبورشان رفتن و طلب دعا و مغفرت و رحمت از خداوند متعال در آن اماکن نمودن تأسی به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد. لکم فی رسول الله اسوة حسنة^۱.

صلوات و سلام به رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

و اما صلوات و سلام فرستادن به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از ضروریات در اسلام و نص صریح قرآن است که فرموده :

ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیماً^۲.

به موجب این آیه مبارکه صلوات فرستادن به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به عموم مؤمنین لازم و اهتمام در احیاء این شعار دینی و زنده نگهداشتن آن همیشه از واجبات است و از سیاق آیه به قرینه صلوات مراد از «و سلموا» سلام بر آن حضرت است و احتمال هم دارد به معنی منقاد بودن به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مراد باشد چنانچه جمعی این معنی را فهمیده‌اند

۱- الاحزاب - ۲۱ .

۲- الاحزاب - ۵۶ .

پس باید هر جا که اسم مبارك رسول الله ﷺ ذکر شد یا با القاب خاصه اش شنیده شد صلوات فرستاده شود و این شعار اسلامی که هر جا اسم مبارك رسول الله ﷺ به میان آمد خواه انسان در حال انفراد باشد یا در موقع اجتماع با مسلمانهای دیگر به ویژه در موقعی که در يك جا اجتماع شده باید در صلوات بر آن وجود مبارك صدا به صلوات به آسمان بلند شود و مسلمانها بر این شعار بزرگ مواظب بوده و همت گمارند .

تاریخ نشان نداده که هر وقت اسم یکی از بزرگان امت های دنیا و پیشوایان دینی و یا دنیوی بشر اسمی به میان آید اتباع و علاقه مندان آنها صدا به شعاری در حق شان بلند کنند مگر حضرت خاتم النبیین ﷺ که خداوند خواسته به نام نامی او رفعت و عظمت داده و در اذان با اسم خود پس از شهادت به توحید شهادت به رسالت او داده شود و هر وقت اسم مباركش شنیده شد صدا به صلوات و سلام بلند شده و طنین انداز گردد و فرموده :

ورفعنا لك ذكرك^۱.

چنانچه از فضائل اختصاصی رسول الله ﷺ یکی نیز آنست که خداوند به ایام زندگانی آن حضرت قسم یاد فرموده و به زندگی و دوره

حیات احدی از انبیاء گذشته سوگند یاد نفرموده است چنانچه فرموده:

لعمرك انهم لفي سكرتهم يعمهون^۱.

و دل دشمنان اسلام از این موضوع صدا به صلوات بسیار دردناک و از چیزهاییست که آنها را زائد از حد ناراحت کننده است و از امور است که کفار را بغیض آورده و دلشان را پر از ملال می نماید و لذا مسلمین باید هر قدر بتوانند اهتمام بر این امر نشان بدهند و صدا به صلوات بلند کنند.

موضوع صلوات به رسول الله (ص) خصوصاً در حالت اجتماع مسلمانها در مجالس و موارد اجتماع دیگر یکی از امور سه گانه است که اجانب و دشمنان اسلام را به فکر ازین بردن آنها از میان مسلمانها انداخته است:

اول: قرآن کریم.

دوم: موضوع حج رفتن مسلمانها و آن کنکرة بزرگ اسلامی را سالی يك مرتبه در مكه معظمه تشکیل دادن و آن شعار بسیار مهم اسلامی را با آن عظمت به انجام رسانیدن است.

سوم: صدا به صلوات و سلام بلند کردن موقعی که نام نامی حضرت رسول الله ﷺ ذکر می شود پس مسلمانها باید در حفاظت به این سه

موضوع اهمیت بیشتر بدهند .

و باید هر جا که اسم مبارك رسول الله (ص) نوشته شود صلوات و سلام نیز نگارش داد و از این عمل غفلت ننمود که در واقع ترك آن مخالفت با قرآن مجید است که امر به صلوات فرستادن بر آن حضرت نموده و بعضی از غرب زده ها ترك صلوات و سلام را يك رویه ناروای بسیار بدی به خودشان اتخاذ کرده و آن بی ادبی را شعار و دثار خود ساخته و در کتابها و نوشته ها فقط به نگارش اسم مبارك رسول الله ﷺ بدون نوشتن صلوات گرچه با علامت (ص) باشد اکتفاء می نمایند .

ولی برای اهل اسلام و ایمان این روش بی ادبی روا نیست و باید این شعار اسلامی را ترك ننمایند گرچه با نگارش علامت (ص) باشد به مرحله عمل برسانند در صورتی که بعضی از علماء اسلام از اشاره با نگارش (ص) یا (صلعم) منع کرده است^۱ و گفته که آن کار اشخاص کسل می باشد و شهید ثانی (ره) فرموده : اول کسی که (صلعم) نوشت دستش

۱- رجوع شود به کتاب (الصلوات و البشر فی الصلاة علی خیر البشر) تألیف مجدالدین فیروزآبادی متوفی (۸۱۷هـ) صاحب قاموس ص ۱۱۴ ط دمشق سال ۱۳۸۵ هـ ق و رجوع شود به اتحاف السادة المتقین بشرح اسرار احیاء علوم الدین ج ۵ ص ۵۲ ط بیروت که علامه مرتضی زبیدی احیاء العلوم غزالی را در ده مجلد شرح کرده است .

قطع شد^۱ و شیخ أجل أعظم آقا شیخ حسین بن عبد الصمد الحارثی العاملی (ره) والد شیخنا البهائی قدس سرهما در کتاب «درایه» در ضمن بیان این که برای کاتب حدیث مستحب است صلوات و سلام نوشتن به رسول الله و أئمه علیهم السلام می فرماید : ص ۱۹۳ و ویکره الرمز لذلك كما یکره بل یحرم افراد النبی ﷺ عن الال بالصلاة و السلام كما یفعله أعداؤهم هذا مع ما قد روي في صحاحهم عن النبی ﷺ انه قال : من صلی علی و لم یصل علی آلی فقد جفانی الخ .

(صلوات از نظر فقهی)

و اما موضوع وجوب صلوات و سلام فرستادن موقعی که اسم مقدس پیغمبر اکرم ﷺ ذکر می شود از نقطه نظر فقهاتی و رویه استنباط و اجتهادی نسبت به واجب بودن آن و عدم وجوبش و یا استحباب مؤکد است محل استدلال بر این مسأله و اتخاذ تصمیم از نظر فتوی گرچه مجلس کتاب فقه است ولی در اینجا ناگزیر از اشاره بوده و اجمالا می نگارد :

مشهور میان فقهاء وقتی که اسم مبارك رسول الله (ص) ذکر می شود

عدم وجوب صلوات است خواه انسان خودش به اسم مبارك تلفظ نماید یا از کسی دیگر بشنود و جمعی از بزرگان فقهاء مانند محقق (ره) و علامه (ره) ادعاء اجماع بر عدم وجوب کرده اند و جمعی دیگر از مجتهدین امامیه مانند شیخ صدوق و فاضل مقداد و شیخ بهائی و سید محقق صاحب مدارك و فیض کاشانی و علامه مجلسی و محدث بحرانی و شیخ حر صاحب وسائل و مولی صالح هازندرانی و سید علامه مدنی رحمهم الله و بعضی دیگر قائل به وجوب شده اند .

رسول الله (ص) فرموده :

من ذكرت عنده ولم يصل علي فدخل النار اذ كان بعد الله .

و امام باقر عليه السلام بزرادة فرموده :

وصل علي النبي (ص) كلما ذكرته او ذكره ذاكر عندك في الاذان او غيره .

و رسول الله صلى الله عليه وآله در حدیثی می فرماید : و من ذكرت عنده ولم يصل علي فلم يغفر الله له و بعده الله . و امام صادق عليه السلام فرموده : قال رسول الله صلى الله عليه وآله ارفعوا اصواتكم بالصلاة علي فانها تذهب بالنفاق .

احادیث در این مسأله بسیار است و تیمناً به این چند حدیث اکتفاء شد اگر به جوامع حدیث مانند وسائل الشیعة و غیره رجوع شود معلوم می شود که با وجود این همه احادیث که ظاهر در وجوب صلوات به رسول الله صلى الله عليه وآله است و نیز با وجود ظاهر آیه شریفه : ان الله وملائكته

یصلون که امر به صلوات فرستادن است و اخبار و احادیث وارده در این باب معارضی از احادیث دیگر ندارد فتوی دادن بعدم وجوب مشکل است ولی مشکلتر از آن حکم به وجوب است زیرا اگر واجب بود و با این که موضوع مبتلی به است و عموم مسلمین را محل ابتلاء و عام البلوی است به اندازه شهرت پیدا می کرد که از ضروریات دین بشمار می رفت و نظر به مجرد مشهور بودن عدم وجوب نیست که تا گفته شود: با وجود ظاهر اخبار و آیه شریفه به شهرت اعتناء نمی شود و شهرت دلیل نیست ، بلکه نظر بر آنست که اگر واجب بود در میان مسلمین اشتهار به سزا پیدا می کرد و در میان عموم مردم شهرت می نمود چطور می شود که بر فقهای که از اساطین دین و از اساتید فقهاند مستور بماند و مانند محقق (ره) و علامه (ره) ادعاء اجماع بر عدم وجوب کنند بلکه به نحو استفاضه از فقهاء ادعاء اجماع بر عدم وجوب کرده اند پس معلوم می شود آیه شریفه و احادیث کثیره در بیان تأکید استحباب است چنانچه از قرائن دیگر نیز این معنی استفاده می شود .

پس نظر به ظاهر آیه شریفه و احادیث کثیره احتیاط واجب صلوات فرستادن بر خاتم انبیاء محمد مصطفی و اوصیاء طاهرین و معصومین آن بزرگوار است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین خواه انسان خودش اسم مبارک آن حضرت را تلفظ نماید یا کسی دیگر اسم مبارک را به زبان آورد .

و خوب است کلماتی را که سید علامه محقق سید علی خان مدنی

قدس سره در شرح صحيفة سجادية عليه السلام نگارش داده در اينجا بياورم.
 قال رحمه الله تعالى : الصلاة عليه (ص) في غير الصلاة وعند عدم
 ذكره مستحبة عند جميع اهل الاسلام ولا يعرف من قال بوجوبها غير
 الكرخي فانه اوجبها في العمر مرة كما في الشهادتين .
 و اما في الصلاة فاجمع علماؤنا (رض) على وجوبها في التشهدين
 معاً وقال الشافعي هي مستحبة في الاول واجبة في الثاني و قال ابو حنيفة
 و مالك مستحبة فيهما معاً .

و اما عند ذكره (ص) فظاهر كثير من الاخبار كقوله (ص) : من
 ذكرت عنده ولم يصل على دخل النار ، و من ذكرت عنده فنسى الصلاة
 على خطابه طريق الجنة، و قوله : من ذكرت عنده ولم يصل على فدخل
 النار فابعده الله. انها تجب كلما ذكر وكلما سمع ذكره لان الوعيد امانة
 الوجوب و هو مختار ابن بابويه و المقداد من اصحابنا و الطحاوي من
 العامة . قال الزمخشري : وهو الذي تقتضيه الاحتياط ومنهم من اوجبها
 في كل مجلس مرة و منهم من اوجبها في العمر مرة .

و قال المحقق الاردبيلي (ره) ولا شك ان احتياط الزمخشري
 احوط . و يمكن اختيار الوجوب في مجلس ان صلى اخر او ان صلى ثم
 ذكر يجب ايضاً كما تعدد الكفارة في تعدد الموجب اذا تخللت والا فلا
 انتهى .

ثم قال العلامة المدني بعد نقل ذلك عن المحقق الاردبيلي قدس
 سرهما : و الحق ان هذه التفاصيل عرية عن المستند فالقول بشئ منها

تحكم والاولى الوجوب عند كل ذكر للاخبار الكثيرة الصريحة بالامر بها كلما ذكر والاصل فى الامر الوجوب .

و اما القول بالاستحباب مطلقا كما ذهب اليه جماعة مستدلين بالاصل والشهرة المستندين الى عدم تعليمه (ع) للمؤذنين وتركهم ذلك مع عدم وقوع نكير عليهم كما يفعلون الان ولو كان لنقل .
ففيه : ان عدم التعليم ممنوع وكذا عدم النكير كعدم النقل .

فقد روى ثقة الاسلام فى الكافى فى باب بدء الاذان والاقامة باسناده عن ابي جعفر (ع) اذا اذنت فافصح بالالف والهاء وصل على النبى (ص) كلما ذكرته او ذكره ذاك فى اذان وغيره . على ان عدم النقل لا يدل على عدمه واصالة البرائة لا يصح التمسك بها بعد ورود القرآن والاخبار به .
ثم الظاهر من بعض الاخبار كقول الصادق عليه السلام اذا ذكر النبى (ص) فاكثروا الصلاة عليه حيث رتب الامر بالصلاة على الذكر بالفاء التعقيبىة هو ايقاعها على الفور فلما اهل اثم على القول بالوجوب ولم تسقط وكذا الظاهر ان الامر بها عام لكل احد وعلى كل حالة حتى فى الصلاة فلو ترك الامتثال واشتغل بالقراءة فيها هل تبطل الصلاة على تقدير الوجوب ام لا ؟

فان قلنا: ان الامر بالشيئى نهى عن ضده الخاص والنهى فى العبادة يقتضى الفساد بطلت^١ وان قلنا : بعدمه فلا وهو الراجح .

١- نأگفته نماند: تحقيق آنست خواه بنا بر قول به اقتضاء امر بشئى نهى

فلو تكرر الذكر تکراراً كثيراً بحيث يخرج بالاشتغال بالصلاة عليه عن كونه مصلياً لا يبعد القول بسقوط التكليف بها لان الفعلين اذا تضيقا وتعذر الجمع بينهما علمنا ان احدهما ليس بواجب قطعاً ولما كان مشتغلاً بالصلاة ووجب اتمامها والاستمرار فيها كان ما ينافيه غير مأمور به فليتأمل .

بنا به اتفاق جميع مسلمين و اجماع آنها در غير از تشهد نماز و جائی که اسم مبارك رسول الله ﷺ ذکر نشده باشد صلوات بر آن

←
از ضد خاص و يا بنا بر قول به عدم اقتضاء باز ممکن است بنا بر قول به صحت امر ترتبی در مسألة مذکوره با ترك صلوات نماز صحيح باشد . و مسألة ترتب از مسائل مهمه علمی در اصول فقه و مطرح انظار علماء و اهل تحقيق است صاحب کفایه مانند شيخ انصاری (ره) آن را صحيح نمی داند و استاد الاساتید محقق نائینی (ره) مقدمات متعدده علمی چیده و صحت آن را بر حسب نظر خویش ثابت فرموده چنانچه اکثر اساتید عظام ما تبعاً به محقق نائینی (ره) ترتب را صحيح می دانند ولی حق آنست که امر ترتبی صحيح نیست و مطارده از میان امر باهم و امر به مهم هیچ آنی برداشته نمی شود گرچه در وقت بسیار جزئی باشد و نگارنده در این مسألة رساله مستقله تألیف کرده . و سیدنا الامام المحقق الحجة الکوه کمری قدس سره در میان اساتید ما ترتب را صحيح نمی دانست و حق در مسألة با آن بزرگوار است و مقدماتی که محقق نائینی (ره) ترتیب داده و کشف از مقام علمی آن علامه محقق بزرگوار می کند شاید پس از دقت و غوررسی دقیق تمام نباشد و بحث در آن مسألة علمی احتیاج به تفصیل در اطراف آن و شرح و بسط در مطلب دارد و در رساله مذکوره بیان شده است .

حضرت مستحب است پس آیه شریفه: یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه... که امر به صلوات می فرماید معلوم می شود امر استحبابی است چون آیه شریفه راجع به مطلق صلوات است و مقید به حال ذکر اسم مبارک و یا نماز نیست و اگر امر وجوبی بود چون مسأله مبتلی بهای عموم مسلمین است از ضروریات در اسلام می شد پس معلوم می شود مسلمین از این امر استحباب فهمیده اند.

و اما وجوب صلوات در حال ذکر اسم مبارک چنانچه گفته شد از آیه شریفه آن را نتوان استفاده کرد و اگر بر فرض ظاهر امر در آیه وجوب باشد در تشهد نماز امتثال به وجوب متحقق می شود پس باید به سراغ احادیث وارد در این مسأله برویم و از روایات هم استفاده وجوب پس از دقت در آنها مشکل است زیرا اخباری که در آنها وعید ذکر شده مستفاد از آنها دعاء بر شخصی شده که خداوند او را اگر داخل آتش شده باشد از رحمت خود دور سازد نه این که صلوات نفرستادن موجب دخول در نار است.

و عمده در احادیث صحیح زرارة از ابو جعفر (علیه السلام) است که فرموده: اذا اذنت فافصح بالالف والهاء وصل علی النبی كلما ذکرته او ذکره ذا کر عندک فی الاذان او غیره.

و این حدیث شریف هم به قرینه سیاق که در اذان امر به افصاح الف و هاء فرموده معلوم می شود وارد در مورد ادب است و این احتمال در آن حدیث احتمال قریب است و لذا نتوان به ظاهر آن حدیث در

مقابل آن همه ادعاء اجماعها که از اکابر فقهاء و آشنایان به مذاق شرع مقدس نسبت به عدم وجوب صلوات صادر شده تمسک نمود پس حق آنست که گفته شد احتیاط واجب صلوات فرستادن است در هر جا که به اسم مبارك تلفظ شود یا از کسی دیگر شنیده شود.

و اما صلوات فرستادن به رسول الله (ص) در تشهد فرائض یومیّه بدون شك واجب و اجماع امامیّه بر آن قائم است چنانچه در صلوات بر پیغمبر (ص) صلوات بر آل محمد (ص) را بر آن ضم کردن مورد اتفاق و اجماع شیعه امامیّه بوده و اخبار کثیره بر آن دلالت دارد و جای شبهه نیست. و صلوات بر آن حضرت بدون ضم آل محمد (ص) بر آن جائز نبوده و رفتار نیست که برخلاف دستور و امر رسول الله (ص) می باشد.

از کارهای بسیار تعجب آور اهل سنت یکی هم آنست که دانسته و فهمیده حق را زیر پامی گذارند و بر آن عمل نمی کنند و رویه بنی امیه را تعقیب کرده و تا حال نیز از دستور آن شجره ملعونه دست بردار نیستند چنانچه پوشیده نیست در اخبار کثیره به طرق خود آنها روایت کرده اند که بعد از نزول آیه شریفه: ان الله وملائکته یصلون علی النبی... عموم صحابه و انصار و سائرین از رسول الله (ص) سؤال کردند: یا رسول الله (ص) کیفیت سلام فرستادن را به شما دانسته ایم آیا صلوات فرستادن بر شما به چه نحو است؟

در جواب فرموده : که بگوئید :

اللهم صل على محمد و على آل محمد كما صليت على ابراهيم و
على آل ابراهيم ... الخ^۱.

و ابن حجر مکی در الصواعق المحرقة^۲ که در رد شیعه نوشته
گوید: صح یارسول الله کیف الصلاة علیکم اهل البيت ؟ قال قولوا: اللهم
صل على محمد و على آل محمد ... الخ .

با این همه تفصیل رویه اهل سنت در صلوات برخلاف دستور
رسول الله ﷺ است و (آل) را ترك می کنند .

اگر کسی به تفسیر الدر المنثور جلال الدین سیوطی رجوع کند
روایات زیادی خواهد دید که در همه آنها تصریح شده که مسلمانها از
رسول الله (ص) از کیفیت صلوات سؤال کرده اند فرموده است بگوئید :
اللهم صل على محمد و على آل محمد ... الخ .

و در تفسیر فاهرده بیشتر از هیجده حدیث نقل کرده که در همه
آنها نص صریح است که (آل رسول ص) را در صلوات با رسول الله (ص)
شريك قرار دهید و در صحاح و سنن عامه این موضوع را از جماعتی
از صحابه نقل کرده اند مانند: امیر المؤمنین علی (علیه السلام) و ابوسعید خدری

۱- رجوع شود به تفسیر الدر المنثور ج ۵ ص ۲۱۵ - ۲۲۰ .

۲- صواعق محرقة - ص ۱۳۹ ط مصر سال ۱۳۱۲ ه ق .

و عبدالله بن عباس و طلحة و ابوهريرة و ابومسعود انصاری و بریده و ابن مسعود و کعب عجرة و دیگران .

و روایات وارده از طریق شیعه زیاد است چون علاقه شیعه به خاندان رسالت در حد کمال است و از بدعتها و دستورهای بنی امیه که برخلاف سنت سنیه نبویه در میان مردم و مسلمانها شهرت داده اند گریزانند و لذا هیچ وقت در صلوات بر پیغمبر اکرم (ص) (آل) او را از وی جدا نمی کنند و کتابهای مستقلی در این موضوع تألیف کرده اند . سید عالمه بحرانی (قدس سره) در غایة المرام با بیست و سه طریق از طرق عامه و با بیست طریق از طرق شیعه و در تفسیر برهان در تفسیر آیه مبارکه: ان الله و ملائکته یصلون با بیست و پنج طریق از طرق شیعه به استثناء چند حدیث از طرق اهل سنت و محدث جلیل حویزی رحمه الله در تفسیر نور الثقلین^۱ با بیست و پنج طریق از طرق شیعه روایت کرده اند و در اکثر بلکه در تمامی آنها به استثناء دوسه حدیث تصریح شده که در صلوات به رسول الله (ص) نباید (آل محمد) را جدا از آن حضرت نمود و باید به رسول الله (ص) با آتش با هم صلوات فرستاد و در اغلب طرق شیعه به این نحو است :

(اللهم صل علی محمد و آل محمد)

حتی در تشهد نماز که بلاشک واجب است که صلوات باید گفت به ترتیب

مذکور گفته شود کافی است .

ولی اهل سنت چنانچه گفتیم: برخلاف فرمایش و دستور رسول الله (ص) رفتار کرده و در زبانها و کتابهای خودشان ضمیمه کردن صلوات بر آل محمد را حذف کرده و این طور صلوات می گویند و می نویسند :

(اللهم صل على محمد) یا (اللهم صل وسلم على النبي) یا (صلی الله علیه وسلم)

چنانچه در اغلب کتب و مؤلفات سنیها به طریق اخیر است چون شیعه مواظبت بر ضمیمه آل دارند ولذا سنیها برغم آنها سنت نبویه را زیر پای خودشان گذاشته اند بسیار کمتر در مؤلفات اهل سنت دیده می شود که از رویهٔ اُمویّه پیروی نکرده و آل را حذف نکرده باشند مانند ابن حجر عسقلانی و بعضی دیگر که بسیار نادر می باشد .

و از اکابر علمای اهل سنت از معاصرین که در کتابش در صلوات (آل) را حذف نکرده و تبعیت از سنت فرموده و تقلید کورکورانه را رها کرده عبارت از علامهٔ کبیر مرد عاقل و دافای اسلامی شیخ محمد سعید عرفی است که در کتاب نفیس و اثر خالد خود (سر انحلال الامه العربیه و هن المسلمین) که فعلاً طبع دوم دمشق آن نزد نگارنده موجود است در صلوات از رویهٔ مرضیه کنار نشده است در سال ۱۳۷۶ هـ ق وفات یافته رضی الله تعالی عنه .

شیخ صدوق (ره) روایت کرده به اسناد خود از ابان بن تغلب از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام از امیر المؤمنین سلام الله علیه قال : قال

رسول الله من صلى على ولم يصل على آلى لم يجد ربح الجنة و ان ربحها
ليوجد من مسيرة خمسمائة عام^۱.

در تفسیر نعمانی (ره) با اسنادش از امیرالمؤمنین علیه السلام از
رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود : لا تصلوا على صلاة مبتورة بل
صلوا الى اهل بيتي ولا تقطعوه فان كل نسب وسبب يوم القيامة منقطع
الا نسبی .

وابن حجر در صواعق^۲ نقل کرده : روی عن النبي (ص) : لا تصلوا
على الصلاة البتراء فقالوا : وما الصلاة البتراء ؟ فقال : تقولون اللهم صل
على محمد و تمسكون بل قولوا : اللهم صل على محمد و آل محمد .
شیخ الفقهاء العظام صاحب جواهر الکلام قدس سره^۳ فرموده :
که ضم (آل محمد) در صلوات مثل ضرورست در مذهب شیعه و به این
جهت است که از بعض عامه نقل شده که نهی کرده از صلوات گفتن بر
(آل) زیرا در آن اشعار برافضی بودن است بعد می فرماید : پناه می برم

۱- غایة المرام ص ۳۱۴ .

۲- رجوع شود به کتاب مستمسک العروة الوثقی تألیف سیدنا الاستاد
آیه الله طباطبائی حکیم قدس سره ج ۶ ص ۳۸۳ ط ۲ نجف و الصواعق المحرقة
ص ۸۷ و کشف الغمة للشعرانی ج ۱ ص ۱۹۴ ولی در خود صواعق (و علی آل
محمد) است .

۳- جواهر الکلام ج ۱۰ ص ۲۶۲ ط نجف .

بر خدا از این عصبیت باطل = چنانچه گفته شد از روی تعصب جاهلی
فرمایش و دستور پیغمبر (ص) را به کنار انداخته‌اند.

(مراد از آل محمد چه کسانیند ؟)

ناگفته نماند: مراد از آل محمد که باید در صلوات به رسول الله
(ص) صلوات بر آنها نیز ضمیمه شود و آنها را هیچ وقت نمی‌توان جدا
از صلوات به رسول الله (ص) کرد و اجماعی میان شیعه است .

عبارت از امیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین و
نه امام معصوم از اولاد حسین صلوات الله علیهم است و این مسأله از
ضروریات امامیه اثناعشریه و از اتفاقیات بی‌شک و شبهه و از مسلمات
میان شیعه و از بدیهیات است و روایات در این موضوع بی‌شمار است.
ثعلبی از بزرگان علماء اهل سنت در تفسیر خود نقل کرده مسنداً
از شهر بن حوشب از ام سلمه (رض) عن رسول الله انه قال لفاطمة (ص)
ایتینی بزوجه و ابنيك فجاءت فالتقی علیهم کساء ثم رفع یدیه علیهم فقال
اللهم هؤلاء آل محمد فاجعل صلواتك و برکاتك علی آل محمد فانك
حمید مجید قالت : فرفعت الکساء لادخل معهم فاجتذ به فقال : انك
علی خیر .

از روایات وارده در قضیه کساء و از اخبار متواتره از طرق فریقین
در آن واقعه مهمه و موضوع بسیار بزرگ که رسول الله (ص) خواسته

عملاً اهمیت آن را برساند و به مسلمانها بفهماند و آیه تطهیر نازل شده کاملاً معلوم و روشن است که مراد از آل محمد و منظور از اهل بیت در آیه شریفه تطهیر^۱ عبارت از آن بزرگواران است که رسول الله (ص) آنها را در زیر کساء جمع فرموده و آنها را در قضیه مباحله با نصاری نجران همراه خود به مباحله حاضر کرد.

و نظر به اجماع قطعی واحادیث متواتره از طرق اهل بیت علیهم السلام نه فرزند امام حسین سیدالشهداء علیه آلاف التحية و الثناء داخل آل محمد و اهل بیت اطهار بوده و صلوات و سلام شامل آن ذوات مقدسه علیهم السلام نیز می باشد.

بسیار تعجب آور است که فیروزآبادی صاحب کتاب قاموس در لغت در کتاب: (الصلوات و البشر فی الصلاة علی خیر البشر)^۲ اقرار کرده که رسول الله (ص) اعلام و تعلیم فرموده: که در صلوات بر او صلوات بر آل را علاوه شود با این حال باز خودش در همان کتاب و سایرین وقتی که صلوات در موقع ذکر کلمه (رسول الله) یا در مقابل اسم مبارك آن

۱- راجع به آیه تطهیر و تحقیق در تفسیر و مفاد آیه شریفه رجوع شود به مقدمه که بر کتاب «بحشی کوتاه درباره علم امام (ع)» تألیف استاد علامه اکبر آقای طباطبائی دام ظلّه صاحب «تفسیر المیزان» نگارش داده ام طبع تبریز به سال: ۱۳۹۶ هـ. ق.

۲- الصلوات و البشر ص: - ۸۰ - ط دمشق.

حضرت می نویسند این جملات را نکارش داده اند (صلی الله علیه وسلم) و (آل) را حذف می کنند بعد فیروز آبادی در همان صفحه از کتاب نامبرده شروع به تفصیلی کرده که از جهتی به حق اعتراف نموده و از طرف دیگر دچار اشتباهاتی شده که سراپا باطل و حرفهای لاطائل است آنجا که گوید :

فلتعلم ان الله عزّ شأنه أمر بالصلاة على رسول الله (ص) ولم يأمر بالصلاة على آله في الكتاب واما جاء الاعلام في تعليم رسول الله (ص) ايانا الصلاة عليه بزيادة الصلاة على الال تا این که گوید :

ثم اعلم ان آل الرجل في لغة العرب خاصته الاقربون اليه و خاصة الانبياء و آلهم هم الصالحون العلماء بالله من المؤمنين وقد علمنا ان ابراهيم كان من آل انبياء و رسل .

بعد تفصیلی نکارش داده که قریب به اجمالش این است: مراد از آل محمد علماء صالحین از امت است که آنها از خواص پیغمبر اکرم (ص) می باشند و در صلوات مأثوره : اللهم صل علی محمد و آل محمد كما صليت علی ابراهيم و آل ابراهيم الخ .

از آل ابراهيم انبياء و رسل بودند مثل اسحق و يعقوب و يوسف و انبيائي که از نسل ابراهيم آمده اند و نظر بر این که در این امت نبوت ختم شده و باب تشریع احکام مسدود گردیده به این مناسبت رسول الله (ص) از خداوند خواسته برای آل محمد مرتبة نبوت باشد گرچه آل او نمی توانند تشریع احکام نمایند چون منصب نبوت ندارند پس از کمال رسول الله

(ص) است که آل خود را در رتبه به انبیاء ملحق کرده است .

و رسول الله (ص) بر ابراهیم علیه السلام مزیت دارد که شرع وی نسخ نمی شود ولی از شرایع ابراهیم علیه السلام نسخ شد و رسول الله (ص) تعلیم صلوات را به ما به این صورت که آل او را در صلوات به خودش ضم شود بیان فرموده مگر از طریق وحی الهی و دعوت رسول الله (ص) در این باره باجابت رسیده است .

پس ما قطع داریم که در این امت اشخاصی هستند که درجه آنها به درجه انبیاء در نبوت ملحق شده است ولی حق تشریع احکام را ندارند و خداوند رسول الله (ص) را گرامی داشته که آل او را شهداء برامم انبیاء قرار داده چنانچه انبیاء را بر امت های خودشان شهداء قرار داده . بعد خداوند تخصیص داده بر این امت یعنی علماء آنها را که به آنها تشریع فرموده اجتهاد در احکام را و مقرر فرموده که آنچه نظر آنها در اجتهادشان بر آن مؤدی بشود آنها به مؤدای آن هم خودشان و هم مقلدین شان عمل نمایند چنانچه حکم شرایع انبیاء و مقلدین آنها این طور بود .

پس خداوند اجتهاد را در این امت به منزله وحی در انبیاء بنی اسرائیل قرار داده و برای آل محمد که عبارتند از مؤمنین علمای این امت مرتبه نبوت نزد خداوند تعالی است که در آخرت ظاهر می شود و در دنیا همین مقدار اجتهاد مشروع می کنند و در دین و احکام اجتهاد نمی کنند مگر به امر مشروع از جانب خداوند تعالی .

و هر گاه اتفاق افتاد که یکی از اهل بیت به این مرتبه از علم و اجتهاد نائل شد برای آنها این مرتبه وجود دارد مانند حسن و حسین و جعفر و نظائر آنها از اهل بیت که جمع کرده اند میان (اهل) و (آل) را و خیال نشود که مراد از (آل محمد) عبارت از اهل بیت پیغمبر (ص) بالخصوص اند زیرا این ادعا نزد اهل لغت نبوده و عرب آن را نمی شناسد بلکه (آل) عبارت است از : خاصة الرجل و احبائه : بتخفيف الباء الموحدة .

و خداوند تعالی می فرماید: أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ ... و می فرماید: اَعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا ...

فیروزآبادی بعد از این تفصیل باز گوید: وقول رسول الله (ص) علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل و فی لفظ : علماء هذه الامة انبیاء سائر الامم و ان کان فی اسناده مقال لکن یستأنس به فیما ذکرناه .

به کلمات فیروزآبادی = که تا اینجا خلاصه ترجمه و یا عین لفظش نقل شد = بررسی و تحقیق شود که از نظر دقت صحیح است یا نه؟ و پس از آن مراد از (آل محمد) چنانچه گذشت در نزد شیعه امامیه که در تمامی عقائد و اقوال و در احکام به اهل بیت اطهار علیهم السلام رجوع کرده و از آن حضرات اخذ کرده اند چیست؟ خواهیم پرداخت .

فیروز آبادی گفته : که خدا در قرآن کریم به ما امر فرموده که به رسول الله ﷺ صلوات بفرستیم ولی نسبت به آل رسول الله (ص) در کتاب امر به صلوات نفرموده است .

این فرمایش وی درست نیست زیرا خداوند در آیه شریفه :
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ امر به صلوات به رسولش فرموده و آیه بر آن دلالت مطابقی دارد و آیه شریفه لازم گرفته صلوات بر (آل) را با دلالت التزامی چون مسلمین بعد از نزول آیه چنانچه در احادیث کثیره نقل کرده اند از کیفیت صلوات از رسول الله (ص) سؤال کردند فرمود به من صلوات بگوئید و آل محمد را ضم بر آن کنید و این اتفاقی میان سنی و شیعه است گرچه سنیها در مقام عمل با فرمایش پیغمبر (ص) موافقت ندارند و مخالفت می کنند پس صلوات بر پیغمبر (ص) لازم گرفته که صلوات بر (آل) نیز گفته شود و الاصلوات دم بریده و برخلاف دستور رسول الله ﷺ خواهد شد پس آیه شریفه بالالتزام دلالت دارد که صلوات بر (آل) نیز با صلوات بر نبی ﷺ ذکر شود و در آیه شریفه فقط رسول الله (ص) ذکر شده اشاره به این است که (آل رسول الله ص) مانند خود رسول الله ﷺ هستند و مثل يك نفس می باشند رسول الله ﷺ از (آل) است و (آل) از رسول الله ﷺ اند فرقی ندارند به منزله نفس واحده هستند .

در صحیح مسلم در کتاب صلاة در باب صلاة بر نبی (ص) بعد از تشهد و همچنین در صحیح بخاری در تفسیر سورة احزاب با طرقی نقل

کردماند که تواتر دارد :

قلت یا رسول الله اما السلام عليك فقد عرفناه و اما الصلاة عليك فكيف هي ؟ فقال : قولوا اللهم صل على محمد و آل محمد كما صليت على ابراهيم و آل ابراهيم .

و لذا آیه شریفه : صلوات لازم گرفته که (آل محمد) مانند خود رسول الله (ص) افضل است باشند و برای آنها منزلت و مرتبه ای است که مانند خود پیغمبر اکرم (ص) مستحق صلوات هستند که خداوند امر فرموده به پیغمبر (ص) و آل آن حضرت باهم صلوات گفته شود و از هم هیچ وقت جدا نشوند و لذا به اعتراف خود آقای فیروزآبادی چنانچه کلماتش گذشت (آل محمد) در مرتبه انبیاء و در درجه مرسلین هستند. و از اموری که کشف از بطلان قول فیروزآبادی می کند که ادعا کرده آیه شریفه دلالت بر صلوات گفتن بر (آل محمد) را ندارد اذعان یکی از متعصبین علمای اعلام اهل سنت و اعترافش بر دلالت آیه شریفه به موضوع نامبرده می باشد و او عبارت از ابن حجر مکی است که در کتاب خود صواعق که به گمان خویش در رد شیعه تألیف کرده^۱ اقرار به دلالت

۱ - به صواعق ابن حجر ردهای زیاد از علمای شیعه نوشته اند و قاضی

نورالله شهید قدس سره نیز کتابی به نام صوارم مهرقه تألیف فرموده و طبع شده و با حسن وجه ابن حجر را رد کرده ولی ناگفته نماند که ابن حجر در صواعق به

آیه نموده و خوب است عین عبارات وی از صواعق نقل شود^۱ تا معلوم گردد خداوند چطور مطلب حق را به قلم يك نفر عالم متعصب سنی جاری کرده است :

سؤالهم بعد نزول الاية و اجابتهم باللهم صل على محمد و على آل محمد الى آخره دليل ظاهر على ان الامر بالصلاة على أهل بيته و بقية آلهم مراد من هذه الاية و الالم يسألوا عن الصلاة على أهل بيته و آلهم عقب نزولها ولم يجابوا بما ذكر فلمّا اجيبوا به دل على ان الصلاة عليهم من جملة المأمور به و أنّه (ص)^۲ اقامهم في ذلك مقام نفسه لان

←
مطالبی اقرار کرده که برنفع شیعه تمام شده چنانچه اعترافی که راجع به دلالت آیه بر صلوات بر (آل) نموده بهتر شاهد بر مدعای ماست و آنچه در آخر کلامش اعتراف کرده که ازواج و ذریه داخل (آل) نیستند موافق اعتقاد ماست و از فضائل اهل بیت اطهار (ع) بقدری نقل کرده که کتابی مستقلاً جمع آوری و طبع شده است.
۱- صواعق ص ۸۷ در ذیل آیه شریفه : ان الله و ملائکته يصلون على

النبي

۲- تعجب است در عین این که اقرار می کند که آیه دلالت بر صلوات بر (آل) را نیز دارد و پیغمبر (ص) دستور داده و تعلیم فرموده که بر (آل) نیز صلوات گفته شود با این حال در صلوات نوشتن باز (آل) را ترک کرده و حذف می کنند و لذا آیه الله علامه (ره) کتابی تألیف فرموده و در آن اثبات کرده که اهل سنت در اغلب آنچه از آیات قرآن مجید استفاده می شود مخالفت کرده اند رجوع شود به تعلیقات آخر کتاب.

القصـد من الصلـاة علیـه مزید تعظیمه و منه تعظیمهم و من ثم لما أدخل من مرّ فی الکساء قال : اللهم انهم منی و أنا منهم فاجعل صلاتک و رحمتک و مغفرتک و رضوانک علی و علیهم و قضیة استجابة هذا الدعاء ان الله صلى علیهم معه فحينئذ طلب من المؤمنین صلاتهم علیهم معه (بعد ابن حجر حدیث لاتصلوا علی الصلاة البتراء - را نقل کرده که قبلاً ما نقل کردیم و گوید :

ولا ینافی ما تقرر حذف الال فی الصحیحین قالوا : یا رسول الله کیف نصلى عليك ؟ قال : قالوا : اللهم صل علی محمد و علی ازواجه و ذریته كما صلیت علی ابراهیم الی آخره لان ذکر الال ثبت فی روایات آخر و به یعلم انه (ص) قال ذلك كله فحفظ بعض الرواة ما لم یحفظه الاخر ثم عطف الازواج و الذریة علی الال فی کثیر من الروایات یقتضی انها لیس من الال الخ

پس معلوم شد که خداوند در قرآن کریم امر به صلوات بر (آل) را فرموده و آیه صلوات با دلالت التزامی بر آن دلالت دارد .
بعد فیروز آبادی گوید: آل الرجل در لغت عرب خواص نزدیکان وی می باشند .

باید دانست که معنی (آل) در لغت متعدد است و اهل سنت بر حسب معانی (آل) در لغت در معنی و مراد از (آل محمد) اختلاف شدید کرده اند و ابن منظور در لسان العرب تمامی آنها را تفصیلاً نگاشته و خوب است خلاصه و اجمال آنچه او گفته در اینجا بیاوریم :

در لسان العرب در ذیل ماده (أول) گوید:

والآل آل النبی (ص) اختلف الناس فی الآل فقال طائفة: آل النبی ﷺ من اتبعه قرابة كانت او غير قرابة وآله ذو قرابته متبعاً او غير متبع و قالت طائفة: الآل و الاهل واحد والآل اذا صغر قيل أهیل و عن الکسائی فی تصغیر آل أویل قال ابوالعباس فقد زالت تلك العلة و صار الآل و الاهل اصلین لمعنین فیدخل فی الصلاة کل من اتبع النبی (ص) قرابة کان او غير قرابة و روى عن غيره أنه سئل عن قول النبی (ص): اللهم صل علی محمد و علی آل محمد من آل محمد؟ فقال قائل: آلہ اهله و أزواجه كأنه ذهب الى ان الرجل تقول له: ألك اهل؟ فيقول: لا و انما يعنى انه ليس له زوجة قال و هذا معنى يحتمله اللسان و لكنه معنى كلام لا يعرف الا ان يكون له سبب كلام يدل عليه^۲ و ذلك ان يقال للرجل تزوجت؟ فيقول: ما تأهلت فيعرف بأؤل الكلام انه أراد ما تزوجت . و قال قائل: آل محمد أهل دين محمد و ذهب ناس الى ان آل محمد قرابته التي ينفرد بها دون غيرها من قرابته و اذا عد آل الرجل ولده الذي اليه نسبهم و من يؤويه بيته من زوجة او مملوك أو مولى او احد

۱- ج ۱۳ ص ۳۹ ط مصر سال ۱۳۰۲ هـ ق .

۲- ظاهراً مرادش اينست: که اهل را به معنى زوجه کردن به جهت

قرينه در کلام است والا اهل به معنى زوجه بدون قرينه دو کلام استعمال نمی شود.

ضمه عياله وكان هذا في بعض قرابته من قبل ابيه دون قرابته من قبل امه لم يجز أن يستدل على ما أراد الله من هذا ثم رسوله الا بسنة رسول الله ﷺ فلما قال ان الصدقة لاتحل لمحمد وآل محمد دل على ان آل محمد هم الذين حرمت عليهم الصدقة وعوضوا منها الخمس وفي الحديث. لاتحل الصدقة لمحمد وآل محمد قال ابن الاثير. واختلف في آل النبي ﷺ الذين لاتحل الصدقة لهم فالأكثر على أنهم أهل بيته . و قيل آله اصحابه و من آمن به و هو في اللغة يقع على الجميع و آل الرجل اتباعه ومنه قوله عز وجل. أدخلوا آل فرعون اشد العذاب. هذا تلخيص ما في اللسان .

و قيل : الفرق بين الال و الاهل ان الاهل اعم منه يقال . اهل البصرة ولا يقال . آل البصرة . آل الرجل قومه وكل من يؤل اليه بنسب او قرابة مأخوذ من الاول وهو الرجوع و اهله كل من يضمه بيته وقيل آل الرجل قرابته و اهل بيته وآل الرجل شخصه وكذلك آل كل شئ و آل الرجل اهله ولا يستعمل الا في ما فيه شرف فلا يقال : آل الاسكاف^١ .

از اين همه اقوال مختلفه کدام را می توان ترجیح داد؟ معلوم

١ - رجوع شود به مقایس اللغة ج ١ ص ١٦١ . و المنجد . و مجمع

البيان ج ١ ص ١٠٤ ط صيدا .

است که به اقوال و سخنان اشخاص عادی که هر کس بر حسب فهم خود در مراد از (آل محمد) اظهار نظری کرده با در نظر گرفتن این که ترجیح بدون این که مرجعی در بین بوده باشد ممکن نیست چطور می توان اعتماد کرد ؟

قولی که خواسته با سنت نبویه ﷺ که فرموده : ان الصدقة لاتحل لمحمد و آل محمد . ترجیح دهد که مراد از (آل محمد) کلیه اقرباء رسول الله ﷺ است که صدقه بر آنها حرام است .

پس با آن همه احادیث و اخبار متواتره در قضیه حدیث کساء و غیره مراد از (آل محمد) را بیان فرموده و خود رسول الله ﷺ معنی (آل محمد) را به مردم تفسیر و توضیح داده و مراد خویشتم را ظاهر و آشکارا ساخته چرا مراد از (آل محمد) را که عبارت از علی و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهم می باشند نتوان ترجیح داد؟ آیا تعجب آور نیست معنائی که خود صاحب شریعت مقدسه بیان فرموده آن را به کنار گذاشته و بأمثال اقوال فلان لغوی مرد عادی بتوان اطمینان پیدا کرد ؟

و چرا این همه احادیث به طرق اهل سنت و شیعه را به کنار انداخت که با دلالت مطابقی به معنای (آل محمد) دلالت دارد ولی به احادیثی تمسک نموده که در مورد صدقه وارد شده چطور به آنها چنگ زده می شود ؟

و آن همه اقوال علمای اهل سنت که از صاحب لسان العرب

شنیده شد در آنها قول فیروزآبادی که (آل محمد) را به علماء امت
معنی کند دیده و شنیده نشد پس فیروزآبادی به دلخواه خودش خواسته
(آل محمد) را معنی کند در صورتی که آل ابراهیم علیهم السلام عبارتند : از
اولاد ابراهیم علیهم السلام مانند : اسماعیل و اسحق و یعقوب و انبیائی که از
نسل ابراهیم علیهم السلام آمده‌اند ولی در رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (آل محمد) به امت
و در امت هم به علماء معنی می‌شود ؟ در صورتی که مقتضای تشبیه به
ابراهیم علیهم السلام باید (آل محمد) هم مثل (آل ابراهیم) از نسل و اولاد
خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بوده باشند نه از دیگران که نسبت به
آنها به رسول الله (ص) بیگانگانند گرچه از علماء امت باشند .

و علاوه در نسل رسول الله (ص) اشخاصی هستند که به حکم عقل
و نقل معصومند - اگر تابع دلیل باشیم - و اعلم امت اسلامی در عصر
خودشان بوده‌اند و تمامی امت با علمیت و افضلیت آنها اعتراف دارند
و آن ذوات مقدسه‌اند که در مرتبه انبیاءند که خود فیروزآبادی به
این موضوع اعتراف نمود و اشخاصی که در مرتبه نبوت باشند باید معصوم
باشند والا غیر معصوم به مرتبه نبوت نائل نمی‌شود زیرا نائل شدن به آن
مرتبه لازم گرفته که به تمامی اوصاف و کمالات نبی دارا باشد و از آنهاست
صفت عصمت ، و به عقیده شیعه امامیه که با دلائل بسیار محکم و متقن
ثابت کرده‌اند آنها از سائر انبیاء گذشته و حتی از انبیاء اولی العزم
بغیر از خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم افضلند و اعلم از آنها بوده‌اند .

آن اشخاص افضل و اعلم که در رتبه انبیاء و به اعتراف خود

فیروز آبادی که کلامش نقل شد خداوند به جهت گرامی داشتن رسول الله (ص) (آل) او را شهداء بر امم انبیاء قرار داده که مرتبه نبوت و امامت است آیا آنها مراد از (آل محمد) نباشند؟ آیا ملایان سنیها شاهد بر امم انبیائند؟ آیا آنها از اعمال امم آگاهند تا شهداء بر آنها باشند؟ یا رسول الله (ص) و اوصیاء طاهرین او علیهم السلام اند که بر اعمال واقف و نزد خداوند شاهدند.

و قل اعملوا فیسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون^۱.

اهل بیت اطهار علیهم السلام که در اسلام علمیت و افضلیت شان مورد اتفاق مسلمین است به عقیده فیروز آبادی که عمر خود را در الفاظ و لفاظی بسر برده و از علوم (آل محمد) حفظ و نصیبی نبرده اگر از اهل بیت کسی به مرتبه علماء از علم و اجتهاد رسید و میان (اهل) و (آل) را جمع کرد به مرتبه آنها می رسد که در جرکه (آل محمد) وارد شوند مانند آن حضراتی که از آنها اسم برده است؟ - زهی به این بی ادبی و تصور باطل و خیال عاقل که آقای فیروز آبادی کرده: اشخاصی که علوم شان من جانب الله تعالی است آنها را در ردیف علمای امت که نسبت به آن ذوات مقدسه جاهل اند نه عالم آورده است.

اشخاصی که علوم آنها از خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله اقتباس شده و فرمود:

(أنا مدينة العلم و علی بابها)^۱ و امیر المؤمنین علی علیه السلام و یازده فرزند آن حضرت همه شان باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه اند آنها را مانند اشخاص مجتهدین عادی که علوم شان کسبی و تعلیمی از امثال خود شانند خیال نموده اشخاصی که علوم اولین و آخرین و انبیاء و مرسلین نزد آنهاست و علم کتاب مبین (وفیه تبیان کل شیئی) در سینه های مبارک ایشان است آنها را با ملاهای سنیها یکسان فرض کرده - أف باد بر این جهالت و نادانی نابود باد اینگونه فهم ها و قلبهای ظلمانی - اینگونه اشخاص بودند که امیر المؤمنین علی علیه السلام را با معاویه بن صخر زندیق یکسان فرض کردند و امام علیه السلام فرمود :

انزلی الدهر حتی قالوا علی و معاویه .

و آقای فیروز آبادی اجتهاد مجتهدین سنیها را که باب اجتهاد را مسدود کرده و تقلید از چهار مجتهد مرده می نمایند که ابدأ دلیلی بر آن نداریم^۲ مانند وحی انبیاء بنی اسرائیل تصور کرده است چنانچه

۱ - حدیث صحیح متواتر از طرق شیعه و سنی است گرچه بعضی از نواصب را درد دل عارض شده و هذیانها گفته اند و در خصوص حدیث شریف رجوع شود به کتاب نفیس «فتح الملك العلی بصفة حدیث باب مدينة العلم علی» تألیف فاضل علامه محدث احمد بن محمد بن الصدیق المغربي نزیل قاهرة ط مصر سال ۱۳۵۴ هـ ق .

۲ - چنانچه این مطلب را در چند سال قبل در مجله (رسالة الاسلام) که

تصریحش بر آن گذشت.

این ادعای وی اشتباه بزرگ است زیرا الاجتهاد مجتهدین در مسائل و فروعات اختلافی می باشد که از ضروریات نیست و مؤدای اجتهاد آنها ظنی و حکم ظاهری است و اگر مطابق واقع باشد مثاب و مأجور و به واقع عمل کرده است و اگر مطابق واقع نشد معذور خواهد بود اگر در بذل وسع و اجتهاد خود قصور و مسامحه روا نداشته باشد و اما

←

از دارالتقريب بين المذاهب الاسلاميه در قاهره منتشر می شود ضمن مقاله نگارش داده و واضح ساختم که به تقلید میت دلیلی نداریم و در اسلام تقلید میت جائز نیست رجوع شود به رساله الاسلام عدد ۴ - ص ۴۲۸ سال دوم سنه : (۱۳۶۹) هـ ق چنانچه از شیعه هم اگر کسی ادعاء کند که تقلید میت ابتداءً جائز است کلام بی دلیل و ادعای بی مدرک است و تقلید بر میت ابتداءً اجماعاً باطل است چنانچه بعضی از جهال پیدا شده اند جوانهای خود را ابتداءً به يك نفر از اموات و اداری می کنند که تقلید کنند ناشی از نادانی و جهالت و دردین تابع اهواء و آراء نفسانی شدن و مردم را به ضلالت انداختن است.

چنانچه مطلب مذکور را در ضمن مقاله مفصلی نیز در مجله «العرفان» صادره از صیدا - لبنان مجلد ۳۷ ج ۱۰ ص ۱۱۴۶ سال : ۱۳۶۹ هـ ق تحقیق کرده ام و همان مقاله در تعلیقات مضافه بر «جنة المأوی» در طبع دوم سال : ۱۳۹۷ ق از ص ۴۴۳ - الی - ۴۶۲ منتشر شده است و در رساله مستقلة که در مسأله «اجتهاد و تقلید» تألیف شده تفصیلاً تحقیق گردیده و هنوز چاپ نشده است.

احکامی که انبیاء علیهم السلام به مردم بیان می فرمایند حکم واقعی است که از وحی تلقی و اخذ فرموده اند و از روی اجتهاد نیست گرچه اهل سنت از صدر اول اسلام خواسته اند به رسول الله (ص) نیز نسبت اجتهاد بدهند تا اجتهاد امثال معاویه ها را بلکه تصحیح کنند و خلیفه را در تحریم امثال مسأله متعه زنان که در مقابل نص قرآن کریم و در اراء رسول الله (ص) اجتهاد نموده مجتهد بتراشند در صورتی که پیغمبر (ص) از وحی تلقی می کند و اجتهاد در حق وی معنی ندارد و لذا این بحث را که آیا پیغمبر (ص) مجتهد بود و اجتهاد می کرد؟ به میان آورده اند^۱ و علمای اعلام این مطلب را در کتاب های علم اصول فقه که در زمانهای قدیم در آن علم تصنیف فرموده اند عنوان کرده و به بحث پرداخته اند.

در هر صورت مقایسه اجتهاد مجتهدین به نحو مشروع در احکام و فروعات اختلافی و آن را به منزله وحی بر انبیاء خیال کردن کلام باطل و تصور بی حاصل و فاسد است.

بلی اگر منظور از علمائی که (آل محمد) مراد از آن ذوات مقدسه است عبارت باشد از اوصیاء معصومین رسول الله (ص) آن وقت این کلام وی صحیح است که هر چه آنها بیان نمایند مانند فرمایش های

۱- رجوع شود به کتاب عدة الاصول شیخ الطائفة طوسی (قدس سره)
القلوسی جزء ۲ ص ۱۱۶ طبعی . و شیخ (ره) فرموده : که این مسأله بنا به اصول اساسی مذهب ما اصلاً ساقط است .

انبیاء و خود رسول الله (ص) است زیرا آنها هر چه گویند و بیان فرمایند مأخوذ از رسول الله (ص) است فرقی در میان نیست ولی باز بیاضات و فرمایش های آنها نیز مانند خود پیغمبر (ص) در اصول و فروع دین از روی اجتهاد نیست بلکه مأخوذ از رسول الله (ص) است .

و باید اضافه کرد که اجتهاد مجتهدین برای پیدا کردن حکم واقعی که از يك حکم الهی در واقعه بیشتر نیست می باشد و ممکن است در پیدا کردن آن حکم مجتهد به خطا برود و مؤدای اجتهادش مطابق حکم واقعی نباشد ولی انبیاء (ص) در بیان احکام واقعیه به خطا نمی روند پس چطور اجتهاد آنها مانند وحی بر انبیاء می شود ؟ زیرا اگر مانند وحی باشد در آن خطا نمی شود بلی فیروز آبادی مبنای کلامش بنا به مذهب خودشان است که مجتهد را در اجتهادش مصیب می دانند یا فائل به حکم واقعی اصلاً نیستند یا فائلند به عدد آراء مجتهدین در يك واقعه احکام مختلفه بر حسب مؤدای اجتهاد و ظن آنها حکم جعل شده و یا می شود و در لوح محفوظ ثبت می گردد بنا به اختلافی که در مسأله تصویب از آنها نقل شده است و بطلان تمامی آنها نزد ما واضح است .

و در اصول فقه امامیه در مسأله (تخطئه و تصویب) این مطلب کاملاً عنوان شده و بطور تفصیل تحقیق گشته به نحوی که به کسی شك و شبهه نمانده است و بطلان قول به تصویب مانند آفتاب روشن گردیده و احتیاجی برای تفصیل در اینجا نمانده است .

اما این که فیروز آبادی در ضمن کلامش گفته : به مدعای وی که

(آل محمد) را به علمای امت معنی کرده با حدیث علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل استیناس پیدا می‌شود ، درست نیست :

اولاً: این حدیث که به سه نحو نقل شده : علماء امتی انبیاء بنی
اسرائیل یا: کانبیاء بنی اسرائیل یا: افضل من انبیاء بنی اسرائیل - در
اصول و جوامع حدیث شیعه امامیه پیدا نشده و علامه محدث جزائری
(ره) و علامه حرّ عاملی (ره) و سید علامه شبر (ره) در مصابیح الانوار که
از اکابر محدثین عظام‌اند تصریح کرده‌اند که این حدیث از موضوعات
سنیهاست ولی باز توجیهاتی بر آن ذکر کرده‌اند^۱ چنانچه آن را از استاد
اعظم ما آیه‌الله کاشف الغطاء (ره) سؤال کرده‌اند و توجیهاتی در جواب
مرفوع فرموده است^۲.

و خود آقای فیروزآبادی نیز در کلامش اشاره کرده که در سند
این حدیث کلام است چنانچه گذشت : (و ان کان فی اسناده مقال) و
علمای اعلام بر فرض که این حدیث صحت داشته باشد برای آن توجیهات
مرفوع فرموده‌اند والا حدیث از جهت سند و راوی معلوم نیست بلکه
از بزرگان محدثین شنیده شد و گذشت که فرموده‌اند: از موضوعات است :

۱- رجوع شود به مصابیح الانوار ج ۱ ص ۴۳۴ ط نجف اشرف .

۲- رجوع شود به جنة المأوی ص ۲۹۷ ط تبریز . و نیز رجوع شود

در آن به تعلیقات نگارنده ص ۲۹۷ - ۲۹۹ ط - ۱ - تبریز - و ص ۲۴۱ -

۲۴۵ - ط - ۲ - تبریز .

و در بعض عبارات واقع است : علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل^۱ - اگر منظور علمای امت باشد که غیر معصومند ترجیح مرجوح بر راجح لازم می آید و آن محال است زیرا انبیاء معصومند و علماء امت معصوم نیستند چطور می شود که افضل از انبیاء باشند مگر این که گفته شود : که علمای معصوم این امت مراد است که عبارت از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام باشند این معنی صحیح است و جای شك نیست که ائمه معصومین این امت افضل از تمامی انبیاء و مرسلین و حتی اولی العزم غیر از خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله می باشند .

و بزرگان محدثین نیز علماء امتی.... الخ را در حدیث مذکور به معنای ائمه معصومین علیهم السلام دانسته اند زیرا آنها هستند که در مقام و مرتبه نبوت بوده و بلکه افضل از انبیاء اند .

و تمامی آن معانی که از لسان العرب برای (آل محمد) از علمای اعلام اهل سنت نقل شد و آقای فیروز آبادی قائل است که مراد عموم علماء مؤمنین این امت است .

و یا بنا به قول شافعی که قائل است مراد از (آل محمد) عموم اقرباء رسول الله (ص) باشند که صدقه بر آنها حرام است یا اقوال دیگر که گذشت نظر به تمامی آنها دوازده معصوم از اهل بیت رسول الله (ص)

بدون کوچکترین شك داخل در آل محمد (ص) هستند زیرا دخول آنها قدر متیقن است ولی از احادیث و تواریخ معلوم و مستفاد می شود که در دوره بنی امیه و آل مروان و بنی عباس دشمنان خاندان نبوت بسیار کوشیده اند که بتوانند (آل محمد) را طوری معنی نمایند که اختصاص به امیر المؤمنین علی و اولاد طاهرين آن حضرت عليه السلام نداشته باشد و مکالمات و مباحثات حضرت امام رضا عليه السلام در مجلس مأمون الرشید در اثبات این که آل یس و آل محمد عبارت از ائمه طاهرين عليهم السلام است مشهور و در کتب مسطور است گاه گویند : (آل محمد) عبارت از تمامی امتند و گاه گفته اند : که عبارت از تمامی اقربای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و از این قبیل اقوال تراشیده اند و فرمایش رسول الله (ص) را که در قضیه کساء فرموده : اللهم هؤلاء آل محمد . زیرا پا گذاشته اند چنانچه در صلوات فرستادن معلوم شد با وجود آن همه روایات تا امروز رویه بنی امیه را تعقیب کرده و از رویه رسول الله (ص) روگردانیده اند چنانچه بنی امیه اصرار ورزیده اند که در صلوات (آل محمد) را ترك کرده و صلوات دم بریده فرستاده شود و آیه تطهیر را به زوجات رسول الله (ص) تفسیر کنند و گویند : مراد از اهل بیت زوجاتند و به مفسرین مزدور پول می دادند و در مجامع عمومی و در بازارها ندا می دادند که مراد از اهل بیت که آیه تطهیر درباره آنها نازل شده عبارت از زوجات

پیغمبرند (ص).^۱

و همچنین اصرار ورزیده اند که (آل محمد) را از معنای حقیقی آن خارج و به معانی مجازی حمل نمایند و پیروان آنها نیز که بعداً یا به عرصه وجود گذاشته اند از آنها پیروی کرده و می کنند .
راغب اصفهانی در مفردات القرآن گوید^۲ : قيل لجعفر الصادق رضي الله عنه: الناس يقولون: المسلمون كلهم آل النبي عليه الصلاة والسلام فقال: كذبوا و صدقوا .

فقیل له : ما معنى ذلك ؟

فقال: كذبوا في أن الامة كافةهم آل له . و صدقوا في أنهم اذا قاموا بشرائط شريعته آل له .

از این تعبیر که مردم گویند مسلمین عموماً آل نبی (ص) هستند واضح است که مردم را دستهای اموی وادار به آن حرفها می کرده و بر فرض اگر با قرینه و مجازاً (آل محمد) به امت هم اطلاق شود مردمی

۱- رجوع شود به کتاب نفیس (الكلمة الغراء في تفصيل الزهراء (ع))

تألیف امام آیه الله سیدنا شرف الدین موسوی عاملی قدس سره ص ۲۱۵ ط نجف
سال ۱۳۷۳ ق که با فصول المهمة آن بزرگوار با هم طبع شده و موضوع مزبور را از عکرمه ناصبی خوارج مسلک جماعتی نقل کرده اند چنانچه از اسباب النزول واحدی و ابن حجر در صواعقش نقل شده است .

۲- به تفسیر (آل) مراجعه شود .

که این ادعاء را می کرده اند نمی توانند بودن قدر متیقنی را از (آل محمد) انکار نمایند که عبارت از ائمه طاهرين از اولاد سيد المرسلين (ص) اند. و فرمایش امام عليه السلام: في انهم اذا قاموا بشرائط.... الخ قرينه است که اطلاق (آل) بر امت از باب مجاز و به معنی اتباع است اگر به شریعت عمل نمایند.

ریان بن صلت روایت کرده که حضرت رضا عليه السلام در مرو به مجلس مأمون تشریف برد و در آن مجلس جماعتی از علماء اهل عراق و خراسان جمع شده بودند و مأمون از امام عليه السلام از آیه شریفه :

ثم او رثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا

سؤال کرده و آن حضرت برخلاف آنچه علماء در آن مجلس گفته اند بیانات فرموده و مأمون سؤال کرده که آیا مراد از عترت (آل) است یا غیر آل؟

امام عليه السلام فرموده: مراد (آل) است.

و علماء گفته اند: از رسول الله صلى الله عليه وآله نقل شده: که امت من آل من است و اصحاب پیغمبر صلى الله عليه وآله به نحو استفاضه گفته اند: که مراد از آل محمد امت او است.

امام عليه السلام در جواب آنها فرموده: آیا به آل محمد صدقه حرام

است ؟ علماء گفته اند : بلی حرام است ، امام علیه السلام فرموده : به امت چطور صدقه حرام است ؟ در عمومیت گفته اند : نه حرام نیست ، امام علیه السلام فرموده : این فرق میان امت و آل کافی است پس نمی شود گفت : که مراد از آل امت است .

و امام رضا علیه السلام در آن مجلس با دوازده آیه از آیات قرآنی فضیلت عترت طاهره علیهم السلام را بیان فرموده از ملاحظه مجموع آن بیانات امام علیه السلام و کلمات علماء که در حضور مأمون بوده اند معلوم می شود که علماء عامه چقدر اصرار داشته اند که نسبت به معانی آل محمد و اهل بیت و ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله پرده پوشی نمایند و همان افکار نادرست و عقائد باطله است که تا حال در زبان و قلم سنیها باقی و در اصرار به آنها پافشاری می نمایند .

از همان افکار است که آقای فیروزآدی در کلماتش اظهار کرده چنانچه نقلش گذشت : خیال نشود که مراد از (آل محمد) عبارت از اهل بیت پیغمبر (ص) بالخصوص اند زیرا این ادعاء نزد اهل لغت نبوده و عرب آن را نمی شناسد بلکه (آل) عبارت از احباء و خاصان مرد است بعد آیه ادخلوا آل فرعون را به خود شاهد آورده است .

به آقای فیروزآدی گفته می شود: شما خودتان اقرار دارید که (آل) در لغت عبارت از احباء و خاصان شخص است و خود رسول الله صلی الله علیه و آله و عترت طاهره از اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله که برابر با کتاب الله و یکی از ثقلین هستند که تا روز قیامت باهم خواهند بود و اتباع و شیعه

آن حضرات نیز اتفاق دارند تعیین کرده‌اند که (آل محمد) و (اهل بیت) و (عترت) عبارت از خاصان از اولاد پیغمبر ﷺ و ائمه اثنا عشر ﷺ و صدیقه طاهره زهراء بتول علیها السلام می‌باشد.

آیا در مقابل اینها می‌توان ادعاء کرد: که مراد از (آل محمد) اهل بیت پیغمبر ﷺ بالخصوص نیستند زیرا اهل لغت و عرب این معنی را نمی‌شناسند؟

آیا تصریح خود رسول الله ﷺ و ائمه معصومین ﷺ = که به موجب ادله عقلیه و نقلیه عصمت آنها ثابت است = و اتفاق شیعیان آنها و اقوال و بیانات آنها بر حسب روایات وارده به اندازه اعتبار اقوال اهل لغت از عرب نمی‌باشد؟ تا آقای فیروزآبادی گوید: اهل لغت و عرب آن را نمی‌شناسد؟

در صورتی که تمامی امور و علوم به نحو صحیح در نزد آن بزرگواران است فیروزآبادی خودش و تمامی عرب باید از ایشان اخذ علوم کنند و چه خوب گفته شاعر اهل بیت ﷺ: ناشی صغیر آن مرد متکلم فقیه^۱ چنانچه علامه شیخ محمد علی اعظم نجفی (ره) در تخمیس

۱ - ابوالحسن ناشی صغیر بغدادی به سال (۳۶۵) هـ ق وفات یافته و از مشایخ شیخ مفید (ره) است و در بسیاری از کتب ادبیات نسبت قصیده را که اولش ذکر شده به عمرو بن عاص مشهور داده‌اند و آن از اغلاط بشمار است.

قصیده او گوید :

بنو المختار هم للعلم باب لهم في كل معضلة جواب
اذا وقع اختلاف واضطراب (بآل محمد عرف الصواب
و في آياتهم نزل الكتاب)

مراد از (آل محمد) آنچه را که خود رسول الله ﷺ بیان و تعیین فرموده و عترت طاهره ﷺ نیز فرمایش رسول الله ﷺ را تعقیب فرموده اند و در حالی که (آل) در لغت چنانچه صاحب لسان العرب تصریح کرد به اولاد انسان گفته می شود که نسب شان به وی برسد و سنت رسول الله ﷺ تعیین کرده که (آل محمد) عبارت از اولاد نسبی و صلبی او ائمه طاهرين ﷺ که از اولاد رسول الله ﷺ اند می باشد که اهل عصمت اند .

آیا در مقابل این دلیل محکم می توان گفت : که عرب (آل محمد) را به آن معنی نمی شناسند ؟ - ولی چه باید کرد از قدیم گفته اند : «حب الشیئی یعمی و یصم» چون امثال فیروز آبادی ها تمام اهتمام شان برای تصحیح اقوال گذشتگان شان می باشد و لذا از معایب و ایرادات و اشکالات کلمات خودشان چشم پوشیده و نوشته اند آنچه را که نباید بنویسند و نظر بر این که از مثل فیروز آبادی در کتابی که آن را طبع و نشر کرده و نسبت آن را به وی داده اند آن حرف های ناصحیح و اغلاط بسیار واضح درج شده و لذا به کلام طول داده شد تا نادرستی آن حرف ها روشن شده و باعث اشتباه دیگران نگردد .

عقیده صحیح در معنی آل محمد (ص)

و اما عقیده شیعه امامیه درباره معنی (آل محمد) چنانچه گفته شد آنست که آنها عبارتند : از امیرالمؤمنین و صدیقه طاهره و امام حسن مجتبی و امام حسین سید الشهداء و نه امام از ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین، و در صلوات هم که رسول الله ﷺ فرموده آنها را از من جدا ننمائید عبارت از آن حضرات و ذوات مقدسه می باشد.

علامه متبحر سید علی خان مدنی در شرح صحیفه سجادیه (عجله) گوید ' آل محمد عندنا عترته الطاهرة من أهل العصمة ﷺ ولا وجه لتخصیص الشهيد الثانی (ره) بأمیرالمؤمنین و فاطمه و الحسنین ﷺ . و للعامة اختلافات فقیل : آله أمته و قیل : عشیره . و قیل . من حرم

۱- در اواخر روضه (۲۷) از ریاض السالکین شرح صحیفه طبع سنگی و از خداوند مسئلت می نمایم که توفیق طبع آن کتاب بسیار نفیس را باهل خیر و صلاح مانند چاپ انوار الربیع آن علامه جلیل که از مفاخر علماء شیعه است عنایت فرماید و کتاب طراز اللغة که از نفائس آثار آن علامه بزرگ است و در کتابخانه شیخنا الاستاد کاشف الغطاء (ره) در نجف اشرف موجود است قدم به عالم مطبوعات گذارد و آن کتاب در لغت و تفسیر آیات و شرح اخبار و در چند مجلد و به عنوان : اللغة . الايات . الآثار . تألیف شده است و به مطالعه آن ناائل شده ام و مقام شامخ علمی آن سید علامه از تصانیفش نمایان است .

عليه الزکات من بنی هاشم و عبدالمطلب .

و علامه محدث سید جزائری (ره) گوید : و اما آله عليه السلام فقد اختلف المسلمون في المراد بهم والذي اجتمعت عليه شيعتهم بسبب النقل المستفيض عن المعصومين انهم المعصومون عليه السلام لا غير^۱ .

و علامه مجلسی (ره) در آخر کتاب اربعین می فرماید : الثامنة : في تحقيق معنى الال و أهل البيت و قد قالت العامة فيهما ما قالوا و لا تطيل الكلام بذكر أقاويلهم الفاسدة و ما ذهب اليه الفرقة الناجية الامامية و دلت عليه اخبارهم المتواترة هو ان المراد بالال فاطمة و الائمة الاثنا عشر عليه السلام و كذا اهل البيت و يظهر من الاخبار اختصاص اهل البيت باصحاب الكساء اما مع الرسول (ص) و بدونه و لعله احد اطلاقاته و مصطلحاته في عرفهم عليه السلام و قد وافقنا على ما ذكرنا كثير من العامة و دلت عليه اخبارهم .

نکارنده گوید : شکی نیست که رسول الله (ص) داخل آیه تطهیر است به اتفاق مسلمین و همچنین اجماعی در میان امامیه است که ائمه معصومین عليه السلام داخل مفاد آن آیه شریفه است چنانچه در محل خود مشروحاً بیان شده است .

(آل) را شهید ثانی (قدس سره) در شرح لمعه اختصاص به امیر المؤمنین و صدیقه طاهره و حسنین عليه السلام داده و فرموده : بیاقی ائمه عليه السلام

اطلاق می‌شود از باب تغلیب و علامه محقق آقا جمال‌الدین خونساری (ره) در حواشی خود فرموده: که اطلاق (آل) بی‌باقی ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام از باب تغلیب باشد محل تأمل است.

فرمایش آن محقق جلیل درست بوده و حرف حق است زیرا اطلاق (آل) بی‌باقی ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام اطلاق حقیقی است از باب معنی مجازی نیست تا از باب تغلیب باشد.

و محقق خوانساری قدس سره می‌فرماید: «و عن الصادق عَلَيْهِ السَّلَام: (آل محمد) ذریه. و الذریه هو العقب و عقب العقب مطلقا و اهل بینه الائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام و عترته اصحاب الکساء. هذا بحسب اصل اللغة و الاقوال و الاهل و العتره فی الاحادیث مترادفة کل بمعنی کل.

روایتی که از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل فرموده: که آل محمد (ص) عبارت از ذریه است و ذریه عقب انسان را گویند تا دامنۀ قیامت بر اولاد شامل است ولی ناگفته نماند: روایت اشاره به این است که (آل محمد ص) به ذریه اطلاق می‌شود و اختصاص به آنها دارد و سایر اقارب مراد از آل محمد نیست مانند این که بنی عباس ادّعی آل محمد بودن داشتند و اما

۱- رجوع شود به هامش شرح لمعه به خط ملاکاظم (ره) طبع اصلی تبریز ولی این حاشیه و عبارات را در حواشی آقا جمال خوانساری (ره) که مستقلاً به قطع بزرگ طبع سنگی در سال (۱۲۷۲) هـ ق در طهران چاپ شده نیافتم.

این که آل محمد در صلوات و در تشهد شامل عموم ذریه است از فرمایش امام علی (ع) در نمی آید چنانچه اهل بیت را نیز دو اطلاق است گاه استعمال در کلیه اولاد و ذریه رسول الله ﷺ می شود ولی اصل حقیقت استعمالش در اهل بیت عصمت و طهارت است چنانچه در آیه تطهیر: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً. مراد از اهل بیت عبارت از آل عبا و حضرات معصومین (ع) است چنانچه روایات متواتره به طرق سنی و شیعه بر آن ناطق است.

همچنین مراد از (آل محمد) که اغلب استعمال می شود در صلوات خواه در تشهد نماز که واجب است و یا صلوات فرستادن به رسول الله (ص) که گفته می شود: اللهم صل علی محمد و آل محمد، عبارت از عتره طاهره معصومین (ع) است چنانچه سید علامه متبحر (ره) در شرح صحیفه بر آن تصریح فرموده و نقل گشت.

و فرمایش محقق خونساری (ره) که فرموده: عترت رسول الله (ص) عبارت از اصحاب کساء هستند و این بر حسب اصل لغت است مورد اشکال نیست زیرا عترت بر حسب لغت بر اولاد صلبی انسان اطلاق می شود چنانچه در لسان العرب و دیگر کتب لغت بر آن تصریح شده است و در روایات نیز عترت به اصحاب کساء معنی شده و این منافات ندارد که مراد از عترت تمامی اوصیاء معصومین (ع) اند چون در رأس آنها اصحاب کساء قرار گرفته اند و (عتر) به معنی اصل (عاد الی عتره) ای

اصله و (العترة) نسل الرجل و ولده و گاه در (عشیره) نیز استعمال می شود .

ابن منظور در لسان العرب گوید : فی حدیث زید بن ثابت قال قال رسول الله (ص): انی تارك فيکم الثقلین خلفی کتاب الله و عترتی فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض .

قال محمد بن اسحق و هذا حدیث صحیح و رفعه نحوه زید بن ارقم و أبوسعید الخدری و فی بعضها: انی تارك فيکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی فجعل العترة اهل البيت . و العترة ولد الرجل و ذریته و عقبه من صلبه فعترة النبی (ص) ولد فاطمة البتول علیها السلام . و عترته اهل بیه الاقربون و هم اولاده و علی و اولاده و المشهور المعروف^۱ ان عترته اهل بیه و هم الذین حرمت علیهم الزکاة و الصدقة المفروضة و هم ذوالقربی الذین لهم خمس الخمس المذكور فی سورة الانفال .

این عبارات ملخص آنست که در لسان العرب به عین این الفاظ آمده است معلوم می شود در میان اهل لغت نیز (عترت) رسول الله (ص) عبارت از اولاد رسول الله (ص) از بتول زهراء علیها السلام است و در حدیث متواتر قطعی صدور :

انی تارك فيکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی

که عترت عبارت از اهل بیت است مراد از این عترت که عدل و مانند دوکفه میزان و ترازو با کتاب خداوندی قرآن کریم باهم بوده و از یکدیگر تا روز قیامت جدا نخواهند شد عبارت از ائمه معصومین علیهم السلام هستند که با کتاب خدا تا روز قیامت باهم بوده و ابداً جدا نمی شوند زیرا کسانی که با کتاب خدا باهم باشند و از آن جدا نشوند قطعاً باید معصوم باشند و ائمه معصومند پس قرآن کریم هیچ وقت از آنها و آنها از قرآن جدا نمی شوند و عدل با کتاب خدا هستند و اگر در بعض اخبار عترت باعم^۲ از ائمه معصومین علیهم السلام تفسیر و معنی شده است منافات با معنی عترت در حدیث شریف متواتر مذکور ندارد .

و فرمایش محقق خونساری (ره) : که آل و اهل و عترت در احادیث مترادفند و به معنای یکدیگرند صحیح است و وقتی که مطلق گذاشته می شود عبارت از عترت طاهره علیهم السلام اند و گاه می شود که در اعم استعمال شده است چنانچه گذشت .

و صاحب کشف الغمة اربلی قدس سره^۱ را در تحقیق معنی (آل) کلامیست طولانی و علامه مجلسی (ره) هم مقداری از آن را در بحار الانوار^۲ نقل فرموده است .

گوید : فان قال قائل : فما حقيقة الال في اللغة عندك دون المجازهل هو خاص لاقوام باعيا نهم ام عام في جميعهم متى سمعناه مطلقا غير مقيد ؟

فقل : حقيقة الال في اللغة القرابة خاصة دون سائر الامة وكذلك العترة ولد فاطمة عليها السلام خاصة و قد يتجاوز فيه بان يجعل لغيرهم ... خوب است در اینجا از احادیثی که در معنی (آل) وارد شده نقل شود .

ابوبصیر گوید : عرض کردم به ابو عبدالله عليه السلام . من آل محمد ؟ قال : ذریته . فقلت : من اهل بیته ؟ قال الائمة الاوصیاء ، فقلت : من عترته ؟ قال : اصحاب العباء فقلت : من ائمه ؟ قال : المؤمنون الذین صدقوا بما جاء به من عند الله عز وجل المتمسكون بالثقلین الذین امروا بالتمسک بهما . کتاب الله و عترته اهل بیته الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً . و هما الخلیفتان بعد رسول الله (ص) علی الامة = عليها السلام .

ملاحظه شود : امام عليه السلام (آل محمد) را به ذریه تفسیر فرموده که گاه اطلاق می شود و منظور اختصاص به ذریه دارد نه این که به عموم

آنها شامل است و این منافات ندارد که مراد از (آل محمد) در تشهد نماز و در صلوات فرستادن و در اغلب ادعیه که انسان آنها را شفیع به درگاه خداوند آورده و عرض می کند: الهی به حق محمد و آل محمد. عبارت از ائمه معصومین علیهم السلام است.

و نیز امام علیه السلام اهل بیت را به ائمه اوصیاء تفسیر فرمود، و عترت را فقط به اصحاب عبا علیهم السلام معنی کرد، ولی در تفسیر عترت در اشاره به حدیث ثقلین عترت را به اهل بیت معنی فرمود که در آیه تطهیر نیز مراد از اهل بیت ائمه معصومین است، پس عترت را به اصحاب کساء تفسیر کردن منافات ندارد که مراد از عترت در حدیث ثقلین تمامی اوصیاء معصومین علیهم السلام مراد است.

و در بعضی احادیث شریفه (آل محمد) را به کلیه آنانی که نکاح آنها به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حرام است تفسیر فرموده اند و این برای آنست که بنی عباس که می خواستند خودشان را در ردیف (آل محمد) قرار دهند آنها را از شمول (آل محمد) خارج نمایند و اگر احیاناً مجازاً گاه می شود که (آل محمد) در معنی اعمی استعمال شود این استعمال لازم نگرفته که در صلوات و در تشهد نماز هم مراد از (آل محمد) شامل بنی عباس هم باشد که جمعی از آنها يك عده ملوک جبار به بیشتر نبودند و ظالم بودند و قرآن کریم می فرماید:

ولا تترکوا الى الذین ظلموا فتمسکم النار .

شیخ صدوق (ره) در معانی الاخبار روایت کرده از عبدالله بن

میسرة گوید : عرض کردم به حضرت ابو عبدالله علیه السلام . انا نقول : اللهم صل علی محمد و اهل بیتی ، فیقول قوم : نحن آل محمد ، فقال : انما آل محمد من حرم الله عزوجل علی محمد صلی الله علیه و آله نکاحه .

عبدالله دیده وقتی که می گوید : اللهم صل علی محمد و آل محمد قومی که کنایه از بنی عباس است به خود می بالند و ادعاء می کنند که ما داخل آل محمد هستیم عبدالله هم بر حسب عقیده صحیح خود که بنی عباس داخل صلوات نباشند (آل محمد) را تبدیل (باهل بیتی) کرده و اهل بیت چون اختصاص به اوصیاء معصومین علیهم السلام دارد تا ادعاء شمول بر بنی عباس از بین برود و از امام علیه السلام سؤال کرده وقتی که ما صلوات می گوئیم قومی می گویند که ما آل محمد هستیم ؟ و امام علیه السلام با جوابی که خالی از شائبه تقیه نیست فرموده : (آل محمد) کسانی هستند که نکاح آنها به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حرام است یعنی اختصاص به اولاد صلبی پیغمبر اکرم (ص) دارد نه این که به عموم آنها شامل است امام (ع) خواسته رد ادعاء عباسیها باشد چنانچه نظیر این فرمایش از امام رضا (ع) نیز در مقابل بنی عباس وارد است و نقل خواهیم کرد ان شاء الله تعالی .

حضرت رضا (ع) در مجلس مأمون الرشید همان مجلسی که در گذشته بر آن اشاره شد بعد از آن که علماء از آن حضرت از عترت

سؤال کرده‌اند آیا آنها عبارت از (آل) اند یا غیر (آل) است ؟
 امام (ع) فرموده : « هم الال » یعنی عترت عبارت از آل است .
 بعد علماء اعتراض بر امام (ع) کرده و عرض نموده‌اند به این
 عبارت :

فقات العلماء : فهذا رسول الله ﷺ يؤثر عنه انه قال : « امتي
 آلي » و هؤلاء اصحابه يقولون بالخبر المستفاض الذي لا يمكن دفعه :
 « آل محمد أمتة » .

فقال ابو الحسن (عليه السلام) : اخبروني هل تحرم الصدقة على الال قالوا
 نعم . قال : فتحرم على الامة ؟ قالوا : لا ، قال : هذا فرق ما بين الال والامة
 ويحكم اين يذهب بكم اضربتم عن الذكر صفحاً أم أنتم قوم مسرفون ...
 امام (ع) صریحاً مراد از (آل محمد) عموم امت باشد اساساً رد
 فرموده است و فرمایش امام معصوم (ع) حجت است و باید از آن تبعیت کرد
 و بر عموم امت اسلامی واجب است که از فرمایش امام رضا (ع) سر
 نپيچند و بر آن منقاد باشند زیرا او یکی از ثقلین است که رسول الله
 (ص) هر دو را امانت و خلیفه و هادی از خود گذاشته است چنانچه به
 نحو تواتر قطعی سنی و شیعه نقل کرده‌اند .

امام رضا (عليه السلام) در مجلس مأمون الرشید که با آیات قرآنی به
 فضیلت اهل بیت استدلال فرموده و معانی اهل بیت و آل محمد و عترت
 را روشن ساخته است تا این که می‌فرماید :

و اما الآية السابعة فقول الله تبارك و تعالی : ان الله و ملائکته

یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً^۱.
 وقد علم المعاندون منهم انه لما نزلت هذه الایة قیل : یا رسول الله
 قد عرفنا التسلیم علیك فكیف الصلاة علیك؟ فقال : تقولون : اللهم صل
 علی محمد و آل محمد كما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انك حمید مجید .
 فهل بینكم معاصر الناس فی هذا خلاف؟

قالوا : لا، قال المأمون: هذا ما لا خلاف فیہ اصلاً وعلیه اجماع
 الامة فهل عندك فی الال شیئ أوضح من هذا فی القرآن؟
 قال ابو الحسن عليه السلام : نعم اخبرونی عن قول الله عزوجل : «یس
 و القرآن الحکیم انك لمن المرسلین علی صراط مستقیم»^۲ فمن غنی
 بقوله : یس؟

قالت العلماء : یس محمد صلی الله علیه و آله و سلم لم یشك فیہ احد .
 قال ابو الحسن (ع) : فان الله عزوجل أعطى محمداً و آل محمد

۱- الاحزاب : ۵۶ .

۲- خواننده عزیز ملاحظه فرماید چطور مأمون عباسی که یکی از خلفای
 برحق سنیها و از اولی الامرهای آنها بوده که به مراتب عالم و فاضل از دیگر
 خلفای آنهاست اعتراض کرده که دستور رسول الله (ص) آن بوده که (آل محمد)
 را در صلوات باید ضمیمه نمایند و گوید : اجماع امت بر آن قائم است ولی اهل
 سنت تا حال هم به امر پیغمبر (ص) عمل نکرده اند و نمی کنند .

۳- یس : ۱ - ۴ .

وَاللَّهُ مِنْ ذَلِكَ فَضْلاً لَا يَبْلُغُ أَحَدُكُمْهُ وَصَفَهُ الْإِسْلَامُ مِنْ عَقْلِهِ ، وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ . وَ قَالَ : سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ . وَ قَالَ : سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ . وَلَمْ يَقُلْ : سَلَامٌ عَلَى آلِ نُوحٍ وَلَمْ يَقُلْ : سَلَامٌ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ . وَلَا قَالَ : سَلَامٌ عَلَى آلِ مُوسَى وَ هَارُونَ ، وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ . سَلَامٌ عَلَى آلِ يَس . يَعْنِي آلَ مُحَمَّدٍ .

فَقَالَ الْمَأْمُونُ : قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ فِي مَعْدَنِ النَّبُوَّةِ شَرْحَ هَذَا وَبَيَانَهُ .
بَلَى (آل) گاه در ذریه و اهل دین و اتباع و اقوام و عشیره استعمال می شود چنانچه در قول خداوند سبحانه که می فرماید: ادخلوا آل فرعون أشد العذاب^۱ یعنی اتباع فرعون را داخل شدیدترین عذاب نمائید این معنی لازم نگرفته که در صلوات هم مراد از (آل محمد) امت و اتباع باشد با وجود تعیین خود رسول الله (ص) و ائمه طاهرين (ع) که مراد از (آل محمد) چه کسانی و مراد را روشن ساخته اند .

شیخ صدوق قدس سره در معانی الاخبار مسنداً نقل کرده از امام صادق (ع) که سلیمان دیلمی گوید : قلت ، لابی عبدالله (ع) : جعلت فداک من الال ؟ قال : ذریة محمد (ص) قال : قلت : فمن الال ؟ قال :

الائمة عليهم السلام، فقلت: قوله عز وجل: أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ قَالَ.
وَاللَّهُ مَا عَنِ الْإِبْتِهَةِ^۱.

و باید متوجه شد که سؤال کننده در این روایت که گذشت از
مطلق (آل محمد) سؤال کرده نه از (آل محمد) که در صلوات و در
تشهد نمازها گفته می شود و امام (ع) هم مطابق سؤال جواب فرموده و
یکی از معانی (آل) را بیان کرده و (آل فرعون) واقع در آیه شریفه
را به آن معنی تفسیر فرموده است.

و منظور امام عليه السلام آنست که (آل) از ذریه خارج نیست گرچه
از دلائل دیگر فهمیده شده از ذریه هم در صلوات و تشهد به ذریه عصمت
و طهارت (ع) اختصاص دارد.

بلی در بعض روایات وارد است: اللهم صل علی محمد و ذریته
چنانچه در تعقیبات نماز صبح و مغرب وارد است و نقلش می آید. و بعید
نیست که منظور شمول این صلوات بر تمامی ذریه باشد ولی ممکن است
به قرائن سائر روایات و اتفاق امامیه که در (آل) قائلند در اینجا نیز
مراد آن باشد که اختصاص به ذریه دارد نه این که شامل عموم ذریه باشد.
حضرت امام صادق (ع) فرمود: سمع أبي رجلاً متعلقاً بالبيت

و هو يقول : اللهم صل على محمد . فقال له ابي (ع) لا تبتريها ، لا تظلمنا حقنا ، قل : اللهم صل على محمد و اهل بيته^۱ .

امام (ع) آن مرد را از صلوات دم بریده نهی فرموده ، چون صلوات دم بریده برخلاف دستور رسول الله ﷺ است ولی اتباع بنی امیه از زمان آنها تا حال بر این عمل اصرار دارند و اگر کسی در صلوات (آل محمد) و (اهل بیت) را بر آن ضم ننماید در حق اهل بیت ﷺ ظلم روا داشته و از ظالمین بر آنها محسوب است .

محدث قمی (ره) در سفینه البحار گوید^۲ اقول: و عن بعض اهل الكمال ان آل النبي ﷺ كل من يؤل اليه وهم قسمان الاول: من يؤل اليه مآلا صورياً جسمانياً كأولاده ﷺ و من يحذوا حذوهم من اقاربه الصوريين الذين يحرم عليهم الصدقة في الشريعة المحمدية و الثاني: من يؤل اليه (ص) معنوياً روحانياً و هم اولاده الروحانيون من العلماء الراسخين والاولياء الكاملين والحكماء المتألهين المقتبسين من مشكوة انواره - الى ان قال - ولا شك ان النسبة الثانية آكد من الاولى و اذا اجتمعت النسبتان كان نوراً على نور كما في الائمة المشهورين من العترة الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين ثم قال و كما حرم على الاولاد الصوريين

۱- محجة البيضاء ج ۲ ص ۳۱۴ ط تهران نقل از کافی ج ۲ ص ۴۹۵

رقم ۲۱ .

۲- ج ۱ ص ۵۴ .

الصدقة الصورية كذلك حرم على الاولاد المعنويين الصدقة المعنوية اعني تقليد الغير في العلوم و المعارف انتهى .

صاحب اين كلام محقق ملاجلال الدين دواني (ره) در حواشی شرح الهياكل است (آل) را به معنی (كل من يؤل اليه) کرده که یکی از معانی (آل) در لغت است و اولاد و اقارب و تمامی آنهایی که بر آنها صدقه حرام است از (آل) محسوب نموده بر حسب دلبخواه خود یکی از معانی را انتخاب کرده و آنچه ادعاء نموده بر آن متفرع ساخته و تقريباً يك معنای عرفانی تصور نموده است و شبیه به کلام فیروزآبادی در کتاب الصلاة و البشر است که گذشت .

ولی شيخ اعظم بهائی (ره) آن را نقل کرده و فرموده : و هو مما يستوجب ان يكتب بالتبر على الاحداق لا بالجبر على الاوراق .

و سيد جزائری (ره) نیز در انوار نعمانیه ج ۱ ص ۱۳۴ ط تبریز آن را پسندیده در صورتی که با معنی (آل) بنابر آنچه در میان شیعه امامیه اتفاقی است نمی سازد و منظور از (آل) در صلوات فرستادن و در تشهد نمازها آن معنی نیست که او ادعاء کرده و گویا محقق دوانی (ره) آن را در زمان تسنن خود گفته است و ظاهر آنست که شیخ و سيد قدس سرهما از معنی کردن او آل را به معنی كل من يؤل اليه غفلت کرده اند چنانچه محدث قمی (ره) هم تابع آنها شده است .

وخیال نشود که معنی (آل محمد) که در صلوات و در تشهد نمازها که بر آنها صلوات واجب است عبارت از این معنی که محقق دوانی (ره)

تصور کرده است می باشد چنانچه در گذشته بیان شد مراد از (آل محمد) در آن موارد عبارت از عترت طاهرین و حبیب معصومین علیهم السلام است و این عقیده ما امامیه بر حسب روایات کثیره وارده در این باب بوده و اجماعی در میان ماست .

و از غرائب قول کسی است که گفته : در صلوات (آل) بر (اهل) ترجیح دارد زیرا (آل) شامل عموم شیعه هم می باشد، صاحب این کلام گویا از مرام شیعه اطلاع نداشته است که عموم شیعه را به دل بخواه خود مشمول لفظ (آل) در صلوات خیال کرده است زهی تصور باطل زهی خیال محال .

و سید علماء اسلام سید مرتضی علم الهدی قدس سره در کتاب امالی روایتی نقل کرده که بجاست در اینجا آن را بیاورم سید از مرزبانی و او به سند خود از ایوب ابن حسین هاشمی نقل کرده که گوید : قدم علی الرشید رجل من انصار یقال له : نفع - وکان عریضاً - قال : فحضر

۱- امالی ج ۱ ص ۲۷۵ ط مصر سال (۱۳۷۳) ه ق عین عبارات عربی امالی نقل شد و ترجمه به فارسی نگردید چون در ترجمه نکات و حلاوت و دقائق شیرین عبارات عربی از بین می رود و در قالب الفاظ فارسی آنها گنجد نمی شود یعنی الفاظ فارسی از بیان تمامی آن نکات قاصر بوده و آن وسعت زبان عربی را ندارد تا گنجانیده گردد و در هر جا که عین عبارات عربی را نقل کرده ام نظر به این جهت است که نگارش یافت .

باب الرشید و معه عبدالعزیز ابن عمر بن عبدالعزیز و حضر موسی بن جعفر علیه السلام علی حمادله فتلقاه الحاجب بالبر (بالبرخ) والاکرام واعظمه من کان هناك وعجل له الاذن، فقال نفع لعبد العزیز : من هذا الشيخ؟ قال : أوما تعرفه؟ قال : لا، قال هذا شیخ آل ابی طالب ، هذا موسی بن جعفر ، قال : ما رأیت اعجز من هؤلاء القوم يفعلون هذا برجل یقدر أن یزیرلهم^۱ عن السریر اما لئن خرج لاسوأنه ، فقال له عبدالعزیز : لا تفعل فان هؤلاء اهل بیت قلما تعرض لهم أحد فی خطاب الا و سموه بالجواب سمة یبقی عارها علیه مدى الدهر^۲ قال: وخرج موسی بن جعفر

۱- در بعض نسخ : (یقدر) بدون تشدید است یعنی قادر است بنی عباس را از تخت سلطنت کنار کند .

از این کلام معلوم می شود که حتی مردم دیگر غیر از بنی عباس هم می دانستند که امام (ع) با دستگاه جابرانه هارون الرشید و استبداد و دیکتاتوری وی مخالف است و بر حسب ظاهر اگر قدرت داشته باشد او را از تخت خلافت غاصبانه و سلطنت ملوکی برکنار خواهد کرد تا حق در جای خود بر قرار شود و عدالت اجتماعی اسلامی به تمام معنی حکم فرما گردد و استبداد محض يك نفر که به نام خلافت مسلط شده از میان برود چون رویه هارون در حکومت و سلطنتش رویه خلافت اسلامی نبود بلکه روش جابره بود چنانچه کلام شکیب ارسلان گذشت ص ۴۳۸.

۲ - چنانچه پیش بینی عبدالعزیز تحقق یافته و آن قصه را سید علماء اسلام مستنداً روایت فرموده و در صفحات تاریخ ثبت و در صفحه روزگار به یادگار مانده است .

عَلَيْهِ السَّلَامُ فقام اليه نفيح الانصارى فاخذ بلجام حماره ثم قال له: من أنت؟ فقال له: يا هذا ان كنت تريد النسب فأنا ابن محمد حبيب الله ابن اسماعيل ذبيح الله ابن ابراهيم خليل الله، وان كنت تريد البلد، فهو الذى فرض الله على المسلمين و عليك - ان كنت منهم - الحج اليه، و ان كنت تريد المفاخرة فوالله ما رضى مشركو قومي مسلمى قومك أكفاء لهم حتى قالوا: يا محمد، أخرج الينا اكفاءنا من قريش .

(و ان كنت تريد الصيت و الاسم فنحن الذين امر الله تعالى بالصلاة علينا فى الصلوات الفروضة بقوله: اللهم صل على محمد و آل محمد، فنحن آل محمد)^۱

خل عن الحمار، قال: فخلى عنه و يده ترعد و انصرف بخزى فقال له عبدالعزيز: ألم أقل لك؟

درباره صلوات فرستادن به رسول الله ﷺ و ثوابهای آخروى که بر آن مترتب است روایات کثیره از خود رسول الله ﷺ و ائمه اهل بیت ع علیهم السلام وارد است که در جوامع حدیث شیعه و سنی نقل گردیده و کیفیت آن با عبارات متعدده روایت شده و برای تیمن روایتی را که شیخ جلیل فقیه ابو محمد جعفر بن احمد بن علی قمی نزیل ری رحمه الله استاد شیخ صدوق (ره) در کتاب (العروس) در اول آن کتاب نقل کرده

بیاورم^۱.

می فرماید : روایت شده به ما از امام جعفر بن محمد علیه السلام : وقتی که روز قیامت برپا شد خداوند احدیت جلت عظمته روزها را در صورت هائی مبعوث می کند که آنها را مردم می شناسند چه روزهایند و روز جمعه

۱ - نسخه خطی موجود در کتابخانه ماست و ص ۴۶ - ۴۷ ط تهران که شش کتاب از تألیفات ابو محمد جعفر بن احمد بن علی قمی نزیل ری (ره) با نسخ دیگر از اصول در يك مجلد به سال ۱۳۷۱ ه ق طبع شده است و یکی از آن تألیفات کتاب (نوادر الاثر فی علی (ع) خیر البشر) است از تصانیف ابو محمد جعفر قمی (ره) است و در آن کتاب با طرق زیادی متجاوز از چهل طریق از اعمش (ره) و غیره از عطیه عوفی رحمه الله از جابر بن عبدالله انصاری (قدس سره) روایت کرده که رسول الله (ص) فرمود : علی خیر البشر - ولایشک فیه الا کافر او منافق و در بعض طرقش : علی خیر البشر من ابی فقد کفر ص ۳۶ و در بعضی : علی خیر البشر بعد رسول الله (ص) من قال غیر هذا فقد کفر ص ۳۸ - و جای شک نیست که عطیه عوفی محدث فقیه شیعی است و راجع بشرح حال او درص ۱۷۹-۱۸۱ گذشت و از ضعیف شمردن اهل سنت عطیه را معلوم می شود که مورد اعتماد و اطمینان است چنانچه حافظ شمس الدین ذهبی در کتاب (المغنی) گوید : عطیه بن سعد العوفی الکوفی تابعی مشهور مجمع علی ضعفه ص ۴۳۶ ج ۲ ط حلب - سوریه . واضح است که اجماع شان برضعف عطیه رحمه الله از جهت تشیع وی و از نقطه نظر این که او از محدثین شیعه است می باشد چنانچه رویه سنیا تضعیف علماء و محدثین شیعه است .

را مبعوث می‌کند جلو آن روزها باشد مانند عروسی صاحب جمال و کمال که به شخص دیندار و مالدار فرستاده می‌شود و در درب بهشت می‌ایستد و روزها در پشت سر آن ایستاده باشند و شهادت می‌دهد و شفاعت می‌کند بر تمامی کسانی که صلوات بر محمد و آل محمد گفته باشند و بر غیر آن اشخاص شفاعت نمی‌کند یعنی شفاعت می‌کند به آنهایی که در روز جمعه صلوات گفته باشند .

به امام علیه السلام عرض کردند : زیاد صلوات گفتن در کدام وقت از اوقات افضل است ؟ فرمود : يك صد مرتبه صلوات گفتن بعد از نماز عصر . شخصی عرض کرد چطور یگوئیم ؟ فرمود : بگو :

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

ظاهر از روایت آنست که بعد از نماز عصر روز جمعه به آن کیفیت صلوات گفته شود .

و ناگفته نماند : که مبعوث شدن روزها و جمعه عبارت از تجسم روزهاست در روز رستاخیز و روز برگشت بر خداوند تعالی چنانچه اعمال و افعال و اعتقادات و بلکه حرکات و سکانات و اوصاف و صفات و تمامی شئون و حیثیات بشری و لا اقل اغلب آنها تجسم پیدا می‌کنند و با انسان پس از مرگ همراه بوده و روز قیامت نیز با انسان مصاحب خواهند بود و ادله بسیار از کتاب و سنت بر آن دلالت دارد و در محفلش بیان و ثابت شده است .

از آنچه نگارش یافت روشن شد که در صلوات باید (آل) را از

آن جدا نکرده و بر صلوات باید ضمیمه شود و لذا بهترین عبارتی که باید با آن به رسول الله ﷺ صلوات فرستاد همان عبارتیست که در افواه و السنه مردم از شیعیان از عالم و جاهل و بزرگ و کوچک و در تشهد نمازها معمول و مشهور است و بدون شك آن عبارت کفایت می کند که عبارت است از :

«اللهم صل علی محمد و آل محمد» .

و مراد از (آل) در صلوات گفتن و در تشهد نمازها چنانچه کرارا نکارش یافت در نزد ما شیعه امامیه اثناعشریه عبارت از امیرالمؤمنین و صدیقه طاهره فاطمه بتول زهراء علیهما السلام و یازده ائمه معصومین دیگر صلوات الله علیهم می باشند و آن بزرگواران هستند که در نماز بر آنها صلوات فرستادن با جدشان خاتم انبیاء و آلهم السلام واجب است و اگر گفته نشود نماز باطل خواهد شد .

و حکمت و جهت انضمام (آل) که خود رسول الله ﷺ دستور فرموده و ضم آن را بیان کرده چیست ؟ در اینجا دو وجهی برای آن از مرحوم مبرور سلطان متشرع عادل سلطان محمد اولجایتو مشهور (شاه خدا بنده) مغولی رحمه الله علیه نقل شده و هر دو وجه بسیار لطیف است به نقل آنها اکتفاء می شود و جهاتی دیگر نیز دارد ولی قبلاً این چند سطر را می نگارد :

طائفه ی مغول که به عموم بلاد اسلامی مانند سیل بنیان کن هجوم آوردند صدمات فراوان و خسارات مادی و معنوی بی پایان وارد ساختند

بلکه عمده باعث جلوگیری از پیشرفت مسلمین از جهات مختلفه شدند و کتب نفیسه اسلامی بیغما رفته و دست خوش و تاراج افراد آرتش جاهل و سربازان نادان مغول گشت .

و کتابخانه‌ها از بین رفته و رجال برجسته نابود شده و بلاد اسلامی ویران و با خاک یکسان گردید و عمده باعث آن جریان بر حسب ظاهر رویه و رفتار زمامداران خون سرد و خود سر مسلمانان گشته که اگر شرح داده شود غیر از دلخونی و تأثرات درونی ثمری ندارد .

هجوم مغول را بر بلاد اسلامی امیر المؤمنین (علیه السلام) قبلاً خبر داده است چنانچه کلمات گهربار آن حضرت مشهور است .

ولی آنچه باید در مد نظر گرفت آنست : که از افراد مغول و از زمامداران خونخوار آنها در اثر معاشرت با مسلمانها و پی بردن آنها به حقایق اسلامی بالاخره اشخاصی را اسلام از آن نژاد تصفیہ کرده و بیرون آورده و تحویل به جامعه داد که از طرفداران سرسخت اسلام و از پیروان و ترویج کنندگان اسلام و قرآن شدند و مانند سلطان محمود غازان خان و برادرش اولجایتو محمد مشهور سلطان خدا بنده به وجود آمدند که از عاقل‌ترین و داناترین و فاضل‌ترین سلاطین اسلام گشتند .

و در میان سلاطین مغول که در ایران سلطنت کرده‌اند مانند این دو برادر چشم روزگار ندیده است خاندان‌شان به ویرانی ایران و سائر بلاد اسلامی کوشیدند ولی در مقابل آن این دو برادر به آبادانی و ترمیم

ویرانیه‌ها همت گماشتند و از هر جهت رو به ترقی گذاشتند .

شیخ اعظم شیخ بهائی عاملی قدس سره در رساله توضیح المقاصد^۱ گوید: سلطان غازان در محبت به اهل بیت علیهم السلام معروف بود و در چهارم ماه شعبان به شرف اسلام مشرف شد و خود را محمود نامید و با اسلام آوردن او از لشکریان وی و دیگران قریب يك صد هزار کس به اسلام مشرف شدند و این واقعه در تاریخ شش صد و نود و چهار هجری بود و بر علمای اسلام انعام فراوان کرد و امر کرد آتشکده‌ها و بت‌خانه‌ها را ویران ساختند و میل تمامی بر تشیع داشت ولی متمکن از اظهارش نشد اما برادرش سلطان محمد خدا بنده اظهار تشیع نمود انارالله برهانه و در یازدهم ماه شوال سال هفت صد و سه هجرت درگذشت .

وسلطان محمد اولجایتو خدا بنده در سال ۷۱۶ در سن ۳۶ سالگی وفات یافت و معنی اولجایتو (سلطان مبارک) و متصلب در تشیع بود و علماء شیعه را معظم می‌داشت مثل علامه جمال الحق والدین قدس الله روحه و دیگر از علماء شیعه ، خواجه رشیدالدین فضل الله تاریخ مبارک غازانی را در تاریخ حالات محمود غازان نوشته و در سال ۱۳۵۸ هجری قمری به تصحیح (کارلیان) در انگلستان طبع شده است .

خواجه رشید درضمن حکایت دهم در نصیحت کردن غازان خان قضاات و مشایخ و زهاد و اهل علم و تقوی را گوید : که غازان به آنها می گفته :

(و اگر من چیزی خلاف شرع و عقل کنم مرا تنبیه و اعلام کنید)^۱.

نگارنده گوید: این سخنان غازان نمونه مختصری از رویه حکومت در اسلام و اثر جزئی از آنست چون غازان از روی حقیقت اسلام و ایمان آورده بود و لذا آن سخنان را به زبان رانده است و از آثار عملی وی معلوم است که مجرد حرف و حيله گری نبوده است .

سلطان محمد خدا بنده در ترویج مذهب شیعه امامیه کوشیده و سکه و خطبه به نام ائمه اهل بیت علیهم السلام کرد و آیه الله علامه قدس سره در سفر و حضر مصاحب وی بود و مدرسه سیاره را که برای تدریس و بحث و مطالعه علامه (ره) با شاگردانش ترتیب داده در سفرها آن مدرسه که مشتمل بر خیمه های مخصوص بود نصب می شد و يك صد نفر شاگرد در آنها پس از درس و بحث به مطالعه و حتی به استنساخ کتابها اشتغال می ورزیدند .

رویه آیه الله علامه (ره) با سلطان خدا بنده و ترویج مذهب

اهل بیت علیهم السلام ابن بطوطه رحّاله و سیاحت‌کننده و جهان‌گرد مشهور را بسیار ناراحت کرده و لذا در کتاب *رحله* معروفش دروغهایی از خود بافته و داستانی از اساطیر ساخته و گفته که سلطان نامبرده بالاخره از مذهب تشیع (رفض) برگشت و مذهب اهل تسنن را پیرو شد که از دروغهای شاخدار ابن بطوطه است .

سلطان محمد خدا بنده تا آخر عمر خویش در مذهب شیعه بود و تا سال آخر عمرش که در سال (۷۱۶) هـ ق رخت از جهان بر بسته سکه به نام نامی *اثنه ائمه عشر* علیهم السلام زده است و خود اینجانب از آن سکه‌ها مقدار زیادی در نزدیکی ازتجار مشهور در تبریز دیدم و خطوط و تاریخ آنها را خواندم .

از تاریخ ابن هلال نقل شده که در ایام دولت او تمامت قبائل جبل و دیلم و امرای ایشان مطیع و منقاد شدند و عرب و عجم کمر مطاوعت آن بر میان بستند و او را در جهان از شهرها و قلاع و ابواب خیر و مساجد و مدارس و عمارت عالی بسیار است و سادات را بسیار دوست بودی و باخاندان محمد صلی الله علیه و آله آشنائی تمامش بودی چنانچه مذهب ایشان اختیار نمود و خطبه و سکه به نام ایشان فرمود و بیشتر اوقات با شواغل جهاننداری و موانع شهریاری به مباحثات علمی مشغول بودی و پیوسته صحبت با علماء و صلحاء داشتی و مسائل نیک مشکل پرسیدی و از خود نیک فکرهای خوب کردی و آنچه او را در خاطر آمدی بر علماء عرض کردی .

از آن جمله روزی در جامع سلطانیّه^۱ در مجلس وعظ نشسته بود واعظ در فضیلت صلوات کلمات میراند سلطان پرسید که چرا با هر يك از انبیاء آل او را در صلوات ذکر نمی‌کنند و در صلوات بر ختم انبیاء اللهم صل علی محمد و آل محمد می‌گویند و بی ذکر (آل) صلوات نمی‌فرستند؟

واعظ در جواب فروماند، سلطان فرمود: که مرا در جواب این مسأله دو چیز به خاطر رسیده بر شما عرض کنم که اگر پسندیده باشد از شما انصاف بستانم والا غرامت بکشم.

وجه اول: آن که چون دشمنان او را ابتر خواندند ایزد تعالی ابتریت را بر دشمنان او انداخت که نسل ایشان منقطع شد و اگر نیز باشند کسی ایشان را نشناسد و نام نبرد و ذکر نکند.

وجه دوم: آن که ادیان انبیاء و ملک رسل ما تقدم چون در معرض نسخ و زوال و تبدل و انتقال بودند امضاء احکام آن علی الدوام

۱- گنبد سلطانیه که فعلاً در چند کیلومتری زنجان واقع است در چهار سال پیش در حضور صدیقنا العلامة الحجة الایة آقای حاج آقا عزالدین حسینی امام جمعه ادام الله بقائه از نزدیک مشاهده شد از آثار بسیار باشکوه است متأسفانه از طرف اداره باستان شناسی مورد اهتمام نیست تعصب ورزی بی جا نگذاشته آن عمارت عالی تاریخی مورد توجه قرار گیرد و خود قصبة سلطانیه تا تاریخ نامبرده برق و آب لوله کشی نداشت و ابدأ آثار آبادانی و پیشرفت عمرانی دیده نمی‌شد چنانچه به شهرستان عزیز ما «تبریز» از جهت عمران و آبادی توجهی نیست و به قول صاحب مجله «العرفان» منطبعة صیدا - لبنان که چند سال قبل به تبریز آمده بود: گویا تبریز اداره شهرداری ندارد چنانچه در یکی از اجزاء آن مجله به این موضوع اشاره کرده است در اینجا حرف زیاد است بماند.

بر وارث و غیره لازم نبود به خلاف دین محمد ﷺ که چون تا دامن قیامت به تغییر دول و تقلب دوران تغییر در آن صورت نمی‌بندد و بر متابعان او لازم است که اخذ احکام آن از فرزندان او کنند لاجرم در صلوات ذکر ایشان به ذکر او ﷺ مقرون شد تا امت را معلوم شود که حافظان شرع محمدی ایشانند و متابعت و حرمت ایشان را از جمله فرائض دانند.

سلطان چون از تقریر جواب فارغ شد فضایی مجلس زبان به تحسین و ثنا گشودند و از حسن درایت و تقریر او تعجب نمودند.^۱ از کلمات سلطان خدا بنده (ره) که دروجه دوم بیان کرده روشن است که عقیده شیعه را درمعنی (آل) در صلوات تقریر فرموده است که مراد از آن عبارت از عترت عصمت و طهارت ﷺ اند چنانچه مکرر به این مطلب اشارت رفت و سایر معانی (آل) در صلوات و تشهد نمازها مراد نیست.

و چه خوب گفته شده :

آل النبی عترته المعصومون علیهم السلام فغیر العترة او العترة غیر المعصوم لیسوا من آله صلی الله علیه و آله.

۱ - فضائل السادات سید سند محمد اشرف حسینی اصفهانی سبط

سید الحکماء ، و سند الفقهاء ، میرداماد حسینی قدس سره ص ۳۵۷ - ۳۵۸ ط

تهران سال (۱۳۱۴) ق .

و اگر کسی عناد ورزد و بر معانی دیگر حمل کند خارج از رویه شیعه است چنانچه سنیها از روی لجاجت می کنند .

چنانچه از مطالب تعجب آور آنها است که بزرگ عارف و صوفی شان محی الدین عربی گفته : که آیه شریفه :

انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيراً^۱.

شامل جمیع ذریه رسول الله ﷺ است و داخلند جمیع اولاد فاطمه (علیها السلام) تا روز قیامت در حکم این آیه از غفران پس ایشانند پاک کرده شده از گناهان تا آخر کلامش که نگارش داده است^۲ مگر این که مرادش معصومین (علیهم السلام) از اولاد صدیقه طاهره (علیها السلام) باشد والا کلامش صحیح نبوده و مرادش درست نیست زیرا از آیه شریفه عصمت اهل بیت استفاده می شود و نظر به احادیث متواتره که از طرق شیعه و سنی نقل شده اهل بیت در آیه تطهیر عبارت از پنج تن آل عبا (علیهم السلام) هستند و باقی ائمه (ع) نیز داخلند بالاجماع و امکان ندارد که آیه بغیر از آنها شامل شود پس چطور می شود که به جمیع ذریه تا روز قیامت شامل بوده باشد؟ اینگونه حرفها و مطالب ناگوار بی مدرک و بر خلاف دلائل متقنه از کتاب

و سنت از شیخ محی الدین عربی زیاد نقل شده است .

(معنی و منظور از صلوات)

آیا منظور از صلوات گفتن به رسول الله ﷺ و آل او را منضم به آن کردن چیست؟ وجه فائده در دنیا و آخرت نسبت به آن حضرت و اهل بیت اش دارد؟

در پاسخ این سؤال گفته می شود: اما در دنیا چنانچه قبلاً اشاره شد منظور عملی کردن شعار با عظمت اسلامی است که تا حال بر احدی از پیشوایان دینی و مذهبی و قائدين دنیوی و زمامداران سیاسی دنیا نصیب نشده که هر وقت نام او را اتباعش به زبان بیاورند در عمومیت صدا و فریاد بر ثناء و دعاء بازبان مخصوص و با لحن خاصی به آسمان بلند شده و طنین انداز شود و هر قدر بتوانند با صدای بلندتر به آن شعار مذهبی اهتمام کنند و نام نامی او را زنده نگاه دارند و در ایام زندگانی و حال حیات آنها این کار رخ نداده تا چه رسد بعد از وفاتشان مگر بر حضرت خاتم انبیاء و اشرف کائنات محمد مصطفی ﷺ و این وعده قرآن کریم و لطف خاص خداوند رحیم نسبت به آن وجود اقدس است که فرموده: **ورفعنا لك ذکرك**!

چنانچه در اذان اسم مبارك اورا بعد از شهادت به توحيد خداوندی
باشهادت به رسالت وی با تصریح به اسم مباركش با هم پشت سر هم مقرون
ساخته و اعلام فرموده است .

و بهتر است هر جا که شهادت به توحيد خداوندی و شهادت به
رسالت رسول الله ﷺ ذکر شود خواه در اذان و اقامه باشد یا در غیر
آنها شهادت به ولایت و امامت امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز برای تکمیل
شهادتین ذکر شود و این عمل در حد نفس خود مستحب است و مواردی
پیش می آید که به حد وجوب می رسد و عناوین ثانویه عارض شده و رخ
می دهد که مکلف ملزم می شود که شهادت به ولایت و امارت مؤمنین
و امامت مسلمین در حق امیر المؤمنین (علیه السلام) را بگوید گرچه شهادت به
ولایت در اذان و اقامه از فصول و جزء آنها نیست که اگر گفته نشد
باطل شود ولی برای این که تکمیل کننده شهادتین است و آنها بدون
شهادت به ولایت فائده نداشته و اعمال مکلف بدون آن قبول نیست
شهادت به ولایت و امارت علی علیه السلام نیز گفته می شود و هیچگونه مانعی
ندارد و رجحان شرعی دارد .

و در این مسأله رجوع شود به حاشیه عروۃ الوثقی تألیف شیخنا
الاستاد کاشف الغطاء (ره) ط نجف و مستمسک العروة سیدنا الاستاد
طباطبائی حکیم قدس سرهما و رساله های مستقلی که در این مسأله تألیف
شده مانند رساله مستقلی که علامه آقا سید عبدالرزاق مقرر رحمہ الله
تألیف کرده و در نجف طبع شده است .

و اما فائده صلوات نسبت به عالم آخرت و جهات معنوی و باطنی آن در حق خاتم انبیاء و اولاد طاهرین آن حضرت صلوات الله علیهم اقوال علماء و کلمات بزرگان اسلام در آن باره مختلف است .

عالم ربانی شهید ثانی قدس سره در «الروضة البهیة» فرموده :
 الصلاة المأمور بها فی قوله تعالى : صلوا علیه وسلموا تسليماً اصلها الدعاء
 لكنها منه تعالى مجاز فی الرحمة و غاية السؤال بها عائد الى المصلی
 لان الله تعالى قد اعطى نبيه ﷺ من المنزلة و الزلفی لديه ما لا يؤثر
 فيه صلاة مصل كما نطقت به الاخبار و صرح به العلماء الاخيار .

حاصل فرمایش آن عالم ربانی و شهید در راه حق از ظلم سلطان
 عثمانی آنست : که صلوات گفتن به رسول الله ﷺ يك امر تعبدي
 است وضع شده با صورت مخصوصه که با آن دعا شود و ثواب آن به
 خود مکلفین برمی گردد و رسول الله (ص) احتیاجی بر آن ندارد چون
 خدا بر او منزلت و تقریبی عنایت فرموده که صلوات فرستادن در تقرب
 وی اثر نمی بخشد .

و بعضی گفته : درجات عطایای خداوندی حدی ندارد و خاتم انبیاء
 از انبیاء (ص) سلف به قبول فیوضات الهیه برتری داشته و تفوق دارد
 و لذا می فرموده :

ان ربی قد وعدنی درجة لا تنال الا بدعاء امتی

و از صلحاء مؤمنین طلب دعا می کرد پس صلوات فرستادن بر آن وجود
 مقدس ممکن است تأثیر داشته باشد و مراتب قرب الهی و تقرب معنوی

به پیشگاه خداوندی غیر متناهی است چه مانع دارد که هر صلوات بر آن وجود اقدس باعث بالا رفتن به درجات از مرتبه به مرتبه دیگر بالاتر از آن مرتبه اولی گردد .

و بعضی گفته: دعا کردن ما برای رسول الله ﷺ از جمله اعمال خود آن وجود مقدس است که به سبب آن اعمال زیادتی قرب و برتری درجات به وی حاصل می شود چون وجود اقدس خاتم انبیاء (ص) باعث شده که ما را از هلاکت نجات داده و ما او را شناخته ایم و صلوات بر او را دانسته ایم و صلوات گفتن بر او از جمله اعمال و عبادات آن حضرت است مثل دعا کردن مؤمن در حق برادر مؤمن دیگرش به سبب داخل شدن او در ایمان چون برای انسان :

«لیس الا ما سعی»

و بعضی گفته: که صلوات گفتن ما بر خاتم انبیاء (ص) باعث می شود که نسبت بر آن وجود اقدس درجه شفاعت در حق خود ما حاصل شود و این موضوع زیادتی درجه در حق آن وجود مقدس است چنانچه دعا می کنیم و می گوئیم:

و تقبل شفاعته فی امته الخ

و بعضی گفته: که صلوات دعاء است بر پیغمبر و ائمه اطهار علیهم السلام که انقطاع وساطت رحمت کلیه از آن حضرت نشود مانند این که می گوئیم:

اهدنا الصراط المستقیم

چنانچه می فرموده: رب زدنی علماً .

و بعضی گفته : که صلوات دعاء است برای زیادتی نعمتهای ما
 زیرا زیادتی نعمتها به ما و بالا رفتن درجات ماها باعث زیادتی نعمت
 بر آن حضرات علیهم السلام است مانند شاخ و برگهای درخت و طراوت آنها
 که باعث زینت درخت بوده و زیادتی بر آنست از باب صفت به حال
 متعلق باشد .

عمنا الاعظم مجتهد کبیر حاج میرزا محمود شیخ الاسلام^۱ طباطبائی
 تبریزی قدس سره را در رساله « مسائل الدعاء » در جواب از سؤال سوم
 شخص سؤال کننده تحقیق عالی و دقیق است و نقل آن سؤال و جواب
 در اینجا خالی از فائده نیست و چون هر دو سؤال و جواب به عربی
 است ترجمه به فارسی آن را از ترجمه آن رساله شریفه که به قلم سید
 جلیل فاضل معظم آقای حاج سید ابوالفضل حسینی ترجمه شده در اینجا
 بیاورم و اصل رساله (مسائل الدعاء) که به عربی است با (رساله ابداء
 البداء القول بالبداء) از تألیف آن مرحوم باهم به قطع کوچک در سال
 (۱۳۰۲) هـ ق در تهران طبع شده و ترجمه (مسائل الدعاء) به فارسی
 در سال (۱۳۶۸) ق در قم چاپ گردیده و ترجمه آن سؤال و جواب این
 است :

۱ - شرح حال آن بزرگوار را در کتاب (خاندان عبدالوهاب) بطور

تفصیل نگارش داده‌ام و از خداوند توفیق طبع و نشر آن کتاب را مسئلت می‌نمایم.

پرسش سوم: شناختی و فهمیدی که خداوند سبحان دعای دعا کنندگان را لامحالة اجابت می‌فرماید یا به سبب اعطاء آنچه سؤال نموده یا بواسطه اعطاء عوض آنچه آن را که سؤال کرده است .
پس آیا اجابت دعای امت برای رفعت درجه پیغمبر و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام و مانند اینها عین اش عطا می‌شود (یعنی درجات آنها را ارتقاء داده و بالا می‌برد) ؟

و یا این که عوض آن را مرحمت می‌فرماید (یعنی درمقابل آن ثواب اخروی برای خود امت عطا می‌فرماید) ؟ و به عبارت دیگر آیا دعای امت برای آنها موجب زیادتی مراتب آنها می‌باشد یا نه ؟ بلکه فائده دعای امت برای خود امت بر می‌گردد ؟

پاسخ: به جماعتی از متکلمین و غیر آنها نسبت داده شده است که شق دوم را اختیار نموده‌اند و گفته‌اند: بر پیغمبر و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام عطا شده است از بلندی درجه و قرب منزلت و بزرگی و عظمت فضل به اندازه که دیگر دعای دعاکننده در آن تأثیری ندارد و فائده دعای امت برای آنها راجع به نفس خودشان می‌باشد که بواسطه اینها مقرب گردیده و استفاده ثواب می‌نمایند چنانچه از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرمود :

(من صلی علی واحدة صلی الله علیه عشرآ)

یعنی هر که رحمت بفرستد برای من يك مرتبه خداوند عالم رحمت می‌فرستد برای او ده مرتبه .

و لکن تحقیق مطلب چنان که جمع کثیری از محققین گفته اند این است : که دعای امت باعث زیادتی مراتب و مدارج آنها می باشد به جهت این که نعمای الهی محدود به حدی نبوده و پایان و انتهائی برای آن متصور نیست و مدارج تفضلات خداوند تعالی را نتوان احصاء نمود و بودن آنها سلام الله علیهم در مرتبه که بی نیاز و غیر محتاج باشند به ازدیاد مراتب به تصور نمی آید و بودن دعای امت از اسباب ازدیاد مراتب آنها جائز است .

علاوه بر اشخاص بینا مخفی و پوشیده نیست که هرگاه آنها از این معنی بی نیاز بودند لزومی نداشت که امت تحصیل ثواب و تقرب را بواسطه دعا کردن به آنها بنماید و اولی و سزاوار برای امت در تحصیل ثواب و تقرب این بود که برای نفسهای خودشان دعا بنمایند که خدا آنها را در ایمان و اعتقاد به ائمه علیهم السلام ثابت و مستقیم فرماید .

بلی ممکن است گفته شود : این که زیادتی مراتب آنها سلام الله علیهم در خصوص خواستن رحمت بر آنها حاصل می شود (یعنی ممکن است زیادتی مراتب آنها در مورد طلب رحمت به جا آورده شده و به عمل ییاید) برای این که مراتب صلوات و رحمت و تفضل خداوندی غیر متناهی بوده و پایانی ندارد .

و اما در اعطاء خداوندی درجه شفاعت و وسیله را به سبب دعای امت برای پیغمبر صلی الله علیه و آله که درجه است در بهشت و بالاتر از آن درجه نیست ممکن نیست زیرا این که ثابت شده است که خداوند سبحان امثال

شفاعت و وسیله را بواسطه تحمل اثقال رسالت و زحمات او و به سبب ختم نبوت به آن بزرگوار عطاء فرموده است نه به جهت دعای امت و اگر چه وارد شده از پیغمبر اکرم وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ که امر فرمود سؤال کنید برای من وسیله را «علی رؤس الخلائق» یعنی علی و آشکارا که خداوند متعال برای من بدهد.

پس دعای امت و طلب آنها از خدا این که عطا کند امثال شفاعت و وسیله را برای پیغمبر (ص) اذعان و اعتقاد است بر این که آنها حق پیغمبر وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ است و اوست که لائق و سزاوار اینهاست و این اذعان موجب تکمیل ایمان است و در این صورت این طلب می باشد از باب استعمال صیغه امر در تصویب و این معنی هم در عرف معروف است مانند این که رفیق تو می گوید : دیدم فلانی را که به پدر خود فحش می داد پس او را زدم در این حال تو می گوئی بزنی او را و مقصودت این است که زدن او را تحسین نمائی و شخص ضارب را تحسین نموده و استحقاق مضروب را تثبیت نمائی و از این لحاظ است که بعضی اوقات برای ضارب می گوئی خوب کردی که او را زدی و به جا بوده که او را بزنی ولیکن ممکن است که این خدشه را دفع بکنی با این که بگوئی :

اگر چه ما مسلم می داریم که برای دعای امت راجع به عطاء خداوند احدیت امثال وسیله و شفاعت را وجهی و علتی نیست. و صرف نظر کردیم از این که طلب اعطاء آنها « شفاعت و وسیله » برای پیغمبر وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ به جهت تصویب خلاف ظاهر است می گوئیم : همانا در وسیله و

شفاعت تفضلات غیر متناهی و شئون کثیره می باشد .

پس سؤال شفاعت و وسیله برای پیغمبر (ص) راجع می شود به سؤال کردن آن چیزی که در آنها هست از تفضلات و شئون دیگر ، این معنی را امعان نظر نموده و نیک بنگر .

و اما آنچه در دعای عصر جمعه وارد است که : و انك لم تأمر بالصلاة عليه الا بعد ان صليت عليه انت و ملائكتك - الی قوله ﷺ -
 للاحاجة الی صلاة احد من المخلوقین بعد صلاتك عليه ولا الی تركيهم اياه بعد تركيتك بل الخلق جميعاً هم المحتاجون الی ذلك لانك جعلته با بك الذى لا تقبل لمن أتاك الا منه و جعلت الصلاة عليه قربة منك و وسیلة اليك و زلفة عندك و دللت المؤمنین عليه و امرتهم بالصلاة عليه ليزدادوا بها اثره لديك وكرامة عليك .

یعنی خدایا امر نفرموده ای به صلات و رحمت فرستادن بر پیغمبر ﷺ مگر بعد از آن که تو و ملائکه های تو به او رحمت فرستاده باشید (تا این که عرض می کند) امر کردن تو برای ما که صلات و رحمت به پیغمبر (ص) بفرستیم نه از این جهت است که پیغمبر (ص) احتیاج به صلات و رحمت یکی از مخلوقات داشته باشد بعد از آن که تو بر او صلوات فرستاده باشی و نه از این راه است که پیغمبر (ص) احتیاج به ترکیه احدى داشته باشد بعد از آن که تو او را ترکیه فرموده ای بلکه مخلوقات جميعاً محتاجند به طرف صلوات بر پیغمبر (ص) به جهت این که توفرازدادی او را وسیله خودت بطوری که قبول نمی کنی از کسی

که بیاید به طرف تو مگر از این راه و قرار داده‌ای رحمت را بروی
تقرب بر تو و وسیله به سوی تو و منزلت در نزد تو و دلالت و راهنمایی
فرموده‌ای مؤمنین را بر او و امر کردی آنها را به رحمت و صلات
فرستادن بر پیغمبر (ص) که بواسطه آنها در پیشگاه تو دارای کرامت
و کردار نیک بشوند .

پس آنچه استفاده می‌شود از این دعا این است :

که وجود نازنین پیغمبر (ص) احتیاج ندارد به صلات مخلوقات
بعد از صلات و رحمت خالق متعال بر او به این معنی : که صلات و
رحمت خدا بر او باقی نمی‌گذارد کرامت بالاتری را مگر این که شامل
آن می‌باشد و حاصل نمی‌شود از صلوات خلق بر پیغمبر (ص) کرامتی
مگر مرتبه پائین تر از آن کرامتی که از رحمت فرستادن خدا حاصل
می‌شود پس بر صلوات خلق با وجود صلوات خالق احتیاجی نیست .

و این معنی غیر آنست (که بگوئیم) : صلوات و رحمت فرستادن
موجب کرامتی است نسبت به پیغمبر (ص) و اگر چه برای پیغمبر (ص)
بوده باشد بواسطه صلات خداوند متعال مافوق آن کرامتی که به سبب
صلوات عبد حاصل می‌شود .

و به عبارت دیگر : وجود مبارك پیغمبر اکرم ﷺ بی احتیاج
است از این که حاصل نماید درجه را به سبب صلات و رحمت خلق بر
او اگر چه صلات و رحمت خلق بر او موجب است حصول درجه نسبت
به وجود نازنین پیغمبر (ص) .

و به عبارت آخری : وجود مبارك رسول الله (ص) بی نیاز است از این که خلق طلب نماید از خدا اعطاء کرامت را بر او اگر چه خود پیغمبر (ص) محتاج است به اعطاء کرامت خداوند برای او .

و اگر خواسته باشی (از باب تشبیه کامل بر ناقص) قیاس کن این مقام را بر مقام وزیر چنانچه وزیر از جهت کمال قربی که با سلطان دارد بی نیاز است از این که رعیت از سلطان طلب اکرام او را بنمایند با این که اگر چنانچه موقعی که استدعا و تقاضا بنمایند اکرام او را مورد الطاف و اکرام سلطان واقع می گردد و او را به جهت استدعای رعایا اکرام فرماید و او محتاج است به اکرام سلطان پس با نظر عمیق و دقیقانه تأمل نموده و دقت کن تا اشتباهی باقی نماند^۱.

آنچه از شهید ثانی قدس سره نقل شد چنانچه در کلمات شریفه اش گذشت که فرموده : اصل صلات که خداوند در آیه : ان الله و ملائکته یصلون امر بر آن فرموده به معنی دعاء است و آن از خدای تعالی مجاز در رحمت است ، نظرش بر آنست که مجاز بهتر از اشتراك است . مشهور در معنی صلات گفته اند : صلات از خداوند تعالی رحمت است و از ملائکه استغفار است و از آدمیان دعاء است و اقتضاء این قول

۱- رجوع شود به ترجمه : مسائل الدعاء . از ص ۴۶ - ۵۳ و مسائل

الدعاء اصل عربی تقریباً دو صفحه به آخر آن رساله مانده .

آنست که لفظ صلات در آن معانی مشترك لفظی باشد و لذا شهید ثانی (ره) فرموده: که صلات در اصل به معنی دعاء است یعنی حقیقت در آن بوده و از خداوند در رحمت مجاز است که اشتراك لازم نیاید و مجاز بهتر از آنست و در مبحث تعارض احوال از اصول فقه گفته شده:

«المجاز خیر من الاشتراك»

چون مجاز بیشتر است و دائره اش وسیعتر و اوسعیت در عبارت دارد و فائده اش زیادتر است زیرا در آن هیچ وقت توقف لازم نمی آید و گفته شده: که اشتراك بهتر از مجاز است زیرا اشتراك دورتر از خطاء است چون اگر قرینه نباشد توقف می شود به خلاف مجاز.

چنان که گفته شده: اشتراك بهتر از نقل است زیرا نقل تقاضای وضع لفظ در دو معنی می کند با نسخ وضع اول به خلاف اشتراك. یا نقل بهتر از اشتراك است زیرا مفاسد نقل کمتر از مفاسد اشتراك است برای این که منقول محمول بر معنی دوم می شود وقتی که مجرد از قرینه باشد به خلاف مشترك چون مشترك وقتی که مجرد از قرینه شد مجمل می شود پس فائده نقل بیشتر است. و همچنین از این گفتارها درباره تخصیص خیر از اضرار است یا نسبت به صورتهای دیگر گفته اند. ولی تمامی آنها امور استحسانیه بوده و بر آنها اعتبار نیست و امکان ندارد در تشخیص مراد از لفظ بر آنها اعتماد کرد چنانچه محقق خراسانی (ره) در کفایه بر آن تصریح فرموده است.

مگر این که آن اموری باعث ظهور لفظ در یکی از دو طرف احتمال

شود در آن وقت به طرف راجح اخذ می‌شود به خاطر ظهور لفظ در آن طرف راجح و به علت حجیت ظهور نزد عرف و عقلاء و شارع نیز آن را امضاء فرموده است چنانچه در مبحث حجیت ظنون خاصه محقق شده است.

چنانچه مرجع اصول لفظیه از اصالت حقیقت، و اصالت عدم اشتراك، و اصالت عموم، و اصالت اطلاق، و اصالت عدم نقل، و اصالت عدم اضممار، تمامی اینها وقتی که امر دائر شد میان معنی حقیقی و میان معنی مجازی یا اشتراك لفظی یا تخصیص یا تقیید رجوع به آن اصول می‌شود برگشت همه آنها بر اصل واحد است که عبارت از (اصالت ظهور) می‌باشد و آن اصل معتبر در نزد عرف و عقلاء است که از باب عمل به ظاهر کلام بر آن اعتماد می‌کنند و در باب حجیت ظواهر از جهت ظنون خاصه اثبات حجیت آن شده است.

و در لفظ «صلوات» تحقیق آنست که آن از خداوند نیز مجاز در رحمت نیست بلکه استعمال به نحو حقیقت است زیرا صلوات در اصل لغت حقیقت در يك معنی بیشتر نیست و آن عبارت از معنی «عطف» است و عطف نسبت از خداوند تعالی رحمتی است که لایق ذات احدیت اوست و عطف نسبت به ملائکه استغفار و نسبت به بشر دعاء بعضی از آنها به بعض دیگر است.

پس نه اشتراکی در بین است و نه مجاز و استعماله در کار است و عطف از خداوند رحمت می‌شود و از مخلوق استکانت و تذلل و طلب

رحمت و استغفار است و از بنده بر بنده دیگر طلب رحمت از خداست بر او^۱.

۱- شیخ الفقهاء العظام صاحب جواهر الکلام قدس سره بعد از آن که از مشهور نقل کرده که صلاة به معنی دعاست متوجه شده که به معنی عطف است و از این هشام در معنی آن را نقل فرموده (جواهر ج ۷ ص ۷ ط نجف) و قول مشهور را از جهاتی بعید دانسته است ، و برای تحقیق به نحو عمیق به کتاب صلاة محقق شهیر آقا شیخ هادی طهرانی رحمه الله نزیل نجف اشرف متوفی به سال (۱۳۲۱) قمری باید مراجعه شود .

و کتاب صلاة آن مرحوم به قطع و زبری از اول صلاة تا آخر صلاة مسافر در ۱۷۹ صفحه در نجف به خط آقا میرزا احمد زنجانی ایده الله تعالی به سال (۱۳۲۲) هـ در مطبعة مرتضویه طبع سنگی گردیده و از غرائب این که در طبع آن از بعض جاهاى کتاب اسقاط کرده اند چنانچه مسأله سهو النبی (ص) را که قبل از شروع به احکام مسافر در آخر کلام در احکام خلل است ص ۱۴۸ سطر ۶ اسقاط شده بعد از قول او : و الحمد لله الذی علی ما هدانا الیه و الشکر له . که گوید : و بعد هذه البيانات بقى الکلام فى بیان ما ورد عن الائمة (ع) فى سهو النبی (ص) فى صلاته و تحقیق الحق فيه ان العصمة الخ.

و بعد چند ورق مفصلاً در تقویت قول شیخ صدوق (ره) کوشیده و به گمان خویش در اعتراض بر شیخ اعظم مفید (ره) قدم برداشته مانند بعض معاصرین کلماتی چیده ولی چیز طرفای نیاورده غیر از این که برخلاف اجماع و ضرورت

پس حاصل کلام آنست: که لفظ «صلات» خواه از خدای متعال و خواه از دیگری حقیقت واحده است و اختلاف از جهت خصوصیت ربط است و کاشف از آن خصوصیت عبارت از اختلاف حروف است. و به همین اندازه در اینجا اکتفاء می شود و مطلب به نحو تفصیل در محل خود از کتاب صلات در فقه است.

علامة اکبر سید علی خان مدنی قدس سره در شرح صحیفه سجادیه (علیه السلام) فرموده: قال المحققون: ان الصلاة لغة بمعنى واحد وهو العطف ثم العطف بالنسبة الى الله تعالى الرحمة اللاتئة به والى الملائكة

←
مذهب سخن رانده و در طبع کتاب عباراتی را که نقل شد: (و بعد هذه البيانات بقى الكلام الخ) آن را آورده در آخر کلام در صلاة مسافر در ص ۱۷۹ ذکر کرده و در همان جا کتاب را ختم کرده اند و آنچه در سهو النبی (ص) بیان کرده نقل ننموده اند و نیز از کتاب بعض تشنیعات که در حق امثال علامة فیض کاشانی (ره) در مقام انتقاد نگارش داده مقداری حذف و اسقاط کرده اند و نسخه کامل خطی از کتاب صلاة آن مرحوم در کتابخانه ما موجود است که نسخه کامل و صحیح است و در مقابل با چاپی موارد اسقاط معلوم می شود.

و شیخ استاد (ره) در (الذریعة) به طبع شدن آن کتاب در سال نامبرده اکتفاء فرموده و به خصوصیات اشاره نکرده و فرموده: که آن از مجلدات ودائع النبوة است - الذریعة ج ۱۵ ص ۶۱ ط تهران.

الاستغفار والى الادميين دعاء بعضهم لبعض ...^۱

وعلامه مرتضى زبيدلى در شرح احياء العلوم گوید : معنى الصلاة : العطف و هو بالنسبة الى الله تعالى اما ثناؤه على العبد عند الملائكة و هذا هو الاليق فى تفسير صلاة الله على انبيائه ، و اما اكمال الرحمة ، و بالنسبة الى غيره تعالى الدعاء بخير و بكون الصلاة بمعنى العطف اتضح كل الاتضاح تعديتها بعلی^۲.

و ناگفته نماند : که در اکثر روایات شیعه در صلوات به رسول الله ﷺ فصل بین پیغمبر اکرم (ص) و بین (آل) « بعلی » نیست و به این نحو است :

اللهم صل على محمد و آل محمد .

چنانچه گذشت ، و اما در اکثر روایات اهل سنت فصل با (علی) است و (علی آل محمد) می باشد .

علامة مجلسی قدس سره فرموده^۳ : اعلم انه اشتهر بين الناس عدم جواز الفصل بين النبي ﷺ و بين آله (بعلی) مستدلين بالخبر المشهور بينهم و لم يثبت عندنا هذا الخبر و هو غير موجود فى كتبنا و

۱- رياض السالكين در ذيل شرح دعاء دوم .

۲- اتحاف السادة المتقين بشرح اسرار احياء علوم الدين ج ۵ ص ۴۸ .

۳- اربعين مجلسی (ره) ص ۱۷۹ .

بروی عن شیخنا البهائی رحمة الله تعالى علیه ان هذا من اخبار الاسماعيلیة
لکن لم نجد فی الدعوات الملتزمة عن ارباب العصمة صلوات لله علیهم
المفصل بها الا شاذاً و تركه اولی و احوط .

و سید علامه متبوع سید عبدالله شیر (ره) در مصابیح الانوار بعد
از نقل آنچه از علامه مجلسی (ره) نقل شد فرموده : اقول بل الفصل
بها موجود فی کثیر من الادعیة و الاذکار سیما فی الصحيفة السجادیة
ولو لا خوف الاطالة لتلوت عليك من ذلك شطراً و افرأ .

ولی واضح است که در میان شیعه عموماً در صلوات با (علی) فصل
نمی کنند خواه در مقام صلوات گفتن باشد یا در کتابت صلوات در کتب
و مؤلفات چنانچه کتب و مؤلفات شیعه به این موضوع بهتر گواه عادل
و شاهد صادق است و بلاشک عمل عموم شیعه بر این است و شاید جهت
آن اینست همانا استعمال (علی) موهم فصل است به این مناسبت ترك
کرده اند گرچه از جهات ادبی اشکالی ندارد و فصل نیست و اما روایتی
که بزرگان : شیخ اعظم بهائی (ره) و علامه مجلسی (ره) به آن اشاره
کرده اند ثابت نیست و در کتب حدیث شیعه وجود ندارد چنانچه اسانید

۱- مصابیح الانوار ج ۱ ص ۴۱۹ ط بغداد .

۲- یعنی رسول الله (ص) فرموده باشد : من فصل بینی و بین آلی بعلی

لم ینل شفاعتی . اما فرمایش سید شیر (ره) که فرموده : الفصل بها سیما فی

فن حدیث تصریح فرمودند و لذا احتیاجی به توجیه چنین حدیثی که در کتب حدیث اثری از آن نیست نداریم چنانچه بعضی از محشین کتب ادبیات عربی بعض توجیهات کرده اند^۱ و آن حدیث از ساخته های اهل سنت بوده و به شیعه نسبت داده اند و بر فرض اگر همچو حدیثی باشد معنی آن اینست هر کس فصل جدا کند (علی) را - به کسر لام و تشدید یاء - یعنی امیر المؤمنین علی علیه السلام را از (آل) من و گوید : علی علیه السلام از (آل) پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست و او از آل خارج است چنین شخصی به شفاعت من نائل نخواهد شد .

←
الصحيفة السجادية در صورتی که در تمامی صحیفه حتی یکبار هم ما بین محمد (ص) و آل بهی فاصله نشده است فقط در يك جا در دعای روز قربان و جمعه علی آل محمد وارد شده آن هم در حدود بیشتر از يك سطر فاصله دارد و لذا لفظ علی آورده شده است پس ادعاء سید اعظم شبر (ره) نسبت به صحیفه سجادیه که فرموده : سيما في الصحيفة بی وجه است چنانچه از فضلاء دوستان به این مطلب متذکر شد از الطاف شان کمال تشکر دارم سلمه الله تعالی و ابقاه .

۱ - یعنی حدیث رد بر غلات باشد و معنایش این است که هر کس علی علیه السلام را از آل من جدا کند و او را از مرتبه خلافت خارج کرده و به مرتبه الوهیت برساند چنانچه غلات می کنند او به شفاعت من نمی رسد و آن توجیه بعید است .

و لذا ما شیعه معتقدیم که (آل) عبارت از فاطمه زهراء و ائمه
اثنا عشر عليهم السلام هستند که صلوات فرستادن بر آنها با رسول الله صلی الله علیه و آله
در تشهد نمازهای یومیه واجب است و اگر گفته نشود نماز باطل است
چنانچه کرا را گذشت .

(اشکال مشهور و دفع آن)

در روایات شیعه و سنی در کیفیت صلوات که مأثور و دستور
داده اند این عبارت زیاد وارد است :

اللهم صل علی محمد و آل محمد كما صلیت علی ابراهیم و آل
ابراهیم انک حمید مجید .

و در روایاتی با زیادات دیگر نیز مأثور شده است و در میان علمای
اسلام اشکالی در این مورد متوجه شده و مطرح انظار آنها واقع و توجیهات
زیادی در رفع آن ذکر کرده اند .

اما اشکال آنست : که در علم بیان تصریح کرده اند که مشبه به باید
اقوی از مشبه باشد مثل این که گویند : زید کالاسد . ولی در اینجا آن
طور نیست زیرا خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله اشرف و افضل از ابراهیم عليه السلام است
و این مطلب از ضروریات در اسلام و اجماعی میان مسلمین است .

و علمای اسلام توجیهات زیادی در رفع آن دارند مانند : شیخ
شهید (ره) در قواعد و فیر و زآبادی صاحب قاموس در لغت در کتابش

الصلاة و البشر^۱ و شیخ بهائی (ره)^۲ و علامه مجلسی (ره) و سید محدث جزائری (ره)^۳ و سید محدث شبر قدس سره و غیر از آن بزرگواران نکارش داده‌اند و علامه مجلسی (ره) در اواخر کتاب اربعین و سید شبر در مصابیح الانوار^۴ چهارده فقره توجیه ذکر کرده‌اند ولی بعض توجیهات عامه بامذاق و رویه و عقیده خاصه درست نیست و از توجیهات فاسده است .

در اینجا به چند توجیه صحیح اشاره کرده و نقل می‌شود :

اول : اکثر محققین خاصه و عامه گفته‌اند : که رسول الله ﷺ چون از جمله آل ابراهیم است پس صلوات بر آن حضرت و آتش در ضمن صلوات بر ابراهیم بر وجه اتم و اکمل حاصل است و مطلوب ما در صلوات که درخواست می‌کنیم : اللهم صل علی محمد و آل محمد الخ آنست که پیغمبر اکرم و آتش به صلوات دیگری اختصاص یابد که مماثل

۱- الصلاة و البشر ص ۷۹ ط دمشق .

۲- مفتاح الفلاح ص ۲۹ ط مصر، و در جبل المتین نیز متعرض شده است رجوع شود به ص ۲۵۰ - ۲۵۱ که با مشرق الشمسین و رساله‌های متعدده از شیخ (ره) در سال : ۱۳۲۱ هجری قمری در تهران طبع سنگی نفیس شده و نسخه‌اش بسیار نایاب گردیده است .

۳- انوار نعمانیه ج ۱ ص ۱۳۴ ط تبریز .

۴- مصابیح ج ۱ ص ۴۱۵ ط بغداد .

صلواتی که بر او و آلش و دیگران عمومیت داشت .

و الصلاة العامة للكل من حيث العموم أقوى من الخاصة بالبعض .

دوم : تشبیه در عطا واقع شده و لازم نیست مثلاً از سؤال کردن

زید که به او نیز مانند عمر و عطا شود عمر و افضل از زید هم باشد بلکه

سؤالش از جهت سبقت زمانی عطا بر عمر و است پس سؤال صلوات بر

خاتم انبیاء مانند صلوات بر ابراهیم از جهت سبق زمانی ابراهیم است

و از این لازم نمی آید کثرت و افضلیت صلوات بر ابراهیم علیه السلام .

سوم : اقوی بودن مشبه به اغلب در تشبیه باید اقوی باشد لازم

نیست بلکه گاه می شود که تشبیه بدون آن محقق می شود چنانچه یکی

از دو برادر به پدرشان می گویند : اعطنی دیناراً کما اعطیت أخی .

و از این قبیل شاید باشد آیه شریفه که فرموده : کتب علیکم الصیام

کما کتب علی الذین من قبلکم^۱ و آیه شریفه : احسن کما احسن الله الیک^۲

تشبیه در اصل جعل فعل است نه در قدر بقدر .

این توجیه سوم برگشت بر دومی دارد بلکه عین آنست .

چهارم : لازم نیست که مشبه از هر جهت باید اقوی باشد بلکه

لازم آنست که شیء ظاهر واضح بوده باشد چنانچه در آیه شریفه

۱- البقرة : ۱۸۳ .

۲- القصص : ۷۷ .

می فرماید: مثل نوره کمشکاة^۱ نور مشکاة کجا و نور الهی کجا ولی چون مشکاة امر واضح و ظاهر است و در نظر شنونده روشن است و لذا نور خدا را به آن تشبیه فرموده است و چون تعظیم و احترام ابراهیم عليه السلام و آل او امر ظاهر در تمامی عوالم امکان است و لذا صلوات و تعظیم رسول الله (ص) را به آن تشبیه کرده است . و مؤید این معنی است که در بعضی دعاها در طلب صلوات به رسول الله ﷺ مانند صلوات بر ابراهیم عليه السلام کلمه : فی العالمین . ضم شده است .

و شاید آنچه از طینی نقل شده که گفته : ليس التشبيه المذكور من باب الحاق الناقص بالکامل بل من باب الحاق مالم يشتهر بما اشتهر همين معنی است .

پنجم : کاف در «کما صلیت علی ابراهیم . . . الخ برای تشبیه نیست بلکه برای تعلیل است چنانچه نظیر آن در قرآن مجید واقع است مثل قول خداوند تعالی : کما ارسلنا فیکم رسولا منکم^۲ . و می فرماید : واذکره کما هداکم^۳ .

۱- النور : ۳۵ .

۲- البقرة : ۱۵۱ .

۳- البقرة : ۱۹۸ .

(مطلب ارزنده)

و از مطالب ارزنده و بحث‌های پسندیده که تذکر آن را در اینجا لازم می‌دانم آنست :

صلوات فرستادن به رسول الله ﷺ و اولاد طاهرين او عليهم السلام در تمامی حالات و اوقات رجحان شرعی داشته و از اعمال حسنه و اقوال مستحبه می‌باشد خصوصاً در موقعی که بیشتر از شعائر دینی محسوب گردد و با صدای بلند چنانچه خود آن وجود مقدس دستور داده این شعار اسلامی را باید انجام داد .

و از مواردی که صلوات گفتن بسیار خوب و هیچگونه رجحانش مشکوک نیست در تعقیبات بعد از نمازهای فرائض پنجگانه است که از تعقیبات مهمات بشمار است .

بعضی از فضلاء گفته : افضل اعمال و افضل او راد و ازکار صلوات بر محمد و آل محمد است سلام الله عليهم اجمعین بخصوص در عقب فرائض که باید بر همه دعاها صلوات را مقدم داشت^۱.

۱- رجوع شود به دعوة الحسنى فی ادعية الحسنى ص ۲۷ ط بمبئی سال

(۱۳۱۴) ه ق تألیف فاضل زاهد میرزا علی اکبر همدانی نزیل نجف اشرف متوفی (۱۳۲۵) ه ق .

در اسرار الصلاة^۱ در فصل تعقیبات پس از تکبیرات سه گانه بعد از نماز که از تعقیبات است گفته : بعد از آن صلوات فرستادن است و صلوات به صورت خاصی نقل کرده و بعد از آن بعض تعقیبات دیگر بیان فرموده و گوید :

ثم تسبیح الزهراء علیها السلام و الاخبار الواردة فی فضله کثیرة الخ .

البته باید انسان از جای خود تکان نخورده به نحوی که در تشهد نماز قرار گرفته بود و از آن فارغ شد زانویهای خود را از قبله بر نکر داند در حال رو به قبله و تورك و تکلم ننموده و به دور خود رو نکر داند مشغول تسبیح حضرت زهراء بتول علیها السلام بشود .

امام صادق علیه السلام فرموده^۲ : ما اطفال خودمان را به آن تسبیح امر می کنیم مانند این که به نماز امر می نمائیم و آن تسبیح بعد از هر نماز به من محبوب تر از هزار رکعت نماز خواندن در هر روز است . و جای شك نیست که آن تسبیح مبارک از افضل تعقیبات است .
و اگر کسی بعد از تکبیرات سه گانه بعد از نماز آیه شریفه :

۱- اسرار الصلاة عالم مؤید به تأییدات ربانی آقای حاج میرزا جواد

ملکی تبریزی قدس سره ص ۲۸۳ ط تهران سال (۱۳۸۰) ۵ ق .

۲- مفتاح الفلاح شیخ بهائی (ره) ص ۴۹ ط مصر .

ان الله و ملائكته يصلون على النبي الخ

را بخواند و بعد از آن صلوات بفرستد و بعد مشغول تسبیح صدیقه طاهرة علیها السلام بشود مانعی ندارد به نحوی که در تشهد نشسته بود به وضع نشستن خود چنانچه بیان شد تغییر نداده باشد و تسبیح حضرت زهراء علیها السلام را به جا بیاورد در موقع خود آورده است ..

شیخ صدوق قدس سره در کتاب خصال به سندی که در غایت و نافت و اعتبار است از امام صادق علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که : در مجلس واحد چهار صد فقره از چیزهایی که برای شخص مسلم در دین و دنیایش صلاحیت دارد تعلیم فرموده در ضمن همان حدیث شریف است که فرموده : فاذا فرغ العبد من صلاته فليصل على النبي صلی الله علیه و آله و يسأل الله الجنة ويستجير من النار ويسأله ان يزوجه من الحور العين، فانه من صلى على محمد النبي صلی الله علیه و آله سمعه النبي و رفعت دعوته الخ. باز در همان حدیث شریف قبل از فقرات شریفه فوق که نقل شد فرموده : اذا قرأتم «ان الله و ملائكته يصلون على النبي» .

فصلوا عليه في الصلاة كنتم او في غيرها .

۱- خصال جزء دوم ص ۶۲۹ - ۶۳۰ ط تهران سال (۱۳۸۹) ه ق و

در همان حدیث می فرماید : صلوا على محمد و آل محمد فان الله عز و جل یقبل دعاء کم عند ذکر (محمد) ودعائکم له وحفظکم اياه صلی الله علیه و آله = خصال

ج ۲ ص ۶۱۳ ط تهران .

از این فرمایشهای امام علیه السلام به خوبی استفاده می شود که بعد از فارغ شدن از نماز صلوات فرستادن استحباب دارد و هر وقت آیه شریفه: ان الله وملائكته الخ قرائت شود به صلوات گفتن امر فرموده است خواه در اثناء نماز باشد یا در غیر حال نماز و اگر آیه شریفه بعد از نماز خوانده شود پس باز امر به صلوات فرستادن فرموده است .

پس اگر بعد از فارغ شدن از نمازها آیه شریفه قرائت شود خواه پس از فراغت از نماز انفرادی باشد یا بعد از فارغ شدن از نماز با جماعت بوده باشد و آیه شریفه خوانده شود و مردم در عمومیت صدا به صلوات گفتن بلند نمایند چنانچه امر به بلند گفتن صلوات فرموده اند هیچگونه مانع شرعی نبوده بلکه رجحان و استحباب شرعی خواهد داشت و با موقع تسبیح حضرت زهراء علیها السلام منافات ندارد به نحوی که بیان شد .

و نسبت به آیه شریفه در خصوص تعقیب نماز مغرب و صبح حدیث وارد شده و آن را شیخ صدوق (ره) به سند خود از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده: عن ابی المغیره قال: سمعت ابا عبدالله علیه السلام يقول: من قال فی دبر کل صلاة الصبح و صلاة المغرب قبل ان یشئ رجلیه او یکلم أحداً: ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا أئمتها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً اللهم صل علی محمد و ذریته، قضی الله له مائة حاجة سبعین فی الدنیا و ثلاثین فی الآخرة قال: قلت ما معنی صلاة الله و ملائکته و صلاة المؤمن؟ قال: صلاة الله رحمة من الله و صلاة ملائکته

تزکیه منهم له و صلاة المؤمنین دعاء منهم له^۱.

و اما صلوات فرستادن بر غیر رسول الله ﷺ جائز بوده و قرآن مجید بر آن تصریح کرده است و فرموده: هو الذی یصلّی علیکم و ملائکته^۲ و قول خداوند تعالی: و صلّ علیهم ان صلاتک سکن لهم^۳ و فرموده: الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا ان الله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة^۴.

زمخشری گفته: اگر به یکی از اهل بیت ﷺ در تنهائی صلوات گفته شود مکروه است چون آن اتهام بر افضی بودن می کشد^۵ - زهی تعصب بی جا و عناد بی مورد که مدلول آیات قرآنی را زیر پا می گذارد و مانند زمخشری علامه ای را به اظهار آن سخن ناهنجار و ادار می کند و بدون دلیل به کراهت یک امر جائز و بلکه راجح فتوی می دهد.

در اینجا مکالمات آیة الله علامه (ره) و مناظرات آن یگانه رادمرّد فهامه به یاد انسان در مجلس سلطان خدا بنده می افتد که آیة الله

۱- غایة المرام سید بحرانی (ره) ص ۳۱۴ و روایت از ثواب الاعمال

شیخ صدوق (ره) نقل شده چنانچه در دعوة الحسنی از آن کتاب نقل کرده است.

۲- الاحزاب: - ۴۳.

۳- التوبة: - ۱۰۳.

۴- البقرة: - ۱۵۶ - ۱۵۷.

۵- اربعین مجلسی (ره) ص ۱۹۷.

قدس سره خطبه بلیغه فصیحه ایراد فرموده و صلوات به رسول الله ﷺ و به ائمه معصومین علیهم السلام در آن خطبه فرستاده و سید موصلی که در آن مجلس سلطانی بوده و در مناظره آیه الله با سائر علماء او ساکت نشسته بود به مقام تکلم آمده و گوید :

دلیل جواز صلوات فرستادن بر غیر انبیاء چیست ؟

آیه الله قدس سره بی درنگ می فرماید: الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انالله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهمتدون .

سید موصلی مکابره را پیشه خود ساخته و گوید : کدام مصیبت است که بر (آل) پیغمبر ﷺ رسیده تا این که آنها سزاوار صلوات فرستادن شده اند ؟

آیه الله (ره) می فرماید: از شنیع ترین مصائب و اشد آنها آنست که از ذراری آنها مثل تو به وجود آمده که منافقین جهان که مستوجب لعن و نکال اند آنها را بر آل رسول ملک متعال ترجیح می دهد حاضرین مجلس به خنده زده و از حاضر جوابی آیه الله علامه (ره) و بالبداهه از

جواب گفتن آن بزرگوار در تعجب شده و یکی از شعراء گوید :

اذا العلوی تابع ناصبیا بمذهبه فما هو من ائیه
وکان الکلب خیراً منه حقاً لان الکلب طبع ائیه فیه

از سادات اگر تبعیت از ائمه اطهار و اجداد امجاد خودشان
 حجج خداوندی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نمایند آن شرافت موهوبی و سیادت و عزت
 خدا دادی را از دست می دهند ولی حرف در سر پیدا شدن افرادی از
 سادات است که اتصال نسب شان به خاندان رسالت صحیح و درست و خودش
 (العیاذ بالله) در مقام نصب و عداوت با اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قدم بزنند همچو
 سید صحیح النسبی شاید بسیار کمتر پیدا بشود یا دیده نشود و یا از
 بنی فاطمه نمی شود و اگر بر فرض پیدا گردد زهی بدبختی و زهی زیانکاری
 است که شرافت نسب علوی را از دست داده است .

من لم یکن علویا حین تنسبه

فما له من قدیم الدهر مفتخرا

←

کتاب نفیس « تقویة الایمان » سید محمد بن عقیل علوی حسینی حضرمی نزیل
 سیقافورا صاحب نصایح الکافیة مصرع اول بیت دوم به این نحو است : و ان
 الکلب خیر منه طبعاً ص ۱۹ ط صیدا .

۱- از جمله اشعار است که ابونواس رحمه الله تعالی سروده که بعضی از
 آنها از جهت معنی اختصاص به معصومین علیهم السلام دارد و بعضی به تمامی
 ذراری بتول زهراء صدیقه کبری سلام الله علیها شامل است .

(کلمات و بیانات حومانی ره)

نویسنده فاضل شهیر مرحوم محمد علی حومانی لبنانی را در کتابش (دین و تمدن)^۱ کلماتی است شیرین راجع به صلوات و سلام فرستادن به امام امیرالمؤمنین و سائر معصومین علیهم السلام خوش دارم آن کلمات را از کتاب نامبرده در اینجا بیاورم و عین کلمات عربی او را نقل نمایم.

در کتاب نامبرده در مجلد پنجم پس از نقل آیه شریفه: اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة و اولئك هم المهتدون گوید:

۱- کتاب «دین و تمدن» در پنج مجلد در مصر چاپ شده «اول» آیه از قرآن کریم «دوم» از کلمات رسول الله (ص) «سوم» از کلمات امیرالمؤمنین (ع) تا آخر کتاب به همین ترتیب نقل کرده و در اطراف آن قلم فرسائی نموده است و آنچه نوشته از اقتراحات و سرگذشت های خود و نظریات و افکار خویشتن است از کتب دیگران نقل نکرده است و بهم کتاب شیرین است ولی در بعض مقالات و بیانات هفوات و عثرات نیز دارد و از تألیقات وی یکی نیز وحی الرافدین است و کتاب «الاصفیاء» از تصانیف اوست دارای مقالات زیاد از اشخاص زیاد است و مشتمل بر رد و انتقاد و تعقیب و تعلیق و تبادل افکار و فوائد بی شمار می باشد و از نیات و اعمال استعمارگران در آن کتاب بسیار به قلم آورده است و تمامی مجلدات (دین و تمدن) در مصر طبع شده و در مقدمه مجلد پنجم گوید: که تا حال ۱۵ تألیف در نظم و نثر منتشر کرده ام.

اذکران بعض المسلمین أنکر علی من حی الامام علیاً بتحیة الرسول
اذا قال عند ذکر الامام صلوات الله و سلامه علیه فذكر هذا لی وسألنی :
أحق انكاره ذلك علی؟

فقلت كلا !! انه مخطئ لان الصلاة والتسليم يجوز علی أى رجل
مؤمن ، ثم تلوت علیه قول الله السابق تعالی مجده ، وقلت له احفظ هذه
الایة و اقرأها علی من انکر ذلك علیک ، و عاد الی بعد مدة لیخبرنی
و هو مزهو، انه قد قرأ الایة علی خصمه فانصت الیه وفکر قليلا ثم قال
له کأنی لم اسمع هذه الایة الکریمة و سادحض بها حجة من یعظنا بأن
تحیة الخلفاء الراشدين لا تتجاوز الترضی عنهم و الترحم علیهم الا علی
بن ابی طالب فقد وردت تحيته بكلمة «کرم الله وجهه».

۱- سنیها در تحیت خلفاء سه گانه (رضی الله عنه) گویند ولی در تحیت
امیرالمؤمنین (ع) (کرم الله وجهه) گویند وجهت آن چنانچه جمعی از اکابر علمای
اهل سنت تصریح کرده اند آنست که خلفای سه گانه مدتها از عمر خودشان را بر
بت ها ستایش کرده و روی خودشان را در مقابل بت ها مثل بت پرستان و مشرکین به زمین
گذاشته اند چون مشرک بوده اند روی آنها آن طور نیست که انسان به گرامی بودن تحیت گوید
ولی امیرالمؤمنین (ع) ابدأ در ایام زندگی خویشتن در مقابل بت ها ستایش نکرده
و برو به زمین نگذاشته و لذا سزاوار است که در حق آن حضرت گفته شود که
خداوند روی او را گرامی دارد که ابدأ به بت ستایش نکرده است.

وأذكر ان بعض الناس انكر على بعض آخر قوله : على عليه السلام
فقال له : قل على كرم الله وجهه فان قولك (عليه السلام) لا يجوز الاعلى رسول الله
صلوات الله عليه .

فاجابه : أيجوز أن أقول لك : عليك السلام . و أن تقول لى :
سلام عليك . و لا يجوز أن أقول ذلك للإمام صلوات الله عليه ؟؟

فسكت ثم قلت له : ان فى الصلاة ما يوجب ذلك حين تقول :
اللهم صل على محمد وآل محمد . أفليست الصلاة هنا واجبة على على ؟؟ أو ما
قال الامام الشافعى رضى الله عنه :

يا آل بيت رسول الله حبكم فرض من الله فى القرآن أنزله
يكفيكم من عظيم القدر ان لكم من لم يصل عليكم لأضلة له
ليس الغريب ان ينكر بعض المسلمين صلاته و تسليمه على الامام .
و لكن الغريب أن يحمل المسلم هذه الفكرة من أعداء الاسلام
المأجورين لهذا العدوان وتمضى القرون بعد القرون والايال تلوا الايال
و المسلمون مطمئنون الى أنهم على بصيرة من دينهم بفعل التضييل و
التدجيل اللذين خلطهما الجهل فى لحم المسلم ودمه منذ عهد الامويين
حتى اليوم ، ثم لا ينتبه لهذا الخلط حتى فى عهد النور .

أقول : ليس الغريب أن ينكروا على المسلم تسليمته و تسليمه
على الائمة والمؤمنين بزعمهم أن الصلاة والسلام قاصران على رسول الله
و لكن الغريب هو ذلك التقليد الاعمى الذى مشوا به وراء تلك الطغمة
من المضللين نكاية بأهل البيت عليهم الصلاة و السلام .

والاغرب من ذلك أن يكونوا مسلمين ثم يقرأون القرآن ويسلم بعضهم على بعض كلما التقوا و تراؤا بقولهم : السلام عليكم و الجواب بقولهم : و عليكم سلام الله و رحمته و بركاته . و فى القرآن الايات الجليلة التى سبق ذكرها . ثم يفيضون فى الصلاة لربهم خمس مرات كل يوم و يقولون فى ختام كل صلاة : اللهم صل على محمد و آل محمد، و اذا جادلوا اخصامهم نسوا كل ذلك و هزتهم النعرة الجاهلية للتعصب الاعمى فانكروا هذه الصلاة على آل الرسول و أجازوها حتى على الطغاة من قادة البنى و المدوان .

و للتعصب الاعمى وجوه و وجوه ، فان من هذا التعصب ما يصدر عن عمى العين ، و منه ما يصدر عن عمى القلب : فلقد رأيت مظهراً من مظاهره فى شخص الاديب الفلسطينى اسعاف النشاشيبي حين أصدر كتابه «الاسلام الصحيح» و قرأت هذا الكتاب فوجدته حافلاً بالشتائم لآل الرسول و الخيرة من اصحاب محمد ﷺ ، و نقلت بعض هذه الشتائم فى مجلتي «العروبة» التى كنت أصدرها فى لبنان و عجبت لذلك فسألت عن الكاتب : أهو ذوعنين يقرأ الكتب ؟؟

فقالوا : انه «أعور» فقلت . هو نصف اعمى و سيشند هذا العمى و يصبح كالملا بعد حين .

و عند ما وردت مصر قرأت مقالا له فى مجلة الرسالة كان اذا جاء بها على ذكر معاوية او عمرو بن العاص يقول: صلوات الله و سلامه عليه، و اذا جاء على ذكر الخلفاء الراشدين قال : «رضي الله عنهم» فقلت : ليس

هذا من عمى العين و لكنه من عمى القلب ، و اجتمعت بعد ذلك بأحد
اعضاء الهيئة العربية العليا في القاهرة و أتينا على ذكر اسعاف النشاشيبي
قال احدهم : و اعلمه اسحق درويش قال . أعلمت كيف كان ختام حياته ؟
قلت لا ...

قال : لقد تقوس ظهره حتى التصق ذقنه بالارض، فكان اذا خاطب
أحداً لا يستطيع أن يرفع رأسه اليه . و قد عمى آخر حياته ، ولقد مر
بقراء «دين و تمدين» شئ من هذا لدى ذكر النشاشيبي و أنه يحمل نسباً
الى الامويين^۱.

۱- چنانچه مرحوم حومانی گفته که نشاشیبی نسبش باموین می رسد باید
گفت : اغلب آنهائی که در اعماق قلبشان نصب و عداوت و دشمنی با خاندان
رسالت و اهل بیت عصمت و طهارت دیده می شود و یا بعضی هستند که از شنیدن
شئون ولایت و امامت و معجزات و کرامات ائمه (ع) در نفس آنها اشترازی
پیدا می گردد یا با دستگاه عزاداری سید الشهداء (ع) خوشدلی ندارند پس از
تحقیق انسان اطمینان می کند که آباء و اجدادشان از نواصب و دشمنان اهل بیت
علیهم السلام بوده و یا در اسلافشان اشخاصی وجود داشته که از طریقه اهل بیت
(ع) برکنار بوده اند .

و ناگفته نماند: که در سال: (۱۳۵۰) هـ علمای اسلام از جمیع مذاهب و
شهرستانهای اسلامی در «قدس» فلسطین برای مذاکره در باره مقاومت با صهیونیة استعماری

فی هذا الاستطراد كثير من المتعة للنفس الحية الخالدة على الدهر
ولقد حجب الى هذا الصفع في اقية أولئك الظلمة العتاة وأعقابهم والسالكين
سلوكهم في ظلمة التاريخ . أقول : لقد حجب الى فيما اكتب هذا الصفع ،
تمادی عتاتهم و جبابر تهم وأذنا بهم و الناهجين في الظلم و الهضم نهجهم

← و وعد « بلفور » اجتماع نموده و نماز جمعه را در مسجد مبارك اقصى اقتداء به
شيخ اعظم استاد ما اشهر مشاهير مجتهدين شيعة شيخنا الامام كاشف الغطاء قدس سره
نموده و با جماعت انبوه به جا آوردند و از اين اتفاق و اتحاد مسلمين از شيعة و
سني و اقتداء به يك نفر مجتهد شيعی از سياسيون انگليس به اضطراب و تشويش
افتاده و آنتهائی که از آن سياسيون در فلسطين واردن و عراق بودند « اسعاف نشاشي »
را و ادار کردند که کتاب « الاسلام الصحيح » را تأليف نمايد و با تأليف آن آتش فتنه را
دامن زنند و با ادعاء وی = که اسلام آنست که آن مرد اموی فهميده در صورتی که
فهم وی و اسلام صحيح او فرسنگها از اسلام واقعی دور بوده و اسلام اموی می باشد =
بفرقه طبل زدند و جمعی از علمای شيعة برد و انتقاد از وی پيا خواستند و
انگليسا به دست اين مرد اموی ناصبی وحدت و اتحاد مسلمين را برهم زدند
و فتنه خوابيده را بيدار کرده و تفرقه انداختند « الفتنة نائمة لعن الله من أيقظها » .
چنانچه در اين روزگار ما هم با دست جبهانها که سليل شيطان است و محب الدين
خطيبها با نگارش خطوط العريضة ها فتنه را برپا نموده و می نمايند و در ايران ما
نيز به دست امثال آنها به اختلافات مذهبی دامن زده و بين مسلمانها و جوانهای
ما تفرقه می اندازند به يکی شيعة علوی نام می گذارند و به ديگری شيعة صفوی =
« وهلم جرا » ...

طوال قرون و قرون كانت ولا تزال حافلة بمثل ما ينقل الينا التاريخ من ذلك الظلم والافتئات على الحق حتى عمى منهم المبصر عمى غطى على الاعين و ران على الافئدة و حجر على الضمائر ، كان هذا الاستطراد حبيباً الى قلبى لانه توجيه الى الحق و صرف عن الباطل ، و لنعد الان الى صلب الموضوع فى مطلع البحث^۱.

خاتمه کتاب

شكر خدا را كه كتاب را در اينجا به پايان رسانيده و آن را خاتمه مى دهيم و بعد از اين شروع به تعليقات و اضافات كردم و فوائد زيادى به عنوان تعليقه بر آن افزوده مى شود ان شاء الله تعالى .

منظور بررسى و تحقيقات در اطراف مطالب متنوعه و ضميمه آنها بر كتاب بوده و ثبت آنها در اين اوراق مى باشد كه نزد ارباب تحقيق مورد تحسين و بسيار ارزنده خواهد شد .

و در اين طبع دوم فوائد زيادى = علاوه بر آنچه در طبع اول كتاب بود = افزوده مى شود چنانچه بر اصل كتاب مطالب زيادى اضافه گرديد .



تعليقات و اضافات



شروع بتعلیقات :

ص : ۲ - س : ۷

در عراق از هر طرف رو به کربلاء آورده و به زیارت قبر مطهر
بیشتر اهمیت می دهند

برادران ماسیعیان عراق که اکثریت جمعیت آن سامان را تشکیل
داده اند در مذهب خودشان تشیع بسیار ثابت قدم و در ترویج مذهب
اهتمام داشته و در مقابل مخالفین مذهب شیعه قد علم کرده و در مقام
دفاع از حریم مذهب مقدس تشیع آماده و ثابت قدم هستند .

و در ایام زیارتی در نجف اشرف و کربلاء و کاظمین و سامراء که
هر يك از مشاهد مشرفه موسم مخصوص و ایام زیارتی ویژه به خود
دارد از هر طرف رو به مشاهد مشرفه آورده و اجتماع بزرگ نموده و
شعائر دینی را در ایام زیارت و مواسم مخصوصه رونق داده و به طرز
أحسن برپا می نمایند .

و از اوصاف پسندیده و صفات ارزنده که در آن مواقع قلوب

را جلب و بر اشخاص فهمیده بسیار جالب و قابل ارزش است :
 در روزهای زیارتی در نجف و یا کربلاء و سائر مشاهد مشرفه
 اشخاصی که همیشه در بیابان و صحرا و در اطراف فرات و دجله به
 کشاورزی و گله‌داری و دامپروری و زراعت اشتغال دارند و کمتر به
 شهرها آمد و رفت می‌کنند و اغلب در ایام زیارتی رو به شهر می‌آورند
 از هر طرف به مشاهد مشرفه خصوصاً کربلاء هجوم آورده و در ایام
 سوگواری باشعار عزا و در اعیاد با شعار شادی که در میان زنان اعراب^۱
 عراق (اشخاص بادیه نشین) مرسوم است وارد شده و در صحن مقدس و
 رواقهای حرم مطهر مسکن کرده و شب و روز زیر آسمان کبود عراق
 در سرما و گرما اطاقهای نشیمن آنها بوده و می‌نشینند و می‌خوابند
 و زندگانی می‌نمایند ولی دیده نمی‌شود با آن کثرت و ازدحام آنها که
 برای راه رفتن به حرم مطهر به جز يك راه باریك از میان مردم باز
 بوده كه يك یا دو نفر به زحمت می‌تواند از آنجا عبور کنند در میان شان

۱- اعراب به معنی بادیه نشین است از عرب باشد یا از عجم و اعراب
 را به معنی عرب و در جمع آن استعمال کردن از اغلاط و معمول میان ایرانیهاست
 و اصطلاح روزنامه نگاران است و در لغت عرب به آن معنی نیست . گرچه بعضی
 از اهل لغت را نیز در این موضوع اشتباه رخ داده چنانچه در تعلیقات خودم
 بر کنز العرفان فاضل مقداد (ره) تحقیق کرده‌ام .

نزاعی درگیرد و شبها سرهای خانواده که فضای صحن مطهر و در بعضی از خیابانها مسکن کرده و در موقع خواب به پاهای خانواده دیگر چسبیده است و با آرامش روحی و جسمی که پیاده و اغلب پا برهنه راه آمده و خسته و خوابیده اند ابدأ کسی با دیگری به مقام نزاع و گلاویه نیامده و جنگ و جدالی به راه نمی اندازند در صورتی که بر حسب عادت در آن کثرت جمعیت و ازدحام و ضیق مکان برای سکونت خانواده ها نزاع و اوقات تلخی بیشتری درگیرد و برای اشغال مکان باهم دیگر به مقام جنگ و جدل برخیزند ولی ابدأ از ستیزگی و جدال آثاری دیده نمی شود و اصلاً از آنها دزدی از اشیاء يك دیگر دیده نشده انسان قهرآز آن اخلاق و رفتار آنها خوشحال شده و از آن رویه انسانی در آن مردم بیابانی مسرور می گردد دین مقدس اسلام است که در آن افراد اثر کرده و آن بیابانیها را آن طور تربیت کرده است .

و در اینجا خوش دارم آنچه سید علامه خطیب شهیر آقا سید جواد شبر سلمه الله تعالی^۱ در اثر نفیس خود کتاب « ادب الطف » او

۱ - علامه خطیب شهیر آقا سید جواد شبر دام بقائه از خاندان مشهور

شبر که از خاندانهای سیادت و علم و قضاوت در عراق و علماء و فقهاء بزرگ شیعه از آن خاندان ظهور کرده اند و فعلاً علامه سید جواد شبر از خطباء و شعراء و اهل تتبع و اطلاع و از مؤلفین نامی عراق است و در نجف اشرف ساکن و با

« شعراء الحسين عليه السلام » که تا این تاریخ چهار مجلد از آن کتاب نفیس طبع و نشر گردیده در جلد اول راجع به روز اربعین سید الشهداء علیه السلام نگارش داده بیاورم و عین عبارات عربی شیرین ایشان را که بطور خلاصه بر احوال ایام اربعین حاوی است نقل نمایم :

در جلد اول ص ۴۱ ط بیروت سال (۱۳۸۸) ه ق گوید :

اربعین الحسین (ع) فی کربلاء

يوم اربعین الحسین عليه السلام و هو يوم العشرين من صفر من أضخم المؤتمرات الإسلامية يجتمع الناس فيه كاجتماعهم في مكة المكرمة تلتقي هناك سائر الفئات من مختلف العناصر ويعتق شمال العراق بجنوبه و الوفود من بعض ألقطار الإسلامية فهذا الموكب يردد انشودته باللغة

←
نگارند مکاتبه می نماید و کتابش « ادب الطف » از آثار بسیار گرانبهاست و در تألیف آن به زحمات زیادی متحمل شده است از درگاه خداوندی توفیقات بیشتری را درباره ایشان مسئلت می دارم .

و مجلدات کتاب نفیس « ادب الطف » او « شعراء الحسين ع » در حین طبع دوم این کتاب به شش مجلد رسیده و طبع شده و منتشر است و از خداوند متعال توفیق بیشتری در حق مؤلف محترم آن مسئلت می نمایم .

العربية ، و ذاك باللغة التركية ، و ثالث باللغة الفارسية ، و رابع باللغة الاوردية و هكذا .

ولست مبالغاً اذا قلت : ان هذا الموسم يجمع اكثر من مليون نسمة جاءت لاهياء ذكرى الاربعين أول زيارة (مرد الرأس) اذ ان الروايات تقول : ان رأس الحسين عليه السلام أعيد الى الجسد الشريف بعد اربعين يوماً من استشهاده ، جاء زين العابدين على بن الحسين عليه السلام و القواطم معه و معهم الرأس الشريف و بقية الرؤوس و منه زيارة الاربعين .

ان هذه المواكب من سائر الاقطار و مختلف البلدان تؤم كربلاء و قد سجلت ادارة السلطة المحلية اكثر من ٣٠٠ موكب اكثرها يضرب الخيام حوالى كربلاء و البعض يحجز المحلات الكبيرة و تستهلك كربلاء فى هذا الموسم من الرز ما لا يقل عن مائة طن و كل موكب له منادون يدعون الناس الى المائدة و تناول الطعام باسم الحسين عليه السلام .

و تتخلل هذا الموسم زيارات التعارف بين المواكب و تبادل العواطف و تقديم التمنيات و التحيات و عظيم الاجر يوم الحشر ، ان الالاف من الناس يقومون بالخدمة لهؤلاء الزوار و يسخون با نفسمهم من أجل راحة الزائرين فالبعض بسقى الماء المعطر و المذاب فيه السكر ، و البعض برش ماء الورد ، و البعض بالتهوية بالمراوح اليدوية و هكذا .

چنانچه بيان فرموده درايام اربعين درعراق بيشتراز يك مليون نفوس با مواكب حسینی برای زیارت قبر مطهر وارد کربلاء می شوند و اجتماع عظیم محبت آمیز مشتمل بر تعارفات مهر انگیز و اتحاد آرد و

مودت خیز فراهم می آید و آن شهرستان مقدس يك پارچه عزاء و ناله و ضجه و نوحه و ندبه بر سید مظلومان می گردد، و مواكب از حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام خارج شده به حرم حضرت ابوالفضل قمر بنی هاشم (ع) هجوم آور می شوند، و در آن روز اثرات نهضت حسینی در جلو چشم انسان مجسم و دلهای آگاه به یاد آن می افتند: که در مثل همان روز امام سجاد علیه السلام با عمه ها و خواهرهای خویش وارد آن سرزمین شده و سرهای مبارک شهداء و رأس مطهر ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله را به جسد اطیش ملحق فرموده آیا بانوان عصمت و مخدرات خاندان رسالت در آن موقع در چه حال بودند؟ آیا جابر رضی الله عنه و سائر بنی هاشم که تفصیلاً از افراد آنها اطلاع نداریم خاک بر سر خودشان می ریخته اند؟ اگر انسان جزئی ترین تأملی به دل خود راه بدهد و آن منظره جانگداز را در جلو چشم خود مجسم نماید آیا جا ندارد که خاک بر سر بریزد؟ که يك مشت درنده های بنی امیه و یاران آنها پسر پیغمبر خدا را بکشند و سر فرزند مؤسس دین و آورنده اسلام و قرآن و خاتم انبیاء را به شام به ارمغان ببرند و شرم نکرده اظهار اسلام هم نمایند و سر اطیب او را خانواده داغ دیده اش برگردانند و در کربلاء به جسد اطهرش ملحق نمایند، چرا؟ برای این که سلطنت شوم یزید پلید استقرار و استقلال یابد، و کسی با وی در مقام معارضه نباشد، گرچه اسلام را زیر پا اندازد. و لذا حسین بن علی علیه السلام می خواهد که قد علم کند و اسلام و دین یزیدی را تبدیل به اسلام واقعی و دین محمدی و حسینی کند

زیرا اگر نهضت حسین علیه السلام نبود از اسلام اثری باقی نمی ماند مگر اسلام یزیدی، و از دین آثاری نبود مگر دین اموی، در شامات اقربائی به رسول الله صلی الله علیه و آله نمی شناختند مگر بنی امیه، و یزیدی که شب و روز با میمونها محشور بود و با قرود و فهود سروکار داشت و با خمر و قمار روزگارش خوش بود رجوع شود به کتاب (النزاع والتخاصم) مقریزی طبع مصر. انسان فهمیده و مسلمان با وجدان اگر همیشه گریان و نالان باشد جا دارد، زیرا فقط تأمل در این که آیا از خست و دنائت دنیا نیست؟ و از عجائب و غرائب روزگار بشمار نمی آید؟ که فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله را بکشند و سر مبارک او را پیش زنا زاده ها به کوفه و دمشق به ارمغان بیاورند؟

مگر حسین بن علی علیه السلام چه کرده بود؟ وجه گناهی = نمودن بالله تعالی = از وی سر زده بود؟ بلی به دیکتاتور قلدری سرفروند نمی آورد. در اینجا دو بیت از قصیده دعبل خزاعی رحمه الله را باید سرود و گریه کرد:

لا اضحك الله سن الدهران ضحكت

و آل احمد مظلومون قد قهروا

مشردون تقوا عن عقر دارهم

كانهم قد جنوا ماليس يغتفر

متأسفانه تا حال بقیه آن قصیده شریفه در اثر تتبع و تحقیق و

کنجکاوی و تفتیش اُساتید عظام پیدا نشده است.

چنانچه آنان که از معاصرین اشعار دعبل رحمه الله را جمع آوری کرده^۱ و تدوین نموده اند به بقیه آن قصیده اطلاع نیافته اند گویا چنین

۱ - سید امین عاملی (ره) در اعیان الشیعة فرموده: دیوان دعبل در قرن گذشته موجود بوده (ج ۳۰: ۳۲۰) و نزد فرزند دعبل، حسین شش مجلد ضخیم که هر مجلد مشتمل بر سی صد ورقه بوده از اشعار والدش موجود بوده و علامه متبحر آقا شیخ محمد سماوی (ره) اشعار دعبل را جمع کرده و هنوز خطی است و البته شیخ سماوی اگر آنها را از مصادر شیعه گرد آورده از روی تحقیق و دقت است و آنچه دکتر محمد یوسف نجم (الجامعة الامیرکية بیروت) در مقدمه دیوان دعبل که وی جمع کرده و گفته که باید در حذر شدید شد که در مصادر شیعی بر اشعار زیاده نموده و وضع کرده باشند، کلام غلط و حرف هذیان است زیرا تحقیق و ثبت شیخ سماوی (ره) و ضبط و دقت وی مورد اطمینان و اعتماد عموم است چنانچه از شرحش بر قصیده میمیه فرزدق رحمه الله به نام (الکواکب السماویة) که در نجف به سال (۱۳۶۰) ه ق طبع شده نمایان است چقدر در ضبط اصل اشعار آن قصیده دقت فرموده است.

و در عصر ما دکتر محمد یوسف نجم نامبرده بر حسب سلیقه خود از اشعار دعبل جمع آوری کرده و در بیروت طبع شده به سال (۱۹۶۲) م و ادیب ارباب عبدالصاحب دجیلی خزرچی اشعار دعبل را جمع کرده و در سال (۱۳۸۲) ه ق در نجف طبع کرده است و دکتر عبدالکریم اشتر مدرس در کلیه آداب در جامعه دمشق نیز اشعار دعبل را با رویه و مذاق ویژه خویش جمع کرده و در سال (۱۹۶۴) م

حدس زده می شود در آن قصیده مثالب و مطاعن دشمنان اهل بیت و ظالمین بر خاندان رسالت را به نظم آورده و از ترس و خوف ستمکاران روزگار و از جهت تقیه آن قصیده را پنهان داشته و ازین رفته باشد شیخ علامه متبحر واسع الاطلاع آقا شیخ محمد سماوی نجفی قدس سره نیز می فرمود: که هر چه تتبع نموده ام به بقیه آن قصیده غراء اطلاع پیدا نکرده ام چنانچه در بعضی از تألیفات خود نیز به این مطلب اشاره فرموده است^۱.
نام دعبل محمد بن علی بن رزین از اولاد بدیل بن ورقاء صحابی است .

از اشعار دعبل خزاعی رضوان الله علیه است که در هرثیه سید الشهداء عليه السلام گفته است :

←
طبع کرده است و بر غالب مجموعه ها از اشعار دعبل مطلع شده و بر جمع و اطلاع خود بسیار اعتماد داشته و انتقادی نیز از سائر مجموعه ها کرده و گوید : علی ان فی بعضها = مثل مجموعة السماوی = روایات تصحح الافادة منها و شعراً نقل عن مصادر شيعية مخطوطة ليس من السهل الوصول اليها في الوقت الحاضر (المقدمة ص ۱۳ .

۱- رجوع شود به ظرافة الاحلام تألیف شیخ سماوی (ده) ص ۱۶ ط نجف سال (۱۳۶۰) ق و به دقت وی در ضبط قصیده عینیه سید حمیری رجوع شود به صفحه ۱۲۰.

- ۱- جاؤوا من الشام المشومة اهلها بالشؤم يقدم جندهم ابليس
- ۲- لعنوا ، وقد لعنوا بقتل امامهم تركوه و هو مبضع محموس
- ۳- وسبوا - فواحرزنى - بنات (نجد)
- ۴- تبالکم ، ياويلکم ، ارضيتم بالنار ؟ ذل هنالك المحبوس
- ۵- بعتم لدنيا غيرکم ، جهلالکم ، عز الحياة ، و انه لنفس
- ۶- أخسر بها من بيعة أموية لعنت ، و حظ البايعين خسيس
- ۷- يؤساً لمن با يعتم ، و كأنتى بامامکم وسط الجحيم حبس
- ۸- يا آل (احمد) ما لقيتم بعده من عصة هم فى القياس مجوس
- ۹- کم عبرة فاضت لکم و تقطعت يوم(الطفوف)على(الحسين) نفوس^۱

۱- بیت نهم در دیوانی که ادیب فاضل آقای دجیلی جمع کرده ندارد و عوض آن بیت زیر موجود است ص ۱۰۷ که در جمع آقای دکتر اشتر ندارد ولی در پاورقی ص ۲۶۱ از نسخه علامه سماوی نقل کرده است :
کم قد اریقت ادمع ، و تقطعت من ذکر کم فی کربلاء نفوس
چنانچه بیت دهم در جمع آقای دجیلی نیست .

- ۱۰- واحسرتاه لكم جسوم بالعره
 فيها ، و فوق الذا بلات روؤس
- ۱۱- صبراً موالينا ، فسوف يديلكم
 يوم على آل اللعين عبوس
- ۱۲- مازلت متبعاً لكم ولامرکم ،
 و عليه نفسی ما حییت أسوس
- نقل از دیوان دعبل قدس سره جمع آقای دکتر اشتر ص ۲۶۰-
 ۲۶۱ - ط دمشق و در پاورقیها به اختلاف نسخ خصوصاً در نسخه علامه
 سماوی (ره) تفصیلاً اشاره کرده که از نقل آنها صرف نظر شد .
- چنانچه ازمرثیه های مشهور دعبل خزاعی رحمه الله است که آن
 را آقای دکتر عبدالکریم اشتر در کتابش (دعبل بن علی الخزاعی شاعر
 آل البيت حیات و شعره دراسة تحليلية) ط دمشق در ص ۲۳۲ نقل کرده
 و در دیوان در ص ۴۱ - قسم اول - نقل نموده است .
- ۱- رأس ابن بنت محمد ووصيته
 يا للرجال - علی قنائة یرفع
- ۲- و المسلمون بمنظر و بمسمع
 لا جازع من ذا ولا متخضع
- ۳- ایقظت أجفاناً و كنت لهاکری
 وأنمت عیناً لم تکن بك تهجع

۴- كحلت بمنظرك العيون عماية

و أضم نعيك كل اذن تسمع

۵- ما روضة الا تمنى أنها

لك مضجع، و لخط قبرك موضع

و این اشعار در دیوان دعبل جمع آقای دجیلی ص ۱۰۷ موجود است و در معجم الادباء یا قوت در ج ۱۱ ص ۱۱۰ ط مصر و اعیان الشیعه ج ۳۰ ص ۳۵۳ و المدايح النبویه ص ۱۳۲ و مناقب ج ۳/ ۲۷۱ و در کتب دیگر نیز نقل شده است.

ای کاش شعراء عجم از ترك و فارس و دیلم در سرودن اشعار مرایی و نوحه سرایی و مرثیه خوانی پیروی از امثال دعبل خزاعی می کردند و از آن عالم شاعر نامدار شیعه مرثیه گفتن را بر سیدالشهداء علیه السلام می آموختند خصوصاً آنان که در آذربایجان، با زبان ترکی محلی آذری بر سید مظلومان نوحه و ندبه کرده و اشعار می سرایند از دعبل رحمه الله سرمشق اخذ می کردند و هر چه به ذهن شان بیاید و باسجع و قافیه موافق آید از آوردن آن کلمات خودداری کرده و با تناسب مقام امام علیه السلام و افراد خاندان رسالت اشعار به نظم می آوردند و نسبت ناروایی خدای نکرده بدون این که متوجه بشوند در مقام نوحه سرایی به امام علیه السلام یا به سائر افراد خاندان رسالت نمی دادند و از زبان مبارک امام علیه السلام یا قمر بنی هاشم علیه السلام یا زینب کبری علیه السلام جعل قصه که از زبان حالی بیرون می رود و از نوحه و ندبه کردن خارج می شود و جعل

تاریخ است خودداری می کردند و بسیار مواظبت و دقت می نمودند که از رویه و طرز زبان حالی که مناسبت داشته باشد کنار نمی شدند و از جعل قصه و دروغ آشکارا پرهیز می کردند تا اهانت به عالم تشیع واقع نشود و دشمنان دستگاه تبلیغات سید الشهداء علیه السلام آن پیرایه ها را دست آویز نکرده و به اوضاع و احوال عالم شیعه هجوم آور نشوند .

متأسفانه که اغلب افراد مردم از معلومات علمی و دینی برکنارند و یا سواد ندارند و اگر داشته باشند از اشعار و مرثیه های دعبل خزاعی و کمیت اُسدی و أمثال آن بزرگان دین که جان عزیز خودشان را بالاخره فدای راه محبت خاندان رسالت و اهل بیت طهارت کرده اند اطلاع ندارند چون از لغت عربی و زبان عرب بهره ای ندارند و اهتمام به یادگرفتن زبان قرآن و لغت دینی اسلام نمی کنند و دستهای مرموز استعمارگران و دشمنان قرآن و اسلام درکارند و اغلب مسلمانان مصیبت زده در خوابند و در خواب خرگوشی غوطه ورنند و گوش شنوائی ندارند حتی آنهایی که خودشان را اهل دیانت می دانند و در مسجد و محرابند ولی اغلب عوام و از رویه دینی بیزارند و تمایلات نفسانی خودشان را از دین می دانند :

لا حول ولا قوة الا بالله

(آنچه جائی نرسد فریاد است) .

آیا عیب نیست که گفته شود زینب کبری علیه السلام یا سائر منخدرات خاندان رسالت در مقابل لشکر عمر بن سعد بنا کردند بر سید مظلومان

نوحه و ندبه کردن و (زلفهای خود را پیریشان کرده و به دست گرفت و عرض کرد یا محمد...) اینگونه جملات که نسبت خلاف شرع به افراد مخدرات اهل بیت طهارت است خواه در نظم باشد یا در نثر بلاشک نسبت خلاف احکام دین است که به آنها داده می شود زیرا حرمت بیرون آوردن زن موهای خود را در پیش نامحرمین از ضروریات اسلام است و هرگز بانوان عصمت آن را در کربلاء یا در سائر مواقع به عمل نمی آورند و از این قبیل جملات که اگر شرح داده شود به درازا می کشد نباید نسبت داد.

یا جملاتی در نظم و نثر در حق امام (علیه السلام) یا سائر افراد خاندان امام بیان کردن که ذلت و حقارت آور باشد باید از آن پرهیز نمود یا اوصافی نسبت دادن که با صفات امام معصوم درست نمی آید یا بالقبای امام (ع) را مخاطب قرار دادن که آن القاب و خطابات از اوصاف جبارۀ روزگار و از متمکاران غدار به یادگار است چنانچه امیر المؤمنین (ع) در خطب نهج البلاغه فرموده است: مرا با آن خطابه‌ها که جبار به را مخاطب می سازند مخاطب قرار ندهید.

و این جملات از باب یادآوری بود که شعراء دستگاه امام حسین (ع) متذکر باشند و علاقه عوامانه آنها را وادار نکند که هر چه به زبان شان در نظم و نثر بیاید بگویند و هر طور دل شان خواست به نظم آورند و باید از دروغ در نهایت درجه پرهیز کنند که از گناهان کبیره است و حربه و اسلحه با رفتار و کردار خودشان به دست دشمن ندهند از امام

(ع) وارد است که مضمونش این است که فرمود: برای مازینت باشید نه این که عیب و ایراد شوید طوری رفتار نمائید که ما را به مردم محبوب سازید نه این که اعمال و گفتار و رفتار شما آنها را از ما دور کند و از عالم شیعه منزجر و متنفر و رنجور سازد.

و ناگفته نماند: اشعار مرثی دعبل خزاعی قدس سره زیاد و در قصیده تائیه^۱ که از شاهکارهای دعبل رحمه الله است نیز از مصائب آل محمد علیه السلام آورده و دیوانهایی که در جمع و تدوین اشعار دعبل (ره) تألیف شده و در عصر ما چند دیوان از آنها قدم به عالم مطبوعات گذاشته مرثی زیادی را مشتمل است به آنها مراجعه شود.

و برای خود دعبل خزاعی (ره) تألیفاتی است که ابن الندیم (الفهرست ۲۲۹) ذکر کرده و از آنهاست کتاب (طبقات الشعراء) و تا اواخر قرن هفتم هجری نسخه از آن کتاب در حلب بوده دکتر عبدالکریم اشتر در کتاب (دعبل بن علی الخزاعی شاعر آل البيت) گوید: و قد كانت نسخة من الكتاب في حلب في نهاية القرن السابع (سنة ۶۹۴ هـ) مع نسخة من ديوان دعبل، لانا وجدنا اسمه في الفهرست الطريف الذي سمي: المنتخب مما في خزائن الكتب بحلب، و قد سمي الكتاب فيه: طبقات الشعراء، و وقع تحت رقم ۶۰۱ - ثم فقدناه - من بعد - كما فقدنا

الدیوان ص ۲۷۹ ط دمشق .

از کتاب طبقات الشعراء دعبل قدس سره مبرد در کامل ، و ابن الجراح در الورقة ، و ابن معتز در طبقات الشعراء ، و مرزبانی در معجم الشعراء ، و آمدی در الموازنة ، و المؤلف والمختلف ، و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد ، و مقدسی در الظرائف و اللطائف ، و ابن رشیق در العمدة ، و دیگر اشخاص زیادی در تألیفات خودشان نقل کرده اند ابن رشیق در العمدة ج ۱ ص ۱۱۳ گوید : علی ان منهم من لم یقل قط الا هجواً او شبيهاً به : کیحیی بن نوفل ، ذکره دعبل فی طبقاته ...

دعبل خزاعی رضوان الله علیه در ایام حیات و زندگانی پرارزش خویش علنی ستمکاران و ظالمهای روزگار را هجو کرده و فراعنة زمان خود و خونخواران دنیا را سب و شتم نموده است و لذا می فرموده :
(لی خمسون سنة أحمل خشبتي علی کتفی أدور علی من یصلبني علیها فما اجد من یفعل ذلک) و لذا غالب در اشعار وی هجو ستمکاران و رثاء اهل بیت ع است .

تا بالاخره در اهواز یکی از دژخیمان مالک بن طوق ده هزار درهم از آن خونخوار غدار گرفت و در پی دعبل رحمه الله می گشت تا او را در یکی از دهات (سوس) که نامش (طیب) بوده یافت و از ظهر قدم وی با عکازی مسموم زد و فردای آن دعبل (ره) از دنیا رفت و در آن قریه مدفون شد و گفته شده که او را حمل بسوس کرده و در آنجا دفن کردند .

و از شعر بحتری که در مرثیه او گفته معلوم می شود که درسوس
که در اهواز است مدفون شده چنانچه گوید :

جدت علی الاهواز یبعد دونه

مسری النعی و رمة بالموصل

ولی قریه (طیب) از قراء اهواز نیست، و وفات دعبل شاعر اهل
بیت در سال (۲۴۶) ه اتفاق افتاده است .

وکسی که در موصل است و بحتری به وی اشاره کرده عبارت از
ابوتمام حبیب طائی است .

و ابن رشیق که در سال (۴۵۶) ه وفات یافته در (العمدة) درباره
وفات دعبل (ره) و سبب آن مطلب دیگری نیز نقل کرده رجوع شود
بد (العمدة) ج ۱ ص ۷۲ ط ۴ بیروت، و ولادت دعبل (ره) در سال (۱۴۸) ه
بوده که در همان سال امام صادق (علیه السلام) از دنیا رحلت فرموده و شهادت
وی چنانچه گذشت در سال (۲۴۶) ه اتفاق افتاده معلوم می شود در حین
وفات (۹۸) سال داشته است خداوند او را با ائمة اطهار علیهم السلام محشور
فرماید .

و ناگفته نماند : مرثیه ای که از دعبل رحمه الله نقل شد :

رأس ابن بنت محمد و وصیه الخ

در کتب معتبره چنانچه گذشت موجود و نسبت آنها را به دعبل
(ره) داده اند و جای شك نیست که از آن عالم شاعر نامدار است .

ولی مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنة مراغی وزیر علوم

زمان ناصرالدین قاجار در کتاب « حجة السعادة في حجة الشهادة » نسبت آن اشعار را به بعضی از شعراء قزوین داده چنانچه احوالات خط حرکت اسراء خاندان رسالت را تا شام از مقتل مجعول منسوب به ابومخنف نقل کرده و با این که گفته : مع ما نحن عليه من عدم الطمأنينة الى ما تفرد لوط^۱ بروایته في مقتله ...

باز گوید : همانا به این گردانیدن سر مبارك در دیار اسلام و قلمرو شریعت سید الانام عليه السلام و اشعارش در هر شهر اشعار است اشعاری که یکی از قدماء نکته سنجان محروسة قزوین سروده و چه نفز فرموده از ابو یوسف قزوینی تزیل بغداد منقول است که گفت : ابو العلاء معری را گفتم از نتایج طبع تو آیا هیچ در حق اهل بیت رسول الله صلى الله عليه وآله هست؟ به درستی که برخی از سخن طرازان مملکت قزوین درباره ایشان شعرها می سازند که فصحاء تنوخ از ایشان به مثل آن عاجز ندگفت : شعراء قزاوئه چه می گویند : گفتم : می گویند :

۱ - اسم ابومخنف است و اولوط بن یحیی از دی غامدی کوفی است صاحب تصانیف زیاد بوده اگر به دست آید مورد اعتبار است در اوائل زمان امام صادق (ع) وفات کرده و از علماء ومؤرخین شیعه است و قول ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة که او از عامه است از اغلاط و خرافات محسوب است بلکه او شیعه است و کتاب مقتلی که در دست است مجعول و نسبت آن به او از اکاذیب است رجوع شود به کتب رجال .

رأس ابن بنت محمد و وصيه الخ (و اشعار را تا آخر نگارش داده ص ۶۴) .

ابوالعلاء گفت : و من می گویم :

مسح الرسول جبينه فله بريق في الخدود
ابواه من عليا قريه ش وجده خير الجدود

بعد اعتماد السلطنة گوید : بعد از ورود علی بن الحسین عليه السلام و اهل بیت عصمت به شهر دمشق چیزی نگذشت که بر یزید بن معاویه معلوم گشت که از جهت قتل حسین بن علی عليه السلام عقیدت اهل اسلام در حق او دیگرگون شده و خوف خروج و خلع است لاجرم از این وقت سیاق گفتار و کردار بگردانید و از کشتن آن بزرگوار تبری اظهار همی کرد و همی گفت : و ما علی لو احتملت الاذى و انزلت الحسين معي في داري و حکمته فیما یرید و ان كان علی في ذلك و هن في سلطاني حفظاً لرسول الله صلی الله علیه و آله و رعاية لحقه و قرابته لعن الله ابن مرجانة فانه اضطره فقتله فبغضني بقتله الى المسلمين و زرع في قلوبهم العداوة فابغضني البر و الفاجر بما استعظموه من قتلي الحسين مالي و لابن مرجانة لعنه الله و غضب عليه .

بعد پشیمان شدن ابن مرجانة را نیز نقل کرده است . ص ۶۵ ط تبریز سال (۱۳۱۰) ق .

و تعجب است که نسبت اشعار دعبل (ره) را به نکته سنجان قزوین داده و گفتگوی ابویوسف قزوینی را با ابوالعلاء معری نقل نموده

و آن اشعار نغز را به شاعر مجهولی از شعراء قزوین منسوب داشته ،
 شعراء قزوین کجا و آن اشعار نغز عالی کجا، که بتوانند آنها را بسرایند،
 در صورتی که یاقوت در معجم الادباء و امثال وی آنها را از اشعار دعبل
 (ره) دانسته و در این که از اوست جای شك نیست .

و ممکن است از شعراء قزوین آن اشعار دعبل (ره) را به خود
 نسبت داده و ابویوسف قزوینی هم متوجه آن حیل و سرقت نشده است
 چنانچه اعتماد السلطنة نیز متوجه نشده که آن اشعار از شاعر نامدار
 اهل بیت اطهار علیهم السلام دعبل خزاعی رحمه الله علیه است .



(بیشتر از ده روز در دمشق توقف نکرده‌اند)

و از تاریخ طبری معلوم می‌شود که نوحه و ندبه‌خاندان رسالت در شام بعد از آن‌که یزید پلید از باب سیاست و جلوگیری از تنفر افکار عمومی از وی اجازه داد که بر سید الشهداء عليه السلام اقامه عزاء نمایند سه روز اقامه عزاء نموده‌اند چنانچه گوید :

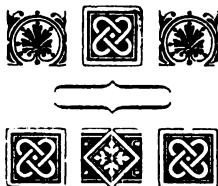
ثم قال یزید بن معاویة یا نعمان بن بشیر جهزهم بما یصلحهم و ابعث معهم رجلاً من اهل الشام أميناً صالحاً و ابعث معه خیلاً و اعواناً فیسیر بهم الى المدينة ثم أمر بالنسوة ان ینزلن فی دار علی حدة معهن ما یصلحهن و اخوهن معهن « علی بن الحسین » فی الدار التي هن فیها قال : فخرجن حتی دخلن دار یزید فلم تبق من آل معاویة امرأة الا استقبلتهن تبکی و تنوح علی الحسین فاقاموا علیه المناحة ثلاثاً و کان یزید لا یتغدی ولا یتعشی الا دعا علی بن الحسین الیه^۱.

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص : - ۳۵۳ ط - مطبعة استقامة القاهرة سال : (۱۳۵۸) ه ق .

بعد از آن طبری اظهارلعن یزید را برابن مرجانه و انزجارش از وی نقل کرده در صورتی که باطناً از وی خوشحال و مسرور و مورد انعام و جائزه خود قرار داده بوده است .

پس این که در بعضی کتابها اقامه عزاء خاندان رسالت را در خانه یزید در دمشق بیشتر از سه روز نگارش داده اند قول ضعیف و خالی از تحقیق است .

و بلکه از اهل تحقیق گفته اند : که توقف اسراء اهل بیت در شام از هفت روز بیشتر نشده است چنانچه در ص ۲۷۴ گذشت و نیز در ص (۳۷۰) از کتاب نقل شد به صفحه نامبرده مراجعه شود .



ص : ۶۸ - س : ۱۹ - ۲۰

ادعاء صاحب کتاب «کامل بهائی» که اهل بیت با چهار پایان خودشان به شام رفتند و عین عبارتش چنانچه گذشت این است :

« و امام و عورات اهل بیت به چهار پایان خود به شام رفتند زیرا که مالهارا غارت کرده بودند اما چهار پایان بدیشان گذاشته بودند».

کامل بهائی ص ۲۹۱ ج ۲ ط - قم

این ادعاء وی که اهل بیت با چهار پایان خود به شام رفته اند علاوه بر آنچه در ردّ حرفش در اصل کتاب نگارش یافت. فرمایش شیخ اعظم شیخ مفید (ره) در ارشاد آن را تکذیب می کند زیرا شیخ (ره) می فرماید :

ثم اقبلوا على سلب الحسين عليه السلام وانتهبوا رحله وابله وانقاله و سلبوا نسائه الخ ارشاد ص ۲۵۷ ط - تبریز.

ومحدث قمی (ره) نیز عین این عبارات ارشاد را در نفس المهموم نقل کرده است و مترجم آن کتاب گوید :

مردم برورس و حله ها و شتران ریختند و غارت کردند

شیخ مفید گفت : اناث و شتران و با روبنه آن حضرت را غارت کردند

و جامعه‌های زنان را بر بودند ترجمه نفس‌المهموم ص ۲۰۴ س ۱۸ ط
تهران سال ۱۳۷۴ ه ق .

و ابن الاثیر در تاریخ کامل گوید : و مال الناس علی الورس و
الحلل و الابل فانتهبوها و نهبوا ثقله و متاعه و ما علی النساء حتی ان
كانت المرأة لتتزع ثوبها من ظهرها فيؤخذ منها - ص ۷۹ ج ۴ ط
بيروت .

و طبری گوید : و مال الناس علی الورس و الحلل و الابل و
انتهبوها - ص ۳۴۶ ج ۴ ط - مصر - مطبعة استقامة القاهرة .

بنا به صریح فرمایش و نقل شیخ مفید (ره) و طبری و ابن الاثیر
شتران امام علیه السلام را غارت کرده اند پس آنها را به اهل بیت نگذاشته اند
بماند و قول شیخ مفید (ره) مقدم بر ادعای صاحب کتاب کامل بهائی است
زیرا فرمایش وی أقرب به صواب و عقل و اعتبار است زیرا آن غارت گران
و وحشیان بیابان که برای آدم کشتن و امام (ع) کشتن به دشت کربلاء
جمع شده بودند از چهار پایان امام (ع) نمی گذارند چیزی بدیشان
بماند .



(وصلى عليها مسلمة بن مخلد)

مسلمة بن مخلد انصاری از صحابه است و مسلمة بفتح میم و سکون سین مهملة و مخلد بضم میم و تشدید لام است از طرف معاویه والی مصر بوده و در سال ۴۷ به این امر تصدی کرده و در سال (۶۲) وفات یافته است و عبیدلی تصریح کرده که او بر زینب کبری علیها السلام نماز خوانده معلوم می شود بعد از وفات آن بانوی عصمت مسلمة بن مخلد در همان سال وفات کرده است و این خود نیز قرینه است که وفات زینب کبری بنا به قول بعضی از بزرگان در سال ۶۵ هجرت درست نیست و صحیح آنست که در سال ۶۲ می باشد .

و به وفات مسلمة بن مخلد در سال ۶۲ هجرت جمال الدین ابن تغری بردی أتابکمی متوفی (۸۷۴) هـ ق در « النجوم الزاهرة » تصریح کرده است ج ۱ ص ۱۵۶ ط دارالکتب - مصر .

چنانچه ابن تغری بردی در همان کتاب و در همان مجلد و صفحه با این که گفته : که ام المؤمنین ام سلمة رضوان الله علیها در سال ۶۱ هجرت

وفات یافته ولی از صریح عبارتش معلوم است که وفات ام المؤمنین بعد از واقعه کربلاء اتفاق افتاده است و مؤید آنست که ام المؤمنین در سال ۶۲ از دنیا رحلت کرده باشد چنانچه قول اقوی و مورد اعتماد همین است. ابن تغری بردی^۱ در حق ام سلمه گوید: وكانت من أجمل النساء و طال عمرها و عاشت تسعين سنة و اكثر ، و هی آخر أمهات المؤمنین وفاة ، و قد حزنّت علی الحسین و بکت علیہ کثیراً .

از قضیه تربت که رسول الله ﷺ به ام المؤمنین ام سلمه داده و فرموده بود که هر وقت دیدی که آن تربت مبدل به خون شده بدان ام سلمه که فرزندم حسین (علیه السلام) را کشته اند و خود سید الشهداء علیه السلام نیز به آن ام المؤمنین از تربت کربلاء مرحمت فرمود و امر کرد که آن تربت را مانند تربتی که جد بزرگوارش داده نگاه دارد و هر وقت خون شد بداند آن سید مظلومان را شهید کرده اند .

معلوم می شود که قطعاً ام سلمه بعد از واقعه جانگداز کربلاء وفات یافته است و علامه سیوطی در خصائص الكبرى قضیه تربت دادن رسول الله ﷺ را به ام سلمه با چند طریق نقل کرده است رجوع شود به خصائص ج ۲ ص ۴۵۰ ط - مصر و قبّه زدن وی در مسجد رسول الله (ص) در ص : ۳۶۸ - از کتاب گذشت .

و از آنچه گفته شد روشن گردید که نسبت به ام سلمه دو فقره

تاریخ وفاتی که محب طبری متوفی به سال (۶۹۴) ق در کتابش (السمط الثمین فی مناقب أمهات المؤمنین) ص ۹۵ ط حلب سال ۱۳۴۶ نقل کرده از اغلاط است .

در اینجا خوش دارم آنچه را که شیخ فاضل آفا شیخ بدرالدین الصائغ العاملی در جزء اول از کتاب نفیس «أنا مدينة العلم وعلی بابها» در ترجمه أم المؤمنین أم سلمة (ض) نگارش داده بیارم چنانچه گوید:

ان ام سلمة من خيار أمهات المؤمنین ؛ واحدی زوجات النبی ﷺ الطاهرات ، و هی ممن خضع لأرادته ﷺ ولم یعص له أمراً ، بل هی سيدة أمهات المؤمنین وأفضلهن وأتقاهن وأبرهن بعد خديجة الكبرى سلام الله علیها ؛ كانت ام سلمة تحمل عقلاً وافرأً ، و فکرة عميقة ، و بصيرة نافذة ، اطاعت الرسول ﷺ باخلاص ؛ و خدمته عن صدق و صفاء و طهارة ؛ و كانت لدى الحقيقة اقرب ازواجه ﷺ اليه ، واسماهن عنده منزلة وأسرعهن تلبية لما يرضيه ، ان جميع هذا يرى من أحوالها و أوضاعها مع النبی ﷺ و قد اثنتی علیها الرسول (ص) غیر مرة و خصوصاً فی حدیث الکساء ، ذلك الحدیث النیر الذي اثبت طهارة أهل البيت علی و ابنائه الانجاب صلوات الله علیهم أجمعین .

ويرى المطلع الخبير أن أم سلمة من أكابر المحدثات عن الرسول ﷺ ومن أجلاء وافضل راويات احاديثه الزاهرة و خصوصا فيما روته لنا السيدة النبيلة عنه (ص) في فضل أخيه علي عليه السلام .

ولهذه السيدة الجليلة اليد الكبرى على الدين وأهله في مقام الدفاع عن قداسة هذا الامام المعصوم ، كانت رضى الله عنها بدافع الايمان وايناراً للحق غير مبالية بعذل عاذل أو لوم لائم فتقف وتعطي علياً عليه السلام حقه من المدح والثناء والسيادة على سائر الصحابة .

كما كانت عند حدوث أى شبهة فى علي عليه السلام أو اعتراض عليه فى عمل يبدو على محياها التأثير والانفعال ولكنها وأبيك لم تكن ممن يلزم ناحية الصمت أو يعجز عن رفع الشبهة والاعتراض بل كانت رضى الله عنها تنهض منيعة بعقلها ، حصينة بعلمها ، نشيطة بايمانها وتبرز الحق جلياً وتوقف الخصم عليه مثبتة بذلك تبرير أعمال علي عليه السلام وأفعاله بما لايبقى عند ذلك مقال لقائل .

ان أم سلمة ذات علم و فضل و روية ، ذات ورع و احتياط ؛ انها من المحافظات على نقل الحديث النبوى بلفظه ، واللواتى لم تؤثر عليهن حمية الجاهلية ولا عصبية الاهل و القومية و العشيرة ، و لم تكتم حديثاً نبوياً فى مقام اظهار الحقيقة ، كما لم تكن لتخفى شيئاً من أحاديث صاحب الرسالة فى مقام ابراز الفضيلة و رفع الجهالة خصوصاً عند ما تقوم هذه السيدة للتنويه باسم علي عليه السلام ونثر ما تلقته فيه من الرسول ﷺ من سر و حديث يشعان عن سمو علي على الكوكب الدرى الملتالىء .

و کم لهذه السيدة الفاضلة من موقف باهر أدلت عنده بالحجة و البرهان على أن علياً عليه السلام كان معتمد الرسول ﷺ، و خليفته من بعده، و صاحب سرّه و نجواه، و وزيره المطلق في جميع الامور، و نائبه الخاص في سائر الاحوال.

ان أم سلمة من أفاضل النساء المؤمنات اللاتي عرفن فضل علي عليه السلام على جميع الصحابة و قد سنه و احترمن شخصيته، و جعلن ذكر فضائله عليه السلام عبادة، و تلاوتها عبادة، و استماعها عبادة، و النظر فيها عبادة. أجل لقد رأت أم سلمة أن في كتمان أيّ فضيلة من فضائل علي عليه السلام غمطاً للحقيقة؛ و ظلماً للفضيلة، و عصياناً للرسول ﷺ، بل علمت من وراء ذلك الكتمان عذاب الله تعالى و سخطه الدائم.

فأم سلمة امرأة علمت، و ما اكثر العالمين و العالمات، و لكنها عملت، و ما اقل العاملين و العاملات، و بعملها و زيادة عرفانها و اجلالها لعلي عليه السلام كان لها الفوز على زوجات النبي (ص) بمزيد قربها منه و اعزازه عنده باستثناء خديجة سلام الله عليها.

ام سلمة (ض) اسمش «هند» است و از مهاجرات به حبشه بوده و به مدينة مراجعت نموده و او را ابوبكر خواستگارى كرده قبول ننموده و رد كرد و رسول الله (ص) او را در سال دوم از هجرت تزويج فرمود و بعضی گفته: در سال چهارم قضیه تزويج واقع شد، و اخلاص و محبت وی به امير المؤمنين و صديقه طاهرة و حسنين عليهم السلام مشهورتر از آنست كه ذكر شود و مشاجره و مباحثه او با عائشة در مكّه و قتي كه عائشة

می خواست به جنگ امیرالمؤمنین (ع) به بصره رود کشف از معرفت و کمال آن أم المؤمنین نموده و از مطاعن عائشة بشمار است .

رسول الله (ص) کتابی که در آن اسماء اهل جنت و اسماء اهل آتش بود نزد ام سلمه (ض) بود یعت گذاشته بود، و همچنین امیرالمؤمنین (ع) موقع تشریف بردن به عراق کتبی نزد وی گذاشته که بعداً به امام حسن (ع) داد و آن حضرت نیز به امام حسین (ع) داده است .

و نیز امام حسین (ع) وقتی که به عراق تشریف می برد کتب علم امیرالمؤمنین (ع) و ذخائر نبوت و خصائص امامت را نزد آن بانوی معظمه امانت گذاشت و پس از مراجعت امام زین العابدین (ع) به مدینه آنها را به آن حضرت تقدیم کرد .

تمامی اینها دلالت بر عظمت و جلالت آن أم المؤمنین دارد رضوان الله تعالی علیها .



ص : ۱۱۸ - س : ۱۲

(و بر فرض صحت موضوع ام‌کلثوم در حال حیات خلیفهٔ ثانی
وفات یافته است)

این قول یکی از اقوال دربارهٔ وفات ام‌کلثوم است که از حضرت
صدیقهٔ طاهره سلام‌الله‌علیها متولد شده و اقوال در تاریخ وفات و سبب
آن مختلف است و قول مذکور اعتماد را نشاید .

و حق مطلب آنست که تاریخ ام‌کلثوم رضوان الله علیها بسیار
مبهم و تاریک است و هر چه تأمل بیشتر شود بر تاریکی و ابهام آن افزوده
می‌شود و به نحو نیست که نتوان به طرفی اطمینان حاصل کرد و همچنین
تزییع او به عمر واقع امر درست معلوم نیست که اصل حقیقت قضیه چه
نحو است و یا چه سری در کار بوده است ؟

و حق با شیخ اعظم مفید قدس سره است که فرموده : اختلاف در
نقل آن قصه حدیث را باطل می‌سازد .

از نقل شیخ قدس سره در خلاف از عمار بن یاسر رحمه الله^۱ وفات ام کلثوم و آوردن جنازه او و فرزندش زید را و نماز خواندن به آنها معلوم می شود وفات ام کلثوم در حال حیات عمار یاسر (ره) اتفاق افتاده و اگر نقل وی وفات ام کلثوم را در زمان عمر نرساند لافل وقوع آن را در زمان امیر المؤمنین (علیه السلام) ثابت می کند زیرا عمار رحمه الله در جنگ صفین شربت شهادت نوشیده که رسول الله ﷺ فرموده بود :

تَقْتُلُكَ الْفِتَّةُ الْبَاغِيَّةُ

پس وفات ام کلثوم قبل از شهادت عمار موقعی که در مدینه بود اتفاق افتاده است .

و از دو فقره حدیث که کلینی و شیخ رحمهما الله تعالی در باب عده به اسناد خودشان روایت کرده اند معلوم می شود که ام کلثوم در حین وفات عمر زنده بوده و در زمان عمر وفات نیافته است و در هر دو حدیث نقل شده از امام صادق (علیه السلام) : وقتی که عمر وفات یافت امیر المؤمنین (علیه السلام) نزد ام کلثوم آمده و دست او را گرفت و او را به خانه خود آورد^۲ .
و از مؤرخین تصریح کرده اند که وفات ام کلثوم بعد از خلیفه ثانی اتفاق افتاده ابن سعد در طبقات گوید: عمر ام کلثوم را تزویج کرد

۱- وسائل الشیعه جزء ثانی مجلد اول ص ۸۱۱ ط تهران سال ۱۳۷۶ هـ.

۲- وسائل الشیعه ج ۷ ص ۴۵۷ - ۴۵۸ از اجزاء ۱۵ ط جدید .

و هنوز او به حد بلوغ نرسیده بود و نزد عمر بود تا عمر به قتل رسید.^۱
 و گاه نقل کرده که عبدالله عمر به ام کلثوم نماز خواند و در نقل
 دیگر گفته: سعید بن عاص امیر مردم بود به وی نماز خواند. و نسابه
 عیدلی در اخبار زینبات گفته: که عبدالله و سعید هر دو با هم به او نماز
 خواندند و در بحار الانوار نقل از مناقب گوید^۲: و ذکر ابو محمد النوبختی
 فی کتاب الامامة ان ام کلثوم کانت صغيرة و مات عمر قبل ان یدخل بها
 و انه خلف علی ام کلثوم بعد عمر عون بن جعفر ثم محمد بن جعفر ثم عبدالله
 بن جعفر.

این نقل با نقلی که برای عمر فرزندی از ام کلثوم متولد شد
 به نام زید و دختری به نام رقیة چطور می سازد؟. در صورتی که نقل
 نوبختی رحمه الله مورد اعتماد و اعتناء است.

ابن سعد در طبقات گوید: تزوجها عمر بن الخطاب و هی جاریة
 لم تبلغ فلم تزل عنده الی ان قتل و ولدت له زید بن عمر و رقیة بنت
 عمر ثم خلف علی ام کلثوم بعد عمر عون بن جعفر بن ابی طالب بن عبد
 المطلب فتوفی عنها ثم خلف علیها اخوه محمد بن جعفر بن ابیطالب بن
 عبدالمطلب فتوفی عنها فخلف علیها اخوه عبدالله بن جعفر بن ابیطالب

۱- طبقات ابن سعد ج ۸ ص ۴۶۳ ط بیروت.

۲- ج ۴۲ ص ۹۱ ط جدید.

بعد اختها زینب بنت علی بن ابی طالب فقالت ام کلثوم: انی لاستحیی من اسماء بنت عمیس ان ابنیها ما تا عندی و انی لاتخوف علی هذا الثالث فهلکت عنده و لم تلد لاحد منهم شیئاً^۱.

چنانچه نوبختی رحمه الله نقل کرده و ابن سعد در طبقات تصریح نموده ام کلثوم بعد از عمر با سه نفر از فرزندان جعفر طیار رضی الله عنه تزویج کرده و عبارت ابن سعد صریح است که تزویج عبدالله جعفر ام کلثوم را بعد از زینب کبری علیها السلام واقع شده که ظاهر در تزویج او بعد از وفات آن بانوی عصمت است.

نه این که به زینب کبری علیها السلام طلاق داده باشد که از اکاذیب ابن حزم اندلسی است^۲.

۱- طبقات ج ۸ ص ۳۶۳.

۲- ابن حزم در بد گوئی برگزیده گان و بد زبانی در حق پیشینیان از علماء و بزرگان مشهور بوده و کسی از شر زبان او ایمن نبوده به حدی که زبان او و شمشیر حجاج بن یوسف خونخوار را برابر می شمرده اند و لذا عاقبت باعث اسباب نفرت عموم و منفور در نزد مردم هر مرز و بوم شد و برضالت و گمراهی وی اجماع کردند رجوع شود به ریحانة الادب ج ۷ ط تبریز والکنی والالقب قمی (ره) ج ۱ ص ۲۵۴ ط صیدا و ابن حزم به اندازه دروغگو و کذاب است که گفته: امام حسن عسکری (ع) اولاد نداشت و ادعای را فضا که آن حضرت

و اگر وفات ام کلثوم در زمان حیات عمار یاسر رحمه الله اتفاق افتاده باشد آن وقت تزویج ام کلثوم به فرزندان جعفر طیار خصوصاً عبدالله جعفر که بعد از وفات زینب کبری علیها السلام در سال ۶۲ هجرت ام کلثوم را به حبالة نکاح خود در آورده مورد اشکال و باید صحت نداشته باشد. و خوب است در اینجا آنچه زینب فواز در کتاب «الدر المنثور» در ترجمه ام کلثوم آورده خلاصه اش نقل شود و حاصل آنچه وی در کتاب نامبرده آورده آنست :

عمر ام کلثوم را از امیر المؤمنین علیه السلام خواستگاری کرد امام علیه السلام فرمود اوصغیره است پس از اصرار عمر امام علیه السلام ام کلثوم را با (بردی) پیش عمر فرستاد و عمر دست خود را به شانه ام کلثوم نهاد و گفت : به علی بگو : راضی شدم ام کلثوم گفت : آیا این کار را می کنی ؟ هرگاه تو امیر المؤمنین نبودی بینی تو را می شکستم. ام کلثوم پیش پدر آمده

←
فرزند داشت دروغ است ص ۶۱ جمهرة انساب العرب ط ۳ مصر در صورتی که کلام خود ابن حزم کذب محض است و جمع کثیری از علمای اعلام اهل سنت تصریح به ولادت حضرت ولی عصر بقیه الله ارواحنا فداه کرده اند مانند ابن خلکان در وفيات الاعیان ج ۳ ص ۳۱۶ ط مصر و اما در نزد شیعه ولادت و وجود اقدسش از ضروریات و بدیهیات است و اوست حجت الهی و امام زمان عجل الله تعالی فرجه و جعلنا من کل مکروه فداه .

و جریان را خبر داد و عرض کرد مرا نزد شیخ بدی فرستادی امام علیه السلام فرمود: او شوهر توست^۱.

و عمر مهر ام کلثوم را چهل هزار قرارداد و زید بن عمر و رقیه از وی متولد شدند و ام کلثوم و پسرش زید در يك وقت وفات یافتند و زید در جنگی که میان بنی عدی در گرفت خواست اصلاح کند مردی^۲ از آنها در تاریکی زخمی به او زد و او چند روزی زنده بود و پس از آن با مادرش ام کلثوم باهم وفات کردند و امام حسن (ع) عبدالله عمر را پیش کشید و وی بر او نماز خواند و این قضیه پس از وفات عمر بن خطاب واقع شده است.

۱- این قضیه را زبیری نیز در کتاب نسب قریش با بعضی زیادات رکیکه بلکه قبیحه مانند صاحب استیعاب و اصابة نقل کرده ص ۳۴۹ و آن قصه افسانه بیشتر نبوده و از جعلیات است و ابن سعد در طبقات آن را نقل کرده ولی بعضی از جملات افسانه زبیری را ندارد ج ۸ ص ۲۶۴ ط بیروت.

۲- عیبدلی در اخبار زینبات گوید: که زید را خالد بن اسلم مولی عمر بن الخطاب در تاریکی زد و شناخت و زید افتاده و چند روز زنده بود و با مادرش باهم در يك وقت وفات یافت و معلوم نشده کدام جلوتر مرده است نگارنده گوید: از همین مطلب که معلوم نشده کدام جلوتر وفات یافته احتمال نقل سقوط سقف و دیوار بر آنها که باهم وفات کرده اند ظاهر می شود و آن منافات با زخمی شدن زید ندارد.

و پس از قتل عمر ام‌کلثوم را عون بن جعفر تزویج کرد و قصه نقل کرده حاصلش اینست: ام‌کلثوم امر خود را به امیرالمؤمنین (ع) واگذار کرد و امام (ع) او را به عون بن جعفر تزویج فرمود و او غلام بود و به ام‌کلثوم چهار هزار درهم فرستاد و او را پیش عون بن جعفر بردند و ام‌کلثوم با عون بود تا عون در کربلاء در حضور سید الشهداء (ع) شهید شد و ام‌کلثوم نیز در خدمت برادرش امام حسین علیه السلام در کربلاء بود و با سبا یا به شام رفت و به مدینه برگشت و در مدینه وفات یافت.

این خلاصه آنست که در الدرامنثور آورده است و ترجمه به فارسی نقل شد رجوع شود به صفحه ۲۶ ط اول مصر سال ۱۳۱۲ هـ ولی به تهافت و تناقض کلام وی باید متوجه شد: اگر ام‌کلثوم در زمان امام حسن مجتبی علیه السلام وفات یافته و امام (ع) عبدالله عمر را مقدم کرده که بر او نماز بخواند، چطور ام‌کلثوم پس از تزویج به عون بن جعفر با وی به کربلاء آمده و عون در کربلاء شهیده شده و ام‌کلثوم به شام رفته و مراجعت به مدینه کرده و در مدینه وفات یافته است؟

ابن قتیبة در معارف گوید: (و اما ام‌کلثوم الکبری و هی بنت

۱- المعارف ابن قتیبة ص ۷۰ ط مصر سال (۱۳۰۰) هـ و عباراتی

که در متن نقل شد در نسخه مطبوعه از (المعارف) ابن قتیبة در مصر از مطبوعات

فاطمة فكانت عند عمر بن الخطاب و ولدت له ولداً قد ذكرناهم فلما قتل عمر تزوجها محمد بن جعفر بن ابي طالب فمات عنها ثم تزوجها عون بن جعفر بن ابي طالب فمات عنده قول ابن قتيبة که ام کلثوم نزد عون بن جعفر وفات یافته با آنچه در الدر المنثور نقل کرده تناقض آشکار دارد چنانچه با قول خود ابن قتيبة که گفته : محمد و عون در فتح شوشتر شهید شده‌اند منافات دارد و نقل کلامش می آید ان شاء الله تعالی و ابن سعد نیز در طبقات نقل و تصریح کرده که : امام حسن عليه السلام در نماز بر جنازه ام کلثوم حاضر بوده علاوه بر خبر عمار رحمه الله که با نقلیات الدر المنثور توافق ندارد .

و از کلمات علامه مامقانی (ره) در تنقیح المقال نیز ظاهر می شود

دارالکتب در سال (۱۳۷۹) ه ق ساقط شده و عوض آن عبارت غلطی به جا مانده که غلط بودنش واضح است و عبارت در طبع نامبرده ص ۲۱۱ به ترتیب زیر است :

و اما ام کلثوم الكبرى و هی بنت فاطمة فكانت عند : عمر ابن الخطاب و ولدت له اولاداً قد ذکرناهم . فلما قتل عمر تزوجها « جعفر ابن ابي طالب » فماتت عنده .

این غلط فاحش در آن طبع فنی بسیار نفیس از (المعارف) جای بسی شگفت است .

ام کلثومی که در کربلاء حاضر بوده همان بانوی عصمت است که از صدیقه طاهرة علیها السلام متولد شده ولی معلوم است که با نقلهای دیگر سازش ندارد. و از اشعاری که پس از مراجعت اسراء به مدینه در موقع ورود اسراء خاندان رسالت ام کلثوم می خوانده چنانچه در بعض کتب مقاتل نقل کرده اند :

مدینه جدنا لا تقبلینا

فبالحسرات و الاحزان جئنا

تا آخر آن اشعار که در منتخب و تظلم الزهراء نقل شده و ام کلثوم از رسول الله صلی الله علیه و آله (جد) تعبیر آورده استفاده می شود که ام کلثوم بنت بتول زهراء علیها السلام است و در ایات دیگر آن اشعار نیز همان تعبیر را آورده ولی معلوم نیست آن اشعار از خود ام کلثوم است بلکه زبان حال است که از لسان آن بانوی عصمت گفته شده و علاوه شاید مراد از ام کلثوم زینب کبری علیها السلام باشد و در بعض ایات آن از امام حسن (ع) (عم) تعبیر آورده که با ام کلثوم خواهر امام (ع) مطابقت ندارد چنانچه گفته: و قل یا عم یا حسن الزکی

عیال اخیک اضحوا ضا یعینا

أیا عمّاه ان اخاک اضحی

بعیداً عنک بالرمضا رهینا

رجوع شود به « الدمعة الساکبة » ص ۳۹۰ . والله العالم . علامه

شیخ جعفر نقدی رحمه الله در کتاب (زینب الکبری) بعد از نقل بیت

اول در پاورقی فرموده: هذا البيت من قصيدة يغلب على الظن ان اكثرها او كلها ليس من نظمها بل من نظم غيرها من المتأخرين فلاحظه ص ۱۶۰ ط نجف. کلام متین و صحیح است .

و در قاموس الرجال گفته : و فی نسب قریش مصعب الزبیری تزوجها بعد عمر عون بن جعفر فمات عنها و تزوجها عبدالله بن جعفر فمات عنها . ج ۱۰ ص ۴۰۶ ترجمه ام کلثوم .

اولاً: اگر این عبارت در کتاب نسب قریش وجود داشته باشد با قول ابن قتیبه که نقلش گذشت « ثم تزوجها عون بن جعفر فمات عنه » درست نیامده و تباین کلی دارد و همچنین با قول ابن سعد در طبقات و گذشت : « فهلكت عنه » یعنی ام کلثوم در حباله نکاح عبدالله جعفر بود وفات یافت .

و در ثانی : جملات مذکوره را که قاموس الرجال نقل کرده در کتاب نسب قریش زبیری که (دارالمعارف للطباعة و النشر) انتشار داده و در قاهره ۲۳ مارس ۱۹۵۱ . باریس ۲۵ یونیه ۱۹۵۳ - ا. ل. ب - بر آن مقدمه نوشته وجود ندارد یعنی پیدا نکردم و بر عهده خواننده عزیز است که باز به کتاب نسب قریش مراجعه نماید .

و صاحب قاموس الرجال گوید: که اخبار ما در تزویج عمر ام کلثوم را متواتر است و زراة نقل کرده که حضرت صادق عليه السلام فرمود که تزویج عمر از روی غصب شده است - ج ۱۰ ص ۴۰۶ .

اذعاء تواتر اخبار در موضوع نامبرده بی وجه است زیرا دو خبر

کلینی و شیخ رحمهما الله تعالی نقل کرده‌اند چنانچه در باب (۳۲) از ابواب عدّه وسائل الشیعة است .

و دو خبر دیگر در کافی در کتاب نکاح از زرارة وهشام بن سالم است و روایت عمار یاسر در وسائل الشیعة باب (۳۲) از ابواب صلاة جنائز است .

تواتر با چهار پنج روایت محقق نمی‌شود بلی می‌توان ادّعاء کرد که اخبار در حد استفاضه است علاوه بر روایاتی که يك مطلب سّری را در موضوع تزویج مزبور می‌رساند و با آن اخبار مستفیضه منافات ندارد و این که امام علیّه السلام فرموده : این موضوعی است که از ما غضب شده صحیح است ولی قضیه معلق است یعنی هرگاه موضوع تزویج مزبور صحت داشته باشد از ما غضب شده است چنانچه علامه مجلسی قدس سره فرموده: المعنى: غضبناه ظاهراً و بزعم الناس ان صحت تلك القصة بحار ج ۴۲ ص ۱۰۷ .

و سّری که در اخبار ائمة علیهم السلام وارد شده چه بسا آن حضرات از اظهار آن بر اکثر شیعه نیز خودداری و احتراز می‌فرموده‌اند که عقول‌شان آن را قبول نمی‌کند و یا باعث غلو آنها می‌شود ولذا ائمة علیهم السلام آن را به بعض از خواص خودشان مانند عمر بن اذینه رحمه الله که از ثقات بوده اظهار فرموده‌اند رجوع شود به بحار الانوار ج ۴۲ ص ۸۸ ط جدید .

و به نکته در اینجا ناگزیر از اشاره هستم : جمعی از مؤرخین

تصریح کرده‌اند که محمد بن جعفر بن ابیطالب و برادرش عون بن جعفر در روز (شوشتر) شهید شده‌اند و در همان روز (هرمزبان) ^۱ اسیر شد و بدون شك روز نامبرده در زمان خلافت عمر واقع شده و بعد از روز

۱ - هرمزان را نزد عمر آوردند هرمزان خود را با حيله از كشته شدن نجات داد در تواریخ چنانچه ابن اثیر در تاریخ كامل نقل کرده ج ۲ ص ۵۲۹ و ابوحیان توحیدی در كتاب البصائر و الذخائر آورده گوید : لما اراد عمر بن الخطاب قتل الهرمزان استسقى ماء فأتى به فامسك القدح فى يده واضطرب فقال له عمر : لا بأس عليك انى غير قاتلك حتى تشربه فالقى القدح من يده و امر عمر بقتله قال : اولم تؤمنى ؟ قال : كيف امتك ؟ قال : قلت : لا بأس عليك حتى تشربه ، فقولك : لا بأس امان ولم اشربه ، فقال الزبير و أنس و ابوسعید الخدری : صدق يا امیر المؤمنین ، فقال عمر : قاتلك الله اخذت أماناً ولم أشعر . البصائر ج ۲ ص ۱۲۰ ط دمشق . و ابن اثیر گوید : فاقبل على الهرمزان و قال : خذعتنى و الله لا انخدع الا ان تسلم ، فاسلم ففرض له فى الفین و انزله المدينة و كان المترجم بينهما المغيرة بن شعبة و كان يفقه شيئاً من الفارسية الى ان جاء المترجم . کسی که خود را جانشین پیغمبر (ص) پنداشته کاملاً آشنائی به زبان فارسی نداشته و احتیاج به مترجم داشته است پس جاهل بوده او نمی‌تواند جانشین پیغمبر اکرم (ص) باشد مگر با دسیسه سازی و خلافت انتخابی و شوری بازی مثل رئیس جمهوری نه خلافت الهی و امامت خدا دادی پس اصل مبنی و اساس فرق زیادی دارد با مبانی ما نمی‌سازد .

مزبور تقریباً به شش سال^۱ عمر از دنیا رفته پس چطور جمعی نوشته‌اند که ام‌کلثوم را بعد از قتل عمر بن جعفر یا محمد بن جعفر و بعد از آن عون تزویج کرده است چنانچه از ابن قتیبۀ نیز نقلش گذشت با این که خود ابن قتیبۀ در المعارف گوید^۲: واستشهد محمد بن جعفر بستر و اما عون بن جعفر فقتل بستر ایضاً ولا عقب له و نگارش این دو مطلب از ابن قتیبۀ تناقض واضح است .

و صاحب استیعاب و اصابه تصریح کرده‌اند که عون و محمد در فتح شوشتر شهید شده‌اند ابو عمر و ابن عبد البر در استیعاب گوید: واستشهد عون بن جعفر و أخوه محمد بن جعفر بستر ولا عقب له^۳.
و ابن حجر در اصابۀ گوید: استشهد عون بن جعفر فی تستر و

۱- چنانچه ابن اثیر در کامل گفته: جنگ شوشتر در سال (۱۷) هجرت واقع شده و بعضی گفته: در سال: (۱۹) و گفته شده که در سال: (۲۰) شوشتر فتح شده در هر حال در زمان حیات عمر فتح شوشتر واقع گردیده است. رجوع شود به تاریخ کامل ج ۲ ص ۵۴۶ ط بیروت و ابن خلدون گفته که فتح شوشتر در سال (۱۷) و گفته شده که در سال (۱۶) واقع شده است تاریخ ابن خلدون ج ۲ بقیۀ جزء ثانی ص ۱۱۳.

۲- ص ۲۰۶ دارالکتب سال (۱۹۶۰) م.

۳- استیعاب ص ۱۶۱ ج ۳ ط مصر سال ۱۳۵۸ هـ با اصابه.

ذلك في خلافة عمر و ما له عقب^۱.

و صاحب عمدة الطالب گوید : محمد و عون هر دو در کربلا شهید شده‌اند و محمد اکبر بن جعفر در صفین در حضور عمویش امیر المؤمنین علیه السلام شهید شده است^۲.

حافظ کبیر ابو عبدالله حاکم نیشابوری متوفی (۴۰۵) هـ در کتاب (المستدرک علی الصحیحین فی الحدیث) ج ۳ ص ۱۴۲ قضیه تزویج ام کلثوم بنت امیر المؤمنین علیه السلام را از عمر روایت کرده و حافظ شمس الدین ذهبی متوفی (۸۴۸) هـ در تلخیص (المستدرک) در ذیل همان صفحه گوید : (قلت منقطع) یعنی این حدیث که این قصه را نقل کرده منقطع است و صحیح نیست پس از اعتبار ساقط است.

نگارنده گوید : این اقوال در این کتب معتبره که باهم تهاافت و تناقض دارند تاریخ ام کلثوم را از جهاتی مبهم و تاریک ساخته و حقیقت امر را در صحت فرمایش شیخ اعظم رئیس مذهب محمد بن محمد بن نعمان بغدادی معروف به شیخ مفید (ره) به وضوح رسانیده و لذا کلمات آن بزرگوار در این قصه قول فصل و در این قضیه کشف صدق است. پس کلمات ارزنده آن شیخ اعظم را در اینجا بیاورم و به کلام خاتمه دهم :

۱- اصابه ج ۳ ص ۴۴ ط مصر در سال نامبرده با استیجاب .

۲- عمدة الطالب ص ۲۰ ط نجف به سال ۱۳۵۸ هـ ق .

شیخ مفید (ره) در جواب (المسائل السروية) فرموده: ان الخبر الوارد بتزويج أمير المؤمنين عليه السلام ابنته من عمر لم يثبت و طريقته من الزبير بن بكار و لم يكن موثقاً به في النقل و كان متهما فيما يذكره من بغضه لامير المؤمنين عليه السلام و غير مأمون ، و الحديث نفسه مختلف ، فتارة يروى ان أمير المؤمنين عليه السلام تولى العقد له على ابنته ، وتارة يروى عن العباس انه تولى ذلك عنه ، و تارة يروى انه لم يقع العقد الا بعد وعيد عن عمر و تهديد لبنى هاشم ، و تارة يروى انه كان عن اختيار و ايثار ، ثم بعض الرواة يذكر ان عمر اولدها ولدأ سماه زيداً ، و بعضهم يقول : ان لزيد بن عمر عقباً ، و منهم من يقول : انه قتل ولا عقب له ، و منهم من يقول : انه و امه قتلا ، و منهم من يقول : ان امه بقيت بعده ، و منهم من يقول : ان عمر أمهر ام كلثوم اربعين ألف درهم ، و منهم من يقول : مهرها اربعة آلاف درهم ، و منهم من يقول : كان مهرها خمسمائة درهم ، و هذا الاختلاف مما يبطل الحديث^۱.

از اين عبارات شريفة شيخ اعظم مفيد (ره) رويه و طريقه آن بزرگوار در عدم اعتماد به خبری که به نحو اضطراب نقل شده چنانچه کراً به آن اشاره شد واضح و روشن است و در تاريخ ام کلثوم نیز پس از تحقيق در روايات و تواريخ و کتب شيعه و سنی آنچه به دست می آيد

آنست که شیخ اعظم قدس سره به آن تصریح فرموده است و الله العالم .
و آنچه از شیخ مفید (ره) از (مسائل سرویه) نقل شد بواسطه
بحار الانوار علامه مجلسی (ره) است ولی آنچه در خود رساله مسائل
سرویه موجود است بعضی زیادات دارد و لذا خوب است عین آن از
خود آن رساله نقل شود گرچه نسخه که در نجف اشرف از آن رساله
طبع شده اغلاط دارد و از مطبوعات دارالکتب التجاریه است که در ضمن
چند رساله به نام (رسائل الشیخ المفید) چاپ کرده و مشتمل بر هشت
رساله از رسائل شیخ (ره) است و یکی نیز رساله مسائل السرویه می باشد
ولی به اندازه زیاد آنها را غلط چاپ کرده گویا اصلاً در موقع طبع
تصحیح نکرده اند با این وصف نظر به بعض زیادات مورد احتیاج را
نقل می نمایم .

شیخ مفید (ره) فرموده: ان الخبر الوارد بتزویج امیر المؤمنین
علیه السلام ابنه من عمر غیر ثابت و هو من طریق الزبیر بن بکار و طریقه
معروف لم یکن موثقاً به فی النقل و کان متهما فیما یذکره و کان یبغض
امیر المؤمنین علیه السلام و غیر مأمون فیما یدعیه عنه علی بنی هاشم و انما نشر
الحديث اثبات ابی محمد الحسن بن یحیی^۱ صاحب النسب ذلك فی کتابه

۱- احتمال می دهیم که عبارت کتاب (یحیی بن الحسن) باشد و او عیدلی

فظن كثير من الناس انه حق لرواية رجل علوى له. وانما رواه عن الزبير بن بكار والحديث نفسه مختلف فتارة يروى ان امير المؤمنين (عليه السلام) تولى العقد له على ابنته وتارة يروى عن العباس انه تولى العقد له عنه وتارة يروى انه لم يقع العقد الا بعد وعيد عن عمر و تهديد لبنى هاشم وتارة يروى انه كان من اختيار و ايثار . ثم بعض الرواة يذكران عمر اولدها ولداً سماه زيد ، و بعضهم يقول : انه قتل من قبل دخوله بها ، و بعضهم يقول : ان لزيد بن عمر عقباً ، و منهم من يقول : انه قتل ولا عقب له ، و منهم من يقول : انه و امه قتلا ، و منهم من يقول : ان امه بقيت بعده و منهم من يقول : ان عمر امهر ام كلثوم اربعين ألف درهم ، و منهم من يقول : أمهرها أربعة آلاف درهم، و منهم من يقول : كان مهرها خمسمائة درهم وبدء هذا القول وكثرة الاختلاف فيه يبطل الحديث ولا يكون له تأثير على حال (ص ٦١ ط نجف).



ص : ۱۱۹ - س : ۱۷

(درباره والدین خاتم انبیاء (ص) آن دروغ شاهکار)

(را بنویسد)

علامة امام شیخ عبدالله شبراوی شافعی (رض) در کتاب الانحاف
بجب الاشراف گوید : ان الله سبحانه قد أخرج هذا النوع الانساني
لاجله ﷺ و ان آدم عليه الصلاة والسلام كان اول فرد من افراد هذا
النوع وكان سائر افراده مندرجة في صلبه بصور الذرات فلما نفخ الروح
في آدم كان نور نسمة محمد ﷺ يلمع في جبهته كالشمس المشرقة ثم انتقل
ذلك النور من صلب آدم الى رحم حواء ومنها الى صلب شيث ثم استمر
هذا ينتقل من اصلاب الطاهرين الى ارحام الطاهرات و هو معنى قوله
تعالى : و تقلبك في الساجدين .

و اشار اليه العلامة البوصيري بقوله :

لم تنزل في ضمائر الكون قختا

ذلك الامهات و الابیاء

و كان كل جد من اجداده من لدن آدم يأخذ العهد و الميثاق

ان لا يضع ذلك النور المحمدى الا فى الطاهرات فاوّل من اخذ العهد آدم اخذه من شيت و شيت من انوش و هو من قينين و هكذا الى ان وصلت النوبة الى عبدالله بن عبدالمطلب فلما اودع ذلك الجزء فى صلبه لمع ذلك النور من جبهته فظهر له جمال و بهجة فكانت نساء قريش يرغبن فى نكاحه ...

وقد دلت الايات والاحاديث على انه وَاللَّهُ يَكْفُلُ الْمُؤْمِنِينَ كما طابت ذاته الشريفة بما أوتيّه من الكمال الا على كذاك طاب نسبه الشريف فلم يكن فى آبائه ولا امهاته من لدن آدم وحواء الى عبدالله وآمنة الامن هو مصطفى مختار قد طابت أعراقه و حسنت أخلاقه .

و اخرج ابن جرير عن مجاهد قال : استجاب الله تعالى دعوة ابراهيم فى ولده ولم يعبد احد منهم صنماً بعددعوته واستجاب لد وجعل هذا البلد آمناً و رزق اهله من الثمرات وجعله اماماً و جعل من ذريته من يقيم الصلاة .

قال السيوطى : و هذه الاوصاف كانت لاجداده وَاللَّهُ يَكْفُلُ الْمُؤْمِنِينَ خاصة دون سائر ذرية ابراهيم وكل ما ذكر عن ذرية ابراهيم من المحاسن فان اولى الناس به سلسلة الاجداد الشريفة الذين خصوا بالاصطفاء و انتقل اليهم نور النبوة و احداً بعد واحد ولم يدخل ولد اسحاق و بقية ذريته لانه دعا لاجل هذا البلد الاتراء قال : اجعل هذا البلد آمناً و عقبه بقوله : واجنبني و بنى ان نعبد الاصنام . فلم تزل فاس من ذرية ابراهيم عليه السلام على الفطرة يعبدون الله تبارك و تعالى ، و يدل له قوله : و جعلها كلمة

باقیه فی عقبه ، فان الکلمه الباقیه هی کلمه التوحید و عقب ابراهیم علیه السلام هم محمد صلی الله علیه و آله و آله الکرام .

قال بعض الافاضل، اللهم حل بیننا و بین اهل الخسران و الخذلان
الذین یؤذون رسول الله صلی الله علیه و آله بنسبه ما یلیق با بویه الکریمین الشریفین
الطاهرین . ص ۴۱ - ۴۲ .

آنچه علامه شبراوی درباره نور رسول الله صلی الله علیه و آله و نسبت به
اجداد کرام و آباء عظام آن حضرت نقل کرده موافق اخبار و احادیث
وارد از عتره طاهره سلام الله علیهم است .

و این که در آخر کلامش از بعض افاضل نقل کرده که گفته: خدایا
حائل باش میان ماها و میان اهل خسران و خذلان از آنهایی که اذیت
می کنند به رسول الله صلی الله علیه و آله با نسبت دادن آنچه لائق والدین کریمین
شریفین طاهرین آن حضرت نیست .

کلام بسیار متین و دعای بسیار شریف است و از آن اشخاص
یکی هم ابن حزم اندلسی است که نسبت به والدین رسول الله صلی الله علیه و آله آن
نسبت ناروا را در کتاب الاحکام ج ۵ ص ۱۷۱ داده است .

باز شیخ شبراوی گوید : اما عبدالله (ع) والد نبینا محمد صلی الله علیه و آله
فقد کان اجمل قریش فشغفت به کل نساء قریش و کدن ان تذهل عقولهن
و قد لقی عبدالله فی زمنه من النساء ما لقی یوسف علیه السلام فی زمنه من
امراً العزیز .

و فی الشفاء قال محمد بن السائب کتبت للنبی ﷺ خمسمائة ام
فما وجدت فيهن سفاحاً ولا شيئاً مما كان من امر الجاهلية فان بعض
الجاهلية كانوا اذا ارادوا النكاح يقول الزوج خطب و يقول اهل المرأة
نكح و هذا عندهم عبادة عن العقد .

و اما نكاح عبدالله آمنه عليه السلام فكان عقداً موافقاً لما عليه شريعة
الاسلام مشتملاً على تلك الشروط المعتمدة وان لم تكن بشرع بل بتوفيق
من الملك العلام .

ونقل العلامة النور الحلبي في سيرته عن الامام تقي الدين السبكي
قال : الانكحة التي في نسبه عليه السلام كلها مستجمعة شروط الصحة كأنكحة
الاسلام و لم يقع في نسبه عليه السلام منه الى آدم الانكاح صحيح مستجمع
اشرائط الصحة كنكاح الاسلام الموجود اليوم .

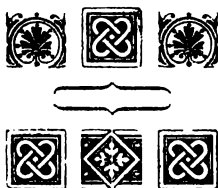
ثم قال فاعتقد هذا بقلبك و تمسك به ولا تزل عنه فتخسر الدنيا
و الاخرة انتهى ص ۴۲ .

اعتقاد شیعه امامیه آنست که رسول الله ﷺ در مدت چهل
سال قبل از بعثت به شریعت خود عمل می کرده و بشرایع انبیاء دیگر
عمل نفرموده چنانچه با ادله متقنه عقلیه و نقلیه در محل خود ثابت
است .

پس قطعاً رسول الله ﷺ در نکاح و سائر امور و احکام و شرایع
به شریعت خود عمل نموده است چون از اول زمان تولدش پیغمبر بوده

و دارای علم و حکمت و کمالات و اوصاف نبوت و خانمیت را داشته و پس از چهل سال به اظهار رسالت و تبلیغ و دعوت بیگانه پرستی مأمور و بدین مقدس اسلام دعوت فرموده است. واعتقاد بعضی از محققین عامه هم همین است صلوات الله وسلامه علیه وآله الطاهرين ولعنة الله على الذين يؤذون رسول الله ﷺ بنسبة مالا يليق بأبويه و عمه ابی طالب علیه السلام = من الذين كانوا في الزمن السالف و من الموجودين في عصرنا الحاضر

آمین



(علامه مامقانی قدس سره در تنقیح المقال)

ناگفته نماند: صاحب قاموس الرجال گفته : صاحب تنقیح المقال سند روایت ثانی مذکور در رجال کشی (ره) را در ترجمه ابوحنیفه سائق الحاج تحریف کرده و این طور نقل نموده : (محمد بن عثمان بن حامد) ولی صاحب قاموس الرجال اقلاً احتمال نداده که نسخه رجال کشی (ره) که نزد مرحوم مامقانی (ره) بوده مغلوط بوده نه این که آن مرحوم سند را عمداً تحریف کرده و نقل نموده زیرا عبارت سند روایت در تنقیح به این نحو است : قال الکشی حدثنی محمد بن عثمان بن حامد قالاً حدثنا محمد بن یزید عن محمد بن الحسین عن المزخرف عن عبدالله بن عثمان قال ذکر عند ابی الحسن علیه السلام الخ و در نسخه دیگر : عند ابی عبدالله علیه السلام الخ .

کلمه : (قالاً حدثنا) شاهد است که شیخ کشی (ره) از دو نفر نقل کرده ولی اول سند در نسخه رجال کشی که اغلب نسخه های آن اغلاط دارد غلط داشته یا کلماتی از قلم ناسخ تنقیح المقال افتاده و اگر بنا باشد

این قبیل موارد را به تحریف عمدی که ظاهر عبارت صاحب قاموس الرجال در آنست حمل نمائیم برای خود صاحب قاموس باید گفت: در سند همان خبر تحریف رخ داده و اسقاط کرده زیرا سند خبر به نحوی که در رجال کشی است به این نحو است: حدثنی محمد بن الحسن البرائی (البرائی) و عثمان بن حامد قالا حدثنا محمد بن الحسين (الحسن) عن المزخرف عن عبدالله بن عثمان قال ذكر عند أبي عبدالله (ع) ابو حنیفة السابق و انه يسير في أربع عشرة فقال: لا صلاة له و اما صاحب قاموس به این نحو نقل کرده: عن محمد بن الحسن و عثمان بن حامد عن محمد بن یزداد عن محمد بن الحسين عن المزخرف عن عبدالله بن عثمان قال: ذكر عند أبي عبدالله (ع) ابو حنیفة السائق و انه يسير في اربعة عشر فقال: لا صلاة له ج ۴ ص ۳۵۲.

و مرحوم مامقانی (ره) در نقل همین خبر عین متنی را که صاحب قاموس نقل کرده نقل فرموده ولی صاحب قاموس گوید: لفظ خبر (کشی) ليس كما عبر (اربعة عشر يوماً) بل (يسير في أربع ، عشرة) و قد حرفه الخ جملات اربعة عشر يوماً عبارت خود مرحوم مامقانی است عبارت متن خبر را تحریف نکرده و نقل متن روایت در قاموس و تنقیح یکی بوده و توافق دارند و عبارت: (اربعة عشر يوماً) را مامقانی (ره) از خبر چنان فهمیده است نه این که عبارت خبر را تحریف به اربعة عشر يوماً کرده باشد چنانچه صاحب قاموس به وی نسبت داده است.

بلی آنچه در عبارت متن خبر موجود در رجال کشی است اینست.

(یسیر فی اربع ، عشرة) و آنچه صاحب قاموس در صفحه (۳۵۳) ج ۳ گفته صحیح است ولی در نقل متن روایت چنانچه گفته شد با تنقیح فرقی ندارند و صاحب قاموس گوید : شاید لفظ خبر این طوری بوده . (انه یسیر فی اربع ساعات عشرة فراسخ) و لفظ (ساعات) و (فراسخ) از نسخه ساقط شده است و این احتمال سقوط را به مجرد حدس و تخمین داده و شاهدی بر آن نیاورده ولی وجود کلمه (قالا حدثنا) را در سند خبر در تنقیح قریبه نگرفته که یا نسخه که نزد مامقانی (ره) بوده غلط داشته و یا ناسخ اشتباه کرده است و خود صاحب قاموس کلمه (قالا حدثنا) را حذف کرده و کلمه (حدثنی) را از اول سند و کلمه (البرائی یا البرائی) را نیز حذف نموده .

و در متن نقل خبر (فی اربع ، عشرة) را (اربعة عشرة) نقل کرده و به اختلاف نسخ در (محمد بن الحسین) که از مزخرف روایت کرده متوجه نشده که در بعض نسخه ها (محمد بن الحسن) است .

آیا حالا می توان نسبت تحریف عمدی را به صاحب قاموس داد؟ و حال آن که جادارد به وی نسبت داده شود چون در مقام تحقیق جزئیات خبر با سند و متن آن است که بر مامقانی (ره) ایراد کرده و حمله ور شود که عمده هدف اوست با استعمال رموز که از سبکهای کهنه در کتب رجال است پس آیا نسبت تحریف به مرحوم مامقانی (ره) دادن دور از انصاف نیست؟ در صورتی که خودش به تصحیح آن کتاب کبیر نفیس نرسیده و عمرش وفا به آن نکرده و ناسخ تنقیح اشتباهات دارد که به حساب

ناسخ است و اشتباه از مؤلف تنقیح نیست اگر دقیقاً به قاموس الرجال بررسی شود و با دقت تحت مطالعه و تحقیق قرارگیرد از اول آن کتاب تا آخرش به اشتباهات زیادی برخورد خواهیم کرد که باید مثل قاموس الرجال در اطراف اشتباهات آن تألیفی تنظیم گردد .

و اگر تنقیح المقال با تهذیب و تنقیح و تحقیق و به اشراف جمعی از اهل فن بر آن طبع دوم می شد و اشتباهات آن در تعلیقات رفع می گردید و به اغلب اعتراضات بی مورد صاحب قاموس الرجال اشاره می گشت و حملات وی با عبارات تلخ و بدون مراعات انصاف درباره تنقیح المقال روشن می شد کتاب رجالی می گشت که از هر جهت جامع و بی نظیر می گردید ولی تاحال اشخاصی که باید مقدمات این امر را به مرحله عمل برسانند به این پیشنهاد اینجانب جامه عمل نبوشانیده اند با این که مکرر پیشنهاد شده است و امیدوارم که این آرزو تحقق پیدا نماید والله الموفق .



ص : ۱۴۸ - س : ۱۷

(همان عمل و وظیفه برید در آن زمان بوده است)

امیرالمؤمنین سلام الله علیه در مواعظ بلیغه و عالیّه خود بنوف بکالی رضوان الله علیه او را از عمل «برید» نهی فرموده است و این خبر به خوبی می‌رساند که عمل برید قبل از زمان معاویه بن صخر وجود داشته است .

نوف بکالی (ره) گوید^۱ : شرفیات شدم به محضر اقدس امام امیرالمؤمنین عليه السلام و آن حضرت در رجه مسجد کوفه بود و عرض کردم: السلام عليك يا امير المؤمنين و رحمة الله و برکاته فرمود: وعليك السلام

۱- نوف بکالی از اصحاب و خواص امیرالمؤمنین (ع) و حاجب آن حضرت بوده چنانچه در سفینه البحار از جوهری نقل کرده ج ۲ ص ۶۲۲ و نوف با فتح نون و باضم آن نیز مشهور است و بکالی با تخفیف کاف است و خیرمزبور را شیخ صدوق (ره) در مجالس مسنداً از نوف بکالی نقل فرموده است رجوع شود به بحار الانوار ج ۷۷ ص ۳۸۳ ط جدید تهران .

يانوف ورحمة الله و بركاته . عرض كردم : يا امير المؤمنين عليه السلام به من موعظه بفرمائيد فرمود :

يانوف احسن يحسن اليك^١ فقلت زدني يا امير المؤمنين فقال :
يانوف ارحم ترحم . فقلت : زدني يا امير المؤمنين فقال: قل خيراً تذكر
بخير فقلت: زدني يا امير المؤمنين فقال: يانوف اجتنب الغيبة فانها ادام
كلاب النار ثم قال : قال عليه السلام : يا نوف كذب من زعم انه ولد من حلال
و هو يأكل لحوم الناس بالغيبة . وكذب من زعم انه ولد من حلال وهو
يغضني ويغض الاثمة من ولدي، وكذب من زعم انه ولد من حلال وهو
يحب الزنا، وكذب من زعم انه يعرف الله عز وجل وهو يجترى على معاصي
الله كل يوم ليلة ، يانوف اقبل وصيتي : لا تكونن نقيباً ولا عريقاً ولا
عشاراً ولا «بريداً» .

يانوف صل رحمك يزد الله في عمرك ، وحسن خلقك يخفف الله
حسابك ، يانوف ان سرك ان تكون معي يوم القيامة فلا تكن للظالمين
معيناً ، يانوف من احبنا كان معنا يوم القيامة ولو ان رجلاً احب حجراً
لحشره الله معه ، يانوف اياك ان تنزّين للناس وتبارز الله بالمعاصي^٢
(فلتلق الله يوم يلقاك وهو عليك غضبان) ، يانوف احفظ عني ما اقول
لك تنل به خير الدنيا و الآخرة .

١- يحسن الله اليك = نسخه .

٢- فيفضحك الله يوم تلقاه = بحار .

چون کلمات گهر بار باعث خیر دنیا و آخرت انسان است از نقل تمامی آنها نتوانستم خودداری نمایم . غرض در فرمایش امام (ع) است که نوب بکالی را از عمل (برید) نهی فرموده است .

و ظاهر آن باعث نهی از عمل برید همانا فراهم آمدن موجبات زحمت و مشقات حیوانات از شتر و اسب در آن عمل است و از سرعت راه رفتن و با سیر تندی که حیوانات را در راهها سوق داده و راندن آنها بامشقات زیادی که باعث ظلم و ستم بر حیوانات می شده و گاه از آنها در عرض راهها از پا درمی آمده و کشته می شدند که هرگز امیر المؤمنین (ع) راضی نمی شده که بر حیوانات هم ظلم شود و لذا از عمل برید نهی فرموده است .

علاوه این که در خبرهای برید که اخبار بلاد اسلامی و قضات و حکام و والیها را به مرکز خلافت می رسانیده شاید بعض اوقات خبرهای خلاف واقعی رخ می داده و باعث عمل برخلاف حق می گردید .

چنانچه امام باقر سلام الله علیه در علت رد کردن شهادت سائق الحاج فرموده : که او مرکب خود را کشته و نفس خود را به مشقت انداخته و به نمازش استخفاف کرده است رجوع شود به صفحه (۱۳۰) از کتاب که نقلش گذشت و تمامی آنها از سرعت در سیر به عمل می آمده و البته در حق برید این حالات فراهم می گشته و بلکه بیشتر به وجود خواهد آمد شاید از وجود و فراهم شدن اینگونه اعمال باشد که امام علیه السلام نوب بکالی را از عمل برید نهی فرموده است والله العالم .

ص : - ۲۳۶ - س : ۱۵

و هو علی منبره فرأى فى منامه رجالا الخ

باید در این چند جمله تأمل کرد که رسول الله ﷺ در بالای منبر او را ندانست گرفته و در خوابش دیده که بنی امیه مثل میمونها به منبر او بالامی روند و مردم را بر عقب و زمان جاهلیت فحقری داده و برمی گردانند خیال نشود خوابی که رسول الله ﷺ بنی امیه را با آن وضع و شکل دیده مثل خوابهای معمولی مردم است بلکه آن نشأه باطنیه پیغمبر و امام علیهما السلام است و رؤیای عقلی علمی است که حقایق را مشاهده می کند گرچه در بالای منبر باشد .

سید علامه اکبر سید علی خان مدنی قدس سره در اوائل شرح صحیفه سجادیة گوید: اعلم ان النفوس القدسیة النبویة مخالفة بماهیتهما لسائر النفوس صفاء ونوراً وانجذاباً الى عالم الانوار فلا جرم تجری علیها الانوار الفایض من المبادئ العالیة اتم من سائر النفوس و اکمل و لهذا بعثت مکملة للتافصیل و معلمة للجاهلین و مرشدة للطالبین و مصطفاة علی العالمین و لما کان صفاء جوهر نفس نبینا ﷺ اکمل تلك النفوس

به معاویه می دهند و از وی مشهور شده است و به عائشه نیز نسبت می دهند در صورتی که وی در سال معراج صغیره بوده و زوجه رسول الله (ص) نبود تا احوالات معراج نبی اکرم (ص) را نقل نماید .

معاویه مدعی شده که آیه شریفه :

و ما جعلنا الرؤيا التي أريناك الا فتنة للناس الخ

راجع به معراج است که رسول الله (ص) روحش در خواب عروج کرده است رجوع شود به تفاسیر مانند تفسیر مراغی^۱ و غیره و معاویه در زمان معراج در حال شرك بوده از روایات کثیره که مورد نزول آیه شریفه و این که آیه راجع به بنی امیه و به آن شجره ملعونه است معلوم می شود معاویه نظر به خبائث و نفاق باطنی خود خواسته آیه شریفه را به معراج تفسیر کند و معراج را روحانی قلم داد نماید و گوید آیه راجع به معراج است که در خواب بوده و روحانی می باشد و اذهان مردم را از تفسیر صحیح آیه که در حق بنی امیه است برگرداند و این عار و ننگ و شجره ملعونه بودن را از بنی امیه بزدايد و افکار مردم را از تفسیر آیه که از خود رسول الله ﷺ مأثور بوده و در میان مسلمین شهرت بسزا دارد منصرف کند = ولی زهی تصور باطل و زهی خیال محال = زیرا در

تاریخ بالاخره حقایق روشن شده و واضح می‌گردد و دسائس و حيله و تزویر معاویه‌ها آشکارا می‌شود و معاویه و پدر زندیقش و فرزند پلیدش رسوا شده و مورد لعن ابدی واقع می‌گردند.

لعن و دشنام باد تا با بد بر چنین‌پور و بر چنان پدری صدمه‌ها و لطمه‌ها و جنایتها و خیانت‌های معاویه به عالم اسلام از حیطة بیان خارج و زبان از تقریرش عاجز است و تا امروز نیز اثرات آنها باقی و عالم اسلام را به تیره روزی نشانده است.

درباره کفر معاویه و ملعنت وی رجوع شود به کتاب «نصائح الکافیة» و کتاب «تقویة الایمان» سید علامه متبحر سید محمد بن عقیل علوی حسینی حضرمی نزیل (سنکافورا) که حق مطلب را ادا فرموده است.

و در کتاب «تقویة الایمان» تصریح کرده که معاویه اقرار داشته که وی در رویه‌اش نسبت به اهل بیت طاهر عَلَيْهِمُ السَّلَام تابع ابوبکر شده که خاندان رسالت را از مقامشان برکنار کرد در صفحه (۷) در حق معاویه گوید:

أليس هو أول من سب أخى النبی وَالصَّالِحِينَ ؟ وهو أول منقص لابی بکر بقوله : انه أول من نحى أهل البيت الطاهر عن مقامهم و انه فى معاداته لهم مقتف أثره و مقتدبه . ص ۷ ط صیدا سال ۱۳۴۳ هـ ق . و در همان کتاب نفیس «تقویة الایمان» در بیان تعیین فرقه ناجیه

از هفتاد و سه فرقهٔ مسلمین ثابت کرده که فرقهٔ ناجیه عبارت از عترت طاهرة و تابعین آنها هستند و این اشعار ذیل را از امام شافعی نقل کرده است :

یرحم الله الامام الشافعی ان یقول :

و لما رايت الناس قد ذهبت بهم

مذاهبهم فی ابحر الغی و الجهل

رکبت علی اسم الله فی سفن النجا

و هم اهل بیت المصطفی خاتم الرسل

و امسکت جبل الله و هو ولاؤهم

کما قد امرنا بالتمسک بالجبل

اذا افتقرت فی الدین سبعون فرقة

و نیف کما قد جاء فی محکم النقل

و لم یک ناج منهم غیر فرقة

فقل لی بها یاذا الرجاحة و العقل

أفی الفرق الهلاک آل محمد ؟

أم الفرقة اللاتی نجت منهم قل لی ؟

فان قلت فی الناجین فالقول واحد

وان قلت فی الهلاک حفت عن العدل

اذا کان مولی القوم منهم فانی

رضیت بهم لا زال فی ظلهم ظلی

فخل علیا لی اماماً و نسله

و انت من الباقرین فی اوسع الحل

رجوع شود به «تقویة الایمان» ص ۱۶

حاصل فرمایش امام شافعی آنست: آیا آل محمد (ص) و اهل بیت رسول الله (ص) از فرقه ناجیه هستند یا از فرق هالکه که رسول الله (ص) فرموده تمامی هفتاد و سه فرقه در هلاکت اند مگر یک فرقه که در نجاتند؟ و هرگز نتوان گفت: که اهل بیت (ع) از فرق هالکه هستند در صورتی که آیه مودت درباره آنهاست و مودت و محبت شان از ضروریات اسلام است و اگر گوئی اهل بیت (ع) از فرقه ناجیه اند چنانچه حق هم آنست پس تابعین و پیروان آنها نیز از فرقه ناجیه اند و در تعیین فرقه ناجیه بیانات زیاد است چنانچه از محقق طوسی (ره) و غیر او نقل شده است.



ص : - ۲۴۰ - س : ۱۵

(به مناسبت تاریخ ولادت حضرت عیسی (ع)

متذکر مطلبی شدم)

مطلبی که باید نگارش یابد آنست که در بعضی تاریخها نگارش داده اند که مدت حمل و ولادت حضرت امام حسین علیه السلام مانند مدت حمل حضرت عیسی (ع) شش ماه بوده چنانچه شیخ اقدم وثقه جلیل القدر ابن ابی الثلج بغدادی در تاریخ الاثمة (ع) گوید : وکان حمل ابی عبدالله علیه السلام ستة اشهر ولم یولد لسته اشهر غیر الحسین و عیسی بن مریم علیهما السلام .
ص ۴ ط قم (۱۳۶۸) ق .

و موافق این تاریخ روایتی در کافی شیخ کلینی (ره) در باب مولد الحسین علیه السلام وارد است ولی خبر مرسل می باشد و در اکثر اخبار حضرت یحیی علیه السلام ذکر شده : (لم یولد لسته اشهر الا یحیی و الحسین علیهما السلام) علامه مجلسی (ره) فرموده : شاید کلمه عیسی از تصحیف روات و ناسخین روایت باشد زیرا در اخبار معتبره وارد شده که حمل عیسی علیه السلام نه ساعت بوده و به قولی سه ساعت شده در مرآت العقول عبارت خبر را

نقل فرموده وگوید : (الا عيسى بن مريم) لعل هذا من تصحيف الرواة او النساخ وفي اكثر الاخبار المعتبرة الا يحيى والحسين عليهما السلام و قد ورد في الاخبار المعتبرة ان حمل عيسى كان تسع ساعات وقيل ثلاث ساعات قال الثعلبي : اختلف العلماء في مدة حمل مريم بعيسى فقال بعضهم : كان مقدار حملها تسعة اشهر كحمل سائر النساء وقيل : ثمانية اشهر و كان ذلك آية أخرى لانه لم يعش مولود وضع لثمانية اشهر غير عيسى و قيل ستة أشهر وقيل : ثلاث ساعات وقيل : ساعة واحدة انتهى .

بعد ازان علامه مجلسي (ره) فرموده: واقول يحتمل ان يكون مادة تولد عيسى احدثها الله في مريم عليها السلام قبل نفخ جبرئيل عليه السلام بستة اشهر (ج ١ ص ٣٩٣) .

محمد علي صابوني استاد كليه شريعت و در اسات اسلاميه درمكة مكرمه در كتاب « النبوة و الانبياء » گوید : كان عمر مريم حين حملت بعيسى عليه السلام ١٣ ثلاث عشرة سنة و قد اختلف العلماء في مدة الحمل فقيل انها كانت ساعة وقيل تسع ساعات و قيل ثمانية اشهر و قد روى الاخير عن (ابن عباس) و الصحيح انها حملت به حملا طبيعيا كما تحمل النساء و وضعته كما تضع النساء .

قال ابن كثير رحمه الله : ثم الظاهر انها حملت به تسعة اشهر كما تحمل النساء و يضعن لميقات حملهن و وضعهن ، اذ لو كان خلاف ذلك

لذکر' الخ .

این که گفته صحیح آنست که مریم به عیسی (ع) حامل شد به حمل طبیعی مانند سایر زنان و ابن کثیر گفته که ظاهر آنست که حمل مریم نه ماه بود معلوم نیست این صحیح بودن و ظاهر شدن از کجا نزد آنها به دست آمده و به مرحله صحت و ظهور رسیده است پس هر دو صحت و ظهور به خود صاحبان آن کلام برگردانیده می شود و بدرد دیگران نمی خورد .

اگر مریم مدت نه ماه به عیسی عليه السلام بطور متعارف طبیعی باردار بود در میان مردم معلوم می شد و مشهور می گشت و از آیات قرآنی چنین فهمیده می شود که در حین حمل و وضع حمل این واقعه معلوم گشته و قبلاً اگر سابقه حمل متعارف بود قبل از وضع حمل میان مردم شهرت پیدا می کرد و چه مانع دارد مدت حمل عیسی (ع) مانند اصل حملش از آیات الهی باشد که این که قرآن کریم تصریح کرده که عیسی (ع) از آیات خداوندیست .

پس در اینگونه مواقع واقع امر را غیر از قول معصوم چیز دیگر به ما کشف نمی کند و از اقوال سایرین از مفسرین و دیگران به انسان

۱- النبوة و الانبياء ص ۲۰۲ ط بیروت سنة : (۱۳۹۰) ق چه ملازمه

دارد که اگر خلاف حمل طبیعی بود ذکر شود علاوه بر این که ذکر شده است چنانچه نقل کرده اند که سه ساعت یا يك ساعت بوده است .

اطمئنان حاصل نمی‌شود و آنچه از معصوم رسیده و مورد اعتماد است مدت حمل ساعت واحدۀ یانه ساعت است و اما شش ماه که در خبر مرسل کافی است آن را استاد اعظم فن حدیث و خربت اکبر در اخبار و آثار علامۀ مجلسی (ره) فرموده: شاید از تصحیف روات یا ناسخین اخبار است چنانچه گذشت به قرینه تساوی حمل امام حسین علیه السلام و یحیی (ع) چنانچه در اخبار معتبره میان آن دو بزرگوار تساوی مدت حمل ذکر شده است والله العالم.

و اما فرمایش شیخ اقدم ثقة ابن ابی الثلج بغدادی رحمه الله در تاریخ الاثمه که تصریح به ولادت عیسی (ع) در شش ماه کرده شاید اعتمادش به همان روایت شده که گذشت.

و تاریخ الاثمه آن بزرگوار را جمعی از بزرگان علماء بنصر بن علی جهضمی نسبت داده‌اند مانند سید اجل ابن طاووس و علامۀ مجلسی (ره) و دیگران ولی از فضل الهی و از توفیقات ربانی به این بنده کثیر التقصیر معلوم شد که آن تاریخ وجیز و مختصر تألیف ابوبکر محمد بن اسماعیل معروف به ابن ابی الثلج بغدادی متوفی (۳۲۵) از اذنقات علماء امامیه در غیبت صغری می‌باشد و این موضوع را به شیخنا الاستاد البجائه الاکبر طهرانی قدس سره از بلدۀ طیبۀ قم نوشتم قبل از آن که به نجف اشرف مشرف بشوم چنانچه در الذریعة ج ۴ ص ۴۷۳ به آن متذکر و مشروحاً بیان فرموده و نیز در مقدمۀ تاریخ الاثمه نامبرده که در سال (۱۳۶۸) ق در قم به طبع رسانیده شد تفصیلاً بیان کرده‌ام.

و ابن ابی الثلج رحمه الله معاصر با سفیر کبیر و عالم ثقة جلیل
 ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی (ره) بوده که در سال (۳۲۶) هـ از دنیا
 رحلت فرموده و یکی از سفراء اربعة و نواب خاص حضرت بقیة الله
 ارواحنا فداء در غیبت صغری بوده و سفیر سومی است .

و در بعضی از حواشی خودم بر تاریخ الاثمة (ع) نامبرده در حق
 آن بزرگوار چند سطرى نگارش دادم و هنوز به طبع نرسیده آن را
 در اینجا بیاورم :

ابوالقاسم الحسین بن روح بن ابی بحر احد السفراء الاربعة فی
 الغیبة الصغری له المكانة العظمی عند الامامية و كانت له النيابة الخاصة
 عن القائم المهدي المنتظر ارواحنا فداء توفي سنة (۳۲۶) هـ .

توجد انتسابه فی كتب الفريقین علی انحاء متعددة كالنوبختی و
 الرومی و القمی و الاول هو الشایع فی كتب الرجال و لكن لم یعلم علی
 التحقیق انه نوبختی نسباً و أباً او من طرف الام فقط او من جهة اخرى
 و وصفه الشیخ ابن ابی الثلج (ره) فی تاریخ الاثمة (ع) ص ۲۱ : (النمیری)
 كما فی نسختین من الكتاب و هو من المعاصرين له و اعرف باحواله
 و نسبته فانه توفي سنة (۳۲۵) هـ قبل النوبختی (ره) بسنة و هما من
 القاطنین فی بغداد و النمیری نسبة الی قبيلة «نمیر» التي هجاها الجریر
 فی بیته المشهور و نمیر کزیر ابی تلك القبيلة .

و النوبختی نسبة الی (نوبخت بن کوردز) و اسرته من الاسر
 الایرانية الشهيرة بالشیع و الولاء لاهل البيت عليهم السلام التي نبغ منهم جمع

من اكابر متكلمي الامامية وصنف استاذ عباس اقبال الاشثيانى فى تاريخ هذه الاسرة كتاباً بالفارسية سماه «خاندان نوبختى» مطبوع سنة: (١٣١١) ش بطهران وأحى فيه ذكر هذا البيت الشيعى القديم ولكن وقع له فى هذا الكتاب زلات و هفوات و عثرات كثيرة تورط فيها على خلاف الحقيقة عصمنا الله تعالى من الزلل فى القول والعمل والله العاصم .

و الجهضمى بفتح الجيم و سكون الهاء و فتح المعجمة . و نصر بن على الجهضمى من علماء السنة اثنان واهملهما علمائنا الرجالين ولم يتعرضوا لترجمة نصر بن على الجهضمى فى اصحاب الرضا (ع) مع انه يروى عنه (ع) .

احدهما: نصر بن على بن صهبان بن أبى الازدى الجهضمى الكبير البصرى كان صدوقاً و وثقه ابن معين و ذكره ابن حبان فى الثقات وقال مات فى امرة أبى جعفر .

والثانى: نصر بن على بن نصر بن على بن صهبان الازدى الجهضمى ابو عمر و البصرى الصغير الحافظ احد أئمة البصرة و هو حفيد الاول و عاصر المتوكل و المستعين من خلفاء بنى العباس و هو من ثقات علماء السنة .

قال ابو على بن الصواف عن عبدالله ابن احمد لما حدث نصر بن على بهذا الحديث يعنى حديث على بن ابيطالب (ع): ان رسول الله ﷺ اخذ بيد حسن و حسين فقال: من احبنى واحب هذين و أباهما وأمههما كان فى درجتى يوم القيامة . أمر المتوكل بضربه الف سوط فكلمه فيه

جعفر بن عبدالواحد و جعل يقول له : هذا من أهل السنة فلم يزل به حتى تركه .

وكان المستعين بعث اليه ليؤليه القضاء فقال لامير البصرة: ارجع اليه فاستخير الله تعالى فرجع الى بيته فصى ركعتين ثم قال: اللهم ان كان لي عندك خير فاقبضني اليك فنام فنبهوه فاذا هوميت .

قال البخارى : مات فى ربيع الآخر سنة خمسين و مأتين وفيها اارخه غير واحد و قيل : مات سنة احدى وخمسين وهو قول ابن جرير فيما حكاه مسلمة بن قاسم وقال هو ثقة عند جميعهم و قال قاسم بن اصبغ سمعت الخشنى يقول: ما كتبت بالبصرة عن أحد أعقل من نصر بن على .
انظر تهذيب التهذيب لابن حجر العسقلانى ج ١٢ ص ٤٣٠ - ٤٣١
ط حيدرآباد: وخلاصة تهذيب الكمال لحافظ صفى الدين احمد بن عبدالله الخزر جى ص ٤٠١ ط بولاق سنة : (١٣٠١) هـ ق .



ص : - ۲۵۷ - س : - ۱۰

(مانند فقه الرضا علیه السلام)

از علامه متبحر محقق آقا سید حسن صدر کاظمینی قدس سره نقل شده که قائل بوده این کتاب فقه الرضا که از دوران صفویه مشهور شده و قبل از آن دوران اثری از آن کتاب نبوده همان کتاب (تکلیف) محمد بن علی شلمغانی مشهور به ابن ابی العزافر است که از علماء سوء بوده و مردم را به ضلالت می انداخت و بالاخره در اثر حسد به وکیل و نائب خاص حضرت بقیه الله ارواحنا فداء شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی قدس سره از جاده حق منحرف و خسر دنیا و الاخره گشت .

علامه امام حاج سید شرف الدین عاملی قدس سره در مقدمه کتاب «تأسيس الشيعة الكرام لعلوم الاسلام» تألیف علامه آقا سید حسن صدر (ره) فرموده :

فصل القضاء في الكتاب المشهور بفقه الرضا :

كشفت فيه حال هذا الكتاب بما لا مزيد عليه فثبت انه كتاب التكليف لابن أبي العزافر الشلمغانی و اوضح في ذلك وجه الاشتباه بما لم يسبقه اليه

احد . تأسيس الشيعة ص ۱۹ ط عراق .

گذشته از این که نقل شد دلیلی بر نفی بودن کتاب فقه الرضا از امام رضا علیه السلام موجود است که تمامی آنچه محدث نوری (ره) در خاتمه مستدرک از ادله برای اثبات این که کتاب فقه الرضا از امام علیه السلام است آورده همه آنها را از بین می برد و آن اینست : آنچه از ادله زیادی در باب بحث از حجیت بینة در کتاب قضا از فقه ثابت شده و اظهر است عموم حجیت بینة است .

پس هر گاه کتابی از کتب اخبار و احادیث پیدا شد خواه اسم مؤلف آن در آن کتاب ذکر شده باشد یا نشده و ما علم نداریم که آن کتاب تألیف فلان شخص است ولی دو نفر عادل شهادت دادند که آن کتاب تألیف فلان شخص است با شهادت عدلین نزد ما شرعاً ثابت می شود که آن کتاب تألیف آن شخص است و می توانیم به آن عمل نمائیم و از آن روایت کنیم گرچه بانسبت دادن خبر به آن کتاب باشد و نقل نمودن از آن به عنوان «اخبارنا» یعنی فلان شخص به ما خبر داد نباشد .

و همچنین هر گاه عدلین شهادت دادند که آن کتاب از امام علیه السلام و با خط شریف اوست یا به خط کسی دیگر است موضوع مزبور با شهادت شان ثابت می شود .

امام هر گاه ما علم رسانیدیم یا ظن کردیم به این که شهادت آن دو نفر عادل یا شهادت یکی از آنها از باب اجتهاد یا علم به امارات است آن وقت شهادت شان به ما منفعت نمی دهد و ما نمی توانیم به آن

کتاب عمل نموده و از آن روایت کنیم به جهت این که اصل عدم ثبوت وعدم اعتبار است زیرا در صورت مفروضه قول آن دو نفر عادل از عنوان شهادت خارج شده و داخل در عنوان فتوی گردیده است که برای مجتهد دیگر حجت نیست و هر گاه اعتماد بر آن بر مجتهد دیگر جائز باشد لازم می آید که بر مجتهد تقلید از مجتهد دیگر جائز شود و رجوع او بر مثل خودش در فتوی و احکام وی بر مقلدین خود و غیر آنها جائز باشد یعنی فتوای او را مثل سائر ادله احکام قرار دهد زیرا فرق نیست میان فتوای او و میان شهادت عدلین از مجتهدین بر این که حکم الله تعالی در این مسأله فلان نحو است و نماز و روزه و بیع و غیر آنها از موضوعات مستنبطه و غیرها فلان طور است چون ملازمه واضح است بطلان لازم بسیار واضح و روشن تر است زیرا :

اجماع و ضرورت قائم است بر این که به مجتهد تقلید جائز نیست .

و علاوه بر آنچه بیان شد باز گفته می شود :

شهادت اجتهدی یا به طریق ظن است چنانچه غالب در اجتهاد آنست یا به طریق علم است که مستند به حس نیست زیرا اگر مستند به حس باشد از باب اجتهاد نمی شود و فرض آنست که از باب اجتهاد است پس مستند به حس نیست .

در صورت اولی شهادت بالاجماع مسموع نیست به جهت این که در شهادت علم معتبر است .

و در سورت دوم گرچه میان علماء اعلام محل کلام است ولی
 اظهار آنست که آن هم مسموع نیست خصوصاً در امثال اینگونه امور
 عظیمه عامه دینیه .

پس آنهایی که از بزرگان شهادت به نسبت کتاب (فقه الرضا) به
 امام علیه السلام می دهند شهادت شان از روی اجتهاد و غیر مستند به حس است
 و برای مجتهد دیگر نفع نمی دهد .

و از آنچه گفته شد ظاهر گشت که شهادت عادل واحد هم اگر از
 روی اجتهاد باشد و از باب اخذ به امارات بشود به طریق اولی مسموع
 نخواهد شد .

پس اشخاصی که کتاب (فقه الرضا) را به آن حضرات نسبت می دهند
 و دعوی قطع عادی می کنند که آن کتاب از امام علیه السلام است بی وجه است
 زیرا قطع آنها بر ما حجت نیست .

علاوه بر اماراتی که در خود کتاب نامبرده وجود دارد و شهادت
 می دهد که آن کتاب از امام (ع) نمی باشد چنانچه بر کسی که در آن کتاب
 تتبع کرده و دقت نماید پوشیده نیست .

و گمان نشود که از آنچه گفتیم لازم می آید که خبر واحد حجت
 نباشد زیرا خبر واحد که به طریق نقل و روایت باشد که در آن شرائط
 حجیت موجود است و شخص راوی می گوید: فلان شخص این طور روایت
 کرد و به طریقی است که وی واقف و مطلع بر آن از روی حس شده
 آن را قبول می نمائیم .

و اما هرگاه گوید : ظن کرده‌ام و از طریق عادی یا غیر عادی علم رسانیده‌ام فلان شخصی که او را ملاقات نکرده‌ام چنین نقل کرده یا روایت کرده و همه اینها از طریق اجتهاد است = قبول نمی‌نمائیم .

و فرق در میان این دو صورت در نهایت درجه روشن و واضح بوده و برأهلس پوشیده نیست و بر آنچه بیان کردیم از بزرگان علماء و فقهاء تصریح کرده است والله الموفق .

حالاکه حال کتاب (فقه الرضا) معلوم شد آیا سزاوار است که در کتابی که به نام کتاب (جامع احادیث الشیعة) تألیف شود و کتاب فقه الرضا را در ردیف کتاب (کافی) کلینی قدس سره آورده و گفته شود : (الکافی) - (فقه الرضا) یاد در ردیف سائر کتب اربعه امامیه آورده و روایات فقه الرضا را از احادیث شیعه شمرده شود ؟ البتة سزاوار نیست .



ص : ۲۸۰ - س : ۱ -

(روایات مجعوله و اکاذیب واضحه را با سند

نقل کرده)

از جمله دروغهای بسیار بزرگ ابن جریر طبری صاحب تاریخ
کبیر «تاریخ الامم و الملوك» نقل کردن وی افسانه صلح امیرالمؤمنین
(ع) با معاویه بن صخراموی منافق (پسر منافق بزرگ در اسلام) ووالی
ستمکار خائن مستبد و دیکتاتور شام است که در حوادث سال چهل هجرت
نگارش داده و بدون پروا دروغ به آن بزرگی را در کتابش ثبت کرده
است .

و تا حال ندیده‌ام که کسی به این دروغ ابن جریر طبری متوجه
شده و متعرض شود بلکه دیده‌ام بعضی از اشخاص سطحی که این موضوع
دروغی را از وی نقل کرده و ابداً توجهی بر بی حقیقت بودن ادعای مؤرخ
نامبرده نکرده است چنانچه گوید :

و فی هذه السنة فیما ذکر جرت بین علی و معاویه المهادنة بعد
مکاتبات جرت بینهما یطول بذکرها الکتاب علی وضع الحرب بینهما

و يكون لعلی العراق و لمعاوية الشام فلا يدخل احد هما علی صاحبه
 فی عمله بجيش ولا غارة ولا غزو . قال زياد بن عبدالله عن ابن اسحاق
 لما لم يعط احد الفريقين صاحبه الطاعة كتب معاوية الى علی اما اذا شئت
 فلك العراق ولی الشام و تكف السيف عن هذه الامة ولا تهريق دماء
 المسلمين ففعل ذلك و تراضيا علی ذلك فأقام معاوية بالشام بجنوده یجیبها
 و ما حولها و علی بالعراق یجیبها و یقسمها بین جنوده انتهى^۱ .

خوب بود از آن مکاتبات که میان امیر المؤمنین علیه السلام و معاوية
 درباره صلح رد و بدل شده نقل می کرد و به مجرد ادعاء آن اکتفاء نمی نمود
 مکاتبات امیر المؤمنین (ع) غالباً محفوظ بوده و نقل شده در میان آنها
 نامه که مشعر بر صلح بوده و تراضی طرفین به عمل آمده باشد و
 امیر المؤمنین علیه السلام رضایت داده که معاوية در شام باشد و خراج آنجا
 را خودش جمع آوری کند همچو نامه از امام (ع) به نظر نرسیده است
 با این که غالباً نامه های امام (ع) را ثبت و ضبط کرده اند رجوع شود
 به نهج البلاغة و مستدرکات آن که مکاتبات امام (ع) در آنها جمع آوری
 شده است .

گذشته از این آیا متصور است که امیرالمؤمنین (ع) به این کار یعنی صلح و مهادنه با معاویه راضی شود ؟ در حالی که در اول امر که بعد از عثمان زمام امور خلافت ظاهری را به دست گرفت و معاویه از طرف خلیفه ثانی و عثمان در شام والی بود امام (ع) به فوریت او را عزل فرمود و امثال ابن عباس (ره) و دیگران از آن حضرت درخواست کردند که معاویه را تا مدت کوتاهی در شام بگذارد بماند و بعداً او را از امارت شام معزول فرماید و برای مصلحت وقت آن طور به نظرشان صلاح می‌رسیده و آن را به امام (ع) پیشنهاد کرده و عرضه داشتند ولی آن مجسمه حق و عدالت فرمود: کوچکترین وقتی هم نمی‌توانم به امارت معاویه در شام امضاء بدهم و راضی باشم . امام (ع) به معاویه نوشته : و اما طلبك الى الشام فاني لم اكن اعطيك اليوم ما تمنعك امس^۱ .

چون راضی شدن به امارت يك نفر ظالم ستمکار منافق بدتر از کافر گرچه در وقت بسیار کوتاه هم بوده باشد موجب ایراد و اشکال می‌شد: که در اول امر رضایت به امارت وی داده شد و حکومت او در اول کار

۱- نهج البلاغة به تحقیق محی الدین عبدالحمید ج ۳ ص ۱۸ کتاب ۱۷

من کتب امیرالمؤمنین علیه السلام ط مصر - و مستدرک نهج البلاغة ص ۱۶ ط - نجف اشرف .

تجویز گشت و بعداً عدم رضایت اعلام گردید.

نظر ابن عباس (ره) و اشخاص دیگر با نظر سطحی و صورت ظاهر در همان موقع بوده ولی نظر واقع بین امام علیه السلام بالاتر از آن مصلحت های صوری و نظر به واقع و آینده بوده است و اگر امام علیه السلام به صلاح دید آنها عمل می فرمود بعداً باعث ایراد به آن حضرت می گشت و صلاح همان بوده که امام (ع) به آن اقدام فرموده و کوچکترین آنی هم رضایت به امارت معاویه نداد.

حالا آیا متصور است که بعد از آن همه جنگ و خونریزی ها که در جنگ صفین به عمل آمده و لیلۃ الهمیرها با آن شدت سپری شده امام (ع) رضایت به امارت معاویه در شام بدهد؟ و مهاندن و صحبت صلح به میان آید؟ و تعجب در آنست که از کلام طبری چنین بر می آید که کار صلح عملی شده و طرفین به کار خودشان اشتغال ورزیده و به جیبایه خراج هم انجام داده اند که قطعاً همچو کاری وقوع نیافته است و هر کس از مؤرخین اسلامی این قضیه را ثبت صفحات تاریخ کرده از ابن جریر طبری نقل نموده چون نقل این افسانه از وی بروز کرده است مانند ابن کثیر در البدایه و النهایه که مصدر نقلش تاریخ طبری است رجوع شود به مجلد ۷ ص ۳۲۳.

و نظر به افسانه بودن آنچه طبری نقل کرده ابن اثیر در تاریخ کامل که تهذیب و تنقیح تاریخ طبری است و با اضافات دیگری آن را

تألیف کرده به پیرامون آن اسطوره طبری تفصیلاً نگردیده و بلکه به مختصر اشاره اکتفاء نموده است چنانچه در حوادث سال چهارم هجری گوید :

(و فیها جرت مهادنة بین علی و معاویة بعد مکاتبات طویلة علی وضع الحرب و یکون لعلی العراق و لمعاویة الشام لا یدخل احدهما بلد الاخر بغارة^۱).

در آن روزها که امام امیرالمؤمنین (ع) در کوفه تشریف داشت و حتی در همان هفته که در محراب مسجد کوفه در شب نوزده شهر رمضان سال چهارم هجرت با ضربت ابن ملجم مرادی لعنه الله شربت شهادت نوشید با بیشتر از چهل هزار تن لشکر نصرت اثر آماده بوده که حرکت به جنگ صفین بفرماید و اگر موضوع مهادنه و صلح که طبری نگارش داده حقیقت داشته باشد با جمع آوری امیرالمؤمنین (ع) لشکر برای جنگ با معاویه چطور می سازد؟

چنانچه ابن خلدون مغربی بربری که یکی از متعصبین و نواصب محسوب است در تاریخ خود «کتاب العبر و دیوان المبتداء و الخبر» به این موضوع معترف شده است چنانچه گوید :

وكان على قبل قتله قد تجهز بالمسلمين الى الشام و بايعه اربعون ألفاً من عسكره على الموت فلما بويح الحسن زحف معاوية في اهل الشام الى الكوفة فسار الحسن في ذلك الجيش للقائه و على مقدمته قيس بن سعد في اثني عشر ألفاً الخ .

تاريخ ابن خلدون مجلد ثاني (بقية الجزء الثاني) ص ۱۸۶ س ۱۶ ط بيروت سال (۱۳۹۱) ق . اگر مهاده و صلح شده بود پس امام (ع) به تصريح ابن خلدون چطور با چهل هزار نفر لشکر آماده و مجهز برای شام شده است .

و آنچه افسانه و جعلی بودن ادعاء طبری را بطور واضح روشن ساخته و آشکارا می نماید عبارت از نقل سید اجل اعظم شریف رضی قدس سره خبر نوف البکالی (ره) را در نهج البلاغة است آنجا که فرموده : روی عن نوف البکالی قال خطبنا هذه الخطبة امير المؤمنين علی عليه السلام بالكوفة ، و هو قائم علی حجارة ، نصبها له جعدة بن هبيرة المخزومي ، و علیه مدرعة من صوف ، و حمائل سيفه ليف ، و فی رجليه نعلان من ليف ، و كان جبينه نقعة بعير ، فقال عليه السلام :

الحمد لله الذي اليه مصائر الخلق الخ .

این اخوانی الذين ركبوا الطريق ومضوا على الحق؟ اين عمار؟ و اين ابن التيهان؟ و اين ذوالشهادتين؟ و اين نظر اؤهم الخ .

قال : ثم ضرب بيده على لحيته الشريفة الكريمة فاطال البكاء ثم

قال عليه السلام :

أوه على اخواني الذين تلوا القرآن واحكموه

ثم نادى با على صوته :

الجهاد الجهاد عباد الله الا و انى معسكر فى يومى هذا فمن اراد

الروح الى الله فليخرج .

قال نوف: وعقد للحسين عليه السلام فى عشرة آلاف ، ولقيس بن سعد

رحمه الله فى عشرة آلاف، ولابى ايوب الانصارى فى عشرة آلاف، ولغيرهم

على أعداد آخر ، وهو يريد الرجعة الى صفين ، فما دارت الجمعة حتى

ضربه الملعون ابن ملجم لعنه الله ، فتراجعت المساكر ، فكنا كأغنام

فقدت راعيها ، تختطفها الذئاب من كل مكان .

پس معلوم شد كه امام (ع) در همان هفته كه از دنيا رحلت فرموده

مردم را وادار به جهاد کرده و معسكر ترتيب داده بود و دعوت به جهاد

و جنگ با معاوية فرموده است و اگر با معاوية به مهادنه پرداخته بود

و صلح شده بود اين دعوت به جهاد چه معنى دارد ؟ و مراجعت عساكر

از كجا بوده ؟ و ترتيب آرتش با تعيين سر لشكر هاى نامبرده براى چه

ترتيب داده بوده است ؟

و با آن افسانه واسطوره طبرى چطور مى سازد؟ پس قطعى است

كه آن قصه دروغى را از اتباع بنى اُميّه جعل کرده و از ساخته هاى

شجره ملعونه است و طبرى آن قصه مجعوله را وارد تاريخش کرده و در

صفحات آن ثبت نموده و بعضی اشخاص ساده و سطحی هم که بدون ثبت و تحقیق به محتویات تاریخ طبری اعتماد و اطمینان می نمایند آن افسانه را از وی اخذ و در کتابهایشان نقل می کنند .

و ناگفته نماند : که راوی این افسانه که طبری از وی نقل کرده عبارت از زیاد بن عبدالله است و ظاهراً او زیاد بن عبدالله بن طفیل بکائی عامری کوفی است که در سال (۱۸۳) هـ ق وفات کرده و جمع کثیری از علماء اهل سنت او را تضعیف کرده اند و نسائی گفته که او ضعیف است و ابن حبان گوید: دکان فاحش الخطاء کثیر الوهم لایجوز الاحتجاج بخبره اذا انفرد .

رجوع شود به تهذیب التهذیب ج ۳ ص ۳۷۵ و میزان الاعتدال

ذهبی ج ۲ ص ۹۱ .



هامش : ص : - ۱۹۹ - س : ۹

مقتل اسفرائینی

نظر بر این که کتاب «مقتل» اسفرائینی» پراز جعلیات و نقلیات قصه سرایان است و لذا در طبع اول این کتاب «تحقیق» به آن اعتماد نکرده و از آن نقلی ننموده و آن را در مطلبی گرچه موافق ادعاء ما باشد مصدر نقل قرار نداده بودم ولی چون طرفدار شبهات آن کتاب را در ردیف مصادر نقلیات خود آورده و به آن به اعتقاد خودش اعتماد کرده و لذا آنچه در آن کتاب نقل کرده و به آمدن اهل بیت در بیستم صفر به کربلاء و آوردن رأس مطهر و الحاق آن به جسد اطهر تصریح کرده در اینجا بیاورم تا برای خوانندگان محترم روشن شود در کتابی که خود طرفدار شبهات به نقلیات آن تمسک کرده و چنگ زده و نسبت به داستانهای راهها از کوفه تا به شام به آن اعتماد نموده در خود همان کتاب به مراجعت اسراء خاندان رسالت به کربلاء در بیستم صفر و آوردن رأس مطهر تصریح نموده و گفته : که یزید قائدی از قوادش را فراخواند و هزار نفر به وی ضم کرد و امر کرد اسراء را به مدینه برده یا هر مکانی

که خواسته باشند ببرد و تمامی آنچه به اسراء اهل بیت لازم باشد فراهم و برآورده نماید و رأس مطهر را به آنها داد و اسراء نیز آن را اخذ کرده و به راه افتادند و به کربلاء رسیدند و رأس مطهر را با جسد اطهر دفن کردند و عین عبارات مقتل اسفرائی را بیاورم :

«دعابائد من قواءه و ضم اليه ألف فارس و أمره أن يسير بهم الى المدينة أوأى مكان شأوا وأن يقضى لهم جميع ما يلزم ثم حشا الرأس بالمسك والكافور وسلمها لهم فأخذوها و ساروا الى كربلاء و دفنوها مع الجسد الشريف»

پس از آن از اقوال سنّیه نسبت به رأس مطهر نقل کرده و در ضمن آن به قصه جعلی و داستان دروغی که بر حسب اعتبار عقلی هم بعید است اشاره نموده و چنین گوید :

«وروی ان الیزید بعد ان ارسل علیاً و من معه أمر بدفن الرأس الارأس الحسين فانه أرسلها خارج دمشق و معها خمسين فارساً یحرسونها لیلاً و نهاراً و ذلك من كثرة خوفه و فزعها فلما مات أتى بها الحراس و وضعوها فی خزانته».

خواننده عزیز در وجدان خود می داند که قول مذکور دور از عقل است و در اغلب کتبی که راجع به رأس مطهر اقوال متعدده نقل شده به این قول اشاره و اعتنائی نشده است .

بعد در مقتل مذکور گوید :

هذا ما ورد فی دفن الرأس و اما علی و أخوته فانهم لما خرج

بهم القائد من دمشق ووصلوا الى بعض الطريق قالوا بالله عليك يادليلنا
مر بنا على طريق كربلاء لكي نجدد عهداً بيننا فقال لهم : سمعاً و طاعة
و سار بهم الى أن دخلوا كربلاء و كان ذلك اليوم يوم عشرين من شهر
صفر فوافاهم جابر بن عبدالله الانصاري وجماعة من أهل المدينة وأقاموا
البكاء و الحزن حتى ضجت الارض ثم ساروا قاصدين المدينة^۱
از عبارت مقتل مذکور که گوید : د و أمره أن يسير بهم الى
المدينة أوأى مكان شأوا و أن يقضى لهم جميع مايلزم.

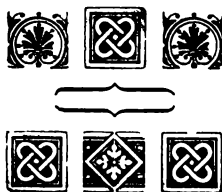
کاملاً روشن و واضح می شود که یزید امر کرده بود تمامی آنچه
به اسراء خاندان رسالت در مراجعت از شام لازم باشد فراهم آید و اذن
و اختیار داده بود که به هر جا و هر مکان بخواهند بروند مختارند .
پس آنچه محدث نوری (ره) فرموده^۲ : که اسراء اهل بیت از
شام به قصد وطن خودشان مدینه منوره خارج شده و بی اطلاع یزید
پلید هرگز میسر نبود به عراق بیایند تا آخر آنچه گذشت .
وجهی ندارد ، و تصریح صاحب مقتل مذکور که یزید امر کرده که
آنها به مدینه و هر مکانی را که خواسته باشند بروند و هر چه لازم باشد

۱- مقتل اسفرائی ص ۵۲ - ط - قدیم - مصر .

۲- رجوع شود به کتاب ص ۲۷۷ - ۲۷۸ .

آن را فراهم و عملی نمایند . به تمامی توهّمات محدث نوری (ره) خط بطلان می کشد .

و نیز از تصریح کتاب مقتلی «مقتل اسفرائینی» که طرفدارشبهات به آن اعتماد نموده و به داستانهای وی در عرض راهها از عراق تا شام به آن چنگ زده واضح می شود که باید نسبت به آمدن اسراء به کربلاء در بیستم صفر و آوردن رأس مطهر را با خودشان و ملحق کردن آن به جسد اطهر نیز اعتماد نماید و اگر در غیر بیستم صفر سال (۶۱) هجرت بود صاحب مقتل به آن تصریح می نمود مطلق گذاشتن منصرف به ماه صفر سال (۶۱) می باشد .



ص : ۳۱۹ - س : ۲

(یزید در اول امر مسرور شده و از این زیاد

بسیار خوشحال)

تبلیغات بنی‌امیه در شام بر علیه امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه و آل
علی (ع) به اندازه بوده که مردم آن سامان اقرباء و خویش نسبت به
رسول الله ﷺ بغیر از بنی‌امیه کسی را به رسول الله ﷺ اقرباء و
خویش نمی‌دانستند ولی ورود اسراء اهل بیت (ع) به شام و بیانات حضرت
امام سجاد (ع) در منبر و شوارع دمشق و زینب کبری سلام‌الله‌علیها در
مجلس یزید و تماس گرفتن مردم شام با امام (ع) و تحقیق حال از آن
حضرت پرده را از روی کار برداشت و یزید رسوا شد و لذا هرگز نمی‌توانست
اسراء را بیشتر در شام نگاه دارد .

هند و شاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی در کتاب «تجارب
السلف» که در سال (۷۲۴) هـ آن را به انجام رسانیده گوید : چون سر
مبارک حسین را به دمشق بردند و زین العابدین علی بن الحسین بن علی
بن ابیطالب در میان ایشان بود و او را با جماعت عورات خاندان نبوت

بر شتران نشانده بر پالانهای بی‌غطاء^۱ و غایشه در دمشق می‌گردانیدند
 مانند اسیران که از زنک و حبشه می‌آوردند در این حال پیری از اهل
 شام بیامد پیش زین العابدین بایستاد و او را دشنام داد و اظهار شماتت
 می‌کرد، زین العابدین گفت: ای شیخ قرآن خوانی گفت: آری گفت: این
 آیه خوانده که:

قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة فی القربی

گفت: خوانده‌ام گفت: مرا می‌شناسی؟ گفت: نه. گفت ذی‌القربی منم
 و ثام و نسب خود را بگفت، پیر او را سوگند داد که راست می‌گویی؟
 زین العابدین توئی؟ سوگند خورد که راست می‌گویم، پیر گفت: به‌خدای
 من هرگز ندانستم که (محمد) را بغیر از یزید و خویشان او خویشاوندی
 دیگر هست، آنکاه بگریست و از زین العابدین عذر خواست.

گویند: هفتادکس از مشایخ دمشق بطلاق و عتاق و حج سوگند
 خوردند که مایه‌ممبر را بغیر از یزید خویشی ندانستیم و همه از زین العابدین
 عذر خواستند و زاری کردند و او همه را عفو فرمود^۲.

۱- این تعبیرات کتاب (تجارب السلف) مؤیدروایتی است که در ص ۷۳ از
 این کتاب گذشت و امام (ع) فرموده: بانوان حرم پشت سر من سوار اشتران
 پالاندار بودند الخ چنانچه گذشت و گفته شد که راجع به احوال ورودشان
 به دمشق و مربوط به حالاتشان در ورود به آن شهرستان است.

۲- تجارب السلف ص ۶۹ ط ۲ تهران.

تبلیغات خلاف واقع در حق بزرگان دین که ورثه ائمه طاهرين اند (عَلَيْهِ السَّلَام) در هر دوره به شکلی روی کار آمده چنانچه در حق ائمه معصومين سلام الله عليهم در عصر خودشان تهمت ها و افتراها و اکاذيب به آنها نسبت داده اند در حق نواب عام آن حضرات و علمای اعلام نیز نظائر آنها را گفته اند شمه از آنها را در کتاب (سفرنامه بافت) نگارش داده و مقداری از آنچه در عصر حاضر به وقوع پیوسته به قلم آورده و اوضاع علمای سوء و متشبهين به علماء را شرح داده ام .

مسعودی در مروج الذهب گوید : و نزل عبدالله بن علی الشام و وجه الى ابی العباس السفاح اشياخاً من اهل الشام من ارباب النعم و الرياسة من سائر اجناد الشام فحلّفوا لابی العباس السفاح انهم ما علموا لرسول الله ﷺ قرابة ولا اهل بیت یرثونه غیر بنی أمیة حتی ولیتم الخلافة^۱.

تبلیغات خلاف واقع بنی أمیة بر له خودشان و بر علیه اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَام و اقباء واقعی رسول الله ﷺ و رسوخ آن در اذهان مردم شام به اندازه رسیده که در افکار مشایخ دمشق بنا به نقل صاحب تاریخ (تجارب السلف) چنانچه گذشت جاگیر شده بود و اگر ورود اسراء خاندان رسالت به شام و دمشق وقوع نیافته بود پرده از روی کار برداشته نمی شد و نقل تجارب السلف معتبر است زیرا تاریخ مزبور از مآخذ و مصادر محسوب است و اخیراً تعلیقات و حواشی عمو زاده معظم دانشمند محترم استاد

۱- رجوع شود به مروج الذهب ج ۳ ص ۴۳ ط مصر سال : (۱۳۷۷) ه ق .

حسن قاضی طباطبائی بر آن کتاب مستقلاً چاپ و از طرف دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز منتشر گردیده است و تعلیقات پر ارزشی بر آن تاریخ نگارش داده‌اند.

یزید خیال کرد چنانچه صورت ظاهر حال نشان می‌داد بر حسین بن علی سید الشهداء علیه السلام غالب آمده و سلطنت شومش استقرار یافت و خود و اعقاب و احفادش مالک رقاب أمم و قهرمان الماء و الطین گردید و تافرنها اولاد و احفاد شومش السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان خواهند شد ولی در عالم خیال هم تصور نمی‌کرد که در واقع سید الشهداء علیه السلام غالب است و آخر کار یزید بر عکس آنست.

و لذا در اندک مدت از اریکه تخت شوم سلطنت به زمین افتاده و سرنگون گردید و تا ابد رسوا شد و پس از خودش پسرش معاویه ابن یزید در بالای منبر در مسجد دمشق رسوائی پدر را بر عموم اعلان نمود یزید به اندازه از کشتن سید الشهداء علیه السلام شاد و مسرور بود که ابن زیاد را نزد خود طلبید و به او انعام و جائزه داد.

محدث قمی (ره) در نفس المهموم چنانچه در ترجمه آن کتاب است گوید: کسی که در افعال یزید و اقوال او نیک بنگرد بروی آشکارا

گرد که چون سر مطهر حضرت ابی عبدالله علیه السلام و اهل بیت او را آوردند سخت شادمان گشت و آن جسارتها با سر مطهر کرد و آن سخنان گفت و علی بن الحسین علیه السلام را با سائر خاندان در زندانی کرد که از گرما و سرما محفوظ نبودند تا چهره ایشان پوست انداخت^۱ اما چون مردم آنها را شناختند و بزرگواری ایشان را بدانستند و مظلومی آنها بدیدند و معلوم گردید که از خاندان رسولند صلی الله علیه و آله از کار یزید کراحت نمودند و او را دشنام دادند و لعن کردند و به اهل بیت روی نمودند و یزید بر آن آگاه شد خواست خویش را از خون آن حضرت بری نماید نسبت قتل به ابن زیاد داد و او را نفرین کرد و پشیمانی نمود بر کشتن آن حضرت و رفتار خویش را با علی بن الحسین علیه السلام نیکو کرد و آنها را در سرای خاص خویش فرود آورد برای حفظ ملک و پادشاهی خود تا دل مردم را به خویش جلب کند نه آن که راستی کار ابن زیاد را نپسندیده باشد و از کشتن آن حضرت پشیمان شده باشد .

۱- از این تعبیرات خیال نشود که مدتهای زیادی در حبس مانده اند زیرا پوست انداختن صورتهای خاندان رسالت و پرده گیان امامت در ظرف چند روز در عرض راهها با آن سرعت سیر دادن به آنها در هوای خشک و سوزان صحراها به مرحله عمل می رسد احتیاج به مدتهای زیادی ندارد چنانچه عملاً در ظرف چند روز در مسافرت آن صفحات و راه رفتن در آفتاب آن سامان دیده می شود .

و دلیل بر این داستانی است که سبط ابن الجوزی در تذکره روایت کرده است که ابن زیاد را نزدیک خود بخواند و مال فراوان او را بخشید و تحفه های بزرگ داد و نزدیک خود نشاند و منزلت او را بلندگردانید^۱ و او را به اندرون خود برد نزد زنان خود و ندیم کرد و شبی مست با مطرب گفت : بخوان و خود این آیات بدیهه انشاء کرد :

اسقنی شربة تروی مشاشی

ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد

صاحب السر والامانة عندي

و لتسدید مغنمی و جهادی

قاتل الخارجی اعنی حسینا

و مبدء الاعداء و الحساد^۲

ابن اثیر در کامل از ابن زیاد نقل کرده است که ابن زیاد با مسافر بن شریح یشکری در راه شام گفت : من حسین (علیه السلام) را به امر یزید کشتم و گفته بود یا او کشته شود یا تو کشته شوی من قتل او را اختیار کردم .

پس پشیمانی یزید از قتل امام حسین (علیه السلام) از روی حیل و تزویر و سیاست بوده چون دیده نتیجه بد درانظار مردم و افکار عمومی بر علیه اش

۱- یعنی ترفیع رتبه و درجه داد .

۲- مشاش سر استخوان است .

بخشیده خواسته خود را تبرئه کند بلکه با آن رویه جلب قلوب نماید
والا در باطن مسرور از قتل آن حضرت بوده است .

و شمر ابن ذی الجوشن نیز نماز می خواند و بعد از نماز می گفته:
که خدایا اطاعت از اولی الامر مرا وادار کرد که ریحانه رسول الله ﷺ
را به قتل برسانم^۱ رجوع شود به میزان الاعتدال ذهبی ج ۲ ص ۲۸۰
ط مصر و انیس الموحدین ص ۱۱۵ ط تبریز سال ۱۳۹۲ ق .

۱- آنان که امثال معاویه و یزید را اولی الامر بدانند و طاعت آنها را
واجب بشمارند البته خودشان را در مهالك می اندازند در صورتی که بایستی عقل
خودشان را حاکم قرار بدهند و در وجدان خود قضاوت نمایند آیامی شود خداوند
امثال معاویه ها و یزیدها را اولی الامر قرار بدهد ؟ و آنها هم بر خلاف احکام
خدا حکم نمایند و امر به قتل ریحانه رسول الله (ص) کنند ؟ اگر نعوذ بالله خدا
همچو اطاعتی را واجب کند و آنها را اولی الامر قرار بدهد تناقض واضح لازم
می آید یا اجتماع ضدین می شود . آیا از خداوند تناقض صادر می شود ؟ آیا قرآن
کریم به تناقض حکم می کند ؟ پس عقل حاکم است که اولی الامر باید معصوم
باشد تا تناقض لازم نیاید . و یا امر به اجتماع ضدین که محال است نشود و از
خود آیه شریفه که اطاعت رسول و اولی الامر را مقید بقیدی و مشروط بشرطی
نکرده است لازم می آید که رسول و اولی الامر باید معصوم باشد تحقیق در نکات
آیه شریفه رجوع شود به تفسیر نفیس «المیزان» ج ۴ ص ۴۱۲ ط تهران .

معلوم است که اولی الامر شمر عبارت از یزید و ابن زیاد است.
و اجازه دادن یزید که اهل بیت در دمشق در دربار خون بار او
به سید الشهداء علیه السلام عزاء برپا نمایند آن هم از راه حيله و سیاست شومش
بوده که در انظار عموم بلکه بتواند خود را از خون امام علیه السلام تبرئه
نماید .

در ترجمه نفس المهموم گوید^۱: در کامل بهائی گوید زینب علیه السلام
نزد یزید فرستاد و رخصت خواست برای برادرش حسین علیه السلام مجلس
عزاء برپای دارد یزید لعنه الله رخصت داد و آنان را در دارالحجابه
فرود آورد هفت روز به آنجا ماتم داشتند و هر روز زنان بسیار نزد
ایشان می آمدند و نزدیک بود مردم در سرای یزید ریزند و او را بکشند
مردان آگاه گردید و گفت مصلحت نیست اهل بیت حسین علیه السلام را در این
شهر نگاهداری برگ سفر بساز و ایشان را سوی حجاز فرست و یزید
برگ سفر ایشان بساخت و به مدینه روانه کرد بنابراین روایت مردان
بدان وقت در شام بود .

بنابر آنچه بیان شد یزید پلید دست و پای خود را گم کرده بود
و نمی دانست چه حیلث اندیشد تا جلو تنفر و انزجار مردم را بگیرد

و یورش مردم به دربارش که او را بکشند و مروان از نیات مردم آگاه شده و یزید را از واقع امر آگاه ساخته و او را وادار به حرکت دادن به اسراء اهل بیت کرده است واضح می‌سازد هفت روز عزاء برپا کردن بر سید الشهداء (علیه السلام) بسیار بعید است بلکه کلیه مدت ماندن آنها در دمشق هفت روز شده است با آن هیجان مردم و اضطراب و تشویش در اذهان آنها چطور می‌توانست اهل بیت را در دمشق بیشتر نگه دارد و تاچهل روز سرمظهر را در مناره مسجد جامع آویخته باشند یا آن سرانور اظهر را با اسراء خاندان رسالت به مدینه فرستاده باشد بلکه ملاحظه سیاست یزید و حیلۀ وی برای جلب قلوب ایجاب می‌کرده که رأس مظهر را هر چه زودتر به بدن اطیب برگرداند تا جلو توجه افکار عمومی مردم را در بد بینی به خودش گرفته و بر خویش جلب نماید چنانچه عموم شیعه امامیه بر آن قائلند و ناگفته نماند که طبری گفته سه روز عزاء نگاه داشتند اهل بیت را در اول ورودشان به دمشق در خانه ویرانی مسکن داده‌اند چنانچه در بصائر الدرجات از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت کرده که علی بن الحسین (علیه السلام) را با همراهان نزد یزید بن معاویه بردند آنها را در خانه ویران مسکن دادند یکی از ایشان گفت: ما را در این خانه منزل دادند که سقف فروافتد و ما را بکشد پاسبانان به زبان رومی می‌گفتند: اینها را بنگرید از خراب شدن خانه می‌ترسند

با آن که فردا آنها را بیرون می‌برند و می‌کشند علی بن الحسین علیه السلام فرمود: هیچ کس از ما زبان رومی را نیکو نمی‌دانست جز من.

از این روایت شریفه استفاده می‌شود: که پاسبانان دولت بنی‌امیه در زندان و آلهائی که به اسراء اهل بیت (ع) گمارده بوده‌اند با زبان رومی تکلم می‌نموده‌اند و ظن قوی آنست که اصلاً رومی باشند چون دولت بنی‌امیه با روم ارتباط داشت و دولت روم در دربار بنی‌امیه و معاویه و یزید نفوذ داشته چنانچه سرجون بن منصور رومی که معرب سرژیوس^۱ است از زمان معاویه تا دوره عبدالملک تقریباً کاتب و وزیر مشاور در دربار اموی بوده و تدبیر قتل سید الشهداء علیه السلام را به دست ابن‌زیاد او به یزید پیشنهاد نموده و حکومت عراقین بصره و کوفه را

۱- راجع به این مرد مرموز رومی که از بطارقه (پاتریک) است رجوع شود به کتاب (التدوین فی احوال جبال شروین) تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر علوم ایران در دوره قاجار- در یکی از کتب تألیف شده در عصر حاضر دیدم که سرجون را مجوسی پنداشته و آن اشتباه است بلکه نصرانی بوده و چه خوش بینی به ابن‌زیاد داشته که قبلاً از معاویه عهدی گرفته که یزید را بعد از معاویه قانع نموده و حکومت عراقین را به او بدهد لابد با معاویه نسبت به سید الشهداء علیه‌السلام مذاکره کرده که بعد از معاویه حاضر بیعت کردن به یزید نخواهد شد باید درباره این مرد مرموز نصرانی بیشتر به تحقیق پرداخت.

باهم نموده و ابن زیاد را والی آنها کرد و به محاربهٔ سید الشهداء (علیه السلام) وادار نمود و سرجون قبلاً عهده‌ی از معاویه اخذ نموده و نگه داشته بود چون یزید با ابن زیاد مابین شان خوب نبوده و بعد از مشاورهٔ یزید با سرجون و پیشنهاد وی که ولایت عراقین را به ابن زیاد بدهد و به جنگ امام (علیه السلام) بفرستد آن عهدنامه را به یزید نشان داد و او نیز قبول کرد چنانچه شیخ مفید (ره) در ارشاد و دیگران نقل کرده‌اند.

ارتباط روم با دربار بنی‌امیه به جهت تمایل نژادی بنی‌امیه به آنها بوده و معاویه در زمان جنگ صفین با روم صلح کرد و عظمت اسلام را از نظر آنها انداخت به تفصیل آن رجوع به کتاب (التدوین) مرحوم اعتماد السلطنه بشود و بنی‌امیه از نژاد اصیل عربی نبودند رجوع شود به جنة المأوی ص ۳۰۴ ط ۱- تبریز و ص ۲۵۰-۲۵۳ ط ۲ تبریز.

و نیز از روایت استفاده می‌شود که امام (علیه السلام) زبان رومی را به خوبی می‌دانسته چنانچه اعتقاد ما امامیه بر آنست که امام به تمامی لغات آشنا بوده و با آنها تکلم می‌کند لغتی پیدا نمی‌شود که امام به آن جاهل باشد زیرا کسی که به لغتی و به چیزی جاهل باشد او را امامت و خلافت الهیه نشاید که حجت خدا بر مردم باشد.

و از روایت مزبوره معلوم می‌شود که یزید در اول امر پس از ورود اهل بیت (ع) به شام و زندانی کردن آنها در دمشق در خیال کشتن

و به کلی از بین بردن آنها بوده چنانچه از گفتگوی پاسبانان زندان ظاهر می شود ولی بعداً از آن خیال خبیث منصرف شده و جهت آن توجه افکار عمومی و بیدار شدن مردم و انقلاب و هیجان آنها و انعکاس قتل سید الشهداء علیه السلام در میان مسلمین و بد نتیجه دادن آن بر یزید است که باعث شده از کشتن افراد خاندان رسالت صرف نظر نماید چنانچه از فرمایشهای امام سجّاد (ع) با یزید نیز استفاده می شود که فرمود: اگر مرا خواهی کشت کسی را وادار کن که این زنان و اطفال را به وطن خودشان برساند و یزید پلید گفت: که از قتل شما گذشتم و آنها را خود شما خواهید برگردانید چنانچه در مقاتل نقل کرده اند، از ملاحظه تمامی اینها معلوم می شود که یزید نمی توانست اهل بیت را در دمشق بیشتر نگه دارد.

یزید بس رسوا شد دست از قتل اهل بیت (ع) برداشت و در اندک مدت از بین رفت و پسرش معاویه بن یزید در بالای منبر بازرسوایش کرد و چون کلمات معاویه بن یزید دارای نکات چندیست عین آن را از کتب معتبره اهل سنت در اینجا بیاورم.

ابن تغری بردی در النجوم الزاهرة ج ۱ ص ۱۶۳-۱۶۴ ط قاهرة. گوید: معاویه بن یزید بن معاویه بویع بالخلافة بعد موت أبيه یزید بعهد منه اليه وذلك فی شهر ربيع الاول من سنة اربع وستين، كان مولده

سنة ثلاث و اربعين فلم تطل مدته في الخلافة .

قال ابو حفص الفلاس : ملك اربعين ليلة ثم خلع نفسه، فانه كان رجلاً صالحاً

ان معاوية هذا لما اراد خلع نفسه جمع الناس وقال: أيها الناس ضعفت عن أمركم فاختاروا من أحببتم ، فقالوا: ول أخاك خالداً ، فقال: والله ما ذقت حلوة خلافتكم فلا اتقلدو زرها ثم صعد المنبر فقال : أيها الناس ، ان جدى معاوية نازع الامر أهله و من هو أحق به منه لقرا بته من رسول الله ﷺ و هو على بن ابي طالب ، و ركب بكم ما تعلمون حتى اتته منيته ، فصار في قبره رهيناً بذنوبه و أسيراً بخطاياهم .

ثم قلد أبي الامر فكان غير أهل لذلك ، و ركب هواه و أخلفه الامل ، وقصر عنه الاجل. و صار في قبره رهيناً بذنوبه ، و أسيراً بجرمه، ثم بكى حتى جرت دموعه على خديه .

ثم قال : ان من أعظم الامور علينا علمنا بسوء مصرعه و بُس منقلبه ، و قد قتل عترة رسول الله ﷺ و اباح الحرم و خرب الكعبة، و ما انا بالمتقلد ولا بالمتحمل تبعاتكم ، فشأنكم امركم ، والله لئن كانت الدنيا خيراً فقد نلنا منها حظاً ، و لئن كانت شراً فكفى ذرية ابي سفيان ما اصابوا منها، الافليصل بالناس حسان ابن مالك، و شاوروا في خلافتكم رحمكم الله .

ثم دخل منزله و تغيب حتى مات في سنته بعد ايام .
 خواننده عزيز ، با نظر عبرت بنگرد و معاوية و يزيد که خودشان
 را در شامات در اثر تبليغات شومشان اُقرباء رسول الله ﷺ بخورد
 مردم داده بودند چنانچه شواهد آن گذشت بعد از يزيد پسرش معاوية
 در بالای منبر در میان جماعت انبوه از مردم اقرار می کند که أحق بر
 خلافت و اُقرباء رسول الله ﷺ عبارت از علی امیر المؤمنین عليه السلام
 است . و خداوند حقایق را به زبان او جاری کرده و در تاریخ به یادگار
 مانده ، فرزند يزيد را حق گوئی و کنار گذاشتن تعصب جاهلی در صفحات
 تاریخ به نیک نفسی یاد می کند ولی ابن تیمیة حرانی ناصبی پس از سالیان
 دراز کاسه از آتش گرمتر شده از بنی أمیة بدتر گشته وضاحت و ضروریات
 را انکار نموده و با بد نامی و ضلالت و گمراهی یادمی شود زیرا او را تعصب
 جاهلانه و خباثت ذاتی و ادار به طرفداری از يزيد پلید کرده اما فرزند
 يزيد را کنار گذاشتن تعصب و ادار به اظهار حق کرده است .



ص : - ۳۲۷ - س : - ۱۵

(آقا سيد عبدالمجيد حسيني حائري (ره)

(در ذخيرة الدارين)

سيد عبدالمجيد شيرازي حائري محدث شهير وسيد جليل واسع
الاطلاع بوجه محدث خياباني (ره) درمجلد رابع وقائع الايام تتمه محرم
الحرام گوید: ص ۲۱۵. وقد رأيتہ واتفق اجتماعي معه بالحائز الشريف
واستفدت من الكتب النفيسة الموجودة عنده ايام تشرفي بزيارة العتبة
الحسينية صلوات الله عليه في سنة : (۱۳۴۵) هـ و بعد عودتي من زورتي
الي بلدتي تبريز بلغ خبر وفاته في السنة المذكورة . وكان عالماً متتبعا
مجدداً مولعاً بتفحص الاخبار الطريفة والاثار اللطيفة من الكتب المعبرة
من الخاصة و العامة و انتخبت شطراً منها وكتب نبذاً بخطه الشريف لنا
وهو موجود عندنا رحمه الله وحشره مع أجداده الطاهرين صلوات الله عليهم
اجمعين انتهى .

اندازه احاطه و اطلاع آن سید جلیل از کتابش ذخیره الدارین
 که در سال (۱۳۴۵) هـ ق قبل از وفاتش مجلد اول آن در نجف به طبع
 رسیده نمایان است و شیخ استاد (ره) در (الذریعة) ج ۱۰ ص ۱۵ از
 کتاب نامبرده اسم برده و فرموده که آن در سه مجلد می باشد .
 چنانچه فرموده : ذخیره الدارین فیما يتعلق بالحسین و أصحاب
 الحسین (ع) مقتل کبیر فی ثلاث مجلدات للسید عبدالمجید بن محمد رضا
 الحسینی الشیرازی الحائری المعاصر ، طبع مجلده الاول فی النجف فی
 (۱۳۴۵) و توفی المؤلف بعد الطبع بمدة قليلة .



(رباب مادر سکینه و عبدالله رضیع است)

مشهور در کتب مقاتل و تواریخ آنست: طفل خورده سالی از اولاد حضرت سید الشهداء علیه السلام در روز عاشوراء با صابت تیر بر گلوی نازنین او شربت شهادت نوشیده و مظلومیت سید الشهداء (ع) و جنایات ضد انسانی بنی‌امیه را به تمامی اهل عالم تا ابد آشکارا ساخته است .
و با نظر سطحی آن طفل را که (عبدالله رضیع) است و وجود او و تیر خوردنش از مسلمات است عبارت از (علی اصغر) می‌دانند و یکی می‌شمارند .

و چون در زیارت ناحیه مقدسه فقط از عبدالله رضیع اسم برده شده و به نام « علی اصغر » طفلی در زیارت ناحیه نیست از اینجا تصور اتحاد و یکی بودن پیش آمده است و درست دقت نشده و شاید به اذهان نیامده که چند نفر طفل نابالغ و صغیر روز عاشوراء در میدان کربلاء هدف تیرهای اوباش و درخیمان و جان نثاران یزید پلیدگشته است .
در صورتی که بیشتر از ده نفر از بنی‌هاشم از شهداء کربلاء هستند

که اسامی مبارکه آنها در زیارت ناحیه مقدسه نیامده معلوم می شود در زیارت ناحیه نظر به تعداد اسامی تمامی شهداء نبوده است شاید به اسامی اشخاصی که جلالت شان بیشتر است اشاره فرموده اند .

و از فرمایش امام سجّاد (ع) که فرموده : ذبحت اطفالنا . معلوم می شود اطفالی در کربلاء ذبح شده اند منحصر به يك نفر نیست .

پس از دقت معلوم می شود احوالات آن اطفال خصوص دو طفل صغیر امام (ع) را که عبارت از (عبدالله رضیع) و (علی اصغر) است بهم خلط کرده و حالات مخصوص یکی را درباره دیگری نقل کرده و بهم مشتبه شده است .

عبدالله از لقبش : « رضیع » معلوم است که شیرخوار بوده و از تصریح شیخ مفید (ره) و شیخ طبرسی (ره) در ارشاد و اعلام الوری روشن است که امام (ع) در جلو خیمه ها نشسته و آن طفل را از بانوان حرم خواسته و سید (ره) در لهوف فرموده : زینب کبری علیها السلام آن را آورده به امام (ع) داده که وداع کند و مادر آن طفل رضیع رباب بنت امریء القیس و نامش عبدالله است که شش ماهه و شیرخوار بوده و او را در جلو چشم بانوان حرم امامت در حالی که مادرش در جلو خیمه ایستاده بود^۱ از گلویش حرمله با تیر زده و آن موقع احوال بانوان

عصمت و مخدرات حرم امام (ع) چقدر دگرگون شده و در چه حال می شوند؟ خدا می داند.

ابوالفرج اصفهانی گوید: = چنانچه مسنداً نقل کرده = امام حسین (ع) غلامی را خواست و او را در بغل خود نشانید و عقبه بن بشیر تیری انداخت و او را ذبح کرد.

از این تعبیر ابوالفرج و همچنین از تعبیرات بزرگان مانند شیخ مفید (ره) که فرموده: (واجلسه فی حجره) ص ۲۵۴ ارشاد. ظاهر است که آن طفل را امام (ع) در حجر خود نشانیده و دور از اعتبار عادیست که نوزاد در بغل انسان بنشیند چنانچه نقل خواهد شد لابد باید بر حسب عادی سن طفل قدری بزرگتر باشد تا امام (ع) او را در حجر مبارک خود بنشانند.

شیخ مفید (ره) فرموده: که امام (ع) جنازه عبدالله را آورده نزد جنازه های شهداء ازاehl بیتش گذاشت و گوید: «ثم حملة حتی وضعه مع قتلی اهل بیه» ص ۲۵۴ - ارشاد.

و عبدالله رضیع که تیر به گلویش در جلو چشم مخدرات خاندان عصمت و مادرش رباب نشسته و او را ذبح کرده امام (ع) او را به خواهرش زینب کبری داده و سپس دو کف مبارک خود را از خون طفل پر کرده و به طرف آسمان انداخته است چنانچه در لوهوف است یا به قول دیگر به زمین ریخته است چنانچه در ارشاد شیخ مفید (ره) و تاریخ طبری است.

و سید (ره) در لهوف فرموده : امام (ع) مصارع جوانان و احبّه خود را دید و ندا فرمود آیا معینی است که بهما کمک کند و فرموده : فارتفعت اصوات النساء بالعويل فتقدم الى باب الخيمة وقال لزینب علیها السلام ناولینی ولدی الصغیر حتی أدعیه فاخذه و أو مألیه لیقبله فرماه حرمله بن کاهل بسهم فوقع فی نحره فذبجه فقال لزینب : خذیه ثم تلقی الدم بکفیه فلما امتلاء تارمی بالدم نحو السماء ثم قال : هون علی ما نزل بی انه بعین الله تعالی قال الباقر (ع) : فلم یسقط من ذلك الدم قطرة الى الارض . لهوف ص ۶۶ ط صیدا .

امام (ع) که هر دو کف مبارک را پراز خون طفل فرموده بعد از آن که او را به خواهرش داده و او طفل را از امام (ع) گرفته پس از آن هر دو کف را پراز خون کرده و به آسمان انداخته است چنانچه اعتبار و عادت هم آن را می رساند اگر طفل در حالی که در بالای دستهای امام علیّه بوده هر دو کف را نمی تواند پراز خون نماید و طفل را هم نگاه دارد مگر یک کف را پراز نماید و پراز کردن هر دو کف شاهد آنست که بعد از دادن طفل به خواهرش زینب کبری علیها السلام این کار را عملی فرموده است چنانچه صریح عبارت سید (ره) در لهوف است و نقل شد .

و در عبارت شیخ مفید (ره) در ارشاد و سید (ره) در لهوف ذکر از عطش طفل « عبدالله رضیع » در میان نیست فقط این است که امام علیّه آمد جلو خیمه ها و طفل صغیر را خواست برای این که وداع فرماید و او را می بوسید در آن هنگام هدف تیر حرمله قرار گرفت .

سبط ابن الجوزی در تذکرة الخواص گوید : فالتفت الحسین
فاذاً بطفل له يبكي عطشاً فأخذه على يده و قال يا قوم ان لم ترحموني
فارحموا هذا الطفل فرماه رجل منهم بسهم فذبحه فجعل الحسين يبكي
ويقول: اللهم احكم بيننا وبين قوم دعونا لينصرونا فقتلونا فنودى من الهوى
«دعه يا حسين فان له مرضعاً في الجنة»^۱.

این طفلی که سبط ابن الجوزی اسم او را ذکر نکرده و قضیه تیر
خوردن او را بیان نموده که از جهت عطش گریه می کرده و امام (علیه السلام)
او را بالای دست مبارک گرفته و خطاب به آن قوم ستمکار و درنده‌های
بیابان کرده و فرموده : هرگاه به من رحم نمی کنید به این طفل رحم
کنید و او را با تیر زده اند .

این حالات که طفل را در مقابل آن قوم نگاه داشته مغایرت با
جریان (عبدالله رضیع) دارد بلکه این طفل علی اصغر است که از عطش
گریه کرده و امام (علیه السلام) او را آورده و برای او آب خواسته و فرموده
اگر به من رحم نمی کنید به این طفل رحم کنید و او را نیز هدف تیر
جفا قرار داده اند از اینجا ظاهر می شود که حالات این دو طفل را بهم
خلط کرده اند و ندائی که از آسمان آمده «دعه یا حسین فان له مرضعاً
فی الجنة» این خطاب درباره عبدالله رضیع است که امام (علیه السلام) به مجرد

شنیدن آن ندا طفل را به خواهرش زینب کبری داده است چون قضایا بهم مشتبه شده سبط ابن الجوزی آن را درباره علی اصغر ذکر کرده است. علی اصغر شیر خوار نبوده بعضی گفته اند: که چهار سال داشته و از نماز خواندن امام علیه السلام به وی چنانچه نقلش می آید ظاهر می شود که شش سال داشته است^۱ و بعضیها بیشتر از آن نیز گفته اند^۲.

و معنی آن ندای آسمانی این است که یا حسین طفل شیر خوار را رها کن و لذا امام علیه السلام فوراً طفل را به خواهرش زینب کبری علیها السلام داده و فرموده: یا اختاه خذیه. چون به مقتضای بشریت در آن موقع در جلو چشم بانوان عصمت و مادرش رباب که آن طفل شیر خوار تیز خورده و خدا می داند در آن حال اوضاع و احوال آن مخدرات عصمت با مشاهده آن منظره دلخراش طفل چطور شده؟ محبت اولاد خواسته به قلب مبارک امام علیه السلام راه بیابد و لذا فوری خطاب رسیده: ای حبیب من محبت اولاد با تیر خوردن او مبدا به قلب تو که پر از محبت خداست راه یابد بلکه او را رها کن و محبت او را از قلبت خارج کن زیرا برای

۱- محقق طوسی خواجه نصیر الدین قدس سره در نقداً المحصل فرموده: فرزند دیگر امام حسین علیه السلام که هفت سال داشته به نام علی در روز عاشورا شهید شده است = ص ۱۷۹ ط مصر.

۲- عبدالله الرضیع تألیف کاظم الحلفی ص ۱۷ ط نجف (۱۳۷۶) ق.

او در بهشت دایه و شیردهنده است تو مشغول محبت من باش که در راه دین من از همه چیز حتی از اولاد خود هم گذشتی . و لذا امام علیه السلام فوری به خواهرش فرمود طفل را بگیرد و او را به آن بانوی عصمت داده است .

معنی آن ندا آن نیست که بعضیها گویند : طفل را بگذار زمین راحت جان بدهد او را در بهشت شیردهنده است چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله درباره فرزندش ابراهیم علیه السلام فرموده : ان له مرضعاً فی الجنة رجوع شود به اصابت به ترجمه ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله و تهذیب الاسماء نووی ج ۱ ص ۱۰۲ .

و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل گوید : کان له علیه السلام ولد صغیر فجاءه سهم فقتله فرمله علیه السلام بدمه وحفر له بسیفه و صلی علیه و دفنه و قال هذه الایات : غدر القوم و قد مارغبوا الخ . باز گوید : اما علی الاصغر جاءه سهم و هو طفل فقتله و قد تقدم ذكره عند ذكر الایات لما قتل^۱ .

خوارزمی ابو مؤید موفق بن احمد مکی اخطب خوارزم متوفی (۵۶۸) هـ ق در کتاب مقتل الحسین علیه السلام گوید : فتقدم الی باب الخیمه و قال : ناولونی علیاً الطفل حتی أودعه فناولوه الصبی فجعل یقبله ویقول :

و یل لهؤلاء القوم اذا كان خصمهم جدك محمد ﷺ فبینا الصبی فی حجره
 از رماه حرمله بن کاهل الاسدی لعنه الله بسهم فذبجه فی حجره فتلقى
 الحسین (ع) دمه حتی امتلأت کفه ثم رمی به نحو السماء و قال : اللهم
 ان حبست عنا النصر فاجعل ذلك لما هو خیر لنا . ثم نزل الحسین (ع)
 عن فرسه و حفر للصبی بجفن سیفه و رمله بدمه ثم صلی علیه و دفنه
 ثم وثب قائماً و ركب فرسه و وقف قبالة القوم مصلاً سیفه بیده آیساً
 من نفسه عازماً علی الموت وهو یقول : أنا ابن علی الخیر من آل هاشم
 الخ^۱.

پس از دقت در عبارات خوارزمی ظاهر می شود که قضیه ای عبدالله
 رضیع را با علی اصغر ممزوج و خلط کرده چون یکی دانسته باهم نقل
 کرده زیرا بنا به تصریح اکابر مانند شیخ مفید (ره) و دیگران امام علی (ع)
 در موقع وداع عبدالله رضیع در جلو خیمه ها به زمین نشسته و آن طفل
 را خواسته و دایه فرماید ولی خوارزمی با این که به این مطلب اشاره کرده و بعد

۱- مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۳۲ ط نجف ، و عباراتی که در متن نقل
 شده بانسخه خطی از مقتل الحسین (ع) خوارزمی که در سال (۹۸۶) ه ق استنساخ
 شده مقابله گردیده و دو سه کلمه در نسخه خطی زیادات برچاپی داشت و نیز در
 نسخه مخطوطه قبل از شعر: انا ابن علی الخیر الخ اشعار : کفر القوم و قدماً
 رغبوا - عن ثواب الله رب الثقلین الخ تا (۱۹) بیت نقل کرده و بعد از آن
 شروع به نقل : انا ابن علی الخیر الخ نموده است چنانچه در مطالب السؤل
 هم در نقل قضیه علی اصغر اشعار کفر القوم الخ را نقل نموده است .

گوید: امام علیه السلام بعد از تیر خوردن طفل از اسب پیاده شد و محلی را با شمشیر در زمین کند و طفل را با خونس آغشته کرد، و خوارزمی = چنانچه در نسخه خطی است^۱ = و محمد بن طلحه شافعی تصریح نمودند که او را دفن فرمود و هر دو تصریح کرده اند که به آن طفل نماز خواند. معلوم می شود قضایای این دو طفل را بهم خط کرده اند امام (ع) در موقع وداع عبدالله رضیع به زمین نشسته و در موقع تیر خوردن علی اصغر سوار اسب در مقابل لشکر بوده و برای او آب خواسته و بعد از اسب پائین آمده و بر او نماز خوانده خوب است عین عبارات شیخ اعظم مفید (ره) را در اینجا بیاورم.

در ارشاد فرموده: ثم جلس الحسين (ع) امام الفسطاط فآتی بابنه عبدالله بن الحسين (ع) و هو طفل فاجلسه فی حجره فرماه رجل من بنی أسد بسهم فدبحه فتلقی الحسين (ع) دمه فی کفه فلما امتلاء کفه صبّه فی الارض ثم قال: یا رب ان یکن حبست عنا النصر من السماء فاجعل ذلك لما هو خیر منه و انتقم لنا من هؤلاء القوم الظالمین ، ثم حمّله حتی وضعه مع قتلی أهل بیهته^۲.

۱- عبارت: و دفته در نسخه چاپی از مقتل الحسين (ع) خوارزمی ندارد رجوع شود به جلد ۲ ص ۳۲ ط نجف ولی در نسخه خطی که در سال (۹۸۶) ه ق کتابت شده موجود است.

۲- ارشاد ص ۲۵۴ ط تبریز.

جلوس امام (ع) در جلو خيام طاهرات برای وداع طفل و تير خوردن طفل در جلو چشم بانوان و مخدرات حرم امام عليه السلام غير از آن طفل است كه از شدت عطش گريه مي كرده و امام (ع) مقابل لشكر آورده و فرموده اگر به من رحم نمي كنيد به اين طفل رحم كنيد او لي عبدالله رضيع دومي علي اصغر است .

و از نماز خواندن امام (ع) بر آن طفلي كه تير خورده و امام (ع) از اسب پياده شده و با شمشير زمين را شكافته و بر او نماز خوانده و دفن فرموده ظاهر مي شود كه علي اصغر چنانچه گفته شده شش سال داشته و ظاهر نماز خواندن امام (ع) چون مي خواسته طفل را دفن كند در وجوب است و به كمتر از طفل شش ساله نماز واجب نيست و استعجاب نماز و طفلي كه شش سال نداشته باشد معلوم نيست گرچه بعضيها فتوى به استعجاب داده اند ولي تحقيق آنست كه مورد اشكال بوده و استعجاب شرعي ثابت نيست مگر بر جاء مطلوبيت خوانده شود و بعضي احتمالات درباره نماز خواندن به علي اصغر كه به بعض اذهان مي رسد مشكوك است و اصل عدم آنهاست .

و سيد محقق معاصر قدس سره به موضوع اتحاد و يكي بودن و يا متعدد بودن اين دو طفل در كتاب (مقتل الحسين عليه السلام) متعرض نشده و مانند ديگران حالات آنها را بهم خلط فرموده و گويد : و دعا

بولده الرضيع يودعه فأتته زينب بابنه عبدالله^۱ و امه الرباب فاجلسه في حجره يقبله^۲ ويقول: بعداً لهؤلاء القوم اذا كان جدك المصطفى^۳ خصمهم^۴ ثم أتى به نحو القوم يطلب له الماء فرماه حرمله ابن كاهل الاسدى بهم فذبحه فتلقي الحسين (ع) الدم بكفه و رمى به نحو السماء .

قال ابو جعفر الباقر (ع) : فلم يسقط منه قطرة^۵ وفيه يقول:
حجة آل محمد عجل الله فرجه : السلام على عبدالله الرضيع المرمى الصريع

۱ - سماه ابن شهر آشوب في المناقب ج ۲ ص ۲۲۲ على الاصغر . و ذكر السيد ابن طاووس في الاقبال زيارة للحسين (ع) يوم عاشوراء وفيها : صلى الله عليك و عليهم و على ولدك على الاصغر الذي فجعت به .

۲ - اللهوف ص ۶۵ شيخ مفيد (ره) نیز فرموده كه طفل در همان موقع كه در حجر امام (ع) بوده تير خورده پس بعد از آن سيد معاصر مى فرمايد : ثم اتى به نحو القوم الخ چطور مى سازد .

۳ - البحار ج ۱۰ ص ۲۰۳ و مقتل الخوارزمي ج ۲ ص ۳۲ .
۴ - في مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۲۲۲ لم يرجع منه شئ و ذكر ابن نما في مثير الاحزان ص ۳۶ و السيد في اللهوف ص ۶۶ رواية الباقر (ع) و ذكر ابن كثير في البداية ج ۸ ص ۱۸۶ و القرمانى في اخبار الدول ص ۱۰۸ و مقتل الخوارزمي ج ۲ ص ۳۲ : رمى به نحو السماء قال ابن كثير و الذى رماه بالسهم رجل من بنى اسد يقال له : ابن موقد النار .

طبرى نیز در تاريخ كبير روايت امام باقر (ع) را نقل کرده به اين عبارت:

المتشطح دماً و المصعد بدمه الى السماء المذبوح بالسهم فى حجر ابيه
 لعن الله راميه حرمله بن كاهل الاسدى وزويه = (زيارة الناحية) .
 بعد اشعارى نقل كرده وگويد : ثم قال الحسين (ع) هون ما نزل
 بى انه بعين الله تعالى اللهم لا يكون أهون عليك من فصيل ، الهى ان كنت
 حبست عنا النصر فاجعله لما هو خير منه و انتقم لنا من الظالمين ، و
 اجعل ما حل بنا فى العاجل ذخيرة لنا فى الاجل ، اللهم انت الشاهد على
 قوم قتلوا أشبه الناس برسولك محمد ﷺ و سمع (ع) قائلاً يقول : دعه
 يا حسين فان له مرضعاً فى الجنة^١ ثم نزل (ع) عن فرسه و حفر له
 بجفن سيفه و دفنه مر ملا بدمه و صلى عليه^٢ و يقال وضعه مع قتلى اهل
 بيته^٣ .

←
 قال ابومخنف قال عقبة بن بشير الاسدى قال لى ابو جعفر محمد بن على بن الحسين
 (ع) ان لنا فيكم يا بنى اسد ما قال قلت : فما ذنبى انا فى ذلك رحمك الله يا
 ابا جعفر و ما ذلك ؟ قال : أتى الحسين بصبي له فهو فى حجره اذ رماه احدكم
 يا بنى اسد بسهم فذبحه فتلقي الحسين دمه فلما ملاء كفيه صبه فى الارض ثم قال....
 الخ ج ٤ ص ٣٤٢ ط القاهرة مطبعة استقامة سنة : (١٣٥٨) ق .

١- تذكرة الخواص - ص ١٤٤ و القمقام لقرهاد ميرزا ص ٣٨٥ .

٢- مقتل الخوارزمي ج ٢ ص ٣٢ و الاحتجاج للطبرسى (ره) ج ٢

ص ٢٥ ط نجف .

٣- الارشاد و منير الاحزان .

قضایای عبدالله رضیع را با علی اصغر باهم و ممزوج بهم نقل فرموده نماز خواندن به طفل که ظهورش اقلاً درشش سالگی است با طفل رضیع چطور می سازد؟ و این که گفته شده که رضیع را باقتلای اهل بیت گذاشت این نقل در کتب معتبره مانند ارشاد شیخ مفید (ره) و مشیر الاحزان این نما (ره) و اعلام الوری طبرسی (ره) است که صریحاً با نماز خواندن به طفل و دفن کردن او منافات دارد و ظاهر است که نقل قضایای متناقض در حق يك نفر باهم سازش ندارد.

و سید معاصر رحمه الله میان تیر خوردن طفلی در جلو خیمه ها و آوردن او را به میدان مقابل لشکر ضلالت و آب خواستن برای وی نیز جمع کرده در صورتی که صریح عبارت شیخ مفید (ره) و طبرسی (ره) و دیگران آنست که امام علی (علیه السلام) آمد جلو خیم طاهرات و نشست به زمین و طفل رضیع را خواست و داع کند در آن حال که امام علی (علیه السلام) نشسته بود او را هدف تیر جفا قرار دادند (ثم جلس الحسین (ع) امام الفسطاط) ارشاد ص ۳۵۴ و اعلام الوری ص ۲۴۳ ط تهران مطبعة حیدری.

و آن جملات را سید معاصر (ره) نقل کرده است و ظاهر است تیر خوردن در موقعی که در جلو خیم بوده اتفاق افتاده و این واقعه با آوردن به میدان مقابل لشکر نمی سازد.

پس آنچه برای این جانب اطمینان حاصل می شود آنست: که «علی اصغر» غیر از «عبدالله رضیع» است و حالاتشان باهم مغایرت دارد چون بعد از مدتها قضایای واقعه کربلا از اشخاصی که اطلاع از جریان واقعه

داده اند آوری شده و لذا قضا یا بهم اشتباه شده است چنانچه می بینیم از امثال حمید بن مسلم که از اتباع لشکر عمر سعد بوده و وقایع روز عاشوراء را ثبت کرده قضایای کربلاء را نقل می کنند .

و برای امام (ع) در روز عاشوراء طفلی نیز از مادر متولد شده و توهم می شود که او نیز همان علی اصغر و عبدالله رضیع است در صورتی که طفلی در ساعت ظهر عاشوراء از مادر متولد شود چه مناسبت دارد که با آن دو طفل یکی بوده باشد ؟

ابن واضح یعقوبی (ره) که در سال (۲۹۲) ق وفات یافته در تاریخش که از قدیم ترین کتب تاریخ است به تولد آن طفل در روز عاشوراء تصریح کرده و صاحب «الحدائق الوردیة» که از علماء زیدیة است گفته: که مادر آن طفل ام اسحق بنت طلحة بن عبیدالله تیمیة است که مادر فاطمة بنت الحسین علیها السلام است که عیال حسن مثنی رضوان الله علیه بوده است .

و عین عبارت یعقوبی رحمه الله این است که در حالات امام علیه السلام

گوید :

ثم تقدموا رجلا رجلا حتى بقي وحده ما معه احد من اهله ولا ولده ولا اقاربه فانه لواقف على فرسه از اُتی بمولود قد ولد له في تلك الساعة فاذن في اذنه و جعل يحنكه اذ اتاه سهم فوق في حلق الصبي فذبحه فنزع الحسین علیها السلام السهم من حلقه و جعل يلطخه بدمه ويقول: و الله لانت اكرم على الله من الناقة و لمحمد اكرم على الله من صالح ثم

اتی فوضعه مع ولده و بنی اخیه...^۱.

از این عبارت که نقل شد معلوم است که امام علیه السلام سوار اسب بوده و آن طفل تازه مولود را آورده‌اند و امام علیه السلام به گوش وی اذان گفته و در آن موقع با تیر زده‌اند و کلمانی که امام علیه السلام بعد از تیر خوردن آن تازه مولود تکلم فرموده شباهت به آن کلمات که در موقع تیر خوردن عبدالله رضیع و علی اصغر فرموده ندارد ولی صاحب الحقائق الوردیه قضیه آن تازه مولود را ذکر کرده و در آخر کلامش باقضیه عبدالله رضیع خلط کرده و روایت امام باقر علیه السلام را که در حق عبدالله رضیع فرموده درباره آن تازه مولود آورده و آن را نیز عبدالله رضیع نامیده است .

و سید جلیل آقا سید عبدالمجید حائری (ره) در ذخیره الدارین در ضمن بیان اسامی و حالات اشخاصی که در زیارت ناحیه مقدسه از بنی هاشم نامی از آنها ذکر نشده گوید : از آنها عبدالله رضیع است که روز عاشوراء وقت نماز ظهر متولد شده بنا بر آنچه صاحب الحقائق الوردیه روایت کرده است :

قال : ولد للحسين (ع) في الحرب و امه ام اسحاق بنت طلحة بن عبيدالله التيمية زوجة الحسين (ع) فأتى به وهو قاعد فأخذه في حجره

ولباه بريقه وسماء عبدالله فينما هو كذلك اذرماء عبدالله بن عقبة الغنوى
وقيل هاني بن ثبيت الحضرمي بسهم فنجره فأخذ الحسين (ع) دمه فجمعه
و رمى به نحو السماء فما وقع منه قطرة الى الارض قال فضيل: وحدثنى
ابوالورد، انه قال: سمعت ابا جعفر (ع) يقول: لو وقعت منه الى الارض
قطرة لنزل العذاب انتهى كلام صاحب الحقائق^۱.

مورد اعتماد درباره این تازه مولود در روز عاشوراء آنست که
ابن واضح یعقوبی رحمه الله نقل کرده چون از قدیم ترین کتب تاریخ و
نزدیکترین اشخاص است که آن را به قلم آورده و بعد از وقوع عاشوراء
به دوست و چند سال تقریباً نگاشته است و اما صاحب «الحدائق الوردية»
قضایا و حالات اطفال را باز مقداری بهم خلط کرده است والله العالم .
و سید اجل شاعر اهل بیت (ع) آقا سید حیدر حلی (ره) به این
تازه مولود در اشعارش اشاره فرموده آنجا که گوید :

له الله مفطوراً من الصبر قلبه

ولو كان من صم الصفا لتفطرا

و منعطف أهوى لتقييل طفله

فقبل منه قبله السهم منحرا

لقد ولدا في ساعة هووالردى

و من قبله في نحره السهم كبرا^۱

و از آنچه گفته شد که از تأمل و دقت ظاهر می شود علی اصغر غیر از عبدالله رضیع است معلوم می شود آنان که گفته اند : از اولاد سید الشهداء علیه السلام علی اکبر شهید در کربلاء است و این که سن او را در مقتلها هیجده نوشته اند به اشتباه رفته اند عبارت (ثمان و عشرين) تحریف و تصحیف (بشان عشر) شده . و امام سجّاد علیه السلام را علی اوسط خوانده اند و علی اصغر را امام علیه السلام از شدت تشنگی به میدان آورده و برای او آب خواسته و او همان است که فرموده به این طفل رحم کنید چنانچه سبط ابن الجوزی تصریح کرده و نقلش گذشت و مشهور میان شیعه است قول آنها صحیح می باشد .

چنانچه محب طبری در ذخائر العقبی ص ۱۵۱ ط مصر و دیاربکری در تاریخ الخميس ج ۲ ص ۳۰۰ که سه نفر از اولاد سید الشهداء (ع) به نام (علی) ذکر کرده و عبدالله را غیر از علی اصغر نوشته اند و محقق طوسی خواجه نصیر الدین قدس سره در کتاب «نقدالمحصل» می فرماید : امام زین العابدین علیه السلام در کربلاء مریض بود و بیست و سه سال داشت و

۱ - دیوان سید حیدر حلی قدس سره ج ۱ ص ۸۰ ط نجف سال :

برای امام حسین علیه السلام فرزند دیگری بود به نام «علی» که سنش هفت ساله بود و در همان روز «روز عاشوراء» شهید شد - رجوع شود به نقد المحصل ص ۱۷۹ ط مصر - معلوم است فرزندی که برای امام علیه السلام بوده و هفت سال داشته عبارت از علی اصغر است غیر از علی اکبر است که بزرگتر بوده بلکه از حضرت سجاد علیه السلام نیز بزرگتر بوده است. و حمله کردن صاحب قاموس الرجال به محمد بن طلحه شافعی در کتاب مطالب السؤل که ادعا کرده امام (ع) را سه فرزند به نام (علی) بوده به ترتیبی که نگارش یافت. و این ادعای وی را از غرائب شمرده بی وجه بوده و ابدأ غرابتی ندارد.

و از آنچه از اول مطلب تا اینجا نقل کردیم معلوم شد که جمعی به نام (علی اصغر) تصریح کرده اند و انحصار به صاحب مطالب السؤل و شیخ ابن شهر آشوب (ره) ندارد چنانچه صاحب قاموس الرجال خیال کرده است و در عبارت زیارت که سید ابن طاووس (ره) در اقبال نقل فرموده صریحاً نام (علی اصغر) واقع شده و بهتر شاهد بر مدعاست. اقبال ص ۵۷۲.

و تعجب نشود که چطور شده این اطفال را هدف تیر قرار داده و آنها را از گلویشان با تیر جفا ذبح کرده اند زیرا روز عاشوراء هر کس از اهل حرم و اطفال که از خیام بیرون می آمده هدف تیر باران دشمنان و تیراندازان آنها قرار می گرفته حتی از بانوان و مخدرات حرم نیز اگر از خیمه ها بیرون آمده و جلو خیام درنگ می کردند به آنها تیر

اصابت می نمود و فوری به درون خیمه ها بر می گشتند رجوع شود به
جنت المأوی ص ۲۱۷ ط ۱- تیریز .

و ناگفته نماند که در تاریخ طبری در نقل قضیه عبدالله رضیع و
تیر خوردن او عبارتی واقع شده که بعضی از اشخاص بی اطلاع آن را
دست آویز کرده و خیال می کنند که قضیه آن طفل شهید مظلوم واقعیت
ندارد چون طبری با لفظ (زعم) آن را بیان کرده و گوید : قال : و لما
قعد الحسین عليه السلام اتی بصبی له فا جلسہ فی حجرہ زعموا انه عبدالله بن
الحسین الخ .

و بعد از چند سطر گوید : و زعموا ان العباس بن علی قال لاختوه
.... الخ ' .

و لفظ (زعم) در موردی که مطلب بر خلاف واقع باشد استعمال
می شود چنانچه در قرآن مجید در هر جا که لفظ « زعم » استعمال شده
در معنی خلاف واقع استعمال شده است .

ولی باید دانست که لفظ (زعم) در عبارت طبری به معنی (قال)
است و کلام طبری که گوید : (زعموا) یعنی (قالوا) .

فیومی در مصباح المنیر گوید : زعم زعماً من باب قتل وفي الزعم
ثلاث لغات و یطلق بمعنی القول ومنه زعمت الحنفیة وزعم سیبویه

ای قال .

وابن منظور در لسان العرب گوید: زعم زعماً وزعماً وزعماً ای قال... چنانچه در بعضی روایات وارده از اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام در زبان روات واعاظم محدثین لفظ (زعم) استعمال شده و بلکه نسبت آن را به امام عَلَيْهِ السَّلَام داده‌اند و البته آن بزرگان نسبت خلاف واقع را هرگز به امام عَلَيْهِ السَّلَام نمی‌دهند پس منظورشان غیر از معنی مشهور است که لفظ (زعم) در آن استعمال می‌شود و بهتر است در اینجا برای توضیح مطلب واتمام فائده آنچه در بعضی از مجموعه‌های فقهی و اصولی که هنوز خطی است و چاپ نشده نگارش داده‌ام بیاورم وعین آن را که به عربی به قلم آورده‌ام نقل نمایم :

واعلم ان ما يوجد في بعض الروايات من اقوال الرواة من نسبة الزعم الى المعصوم (ع) ليس المراد منه معناه المتداول في اللسان وهو استعماله في خلاف الواقع و يطلق في انكار المقول على ما هو الغالب في استعمال ذلك اللفظ في المعنى المذكور فانه كثيراً ما يوجد ذلك في روايات الاعاظم ولسانهم من اصحاب الائمة عَلَيْهِمُ السَّلَام الذين لهم التقدم في العلوم و المعارف الدينية و مقامهم أجل و أسنى من ان ينسبوا الى الامام (ع) التكلم على خلاف الواقع بل مرادهم من ذلك استعمال لفظ «زعم» بمعنى «قال» او ما اشبه ذلك .

و من تلك الاخبار التي وقعت فيها هذه الكلمة هي موثقة ابن بكير التي رواها ثقة الاسلام عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير

عن ابن بكير قال : سألت زرارَةَ اِبْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَكْرِ عَنْ الصَّلَاةِ فِي الثُّعَالِبِ وَ
 الْفَنكِ وَ السَّنَجَابِ وَغَيْرِهِ مِنَ الْوَبْرِ فَأَخْرَجَ كِتَابًا زَعَمَ أَنَّهُ أَمْلَأَهُ رَسُولُ اللَّهِ
 ﷺ الخ وَ ابنُ بَكِيرٍ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكِيرٍ الَّذِي نَقَلَ الشَّيْخُ الْكَشِيُّ
 (ره) أَجْمَاعَ الْعَصَابَةِ عَلَى تَصْحِيحِ مَا يَصِحُّ عَنْهُ وَ أَقْرَارِهِمْ لَهُ بِالْفَقْهِ وَ عَنْ
 الشَّيْخِ الْعِيَّاشِيِّ (ره) أَنَّهُ مِنْ فَقَهَاءِ أَصْحَابِنَا وَ عَنْ الشَّيْخِ (ره) فِي الْعِدَّةِ :
 أَنَّ الطَّائِفَةَ عَمِلَتْ بِمَا رَوَاهُ ابْنُ بَكِيرٍ . وَ هُوَ وَإِنْ كَانَ فُطِحَ الْمَذْهَبُ إِلَّا
 أَنَّ عُلَمَاءَنَا الرَّجَالِيْنَ وَثَقُوهُ كَمَا صَرَّحَ بِهِ الْعَلَامَةُ (ره) فِي الْمَخْتَلَفِ حَيْثُ
 قَالَ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ بَكِيرٍ وَ أَنَّ كَانَ فُطِحَ الْمَذْهَبُ إِلَّا أَنَّ الْمَشَائِخَ وَثَقُوهُ
 قَالَ ذَلِكَ : فِي مَسْأَلَةِ تَبْيِينِ فَسْقِ الْإِمَامِ فِرَاجِعٍ .

وَ قَوْلُ الشَّيْخِ الْعِيَّاشِيِّ (ره) أَنَّهُ مِنْ فَقَهَاءِ أَصْحَابِنَا مَعَ أَنَّهُ فُطِحَ
 الْمَذْهَبُ فَإِنَّ الْفُطْحِيَّةَ بِالنِّسْبَةِ إِلَى الْحَقِّ أَقْرَبُ مِنْ سَائِرِ فِرَاقِ الشَّيْعَةِ لِأَنَّهُمْ
 قَائِلُونَ بِإِمَامَةِ الْإِثْنَةِ الْإِثْنَا عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا أَنَّهُمْ يَقُولُونَ بِإِمَامَةِ عَبْدِ اللَّهِ
 الْأَفْطَحِ بَيْنَ الصَّادِقِ وَ الْكَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِشَبْهَةِ عَرْضَتْ لَهُمْ . وَلَيْسَ حَالُهُمْ مِثْلُ
 حَالِ الْوَاقِفِيَّةِ عَنْ عِنَادٍ وَ طَمَعٍ لِحُطَامِ الدُّنْيَا وَ زَخْرَفِهَا حَيْثُ قَالُوا : بِالْوَقْفِ
 طَمَعًا لِأَكْلِ الدِّينَارِ وَ الدَّرْهِمِ الَّتِي كَانَتْ مَجْتَمِعَةً عِنْدَهُمْ وَ لَمْ تَطُلْ أَيَّامُ
 الْفُطْحِيَّةِ فَإِنَّ عَبْدَ اللَّهِ مَاتَ فِي مَدَّةٍ قَلِيلَةٍ وَ رَجَعَ عَنِ الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ جَمْعُ
 مِنْهُمْ حَيْثُ انْكَشَفَ الْحَقُّ لَدِيهِمْ وَ بَقِيَ جَمْعٌ قَلِيلٌ قَائِلُونَ بِإِمَامَتِهِ بِسَبَبِ
 الشَّبْهِ الْوَاهِيَةِ .

فَالْغَرَضُ أَنَّ ابْنَ بَكِيرٍ وَ أَنَّ كَانَ فُطِحَ الْمَذْهَبُ إِلَّا أَنَّهُ رَجُلٌ فَقِيهٌ
 جَلِيلٌ ثَقَّةٌ لَا يَنْسَبُ إِلَى الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الزَّعْمُ بِمَعْنَى خِلَافِ الْوَاقِعِ فَيَحْصِلُ

القطع لنا ان مراده من قوله : « زعم انه املاء رسول الله ﷺ » . يعنى اخرج كتابا قال انه املاء رسول الله ﷺ .

و يشهد على ما ذكرنا شهادة واضحة رواية عبدالاعلى مولى آل سام الكوفي فقد روى فى الوسائل عن محمد بن يعقوب بسنده عن محمد بن مالك عن عبدالاعلى مولى آل سام قال ، حدثنى ابو عبدالله عليه السلام بحديث فقلت له جعلت فداك أليس زعمت لى الساعة كذا وكذا ؟ فقال : لا . فعظم ذلك على فقلت : بلى والله زعمت . قال : لا والله ما زعمت . قال فعظم ذلك على فقلت بلى والله قد قلته قال : نعم قد قلته اما علمت ان كل زعم فى القرآن كذب .

عبدالاعلى مولى آل سام من اصحاب الصادق عليه السلام كان من اجلاء متكلمي الامامية اذن له الامام الصادق (ع) فى الكلام .

فقد روى الكشى (ره) مسنداً عن عبدالاعلى قال قلت : لابي عبدالله عليه السلام ان الناس يعيبون على بالكلام و انا اكلم الناس فقال : اما مثلك ممن يقع ثم يطير فنعم و اما من يقع ثم لا يطير فلا .

و الظاهر ان المراد من قوله (ع) : مثلك ممن يقع ثم يطير . يعنى مثلك ممن يلزم الخصم فى البحث و يغلب عليه وكلما قرب الزام الخصم له يحصل لنفسه مخلصاً و مفرأ .

ويظهر من ذلك انه كان حاذقاً فى صناعة الكلام ماهراً فى المجادلة مع المخالفين فهو مع ما عليه من هذه الجلالة لا يكون غرضه من قوله : « زعمت » نسبة خلاف الواقع الى الامام عليه السلام حتى لا يكتفى بذلك بل

يحلف عليه كما هو واضح. بل غرضه انك قلت لي كذا وكذا حيث استعمل لفظ «زعم» بمعنى «قال» و يكشف من ذلك حلف الراوى عليه و حلف الامام عليه السلام ايضاً انه ما زعم .

وقوله: فعظم ذلك على حيث عظم عليه قول الامام (ع) ما زعمت فانه (ع) كان قد حدثه بحديث قبل ذلك فاراد (ع) ان ينبه له ان «زعم» غالباً يستعمل فى خلاف الواقع و انه ما «زعم» كذا و كذا على نحو الاستعمال الغالب و كان مراد عبدالاعلى من قوله : «زعمت» يعنى «قلت» على ما يستعمله أهل العراق فى ذلك المعنى و لكن لما كان استعمال هذه الكلمة فى القرآن الكريم فى الكذب فاراد الامام (ع) ان يردعه من هذا الاستعمال على اصطلاح الراوى وانه لا ينبغى لمثله هذا الاستعمال وان كان استعمال الراوى على خلاف معناه الغالب و بمعنى «قال» كما هو عادة اهل العراق و هو عراقى كوفى .

و يستفاد من الرواية شدة اهتمام الائمة عليهم السلام فى التأدب بآداب القرآن و تعليمهم ذلك على الشيعة و انه ينبغى التبعية عن القرآن فى كل شئ حتى فى استعمال الالفاظ و الكلمات المتداولة فى الالسة . والله الموفق .



(تحقیق درباره عروسی حضرت قاسم علیه السلام)

ناگفته نماند: پس از فراغت از نگارش آنچه راجع به عبدالله رضیع و علی اصغر بود و بررسی بر تاریخ اطفال تیر خورده سیدالشهداء علیه آلاف التحية و الثناء شد یکی از فضلاء درخواست کرد که راجع به حضرت قاسم بن امام حسن مجتبی (ع) که در کربلاء به شهادت رسیده و در موضوع عروسی او که در کربلاء اڑعا کرده اند چند سطر نگارش یابد سؤال ایشان را اجابت نموده و این سطور را می نگارد:

اولاً: موضوع عروسی قاسم (ع) در کتابی بغیر از منتخب شیخ طریخی (ره) پیدا نشده است و در منتخب هم تصریح کرده که آن را در کتب معتبره نیافته و مورد اعتماد قرار نداده است و سیدالشهداء (ع) دختری داشته باشد که او را به حضرت قاسم (ع) تزویج کند وجود ندارد زیرا آنچه در کتب معتبره ذکر کرده اند برای امام حسین (ع) دو دختر بوده فاطمة و سکینه و بعضیها سومی را به نام زینب نگارش داده اند و در بعضی کتب مانند مطالب السؤل محمد بن طلحة شافعی دختر چهارمی نیز از بنات امام (ع) بشمار آورده ولی نام او را ذکر نکرده است و اما

فاطمه صغری که در مدینه مانده باشد در کتب امامیه به نظر نرسیده یعنی اصل ناقل وجود او و ماندنش در مدینه از کتب سنیه شهرت یافته و به بعض کتب امامیه از آنها نقل شده و در اغلب کتب معتبره سنیه هم نقل نشده است پس در روز عاشوراء کدام دختر امام (ع) به قاسم (ع) تزویج شده است ؟

اما فاطمه (ع) تزویج به جناب حسن مثنی رضوان الله علیه شده بود که از بزرگان علماء مانند شیخ مفید (ره) و از علمای اهل سنت نقل کرده اند که سید الشهداء (ع) حسن مثنی (ره) را مختار کرده یکی از دخترهایش از فاطمه و سکینه هر کدام را بخواهد به او تزویج کند در اینجا نقلها مختلف است که حسن مثنی خودش فاطمه را اختیار کرد یا او خجالت کشید و سخنی نگفت امام (ع) فرمود که فاطمه را به تو تزویج می کنم زیرا او به مادرم فاطمه زهراء سلام الله علیها شباهت دارد و حسن مثنی با عیالش فاطمه (ع) در کربلاء بود و امام حسین (ع) بعضی از ودایع امامت را به فاطمه (ع) روز عاشوراء سپرد که بعداً به برادرش حضرت سجاد سلام الله علیه بدهد و آن بانوی عصمت جدّه سادات حسنی و طباطبائیین است و آنها بواسطه او حسینی اند .

و اما سکینه شوهرش عبارت از پسر عمویش عبدالله بن امام حسن بن امیر المؤمنین (ع) است که قبل از وقوع کربلاء تزویج آنها واقع شده

بود و عبدالله در کربلاء شهید شد و شیخ طبرسی (ره) در اعلام الوری
گوید: وکان عبدالله بن الحسن (ع) قدزوجّه الحسین ابنته سکینه ققتل
قبل ان یبنی بها^۱.

و ابوالفرج اصفهانی نیز در آغانی به این موضوع تصریح کرده
است ج ۱۴ ص ۱۶۳. چنانچه ابوالحسن عمری در کتاب المجدی نیز
نقل کرده است و آن کتاب از کتب معتبره در انساب است.

و اما زینب از اولاد سیدالشهداء (ع) چون ذکری از او در کتب
معتبره بغیر از ذکر نامش نیست معلوم می شود در حال صغر از دنیا رفته
است و بعید نیست که او به نام (رقیه) معروف شده باشد که در دمشق
مدفون است و شاید جهت معروف شدن وی به نام (رقیه) چون در مدفون
او در دمشق به نام (رقیه) بنت امام امیرالمؤمنین (ع) نوشته اند علتش
آن باشد ولی او دختر سیدالشهداء (ع) است و علامه سماوی (ره) در
در رساله موالید الائمة (ع) یکی از دختران سیدالشهداء (ع) به نام
(رقیه) شمرده است.

و اما دختر چهارمی که در مطالب السؤل بدوی اشاره شده و
نامش را ذکر نکرده در تواریخ معتبره شرح حالی از وی در دست نیست
و اگر صحت داشته باشد شاید اوست که به نام فاطمه است و در مدینه
مانده باشد والله العالم.

پس موضوع قصه عروسی قاسم (ع) صحت ندارد و لذا علامه مامقانی (ره) در تنقیح المقال فرموده: آنچه در منتخب از قصه تزویج قاسم (ع) مرسل نقل شده من و سائر اهل تتبع در کتابهای سیر و تواریخ و مقاتل معتبره بر آن اطلاع نیافتیم رجوع شود در تنقیح به ترجمه حضرت قاسم (ع).

ثانیاً: بسیار دور از اعتبار است که همچو قضیه‌ای روز عاشوراء با آن اوضاع و احوال و شدت بلا یاء و مصائب اتفاق افتد گرچه بعضیها بعض تقریبات ذکر کرده‌اند ولی هیچ کدام باور کردنی نیست و باید از آنچه در خصوص این قضیه علامه فقیه عالم ربانی حاج شیخ جعفر شوشتری رحمه الله فرموده و در (فوائد المشاهد) ثبت است غفلت ننموده و به کلمات آن بزرگوار مراجعه کرد.

و به نظر می‌رسد که قصه عروسی قاسم (ع) که هنوز به حد بلوغ نرسیده بوده اشتباه شده و قصه عروسی حسن مثنی به صورت عروسی به نام قاسم (ع) در افواه شهرت یافته چون فاطمه (ع) را حضرت سید الشهداء (ع) به حسن مثنی (رض) تازه تزویج کرده و عروسی فرموده بوده که در حضور عمویش سید الشهداء (ع) از مکه حرکت کرده و به کربلاء آمده‌اند و ظاهر آنست که تزویج آنها در آن موقع که در مکه بودند اتفاق افتاده است.

ابن فندق بیهقی رحمه الله در باب الانساب - مخطوط - گوید:
و كان الحسن بن الحسن خطب الى عمه الحسين بن علي (ع) احدی
ابنتیه فقال له الحسين (ع) يا بن اخي قد انتظرت هذا منك انطلق معی
فجاء به حتى أدخله منزله فخيره بين فاطمة وسكينة فاختار فاطمة فزوجها
ایاه فقال الحسين (ع) فاطمة بنتی اکثر الناس شهاً بامی فاطمة بنت
رسول الله ﷺ « و كان هذا التزويج في السنة التي قتل فيه الحسين
(ع) » .

تصریح بیهقی (ره) که این قضیه تزویج حسن مثنی و فاطمة عليهما السلام
در سالی اتفاق افتاده که امام حسین (ع) در آن سال به شهادت رسید
والبته این واقعه در عرض راه از مکه به کربلاء یا بعد از ورود به کربلاء
بعید است که واقع شده باشد و لابد مرادش سالی است که قبل از سال
شهادت است و وقعه عاشوراء در محرم سال (۶۱) هجرت واقع شده پس
قضیه تزویج قبل از ماه محرم (۶۱) در سال (۶۰) اتفاق افتاده است و
بعید نیست که قبل از عاشوراء به مدت کوتاهی در مکه واقع شده باشد
و منظور ابن فندق (ره) نزدیک بودن وقوع آن قضیه به فاجعه عاشوراء
است پس به بانوی عصمت فاطمة بنت الحسین عليها السلام «تازه عروس» گفتن
صحیح است ولی صحت آن نسبت به تزویج او به حسن مثنی رضوان الله
علیه است که تازه عروسی شان واقع شده بوده که با هم به کربلاء آمده اند

وحسن مثنیٰ فرزند بزرگ امام حسن (ع) است ولذا قصه در حق قاسم (ع) شهرت یافته و قضیه دوبرادر بهم خلط و مشتبه شده است و در حق حسن مثنیٰ است که جدش امیرالمؤمنین (ع) فرموده : بقية السيف از اولاد من از جهت عدد نمو خواهد کرد .

و لذا اولاد امیرالمؤمنین (ع) از او زیاد انتشار یافته است و آن فرمایش امیرالمؤمنین (ع) در حق حسن مثنیٰ بهتر از امام سجاد (ع) تناسب دارد چون حسن مثنیٰ روز عاشوراء در جنگ زخم برداشته و دست مبارکش از بدن جدا شده و در میان جنازه های شهداء افتاده است چنانچه تفصیلش در کتب مقاتل معتبره نقل شده پس او بقية السيف است . ولی امام سجاد (ع) وارد جنگ نشده است صلوات الله وسلامه علیه وآله وعلی آباءه واولاده الطاهرين .

سید جلیل آقا سید عبدالمجید حائری (ره) در ذخیره الدارين گوید :

أقول : انه نقل في الكتب المعتمدة مبارزة القاسم يوم الطف كما ذكرنا آنفاً تفصيله من طريق المخالف و المؤلف و لم يذكر في تلك الكتب تزويجه (ع) في وقعة الطف الا في المنتخب فانه ذكر قصة تزويجه (ع) نقلاً عن الغير فقال ان هذه القضية لم نظفر بها في الكتب المعتمدة و الروايات المعتمدة . فكأنه رحمه الله لم يعتمد على ذلك النقل و نحن ايضاً قد تصفحنا بمقدار وسعنا عن ما نقل ولم نجد فيه ما يعتمد عليه من

الاثار المثبتة لتلك القضية وذلك الفاضل ايضاً لم ينسبه الى أحد بل نسبه الى قيل ولا يثبت به شئ . ج ۱ ص ۱۵۴ ط نجف .

چنانچه نگارش یافت به نظر می رسد که قضیه اشتباه شده جریان تزویج فاطمة عليها السلام به حسن مثنی (رض) که نزدیک به محرم سال ۶۱۱ واقع شده درباره برادرش قاسم (ع) در أفواه شهرت یافته و از روی مسامحه و اعتماد به شهرت درألسنة به کتابی وارد گشته چنانچه نظیر آن را در عصر حاضر نسبت به دفن شدن علی اصغر (ع) در روی سینه مبارك سيد الشهداء (ع) می بینیم که بعضی از مسامحه کاران به کتاب خودش وارد کرده و بدون مدرك آن را در کتابش ثبت نموده اگر انتقاد و بطلان آن نگارش نیابد در آینده ممکن است مدرك قرار داده شود چنانچه در صفحه ۱۷۴-۱۷۵ از کتاب نیز نگارش یافت مراجعه شود .



(مراجعت به مدینه نموده و از دنیا رحلت فرموده)

بانوی باوفای سید الشهداء(ع) رباب بنت امریء القیس تقریباً بعد از يك سال که از کربلاء مراجعت به مدینه کرده آیا در کدام خانه از خانه های بنی هاشم ساکن شده است؟ چون خانه خود آن بانوی عصمت را حاکم مدینه بعد از وقعه عاشوراء خراب و منهدم ساخته بود چنانچه خانه های زیادی را در مدینه خراب و ویران ساختند حتی خانه امیر المؤمنین (ع) را نیز منهدم کردند .

ابن فندق بیهقی (ره) متوفی (۵۶۵) هـ ق در کتاب لباب الانساب^۱ گوید : (و مامد یزید یده الی ترکه الحسنین علیهما السلام و امواله الا ان سعید بن العاص (کذا فی النسخة) کان والی المدینه فهدم حین سمع قتل الحسنین (ع) دار علی بن ابی طالب علیه السلام بالمدینه و دار عقیل و دار زوجة الحسنین

(ع) أم السکينة) یعنی یزید دست خود را به ترکه حسین علیه السلام و اموالش دراز نکرد الا این که سعید بن العاص که والی مدینه بود وقتی که خبر قتل حسین علیه السلام را شنید خانه امیر المؤمنین (ع) را در مدینه و خانه عقیل و خانه زوجه حسین علیه السلام مادر سکینه را ویران ساخت .

بیوت و خانه های سائر بنی هاشم را نیز در مدینه خراب کرده و ویران ساخته و با خاک یکسان نموده اند .

والی مدینه عبارت از عمرو بن سعید بن عاص الاشدق است چنانچه طبری و دیگران نوشته اند و بسیار مرد قسی القلب و درشت کردار و قبیح رفتار و زشت گفتار بوده و خبر شهادت سید الشهداء (ع) را که ابن زیاد به وی در مدینه فرستاد و او امر کرد منادی در کوچه های مدینه ندا کرده و خبر قتل امام (ع) را اعلان نمود و صدای ناله و شیون از خانه های بنی هاشم از مخدرات و بانوان هاشمیت بلند شد و صدای آنها به خانه عمرو بن سعید رسید خندید و به قول عمرو بن معدیکرب متمثل شد :

عجت نساء بنی زیاد عجة کعجیح نسوتنا غداة الارنب^۱

و بعد گفت : واعیة بواعیة عثمان . و رو به قبر مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله کرده و این جسارت را کرد : (یوم ییوم بدر یا رسول الله فانکر

علیه قوم من الانصار) .

این کلمات و شمانت صادره از او کفر و ملعنت عمرو را آشکارا می‌سازد و نشان می‌دهد که بنی‌امیه در صدد انتقام جوئی از رسول الله ﷺ بوده‌اند و چون نتوانستند از خود رسول الله ﷺ انتقام گیرند^۱ بعد از وی از امیرالمؤمنین و صدیق طاهرة و امام حسن مجتبی و سید الشهداء ع علی ع به مقام انتقام آمده‌اند .

و این عمرو همان شخص است که ابن حجر هیثمی در مجمع الزوائد ج ۵ ص ۲۴۰ و تطهیر الجنان که در هامش الصواعق المحرقة ص ۱۴۱ چاپ شده از ابوهریره نقل کرده که قال سمعت رسول الله ﷺ يقول : لیرغن علی منبری جبار من جبابرة بنی‌امیه فیسيل رعاfe وقد رعن عمرو بن سعید و هو علی منبره ص علی ع حتی سال رعاfe .

رسول الله ﷺ از رعاfe کردن آن شقی در منبر خود خبر داده بوده و همان طور نیز واقع شده و بس است در حق وی که رسول الله ﷺ در باره او فرموده : که اوجباری از جبارهای بنی‌امیه است و همین

۱- چون رسول الله (ص) بعد از هجرت به مدینه اساس دولت اسلامی را بنیان‌گذاری فرمود و حکومت اسلامی قوی شد و لذا بنی‌امیه و سائر منافقین نتوانستند آزاری برسانند ولی در پی فرصت بودند و بعد از رسول الله (ص) حکومت و ریاست را که منافقین بوسیله مجلس سقیفه بدست آوردند و یگانه حامی اسلام و قرآن امیرالمؤمنین (ع) بود از آن حضرت به مقام انتقام آمدند .

مرد جبار بعد از رسیدن خبر قتل امام حسین علیه السلام به مدینه امر کرده خانه‌های بنی هاشم را خراب کرده‌اند بنی اُمیّه می‌خواسته‌اند آثاری از بنی هاشم و خاندان رسالت نگذارند بماند .

سید معاصر مقرر قدس سره در کتاب (مقتل الحسین) علیه السلام گوید :
و کان عمرو فظاً غلیظاً قاسياً امر صاحب شرطه علی المدینه عمرو بن الزبیر بن العوام بعد قتل الحسین (ع) ان یهدم دور بنی هاشم ففعل وبلغ منهم کل مبلغ و هدم دار ابن مطیع و ضرب الناس ضرباً شديداً فهربوا منه الی ابن الزبیر = مقتل الحسین علیه السلام ص ۴۰۶ ط ۲ نجف (۱۳۷۶) ق .

نظر به این که نام بانوی عصمت رباب زوجه حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه گذشت بعضی از دوستان درخواست کردند که نسبت به زوجه دیگر امام علیه السلام بانوی معظمه «شاه زنان» نیز چند کلمه نگارش یابد که آیا نام آن بانو شهر بانوست یا «شاه زنان» است ؟ در کربلاء بوده یا در حین ولادت امام سجاد (ع) از دنیا رحلت کرده بود ؟ درخواست ایشان را قبول کرده و به نگارش جملات زیر می‌پردازد :

یکی از زوجات حضرت سیدالشهداء (ع) عبارت از بانوی معظمه سیده جلیله (شاه زنان) دختر کسری یزد جرد آخر سلاطین ساسانی است که مادر امام سجاد علیه السلام است .

از علامه زمخشری در ربیع الابرار نقل شده که گفته : روی عن النبی (ص) انه قال لله من عباده خیرتان فخیرتهم من العرب قریش و من العجم فارس و کان یقول علی بن الحسین (ع) : أنا ابن الخیرتین .

لان جده رسول الله (ص) و أمته بنت يزجرد الملك و أنشأ أبو الاسود :
و ان غلاماً بين كسرى و هاشم

لاكرم من نبطت عليه التمائم'
آنچه از کتب معتبره اسلامی به دست می آید اسم آن بانو (شاه
زنان) است چنانچه به موسوم بودن وی به این نام جمع کثیری تصریح
کرده اند مانند شیخ مفید (ره) در ارشاد و شیخ طبرسی (ره) در اعلام
الوری و ابن قتال نیشابوری (ره) در روضة الواعظین و شیخ شهید (ره)
در دروس و ادبلی (ره) در کشف الغمّة و ابن الخشاب در موالید الائمة
و ابن شهر آشوب مازندرانی (ره) در مناقب و سبط ابن الجوزی در تذکرة
الخواص و محمد بن طلحة شافعی در مطالب السؤل ص ۷۷ و ابن تغری
بردی در النجوم الزاهرة ج ۱ ص ۲۲۹ و سلیمان ظاهر (ره) در (الذخيرة
الی المعاد) ص ۲۲۲ ط صیدا - و عبدالعزیز سیدالاهل در کتاب (زین العابدین
علی بن الحسین (ع)) ص ۱۵ ط بیروت و بستانی در دائرة المعارف

۱ - بحار الانوار ج ۱۱ طبع امین الضرب ص ۲۰ و ابن شهر آشوب
(ره) نیز در کتاب مناقب قائل بیت مذکور را ابوالاسود دعلی که از اصحاب
امیر المؤمنین (ع) است دانسته. مناقب ج ۴ ص ۱۶۷ ط قم - و آن را از زمخشری نقل کرده،
و بیت مذکور بهترین شاهد بر بودن دختر کسری مادر امام سجاد علیه السلام است و بی حقیقی
بعض اقوال شاذة و نادرة را ثابت می کند و آن را در اعیان الشیعة نیز از
ربیع الابرار زمخشری نقل کرده است.

ج ۹ ص ۳۵۵ و اعیان الشیعة ج ۴ ص ۳۰۹ ط دمشق - و دیگر از کتب زیادی که تعداد اسامی شان به درازا می کشد = تصریح کرده اند که نام آن بانوی با عظمت «شاه زنان» بوده است - گرچه در بعضی از آن کتب به اختلاف اسمش تصریح شده ولی آنها از اقوال نادره است و منافات با اسم اصلی او ندارد بلکه آنها از باب تغییر اسم است که بعد از آن که آن مخدومه قدم به خاندان عصمت و طهارت گذاشته عرب از باب تغییر اسم با الفاظ و نامهای مختلف عربی او را نامیده اند و شاهد این مطلب این که در کتب معتبره مانند وفيات الاعیان اشاره به اسم عجمی او نکرده و فقط اسم عربی او را ذکر کرده و تصریح نموده که او دختر یزدجرد است چنانچه گوید : وأمه «سلافة» بنت یزدجرد آخر ملوک فارس و هی عمّة أم یزید بن الولید الاموی المعروف بالناقص .

معلوم می شود «سلافة» یا «غزاة» اسم عربی آن بانوی معظمه است و چه خوب فرموده سید الاعیان در اعیان الشیعة : ظاهر آن که نام اصلی او آنست که شیخ مفید (ره) ذکر کرده یعنی «شاه زنان» است سپس آن را تغییر داده اند چنانچه مبرد ذکر کرده است و گفته : اسمها سلافة من ولد یزدجرد معرفة النسب من خیرات النساء .

بستانی در دائرة المعارف گوید : أمه سلافة من سبا یا الفرس وتلقب «شاه زنان» ای ملکه النساء و شاه زنان در حین ولادت حضرت سجاد (ع) از دنیا رحلت نموده چنانچه شیخ صدوق (ره) در عیون اخبار الرضا (ع) روایت کرده به سند خود از سهل بن قاسم بوشنجانی گوید که به من فرمود : امام رضا علیه السلام

در خراسان که میان ما و شما (یعنی عجمها و ایرانیان) نسبتی است عرض کردم آن چیست ایتها الامیر؟ فرمود: عبدالله بن عامر کریمز وقتی که خراسان را فتح کرد دو نفر دختر یزدجرد بن شهریار ملک عجمها را گرفت و آنها را پیش عثمان بن عفان فرستاد او نیز یکی را به امام حسن (ع) و دیگری را به امام حسین (ع) بخشید و هر دو دختر در حال ولادت طفل از دنیا رفتند و مادر علی بن الحسین علیه السلام در حال ولادت آن حضرت از دنیا رفت و او را بعضی از اُم ولدهای امام حسین علیه السلام متکفل شد.

این جملات از روایت شیخ صدوق (ره) استفاده می شود و برای اطلاع از عین عبارات روایت رجوع شود به عیون اخبار الرضا (ع) ص ۱۲۸ ط قم سال: ۱۳۷۷ هـ ق.

و تحقیق در سند روایت لازم نیست زیرا اطمینان به آن در کتابی مثل عیون بیشتر از اقوال تاریخ نویسان است که اغلب نقلیاتشان از مرسلات است.

و شیخ نقه أقدم ابن ابی الثلج بغدادی (ره) متوفی (۳۲۵ هـ) در تاریخ الاثمة به وفات مادر امام سجّاد (ع) در حال ولادت آن حضرت

۱- از تعبیر مذکور معلوم می شود که بعد از ولایت عهدی امام علیه السلام

این گفتگو واقع شده است.

تصریح کرده است رجوع شود به تاریخ الاثمة ص ۱۵ ط - قم .

و از تواریخ معتبره معلوم می شود که فرستادن دختران یزدجرد به مدینه در زمان عمر واقع شده ولی در روایت مذکوره زمان عثمان را نقل کرده گرچه در بعض تواریخ نیز واقعه را به زمان عثمان نسبت داده اند و شیخ مفید (ره) به زمان خلافت امیر المؤمنین علیه السلام نسبت داده است .

وابن فندق بیهقی (ره) درلباب الانساب - مخطوط - گوید اکثر متأخرین گفته اند : دختر یزدجرد در دست مسلمین بعد از قتل پدرش در مرو در زمان عثمان واقع شده است و قتل یزدجرد دو سال بعد از جنگ «قادسیة» اتفاق افتاده است .

وسیداعیان (ره) روایت شیخ صدوق (ره) را در اسیری دختران کسری در زمان خلافت عثمان ذکر کرده و فرموده که عثمان یکی را به امام حسن (ع) و دیگری را به امام حسین (ع) داد و هر دو در حال نفاس وفات یافتند ولی فرموده این روایت خلاف مشهور است و شاید در آن اشتباه واقع شده است .

وسپس روایت شیخ مفید (ره) را نقل فرموده که اسارت دختران کسری در زمان امیر المؤمنین سلام الله علیه واقع شده و شاه زنان را به امام حسین (ع) داده از او امام زین العابدین (ع) متولد شد و دیگری

را به محمد بن ابی بکر داد و اسم او (کیهان بانویه) بود و از او قاسم بن محمد بن ابی بکر متولد شد پس امام سجّاد (ع) و قاسم پسر خاله‌اند.

و فرموده روایت شیخ مفید (ره) اقرب به صواب است یعنی نزدیکتر به واقع است که صحیح و درست باشد زیرا شیخ مفید (ره) با کثرت علم و وسعت اطلاعات و احاطه وی بر علوم و تواریخ غیر آنچه نقل شد ذکر نکرده است و علاوه وقوع این قضیه در زمان عمر مستبعد است زیرا امام زین العابدین (ع) در زمان خلافت جدش امیر المؤمنین (ع) متولد شده و عدم تولد آن حضرت از آن مخدّره در ظرف بیست سال بعید است یعنی اگر قضیه در زمان عمر واقع شده باشد و ممکن است قضیه متعدد واقع شده است و تولد امام (ع) از آن مخدّره باشد که در زمان جدش اسیر شده است والله العالم.

و آنچه برای انسان معلوم می‌شود آنست که بودن مادر امام سجّاد علیه السلام دختر یزدجرد آخرین شخص از ساسانیان جای شک نیست چنانچه بطلان بعضی اقوال ناهنجار بعضی از مستشرقین اذتاب استعمار و دشمنان اسلام جای تردید نیست و از شرح و بیان آن در اینجا چون تناسب ندارد و قلم فرسائی طولانی می‌خواهد خودداری می‌شود.

ابن فندق (ره) گوید: به دختر کسری گفتند که امام امیر المؤمنین (ع) را اختیار کن. گفت: بر نفس خود ظلم کرده‌ام در جانی بنشینم که

فاطمه زهراء (ع) از آن مکان برخاسته است و نیز گوید: گفته شده وقتی که امام حسین علیه السلام دختر یزدجرد را تزویج کرد امیرالمؤمنین علیه السلام برای تهنیت وارد شد و از نام او سؤال فرمود گفتند اسمش «کیهان بانویه» است و گفته شد معنای آن: سیده دنیا و آخرت می باشد.

امام علیه السلام فرمود: سیده دنیا و آخرت عبارت از فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله است او را سیده بلد بنامید پس مردم او را شهر بانویه نامیدند.

و مورد اعتماد از روایات و تواریخ آنست چنانچه گذشت مادر امام سجاد (ع) در حال تولد آن حضرت وفات یافته است و از تواریخ معتبره نیز ظاهر می شود که «شهر بانویه» در واقعه جانکداز کربلاء در آن دشت پر بلاء حاضر بوده چنانچه سید علامه امین عاملی رحمه الله تعالی در کتاب نفیس خود (لواعیج الاشجان) گوید:

(وخرج غلام من خباء من أخبیه الحسین (ع) و فی أذنیه درتان فأخذ بعود من عیدانه و هو مذکور فجعل یلنفت یمیناً و شمالاً و قرطاه یتذ بذبان فحمل علیه هائی ثبتت الحضرمی فضر به بالسیف فقتله فصارَتْ أمه شهر بانویه ننظر الیه ولا تکلم کالمد هوشه) ص ۱۸۰ - ط - ۳ - صیدا.

و قریب به مضمون این عبارات در بعض کتب سیر و مقاتل نیز

موجود است .

و آنچه پس از تحقیق و تتبع و بحث و دقت نظر در کتب تواریخ و سیر معلوم می شود آنست : در میان اسراء ایرانی که آنها را به مدینه آورده اند سه نفر از دختران یزدجرد بوده اند چنانچه ابن خلکان سه نفر بودن آنها را از زمخشری در ربیع الابرار نقل کرده و ابن العماد نیز در شذرات الذهب به سه نفر بودن آنها تصریح کرده است یکی از آن بانوان را عبدالله بن عمر تزویج کرده و از وی سالم متولد شده و یکی را محمد بن ابی بکر به حبالة نکاح خود در آورده و از او قاسم به دنیا آمده و اسم مادر او کیهان بانویه یا شهر بانویه بوده و سومی را حضرت سید الشهداء (ع) تزویج فرموده و از او امام سجاد (ع) متولد گردیده است و اسم آن بانو «شاه زنان» است و در حال تولد آن حضرت از دنیا رحلت نموده است و در واقعه کربلاء حاضر نبوده و شاید دختر چهارمی نیز بوده که او را امام مجتبی (ع) تزویج کرده چنانچه نقلش گذشت و آنچه مورد اطمینان و مضمون قوی است آنست : که شهر بانویه که در کربلاء حاضر بوده او زوجه محمد ابن ابی بکر است که بعد از وفات محمد ابن ابی بکر امام حسین علیه السلام او را تزویج کرده است و بعد از شهادت امام (ع) آن بانوی معظمه خودش را به فرات انداخته و گفته شده که امام سجاد علیه السلام به وی فرمود که بر شتری سوار شود و به هر جا که آن شتر رفت برود و در اینجاستانی نقل می کنند که افسانه و از اُسطیر است اعتماد را نباید و سید محدث

جزائری (ره) در أنوار نعمانیّه بر آن اشاره کرده است (ج ۳ ص ۸۹ ط تبریز).

و هرگاه قصه انداختن خود به فرات صحّت داشته باشد برای این بوده که آن بانوی معظمه از نرس اسارت و طمع یزید پلید به تزویج وی از روی عناد و عداوت باسید الشهداء (ع) بوده است که نابودی خود را با غرق کردن خود در فرات به تزویج یزید بعد از شهادت امام علیه السلام ترجیح داده است ولی این مطلب از جهت دیگر محل اشکال است و مؤید این نقل است این که در تاریخ اسمی و نقل حالانی از آن بانوی معظمه بعد از فاجعه کربلاء دیده و شنیده نشده است با این حال باز نتوان به این نقل اعتماد کرد والله العالم.

رجوع شود به ارشاد شیخ (ره) ص ۲۷۰ ط تبریز، و اعلام الوری طبرسی (ره) ص ۲۵۱ ط طهران، و روضة الواعظین ص ۲۴۲ ط قم، و تحفة العالم طباطبائی آل بحر العلوم ج ۲ ص ۴ ط - نجف. و لباب الانساب - مخطوط - و مصادر دیگر که به اسامی آنها اشارت رفت.



ص : ۳۷۷ - س : ۱۴ - ۱۵

(نگذاشته باشند نماز خوف به جا بیاورد و لذا فرادی)

(و با اشاره خوانده‌اند)

منظور از این که نگذاشته باشند نماز خوف به جا بیاورد یعنی نماز خوف را به طریق صلاة ذات الرقاع به جا آورده باشد والا فرادی و با اشاره نیز اگر خوانده باشند باز نماز خوف است چون نماز خوف چند قسم است و از افراد آن و اقسامش فرادی و با اشاره و با تسبیحات اربعه نیز خوانده می‌شود چنانچه در کتب فقه شرح داده و تفصیل و کیفیت آنها را بیان فرموده‌اند .

شهید ثانی (ره) در الروضة البهیة فرموده: که اقسام صلات خوف به ده قسم بالغ می‌شود و فرد شایع آن صلات ذات الرقاع است که حضرت رسول اکرم ﷺ مکرر آن نماز را به جا آورده‌اند .

پس هر گاه خوف حاصل شود و دشمن در غیر جهت قبله باشد و مسلمین اراده نمایند که نماز را به جماعت بگذارند و ترسند که در اثنای نماز دشمن بر ایشان حمله آورد باید دو فرقه شوند اگر احتیاج به

زیاده از دو فرقه نباشد، يك فرقه نماز را به جماعت بگذارند و فرقه دیگر حراست ایشان نمایند و امام جماعت با يك فرقه يك رکعت می گذارد و چون به رکعت دوم برخیزند فرقه که اقتداء کرده اند قصد انفراد می کنند و رکعت دوم را منفرداً می گذارند و چون فارغ شوند به حراست مشغول می شوند و فرقه دیگر جای آنها را گرفته و رکعت اول خودشان را به رکعت دوم امام اقتداء می کنند و چون امام به تشهد می نشیند ایشان بر می خیزند و رکعت دوم را به انفراد می گذارند و امام به تشهد طول می دهد تا با آن فرقه تشهد را به عمل آورده و سلام می دهند و اگر نماز مغرب باشد امام مخیر است به هر يك از این دو فرقه که خواهد يك رکعت می گذارد و با فرقه دیگر دو رکعت دیگر و نحوه دیگری نیز دارد که در فقه بیان شده است .

و هرگاه جنگ شدت گیرد در آن وقت به هر طریق که امکان داشته باشد ایستاده یا سواره یا در حال راه رفتن نماز می گذارند و اگر بخواهند با جماعت یا فرادی به جا می آورند که به آن صلات (مطارده) گویند و اگر رو به قبله کردن در تمامی نماز ممکن نباشد در بعضی از نماز که بتواند رو به قبله می کند اگر چه تکبیرة الاحرام باشد و رکوع و سجود به ریال اسب یا کوهه زین کند و اگر رکوع و سجود متعذر باشد با اشاره به سر کفایت می کند و یا بهم گذاشتن و باز کردن چشمها باشد و اگر رو به قبله کردن گرچه در تحریمه باشد ممکن نشود استقبال ساقط می شود .

و هرگاه نماز با قرائت و ایماء و اشاره به رکوع و سجود ممکن نباشد عوض قرائت و رکوع و سجود و واجبات آنها تسبیحات اربعه :

(سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر)

کفایت می‌کند البته نیت و تکبیرة الاحرام را برایماء و تسبیحات مقدم می‌دارد و با تشهد و تسلیم به نماز خاتمه می‌دهد و نقل شده که امام امیرالمؤمنین سلام الله علیه در جنگ صفین در لیلۃ الهریر ظهرین و عشاءین را آن طور نمازگذارند .

غرض اقسام نماز خوف زیاد است و اسامی دارد و در سفر و حضر قصر است :

۱- ذات الرقاع .

۲- صلات عسفان که اسم جائی است در سه میلی مکه معظمه و رسول الله ﷺ در آنجا آن نماز را خوانده و آن نیز تریبی دارد و در جواهر الکلام مسطور است .

۳- صلات بطن النخل .

۴- صلات شدة الخوف و کیفیت بعضی از آنها متعدد است و در کتب فقه امامیه رضوان الله علیهم مشروحاً بیان شده است .

از این اقسام نماز خوف معلوم می‌شود که در اسلام نماز و خصوصاً آن را با جماعت خواندن چه قدر اهمیت زیاد دارد و نظر به اهمیت نماز با جماعت بسیار دور از اعتبار است که روز عاشوراء حضرت سیدالشهداء علیه السلام که برای برپا نگاه داشتن دین اسلام واقعی تا دین یزیدی اموی

جای اسلام واقعی را نگیرد از جان خود در راه خدا گذشت و وقت نماز رسید آن را به یکی از راههای نماز خوف با جماعت نخوانده باشد و لذا عبارات کتب مقاتل و تواریخ معتبره آنست که امام علیه السلام روز عاشوراء نماز خوف به جا آورد چنانچه در عبارت شیخ اعظم مفید (ره) و بزرگان دیگر موجود است .

ولی سید محقق معاصر مقرر قدس سره را در کتاب مقتل الحسین علیه السلام طبع دوم نجف صفحه (۲۷۹) کلماتی است که اصل منظورش را اینجانب نیافتم که چیست ؟

پس عین عبارتش را در اینجا بیاورم که در ذیل صفحه نامبرده بعد از آن که نماز خواندن امام علیه السلام را از مقتل عوالم ص ۸۸ و مقتل خوارزمی جزء ثانی ص ۱۷ نقل کرده گوید :

والذی أراه ان صلاة الحسین علیه السلام كانت قصراً ، لانه نزل كربلاء فى الثانى من المحرم و من اخبار جده الرسول صلی الله علیه و آله و سلم مضافاً الى علمه بأنه يقتل يوم عاشوراء لم يستطع ان ينوى الاقامة اذ لم تكمل له عشرة أيام و تخيل من لا معرفة له بذلك انه صلى صلاة الخوف .

اگر نماز امام علیه السلام قصر بوده چون نیت اقامه ده روز نفرموده بوده نماز خوف هم در سفر و حضر قصر است چه مانع دارد امام (ع) نماز خوف خوانده باشد یعنی عدم قصد اقامه منافات با خواندن نماز بنحو صلاة خوف ندارد اگر نماز خوف را به طریق صلات ذات الرقاع که کیفیت آن شرح داده شد نخواند مباد و به طریق فردای و اشاره خوانده باشند باز نماز خوف است از کجا معلوم که امام علیه السلام نماز را قصر خوانده بدون این که به طریق صلات خوف خوانده

باشد که از آراء سید معاصر رحمة الله عليه است در صورتی که بزرگان علماء از شیعه و سنی تصریح کرده اند که امام علیه السلام صلات خوف خواند و عبارت بعضیها این است :

صلی بهم الحسین (ع) صلاة الخوف^۱.

چنانچه گفتیم : بعید است امام علیه السلام نماز را با جماعت نخوانده باشد چون در راه نماز جان خود را فدای دین می کند و اگر به طریق صلات ذات الرقاع هم نخوانده باشد باز ممکن است به طریق دیگر نماز خوف را با جماعت خوانده است چطور می شود با تصریح علماء و بزرگان به این که نماز خوف خوانده از قصر خواندن امام علیه السلام به اشتباه رفته باشند؟ و یا به مجرد نقل راویها اعتماد نمایند و بدون تحقیق در نقلیات آنها نقل کنند؟ والله العالم.



۱- در تاریخ طبری است : ثم صلوا الظهر صلی بهم الحسین (ع) صلاة الخوف ثم اقتلوا بعد الظهر = ج ۴ ص ۳۳۶ ط مصر سنة: (۱۳۵۸) هـ
شیخ طوسی (ره) در کتاب خلاف فرموده : وروی عن الحسین علیه السلام انه صلی عند مصابه صلاة الخوف باصحابه - ج ۱ ص ۲۵۳ ط ۲ تهران .

ص : ۳۷۷ - س : ۱۶ - ۳۷۸ - س : ۱ -

(نماز ظهر خواندن سید الشهداء (ع) در روز عاشوراء جای)

(شك نیست)

سید مظلومان در آن موقع که شمشیرهای دشمن از هر طرف از غلاف کشیده شده و تیرها مثل قطرات باران او را هدف قرار داده بود نماز را در اول وقت ترك نفرموده و با جماعت اداء فرمود چنانچه در اسلام حتی در جنگها نیز نماز را باید با جماعت بخوانند و چند قسم نماز خوف در کتب فقه بیان شده است چنانچه گذشت زیرا نماز جماعت از مستحباتی است که اهمیت بیشتر دارد و در نمازهای یومیة مستحب مؤکد است در صورتی که واجب اهمیتش بیشتر و ثوابش زیادتر است مگر چند عمل مستحبی از آن قاعده استثناء شده که اول آنها نماز جماعت است که مطلقاً به صلاة منفرد بایست و چهار درجه فضیلت دارد^۱. بر عموم علاقه‌مندان و عزاداران بر سید الشهداء علیه السلام که در مواکب حسینی و مجالس نوحه خوانی و در محافل سیار که هر هفته و در ایام وفیات ائمه علیهم السلام تشکیل می‌دهند و خودشان را علاقه‌مند بدین می‌دانند

۱- در روایت زرارة از امام صادق (ع) بیست و پنج درجه و در قواعد شهید (ره) ص ۲۴۰ بیست و هفت درجه معلوم است عدد مفهوم ندارد.

اعلام می‌شود :

اگر واقعاً علاقه‌مند به آن حضرت هستند و محبت به آن بزرگوار دارند و می‌خواهند تبعیت از سید مظلومان کنند و در دین خودشان از روی فهم و عقل قدم برمی‌دارند باید بدانند که سید الشهداء (علیه السلام) روز عاشوراء در آن موقع گرمای هوا و تشنه لب و هجوم دشمن که لشکر کفر و ضلالت برای ازبین بردن آن حضرت و یاران باوفایش جمع شده بودند نماز را فراموش نکرده و آن را با جماعت نماز خوف به جای آورده و بر کسی که عرض کرد یا بن رسول الله ﷺ وقت نماز است و با این که آن شخص تذکر دهنده از شهداء کربلاست فرموده :

(نماز را به یاد آوردی خدا تو را از نمازگزاران قرار بدهد)

نفرموده خدا تو را از شهداء قرار بدهد .

پس مقام نمازگزاران واقعی مقامیست که امام (علیه السلام) دعا می‌کند که آن شخص را که از شهداء کربلاست خداوند او را از نمازگزاران نماید و از فرمایش امام (علیه السلام) عظمت و اهمیت نماز واضح و نمایان است . پس آنان که خودشان را از علاقه‌مندان به سید الشهداء (علیه السلام) می‌دانند و مجالس سوگواری و محافل سیار تشکیل می‌دهند و نوحه سرایی می‌کنند و به آن حضرت قدردانی می‌نمایند ولی به نماز اهمیت نمی‌دهند و اِهانت کرده و استخفاف می‌کنند و نماز را از اول وقت آن به تأخیر می‌اندازند و ضایع می‌نمایند چنانچه در اخبار وارد شده که در آخر الزمان مردم نماز را ضایع می‌کنند یعنی از اول وقت اش آن

را به تأخیر می‌اندازند و مشغول کسب و تجارت می‌شوند و به نماز اهمیت قائل نمی‌شوند و به آن استخفاف می‌نمایند خصوصاً آنان که خودشان را علاقه‌مند به سید الشهداء علیه السلام نشان می‌دهند نماز را رها کرده و مشغول نوحه سرائی و ندبه‌گری می‌شوند یا در وقت نماز که از اهم واجبات است اعتناء ننموده مشغول سینه زنی می‌باشند یا مجلس فاتحه را ختم نمی‌کنند و یا واعظ در منبر موعظه می‌کند یا روضه‌خوان مشغول ذکر مصیبت است معنایش این است : ای سید مظلومان که خون پاک خود را در راه اقامه نماز و برپا نگاه داشتن آن بر زمین کربلاء ریختی ما بر شما قدردانی می‌نمائیم و برای ریختن خون تو گریه می‌کنیم ولی در آنچه خون تو درباره برپا و زنده نگه داشتن آن ریخته شده در آن از تو تبعیت نداریم و نماز را که در آن موقع در اول وقت با جماعت خواندی ما در آن عمل و هدف تو با شما شرکت نداریم و باعث سرزنش مخالفان عالم شیعه می‌شویم و موجبات ایراد و اشکال و اعتراض دشمنان شیعیان شما را فراهم می‌آوریم و عقلاء و اشخاص فهمیده هر چه به ما نصیحت کنند به حرف آنها هم گوش نمی‌دهیم بلکه کینه دوزی می‌کنیم .

این قبیل اشخاص باید بدانند اگر نماز قبول نشود اعمال دیگر آنها به طریق اولی قبول نخواهد شد با عدم اعتناء به نماز و خوارش کردن آن ضایع کردن يك فريضه الهی که قبولی تمامی اعمال واجبی و مستحبی نوحه‌گری و سینه زنی بسته به اهتمام دادن به آن و قبولی آنست ثمری

نخواهند بردکجا رسد که خدای نکرده مانند بعضی اشخاص بی‌خبر از دین و بی‌علاقه به معتقدات اسلام که اصول و عقائد خود را هیچ درست نکرده و از اصول دین خود اطلاع ندارد نماز را اصلاً ترک کند و نماز نخواند و تارك صلات باشد ولی نوحه سرائی کند و سینه بزند و اعمال زشت نیز از آنها سر بزند اینگونه مردم از هدف مقدس سید الشهداء علیه السلام مهجور و فرسنگها از شرکت در مقصد آن حضرت دورند و بی‌خود خودشان را به زحمت می‌اندازند علاقه‌مند به سید الشهداء علیه السلام آن کسی است که به نمازهای واجبی و فرائض پنجگانه خود مواظب بوده و آن را از اول وقت به تأخیر نیاندازد زیرا خوشنودی آن حضرت در آنست که عمل قدردانی کنندگان از او موافق عمل خود آن بزرگوار باشد چون نماز ستون دین است و تمامی عزاداریها و نوحه سرائیها و سینه‌زنی‌ها برای سرپا نگاه داشتن نماز است آیا می‌توان ستون دین را خراب کرده و عملاً در انهدامش کوشید ولی نسبت به شخصیتی که در استحکام آن ستون کوشیده و در بقاء آن خون پاک خود را ریخته قدردانی نشان داد؟ آیا این عمل تناقض نیست؟

وای بر حال کسانی که ستون دین را عملاً منهدم کنند ولی برسید الشهداء (ع) قدردانی نمایند آیا این قبیل اشخاص اطلاع ندارند که آنها عملاً با بنی‌امیه موافقت دارند که می‌خواستند نماز را ضایع و اسلام را از مسیر صحیح خود منحرف سازند؟ اگر آن طور نبود پس دیکتاتور و یگانه‌فکر و خود رأی بنی‌امیه چرا نماز جمعه را به بهانه‌ای

در روز چهارشنبه خواند ؟ .

و پس از آن که در اریکه سلطنت قرار گرفت گفت : من با شما جنگ نمی کردم که شما نماز بخوانید و حج کنید و سایر اعمال را به جا بیاورید من می خواستم به شما امیر شده و مسلط گشته و سلطنت کنم پس اشخاصی که به نماز اهمیت ندهند و آن را ضایع کنند یا ترك نمایند عملاً با بنی امیه در هدفشان شرکت دارند و با نوحه سرائی و ندبه گری و سینه زنی به سید الشهداء (ع) قدردانی می نمایند آیا این اعمال ضد و نقیض با يك دیگر می سازد ؟

علاقه مندان واقعی و صحیح بر سید الشهداء (ع) کسانی هستند که به نماز اهمیت دهند و آن را بر همه اعمال خودشان مقدم بدانند و موقع نماز که رسید و وقت آن داخل شد دست از همه کارهای خودشان برداشته خواه کسب و تجارت باشد یا از اعمال مستحبی و نوحه و ندبه و دیگر کارهای معمولی و مشغول نماز باشند و اهتمام شدید در به جای آوردن فرائض پنجگانه نمایند و ستون دین را نگذارند ضایع شود و انهدام پذیرد .

و یکی از مجالسی که در میان ما ایرانیان مرسوم است و نسبت به آن نیز در اینجا لازم است تذکری داده شود عبارت از مجالس ترحیم است که در فوت کسان مردم تشکیل داده می شود و وضع آنها طور است که دشمنان عالم تشیع که در صدد جستجوی نقاط ضعف هستند ایراداتی وارد می کنند زیرا در موقع قرائت قرآن مجید در آن مجالس که مرسوم

است اعتناء به قرائت قاری قرآن و استماع آن نشده و مردم مشغول صحبت با یکدیگر شده و به سیکار کشیدن و چائی صرف نمودن و آمد و رفت و توجه گرم بیکدیگر و تسلیت به صاحب عزاء شده و ابداً اعتنائی به شنیدن قرآن کریم نمی کنند ولی وقتی که کسی می خواهد نوحه خوانی کند تمام مردم سکوت اختیار کرده و دست از چائی و سیکار و صحبت با یکدیگر کشیده و مجلس به تمام معنی آراسته و سکوت محض حکم فرما می شود .

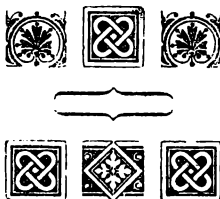
دشمنان تشیع می گویند که این شیعیان به نوحه گری سیدالشهداء (ع) از قرآن بیشتر احترام قائلند به قرائت و استماع قرآن اعتناء ندارند ولی به نوحه گری احترام بیشتر مراعات می کنند و این ایراد به صورت ظاهر وارد است گرچه حقیقت امر آن طور نیست و کسی از شیعه پیدا نمی شود که قولا و اعتقاداً به نوحه گری بیشتر از قرآن احترام قائل باشد گرچه صورت عملی کار باعث ایراد است .

پس بهتر آنست که مردم به حرف اشخاص فهمیده گوش داده و خودشان بدون مداخله اشخاص خارج از امور مذهبی وضع مجالس ترحیم را تصفیه نمایند .

فعلاً در تبریز عزیز ما مجالس ترحیم که سه ساعت یا دو ساعت است ساعات آن را تقسیم نموده و از روی برنامه تنظیم و از طرف صاحبان مجالس ترتیب و تشکیل یابد؛ مثلاً نیم ساعت اختصاص به چائی و سیکار و صحبت و رفتن به بیرون از مجلس داده شود و نیم ساعت به قرائت

قرآن و استماع آن و عمل باطلاق آیه شریفه: و اذا قرء القرآن فاستمعوا له وانصتوا (۲۰۴) الاعراف = بشود .

و کسی مادام قرآن قرائت می شود از مجلس بیرون نرود و صحبت نکند و سیگار نکشد و چائی نخورد و نیم ساعت برای نوحه خواندن و ندبه نمودن به سید الشهداء (ع) اختصاص یابد و نیم ساعت باز برای صرف چائی و صحبت و بیرون رفتن از مجلس باشد و نیم ساعت باز قرائت قرآن کریم به نحوی که ذکر شد و نیم ساعت برای واعظ و خطابه مختص شود حالا موکول به ترتیب دادن صاحبان مجالس است منظور طوری باشد که ساعات قرائت قرآن و کارهای دیگر از هم جدا و علیحده شده و اختصاص داده شود و امیدوارم که این ترتیب را آقایان محترمین عملی نمایند تا از ایرادات مخالفان جلوگیری به عمل آید ان شاء الله تعالی.



(تذکر و تحقیق لازم)

از مطالبی که تذکر آن را در اینجا لازم می‌دانم آنست که به ذهن بعض اشخاص چنین می‌رسد که بیان کردن در منابر و مجالس دینی و سوگواری حضرت سید الشهداء علیه آلاف التحية و الثناء أجر و ثواب گریه بر آن حضرت و زیارت قبر مطهر آن سید مظلومان سلام الله علیه در حق مردم اغراء آنها به معصیت شده و مردم را باعث جری کردن به گناهان و نافرمانیها می‌شود که مغرور شده به هر گناهی اقدام و هر معصیتی را مرتکب شوند . به تصور این که عزاء داری به سید الشهداء (ع) و گریه و زاری و نوحه و ندبه و سینه زنی بر آن حضرت و زیارتش موجب آمرزش گناهان شده و باعث غفران تمامی معاصی می‌شود و این نیست جز این که اغراء کردن مردم به معصیت و سبب جرأت و جسارت آنها به نافرمانی و ارتکاب معاصی است که به هر گناه کبیره مرتکب شوند به خیال این که گریه بر آن حضرت تمامی آنها را جبران می‌کند و موجب آمرزش می‌گردد .

این اشکال و شبهه ایست که به ذهن اشخاص ساده و سطحی می‌آید و یا از روی غرض و معاندت با دستگاه عزاء داری سید الشهداء (ع)

به زبان دشمنان جاری می‌گردد و اشخاص غرض‌ران بخورد ساده لوحان می‌دهند و بعضیها در مقام بیان این اشکال استشهاد به سؤال و جوابی می‌نمایند که از شیخ اعظم استاد مام‌جتهد اکبر کاشف الغطاء (قدس سره) صادر شده و آن را در تألیف و ترتیب کتاب «جنة المآوی» نقل کرده‌ام و لذا در اینجا اجمالاً به جواب اشکال مذکور مبادرت نموده و سپس سؤال و جواب شیخ استاد اعظم (ره) را نقل کرده و آنچه در تعلیقات بر «جنة المآوی» بر آن سؤال و جواب نگارش داده‌ام = از تعالی که هنوز به چاپ نرسیده و در نظر است ان شاء الله تعالی در طبع دوم آن کتاب نفیس به طبع برسد = تماماً نقل و اشکال مذکور را که در آن تعلیق خود به فراخور حال حل نموده‌ام پرداخته شود بعونه تعالی.

نظر اشکال‌کننده بر آنست: که نقل أجر و ثواب گریه بر سید الشهداء (ع) و زیارت قبر اطهر آن حضرت موجب اغراء مکلف بر معصیت و باعث مغرور شدن آنها که بر گناهان و فسق و فجور مرتکب شوند به اعتقاد این که گریه و زیارت، تمامی اعمال زشت و حرام را از بین برده و خداوند عفو فرموده و می‌آمرزد.

اشکال‌کننده متوجه این مطلب نشده که گریه بر مصائب سید الشهداء (ع) و عزاداری بر آن حضرت و زیارت قبر مبارک آن امام مظلوم (ع) از جمله مصادیق اسباب عفو الهی است که عموم امامیه (رض) قائل به آن بوده و خداوند اشخاصی را که مرتکب گناهان کبیره شده و بدون توبه از دنیا رفته‌اند از باب فضل اگر بخواهد آنها را آمرزیده و می‌بخشد

و مورد عفو خود قرار می‌دهد و این کار را از باب رحمت و تفضل خود به عمل می‌آورد چنانچه می‌فرماید :

ان الله لا يغفران يشرک به و يغفر مادون ذلك لمن يشاء.

ولی به این نکته باید کاملاً توجه کرد : از این عفو و غفران اغراء به معصیت لازم نمی‌آید زیرا مورد عفو قرار گرفتن بسته به خواست خداوند است و معصیت الهی بوده و مشروط به امریست که حاصل شدن آن معلوم نیست .

از کجا مکلف قطع دارد که اگر به سیدالشهداء علیه السلام گریه کردم و قبر مبارکش را زیارت نمودم قطعاً مورد عفو الهی قرار خواهم گرفت؟ چون عفو کردن خدا معلق و بسته به خواست خداست و ممکن است مشیت الهی قرار نگیرد و خداوند نخواهد و نیامرزد و مورد بخشش خود قرار ندهد .

ولی در ارتکاب معصیت استحقاق عقاب بر آن قطعی است و معلق و مشروط به امر غیر معلوم الحصول نیست بلکه محقق بوده و حصول استحقاق عقاب بر معصیت قطعی است و مکلف با ارتکاب به معصیت به عقاب یقین دارد چطور می‌تواند بر امر محقق قطعی اقدام کند به امید حصول امر معلق مشروط غیر معلوم الحصول که شاید به آن امر مشروط

به مشیت الهی نائل شود .

پس بر اشخاصی که ثواب گریه و زیارت سیدالشهداء علیه السلام را بر مردم بیان می کنند لازم است اولاً خودشان این مطلب را که در دفع اشکال مذکور بیان شد بفهمند و ثانیاً به مردم نیز آن را بفهمانند و آنها را حالی کنند : در معصیت عقاب قطعی و محقق است و در گریه و زیارت حصول ثواب معلق و مشروط به مشیت خداوندی و قبول بوده و بسته به خواست خداست و هیچ وقت عاقل نمی تواند يك امر قطعی را به عمل بیاورد به امید حصول يك امری که قطعی نبوده و بسته به خواست خداوندی و قبول اوست و امید هست که خداوند از روی تفضل و رحمت واسعة خود قبول فرموده و عفو فرماید ولی مکلف هرگز به حاصل شدن آن قطع ندارد .

و لذا شیخ استاد کاشف الغطاء (قدس سره) چنانچه نقل خواهد شد در جواب سؤال کننده فرموده : اگر ذکر اخبار ثواب فقط باشد در آن بزرگترین اغراء است . یعنی ناقل فقط نقل ثواب که در اخبار و اوازده شده آنها را بیان کند و به مردم عامی نفهماند که حصول آن ثوابها و آمرزش گناهان مشروط به مشیت الهی و قبول آن اعمال در درگاه خداوندیست و کسی قطع به آن نمی تواند پیدا بکند که در حق او حاصل خواهد شد و اما اگر به معصیتی مرتکب بشود به مجرد ارتکاب مستحق عقاب بوده و عقابش قطعی است و هرگز مشروط به چیزی نیست و چطور عاقل بر امر محقق قطعی اقدام می کند به جهت امید حصول يك امری که بسته به خواست خداست و غیر معلوم الحصول است .

« جواب دیگر »

و اما جواب دقیق دیگر از آن اشکال غیر از جوابی که نگارش یافت آنست: گریه بر سیدالشهداء علیه السلام و تشرّف به زیارت آن حضرت به امید وصول به آن اجر و ثوابها که در اخبار متواتره بیان شده رجوع الی الله تعالی بوده و برگشت به طرف خداست به وساطت آن حضرت و از مصادیق توبه بوده و ندامت از معاصی است و اگر کسی با گریه بر سیدالشهداء علیه السلام و اشتغال بر عزاءداری و گریه و زاری بر آن حضرت و یا با اشتغال به زیارت آن حضرت مرتکب معصیت شده و از گناهان کبیره پرهیز ننماید مانند آنست که در حال توبه و اظهار برگشت بر خدا و ندامت از نافرمانیها باز در همان حال مرتکب معصیت بشود که زهی زیانکاری و خسران ابدیست و تمسخر و استهزاء (العیاذ بالله تعالی) برخداست که انسان از طرفی به توبه و اظهار ندامت از معاصی مشغول شود و از طرف دیگر در همان حال به ارتکاب معصیت اشتغال ورزد.

پس اگر اشخاصی باشند که با گریه و عزاءداری بر سیدالشهداء علیه السلام و یا با اشتغال به زیارت آن حضرت از ارتکاب به معصیت و گناهان

کبیره باکی نداشته باشند مثلاً نماز را ترك کنند و یا ضایع نمایند یا به سائر معاصی مرتکب بشوند در حقیقت در حال توبه مرتکب معصیت می شوند و معلوم است که معصیت در حال توبه جز استهزاء به درگاه خداوندی چیز بیشتر نیست و قطعاً توبه محقق نشده و عقاب شدید بر معصیت قطعی بوده و نتیجه از آن عمل ظاهری نخواهند برد (ذلك هو الخسران المبين).

پس اشخاصی که به عزاء داری سیدالشهداء علیه السلام اشتغال می ورزند و گریه و زاری بر آن حضرت می کنند و به زیارت مرقد مطهرش اهتمام می کنند باید از معاصی و ارتکاب به گناهان کاملاً پرهیز داشته و پیرامون معاصی کبیره و فسق و فجور نگردند تا امید واصل شدن به رحمت الهی را داشته و مورد عفو قرار گرفته و مشمول رحمت واسعه خداوندی باشند.

پس در نقل ثواب و أجر با فهمانیدن به مردم آنچه را که مشروحاً بیان شد اغراء به معصیت در کار نبوده و هرگز جرأت و جسارتی در بین نخواهد بود.

و در اینجا عین سؤال و جوابی را که در «جنة المأوى» درج شده بیاورم و آنچه در تعلیقات بر آن نگارش داده ام عیناً نقل شود تا مطلب کاملاً روشن گردد.

(هل البكاء على الحسين (ع) اغراء للشيعة)

سؤال ورد للامام كاشف الغطاء رحمه الله من فضيلة الشيخ كاظم الخطيب^۱ و هو : هل فى قرائة الخطيب للاخبار الواردة فى ثواب البكاء على الحسين عليه السلام كما هو مذكور فى محله من المقاتل الحسينية اغراء للشيعة يوجب حرمة قرائتها ؟

الجواب :

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام الله و تحياته و بركاته عليكم اهل البيت انه حميد مجيد .
جزاك الله عن أخ لك فى الله يواليك و يحبك لوجه الله تعالى .
و يؤسفنى بل و يؤلمنى اشد الا لم ان تجول الصروف والظروف
القاسية بينى و بينك فلا يتمتع بصرى برؤياك ولا سمعى بحديثك . ولكن

۱- آقا شيخ كاظم خطيب از فضلاء خطباء در كاظمين بود و با شيخ استاد
قدس سره دوستى داشت و در اوائل حكومت جمهورى و تغيير اوضاع در عراق
وفات يافت رحمة الله عليه .

لامحيص من قضاء الله وقدره كما لامحيص من الرضاء بقضائه والعاقبة للمتقين .

أما الاخبار الواردة في ثواب البكاء على الحسين سلام الله عليه او زيارته فهي و ان كانت عظيمة و لكنه والله المجد و العظمة أعظم من ذلك و يستحق اكثر من ذلك .

ولكن اللازم على خطباء المنابر والذاكرين لرزية الحسين (عليه السلام) في هذا العصر الذي ضعفت فيه علاقة الدين و تجرأ الناس على المعاصي وتجاهروا بالكبائر أن يفهموا ان الحسين (عليه السلام) قتل و بذل نفسه لاجل العمل بشعائر الدين ، فمن لا يلتزم باحكام الاسلام و يتجاهر بالمعاصي فالحسين (عليه السلام) منه برىء كبرائته من يزيد و أصحاب يزيد .

و أما ذكر أخبار الثواب فقط ففيها أعظم الاغراء ، وقد تنبه كثير من الكتاب و ذوى الالباب و نشروا ذلك في الصحف حتى ان بعضهم كتب مقالا واسعا في هذا المعنى و جعل العنوان « جنايتنا على الحسين » و حقا ان اكثر أعمالنا جنائية عظمى على الحسين (عليه السلام) ولا مجال للبيان اكثر من هذا وفقكم الله لكل عمل صالح بدعاء :

عجل الحسين آل كاشف الغطاء

رجوع شود به جنة المأوى ص ٢٠٩ - ٢١٠ ط ١ - تبريز

و آنچه اینجانب بر این سؤال و جواب تعلیقه نگارش داده و موضوع مزبور را که آیا نقل ثواب بکاء بر سید الشهداء علیه السلام و به زیارت آن حضرت اغراء بر معصیت است؟ تحقیق کرده‌ام در اینجا عیناً با الفاظ عربی که بهتری توان با آن زبان وسیع شریف مطالب علمی را بیان کرد یا درم تا نفعش عمومی گشته و بر طالبان حقائق بهترین ارمغان گردد.

غیر خفی علی الفطن اللیب و من یتجرى الحقائق بالتحلیل و التنقیب الصحیح ان صدور هذا الجواب عن شیخنا الامام الراحل العظیم قدس سره انما هو بالنظر الى مصلحة الوقت والصالح الذی رآه فی اظهاره فی هذا العصر التعیس بالنسبة الى بعض الافهام الفاصرة من العوام المرتکبین للمعاصی الکبيرة و الموبقات العظيمة .

و اما حقیقه الامر فهو ما أشار الیه فی اول کلامه حیث قال :
 « اما الاخبار الواردة فی ثواب البکاء علی الحسین سلام الله علیه او زیارته فهی وان كانت عظيمة ولكنه والله المجد والعظمة أعظم من ذلك و يستحق اکثر من ذلك » .

فان الاخبار الواردة بل المتواترة معنی فی ثواب البکاء علی الحسین علیه السلام و زیارة قبره الشریف و مرقدہ المنیف مضافاً الى ضرورة المذهب من أسباب العفو الالهی الذی یقول الامامیة قاطبة بشوته خلافاً للمعتزلة المنکرین له و لاسبابه کالشفاعة . فان اصحابنا قائلون بالعفو الالهی عن

بعض المذنبين الذين ماتوا من غير توبة عن المعاصي الكبيرة وان اصرّ العاصي عليها ومات من غير توبة - تفضلاً من الله تعالى ورحمة لعباده ومنة عليهم . كما ان القول بالشفاعة من ضرورياتهم .

كما صرح بهذا الاعتقاد الشيخ المفيد و الشيخ الطوسي والشيخ الطبرسي و المحقق الطوسي و العلامة الحلي و غيرهم ممن تقدم عليهم او تأخر عنهم رضوان الله تعالى عليهم . فان العفو عن الذنب من غير توبة لامانع عقلاً ونقلاً من وقوعه منه تعالى لمن يشاء من عباده غير المشركين و الكافرين^١ اذ لا راد لحكمه ولا مبدل لكلماته بل يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد .

وقد نطق القرآن الكريم بهذا الاعتقاد الصحيح حيث قال الله تعالى:
(ان الله لا يغفر ان يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء)^٢.

١- كل مشرك كافر وكذا العكس وهو كل كافر مشرك كما صرح به الشيخ الطوسي قدس سره في تفسير التبيان ج ٥ ص ٢٤٢ ط نجف و هو كلام دقيق متين تبعاً للقرآن الكريم كما يستفاد ما ادعينا من عدة آيات شريفة في سورة الكهف . و قد بسطنا الكلام في ذلك في كتابنا الذي ألفناه في تحقيق اهل الكتاب والاعتقاد بالانبياء (ع) و تحقيق بعض المطالب الدينية المهمة ووسمناه «فصل الخطاب في تحقيق اهل الكتاب» - نسئل الله تعالى التوفيق لطبعه ليعم نفعه .

و قد نفى الله تعالى ان يغفر الشرك واثبت انه يغفر ما دونه ، فيعلم من ذلك ان عدم غفرانه الشرك انما هو مع عدم التوبة لقيام الاجماع على غفرانه مع التوبة لانه ان كان ما دونه ايضاً لا يغفر الا مع التوبة فقد صار ما دون الشرك مثل الشرك فلا معنى للنفي والاثبات .

ولما كان افعاله تعالى كاحكامه تابعة للمصالح ومبتنية على اساس صحيح ولا مجازفة ولا عبث في فعله تعالى فتخصيص عفوه و رحمته ببعض دون بعض لا بد و ان يكون لمخصص . و هو قد يكون شفاعة نبي الله او وصي نبي و قد يكون بسبب ملكة نفسانية حسنة . و قد يكون بسبب صدور فعل من الافعال الحسنة كالبكاء على الحسين عليه السلام و زيارة قبره الشريف .

وقد ورد في ثواب البكاء عليه و زيارة قبره المطهر عن اهل البيت عليهم السلام ما يبحر العقول و لذلك صار الاعتقاد بالثواب في البكاء عليه و الزيارة لقبره الشريف من ضروريات مذهب الشيعة الامامية رضوان الله تعالى عليهم .

ويدل على ما ذهب اليه الامامية من جواز العفو الالهي من غير توبة بسبب من أسبابه الادلة العقلية و النقلية المذكورة في الكتب الكلامية والتفاسير القرآنية كالتجريد و شروحه والبيان ومجمع البيان وغيرها .

و الايات الشريفة الدالة على المؤاخذه و التعذيب والوعيد كلها
مخصصة بآية العفو و الغفران اعنى قوله تعالى :

(ان الله لا يغفران يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء)

كما انها مخصصته بآيات التوبة و بما ورد من الاحاديث الكثيرة فى
خصوص البكاء على سيدنا المظلوم الحسين عليه السلام و زيارة قبره المطهر .

ولكن من الواجب الذى ينبغى ان يعلم الله ليس فى اخبار البكاء
اغراء للشيعه على المعصية كما قد يتوهم و يزعمه بعض البسطاء نظير ما
زعمه المعتزلة فى مطلق العفو الالهى من غير توبة ، فان الاغراء انما يحصل
اذا قطع الانسان على العفو و الغفران و اما اذا كان معلقاً على امر غير
معلوم الحصول فلا اغراء قطعاً ، و الغفران بسبب من أسبابه معلق على
المشيئة الالهية كما فى الآية الشريفة :

« لمن يشاء »

ولا علم لنا انه يشاء ذلك ام لا ؟ فيحتمل عدم العفو للشك فى
كونه معتن يشاء الله العفو عنه و اما فى الذنب فالقطع حاصل للعاصي
على استحقاق العقاب وليس الاستحقاق مشكوكاً وهذا يكفى فى الارتداع

عن المعصية و عدم الاغراء عليها .

و بمثل هذا الاشكال يشكل على ما دل على العفو عن الصفات في فرض الاجتناب عن الكبائر بل يشكل بالنسبة الى مطلق المعصية مع تشريع التوبة .

ولكن يرتفع الاشكالان بان العفو عن الصفات معلق على الاجتناب عن الكبائر ولا يحصل العلم ولا الاطمئنان لاحد بانه لا يرتكب كبيرة اصلا حتى يكون مأموئاً من العقاب حين ارتكاب الصفات .

واما في التوبة فلا وثوق من المرتكب للمعصية حين ارتكابها انه يحصل له التوفيق للتوبة ويحتمل ان يموت قبل التوبة ومعه لامؤمن له من العقاب حين الارتكاب وعلى فرض التوفيق لاقطع له لقبول التوبة في حقه بالخصوص .

فهنا نقف معك أيها القارئ الكريم ونقول: ان في قراءة الخطباء والذاكرين في المنابر ونقلهم الاخبار الواردة في ثواب البكاء على الحسين عليه السلام وكذا في نقل الاخبار الواردة في ثواب زيارة قبره المطهر ليس اغراء للشيعه على المعصية بعد ما عرفت ان استحقاق العقاب على المعصية قطعى و اما العفو الالهى الذى من أسبابه البكاء والزيارة فمعلق على أمر غير معلوم الحصول معلق على المشيئة الالهية بل معلق على قبوله تعالى البكاء والزيارة ان صدر عن المكلف مع شرائط القبول ولا يعلم

حصولها على القطع فتبين ان حصول الثواب معلق واستحقاق العقاب
قطعي محقق فكيف يحصل الاغراء ؟

نعم ينبغي للخطباء و التذاكرين لمصائب الحسين (عليه السلام) عند نقل
الاخبار الواردة في ثواب البكاء و الزيارة فهم ما ذكرناه اولاً وافهام هذا
المطلب على العوام ثانياً و تفهيمهم ذلك على النحو الاتم والا فهم
المسؤولون ان حصل الاغراء لهم و لذلك قال شيخنا الاستاذ قدس سره :
« و اما ذكر اخبار الثواب فقط ففيها أعظم الاغراء » يعنى ذكر اخبار
الثواب فقط من دون بيان واقع المطلب وتحليله عليهم كما هو حقه على
ما شرحناه فانه يحصل لهم الاغراء حينئذ .

ثم لا يخفى على القارئ العزيز ان هنا جواباً آخر عن الاشكال
ينبغي الاشارة اليه فنقول: ان البكاء على الحسين (عليه السلام) من مصاديق التوبة
فان التوبة عبارة عن الرجوع الى الله تعالى و الانابة اليه و الندامة عن
المعاصي و البكاء على الحسين (عليه السلام) رجوع الى الله تعالى بوساطته و هو
يحصل بالارتداد عن المعاصي و عدم العصيان على الله تعالى في أوامره و
نواهيه فكيف يرتكب الباكي على الحسين (عليه السلام) المعاصي و الموبقات و
الحال انه يبكي عليه فمن ارتكب المعاصي و يبكي على الحسين (عليه السلام)
فهو يتوب و يرجع الى الله تعالى مع اشتغاله في حينه على المعصية على
الله تعالى و يشتغل بالمعاصي حين التوبة ولاشك ان في ارتكاب المعصية

فى حال التوبة تمسخر واستهزاء فيصير عمله من أعظم الموبقات وهذا هو الخسران المبين .

واكثر الباكين والزائرين التذنين يرتكبون المعاصى والموبقات
كثرهم الصلوات غافلون عن ذلك والله الهادى الى الصراط السوى ربنا
لا تزعج قلوبنا بعد ان هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب.



(رویه شیخ مفید (ره) و شیخ طوسی (ره) در نقل تواریخ آنست)
(اگر سندی به نقل وقائع از مشایخ خودشان نداشته باشند)
(نقل نمی کنند)

و از این رویه شیخ مفید (ره) و بزرگان دیگر باید درس عبرت گرفت و بر مؤلفین مسلمین بویژه شیعه لازم است که از امثال آن بزرگان پیروی نمایند با این که عصر شیخ مفید (ره) نزدیک به اعصار ائمه اطهار علیهم السلام بوده باز خبری که با سندش به آن بزرگوار و امثال آن شخصیت بزرگ دینی مانند سید مرتضی علم الهدی (ره) و شیخ طوسی (ره) نرسیده و مورد اعتمادشان نمی گشت يك موضوع تاریخی را نقل نمی کردند کجا رسد به موضوعات اعتقادی و فروعات اصول دین و احکام شرع مبین که بدون مدرک و روایتی با سند مورد اعتماد موضوع اعتقادی و فروعات احکامی را هرگز ادعا نکرده و ثبت اوراق کتابهای خود نمی نمودند.

و بعد از سپری شدن دوران آن بزرگواران نیز علمای اعلام آنچه در تصانیف و مؤلفات خودشان موضوع تاریخی و از احوال گذشتگان

و حالات ایشان نقل می نموده اند مصادر نقلیات خودشان را از کتب معتبره ارائه داده و نشان می دادند گرچه از کتاب ضعیفی هم بوده بر آن مصدر و مدرك نقل تصریح می کردند مانند سید اجل سید رضی الدین علی ابن طاووس حسنی (ره) که در تألیفاتش تمامی مدارك نقلیات خود را گرچه از کتب ضعیفه هم بوده باشد نشان داده است چنانچه بر ناظر بر تألیفات آن بزرگوار این مدعا روشن است و کتابی در تاریخ خلفاء تألیف فرموده به نام (الاصطفاء فی تاریخ الخلفاء) متأسفانه تا حال به نسخه آن اطلاع نیافته ایم و اگر به دست می آمد قطعاً ارزش تاریخی بسیار دارد و از قرار معلوم حقائق تاریخی را در آن به قلم آورده است و شاید این مطلب باعث عدم انتشار آنست، پس در هر کتابی که اساسش بر نقلیات گذاشته شده مؤلف آن هر قدر مصادر و مدارك نقلیات خودش را نشان بدهد و بلکه با ذکر صفحه و سطر آنچه را که نقل کرده از آن کتاب نگارش داده باشد باعث اعتماد و اعتبار بر آن کتاب خواهد بود.

و در میان مشایخ محدثین عصر ما نیز مرحوم علامه محدث ثقه جلیل آقای حاج مولی علی واعظ تبریزی خیابانی صاحب مجلدات وقائع الایام رحمه الله تعالی رویه بسیار خوبی در تألیفاتش دارد هرچه از ضعیف و قوی و صحیح و سقیم نقل کرده مصدر و سند نقل خود را نشان داده است و مانند بعضی از مؤلفین مثل مرحوم ملا اسماعیل واعظ سبزواری (ره) کتابها و تألیفات خود را با حرفهای بی مدرك پر نکرده که اسباب عار و ننگ شده و اهانت را به عالم شیعه وارد سازد تعجب است مرحوم

سبزواری حتی در تواریخ مشهوره و واضحه نیز حرفهای بی اصل دارد. خصوصاً که نقل راجع به تاریخ يك هزار و چهارصد سال تقریباً قبل باشد حالا مؤلفی که می خواهد موضوع تاریخی يك هزار سال قبل را بیان کند باید مدرک نقل را بیان نماید و نشان دهد والا بقدر پیشزی ارزش نداشته و مورد اعتماد نخواهد بود یا بیان نماید که فلان موضوع تاریخی را که نگارش داده ام از استنباطات و اجتهادات خود آن مؤلف می باشد نه این که از مؤرخین تصریح بر آن کرده باشند و اگر به این امر تصریح نکند اجتهادات و استنباطهای تاریخی خود را جزء تاریخ کرده و خیانت ورزیده است ما فند استاد عباس اقبال که در مقدمات کتابش (خاندان نوبختی) این مطلب را عملی کرده و حدسیات خود را جزء تاریخ نموده که هیچگونه ارزش تاریخی ندارد.

و از آنچه گفته شد معلوم می شود اگر کسی گوید: که پیغمبر اکرم ﷺ (بائتمکن مالی که پس از ازدواج با خدیجه داشت به آسانی می توانست وسائل تحصیل سواد و آموختن خط را برای علی علیه السلام فراهم سازد و هزینه اش را بپردازد) و ابداً مدرک این ادعای خود را

۱ - شنیده شد کسی که این کلمات بی اصل را در کتابش نگارش داده بود در چاپهای بعدی کتابش آن جملات را تغییر داده چون ملتفت شده که حرف بی اصل است .

نگارش ندهد سرموئی ارزش ندارد و ادّعائی می‌باشد بدون دلیل. این همه کتابها از علمای شیعه و سنی و اشخاص خارج از اسلام در تاریخ حالات امیرالمؤمنین علیه السلام تألیف کرده و به مجلدات پرداخته‌اند ابدأً به همچو مطلبی اشاره نکرده‌اند و علاوه این مطلب اگر از روی فهم و اجتهاد گوینده آن کلام است به خودش واگذار می‌شود و هرگز کسی از شیعه آن را قبول ندارد و در اجتهاد خود به خطا رفته است زیرا آن مطلب با قواعد مذهب شیعه امامیه باطل است چون امام علیه السلام هیچ وقت احتیاج به تحصیل علم و خط و تکثیر سواد ندارد علم امیرالمؤمنین علیه السلام مأخوذ از رسول الله صلی الله علیه و آله و علم لدنی است یعنی از جانب خداست و امام (ع) در تمامی اوصاف و کمالات معنوی خود مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله است ابدأً امام علیه السلام با پیغمبر صلی الله علیه و آله فرقی ندارد مگر در منصب نبوت که امام علیه السلام آن را ندارد چون نبوت با خاتمیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خاتمه یافته و لذا فرمود :

انت منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لابی بعدی .

هارون وصی موسی (ع) بود و منصب نبوت هم داشت فقط آن را در آن حدیث متواتر قطعی الصدور استثناء فرموده و بغیر از نبوت در تمامی اوصاف امیرالمؤمنین علیه السلام مثل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله درس نخوانده و تحصیل علم و کتابت و خط نکرده امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از کسی تحصیل علم و خط نکرده تا هزینه‌اش را پیغمبر صلی الله علیه و آله از مال خدیجه علیها السلام بپردازد امام (ع) مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله از اول امام

است نه این که به او بعداً علم و امامت داده می شود و او را خداوند بعداً امام می کند چنانچه پیغمبر اکرم ما وآلِهِ از اول تولدش پیغمبر و امام است .

خداوند در حق عیسی (ع) فرموده :

قال انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیاً .

به فرمایش شیخ مفید (ره) در اوائل المقالات : کلام عیسی (ع) درمهد در کمال عقل و ثبوت تکلیف و بعد از اداء واجبی از او بود و نبوتی بود که برای او حاصل شده بود و ظاهر قرآن در قول خداوند تعالی : قال انی عبدالله الخ بر آن دلالت دارد و این مذهب تمامی اهل امامت و جماعتی از شیعه غیر امامی است و بر آن مذهب قائلند نفراتی از معتزله و کثیری از اصحاب حدیث و مخالف در آن خوارج و بعضی از زیدیه و فرقه هائی از معتزله است - اوائل المقالات ص ۱۰۵ ط ۲ تبریز .

و مفاد آیه شریفه را به معنای حقیقی آن هم حمل خواهیم کرد که خدا می فرماید : عیسی گفت : من بنده خدایم و به من کتاب داده و مرا پیغمبر کرده است که جملات ماضی در معنی حقیقی خودش است نه معنی مجازی باشد که به اعتبار آینه به من کتاب خواهد داد و مرا نبی خواهد کرد چنانچه سنیها و سنی ما بها می گویند و حرفشان با موازین علمی درست نیست زیرا معنی مجازی قرینه می خواهد تا قرینه صارفه از معنی حقیقی نباشد نمی توانیم لفظ را به معنی مجازی حمل کنیم پس عیسی (ع) در آن موقع که در گهواره بود پیغمبر بود و به او کتاب داده

شده بود این است که شیخ مفید (ره) فرمود: که کلام عیسی (ع) در مهد در کمال عقل و ثبوت تکلیف و نبوت برایش حاصل بود - کلامی است که مطابق قواعد علمی است چنانچه این موضوع را در تعلیقات کتاب جنة المأوی و در کتاب علم امام (ع) ص ۷۴ - ۹۶ مشروحاً بیان کرده‌ام. و ضروری در اسلام است که رسول الله خاتم انبیاء ﷺ افضل از عیسی (ع) است پس قطعاً از اول دارای علم نبوت و کمالات و اوصاف رسالت و خاتمیت بوده و علم او تحصیلی نیست و امیر المؤمنین علی (ع) نیز در تمامی اوصاف و کمالات مثل رسول الله ﷺ است و احتیاجی به تحصیل علم و خط نداشت ناهزینه آن از مال خدیجه علیها السلام پرداخت شود.

و توهم نشود که این مطلب از اصول دین و فروع آنست و ظواهر قرآن نسبت به اصول دین و فروع آن حجت نیست چون از ظواهر ظن حاصل می‌شود و ظن در اصول دین و فروع اصول حجیت ندارد پس چطور امامیه تمسک به ظاهر قرآن مجید: قال انی عبدالله الخ می‌کنند.

زیرا تمسک امامیه در این مطلب مورد بحث به مجرد ظاهر ظن آور قرآن کریم نیست. تا اشکال متوهم وارد شود به جهت این که باضمیمه سائر ادله و قرائن قطعیه ظاهر قرآن به مرتبه نص رسیده و از محکّمات می‌گردد زیرا قرآن و احادیث اهل بیت اطهار علیهم السلام و ضرورت مذهب امامیه توافق دارند با ملاحظه آنها برای مکلف قطع حاصل است که

مفاد آیه شریفه نامبرده آنست که احادیث اهل بیت علیهم السلام و ضرورت مذهب نیز بر آن دلالت دارد پس آنچه از قرآن استفاده می شود قطعی است نه از باب ظن است که اشکال متوهم وارد شود .

و خداوند می فرماید : و آتیناهم الحکم صبیاً - یعنی ما به یحیی نبوت را در ایام بچه گی وی دادیم پس قطعاً خاتم انبیاء که افضل از یحیی (ع) است بالضرورة نبوت و علم و حکمت رسالت را از حال صباوت و بچه گی ظاهری دارا بوده است و امیر المؤمنین علی (ع) نیز مثل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا فرقی ندارند پس احتیاجی به تعلیم گرفتن خط و تحصیل علم نداشته است و علاوه پیغمبر و امام علیه السلام دارای روح پنجم است که عبارت از روح القدس است که به نص قرآن اختصاص به انبیاء دارد و آن روح را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از اول دارا می باشد و امام (ع) نیز مثل اوست و انسان کاملی که دارای روح القدس است محتاج به تعلیم و تربیت اشخاص عادی نیست تا از او تحصیل علم کند و خط یلعوزد .

و اگر کسی به پیغمبر و امام (ع) حق تعلیم داشته باشد او باید تفوق و برتری بر آنها داشته باشد چون در این صورت فرض این است که علم امام تحصیلی است و علمش لدنی و من جانب الله نیست و حال آن که پیغمبر و امام (ع) برتری بر همه دارند و افضل از تمامی مردم اند زیرا ترجیح راجح بر مرجوح است که موافق عقل است و در صورت اولی ترجیح مرجوح بر راجح لازم می آید و آن عقلاً محال است .

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حال طفولیت امام حسن و امام حسین علیهما السلام

کراراً می فرموده :

ابنای هذان امامان قاما اوقعدا

و این حدیث از مسلمات است و ظواهر الفاظ آن حجت بوده و بر حسب قاعده حمل بر معنی حقیقی خواهیم کرد پس آن دو بزرگوار در آن حال امام بوده اند و کسی که امام بوده باشد باید تمامی اوصاف امامت و کمالات آن را در آن حال داشته باشد و مشتقات بلاشک در حال تلبس به مبدأ در معنی حقیقی استعمال می شود و استعمالش در آینده مجاز است بالاتفاق و در حال انقضاء مورد اختلاف است که آیا حقیقت است یا مجاز ؟

پس در آن حال که رسول الله ﷺ به حسنین علیهما السلام اطلاق امام کرده باید لفظ امام را در معنی حقیقی استعمال فرموده باشد زیرا به اعتبار آینده آنها مجاز است و لفظ در آن بدون قرینه استعمال نمی شود و اعتبار من قضی هم در مورد حدیث معنی ندارد پس حسنین علیهما السلام در حال حیات رسول الله ﷺ که پنج و یا شش سال داشته اند امام بوده اند و قیام و قعود آن دو بزرگوار برای امامت در آینده لازم نگرفته که اطلاق: ابنای هذان امامان ... در معنی مجازی استعمال شده باشد چون قیام و قعود آن دو بزرگوار قطعاً بعد از امام ناطق امیر المؤمنین علیهما السلام خواهد بود و با وجود آن حضرت آن دو بزرگوار امام صامت اند پس در زمان استعمال رسول الله ﷺ آن کلمات مبارکه را امام بوده اند حقیقتاً .

نظر به قاعده که بیان شد : امام علیهما السلام در تمامی اوصاف و کمالات

باطنی و ظاهری بغیر از منصب نبوت مثل پیغمبر ﷺ است و ابداً
 فرقی ندارند و لذا در میان امامیه ضروری و از مسلمات است که در
 امام صغیر و کبیر بودن فرق نمی‌کند تمامی کمالات که در حال کبیر بودن
 امام (ع) به هر نحو است از علم و فعلیت آن و عصمت و واقعی بودن
 آن صفت و دارا بودن امام (ع) مثل رسول الله ﷺ به مقام ولایت
 تشریعی و تکوینی^۱ و سائر اوصاف و کمالات در حال بچه‌گی و طفولیت
 پیغمبر و امام (ع) و حال بلوغ و جوانی و کهولت آن ذوات مقدسه
 یکسان بوده و فرق نمی‌کند مگر این که با وجود امام ناطق امام دیگر
 خواه در حال طفولیت او باشد یا در حال بلوغ و کبر سن امام (ع) بوده
 باشد مثل امام حسین (ع) در زمان حیات امام حسن (ع) امام صامت
 است و لذا دو امام ناطق در يك عصر جمع نمی‌شود و بعد از رحلت
 امام ناطق بعضی شئون امامت مانند واسطه در فیض بودن و نزول ملائکه
 در شب قدر به محضر امام (ع) متوجه به امام (ع) صامت می‌شود که
 بعد از رحلت امام قبلی ناطق گردیده است و الا دارا بودن به کمالات
 امامت حال صغیر و کبیر و طفولیت و کهولت در امام (ع) فرق نمی‌کند و

۱ - ولایت تشریعی و تکوینی را تفصیلاً در تعلیقات و اضافات خود

برائیس الموحدين علامة نراقی (ره) بیان کرده‌ام رجوع شود از ص ۲۳۲ ص

این مطلب از ضروریات مذهب امامیه بوده و ابداً قابل انکار نیست و لذا چند نفر از ائمه اطهار اثنی عشر علیهم السلام در حال طفولیت امام ناطق شده اند و عموم شیعه بر آن اتفاق داشته و از ضروریات و اساسیات مذهب امامیه اثنا عشریه است .

صفوان بن یحیی گوید : به امام رضا (ع) عرض کردم قبل از آن که خداوند ابوجعفر یعنی امام جواد (ع) را به شما روزی کند از شما از امام (ع) سؤال می کردم می فرمودید که خداوند به من غلامی خواهد داد و حالا خدا او را به شما ارزانی فرموده و چشمهای ما را با وجود او روشن ساخته و خدا آن روز را به ما نشان ندهد هرگاه قضیه اتفاق افتاد یعنی شما نباشید پس ما بکه رجوع نمائیم؟ یعنی امام کیست؟ امام رضا (ع) اشاره فرمود به ابوجعفر (ع) و او در جلو امام (ع) ایستاده بود عرض کردم فدای تو بشوم « هذا ابن ثلاث سنين » این سه ساله است فرمود :

و ما يضره من ذلك قد قام عيسى بالحجة و هو ابن اقل من

ثلاث سنين^۱

یعنی درسن سه سال بودن به او ضرر نمی رساند که امام باشد عیسی قیام به نبوت کرد و او کمتر از سه سال داشت .

امام رضا (ع) که در سال (۲۰۳) هجرت از دنیا رحلت فرموده
 امام جواد (ع) سن مبارکش بهشت سال نرسیده بود زیرا تولد آن حضرت
 در سال (۱۹۵) بوده است .

خیرانی از پدرش نقل می کند گوید : در خراسان در پیشروی
 امام رضا (ع) ایستاده بودم شخصی عرض کرد ای آقای من هرگاه آنچه
 خواهد شد بشود یعنی شما از دنیا رحلت فرموده باشید پس به کدام شخص
 رجوع کنیم فرمود : به فرزندانم ابو جعفر (ع) شخص سؤال کننده گویا
 سن ابو جعفر (ع) را کوچک شمرد امام رضا علیه السلام فرمود :

ان الله بعث عيسى بن مريم رسولاً نبيا صاحب شريعة مبتدأة
 في أصغر من السن الذي فيه ابو جعفر (ع)^۱

حاصل این است که خداوند عیسی را به رسالت و نبوت برانگیخت
 و او صاحب شریعت بود و سن وی کوچکتر بود از سنی که ابو جعفر (ع)
 در آن سن است .

و موقعی که مأمون الرشید عباسی خواست دختر خود ام الفضل
 را به حضرت امام جواد علیه السلام تزویج نماید و عباسیها اعتراض کردند که
 وی سنش کوچک است مأمون در جواب آنها گفت : و اما ابو جعفر محمد
 بن علی علیه السلام قد اخترته لتبريزه على كافة اهل الفضل في العلم و الفضل

مع صغر سنه والا عجوبة فيه بذلك و أنا أرجو أن يظهر للناس ما قد عرفته منه فيعلموا ان الرأى ما رأيت فيه فقالوا : ان هذا الفتى و ان راقك منه هديه^١ فانه صبي لا معرفة له ولا فقه فامهله ليتأدب و يتققه فى الدين ثم اصنع ما تراه بعد ذلك .

فقال لهم: ويحكم انى اعرف بهذا الفتى منكم وان هذا من اهل بيت علمهم من الله و مواده و الهامه لم يزل آباؤه اغنياء فى علم الدين والادب عن الرعايا الناقصة عن حد الكمال فان شئتم فامتحنوا ابا جعفر بما يتبين لكم به ما وصفت من حاله . . .

بعد از جريان تفصيل آن مجلس و ظاهر شدن علم امام عليه السلام مأمون رو به اهل مجلس و بنى العباس کرده گوید :

ويحكم ان اهل هذا البيت خصوا من الخلق بما ترون من الفضل و ان صغر السن فيهم لا يمنعهم من الكمال اما علمتم ان رسول الله صلى الله عليه و آله افتتح دعوته بدعاء امير المؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام وهو ابن عشر سنين و قبل منه الاسلام و حكم له به ولم يدع احداً فى سنه غيره و بايع الحسن و الحسين عليه السلام و هما ابنا دون ست سنين ولم يبايع صبيا غيرهما افلا تعلمون الان ما اختص الله به هؤلاء القوم و انهم ذرية بعضها

من بعض یجری لاخرهم ما یجری لاولهم قالوا صدقت^۱ الخ ...
 در این عبارات مأمون الرشید خوب باید تأمل کرد که چقدر
 حقایق را روشن ساخته و با دلیل و منطق چطور مدلل نموده که درمثل
 امام جواد (علیه السلام) و درآباء و اجداد آن حضرت صغر سن و کبر آن فرق
 ندارد زیرا علوم آنها کسبی نیست و در خواندن و نوشتن و علوم احتیاج
 به کسی ندارند و به این جمله او :

« و ان هذا من اهل بیت علمهم من الله »

باید دقت کرد یعنی علمشان من جانب الله تعالی است و کسبی نیست و
 لدنی است :

« و علمناه من لدنا علماً^۲ »

خداوند که به خضر (ع) علم آموخته خاتم انبیاء (ص) و اوصیاء او اشراف
 و افضل از خضرند پس به طریق اولی به آنها علم لدنی آموخته والا آن
 حضرات افضل از خضر (ع) نمی شوند و حال آن که بالضرورة من الدین
 افضلند .

به عقیده شیعه امامیه و اکثر اهل سنت و اهل تحقیق آنها آیه تطهر:
 انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یتطهرکم

۱- ارشاد ص ۳۴۳ = ۳۴۷ .

۲- الکهف : ۶۵ .

تطهیر ۱.

درباره رسول الله ﷺ و امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء و امام حسن مجتبی و سید الشهداء ﷺ نازل شده است و به موجب اخبار متواتره به طرق شیعه و سنی مورد نزول آیه شریفه و مفاد آن اختصاص به پنج تن آل عبا ﷺ دارد و زوجات پیغمبر ﷺ داخل نیستند چون دفع رجس از آن بزرگواران است نه رفع آن تا زوجات داخل شوند و رسول الله ﷺ خارج از مفاد آیه شریفه باشد و رسول الله ﷺ با الاجماع داخل آیه شریفه است پس دفع رجس است و زوجات خارج می شوند قطعاً .

و خداوند تمامی پلیدیها را از آل عبا دفع فرموده و از اساس نگذاشته ارجاس معنوی به آنها راه یابد .

و الف لام در (الرجس) یا استغراق است یا جنس در هر صورت افاده عموم می کند پس تمامی ارجاس را خداوند از اهل بیت ﷺ دفع فرموده است و از جمله ارجاس معنوی گناه و جهل و نادانی و خطا و سهو و نسیان و حرص و طمع و امثال آنهاست و خدا تمامی آنها را از آل عبا ﷺ دفع فرموده است .

و اراده خداوندی محال است از مراد تخلف کند و به مجرد مشیت

خداوندی و ارادهٔ تکوینی تمامی ارجاس از آنها تکویناً برطرف شده است^۱ در عین حالی که اختیار دارند و می‌تواند معصیت از آنها صادر شود و جهل و نادانی و خطا و سائر اوصاف از آنها سر بزنند و به آنها راه یابد ولی نظر به ملکهٔ عصمت هرگز محال است که یکی از آن اوصاف رذیله از ایشان سر زده و بروز نماید مثل این که ماها اختیار داریم دست خودمان را نوبی آتش فرو ببریم ولی هرگز این کار را نمی‌کنیم و ضرر آن را می‌دانیم و از سوختن دست آگاهیم پس در اهل بیت علیهم‌السلام از اول امر شان جهل راه ندارد و به اتفاق و اجماع امامیه باقی ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام داخل حکم آیهٔ شریفه‌اند و به آنها نیز جهل را راه نیست و علم‌شان من جانب الله تعالی بوده و لدنی است و از آن موقع که در گهواره‌اند مانند حضرت مسیح علیه‌السلام چون دارای روح القدس بوده و عالمند

۱- به خیال بعض قاصرین می‌آید و به زبان نیز می‌آورند که خداوند در آیهٔ شریفه فرموده که خدا اراده کرده که اهل بیت (ع) را از ارجاس پاکیزه نماید و معلوم نیست که این اراده تحقق یافته یا نه ؟ و لازمهٔ این حرف خرافاتی آنست که خداوند قادر به تحقق دادن مراد خود در خارج نبوده باشد و ارادهٔ الله از مرادش تخلف کند و آن محال است بالضرورة و اراده در آیهٔ ارادهٔ مستتبعه به فعل است صرف ارادهٔ محضه نیست اگر آن طور باشد رد دعای رسول الله (ص) می‌شود و استعمال مضارع در مآوقع خصوص مادهٔ اراده و لفظ « یرید » در آیات قرآن مجید زیاد است که تفصیلش را در جای خود بیان کرده‌ام .

چهل در آنها وجود ندارد.

يعقوب سراج گوید: وارد شدم به حضور حضرت امام صادق عليه السلام دیدم آن حضرت را در بالای سر حضرت موسی عليه السلام ایستاده و او در گهواره است و با وی بطور سُرّی و طولانی صحبت می کند نشستم تا امام عليه السلام از صحبت با فرزندش فارغ شد پس رفتم به طرف او به من فرمود نزدیک شو به مولای خود و به او سلام کن نزدیک شدم و به او در گهواره سلام کردم جواب سلام مرا بازبان فصیح به من رد فرمود بعد فرمود برو و دختری را که دیروز به او نام گذاری کرده ای نام او را تغییر بده آن نامیست که خدا آن را مبغوض می دارد و دختری برای من متولد شده و اسم او را (...) گذاشته بودم امام صادق سلام الله علیه فرمود به امر وی امتثال کن تا راستگار شوی و نام آن دختر را تغییر دادم^۱.

و حضرت امام هادی علی نقی سلام الله علیه در زمان وفات حضرت امام جواد عليه السلام هشت سال بیشتر نداشته چون وفات امام جواد عليه السلام در سال (۲۲۰) ه اتفاق افتاده و ولادت امام هادی عليه السلام در سال (۲۱۲) ه واقع شده و از ضروریات مذهب ما شیعه امامیه آنست که آن حضرت در آن موقع هشت سالگی به تمامی علوم انبیاء و مرسلین و علوم خاتم انبیاء و علی مرتضی و آباء و اجداد اطهار خود دارا بود و بدون تعلیم

از کسی خط می نوشت و از کسی تعلیم خط نوشتن یاد نگرفته تا هزینه اش را از دارائی خود یا پدر بزرگوارش بپردازد یا کسی دیگر بپردازد یا به حرف خرافی بعضی مانند رسول الله ﷺ هزینه تحصیل خط و علم امیرالمؤمنین (علیه السلام) را از مال خدیجه (علیها السلام) که در اختیار او گذاشته بود بپردازد و در یکی از دانشگاهها و دانشکده های خیالی حجاز یا در خود مکه از خوشنویسان زبردست و از استادان علوم تحصیلات خود را به پایان رسانیده باشد زهی این تصوره های باطل و این خیال های محال و این قلم های زهر آگین که برخلاف عقائد ضروری شیعه امامیه برداشته می شود .

و تصورات باطلی در مخیله ها و اذهان به موجود آورده و موهوماتی از مزدوران استعمار جزء تاریخ بزرگان دین و بنیانگذاران اسلام قرار داده می شود که جز خیانت و جنایت به عالم شیعه چیزی بیشتر نیست می خواهند با آن دروغ پردازیها برای نسل آینده مدرک درست کنند.

معلى بن محمد گوید : خارج شد امام ابو جعفر جواد (علیه السلام) در اول و ابتدای زمان وفات پدر بزرگوارش و نظر کردم بر قد آن حضرت تا قامت او را به اصحاب خودمان وصف و تعریف نمایم پس آن حضرت نشست بعد فرمود : ای معلى خداوند احتجاج فرموده در امامت مثل آنچه احتجاج فرموده با آن در نبوت و فرمود :

و آتیناه الحکم صبیّا.

چون امام و پیغمبر فرقی ندارند مگر در منصب نبوت و مرتبه امامت و خلافت و ولایت کبری بالاتر از مرتبه نبوت است و این مطلب را در تعلیقات خود بر کتاب (انیس الموحّدین) بیان کرده‌ام پس همچنان که خدا بر یحیی علیه السلام نبوت را در حال بچه‌گی داده امامت را نیز بر امام از اول عنایت فرموده است.

ابوحزمة نصیر خادم گوید: مکرر شنیدم ابو محمد امام حسن عسکری (ع) با غلامان خویش بالغتهای آنها حرف می‌زد و در آن غلامها ترك و روم و صقالیه بودند و از این کار تعجب کردم و گفتم او در مدینه متولد شده و به کسی ظاهر نشد تا این که امام ابوالحسن هادی (ع) از دنیا رفت و کسی او را ندید پس چطور با آنها با لغاتشان تکلم کرده و حرف می‌زند و این مطلب را در نفس خودم می‌گفتم پس آن بزرگوار رو کرد به من و فرمود: خداوند عز و جل حجت خود را از دیگر مردم و خلق خود جدا کرده و به او معرفت تمامی اشیاء را عطا فرموده و حجت

۱ - ارشاد ص ۳۵۰ ط تبریز . معلوم می‌شود کوچکی قد و قامت امام (ع) معلی بن محمد را به مقام تعجب آورده که با این سن کم چطور امام و حجت خداوندیست و لذا امام (ع) از ضمیر او اخبار فرموده و با آیه شریفه بر علم و کمالات امامت خود استدلال فرموده است.

۲ - رجوع شود به انیس الموحّدین ص ۱۰۵ ط تبریز .

او بر تمامی لغات و انساب و حوادث معرفت داشته و می داند و هر گاه این طور نباشد میان حجت و آنهایی که او بر آنها حجت خداست فرق نمی شود.^۱

ناگفته نماند : صقالبه جمع صقلاب است و آنان اقوامی بودند که در میان بلغار و قسطنطنیه سکونت داشتند و مردم فعلی چکوسلواکی و یوگوسلاوی از اعقاب همین اقوام می باشند و صقلاب با سین نیز نوشته می شود .

نصیر خادم از تکلم امام (ع) با غلامهای خود با زبان مادری آنها از ترکی و رومی و صقلایی در تعجب شده در صورتی که می دانسته امام (ع) در کودکی نزد کسی آن زبانها را یاد نگرفته و امام (ع) از ضمیر او خبر داده و با دلیل به او فهمانیده که کسی که او حجت خدا بر عموم بشر است باید به زبان آنها آشنا باشد والا باید در او صفت نقص

۱ - ارشاد شیخ مفید (ره) ص ۳۶۹ ط تبریز . و شیخ طبرسی (ره) در اعلام الوری ص ۳۵۶ ط تهران مطبعة حیدری این خبر را نقل فرموده و در نقل وی عبارت روایت به قرار زیر است :

(وعنده قوم یحدثهم بلغاتهم و فیهم ترک و روم و صقالبه الخ
از این جملات بنا به نقل طبرسی (ره) ظاهر می شود که تکلم امام (ع) با قومی بوده و با لغات آنها صحبت می فرموده و اختصاص به غلامهای امام (ع) ندارد .

وجود داشته باشد که عبارت از فهمیدن اوست زبان اشخاصی را که او بر آنها حجت خداست و حال آن که در امام (ع) نقیصی نباید وجود داشته و فاقد صفات کمال بوده باشد چنانچه ادله عقلی و نقلی بر آن دلالت دارد.

علی بن مهزیار گوید: غلام خود را پیش امام ابوالحسن هادی (ع) برای حاجتی فرستادم و اوسقلابی بود و غلام برگشت در حالی که در تعجب بود به او گفتم به تو چه شده که در تعجب هستی؟

گفت: چطور تعجب نکنم پیوسته با من با زبان سقلابی حرف می زدگویا او یکی از افراد ماست^۱.

ابوهاشم جعفری ترکی حرف زدن امام هادی (ع) را در مدینه ایام واثق عباسی به ابقاء سر لشکر قشون ترك نقل کرده است باز ابوهاشم جعفری تکلم امام هادی علیه السلام را با وی به زبان هندی نقل کرده و از معجزه امام علیه السلام به چندین زبان آشنا شده که یکی از آنها زبان هندی بوده است^۲.

آیا امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام آن زبانها را از کسی آموخته بودند؟ و به کسی که از وی زبان یاد گرفته بودند به او اجرت

۱- کشف الغمّة ج ۳ ص ۲۵۲ ط تهران از انتشارات کتابچی حقیقت

تبریز . و مدینه المعاجز نقل از ابن شهر آشوب (ره) ص ۵۵۴ .

۲- کشف الغمّة ج ۳ ص ۲۶۴ .

داده و هزینه آن را پرداخته بودند ؟ آیا در تاریخی این مطلب را در حق ائمه علیهم السلام نکارش داده اند ؟ مگر این که گفته شود : گرچه مؤرخین درباره ائمه اطهار علیهم السلام همچو مطلبی را نکارش نداده اند ولی در عصر ما روشن فکران خمود پیدا می شوند که دروغهای خیالی خودشان را جزء تاریخ کنند و در صفحات آن آنها را ثبت نمایند بلکه مدرکی برای نسل آینده تهیه کنند تا آنها بتوانند امیر المؤمنین علیه السلام و سایر ائمه طاهرين (ع) را به ردیف آن جهال بی علم و معرفت که خلافت اسلامی را بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله اشغال کردند بیاورند و آن حجج الهی را امثال آنها بشمارند .

به خواننده محترم تذکر داده می شود : که در عصر ما کتابهایی تألیف می شود که در آنها جز عداوت با اسلام منظوری نیست و سعی دارند که در تاریخ حالات رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام دروغها و اغراض استعماری غالب بلکه اغلب از مستشرقین را بگنجانند تا در تاریخ حالات پیغمبر اکرم و ائمه علیهم السلام لکه بچسباندند .

و در آن کتابها احتمالات و حدسیات غیر صائب و اجتهادات فاسد خودشان را با حرفها و اقترای مستشرقین بهم آمیخته و از آن معجون مهلك ساخته و بخورد مردم ساده لوح از مسلمین بدهند و برای نسل آینده مدرک بی اساس درست کرده و مصدر بی حقیقت تهیه کنند و تاریخ را که تاریك است تاریكتر نمایند و تاریخ رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را که روشن و واضح است مبهم سازند ولی غافلند از این که زندگانی و

سرگذشت ایام کودکی پیغمبر اکرم (ص) و اُئمه (ع) قبل از بعثت و بعد از آن روشن تر از آنست که دشمنان اسلام بتوانند لکه بر آن بچسبانند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در کیش قوم خویش پندارند و یا به او نسبت خواندن و یاد گرفتن تورات را با آن کلفتی بدهند چنانچه این کذب صریح و افتراء آشکار را (گوستاولبون فرانسوی) در تاریخ تمدن اسلام به ساحت قدس رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت داده است که از راهب بحیرا در سفر شام تورات یاد گرفت در صورتی که مدت بسیار کمی و چند ساعت بیشتری به راهب نامبرده مهمان نبوده اند و علاوه کدام تاریخ و در کدام کتاب سیره رسول الله صلی الله علیه و آله این مطلب را کسی نگارش داده است تا آقای (گوستاولبون) آن کذب محض را در حق رسول الله صلی الله علیه و آله نوشته است و از تألیف کتابی به نام (تاریخ تمدن) منظوری^۱ جزء این که آن چند کلمه دروغ واضح و کذب محض را در آن بگنجانند نداشته است بلکه به ساحت قدس رسول الله صلی الله علیه و آله و به تاریخ زندگانی روشن آن یگانه منجی عالم بشریت بتواند لکه سیاهی وارد سازد ولی غافل بوده که به ارتعاء دروغی لباس صدق و راستی نتوان پوشانید .

۱- سیداستاد مجاهد اکبر ما مرجع عالم اسلامی آیه الله العظمی آقای خمینی
نزیل نجف اشرف ادام الله ظله الوارف = که با مجاهدات خویشتن آبروی علمای
اعلام شیعه را حفظ کرد = کرارا می فرمود : گوستاولبون تاریخ تمدن را با آن
خوبی برای جلب مسلمانها تألیف نکرده مگر این که آن کذب محض را بساحت
اقدس رسول الله (ص) نسبت بدهد و آن افتراء را در آن کتاب بگنجانند .

شیخ امام فقیه قطب الدین راوندی (ره) در کتاب «الخرایج و الجرائح»^۱ نقل کرده از عَبدُ بنِ میمون گوید: در محضر حضرت رضا علیه السلام بودم و هنوز آن حضرت به خراسان تشریف نبرده بود و سفری به مکه فرمود من نیز در خدمت آن حضرت بودم چون خواستم مراجعت کنم خدمت آن حضرت عرض کردم که می خواهم به مدینه بروم کاغذی برای ابو جعفر عَبدُ بنِ جواد علیه السلام بنویسد تا من ببرم امام تبسمی فرمود و نامه نوشت پس من روانه مدینه شده و آن نامه را آوردم و در آن وقت چشم های من نابینا شده بود پس موفق خادم حضرت امام عَبدُ بنِ جواد علیه السلام را آورد در حالی که در گهواره جای داشت پس من نامه را به آن جناب دادم امام علیه السلام به موفق فرمود که مهر از نامه بردار و کاغذ را باز کن پس موفق مهر از کاغذ برداشت و آن را مقابل آن حضرت گشود پس امام علیه السلام آن را ملاحظه کرد آنگاه به من فرمود: ای عَبدُ بنِ جواد چشمت چگونه است عرض کردم یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله چشمم علیل شده و بینائی از آن رفته چنانچه مشاهده می فرمائی.

فرمود: نزدیک شو، نزدیک آن حضرت رفتم پس دست مبارک خود را به چشم های من کشید و چشمان من به حال خود برگشت آن طور که صحیح بود پس من دست و پای آن حضرت را بوسیدم و از

خدمتش بیرون آمدم در حالی که یینا بودم .

امام علیه السلام در حالی که در گهواره است نامه را می خواند و اعجاز و کرامت از دست مبارکش صادر می شود آیا احتیاج دارد که نوشتن و خواندن را یاد بگیرد؟ آیا مثل مردم عادیست؟ آیا مانند خلفای ظاهری است که از سائر اشخاص نوشتن و خواندن یاد بگیرد؟ و خلیفه انتخابی مردم باشد .

اعتقاد ما این است که امام (ع) منصوص از جانب خدا بواسطه پیغمبر صلی الله علیه و آله است و تمامی کمالات ظاهری و باطنی و صوری و معنوی او موهوبی از طرف خداست و احتیاجی به کسب و تحصیل آنها ندارد کما این که پیغمبر صلی الله علیه و آله آن طور بود و این اعتقاد را متکلمین امامیه در کتب کلام مبرهن کرده اند .

و از اینجاست که باید گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز مثل امام می تواند بخواند و بنویسد و این صفت کمال را دارا بود و اگر دارا نباشد نقص لازم می آید و امام (ع) باید در آن صفت بر وی برتری داشته باشد و حال آن که امام (ع) در هیچ صفت برتری بر پیغمبر صلی الله علیه و آله ندارد بلکه پیغمبر صلی الله علیه و آله است که در صفت منصب نبوت برتری بر امام علیه السلام دارد و امام (ع) بر آن صفت دارا نیست ولی در سائر صفات کمال با پیغمبر (ص) یکسان است فرقی ندارند. پس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با این که می تواند بخواند و بنویسد ولی قدغن بود خواندن و نوشتن بر او تا مبطلین بریب و شك نیافتند چنانچه قرآن کریم بر آن ناطق است .

روایت شده از ابو بصیر که گفت: عرض کردم به ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که فدای تو شوم به چه شناخته می شود امام ؟ فرمود که به چند خصلت اما اول آنها آن که از پدرش به وی نص و اشاره می شود تا حجت باشد و از جواب سؤالی عاجز نشود و هرگاه از سؤال خاموش شوند ابتداء به سخن می نماید و از اموری که در آینده خواهد شد خبر می دهد و با مردم تکلم می کند به هر زبان که خواهد .

بعد از آن فرمود: ای ابو محمد بدهم به تو علامتی پیش از آن که بر خیزی یعنی نشان بدهم به تو که چطور امام (ع) اگر بخواهد با هر زبان حرف می زند پس زمانی درنگ نکردیم که مردی درآمد و او از خراسان آمده بود و خراسانی با امام (ع) به عربی تکلم کرد امام (ع) در جواب او به فارسی تکلم فرمود خراسانی عرض کرد: به خدا قسم مرا منع نکرد از این که باشما به فارسی تکلم کنم مگر این که گمان کردم که شما عارف به لغت فارسی نباشید .

امام علیه السلام فرمود: سبحان الله هرگاه من ندانم جواب تو را با زبان تو پس فضل و برتری من بر تو با چه باشد در آنچه با آن مستحق امامت باشم .

بعد از آن فرمود: ای ابو محمد به درستی که امام آن کسی است که پوشیده نباشد بر او کلام هیچ يك از مردم و نه زبان مرغان و نه کلام

آن چیزی که در آن روح باشد^۱.

این روایت شریفه که مضمونش دلالت بر صحت آن دارد قواعد کلیه را در باب خصال و اوصاف امام (ع) محتوی و جامع بوده و کفای می‌باشد و نظائر آن زیاد است و وجود آن حدیث شریف در کتب بسیار معتبره شیعه امامیه برای اعتماد و اطمینان کفایت می‌کند و معتضد با احادیث زیاد است که قریب به آن مضمون مختصراً و مشروحاً وارد شده است علاوه این که مطابق با ادله و براهین عقلی و نقلی است.

شیخ ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشتی قدس سره که از ثقات علماء و رجالین شیعه امامیه در قرن چهارم هجری بوده در کتاب رجال که از آن شیخ الطائفة شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره اختیاراتی فرموده و به نام اختیار معرفة الرجال است و آن در اصدار اخیر معروف به رجال کشتی می‌باشد روایت کرده از محمد بن سنان که گفت^۲: شکایت نکردم به حضرت رضا سلام الله علیه از درد چشم خود پس گرفت آن حضرت کاغذی و نوشت برای ابو جعفر جواد (ع) و آن حضرت از طفل سه ساله

۱ - کشف المصطفی ج ۳ ص ۲۱ - ارشاد شیخ مفید (ره) ص ۳۱۳ ط تبریز.

اعلام الوری طبرسی (ره) ص ۲۹۲ ط تهران مطبعة حیدری اصول کافی کلینی (ره)

ج ۱ ص ۲۸۵ ط آخوندی تهران.

۲ - رجال کشتی ص ۴۸۷ ط نجف - اختیار معرفة الرجال جزء ۶ ص

۵۸۲ - ۵۸۳ ط دانشگاه مشهد سال (۱۳۴۸) ه ش.

کوچکتر بود^۱ پس حضرت امام رضا (علیه السلام) آن نوشته را به خادمی داد و امر کرد مرا که با او بروم و فرمود به من که کتمان کن (یعنی اگر از حضرت امام جواد (ع) معجزه دیدی آن را اظهار مکن) پس رفتیم به نزد آن حضرت و خادمی آن جناب را به دوش برداشته بود .
 نماز گوید : پس خادم آن نامه را در مقابل و جلو حضرت جواد

۱ - در اینجا عبارت روایت بسیار مختلف است چنانچه با مراجعه به اختیار معرفة الرجال در صفحه نامبرده روشن می شود و در نسخه مطبوعه و دانشگاه مشهد عبارت به این نحو است : (و هو اقل من نبی) و معنی محصلی از آن به دست نمی آید و پس از تأمل معلوم می شود که عبارت صحیح به دست نیامده است و آنچه در متن آورده شد : (و آن حضرت از طفل سه ساله کوچکتر بود) عبارت محدث قمی (ره) در منتهی الامال است از ترجمه آن مرحوم عبارت حدیث را به نحوی که مذکور افتاد ظاهر می شود که نسخه صحیح را ایشان به دست آورده اند و لفظ : (اقل) هم قرینه بر آنست که ترجمه محدث نامبرده صحیح باشد و محدث قمی (ره) در (الانوار البهیة) عبارت حدیث شریف را از رجال کشی به این نحو نقل کرده : (و هو اقل من ثلاثی) و آن صحیح است و ترجمه آن همانست که در منتهی الامال نقل کرده است رجوع شود به (الانوار البهیة) ص ۱۲۶ ط تبریز به خط حاج میرزا طاهر خوشنویس تبریزی در سال (۱۳۲۲) ه ق و ص ۲۲۸ ط مشهد مقدس و تاریخ سال طبع را ندارد و چاپ حروفی است .

ﷺ گشود حضرت جواد (ع) نظر می‌کرد به آن ناهه و سر مبارک خود را به جانب آسمان بلند می‌کرد و می‌گفت «ناج» پس این کار را چند دفعه کرد پس رفت هر دردی که در چشم من بود و چنان چشم روشن و بینا شد که چشم احدی مانند آن نبود پس گفتم به حضرت جواد ﷺ که خداوند تو را شیخ این امت قرار دهد همچنان که عیسی بن مریم ﷺ را شیخ بنی اسرائیل قرار داد پس گفتم به آن حضرت :
ای شبیه صاحب فطرس .

نخذه گفت: پس من برگشتم و حضرت امام رضا (ع) به من فرمود:
که این را پنهان کن من پیوسته چشمم صحیح بود تا وقتی که فاش کردم
معجزه حضرت جواد ﷺ را درباره چشم خود پس دیگر باره درد چشم
من عود کرد .

پس راوی از نخذه بن سنان رحمه الله تعالى = که بنا بر تحقیق
از ثقات و بزرگان است = منظور از کلام او که گفت : ای شبیه صاحب
فطرس سؤال کرده و او بیان نموده و قضیه فطرس ملک را در ایام تولد
حضرت سید الشهداء سلام الله علیه نقل کرده و چون کلام به طول می‌انجامید
از نقل آن خودداری شد رجوع شود به رجال کشی (ره) و منتهی الامال
محدث قمی (ره) و دیگر مصنفات علماء که آن قضیه را نقل فرموده‌اند
رضوان الله علیهم .

شیخ ابو عمر و کشی رحمه الله مسنداً نقل کرده^۱ از احمد بن محمد بن ابی نصر و محمد بن سنان که هر دو جمیعاً گفته اند: که ما بودیم در مکه و ابوالحسن رضا علیه السلام نیز در مکه بود به امام (ع) عرض کردیم خدا ما را فدای شما فرماید ما می خواهیم از مکه بیرون برویم و شما اقامت دارید هر گاه رأی مبارك علاقه بگیرد برای ما نامه ای به ابوجعفر جواد (ع) بنویسید که ما آن را به حضور او با خودمان ببریم پس امام (ع) نامه ای به ابوجعفر (ع) نوشت و آمدیم و به موفق خادم گفتیم امام جواد (ع) را برای ما بیرون بیاورد او هم آن حضرت را برای ما بیرون آورد در حالی که امام جواد علیه السلام در سینه موفق بود یعنی او را در آغوش گرفته بود پس امام جواد (ع) رو کرد به خواندن نامه و آن را می پیچید و به آن نظر می کرد و تبسم می فرمود تا آخر آن رسید و نامه را از بالای آن می پیچید و از آخرش باز می نمود محمد بن سنان گوید: پس وقتی که از خواندن نامه فارغ شد پاهای مبارك خود را حرکت داد و فرمود: ناج ناج^۲.

۱- اختیار معرفة الرجال جزء ۶ ص ۵۸۴ ط دانشگاه مشهد - ص ۲۸۸

ط نجف .

۲- علامه مامقانی (ره) در هامش تنقیح المقال فرموده: فی نسخه

پس احمد گفت : پس از آن ابن سنان در آن موقع گفت :
فطر سية فطرسية .

و سيد علامه بحرانی (ره) در کتاب مدينة المعاجز (المعجزات)
نقل کرده از ابو جعفر محمد بن جریر طبری گوید حدیث کرد به ما
ابوالفضل محمد بن عبدالله و او گفت: نقل کرد بهما جعفر بن مالک فرازی
او گوید : حدیث نمود به ما علی بن یونس خراز از احمد بن محمد بن
ابی نصر گفت : بودم من و محمد بن سنان و صفوان و عبدالله بن مغیره
در حضور امام ابوالحسن رضا (ع) در منی فرمود برای تو حاجتی هست؟
عرض کردم بلی و نامه بهرام ما مر قوم فرمود به ابو جعفر (ع) و وقتی
که برگشتیم بمدينة امام جواد (ع) را مسافر (از خدام امام (ع) است)
بر دوش خود برای ما بیرون آورد و آن حضرت در آن روز هیجده ماهه
بود نامه را به آن حضرت دادیم مهر آن را برداشت و نامه را خواند.

←

صحیحة (باح باح) و ذلك في الفاظ الصبيان المهمة المعنى يعني انه بعد قراته
الكتاب اظهر رجوعه الى حاله الطفولية والله العالم .

وقيل : ان في النسخ الخطية هذه الكلمة غير منقوطة او مختلفة و قريب مما
قلنا ما في حاشية المنهج من الوحيد (ره) .

و نامه نوشتن امام هادی (ع) با خط و زبان رومی در روایت
فصلی که شیخ صدوق (ره) و دیگران نقل کرده‌اند مذکور است رجوع
شود به کتاب مدینه المعاجز^۱ و اکمال الدین صدوق (ره).

اگر از این قبیل احادیث که در کتب و جوامع حدیث روایت شده
نقل شود باید تألیف مستقلی جمع آوری گردد و به همین قدر در اینجا
اکتفاء نموده و کلام یکی از بزرگان متکلمین امامیه را که درباره ائمه
اطهار علیهم السلام بیان فرموده بیاورم.

علامه متکلم کبیر ابن ابی جمهور احسایی (قدس سره) در کتاب
محین المعین گوید^۲:

وجدت فی بعض المصنفات دلائل اجمالیة علی امامة الائمة
الائمة عشر علیهم السلام احب ان احکیها بلفظها و هی أحد الدلائل علی امامة
الائمة (ع): ما ظهر عنهم من العلوم التي تفرقت فی فرق العالم فحصل
فی کل فرقة منهم فن و اجتمعت فنونها و سائر انواعها فی آل محمد علیهم السلام
الامر ی الی ما روی عن امیر المؤمنین علیه السلام من ابواب التوحید ؟
و عن الباقر و عن الصادق (ع) و اصحاب ابنه موسی (ع) و لم یبق فن من

۱- مدینه المعاجز ص ۵۵۶.

۲- نسخه خطی موجود در کتابخانه ما که در سال (۱۰۹۲) ه ق در

تهربزه استنساخ شده است.

فنون العلم الا روى عنه (ع) و كذلك كانت حال ابنه موسى (ع) من بعده من اظهار العلوم وكذلك كان سبيل ابي الحسن و ابي محمد العسكري عليه السلام و انما كانت الرواية عنهما اقل لانهما كانا محبوسين في عسكر السلطان ممنوعين عن الانبساط في العبارات و الفتاوى و ان يلقيهما كل احد من الناس ...

ولم يمكن احد يدعى انهم اخذوا العلم عن رجال العامة او بلوغه من روايتهم و فقها انهم لانهم لم يروا قط مختلفين الى احد من العلماء في تعلم شي من العلوم واكثره لا يعرف الا منهم ولم يظهر الا عنهم فعلمنا ان هذه العلوم بأسرها قد انتشرت عنهم مع غنائهم عن سائر الناس حتى زيادتهم في ذلك على كافتهم و نقصان جميع العلماء عن رتبهم فثبت انهم اخذوا بها عن النبي صلى الله عليه وآله فيما يحتاجون اليه و غنائهم عنهم فيكونوا مفزعا لامته في الدين و ملجأ لهم في الاحكام و جروا في هذا مجرى النبي صلى الله عليه وآله في تخصيص الله له لا علامه احوال الامم السالفة و افهامه ما في الكتب المتقدمة من غير ان يقرأ كتاباً او يلقي احداً من أهله هذا . فثبت في العقول : ان الاعلم افضل و الافضل ادلى بالامامة من المفضول لما دل عليه الله من الايات و اذا كانت ائمتنا عليهم السلام اعلم الامة ثبت انهم ائمة الاسلام الذين استحقوا الرياسة على الانام الخ .

مى فرمايد : در بعض مصنفات علماء ، دليلهاى اجمالى بر امامت ائمه اثنا عشر عليهم السلام يافتم و خوش داشتيم آنها را نقل نمايم و عين الفاظ آنها

را بیاورم چون آنها یکی از دلائل بر امامت ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام است :

آنچه از آنها از علوم آشکار شده و در تمامی فرقه های دنیا منتشر و متفرق گردیده و نزد هر فرقه ای از فرقه ها فنی حاصل گشته و تمامی فنون و اصناف آن علمها و انواع آنها نزد آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَام جمع شده است آیا نمی بینید آنچه از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده از باب های توحید و از امام باقر و صادق عَلَيْهِمَا السَّلَام و از اصحاب فرزندش موسی عَلَيْهِ السَّلَام و باقی نمانده فنی از فنون علم مگر این که روایت شده از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام و همچنان بود حال فرزندش موسی عَلَيْهِ السَّلَام بعد از آن حضرت از آشکار ساختن علوم .

و همچنان بود راهی که امام هادی و امام حسن عسکری عَلَيْهِمَا السَّلَام پیمودند در نشر علوم ولی روایت از آن دو بزرگوار کمتر بوده چون هر دو آن حضرات در ارتش خلیفه وقت زندانی بودند و از بسط و نشر دادن علم با تکلم با مردم و فتوی دادن ممنوع بودند و کسی نمی توانست با آن دو امام عَلَيْهِمَا السَّلَام ملاقات نماید و تمام مردم نمی توانستند به حضور ایشان شرفیاب شده و اخذ علم کنند .

و اُحدی اِذْعاء نموده که ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام از علمای عامه و رجال آنها اخذ علم کرده باشند یا علم به آن حضرات از راویان عامه و فقهاء آنها رسیده باشد زیرا ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام ابدآ دیده نشده که به نزد اُحدی از علماء برای یاد گرفتن چیزی از علوم آمد و رفت داشته باشند با این که اکثر علوم شناخته نشده مگر از ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام و علوم آشکار نگردیده مگر از

آن حضرات علیهم السلام و از اینجا ما می‌دانیم و علم می‌رسانیم به این که این علوم تماماً از ائمه علیهم السلام انتشار یافته و آنها مستغنی از سائر مردم بوده‌اند بلکه در این باره آن حضرات (ع) برتری بر تمامی مردم داشته‌اند و تمامی علماء از رسیدن به مقامات علمی ائمه علیهم السلام کوتاه آمده و به مرتبه آنها هرگز نرسیده‌اند.

پس ثابت شد که ائمه علیهم السلام در هر آنچه احتیاج به آن داشته‌اند علوم را از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اخذ کرده‌اند و آن حضرات غنی از دیگران بوده‌اند تا این که آن حضرات پناهگاه اُمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در امور دین و ملجأ آنها در احکام شرع مبین باشند و ائمه (ع) در این حالات و اوصاف خودشان مانند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده‌اند که خداوند اختصاص داده بر او در آگاه نمودن وی بر احوال امت‌های گذشته و در فهمانیدن به او آنچه در کتاب‌های گذشته بوده بدون این که کتابی بخواند یا احدی را از هر دو طائفه از اهل کتاب (یعنی یهود و نصاری) ملاقات در خواندن نماید.

پس ثابت گردید در عقل‌های عقلاء: این که اعلم افضل است و افضل اولی به اشغال مقام امامت است از کسی که او مفضول است برای این که بر آن خداوند در آیات دلالت فرموده است پس وقتی که ائمه ما (ع) اعلم امت‌اند ثابت شد که آنها ائمه اسلام‌اند که استحقاق ریاست بر مردم دارند.

این جملات و کلمات معانی عبارات است که از قلم یکی از بزرگان

متکلمین امامیه صادر شده و حاصل آن این است امام نیز مثل پیغمبر ﷺ احتیاج به خواندن و نوشتن و یاد گرفتن خط و تحصیل ندارد و بر حسب قاعده نیز چنانچه مکررا اشاره کردیم قول صحیح و کلام درست است که امام علی (علیه السلام) در تمامی اوصاف و کمالات مانند پیغمبر ﷺ است چنانچه پیغمبر ﷺ علم و کمالاتش از جانب خداست امام علی (علیه السلام) مثل اوست فرقی ندارد مگر در نبوت که امام علی (علیه السلام) آن منصب را ندارد .

و یکی دیگر از بزرگان علمای امامیه شیخ الاسلام شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی همدانی جبعی قدس سره والد شیخ بهائی رضوان الله علیه در کتاب درایة الحدیث گوید : ولقد علم بین کل الخلق من العامة و الخاصة انه لم یسأل احد منهم ﷺ قط فتردد ولا توقف ولا استشكل احد منهم سؤالا قط ولا عول فی جوابه علی کتاب ولا مباحث مع انهم لم یشهدوا قط مختلفین الی معلّم ولا ادعی ذلك علیهم مدّع من اولیائهم ولا من اعدائهم بل کل واحد منهم یسند عن آبائه عن رسول الله ﷺ و هذا من أقوى الأدلة علی اختصاصهم بالمزایا التي یقطع کل ذی لب بانها من الله تعالی میّزهم بها عن الخلق ومعجزاتهم الباهرات و اخبارهم بالمغیبات ممّا نقله الثقات واشتهر فی کل الامکنة والافات انظر ص ۴۱ ط ایران .

پس کسی که ادّعاء کرده که پیغمبر اکرم ﷺ هزینه تحصیل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را از مال خدیجه کبری (علیها السلام) که در اختیارش گذاشته بود پرداخت حرف بی مدرك گفته و کلماتی برخلاف معتقدات

شیعه امامیه سفته است .

در تاریخ حالات آن حضرت کسی این قضیه را نکارش نداده و اگر این ادعاء از اجتهادات خود نویسنده آنست بر خودش برگردانیده می شود و در استنباطات خود به خطأ و غلط رفته است مگر این که در معتقدات خود راه سنیها را پیموده باشد و مبانی اعتقاداتش متکی و مبتنی بر مبانی سنیها باشد که هر جاهل و نادان را لایق اشغال مقام خلافت و نیابت از پیغمبر ﷺ بدانند و مانند رئیس جمهوریهای فعلی دنیا اشخاص عادی را به امامت انتخاب کنند و او را امام و خلیفه بدانند فعلی الاسلام السلام چنانچه آخر کارشان نیز به این وضع کشید که می بینیم .

آیا از ضروریات مذهب ما شیعه امامیه اثنا عشریه نیست که حضرت ولی عصر بقیه الله ارواحنا فداء در حین رحلت پدر بزرگوارش امام حسن عسکری (علیه السلام) بیشتر از پنج سال نداشت؟ آیا در آن سن به تمامی علوم و معارف رسول الله ﷺ دارا نبود؟ هرگز کسی که شیعه و معتقد به عقائد حقّه باشد نمی تواند آن را انکار کند .

شیخ اعظم مفید (ره) گوید : و کان سنه عند وفاة ابیه خمس سنین آناء الله فیها الحکمة و فصل الخطاب و جعله آیه للعالمین و آتام الحکمة کما آتاها یحیی صبیاً و جعله اماماً فی حال الطفولية الظاهرة کما جعل عیسی بن مریم فی المهد نبیاً و قد سبق النص علیه فی ملة الاسلام من نبی الهدی ﷺ ثم من أمیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)

و نص عليه الائمة واحداً بعد واحد الى ابيه الحسن (ع) و نص ابوه عليه عند ثقاته و خاصة شيعته و كان الخبر بغيبته ثابتاً قبل وجوده و بدولته مستفيضاً قبل غيبته و هو صاحب السيف من ائمة الهدى (ع) و القائم بالحق المنتظر لدولة الايمان وله قبل قيامه غيبتان '.... الخ

امام عصر و ناموس دهر بقیة الله فی العالمین در آن موقع پنج سالگی به تصریح شیخ اعظم مفید (ره) چنانچه کلمات شریفه اش نقل شد مانند عیسی (ع) و یحیی (ع) بوده که علم و حکمت و نبوت به آنها عطا شده بود و به امام (ع) نیز در آن سن مبارک تمامی علوم آنها و امامت عطا شده است آیا احتیاج داشت پیش اشخاص عادی تحصیل کرده و خط نوشتن یاد بگیرد و هزینه و مخارج صرف کند از معلّمی درس خواندن و نوشتن بیاموزد ؟

منظور از شرح دادن به این حالات ائمة اطهار (ع) آنست که معلوم شود ادّعاء این که رسول الله (ص) از مال خدیجه به آسانی توانست وسائل تحصیل سواد و آموختن خط را برای علی علیه السلام فراهم سازد و هزینه اش را بپردازد دور از عقیده تشیع است و دور از واقع تاریخی و کذب محض و هذیان صرف است که بلکه بتوانند امیر المؤمنین علیه السلام را به ردیف و جرگه اشخاص عادی بیاورند و روح ضد تشیع و تعصب

آباء و اجدادی در آن گونه اشخاص بروز کرده، به کدام دلیل این نسبت بی مدرك به رسول الله ﷺ و امیر المؤمنین (علیه السلام) داده شده؟ برای ما معلوم نیست.

و از آنچه گفتیم معلوم شد کلام بی مأخذ است اگر گفته شود: قوله تعالى: قال انی عبد الله آنانی الكتاب وجعلنی نبياً. ای سیجعلنی نبیا فیما بعد لان الرضيع لا يكون قدوة للناس و حجة علیهم کیف و هو غیر مسئول عن أقواله وأفعاله فهل يكون مسؤولاً عن تبليغ رسالات الله الى عباده؟ و عن الاناجيل ان عيسى بعث في سن الثلاثين و انما تكلم في المهدي لتبرئة أمه من الزنا والفجور لا لانه نبی مرسل.

قلت: قوله: ای سیجعلنی نبياً فیما بعد. معنی مجازی لا یصار الیه من دون قرينة صارفة عن المعنی الحقیقی و ظواهر القرآن حجة بالاتفاق و مخالفة الاخباریین لا یعبأ بها كما حقق فی اصول الفقه و المراد ان الاتفاق حاصل ان ظواهر القرآن حجة فی الفروع و الاحکام و اما فی اصول الدین و فروعها فیضاً حجة اذا توافقت الظواهر القرآنیة مع الادلة و القرائن القطعیة من أحادیث العترة الطاهرة و ضرورة مذهب الامامية فمتی حصل التوافق یصل الظاهر القرآنی الى مرتبة النص فیحصل للمكلف القطع من ظاهر القرآن و یصیر المستفاد من الظاهر قطعاً فیکون حجة فی اصول الدین و فروعها لاطنیاً حتی یرد اشکال المتوهم كما اشرنا الیه فی صفحة: (۷۳۳) سطر: (۱۱) بقولنا: و توهم نشود.... الخ و لذلك تمسک الشیخ المفید قدس سره فی حق عیسی (ع) بظاهر

القرآن الكريم بقوله: وظاهر الذكر دليل على ذلك فى قوله تعالى:
 النخ كما يأتى نقل كلامه قدس سره . ولا بد من حمل الآية على ظاهرها و
 ظاهر كلمة : «آتانى» وكذا ظاهر « وجعلنى » على صيغة الماضى : ان الله
 تعالى آتاه الكتاب وجعله نبياً فى حال تكلمه وهو مع تبرئته لاهمه اخبر
 عن كونه نبياً صاحب كتاب و هذا هو المعنى الحقيقى للآية ولا بد من
 الاخذ به و رفض المعنى المجازى عملاً بالقاعدة .

قوله : لان الرضيع لا يكون قدوة النخ لم لا يكون الرضيع الذى
 هو عيسى المسيح (عليه السلام) قدوة للناس و حجة عليهم وهو آية من آيات الله
 الباهرة ؟

نعم الرضيع الذى هو فى بيت صاحب هذا الكلام لا يكون قدوة
 للناس و حجة عليهم لا الرضيع الذى هو آية من آيات الله تعالى كما
 نطق به القرآن الكريم فى قوله :

و جعلناها و ابنها آية للعالمين

سورة ٢١ آية ٩١ .

وقوله : فهل يكون مسئولاً عن تبليغ رسالات الله الى عباده ؟ فى
 هذه الكلمات مغالطة واضحة فان كون عيسى الرضيع نبياً فى المهدي
 يعنى فيه علم النبوة و كمال العقل و كونه جامعاً لجميع كمالات النبوة
 لا يستلزم ذلك كون المسيح (عليه السلام) رسولاً مبعوثاً الى الناس ومرسلاً اليهم
 فى ذلك الوقت حتى يقول صاحب هذا الكلام : فهل يكون الرضيع مسئولاً
 عن تبليغ رسالات الله الى عباده ؟ فانه لم يكن مرسلاً مبعوثاً حينئذ عن

الله تعالى رسالاته الى الناس .

نعم نقل الشيخ الطبرسى (ره) فى مجمع البيان فى تفسير آية :
قال انى عبدالله الخ من جملة الاقوال ما هذا لفظه : و قيل ان الله تعالى
اكمل عقله فى صغره و ارسله الى عبادہ و كان نبياً مبعوثاً الى الناس فى
ذلك الوقت مكلفاً عاقلاً و لذلك كانت له تلك المعجزة .

و الحق ان عيسى (ع) كان كامل العقل فى ذلك الوقت ولم يكن
مرسلاً الى عبادہ و كان نبياً بمعنى فيه علم النبوة وكمالات النبى وادصافه
باسرها و لكن لم يكن مبعوثاً الى الناس فى ذلك الحين و كان فيه كمال
العقل و التكاليف فى نفسه فقول القائل: ان الرضيع غير مسئول عن أقواله
و افعاله ، باطل من اساسه .

وقوله : عيسى عليه السلام بعث فى سن الثلاثين و نقله عن الاناجيل لا
يعتمد عليه^٢ فانه لا ينبغي الاعتماد بهذه الاناجيل المعروفة التى الفوها
بعد زمن المسيح (ع) بقرون كثيرة كما هو محقق فى محله انظر الى
كتاب اظهار الحق للعلامة الكبير الهندى وغيره من الكتب و الاثار

١- مجمع البيان ج ٣ ص ٥١٢ ط صيدا .

٢- والظاهر ان القائل انما نقل ذلك عن الاناجيل الزاماً على المسيحي
المتزلف كما يأتى و لكن لا احتياج لنا على ذلك بعد ما بين لنا الائمة الطاهرين
(ع) زمان بعثة المسيح (ع) فراجع الى الاحاديث فى الكافى وغيره تجد
صدق ما قلناه .

الخالدة واما الانجيل المنزل الى المسيح (ع) من الله تعالى فليس بأيدينا منه عين ولا أثر .

قال الشيخ المفيد قدس سره : فى ضمن جواب المسألة المتممة للخمسين من المسائل العكبيرة فى حق رسول الله ﷺ : انه لم يزل فى الحكم مبعوثاً و فى العلم نبياً و هو كذلك^١.

قلت وهكذا نقول فى حق المسيح (ع) حين كان فى المهد رضيعاً نبياً و فى حق يحيى حين كان صبياً و آناه الله الحكمة و النبوة و جعله نبياً وكذلك يجعل الصبى فى ظاهر الحال اماماً و حجة على الناس كما جعل الامام الجواد والامام الهادى والحجة المنتظر القائم المهدي عليهم السلام فى حال صغرهم فى ظاهر الحال اماماً وخليفة و وصياً وائمة يهدون الى الحق بالضرورة من مذهبنا و جعل فيهم الحكمة و فصل الخطاب و جعل فيهم علوم الانبياء و المرسلين و لا سيما علوم خاتم النبيين صلوات الله عليهم اجمعين .

واما قوله: لالانه نبى مرسل. فقلت نعم نبى بالمعنى الذى ذكرنا ولكن لم يكن مرسلاً فى ذلك الوقت ففى قوله هذا مغالطة واضحة لان النبوة بالمعنى الذى ذكرناه لا تستلزم الرسالة .

ولابأس هنا بنقل كلمات الشيخ المفيد قدس سره فى كتابه اوائل

المقالات كما نقلنا مختصراً من ترجمتها فيما سبق .

قال قدس سره ما هذا لفظه الشريف :

القول في كلام عيسى (ع) في المهد و اقول :

ان كلام عيسى عليه السلام كان على كمال عقل و ثبوت تكليف و بعد اداء واجب كان منه و نبوة حصلت له و ظاهر الذكر دليل على ذلك في قوله تعالى: قال انى عبدالله آتاني الكتاب و جعلنى نبياً و هذا مذهب اهل الامامة بأسرها و جماعة من أهل الشيعة غيرها و قد ذهب اليه نفر من المعتزلة وكثير من أصحاب الحديث و خالف فيه الخوارج و بعض الزيدية و فرق من المعتزلة^١.

ثم لا يخفى على الباحث المنقب ان القائل انما ذكر تلك الكلمات التي أشرنا اليها و نقلناها بعينها فيما سبق من حمل آية : قال انى عبدالله الخ على المعنى المجازى و تفوه في حق المسيح (ع) بما نقلناه عنه كما سمعت، فقد اراد بذلك دحض شبهة مسيحي متزلف: ان عيسى (ع) نبيء طفلاً صغيراً على العكس من محمد صلى الله عليه وآله الذى بعث بعد الاربعين أراد هذا المتزلف ان يفضل بزعمه عيسى (ع) على رسول الله صلى الله عليه وآله .

ولكن قول هذا المتزلف باطل من أساسه و عاطل من أصله فان رسول الله (ص) بعث بالرسالة و تبليغ رسالات الله تعالى الى عباده بعد

الاربعين لا انه صار نبياً بعد بلوغ سنه الشريف الى الاربعين بل كان نبياً منذ تولده و صغره و عاملاً بشريعة نفسه المقدسة لا بشريعة أحد ممن تقدمه كما ان عيسى (ع) كان في المهد نبياً بنص القرآن الكريم فكذاك كان رسول الله ﷺ نبياً في ذلك الوقت قطعاً وقد روى الفريقان الشيعة و السنة انه ﷺ قال :

كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين .

وغير خفى انه ﷺ اشار في هذا الحديث^١ الى انه كان له النبوة و جميع كما لانها القدسية و اوصافها العلية في مقام النورانية ايضاً و لاشك انه كان له ﷺ من ذلك الحين الولاية العامة المطلقة الكلية و قد شرحنا الولاية التكوينية و التشريعية في تعليقاتنا على كتاب «انيس الموحدين» للعلامة النراقي قدس سره فراجع .

وأضف الى ما ذكرنا ان ضرورة الاسلام المقدس قاضية ان رسول الله ﷺ أفضل الاولين و الآخرين من الانبياء و المرسلين و أوصيائهم المرضيين و من جميع الملائكة المقربين فاذا كان عيسى عليه السلام نبياً في

١- ولايتهم انه يمكن ان يكون نبوته المرادة في الحديث النبوة الانية اي كبت لى النبوة من حيث الاستعداد و القابلية = فانه مدفوع و لا بانه مجاز لا بصار اليه . و ثانياً ان الأدلة من العقل و النقل دالة على ثبوت نبوته الفعلية في جميع الازمنة كما هو محقق في محله و لا يسع المقام باكثر من ذلك .

المهد و يحيى نبياً فى حال كونه صبياً فكذلك النبى محمد خاتم النبيين ﷺ بالضرورة من الدين .

ولما كان الامام لابد وان يكون مثل النبى (ص) فى جميع الاوصاف و الكمالات و الصفات العليا الا النبوة فالامام (ع) ايضاً امام من حين تولده و كونه رضيعاً فى المهد ومنذ صباوته الظاهرة نعم لا يجتمع امامان فى وقت واحد الا أن احدهما ناطق والاخر صامت و اذا ارتحل الامام الناطق الى جوار رحمة ربه تعالى يحصل بعض الشؤون للامام الحى الظاهر كنزول الروح و الملائكة فى ليلة القدر الى حضرته المقدسة ويتوجه هداية الخلق اليه و وصول اعمالهم بوساطته الى الله تعالى و يصير هو واسطة فى الفيض ويدعى يوم القيامة الخلائق الموجودون فى زمانه و القائلون بامامته بهذا الامام قال الله تعالى: يوم ندعو اكل اناس بامامهم، و قال الله تعالى: و جعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا، الحمد لله الذى هدانا لهذا و ما كنا لنهتدى لولا ان هدانا الله ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمة انك أنت الوهاب .



(در اغلب آنچه از آیات قرآن مجید استفاده می شود)

(مخالفت کرده اند)

آیه الله شیخ جمال الدین حسن بن مطهر حلی شهر بعلامة قدس الله روحه که نزد شیعه امامیه آیه الله مطلق در میان علمای اعلام و علامه علی الاطلاق عبارت از آن بزرگوار است حقوق بسیار در ذمه عموم شیعه داشته و به زحمات بی شمار در مدت زندگانی خویش در راه ترویج دین و نشر آئین سید المرسلین و اثبات حقانیت طریقه اهل بیت طاهرين عليهم السلام متحمل شده که بر هر فرد شیعی امامی لازم است که هیچ وقت و در هیچ زمان با مرور دوران او را فراموش نکرده و روح مقدس او را با اعمال خیر و با بر و احسان و قرائت قرآن شاد نمایند، و الحق عظمت روحی آن بزرگوار طور است باین که چندین قرن است که از دنیا رحلت فرموده و در جوار امیر المؤمنین (ع) آرامیده ولی نام نامیش و لقب گرامیش «علامه» نزد عموم شیعه از بزرگ و کوچک و خرد و کلان مشهور و در زبانها معروف و عموماً به وی ثنا خوانند و قدردانی می نمایند.

و راجع به نسب آن بزرگوار و اصل و نژادش داستانی دارم
چون هنوز مدرک آن را خودم به دست نیاورده‌ام نمی‌خواهم با نقل
نقات از فضلاء و دوستان به قلم آورده و نگارش بدهم و از خداوند
متعال مسئلت می‌نمایم که هر چه زودتر زیارت اُعتاب مقدسه را در عراق
نصیب فرماید تا بتوانم آنچه شنیده‌ام آن را بلکه خودم به‌رأی العین
مشاهده و مدرک را تحصیل نمایم ان شاء الله تعالی بمنه وجوده بحق النبی
و آله صلوات الله علیهم .

در سه چهار سال قبل در سفر اجباری باستان کرمان و توقف در
(بافت) تقریباً سی فرسخی شهرستان کرمان پس از مراجعت از آن سفر
باز در زنجان باقامت اجباری قریب به شش ماه بودم و از مهربانیهای
اهالی محترم زنجان عموماً و از مهمان نوازی و محبت‌های بی‌پایان
صدیقنا الاخ الامجد علامه جلیل آیه الله آقای حاج آقا علی‌الدین حسینی
دامت برکاته خصوصاً کاملاً برخوردار بوده و بویژه از مذاکرات علمی
و مباحثات فقهی و ادبی و تاریخی که در حضور آن برادر مکرم معظم
واقع می‌شد صفای عجیب و حظوظ روحی غریب داشت که بوصف نمی‌آید
و بعبارت نمی‌گنجد و مقداری از آن حوادث و تواریخ در کتاب
(سفرنامه بافت) شرح داده شده است و از جمله فوایدی که در ایام توقف در
شهرستان زنجان نصیب شد یکی هم اطلاع بر کتاب (ایضاح مخالفة السنة
لنص الكتاب والسنة) است که به نسخه خطی به قطع کوچک در کتابخانه
شخصی آن برادر معظم ادام الله بقائه مطلع شده و به مطالعه اش موفق

شدم از ملاحظه آن کتاب معلوم می شود که آیه الله علامه قدس الله روحه
چقدر افکار دقیق و ذهن عمیق داشته و چقدر به زحمات طاقت فرسا
متحمل شده و آنچه از آیات قرآنی استفاده می شود بطور فشرده و اجمال
بیان فرموده و مخالفت عامه را با آن مطلب مستفاد نیز بیان فرموده
است .

قبلاً آنچه شیخنا الاستاد البحاث الطهرانی قدس سره در (الذریعة)
در باره این کتاب نامبرده نگارش داده آن را در اینجا بیاورم و بعد از آن
برای نمونه از عین عبارات آن کتاب شریف که در کتاب (الفوائد) نقل
کرده ام در اینجا برای خوانندگان محترم نقل نمایم .

شیخنا الاستاد (ره) می فرماید : (ایضاح مخالفة السنة) یعد من
کتاب التفاسیر لما فيه من تفسیر الايات و بیان مداليلها و یعد من
کتاب الردود الدينية لاشتماله على بیان مخالفات لنص الكتاب والسنة .
هو لایة الله العلامة الحلی الحسن بن یوسف بن المطهر المتوفی
سنة: (۷۲۶) قال الشيخ المحدث الحر العاملی فی ترجمة المؤلف (انه
سلك فيه مسلکاً عجیباً و بین المخالفات التي وقعت لكل آية من جهات
کثيرة . وقد وصل الينا المجلد الثاني منه و فيه تمام سورة آل عمران)
و ذکر انه يوجد فی الخزانة الرضویة « اقول » نسخة الخزانة الرضویة
توجد فيها حتی اليوم وهي من موقوفة ابن خاتون سنة ۱۰۶۷ و توجد
فی خزانة آل شیخ الاسلام بزنجان نسخة أخرى .

و قال سيدنا ابو محمد الحسن صدرالدين : (انی رأیت نسخة خط

العلامة المؤلف في مكتبة السيد آقا ميرزا الاصفهاني النجفي المولع
بجمع الكتب المتوفى حدود سنة ۱۳۱۱، و الموجود في تلك النسخ من
آية : زين للذين كفروا الحياة الدنيا - في سورة البقرة آية : ۲۰۸ الى
آخر سورة آل عمران و فرغ منه سنة : (۷۲۳) .

جزء دوم آن کتاب شریف در کتابخانه شخصی صديقنا العلامة سلمه
الله تعالى در زنجان موجود است و از موقوفات جد امجدشان سيد فقيه
آقا سيد محمد بن قاسم حسيني شهير به مجتهد رحمه الله است و آخر جزء
از کتاب اين است :

تم الجزء الثاني من كتاب ايضاح مخالفة السنة لنص الكتاب و
السنة و يتلوه في الجزء الثالث سورة النساء على يد العبد الفقير الى
الله تعالى حسن بن يوسف بن المطهر الحلبي مصنف الكتاب تسويداً في
الحضرة الشريفة الغروية صلوات الله على مشرفها في آخر نهار الجمعة
العشرين من شوال سنة ثلاث و عشرين و سبعمائة و صلى الله على محمد وآله
الطيبين الطاهرين وسلم كثيراً .

چنانچه شيخنا الاستاد (ره) فرموده از آیه شریفه : زين للذين
كفروا الخ از سورة بقره شروع فرموده و تا آخر سورة آل عمران است
معلوم می شود جزء اول را تأليف فرموده و نسخه نامبرده جزء دوم است
و از جزء سوم خداوند عالم است که موفق به تأليف آن شده یا نه ؟
چون از اين نسخه جزء دوم چنانچه از تاريخ فراغش معلوم است سه
سال تقريباً قبل از وفاتش فارغ شده است .

و از بیانات آیه الله (ره) در این کتاب معلوم است که مخالفین
چقدر مخالفت با مطالب مستفاد از قرآن کریم کرده‌اند و برای اطلاع
نقل می‌شود :

قال قدس سره فی اول هذا الجزء الثانی ما هذا لفظه: قال الله تعالی:
زین للذین کفروا الحیوة الدنیا و یسخرون من الذین آمنوا و الذین
اتقوا فوهم یوم القيامة والله یرزق من یشاء بغير حساب .
اقول : خالفت السنة هذه الایة من وجوه :

(۱) زین: المزین للذین کفروا الحیوة الدنیا هو ابلیس وجنوده
لانه هو الذی یغر و یقوی دواعی الشهوة و یحسن فعل القبیح والاخلال
بالواجب و یسوف لهم التوبة و لا یصح ان یشکون المزین هو الله تعالی لانه
تعالی زهد فیها و اعلم انها دار الفرور و توعده علی ارتکاب القبايح فیها
و انما یصح ذلك لو كانت الافعال مستندة الی العبد و خالفت السنة فیہ .
(ب) هذا انما یصح لو کان الله تعالی لا یفعل القبیح و خالفت
السنة فیہ .

(ج) للذین کفروا : اسند الکفر الیهם و انما یصح ذلك لو کان
العبد فاعلا و خالفت السنة فیہ .

(د) و یسخرون : اسند السخریة الیهם و انما یصح لو کان العبد
فاعلا و خالفت السنة فیہ .

(هـ) من الذين آمنوا : اسند الايمان اليهم و انما يصح لو كان العبد فاعلا و خالفت السنة فيه .

(و) و الذين اتقوا : اسند التقوى اليهم و انما يصح لو كان العبد فاعلا و خالفت السنة فيه .

(ز) فوقهم يوم القيامة : اى فى عليين و الفجار فى الجحيم و هذا خبر انما يعلم صدقه لو امتنع الكذب على الله تعالى و خالفت السنة فيه .

(ح) والله يرزق من يشاء : خبر انما يعلم صدقه لو امتنع الكذب على الله تعالى و خالفت السنة فيه .

(ط) بغير حساب : اى كثيراً لا يدخله الحساب لكثرتة ، او لا يرزق المؤمن على قدر ايمانه ولا الكافر على قدر كفره فى الدنيا ، او يعطى أهل الجنة ما لا يتناهى ولا يأتى عليه الحساب . و هذا خبر انما يعلم صدقه لو امتنع الكذب على الله تعالى و خالفت السنة فيه .

و در تفسير آية شريفة مباھله مرقوم فرموده : قال الله تعالى : فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل : تعالوا ندع ابنائنا و ابناءكم و نساءنا و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين .

اقول : خالفت السنة هذه الآية من وجوه :

(١) فمن حاجك: أسند الفعل اليه وانما يصح لو كان العبد فاعلا
و خالفت السنة فيه .

(ب) فقل تعالوا : امر و انما يصح لو كان العبد فاعلا و خالفت
السنة فيه .

(ج) ندع ابناءنا و ابناءكم و نساءنا و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم:
اخبارات انما يعلم صدقها لوا متنع الكذب على الله تعالى و خالفت
السنة فيه .

(د) فنجعل لعنة الله على الكاذبين: أسند الفعل اليهم و انما يصح
لو كان العبد فاعلا و خالفت السنة فيه .

استدل ابو بكر الرازي بهذه الاية على ان الحسن والحسين عليهما السلام
ابنا رسول الله ﷺ وان ولد البنت ابن على الحقيقة .

واستدل ابن غيلان بهذه الاية على أن الحسن والحسين صلوات
الله عليهما كانا مكلفين في تلك الحال لان المباهلة لا تجوز الامع البالغين.
و استدلت الامامية بهذه الاية على أن امير المؤمنين صلوات الله
عليه كان أفضل الصحابة من وجهين :

الاول : ان موضوع المباهلة ليطمخ المحقق من المبطل ولا يصح
ان تفعل الا بمن هو مأمون الباطل و يكون مقطوعاً على صحة عقيدته
و أنه أفضل الناس عند الله لان استعانة النبي ﷺ به في الدعاء تدل على

علو مرتبه و شرف منزلته و تمیزه عن غیره .

والثانی : ان قوله تعالى : وأنفسنا وأنفسکم أشار به الى أن نفس

على عليها السلام هي نفس محمد صلى الله عليه وآله والاتحاد محال فالمراد به المساوات ومساوی
الافضل أفضل .

و اراد بقوله : نساءنا فاطمة عليها السلام . و هذا كله يدل على أفضليتهم

عليهم السلام على غیرهم فان العقل يقضى بانه لو كان أحد أفضل منهم استند
به النبي صلى الله عليه وآله في الدعاء على ان الله تعالى هو الذي أمره بذلك وخالفت
السنة فيه .

توضیح کلام آیه الله قدس سره آنست که : هر گاه کسی افضل از

امیر المؤمنین و فاطمه زهراء و حسنین صلوات الله عليهم وجود داشت و یا
مساوی با آنها بود رسول الله صلى الله عليه وآله لا بد بود تمامی آنها را در مباحله
حاضر نموده و بیاورد و اکتفاء به آن چهار وجود مقدس نفرماید زیرا
آیه شریفه ظاهر در عموم أبناء و نساء و أنفس است و جمع مضاف حقیقت
در استغراق است ولی این عمومات بر خصوص آن حضرات اطلاق شده
و ضروری میان مسلمانها است که غیر از آن ذوات مقدسه کسی را رسول
الله صلى الله عليه وآله در مقام مباحله بانصاری نجران نیاورده و اگر در میان مسلمین
أحدی از پسر ها و زنان و نفوس که مساوی و هم ردیف با آنان و مساوی
با نفس رسول الله صلى الله عليه وآله بود لا بد بایستی با آن حضرات به مباحله حاضر
شود و اکتفاء به آن ذوات مقدسه نکردد زیرا ترجیح بالمرجح محال
است .

و این که در نساء و انفس اختصاص داده به زهراء و مرتضی (ع) ولی در ابناء اکتفاء به یکی از امام حسن و امام حسین علیهما السلام نفرموده و بلکه هر دو سبطین را به مقام مباحله آورده معلوم می شود در انفس اُحدی نبوده که برابری با امیر المؤمنین علیه السلام کند که مساوی با نفس رسول الله صلی الله علیه و آله است و در نساء نیز کسی نبوده که برابر با زهراء علیها السلام بتول باشد و لذا آوردن آنها از نساء و انفس از دیگران عموماً غنی بوده و آن دو بزرگوار رجحان بر دیگران داشته اند والا اگر کسی هم ردیف داشتند ترجیح بلامرجح بوده بایستی آن هم ردیف های آنها را نیز بیاورد پس کسی از مسلمین در ردیف آنها نبوده است ولی در ابناء چون سبطین با هم مساوی و هم ردیف اند و لذا نمی توانست اکتفاء به آوردن یکی از آن دو بزرگوار بفرماید و ترجیح بلامرجح محال است و لذا لابد باید هر دو را بیاورد و اگر کسی در مسلمین با سبطین مساوی بود به ناچار بایستی او را هم بیاورد ولی نیاورده معلوم می شود کسی در ابناء هم ردیف آنها نبوده است والا نیاوردن هم ردیف ها مخالف حکمت و عدالت و مساوات می شد.

پس از آیه شریفه با اندک دقت افضلیت امیر المؤمنین علیه السلام از تمامی نفوس معلوم است زیرا با نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله برابر و مساوی است و اُحدی به آن نمی رسد و در نساء در افضلیت کسی به زهراء علیها السلام بتول نمی رسد و همچنین در ابناء کسی هم ردیف و مساوی با سبطین (ع) نبوده و آنها افضل از تمامی ابناء بوده اند.

ص : - ۳۸۵ - س : ۱۴

گفته شد : که ورود جابر بن عبدالله انصاری (ره) در اربعین و
أسراء اهل بیت (ع) به کربلاء گرچه در يك روز اتفاق افتاده است
باز او اول زائر است .

پس از مدتی مطلع شدم بر کلمات اُرننده فاضل معاصر محقق
آقای هاشم معروف الحسنی که تصریح فرموده که ورود جابر بن عبدالله
انصاری (ره) به کربلاء در اربعین اول سیدالشهداء (ع) يك روز قبل از
ورود اسراء بوده است ولی مدرك ومصدر نقل خود را ذکر نکرده است .
وعین عبارات ایشان در اثر خالدهش کتاب «سيرة الائمة الاثنا عشر»
ج ۲ ص ۱۳۲ ط بیروت نقل می شود و کلمات ایشان نظر بر این که از
روی تحقیق و نقلیات شان از مدارك صحیحه ومصادر مورد اعتماد است
و لذا بسیار محل اطمینان است - می فرماید :

ویروی بعض الرواة ان یزید بن معاویة خیر الامام زین العابدین

(ع) بين البقاء بالشام والرجوع الى المدينة فاختر الرجوع اليها فجهزهم يزيد ابن معاوية وأرسل معهم من يتولى اعادة شؤونهم و رعايتهم خلال طريقهم و طلبوا من الدليل ان يعرج بهم على كربلاء فأجابهم لذلك .

و كان جابر بن عبدالله الانصارى وجماعة من بنى هاشم قد شدوا الرحال لزيارة الحسين (ع) فوردوا كربلاء قبل وصول السبايا اليها بيوم واحد و فيما كان جابر بن عبدالله و من معه يجولون بين القبور و اذا بموكب الامام قد أطل عليهم من ناحية الشام ، فقال له قائده و كان جابر مكفوف البصر : انى أرى سواداً قد طلع علينا من ناحية الشام فخاف ان يكون الموكب لاحد من أتباع يزيد او ابن زياد ، فقال جابر : اذهب و أتنا بخبره مسرعاً فان كان من أتباع ابن زياد لعلنا نأوى الى ملجأ ، وان كان لعلنى بن الحسين (ع) و عمارته و أخواته فأنت حرّ لوجه الله ، فمضى و ما لبث ان رجع مسرعاً و هو يقول: يا جابر قم و استقبل حرم رسول الله (ص) هذا زين العابدين (ع) قد جاء بعمارته و أخواته، فقام جابر يمشى حافى الاقدام مسرعاً حتى دنا من الامام زين العابدين (ع) ، فوقع عليه يقبله ويبكى فارتج المكان من كثرة البكاء .

وقال له الامام (ع) : يا جابر ههنا والله قتل رجالنا و ذبحت اطفالنا و سميت نساءونا و حرقت خيامنا .

بنابر اين كه جابر رحمه الله يك روز قبل از ورود اسراء وارد كربلاء

شده پس اول زائر گفتن به جابر رحمه الله صحيح بوده و او اول زائر است ولی ورود جابر به كربلاء يك روز قبل از ورود خاندان رسالت خلاف تصريح بزرگان است که در يك روز وارد شده‌اند چنانچه شرح داده شد .

و ناگفته نماند : از فرمایش جابر رحمه الله به غلامش با سرعت برو و سواری که دیده می‌شود خبر آن را به ما بیاور هرگاه از اتباع ابن‌زیاد است شاید ما پناهگاهی به خودمان پیدا کنیم هرگاه علی بن حسین (ع) است پس تو در راه خدا آزاد هستی .

از این کلام جابر بن عبدالله رحمه الله معلوم می‌شود که آن بزرگوار آگاهی از مراجعت امام (ع) داشته است و در انتظارش بوده که گفته : اگر امام سجاد (ع) باشد تو در راه خدا آزادی - و احتمال می‌داده سوادی که از جانب شام نمایان گشته امام علی بن الحسین (ع) بوده باشد و گویا از آزادی امام (ع) از دست یزید باخبر بوده و جابر (ره) این قضیه را از رسول الله (ص) و أمير المؤمنين (ع) نیز شنیده است چنانچه آمدنش به زیارت كربلاء بعد از شهادت امام حسین عليه السلام به دستور و امر رسول الله (ص) بوده است چنانچه سابقاً نیز به این مطلب اشارت رفته است .

و لابد جابر (ره) این را هم شنیده بوده که در زیارت اربعین با

امام سجّاد علیه السلام ملاقات خواهد کرد و لذا به غلامش دستور داده اگر سوادی که نمایان شده علی بن الحسین علیه السلام باشد تو آزادی ، پس در جابر (ره) حالت انتظاری برای آمدن امام سجّاد علیه السلام بوده است والا از کجا احتمال می داده که سواد نمایان شده اگر از طرف ابن زیاد نباشد پس امام علی بن الحسین علیه السلام است و همان طور هم شده است .



(فتویٰ بعدم جواز لعن کردن بر یزید)

آقای دکتر صلاح‌الدین المنجد در لبنان که آثار و رساله‌های زیادی منتشر می‌سازد اخیراً رساله‌ای به عنوان « سؤال عن یزید بن معاویة » از تألیفات ابن تیمیة حرائی بنیان‌گذار مسلک خشاک و جامد و هابی‌گری نشر نموده و تا حال چاپ سوم آن به نظر رسیده و در مقدمه آن گوید آنچه ترجمه‌اش تقریباً این است :

خلیفه دوم اموی یزید بن معاویة بن ابی سفیان یکی از اشخاصی است که در تاریخ اسلامی آثار عمیقہ گذاشته و حوادث تأسف‌آوری که مقدر شده بود در روزگار وی به‌دست‌های قواد اوجاری‌شود همراه طعن شدید بر علیه او نزد طائفه از طوائف اسلامی شده و عده دوم را وادار بر تعصب بر له او کرده و در تعظیم وی بحد غلو رسیده‌اند^۱ و هر دو فرقه

۱- در سؤال از ابن تیمیة گفته شده ص ۷ که طرفداران یزید به نبوت وی نیز قائلند ولی این روئے

همین طور در روزگار در اختلافند و اهل سنت^۱ طریق وسط را اتخاذ کرده‌اند و محامد اوصاف یزید را ذکر می‌کنند و از سوءاعمال او غفلت ندارند ولی آنها غلو نکرده‌اند در حق و باطل .

تا اینجا ترجمه اجمالی از کلام آقای دکتر نامبرده است بعد گفته: که رساله نامبرده را در کتابخانه جامعه « برنستن » در ولایات متحده در ضمن مخطوطات پیدا کرده و آن را چاپ نموده و نشر کرده و فتوای غزالی را هم به آن ضمیمه نموده است گویا آقای دکتر در ضم فتوای ناهنجار غزالی خواسته حرفهای مزخرف ابن تیمیه را تقویت نماید .

دیرینه فراعنه روزگار است که نخوت و کبر و خود پرستی و تجبر و تفرعن آنها را وادار می‌کند بالاخره خود و جان نثارانش و نوکران چیره خوارش او را به مقام نبوت رسانیده و آخر الامر خداوند قادر متعالش می‌خوانند و او هم مغرور و مشتهی شده و از حب جاه و ریاست (انار بکم الاعلی) می‌گوید این يك ناموس مطرد در قاموس فراعنه روزگار است اختصاص به یزید و طرفدارانش ندارد مگر از آنها کسی پیدا شود که دارای ایمان گرچه ضعیف هم باشد داشته باشد والا رویه شان همان است .

۱- معلوم می‌شود مراد دکتر از اهل سنت اتباع ابن تیمیه است والا مشهور

میان اهل سنت ملعون بودن یزید است .

از این آقای دکتر سؤال می‌کنیم شما که نگارش داده‌اید: یزید از اشخاصی است که در تاریخ آثار عمیق‌گذاشته آیا کدام آثار عمیق‌ه از یزید پلید در صفحه روزگار به یادگار مانده است؟ مگر آثار ظلم و ستم و استبداد و دیکتاتوری وزیر یا انداختن احکام و آثار اسلامی، آیا حوادث ناگوار و وقایع مؤلمه ناهنجار که از قواد وی صادرگشته آیا بدون اطلاع و اجازه وی بوده؟ آیا یزید نبود که به حاکم مدینه دستور داد که از حسین بن علی (ع) برای من بیعت بگیر یا سرش را از بدن جدا کرده و پیش من بفرست؟ آیا همین دستور را به ابن زیاد نداده بود؟ در صورتی که تواریخ شاهد این مدعا است.

و رویه و رفتار ستمکاران و خونخواران روزگار است که خودشان شخصاً فرمان‌کشتار بی‌چاره‌گان و درمانده‌گان را می‌دهند و سپس اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند و گناه را به گردن قواد خودشان می‌اندازند در صورتی که دستور تمامی جزئیات ظلم و ستم و گشت و کشتار را خودشان می‌دهند. آیا انکار ابن تیمیّه با تمام بی‌حیائی و پرووئی که واقعاً مانند وی مرد بی‌حیائی تاریخ در صفحه روزگار نشان نداده به درد می‌خورد که انکار کرده اهل بیت سیدالشهداء (ع) را به‌شام اسیر نبرده‌اند؟ و رأس مطهرش به یزید ارمغان نفرستاده‌اند؟ و با چوپ خیزران بر لبهای مبارکش نزده است؟ چنانچه در همان رساله که آقای دکتر نامبرده نشر کرده این مسلمات تاریخ را انکار نموده است و آقای دکتر يك حرف و کلمه در پاورقی آن چیزی ننوشته است. و گویا در آن هذیان و لاطائلات

و انکار واضحات با وی موافقت نموده است و اگر با ابن تیمیه در آن عقائد و انکار واضحات موافقت نداشت نوشته وی را نشر نمی کرد و هذیانهای او را پخش نمی نمود .

آیا یزید از قضیه جانکداز کربلاء و آن فاجعه عظیمه به دست ابن زیاد که پس از شور با سرجون بن منصور رومی از بطارقه (پاتریک) روم حکومت عراقین - کوفه و بصره - را به وی واگذار کرد که سید الشهداء (ع) را او می تواند دفع کند یا بیعت بگیرد اطلاع نداشت ؟

آیا یزید از فاجعه (حرّه) قتل عام مدینه رسول الله (ص) خبر دار نبود ؟ که چه جنایتها بیار آمده که قلم از نگارش آنها شرم دارد . آیا یزید از خراب کردن کعبه مبارکه و اهانت به خانه خدا بی خبر بود ؟ و امر به تخریب بیت الله الحرام نکرده بود ؟

پس یزید کدام اوصاف حمیده را دارا بوده که اهل سنت (یعنی وهابی مسلکها) آنها را متذکر می شوند ؟ خوب بود آقای دکتر که معلوم می شود خود در مسلک ابن تیمیه است از آن محامداوصاف شمه بیان می کرد تا مردم از خواندن آن محامد صفات یزید بهره مند می شدند و آقای دکتر را در نشر آن اوصاف حمیده که در یزید بوده بر خوردار شده و بوی تحسین می گفتند و آقای دکتر مأجور عند الله می شد، و او را روشن فکر دانسته و وی را داخل سائر روشن فکران می دانستند که تبعیت از اجانب و کفار را روشن فکری به حساب می آورند .

آیا در یزید اوصاف حمیده و صفات پسندیده سراغ دارید ؟

یزیدی که کارش قماربازی و شراب خواری و میگساری و میمون بازی و رقص^۱ پس از مستی بوده که در وصفش آمده: «یزید الخمرور والقروود و الفهود» در صفحات تاریخ چیزی دیگری ثبت شده است؟

یزید که به محارمش دست خیانت دراز می کرد و محرم و نامحرم نمی شناخت اوصاف حمیده دیگری داشت؟

در حالات یزید رجوع شود به کتابهای خود اهل سنت که چه جنایتها و اوصاف کثیفه و حالات خبیثه در صفحات آنها ثبت کرده اند، که من این صفحات را بیشتر از این منزه می دانم که با شرح تاریخچه آن مرد لعین که نشو و نمای مسیحی کرده سیاه نمایم، و حالات و اوصاف حمیده وی را بنا به عقیده دکتر نامبرده - در این صفحات بنگارم و در جواب رساله که از ابن تیمیّه نشر کرده و فتوائی که از آقای غزالی به ضمیمه آن چاپ نموده کلمات ارزنده یکی از مشاهیر علمای اهل سنت را در اینجا نشر می دهم که در جواب یکی از طرفداران یزید نگارش داده تا آقای دکتر عقیده و هابیهای صحرای خشک نجد را نسبت به اهل سنت نداده و ساحت آنها را آلوده به حرفها و کلمات نالایق و ناهنجار ابن تیمیّه و غزالی صاحب احیاء العلوم که مشحون از خرافات و طعون است ننماید.

۱- رجوع شود به کتاب عنوان المعارف ص ۱۳ تألیف صاحب ابن عباد

طالقانی (ره) مطبوع در ضمن « نفائس المخطوطات » ط - نجف اشرف سال :

و همین کلمات آرزنده علامه ابن الجوزی که سبط او در تذکرة الخواص نقل کرده در رد ابن تیمیة و غزالی کافی است، و احتیاجی بر نقل کلمات سائر علمای اعلام شیعة و سنی نیست که در رد ابن تیمیة و غزالی نگارش داده اند، در تذکرة گوید :

ذكر جدی ابو الفرج فی کتاب الرد علی المتعصب العنید المانع من ذم یزید و قال سألتی سائل فقال : ما تقول فی یزید بن معاویة ؟ فقلت له یکفیه ما به فقال : أتجوز لعنه ؟ فقلت : قد اجازها العلماء الورعون منهم احمد بن حنبل فانه ذکر فی حق یزید ما یزید علی اللعنة = بعد با سندش نقل کرده از مهنا بن یحیی =

قال : سألت أحمد بن حنبل عن یزید بن معاویة فقال : هو الذی فعل ما فعل قلت : ما فعل؟ قال نهب المدينة قلت : فنذكر عنه الحدیث؟ قال لا ولا غرامة^١ لا ینبغی لاحد ان ینسبوا الی یزید بن معاویة .

و حکى جدی ابو الفرج عن القاضی ابی یعلی ابن الفراء فی کتابه المعتمد فی الاصول باسناده الی صالح بن احمد بن حنبل .

قال قلت : لابی ان قوماً ینسبونا الی توالی یزید فقال : یانبی و هل یتوالی یزید أحد یؤمن بالله^٢ فقلت : فلم لاتلعنه ؟ فقال و ما رأیتنی

١ - کرامة = نسخه .

٢ - فهنا نسأل الدكتور صلاح الدین المنجد : هل ابن تیمیة الحرانی

لعنت شيئاً يا بنى لم لانلن من لعنه الله فى كتابه فقلت : و اين لعن الله
يزيد فى كتابه؟ فقال فى قوله تعالى: فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا فى
الارض وتقطعوا ارحامكم اولئك الذين لعنهم الله فاصمهم واعمى ابصارهم
فهل يكون فساد أعظم من القتل قتل الحسين عليه السلام؟ وفى رواية لماسأله
صالح فقال يا بنى ما اقول فى رجل لعنه الله فى كتابه و ذكره .

قال جدى وصنف القاضى ابو يعلى كتاباً ذكر فيه بيان من يستحق

←

مؤمن بالله ؟ و هو صاحب البدع و الاضاليل و الكفريات و الاباطيل و الطاعن فى
دين الله . و اما الغزالى فهو صاحب الخرافات و الخزعات و كتابه احياء العلوم
مشحونة منها ولاغرابه من فتواه على عدم جواز لعن يزيد و هو القائل لاخطر فى
السكوت عن لعن ابليس، قال فى كتابه الاحياء : كان بعض الشيوخ فى بداية ارادته
يكسل عن القيام فألزم نفسه القيام على رأسه طول الليل لتسمح نفسه بالقيام عن طوع.
انظر الى نقل امثال ذلك فى كتاب تلييس ابليس للعلامة ابن الجوزى و قد نقل فيه
عن الغزالى نظائر هذه الاباطيل و قد أتى بها فى مقام التعليم . ولاعجب من ابن
تيمية و الغزالى فانهما من اهل القرون السالفة، بل العجب من الدكتور المنجد
فانه من ابناء هذا العصر = يسمونه عصر الذرة والنور والقضاء = كيف يدعى:
ان اهل السنة (يعنى اتباع ابن تيمية) ذكر و امحمد يزيدا = الرجاء من الدكتور أن
يذكر نزراً يسيراً من تلك المحامد ولا بدله ان يقول: انه شاعر فنقول: أى فضيلة
للشاعر الكافر .

اللعن و ذكر منهم يزيداً و قال فى الكتاب المذكور: الممتنع من جواز لعن يزيد امّا ان يكون غير عالم بذلك او منافقاً يريدان يوهم بذلك و ربّما استفزّ الجّاهال بقوله ﷺ : المؤمن لا يكون لعناً قال القاضى : و هذا محمول على من لا يستحق اللعن .

فان قيل: فقلوه تعالى: فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا فى الارض. نزلت فى منافقى اليهود .

فقد اجاب جدى عن هذا فى الرد على المتعصّب و قال الجواب: ان الذى نقل هذا مقاتل بن سليمان ذكره فى تفسيره و قد أجمع عامة المحدثين على كذبه كالبخارى و وكيع و الساجى و السعدى و الرازى و النسائى و غيرهم و قال فسرهما احمد بانّها فى المسلمين فكيف يقبل قول احمد انها نزلت فى المنافقين .

فان قيل: فقد قال النبى ﷺ اول جيش يغزو القسطنطينية مغفور له و يزيد أول من غزاها .

قلنا : فقد قال النبى ﷺ لعن الله من اخاف مدينتى و الاخر ينسخ الاول .

قال احمد فى المسند: بنا أنس بن عياص حدثنى يزيد بن حفصة عن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابى صعصعة عن عطأ بن يسار عن السائب

بن خلاد ان رسول الله ﷺ قال من اخاف اهل المدينة ظلماً أخافه الله
و عليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين لا يقبل الله منه يوم القيامة
صرفاً ولا عدلاً.

وقال البخارى بنا حسين بن حريث ابنا ابو الفضل عن جعيد عن
عائشة قالت سمعت سعداً يقول سمعت رسول الله ﷺ يقول لا يكيد اهل
المدينة الا انماع' كما ينماع الملح فى الماء و اخرجه مسلم ايضاً
بمعناه ، و فيه لا يريد اهل المدينة احد بسوء الا اذابه الله فى النار
ذوب الرصاص .

و امّا قوله عليه السلام اول جيش يغزوا القسطنطينية فانما يعنى
ابو ايوب الانصارى لانه كان فيهم ولا خلاف ان يزيد اخاف اهل المدينة
وسبى اهلها و نهبها و اباحها و تسمى وقعة الحرة .

وسببه : مارواه الواقدي و ابن اسحق و هشام بن محمد ان جماعة
من اهل المدينة وفدوا على يزيد سنة اثنتين وستين بعدما قتل الحسين
(ع) فروأه يشرب الخمر ويلعب بالطناير والكلاب فلما عادوا الى المدينة
اظهر واسبته وخلعوه وطردوا عامله عثمان بن محمد بن ابي سفيان وقالوا قد منا
من عند رجل لادين له يسكرو ويدع الصلاة و بايعوا عبد الله بن حنظلة
الغسيل و كان حنظلة يقول يا قوم والله ما خرجنا على يزيد حتى خفنا ان
نرمى بالحجارة من السماء: رجل ينكح الامهات والبنات والاخوات ويشرب
الخمر ويدع الصلاة و يقتل اولاد النبيين والله لو يكون عندى احد من
الناس لابلئى الله فيه بلاء حسناً فبلغ الخبر الى يزيد فبعث اليهم مسلم

بن عقبة المرى فى جيش كثيف من أهل الشام فاباحها ثلاثاً و قتل ابن الغسيل و الاشراف و أقام ثلاثاً ينهب الاموال و يهتك الحریم .

قال ابن سعد: وكان مروان بن الحكم يحرض مسلم بن عقبة على اهل المدينة فبلغ يزيداً فشكر مروان و قربته و أدناه و وصله .

و ذكر المداينى فى كتاب الحرة عن الزهرى قال: كان القتلى يوم الحرة سبعمائة من وجوه الناس من قريش و الانصار و المهاجرين و وجوه الموالى و امثا من لم يعرف من عبداً و حرراً و امرأة فعشرة آلاف و خاض الناس فى الدماء حتى وصلت الدماء الى قبر رسول الله ﷺ و امتلأت الروضة و المسجد قال مجاهد: التجأ الناس الى حجرة رسول الله (ص) و منبره و السيف يعمل فيهم و كانت وقعة الحرة سنة ثلاث و ستين فى ذى الحجة فكان بينها و بين موت يزيد ثلاثة اشهر ما امهله الله بل اخذه اخذ القرى و هى ظالمة و ظهرت فيه الاثار النبوية و الاشارات المحمدية .

و ذكر ابو الحسن المداينى عن ام الهيثم بنت يزيد قالت: رأيت امرأة من قريش تطوف البيت فعرض لها أسود فعا نقته و قبلته فقلت لها ما هذا منك قالت هذا ابنى من يوم الحرة وقع على أبوه فولدته .

و ذكر ايضا المداينى عن ابى قرة قال قال هشام بن حسان ولدت الف امرأة بعد الحرة من غير زوج و غير المداينى يقول عشرة ألف امرأة و قال الشعبى: أليس قد رضى يزيد بذلك وأمر به و شكر مروان بن الحكم على فعله ؟ ثم سار مسلم بن عقبة من المدينة الى مكة فمات

فى الطريق فأوصى الى الحصين بن نمير فضرب الكعبة بالمجانيق وهدمها
و أحرقها وجاء نعى يزيد لعنه الله فى ربيع .

وقال جدى ليس العجب من قتال ابن زياد الحسين (ع) وتسليطه
عمر بن سعد على قتله و الشمر و حمل الرأس اليه و انما العجب من
خذلان يزيد^١ و ضربه بالقضيب ثناياه و حمل آل رسول الله سباياً على
أقتاب الجمال و عزم على ان يدفع فاطمة بنت الحسين (ع) الى الرجل
الذى طلبها و انشاده ابيات ابن الزبيرى :

ليت اشياخى بيدر شهدوا.... الخ أفيجوزان يفعل هذا بالخوارج؟
أليس باجماع المسلمين ان الخوارج و البغاة يكفنون و يصلّى عليهم و
يدفنون ؟

وكذا قول يزيد لى ان اسبيكم لما طلب الرجل فاطمة بنت الحسين
(ع) قول لايقنع لقائله وفاعله باللعة ولولم يكن فى قلبه احقاد جاهلية
وأضغان بدرية لاحترام الرأس لمّا وصل اليه ولم يضربه بالقضيب وكفّنه
ودفنه وأحسن الى آل رسول الله^٢.

١ - فانه يدعى الخلافة الاسلامية و انه من أولى الامر الذين أمر الله
تعالى (العباد بالله) بطاعتهم و الانقياد لهم و أنه أمير المؤمنين . (فياذلة الاسلام من
بعد عزه) (اذا كان والى المسلمين يزيد) .

٢ - لاشك ان يزيد حمل آل رسول الله (ص) الى دمشق وضرب الرأس

قلت و الذی يدل على هذا انه استدعى ابن زياد اليه و اعطاه
اموالاً كثيرة و تحفاً عظيمة و قرب مجلسه و رفع منزلته و أدخله على
نسائه و جعله نديمه .

و سكر ليلة و قال للمغنى غنّ ثم قال يزيد بديهاً :

(اسقنى شربة تروى فوأدى)

(ثم مل فاسق مثلها ابن زياد)

(صاحب السر و الامانة عندى)

(و لتسديد مغنمى و جهادى)

(قاتل الخارجى أعنى حسينا)

(و مبيد الاعداء و الحساد)

و قال ابن عقيل و ممّا يدل على كفره و زندقته فضلاً عن سبّه

المطهر بالقضيب و هذا العمل منه ليس الا الزندقة و الالحاد و لم يكن فى قلبه
الا الضغائن و الاحقاد الجاهلية و لذا لم يجد ابن تيمية مفراً الا الانكار فانكر حمل
يزيد آل رسول الله (ص) سبايا الى الشام على اقتاب الجمال و ضربه على شفتى
الامام عليه السلام بالقضيب و بديهى ان انكاره ليس الا انكار البديهيّات و الضروريات
و انكار المتواترات و انكار الشمس فى رابعة النهار (من لادين له لاهياء له)
فهل يمكن انكار المتواتر فان العلم الحاصل منه ضرورى ؟ اللهم الا ممن لاعقل
ولادين له .

ولعنته اشعاره التي أفصح بها بالاحادو أبان عن خبث الضمائر وسوء الاعتقاد
قوله في قصيدته التي اولها :

(عليّة هاتي واعلني و ترنمّي)

(بذلك انّى لا أحبّ التناجيا)

(حديث ابي سفين قدماً سمى بها)

(الى اُحد حتّى اقام البواكيا)

(الالهات سيقنّى على ذاك قهوة)

(تحيّرّها العنسي كرهاشاميا)

(اذا ما نظرنا في أمور قديمة)

(و جدنا حلالاً شربها متواليا)

(وان مت يامّ الاحيمر فانكحى)

(ولا تأملّى بعد الفراق تلافيا)

(فانّ الذى حدثت عن يوم بعثنا)

(احاديث طسم^١ تجعل القلب ساهيا)

(ولا بدلى من ان ازور مجدّاً)

(بمشمولة صفراء تروى عظاميا)

قلت و منها قوله :

(ولو لم يمس الأرض فاضل بردها)

(لما كان عندى مسحة فى التيمم)

و منها لما بدت تلك الحمول وأشرقت الخ وقد ذكرناها
و منها قوله :

(معشر الندمان قوموا)

(واسمعوا صوت الاغاني)

(و اشربوا كأس مدام)

(و اتركوا ذكر المعاني)

(شغلتنى نغمة العيدان)

(عن صوت الاذن ان)

(و نعوّضت عن الحور)

(عجوزاً فى الدنان)

الى غير ذلك مما نقلته من ديوانه و لهذا تطرق الى هذه الامّة
العار بولايته عليها حتى قال ابو العلاء المعرى يشير بالشناد اليها :
(أرى الايام تفعل كلّ نكر)

(فما أنا فى العجائب مستزيد)

(أليس قريشكم قتلت حسيناً)

(و كان على خلافتكم يزيد)

قلت ولما لعنه جدى ابو الفرج على المنبر ببغداد بحضرة الامام
الناصر و اكابر العلماء قام جماعة من الجفّة من مجلسه فذهبوا فقال

جَدَى : الا بعداً لمدين كما بعدت ثمود ، و حكى لى بعض اشياخنا عن ذلك اليوم ان جماعة سئلوا جَدَى عن يزيد ؟ فقال ما تقولون فى رجل ولّى ثلاث سنين فى السنة الاولى قتل الحسين (ع) و فى الثانية أخاف المدينة و أباحهام و فى الثالثة رمى الكعبة بالمجانيق و هدمها فقالوا : نلعن فقال : فالعنوه و قال جَدَى فى كتاب الرد على المتعصب العنيد : قد جاء فى الحديث لعن من فعل ما لا يقارب عشر معشار فعل يزيد و ذكر الاحاديث التى ذكرها البخارى و مسلم فى الصحيحين مثل حديث ابن مسعود عن النبى ﷺ انه لعن الواشمة والمتوشمات وحديث ابن عمر لعن الله الواشمة و المتوشمة و لعن الله المصورين و حديث جابر لعن رسول الله ﷺ آكل الربا وموكله الحديث وحديث ابن عمر فى مسند احمد لعنت الخمر على عشرة وجوه = الحديث واورد اخباراً كثيرة فى هذا الباب و هذه الاشياء دون فعل يزيد فى قتله الحسين (ع) و أخوته وأهله ونهب المدينة وهدم الكعبة وضربها بالمجانيق واشعاره الدالة على فساد عقيدته، ومن رام الزيادة على هذا فليقف على كتابه المسمى بالرد على المتعصب العنيد .

انتهى ما ذكره سبط ابن الجوزى فى التذكرة توفى السبط سنة : ٦٥٤ هـ بدمشق و دفن فى جبل (قاسيون) و كان من اكابر المؤرخين وأفاضلهم و من أعظم علماء العامة .

و كان جَدّه العلامة ابن الجوزى ابوالفرج عبدالرحمن بن على بن محمد البكرى الحنبلى من اكابر علماء أهل السنة محققاً فى علوم جمّة

كان له يدطولي في التفسير و الحديث و صناعة الوعظ و في كل العلوم
و كان لايراعى أحداً في ذكر نقائصه ومطاعنه وقد طعن في كتابه تلبس
ابليس على الغزالي في مشيه على طريق الصوفيّة و ذكره في الاحياء ما
لا ينبغي للعالم ذكره من الحكايات التي هي من الاساطير الخرافية و ذكر
في مؤلفاته من الاحاديث الموضوعة .

و جمع العلامة ابن الجوزي اغلاط كتاب الاحياء في مجموعة و
سمّاها اعلام الاحياء باغلاط الاحياء .

و ذكر ايضاً في عبدالقادر الجيلاني الصوفي ما يضع من مرتبته عند العامة
ولذلك حبسته السلطة الفاشية خمس سنين وكذلك تفعل في كل زمان بمن
هو صاعد بالحق و حرّفي أقواله و مجاهر في الامر بالمعروف و النهي
عن المنكر و رادع عن أعمال الظالمين .

و لابن الجوزي مصنفات كثيرة منها الردّ على المتعصب العنيد
المانع عن لعن يزيد، ردّ على عبد المقيث ابن زهير الحنبلي حيث صنّف
كتاباً في فضائل يزيد بن معاوية توفي ابن الجوزي ببغداد ١٢ رمضان
سنة : ٥٩٧ هـ وله اشعار في مرثي الحسين عليه السلام - انظر بحار الانوار -
ج ١٠ ص ٢٥٧ - ط امين الضرب .

والجدير بالذكر هنا نقل كتاب حبر الامة عبدالله بن عباس رضوان
الله عليهما الى يزيد في جواب كتابه اليه يظهر منه ان يزيد أمر بقتل

الامام عليه السلام عداوة منه لله ورسوله ولاهل بيته ولاشك ان من هوعدو لله
و رسوله فهو كافر ملعون .

قال العلامة شمس الدين سبط ابن الجوزى فى التذكرة^١:

ذكر الواقدى وهشام وابن اسحق وغيرهم قالوا لما قتل الحسين
عليه السلام بعث عبدالله بن الزبير الى عبدالله بن عباس ليبيعه و قال أنا اولى
من يزيد الفاسق الفاجر و قد علمت سيرتى و سيرته و سوابق ابنى الزبير
مع رسول الله ﷺ وسوابق معاوية فامتنع ابن عباس وقال الفتنة قائمة
و باب الدماء مفتوح و مالى و لهذا انما أنا رجل من المسلمين فبلغ
ذلك يزيد بن معاوية فكتب الى ابن عباس :

سلام عليك اما بعد فقد بلغنى ان الملحد فى حرم الله دعاك لتبايعه
فأبيت عليه وفاء منك لنا فانظر من بحضرتك من أهل البيت و من يرد
عليك من البلاد فاعلمهم حسن رأيك فينا وفى ابن الزبير وان ابن الزبير
انما دعاك لطاعته والدخول فى بيعته لتكون له على الباطل ظهيراً وفى
المانم شريكاً وقد اعتصمت فى بيعتنا طاعة منك لنا ولما تعرف من حقنا
فجزاك الله من ذيرحم خير ما جازى به الواصلين أرحامهم الموفين بمعهودهم

فما انس من الاشياء ما انا بناس برك و تعجيل صلتك بالذى أنت أهله
فانظر من يطلع عليك من الافاق فحذرهم زخارف ابن الزبير وجبنهم
لقلقة لسانه فانهم منك اسمع ولك اطوع و السلام .

فكتب اليه ابن عباس : بلغنى كتابك تذكر اننى تركت بيعة ابن
الزبير وفاة منى لك ولعمري ما اردت حمدك ولا ورك تراى كنت ناسياً
قتلك حسيناً و فتيان بنى المطلب مضرجين بالدماء مسلوبين بالعراء
تسقى عليهم الرياح و تتناهم الضباع حتى اتاح الله لهم قوماً و اروهم
فما أنس طردك حسيناً من حرم الله و حرم رسوله و كتابك الى ابن مرجانة
تأمره بقتله و اننى لارجو من الله ان يأخذك عاجلاً حيث قتلت عترة
نبيه محمد ﷺ و رضيت بذلك .

و اما قولك انك غير ناس برى فاحبس أيها الانسان برّك عنى و
صلتك فانى حابس عنك ودى ولعمري انك ماتؤتينا مما لنا من فى قبلك
الا اليسير و انك لتحبس عنا منه العرض الطويل .

ثم انك سألتنى ان احث الناس على طاعتك و ان أخذ لهم عن
ابن الزبير فلا مرحباً ولاكرامة تسألنى نصرتك و مودتك و قد قتلت ابن
عمى و اهل رسول الله مصاييح الهدى و نجوم الدجى غادرهم جنودك
بامرك صرعى فى صعيد واحد قتلى أنسيت انفاذاً عوانك الى حرم الله لقتل
الحسين ؟ فمازلت ورائه تخيفه حتى اشخصته الى العراق عداوة منك لله

ورسوله ولاهليته الذين اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً فنحن اولئك لا آباء لك الجفأة الطغاة الكفرة الفجرة أكباد الابل والحمير الاجلاف اعداء الله و اعداء رسوله الذين قاتلوا رسول الله في كل موطن وجدك و أبوك هم الذين ظاهر واعلى الله و رسوله و لكن ان سبقتنى قبل ان آخذ منك ثارى فى الدنيا فقد قتل النبيون قبلى وكفى بالله ناصراً ولتعلمن نبأه بعد حين .

ثم انك تطلب مودتى و قد علمت لما بايعتك ما فعلت ذلك الا و أنا أعلم انّ ولد ابى وعمى اولى بهذا الامر منك و من أيبك و لكنكم معتمدين مدعين أخذتم ماليس لكم بحق و تعديتم الى من له الحق وانى على يقين من الله ان يعذبكم كما عذب قوم عاد و ثمود قوم لوط و أصحاب مدين .

يا يزيد وان من اعظم السماتة حملك بنات رسول الله و أطفاله و حرمة من العراق الى الشام أسارى مجلوبين مسلوبين ترى الناس قد رتك علينا و انك قد قهرتتنا و استوليت على آل رسول الله و فى ظنك انك أخذت بنار أهلك الكفرة الفجرة يوم بدر و أظهرت الانتقام الذى كنت تخفيه و الاضغان التى تكمن فى قلبك كمون النار فى الزناد و جعلت انت و ابوك دم عثمان وسيلة الى اظهارها فالويل لكما من ديان يوم الدين و الله لئن اصبحت آمناً من جراحة يدى فما انت بآمن من جراحة لسانى

بفیک الکثکث و أنت المفند المشبور ولك الائلب و انت المذموم ولا یغرنک ان ظفرت بنا الیوم فوالله لئن لم نظفربک الیوم لنظفرن غدأیین یدی الحاکم العدل الذی لایجور فی حکمه وسوف يأخذک سریعاً الیماً و یخرجک من الدنیا مذموماً مدحوراً ائیماً فعش لا بالک ما استطعت فقد ازداد عند الله ما اقترفت و السلام علی من اتبع الهدی قال الواقدی فلما قراء یزید کتابه اخذته الغرة بالاثم وهم بقتل ابن عباس فشغله عنه أمر ابن الزبیر ثم اخذہ الله بعد ذلك بیسیر اخذاً عزیزاً .

الکثکث بکسر الکاف فتات الحجارة والتراب و بفتح الکاف ایضاً و الفند ضعف الرؤی و الائلب التراب ایضاً و الثبور الهلاک کلّ هذا فی معنی الدعاء علی الانسان و ذمه - انتهى .

از این نامه ابن عباس (ض) به یزید پلید نکات زیادی به دست می آید که باید درمذ نظر گرفت و ذیلاً به چند مورد آن اشاره می شود:

(۱) ابن عباس (ره) تصریح کرده یزید نامه به ابن مرجانه نوشته و او را امر به قتل سید الشهداء (ع) کرده است پس ادّعاء یزید که امام (ع) را ابن زیاد به شهادت رسانید و بعد از توجه افکار عمومی مردم بر علیه او می خواست گناه را به گردن ابن زیاد اندازد دروغ محض و از حقه بازیهای سیاستمداران حیلله گر بوده است .

(۲) صراحةً نسبت قتل امام علی (علیه السلام) و یارانش را به یزید پلید داده

و فرموده: تو پسر عموی مرا و اهل رسول الله (ص) را به قتل رسانیدی.
 (۳) لشکر تو به امر تو آنها را به قتل رسانید پس آنها که به
 کربلاء جمع شده بودند و اغلب بزرگان آنها از خوارج و دشمنان اهل
 بیت بودند مانند شمر و شبت بن ربیع و عمرو بن حریث و دیگران پس
 ادعاء ابن تیمیة که شیعه ها جمع شدند و امام (ع) را دعوت کردند و بوی
 یاری نمودند افتراء و دروغ محض از آن مرد دشمن خدا و رسول (ص)
 است زیرا رؤساء شیعه و جمع کثیری را مانند مختار و سلیمان بن صرد
 ابن مرجانة در کوفه زندانی کرده بود.

و از آنها که توانستند مانند حبیب بن مظاهر (ره) خود را به
 امام (ع) برسانند رسانیدند و از جان گذشتند.

و این که گویند جماعتی که به کربلاء جمع شده بودند و برای
 ریختن خون فرزند رسول الله (ص) تشنه بودند عموماً از اهل کوفه
 بودند از اهل شام کسی میان آنها نبود از داستانهای دروغی دولت
 بنی امیة می باشد که آن دروغ شاهکار را شهرت داده و به بعضی از کتابها
 وارد ساخته اند چنانچه مسعودی (ره) نیز این داستان دروغی را در مروج
 الذهب نقل کرده و گوید: (وکان جمیع من حضر مقتل الحسین من العساکر
 و محاریبه و تولى قتله من اهل الکوفة خاصة لم یحضرهم شامی) ج ۲
 ص ۶۵ ط - مصر سال: (۱۳۰۳) هـ ق بلکه در میان آنهائی که با عمر سعد

و شمر و دیگران در کر بلاء گرد آمده بودند از شام بسیار آمده بودند و فرمایش ابن عباس (ره) در نامه اش که می فرماید . غادر تهم جنودك بامر ك صرعى فى صعيد الخ خالی از اشاره به این مطلب نیست و در شعر دعبل خزاعی رحمه الله تعالى كه گوید : جاؤا من الشام المشومة اهلها الخ چنانچه نقلش خواهد آمد تصریح به این مطلب است جائی كه از اهواز ایران چهار هزار نفر حرکت کرده كه خودشان را به لشكر عمر بن سعد برسانند و بعد از پایان یافتن فاجعه كر بلاء و روز عاشوراء به سرزمین پر بلاء رسیده و امر را خاتمه یافته دیده و از غارت و چپاول خيام طاهرات امام (ع) و از اموال و احشام آن حضرت خودشان را دست خالی یافته و به كوفه پیش ابن زیاد شتافته و درخواست انعام و جایزه برای آمدن و حضورشان به كر بلاء اظهار نمودند و به امر ابن مرجانه به هريك از آن افراد ربع دينار دادند و آن چند هزار نفر مشهور به «ربعيون» شدند آیا جائی كه از اهواز چند هزار نفر به كر بلاء بروند از شام نمی آیند ؟ آنها كه در كر بلاء بودند از خوارج و عثمانی بودند كه می گفتند: نقتلك بغضاً منّا لا بياك - مقتل اسفرائنى ص ۳۶ ط قدیم مصر . از محشيان امالی سيد علم الهدى قدس سره آنجا كه سيد (ره) در متن كتاب اسمی از ابوعلی جبائی برده در هامش گوید :

(ابوعلی من قرية يقال لها جباء وهي من رستاق كلور من ناحية الاهواز، ويقال لاهل هذه الناحية «الربعيون» لانهم كانوا استنفروا ليقاتلوا

الحسين عليه السلام ، فجاءوا و قد فرغ من أمره فطلبوا الاجرة فقال ابن زياد :
انكم لم تبلوا بلاءً وأعطى كل واحد منهم ربع دينار . قال دامت ايتامه :
أخبرني بذلك العراقي العلوي البصري^۱ .

ناگفته نماند که در بعضی از کتابها مانند مزامیر الاولیاءها و نظائر
آن بعض قصه‌ها و داستانها از رفتن لشکر از اطراف و اکناف به کربلاء
نگارش داده‌اند که مأخذ و مدرک صحیحی ندارد و گفته‌اند که به الاغ و
گاو سوار شده و به کمک ابن مرجانه و عمر سعد رفتند مصدر قابل
اعتمادی ندارد شبیه با ساطیر قصه سرایان است مگر مدرک قابل اعتمادی
به دست آید .

(۴) ابن عباس (ره) تصریح فرموده که یزید از اعوان و انصار خود
به مکه فرستاده بود تا امام عليه السلام را به قتل برسانند و حرمت حرم خدا
را با قتل آن حضرت از بین ببرند و لذا امام (ع) ناچار از مکه حرکت
فرموده است تا از کشته شدن به شکل غفلتی امان یابد تا در دشت کربلاء
به قربانگاه خود بشتابد و علنی و آشکارا خود را در راه دین قربان
نماید .

۱- رجوع شود به امالی سید مرتضی علم الهدی «غرر القوائد و درر القلائد»

ج ۱ هامش ص ۱۱-۱۲ ط مصر سال ۱۳۷۳ هـ ق به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم .

(۵) ابن عباس (ره) گفته : این رفتار یزید با امام (ع) از روی عداوت با خدا و رسول الله (ص) و اهل بیت پیغمبر که آیه تطهیر در حق آنها نازل شده می باشد پس کسی که دشمن خدا و رسول (ص) باشد در کفر او شکی نیست .

(۶) ابن عباس با صراحت لهجه نوشته که پدر و اجداد یزید از دشمنان خدا و رسول (ص) بودند و آنها ایمان نیاوردند و آنها طغاة فجرة بودند که در تمامی موطن پدر و جد یزید با رسول الله (ص) محاربه نموده اند و فرموده اگر من نتوانم از تو مؤاخذه نمایم و پیش دستی نمایی به من در شتاب به آخرت خداوند از جهت نصرت به ما کفایت می کند و زود باشد که خواهی دانست بعد از این و وبال عمل خود را خواهی دید .

(۷) ابن عباس (ره) گفته : یازید از بزرگترین شمانت حمل کردن توست بنات رسول الله (ص) و اطفال و حرم او را از عراق تاشام اُسیر و دستگیر تا به مردم نشان داده باشی قدرت خود را بر ما و این که بر ما قهر و غلبه نموده و مستولی شدی بر آل رسول الله (ص) به گمان این که أخذ نمودی خون اهل خودت از کفار و فجار در روز جنگ بدر، و انتقام را ظاهر نمودی و آن را پنهان داشته بودی، اگر از جراحت دست من در امان بوده باشی از جراحت زبان من در امان نخواهی شد

به دهن تو باد سنگ و خاك .

البته کسی که حبر امت و عالم مسلمانها باشد باید به ظالم خونخواری و آدم کش ناپاکی و دژخیم خون آشامی مانند یزید پلید با زبان و قلم خویش مانند حبر الامه عبدالله بن عباس رضوان الله علیهما پسر عموی رسول الله ﷺ اعمال ناهنجاروی را انکار نموده و آدم کشی او را تقبیح نماید :

آیا برای ریاست چندروزه و سلطنت دوروزه دنیا فرزند پیغمبر (ص) و جگر گوشه زهراء (ع) را به قتل می رسانی؟ و جوانان بنی هاشم و بزرگان صحابه را می کشی؟ و به صغیر و کبیر وزن و مرد و خور و دسال و کهن سال رحم نمی نمایی؟ از عذاب الیم خداوندی باک نداری؟ و به اسلام و مسلمین و قرآن کریم این اندازه خیانت ورزیده باشی؟
ألا لعنة الله على القوم الظالمين .

پس باید گفت : خداوند لعنت کند بر یزید و اتباع او و آنهایی که منع می کنند از لعن کردن بر یزید و لعن وی را روا نمی دانند چه خوش گفته امیر علی شیر نوائی قطعه زیر را آنجا که سروده :

ای که گفتی بر یزید و آل او لعنت مکن

ز آن که شاید حق تعالی کرده باشد رحمتش

آنچه با آل نبی کرد او ، اگر بخشد خدای

هم ببخشد ترا گر کرده باشی لعنتش^۱

در کتاب لطائف الطوائف گوید^۲:

مولانا شیخ حسین^۳ در زمان سلطان ابوسعید میرزا محتسب به استقلال بود چنان که میرزا گفته بود که مولانا شريك ملك منست الخ .

در زمان میرزا بابر فقیهی دانشمند سمرقندی مولانا مزید نام به هرات آمده بود روزی ایشان در مجلس میرزا بودند و مولانا مزید نیز حاضر بود میرزا از او پرسید که در لعن یزید چه می گوئی ؟ گفت روا نیست زیرا که از اهل قبله بوده میرزا روی به ایشان کرد و گفت مولانا مزید خود این می گوید شما چه می گوئید ؟ گفتند ما می گوئیم: صد لعنت بر یزید و صد دیگر بر مزید .

مسعودی (ره) در مروج الذهب گوید^۴: وکان یزید صاحب طرب

۱- آتشکده ص ۱۹ - و لطائف الطوائف فخرالدین علی صفی پاورقی

ص ۱۸۷ - به قلم آقای احمد گلچین معانی - ط تهران سال ۱۳۳۶ ه ش .

۲- لطائف الطوائف ص : ۲۳۲ .

۳- کمال الدین شیخ حسین مردی دانشمند بوده و در سال : (۸۸۸) ه ق

در گذشته است .

۴- مروج الذهب ج ۲ ص: ۶۸ - ط مصر - سال : (۱۳۰۳) ه ق.

و جوارح و كلاب و قروء و فهود و منادمة على الشراب و جلس ذات يوم على شرا به و عن يمينه ابن زياد و ذلك بعد قتل الحسين (ع) فاقبل على ساقيه فقال :

اسقنى شربة تا آخر آن دو بيت كه در صفحه : ٧٩٧ نقل گردیده بعد گوید :

ثم أمر المغنين فغنوا و غلب على اصحاب يزيد و عماله ما كان يفعل من الفسوق و في أيامه ظهر الغناء بمكة و المدينة و استعلت الملاهى و أظهر الناس شرب الشراب و كان له قرد يكتمى بأبى قيس يحضره مجلس منادمته و يطرح له متكاء و كان قرداً خبيثاً و كان يحمله على أتان و حشية قد ريزت و ذلت لذلك بسرج و لجام و يسابق بها الخيل و على أبى قيس قباء من الحرير الاحمر و الاصفر مشهر و على رأسه قلنسوة من الحرير ذات ألوان بشقائق و على الأتان سرج من الحرير الاحمر منقوش ملمع بانواع من ألوان فقال فى ذلك بعض شعراء الشام فى ذلك اليوم :

تمسك أبا قيس بفضل عنائها

فليس عليها ان سقطت ضمان

ألأمن رأى القرد الذى سبقت به

جياذ أمير المؤمنين أتان

و لما شمل الناس جور يزيد و عماله و عمهم ظلمه و ما ظهر من

فسقه من قتله ابن بنت رسول الله ﷺ و انصاره و ما ظهر من شرب
الخمور و سيره سيرة فرعون بل كان فرعون أعدل منه في رعيته و انصف
منه لخاصته و عامته أخرج اهل المدينة عامله عليهم و هو عثمان بن
أبي سفيان و مروان بن الحكم و سائر بني أمية و ذلك عند تنسك ابن
الزبير و تألهه و اظهار الدعوة لنفسه و ذلك في سنة ثلاث و ستين (تا
این که گوید) :

فسير اليهم بالجيش من أهل الشام عليهم مسلم بن عقبة المرى
الذى أخاف المدينة و نهبها و قتل أهلها و بايعه أهلها على أنهم عبيد
يزيد و سماها تننه و قد سماها رسول الله ﷺ طيبة و قال من أخاف
المدينة أخافه الله فسمى مسلم هذا لعنه الله بمجرم و مسرف لما كان
من فعله الخ تا آخر آن جنایاتی که از يزيد صادر شده که هر يك
در تنهائی برای مستحق لعن بودن او كافی است و مسعودی (ره) و دیگر
مؤرخین اسلامی تفصیلاً نقل کرده اند .



(خاتمه اضافات)

نظر بر این که تعداد صفحات کتاب « تحقیق » دربارهٔ اربعین با اضافات بعضی از فوائد و تحقیقات رو به فزونی می‌رود و ضخامت کتاب بیشتر می‌گردد و در این طبع دوم کتاب باز مقداری اضافه شد . لذا در اینجا به تعلیقات و اضافات و ضمیمه آنها بر کتاب خاتمه داده و شکر به درگاه خداوند قادر متعال به جا می‌آورم که توفیق عنایت فرمود و کتاب را با ضمائ و زیادات به اتمام رسانیده و نیز موفق به طبع دوم آن شدم و چون اصل موضوع کتاب راجع به سرور شهیدان و سید مظلومان سید الشهداء سلام الله علیه است امیدوارم به خاطر آن حضرت در ساحت اقدس و پیشگاه مقدس حضرت ولی عصر و ناموس دهر امام زمان و حجت دوران بقیه الله ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه مورد نظر اقدس و اشرف واقع گردد ان شاء الله تعالی و از جناب آقای حاج محمد آقا زارع نعمتی که با نفقه وی این کتاب طبع دوم شد کمال تشکر داشته و مزید تأییدات و توفیقات ایشان را از درگاه خداوند قادر متعال مسئلت می‌نمایم .

و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلى الله على سيدنا
و نبينا خاتم الانبياء و المرسلين « محمد » و آله الطيبين الطاهرين و سلم
تسليماً .

جای بسی شکر گذاری به درگاه خداوندیست که طبع دوم کتاب
در ۳۰/۱۶/۱۳۹۸ هـ خاتمه یافت و ازد درگاه خداوندی توفیق بیشتری
را در خدمات دینی مسئلت نموده و خلوص نیت را در تمامی اعمال و کارهای
خویشتن خواستارم - بحق النبی و آله الطاهرين صلوات الله عليهم
اجمعين .

تبریز - محمد علی قاضی الطباطبائی

شکر خدا را سزا است که بنا به امر حضرت آیه الله سیدی الوالد
الماجد دام ظلّه العالی به مقابله این کتاب شریف و تحقیق منیف موفق
گردیده و اهتمام و جدیت کامل در طبع و تصحیح آن مبذول شد
و الحمد لله تعالی

بتاریخ ۱۹/۱۲/۵۶ هـ ش

سید محمد تقی قاضی طباطبائی

وہی ہے جو کہ اس کے لئے ایک نیا عالم ہے۔
وہی ہے جو کہ اس کے لئے ایک نیا عالم ہے۔
وہی ہے جو کہ اس کے لئے ایک نیا عالم ہے۔

وہی ہے جو کہ اس کے لئے ایک نیا عالم ہے۔
وہی ہے جو کہ اس کے لئے ایک نیا عالم ہے۔
وہی ہے جو کہ اس کے لئے ایک نیا عالم ہے۔
وہی ہے جو کہ اس کے لئے ایک نیا عالم ہے۔
وہی ہے جو کہ اس کے لئے ایک نیا عالم ہے۔

وہی ہے جو کہ اس کے لئے ایک نیا عالم ہے۔

وہی ہے جو کہ اس کے لئے ایک نیا عالم ہے۔
وہی ہے جو کہ اس کے لئے ایک نیا عالم ہے۔
وہی ہے جو کہ اس کے لئے ایک نیا عالم ہے۔
وہی ہے جو کہ اس کے لئے ایک نیا عالم ہے۔
وہی ہے جو کہ اس کے لئے ایک نیا عالم ہے۔

وہی ہے جو کہ اس کے لئے ایک نیا عالم ہے۔
وہی ہے جو کہ اس کے لئے ایک نیا عالم ہے۔
وہی ہے جو کہ اس کے لئے ایک نیا عالم ہے۔
وہی ہے جو کہ اس کے لئے ایک نیا عالم ہے۔
وہی ہے جو کہ اس کے لئے ایک نیا عالم ہے۔

وہی ہے جو کہ اس کے لئے ایک نیا عالم ہے۔

(فهرست)

پنج	مقدمه
شش	نامه آقای عطائی خراسانی
ده = پانزده	مقدمه طبع دوم
شانزده	دو بیت از آقای انصاری
۱	مقدمه کتاب
۲	اهتمام شیعیان عراق در اربعین
۳	اشاره به شبهه سید (ره)
۳	پافشاری علامه محدث نوری (ره)
۴	قائل شدن علامه نوری (ره) به جزیره خضراء
۶	سؤال از موضوع اربعین
۶	شبهات و اشکالات محدث نوری (ره)
۶	شبهات نوری (ره) و بررسی بر آنها
۶-۷	دلیل اول او و جواب آن
۱۲	فصل الخطاب علامه نوری (ره)
۱۳	از جراتهای محدث نوری (ره)

- ۱۳ اقدام أستاذنا الطهرانی (ره) در موضوع فصل الخطاب
- اشكال محدث نوری (ره) كه لهوف شباهت به سائر تألیفات سید (ره)
- ۱۷ ندارد و جواب آن
- ۱۸ - ۱۹ احتیاطهای سید (ره) در أمور دینی
- ۲۳ اذعان بعضی از معاصرین و اشكال دیگر
- ۲۳ ادعای بعضی از شاگردان نوری (ره) و جواب او
- ۲۳ - ۲۶ نقل عبارات بعضی از معاصرین
- ۲۷ از قطع قاطعی به دیگری قطع حاصل نمی شود
- ۲۸ دوم : از دلائل علامه نوری (ره) برای استبعاد آمدن اسراء
- ۲۸ جواب آن دلیل اولاً :
- ۳۲ و ثانیاً :
- ۳۲ شواهدی که در آن زمان در اندك مدت از شام می آمدند
- ۳۳ اول :
- ۳۳ - ۳۴ جمعی از بزرگان دین در این عصر
- ۳۴ دوم :
- ۳۴ سوم :
- ۳۶ چهارم :
- ۳۷ پنجم :
- ۳۷ ششم :
- ۳۸ هفتم :

- هشتم : ۳۹
- ۳۹ احرام بستن سید الشهداء (علیه السلام) به عمره مفرده
- ۴۰ نهم : ورود اهل بیت به دمشق شام در اول صفر
- ۴۲ حرکت اهل بیت در (۱۵) محرم از کوفه
- ۴۳ توجه افکار عمومی بر علیه یزید
- ۴۵ احتمال توقف زیاد اهل بیت در شام مدرك ندارد
- ۴۶ دهم : رؤیت هارون هلال ذی الحجة را در عراق و حضورش در مکه
- ۴۶ - ۴۷ روایت صفوان بن مهران جمال (ره)
- ۴۸ یازدهم : شرفیابی خیران به حضور امام (علیه السلام) در ظرف ده روز
- دوازدهم : از شواهد آمد و رفت از شام به عراق در ظرف مدت کم
- ۵۰ و آمدن مالک (ره)
- ۵۱ عثمان باعث بر آشفتگی امور خلافت شد
- ۵۳ آمدن مالک اشتر (ره) به کوفه از (حمص)
- سیزدهم : حرکت دادن یحیی بن هرثمة به امام هادی (علیه السلام)
- ۵۴ از مدینه
- ۵۴ هرثمة از سر لشکرهای مأمون
- ۵۶ چهاردهم : جنگ مسلمین با روم در زمان ابوبکر
- ۵۷ تصریح یعقوبی که خالد بهشت روزه در جبهه حاضر شد
- ۵۷ تصور بی جا
- ۵۸ زندانی کردن ابن زیاد رؤساء عرب را در کوفه

- ۵۹ شاخ و برگهایی که در کتب ضعیفه ذکر کرده‌اند
- ۵۹ انتقاد از نقلیات کتب ضعیفه
- صدمات صاحبان کتب ضعیفه به عالم شیعه و زنده کردن شبهات
- ۵۹ - ۶۰ محدث نوری (ره)
- ۶۱ تحقیقات در فتوای شریح و ثمرات الانوار خطیبی (ره)
- ۶۲ - ۶۴ کتاب مزامیر الاولیاء و اشاره به نوروز
- ۶۵ - ۷۶ ردّ شبهات طرفدار شبهات
- ۷۶ پانزدهم: اخبار زینبات عبیدلی (ره)
- ۷۸ شرح حال و ترجمه عبیدلی و تحقیق در حال او
- ۸۱ نقل از محتویات کتاب عبیدلی (ره)
- ۸۱ حسن مثنی (ره) در کربلاء و بردن او به شام
- ۸۲ اقامه عزاء بر اموات و خروج از حد
- ۸۴ ورود زینب کبری علیها السلام به مصر
- ۸۵ وفات بانوی عصمت در مصر
- ۸۵ مدت اقامت بانوی عصمت در مدینه و مصر پس از مراجعت از شام
- ۸۶ وفات بانوی عصمت در سال (۶۵) هـ مدرك ندارد
- ۸۹ نقل از تتمه محرم محدث خیابانی (ره)
- ۸۷ - ۸۹ اشاره به جمعی که از محله خیابان تبریز به ظهور پیوسته‌اند
- ۹۱ قول راجح در ولادت زینب کبری علیها السلام
- ۹۱ علامه اردوبادی (ره)

- ۹۲ اهتمام صاحب کتاب « وفات زینب الکبری » در تعیین مرقداو
- ۹۳ اشاره به خرافاتی که صاحب طراز المذهب نقل کرده
- ۹۴ واقعه مجاعة مدرک ندارد
- ۹۵ بعضی از شبهات به اخبار زینبات عبیدلی (ره)
- ۹۵ شبهه اول و جواب آن
- ۹۷ شبهه دوم و جواب آن
- ۹۷ شبهه سوم و جواب آن
- ۹۸ شبهه چهارم و جواب آن
- ۹۹ - ۱۰۵ جواب از بعض اعتراضها
- ۱۰۶ رأی (لجنه ثقافه کربلاء) در تعیین مرقداو
- ۱۰۸ رأی مؤلف کتاب وفات زینب الکبری و رساله المرقداو الزینبی
- ۱۰۹ - ۱۱۰ اشکال بر رأی ثقافه
- ۱۱۱ کلام محدث خیابانی (ره)
- ۱۱۱ کلام سید امین عاملی (ره) در اعیان الشیعه
- ۱۱۱ نقل عبیدلی (ره) که در بنات امام (علیه السلام) سه نفر زینب است
- ۱۱۳ کتبه زینب کبری (علیه السلام) ام کلثوم است
- ۱۱۴ عدم اطلاع سید الاعیان (ره) بر کلام عبیدلی (ره)
- ۱۱۴ روایت عبیدلی (ره) و دفع اشکال از آن
- ۱۱۷ ابن حزم أندلسی ظاهری و اکاذیب او

ذکر زیری در نسب قریش اسامی اشخاصی که بنات امام علیه السلام

- ۱۱۹ در حباله نکاح آنها بودند
- ۱۱۹ عدم اعتماد به تألیفات ابن حزم
- ۱۲۰ هذیان گوئی آخوند اوف
- ۱۲۱ شانزدهم : از دلائل رفع استبعاد و اشکال بر آن
- ۱۲۲ اشتباه محدث قمی (ره) در منتهی الامال
- ۱۲۳ میثم تمار قدس سره در حضور أم المؤمنین (ض)
- ۱۲۳ تفسیر یادگرفتن ابن عباس (ره) از میثم قدس سره
- ۱۲۴ زندانی شدن میثم (ره)
- ۱۲۵ رفتن میثم (ره) به عمره
- ۱۲۵ رفتن میثم (ره) با خرما فروشان نزد ابن زیاد
- ۱۲۶ تصریح فرزندان میثم (ره) در رفتن او به عمره
- ۱۲۷ روز شهادت میثم (ره)
- ۱۲۸ هفدهم : از دلائل رفع استبعاد
- ۱۲۹ سرعت سیر ابوحنیفه سائق الحاج
- ۱۳۰ تعدد سائق الحاجها
- ۱۳۱ روایت صدوق (ره) درباره ابوحنیفه
- ۱۳۱ مراد ابوحنیفه مشهور نیست
- ۱۳۳ مراکب را غارت کرده بودند
- ۱۳۴ نقل عبارت کتاب تظلم الزهراء

- ۱۳۴ دس نا اهلان بر آن کتاب
- نسبت دادن کتاب مجالس المتقین به علامه مجلسی (ره) از
- ۱۳۴ خرافات است
- ۱۳۷ نکاتی که در کلمات ارزنده فاضل قزوینی (ره) است
- ۱۳۷ اول: آن نکات موضوع (برید) است
- ۱۳۸ تحقیق در لفظ «برید»
- ۱۳۹ نفع هر قومی در آثار فعلی آنهاست
- ۱۴۱ دنباله برید (چاپار) و (پست) است
- ۱۴۲ ادعاء جمعی که وضع برید در اسلام از معاویه است
- ۱۴۲ ادعاء مذکور از جرجی زیدان و دیگران از اغلاط است
- ۱۴۲ وجود برید از اول اسلام
- ۱۴۳ خالد در جنگ روم و اسلام آوردن (جرجه)
- ۱۴۴ تأمل در گفتگوی دو قائد لشکر
- ۱۴۴ رسیدن خبر وفات ابوبکر به جبهه روم بوسیله برید
- ۱۴۴ خالد گفته: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما از غیب خبر می داد
- ۱۴۵ چند مورد از عمل برید در زمان عمر
- ۱۴۶ قافله برید چند مرکب بوده و عوض کردن آنها در منازل
- ۱۴۷ سرعت سیر برید و وظیفه صاحب برید
- ۱۴۸ انتظامات راهها در عهده صاحب برید

رسیدگی به داد درمندگان در راهها در زمان امیرالمؤمنین

- ۱۴۸ عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۱۴۹ دیده بانى برید
- ۱۴۹ مأمون در کنار نهر برذون
- ۱۵۰ ارسال نامه‌ها با ساعات
- ۱۵۰ حمله مغول بر بلاد اسلامى
- ۱۵۱ اطمینان حاصل است که اسراء را با برید بردماند
- ۱۵۲ نسبت ناروای مرحوم بیرجندى به بعضى از علماء
- ۱۵۲ دوم : از نکات عبارات قزوینى (ره)
- ۱۵۳ دلیل دوم محدث نوری (ره)
- ۱۵۴ جواب آن
- ۱۵۶ دلیل سوم محدث نوری (ره)
- ۱۵۷ جواب آن
- ۱۵۸ بعض اقوال خلاف مشهور شیخ مفید (ره) در مسار الشیعة
- ۱۵۹ تاریخ عقد و زفاف صدیقه طاهره عَلَيْهَا السَّلَامُ
- ۱۶۰ آنچه از کلمات شیخ مفید (ره) استفاده می‌شود
- ۱۶۲ تصریح شیخ (ره) به محل دفن شهداء از بنی هاشم و دیگران
- ۱۶۲ قبر شریف حبیب و حر رضوان الله علیهما
- ۱۶۲ آمدن امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ به دفن ابدان شهداء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
- ۱۶۳ قبر شریف حضرت مسلم عَلَيْهِ السَّلَامُ

- ۱۶۴ شیخ مفید (ره) در ارشاد أغلب قضایای مسلمة را نگارش داده
- ۱۶۵ آنچه شیخ (ره) از آیات الهی در امیرالمؤمنین علیه السلام شمرده
- ۱۶۶ باور نکردن محدث نوری (ره) به فرمایش شیخ مفید (ره)
- ۱۶۶ اضطراب نقل در زخم برداشتن امیرالمؤمنین علیه السلام در أحد
- ۱۶۸ فتیله گذاشتن به زخمهای امیرالمؤمنین علیه السلام غیر معقول است
- ۱۶۹ از معجزات رسول الله صلی الله علیه و آله درباره امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۷۰ از اخبار آحادی که محدث نوری (ره) بر آن جنگ زده
- ۱۷۱ تحقیق درباره فرورفتن پیکان به پای امام علیه السلام
- ۱۷۲ مدرک قضیه پیکان که بسیار مورد اعتماد است
- ۱۷۴ بعض قضایا در افواه شهرت و داخل کتابها می شود
- ۱۷۴ دفن شدن علی اصغر علیه السلام در روی سینه امام علیه السلام اصل ندارد
- ۱۷۶ تحقیق در زخم رسیدن به فرق مبارک امام علیه السلام در جنگ خندق
- ۱۷۷ ضعیف ترین قول باریک ترین عبارت از صاحب فاسخ التواریخ
- ۱۷۹ دلیل چهارم علامه نوری (ره) بر نیامدن أسراء در اربعین
- ۱۷۹ شرح حال عطیه عوفی (ره) و وفات او در سال: (۱۱۱) هـ
- ۱۸۲ شروع به جواب محدث نوری (ره)
- ۱۸۳ آنچه سید امین عاملی (ره) از روایت عطیه نقل فرموده
- ۱۸۷ روایت عطیه تقطیع شده و اثبات آن و معنی تقطیع
- ۱۸۹ کتاب جامع احادیث الشيعة
- ۱۹۰ جعفریات را استاد اعظم آیه الله خوئی دام ظلّه از ارزش انداخته
- ۱۹۲ آنچه سید حیدر کاظمی (ره) در عمدة الزائر نقل کرده

- ۱۹۴ خلاصه کلام در تقطیع شدن روایت عطیه (ره)
- ۱۹۶ تصور ورود أسراء به کربلاء و الحاق رأس أظهر به بدن اطیب
- ۱۹۷ اضافات طبع دوم در رد شبهات طرفدار شبهات
- ۱۹۹ تحقیق درباره کتاب مصائب المعصومین
- ۲۰۱ کشف شبهات صادره از طرفدار شبهات
- ۲۰۳ عطا همان عطیه است
- ۲۱۶ محدثین احادیث زیادی را تقطیع کرده اند
- ۲۱۸ زیادتى سيد امين (ره) را كسى ديگر نيز نقل کرده
- ۲۲۱ دليل پنجم محدث نوری (ره) بر نیامدن أسراء در اربعین
- ۲۲۴ جواب بر آن دليل
- ۲۲۶ ادعای بعضی افاضل که استیذان بوسیله کبوتر بوده
- ۲۲۶ آنچه محدث نوری (ره) در رد وی فرموده درست نیست
- توجه تاریخ نویسان در نقل قضایا به آنچه در آن زمان بحد
- ۲۲۷ کمال رسیده
- ۲۲۷ ظهور قبر مبارك امیر المؤمنین (علیه السلام) در زمان هارون
- ۲۲۸ مثال دیگر: وضع تاریخ هجری قمری
- ۲۲۹ وضع تاریخ هجری به امر خود رسول الله ﷺ است
- پافشاری کننده که مبدأ تاریخ از هجرت باشد امیر المؤمنین
- ۲۳۰ (ع) است
- ۲۳۱ نقل کلمات شیخ عبدالحی کتانی
- وجوهی که به مبدأ قرار ندادن سائر مبداها ذکر کرده اند
- ۲۳۶ ضعیف است

- ۲۳۶ اصل جهت تعیین مبدأ تاریخ از هجرت
- ۲۳۷ عبارت سند صحیفه سجّادیه دلیل متقن است
- ۲۳۷ فرمایش علامه مجلسی (ره) و فطانت آن بزرگوار
- ۲۳۸ تاریخ هجری صحیح‌ترین تاریخ است
- ۲۳۸ تاریخ میلادی مبدأش بطور تحقیق معلوم نیست
- ۲۳۹ وضع تاریخ میلادی ده قرن پس از میلاد شده
- ۲۴۰ - ۲۵۱ از دلائلی که واضع تاریخ خود رسول الله (ص) است
- ۲۴۷ تحقیق در کلمات مسعودی (ره)
- ۲۵۳ از نامه‌های کبوتر نامه‌بر
- ۲۵۴ نخستین کسانی که از کبوتران در جنگ استفاده کردند
- ۲۵۵ ایجاد فرودگاهها برای کبوتران
- ۲۵۷ تفسیر منسوب به امام عسکری سلام الله علیه
- ۲۵۹ تحقیقات محدث خیابانی (ره)
- ۲۶۳ نقل از قاموس المعارف أستاذنا المدرس (ره)
- عدم توجه علامه مجلسی (ره) و محدث خیابانی (ره) به
- ۲۶۹ تحریف قصه
- ۲۷۱ از خبطهای صاحب قاموس الرجال
- ۲۷۳ بودن کبوتر نامه‌بر از صدر اسلام
- ۲۷۴ تاریخ حرکت اسراء از کوفه و مراجعت شان بد کربلاء
- ۲۷۵ دلیل ششم علامه نوری (ره) و جواب آن

- اول زائر بودن جابر (ره) ۲۷۶
- دلیل هفتم علامه محدث نوری (ره) و جواب آن ۲۷۷
- ادعای محدث نوری (ره) : راوی قصه مجهول است ۲۷۹
- تحقیق در جواب آن ۲۷۹
- رویه ساحرانه در نقل تاریخ ۲۸۰
- نقل کلمات دکتر زکی مبارک در « النشر الفنی » ۲۸۱
- باید اعتماد بیشتر به مؤلف کتاب باشد ۲۸۲
- نقل فرمایش آیه الله کوه کمری (ره) و ترجمه اجمالی ایشان ۲۸۲
- نقلیات سید ابن طاووس (ره) بیشتر مورد اعتماد است ۲۸۴
- اشاره به تقطیع روایت عطیه چنانچه گذشت ۲۸۵
- تاخت کردن محدث نوری (ره) به اهل منبر ۲۸۶
- نصیحت به روضه خوانها و نوحه خوانها ۲۸۶ - ۲۸۷
- دشمنان اهل بیت علیهم السلام از نواصب و خوارج و وهابیه ۲۸۸
- نقل کلمات ارزنده مجتهد امین عاملی (ره) ۲۹۰
- ادعای بعضی که اسراء بعد از هشتاد روز آمده اند ۲۹۴
- اشاره به جلالت شأن سید امین عاملی (ره) و سیدنا ۲۹۵
- شرف الدین (ره) ۲۹۵
- دو فقره از نامه های سید امام شرف الدین (ره) ۲۹۶
- توقف اهل بیت علیهم السلام سه روز در کربلاء ۲۹۷
- اعجاز نشان دادن امام سجّاد (ع) موقع رحیل از کربلاء ۳۰۱ - ۲۹۹

- ۳۰۱-۳۰۴ اشعار آقا شیخ باقر حلی که واقعه اربعین را به نظم آورده
- ۳۰۴ ملحق کردن امام سجاد علیه السلام رأس اطهر را به جسد مبارک
- ۳۰۶ حمل کردن فاطمین سری را از عسقلان به مصر
- ۳۰۹ عکس سر مبارک اصل و صحت ندارد
- ۳۱۰ عکسهای پیغمبر و ائمه علیهم السلام خیالی است
- ۳۱۰ بعضی از مسلمانهای زود باور
- ۳۱۱ تحقیقات درباره رأس مطهر
- ۳۱۲ اقوال درباره رأس مطهر
- ۳۱۶ کلام امام یافعی
- ۳۱۸ کلام سبط ابن الجوزی
- ۳۱۹ توجه افکار عمومی بر علیه یزید پلید
- ۳۲۰ حرکت دادن یزید به اسراء از شام
- ۳۲۱ کلام حاج فرهاد میرزا در مقام
- عباس میرزا نایب السلطنة و قاضی کبیر و رد بر صاحب آثار
- ۳۲۱ الشیعة
- ۳۲۲ قبه عالی دلیل صحت آنچه مردم ادعاء دارند نیست
- ۳۲۳ (احمد بن موسی) در شیراز
- ۳۲۵ نسخه (سر السلسلة) نسابه بخاری
- ۳۲۷ قبه در تبریز در کوه سرخاب
- ۳۲۷-۳۲۹ وجود عون و شهادت وی در کربلاء

- ۳۳۰ به ادعای ساختگی مسجدی را تعمیر کردن در تبریز
- ۳۳۱ آقا میرزا احمد طباطبائی و شعر او
- ۳۳۳ رفع شبهه
- ۳۳۴ تحقیق در اخبار مدفون شدن رأس اطهر در نجف
- ۳۴۰ اعراض اصحاب قادح در اخبار است
- ۳۴۱ کلمات سید معاصر (ره)
- ۳۴۳ کلام ابوریحان بیرونی (ره)
- ۳۴۶ کلمات اعلام درباره رأس اطهر
- ۳۴۷ کلمات شبراوی در الاتحاف
- ۳۴۷ رد شبهه‌ای از شبهات طرفدار شبهات
- ۳۵۲ قول صحیح قول امامیه است
- ۳۵۳ توقف رباب (ض) تا يك سال در کنار قبر مطهر
- ۳۵۶ روایت مصقلة الطحان
- ۳۵۷ زیادکردن جملاتی بر روایت
- ۳۵۸ تحقیق درباره روایت مصقلة
- ۳۶۰ معنی روایت مزبوره و اشتباه بعض شارحین
- ۳۶۶ - ۳۶۲ شبهات واهیه و رد آنها
- ۳۶۷ توقف فاطمة (ع) نزد قبر حسن منتهی (ض) تا يك سال
- خیمه زدن أم سلمة (ض) در مسجد و عزادار شدن وی
- ۳۶۸ به امام (ع)

- ۳۶۹ غیرت طرفدار شبهات
- ۳۷۰ نقل بعض سؤوالهای سائل و بررسی بر آنها
- ۳۷۳ نقل کلام شیخ بهائی (ره) و تحقیق در اطراف آن
- ۳۷۴ - ۳۷۸ نماز خواندن سید الشهداء علیه السلام در روز عاشوراء
- ۳۷۴ نماز ظهر خواندن آن حضرت جای شك نیست
- ۳۷۸ بررسی به کلام محدث قمی (ره) و فیض کاشانی (ره)
- ۳۷۹ کلام شیخ مفید (ره) در مسموم شدن امام جواد علیه السلام
- ۳۸۰ اشتباه آقای دکتر آیتی در سخنرانی خود
- ۳۸۱ به نقلیات کتاب معالی السبطین بدون دقت نتوان اعتماد کرد
- ۳۸۳ نقل کلمات علامه مجلسی (ره) در زاد المعاد
- ۳۸۵ آمدن امام سجاد علیه السلام بطی الارض مجرد احتمال و دلیل ندارد
- ۳۸۶ علامت بودن زیارت اربعین برایمان
- ۳۸۷ از وجوه تأسیس روز اربعین
- ۳۸۸ دائمی بودن آثار و نتایج نهضت سید الشهداء علیه السلام
- ۳۹۰ روایت علائم پنجگانه از امام عسکری (ع)
- ۳۹۰ تحقیق در اطراف خبر شریف در چند مورد
- ۳۹۱ مورد اول
- ۳۹۱ مورد دوم
- ۳۹۴ مورد سوم
- ۳۹۵ مورد چهارم

- ۳۹۷ اشاره امام صادق (ع) به فلسفه شهادت سید الشهداء (ع)
- ۳۹۸ تفسیر ناروا به عبارت: «و زیارة الاربعین»
- ۴۰۰ مورد پنجم
- ۴۰۰ حرمت انگشتر و حلقه طلا بر مردها
- ۴۰۱ عمل اهل سنت به بدعت
- ۴۰۲ عمل به بدعت در تسنیم قبر
- ۴۰۳ کلمات ناروای صاحب تفسیر روح البیان نسبت به روز عاشوراء
- ۴۰۴ کلام غزالی که بر واعظ حرام است خواندن مقتل حسین (ع)
- ۴۰۴ مراد از «حجۃ الاسلام» مطلق نزد شیعه و سنی
- ۴۰۴ عالم ربانی آخوند ملا قربان علی زنجانی (ره)
- ۴۰۵ رد بر غزالی و امثال وی
- ۴۰۷ کلام ثعالبی درباره ابوسفیان
- ۴۰۸-۴۰۹ آنچه ابن عبدالبر و مسعودی نقل کرده اند
- ۴۱۰ بی دلیل بودن ادعای غزالی
- ۴۱۴ چهارم از علائم مؤمن «تعفیر الجبین»
- ۴۱۵ سجده بر تربت کربلاء
- ۴۱۷ آنچه علامه کبیر شیخ عرفی (ض) در کتابش نقل کرده
- شیعه اهل سنت را مسلمان و پاک دانسته و بر جنازه آنها نماز
- ۴۱۹ می خواند
- ۴۲۰ ائمه اهل بیت علیهم السلام بر تربت کربلاء سجده کرده اند

- ۴۲۲ کیفیت تیمم و توضیح آن
- ۴۲۴ پنجم از علائم مؤمن بلندگفتن بسم الله است
- ۴۲۵ جهر کردن امیرالمؤمنین (ع) به بسم الله
- ۴۲۵ اقرار امام رازی به قول حق در جهر به بسم الله
- ۴۲۸ ناراحت شدن آلوسی از کلمات امام رازی
- ۴۲۹ بهجت اثری و خاندان آلوسی در بغداد
- ۴۳۰ اخفات به بسم الله از معاویه بروز کرده
- ۴۳۲ طرف داری آلوسی از بنی امیه
- ۴۳۴-۴۳۵ آزادی زبان در اسلام و قصه عمری و هارون
- ۴۳۷ سفاکی هارون الرشید
- ۴۴۰ آزادی زبان در اسراء اهل بیت علیهم السلام
- ۴۴۱ تحقیق درباره زیارت و صلوات و سلام
- ۴۴۴ رویه رسول الله صلی الله علیه و آله در ایستادن نزد قبور
- ۴۴۵ نهی خدا از ایستادن رسول الله صلی الله علیه و آله نزد قبور منافقین
- ۴۴۸ صلوات و سلام به رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۴۵۰ موضوع سه گانه که دشمنان اسلام در فکر از بین بردن آنها اند
- ۴۵۲ صلوات از نظر فقهی
- ۴۵۴ عدم وجوب صلوات مشکل و حکم به وجوب مشکلت
- ۴۵۵ نقل کلماتی از سید علی خان مدنی (ره)

- ۴۵۷ اشاره به مسأله ترتب
- ۴۶۱ تحقیق در احادیث
- ۴۶۲ ضم «آل» در صلوات به امر خود رسول الله ﷺ
- ۴۶۲ روایت اهل سنت در حذف (آل)
- ۴۶۴ ضم «آل» در صلوات نزد شیعه ضروریست
- ۴۶۴ مراد از «آل محمد»
- ۴۶۵ انکاری از صاحب قاموس
- ۴۶۸ بررسی به مطالبی که صاحب قاموس بیان کرده
- ۴۷۱ اعتراف ابن حجر مکی به دلالت آیه
- ۴۷۳ معانی «آل» به نقل صاحب لسان العرب
- ۴۷۵ معنی «آل» در اخبار متواتره
- ۴۷۸ اجتهاد مجتهدین مثل وحی بر انبیاء نیست
- ۴۷۸ دلیلی بر تقلید میت ابتداء وجود ندارد
- ۴۸۱ اشاره به مسأله تخطئه و تصویب
- ۴۸۱ موضوع بودن آنچه نقل شده: علماء امتی کأنبیاء.... الخ
- ۴۸۴ قدر متیقن بودن آل محمد ﷺ بنا به اقوال عامه
- ۴۸۶ فرمایشهای امام رضا علیه السلام
- ۴۸۹ در معضلات باید به آل محمد ﷺ رجوع شود
- ۴۸۹ شعر ناشی صغیر (ره)

- ۴۹۰ عقیده صحیح در معنی آل محمد ﷺ
- ۴۹۱ فرمایش شهید ثانی (ره) و اشکال محقق خونساری (ره)
- ۴۹۴ معنی عترت و نقل کلمات صاحب لسان العرب
- ۴۹۶ نقل کلام صاحب کشف الغمة و نقل احادیثی در معنی «آل»
- ۴۹۹ بیانات امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون
- ۵۰۳ نقل محدث قمی (ره) کلامی از بعض اهل کمال
- ۵۰۴ اشکال بر آن کلام
- ۵۰۶ تشریف بردن امام کاظم علیه السلام به مجلس هارون و خذلان «نفع»
- ۵۰۸ صلوات در روز جمعه
- (علی خیر البشر) و روایت اعمش (ره) و غیره آن را از عطیه (ره)
- ۵۰۸ با متجاوز از چهل طریق
- ۵۱۰ جهت ضم «آل» بر صلوات
- ۵۱۱ هجوم مفعول بر بلاد اسلامی
- ۵۱۲ فرمایش شیخ بهائی (ره) در حق غازان خان
- ۵۱۳ سلطان خدا بنده (ره) و خطاب غازان به قضات و مشایخ
- ۵۱۴ نقل از تاریخ ابن هلال
- ۵۱۵ بیان دو وجه از سلطان خدا بنده (ره) در ضم آل بر صلوات
- ۵۱۷ ادعای محی الدین عربی در آیه تطهیر و عدم صحت آن
- ۵۱۸ معنی و منظور از صلوات

- ۵۱۹ شهادت به ولایت در اذان
- ۵۲۰ فرمایش شهید ثانی (ره) در الروضة البهية
- ۵۲۱ وجوه دیگر در فائده صلوات در حق رسول الله ﷺ
- ۵۲۲ تحقیقات عمنا الاعظم مرحوم شیخ الاسلام (ره)
- ۵۲۸ قول مشهور که صلوات به معنی دعاء است
- ۵۲۹ اشاره به مبحث تعارض احوال
- ۵۳۰ اصول لفظیه و برگشت آنها به اصالت ظهور
- ۵۳۰ تحقیق در معنی لفظ صلوات
- ۵۳۱ کتاب صلوات آقا شیخ هادی طهرانی (ره)
- ۵۳۲-۵۳۳ نقل کلمات سید علی خان (ره) و مرتضی زبیدی
- ۵۳۴ فصل «بعلی» در صلوات
- ۵۳۶ اشکال مشهور و دفع آن
- ۵۳۷-۵۳۹ توجیهات علمای اعلام
- ۵۴۰ مطلب ارزنده
- ۵۴۰-۵۴۳ صلوات بعد از نمازهای یومیه
- ۵۴۲ خواندن آیه: ان الله و ملائکته یصلون الخ بعد از نمازها
- ۵۴۳ قرائت آیه و صلوات منافات با تسبیح زهراء سلام الله علیها ندارد
- ۵۴۴ صلوات فرستادن بر غیر رسول الله ﷺ
- ۵۴۴ تعصب زخمخشی را به حرف ناهنجار وادار کرده

- ۵۴۵ مکالمات آیه الله (ره) با سید موصلی در مجلس خدا بنده
سادات اگر تبعیت از ائمه اطهار (ع) نمایند شرافت را از دست
می دهند ۵۴۵
۵۴۷-۵۵۳ کلمات و بیانات محمد علی حومانی (ره)
۵۵۱-۵۵۲ نشایی اموی و اختلاف انداختن اجانب به دست وی
۵۵۳ خانمه کتاب



فهرست تعلیقات و اضافات

- ۵۵۵ در عراق به زیارت قبر مطهر اهمیت می‌دهند
- ۵۵۸ نقل کلمات آقا سید جواد شبر ایده الله تعالی
- ۵۶۱ دعبل خزاعی قدس سره و شعر او
- ۵۶۲ اشخاصی که اشعار دعبل (ره) را جمع کرده‌اند
- ۵۶۲ تثبت و تحقیق شیخ محقق سماوی (ره)
- ۵۶۴ مرثیه دعبل (ره) بر سیدالشهداء علیه السلام
- ۵۶۵ از اشعار نغز دعبل (ره) در مرثیه آن حضرت علیه السلام
- ۵۶۶ کاش شعرای عجم از امثال دعبل (ره) پیروی می‌کردند
- ۵۶۷ نصیحت به آنان که با زبان ترکی آذری نوحه سرائی می‌کنند
- ۵۶۸ نسبت‌های ناروا به خاندان رسالت خلاف شرع است
- ۵۶۹ طبقات الشعراء دعبل (ره)
- ۵۷۰ شهادت دعبل (ره)
- اشعار نغز دعبل (ره) را اعتماد السلطنة به شعراء قزوین داده
- ۵۷۳ و آن اشتباه است
- ۵۷۳ پشیمان شدن یزید از ترس مردم

- ۵۷۵ عزاداری اهل بیت در شام سه روز است
- رفتن اسراء خاندان رسالت با چهارپایان خودشان به شام اصل
- ۵۷۷ ندارد
- ۵۷۹ مسلمة بن مخلد و تحقیق در تاریخ وفات زینب کبری و أم سلمة
- ۵۸۱ ترجمه أم المؤمنین أم سلمة (ض)
- ۵۸۵-۶۰۱ تحقیق عمیق در تاریخ ام کلثوم علیها السلام
- ۵۸۸ ابن حزم و بد زبانی او
- ۵۹۲ ادعای تواتر از صاحب قاموس الرجال وجهی ندارد
- ۵۹۶ جنک «شوشتر» و اسیر شدن هرمان
- ۵۶۸-۵۹۷ تهافت و تناقض اقوال مؤرخین
- ۵۹۹ صحت فرمایش شیخ اعظم مفید قدس سره
- ۶۰۲ کلمات شیخ شبراوی شافعی درباره آباء واجداد رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۶۰۴ دعای بعضی از افاضل
- ۶۰۴ کلام شیخ شبراوی درباره عبدالله رضی الله عنه
- ۶۰۵ نکاح آمنه رضی الله عنها
- ۶۰۵ اعتقاد شیعه امامیه
- ۶۰۷-۶۱۰ تحریری که از صاحب قاموس الرجال صادر شده
- موعظه امیر المؤمنین (ع) بنوف بکالی و نهی از عمل «برید»
- ۶۱۱-۶۱۳
- ۶۱۴ دیدن رسول الله صلی الله علیه و آله بنی امیه را که به منبر او بالا می روند

- ۶۱۶ تأویل کردن معاویه آیه شریفه را به معراج
- ۶۱۷ در حق معاویه به کتاب نصاب الکافی و تقویة الایمان رجوع شود
- ۶۱۸-۶۱۹ اشعار امام شافعی در تعیین فرقه ناجیه
- ۶۲۰ تحقیق در مدت حمل امام حسین (علیه السلام) و یحیی (علیه السلام)
- ۶۲۲ در مدت حمل عیسی (علیه السلام)
- ۶۲۳ جهضمی و نسبت تاریخ الاثمة (ع) باو
- ۶۲۳ تاریخ الاثمة (ع) تألیف ابن ابی الثلج بغدادی (ره) است
- ۶۲۴ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی (ره)
- ۶۲۵ نصر بن علی جهضمی
- ۶۲۷-۶۳۱ تحقیق درباره کتاب فقه الرضا (علیه السلام)
- ۶۳۲-۶۳۹ از اکاذیب طبری صاحب تاریخ
- ۶۴۰ در مقتل اسفرائینی به آمدن اسراء در (۲۰) صفر تصریح کرده
- ۶۴۵ تبلیغات خلاف واقع بنی اُمیّة در حق خودشان
- ۶۴۵ توبه کردن هفتاد نفر از مشایخ شام در حضور امام (علیه السلام)
- ۶۴۹ شاد شدن یزید از اسارت اهل بیت (علیهم السلام)
- ۶۴۹ اشعار یزید پلید
- ۶۵۱ یزید دست و پای خود را کم کرده بود
- ۶۵۳ پاسبانهای زندان شام رومی بوده اند
- ۶۵۴ در اول کار یزید در خیال کشتن اهل بیت (علیهم السلام) بود
- ۶۵۶ معاویه فرزند یزید و بیانات وی در منبر

- ۶۵۷ اشاره به بعض نکات بیانات او
- ۶۵۸ آقا سید عبدالمجید (ره) صاحب ذخیره الدارین
- ۶۶۰ تحقیق درباره علی اصغر و عبدالله رضیع
- ۶۶۵ معنی ندای آسمانی: دعه یا حسین فان له الخ
- ۶۷۳ تولد یافتن طفلی در وقت ظهر روز عاشوراء
- ۶۷۵ شعر آقا سید حیدر حلی (ره)
- ۶۷۷ تصریح به اسم علی اصغر در بعض زیارات
- ۶۷۸ تحقیق در معنی عبارت طبری در حق عبدالله رضیع
- ۶۷۹ نقل تحقیقی از مجموعه فقهی
- ۶۸۰ روایت ابن بکیر که در آن نسبت «زعم» به امام علیه السلام داده
- ۶۸۱ خبر شریف عبدالاعلی که معنی «زعم» را روشن می کند
- ۶۸۲ مهارت عبدالاعلی در علم کلام
- ۶۸۲ شدت اهتمام ائمه (ع) در تأدیب شیعه به آداب قرآن
- ۶۸۳ تحقیق درباره عروسی حضرت قاسم علیه السلام
- ۶۸۴ بنات سید الشهداء علیهم السلام
- ۶۸۶ نسبت قصه عروسی به قاسم (ع) مشتبه شده
- ۶۸۷ تزویج فاطمه علیها السلام به حسن مثنی (ض) نزدیک به محرم (۶۱) شده
- بعد از عاشوراء خانه امیر المؤمنین (ع) و عقیل و رباب را خراب
- ۶۹۰ کرده اند
- ۶۹۱ حرفهای ناهنجار عمرو بن سعید

- ۶۹۲ خبر دادن رسول الله ﷺ از رعا ف عمر و اموی
- ۶۹۳-۷۰۱ تحقیق درباره (شهر بانویه) شاه زنان
- ۷۰۲ تحقیق در نماز خوف خواندن سید الشهداء (ع)
- ۷۰۴ اقسام متعدده نماز خوف
- ۷۰۵ تحقیق در مفاد کلام سید معاصر رحمه الله تعالی
- ۷۰۷ نماز خواندن امام (ع) در اثناء جنگ
- ۷۰۸ اعلام بر عموم علاقه مندان به سید الشهداء (ع)
- ۷۰۹ قبولی تمام اعمال بسته به نماز است
- ۷۰۹ باید در هدف سید الشهداء (ع) شرکت کرد
- ۷۱۰ علاقه مند واقعی کسیست که به نماز اهمیت دهد
- ۷۱۱ وضع مجالس ترحیم باید اصلاح شود
- ۷۱۴ تذکر و تحقیق لازم
- ۷۱۵ آیا در نقل ثواب گریه و زیارت اغراء بر معصیت است؟
- ۷۱۶ مورد عفو قرار گرفتن معلق و عقاب بر معصیت محقق است
- ۷۱۸ جواب دیگر
- ۸۲۰ نقل سئوالی از شیخ استاد کاشف الغطاء (ره) و جواب آن
- ۷۲۲ تعلیقی مشتمل بر تحقیق
- ۷۲۳ عفو الهی - و هر مشرک کافر است و بالعکس
- ۷۲۷ وظیفه خطباء و اهل منابر
- ۷۲۷ جواب تحقیقی دیگر

- ۷۲۹ از رویه شیخ مفید (ره) باید پیروی کرد
- ۷۳۱ از لغزشهای بعضی از ارباب تألیف و رد آن
- بیانات مأمون در حق امام جواد علیه السلام و این که علم اهل بیت علیهم السلام
- ۷۳۹ از خداست
- ۷۴۱ دلالت آیه تطهیر
- ۷۴۳ اشاره به حرف خرافی بعض قاصرین و رد آن
- ۷۴۴ سن امام هادی علیه السلام در زمان وفات امام جواد علیه السلام
- ۷۴۶ تکلم ائمه علیهم السلام با زبانهای مختلف
- ۷۴۹ تذکر به خوانندگان محترم از اغراض استعماری
- ۷۵۰ غرض گوستاوبون در تاریخ تمدن
- ۷۵۲ اعتقاد امامیه در حق امام علیه السلام
- ۷۵۲ قدغن بودن خواندن و نوشتن به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ۷۵۳ روایت ابوبصیر (ره)
- ۷۵۵ نامه خواندن امام جواد علیه السلام در حال طفولیت
- ۷۵۵ تحقیق در عبارت روایت
- ۷۵۹ نقل کلمات ابن ابی جمهور احسائی (ره)
- ۷۶۳ نقل کلمات والد شیخ بهائی قدس سرهما
- ۷۶۴ نقل کلمات شیخ مفید قدس سره
- ۷۶۵ کلامی بی مأخذ و رد آن
- ۷۶۹ از انجیلی که به حضرت عیسی (ع) نازل شده اثری نیست

- ۷۷۰ نقل کلمات شیخ مفید (ره) در حق عیسی (ع)
- ۷۷۱ معنی کنت نبیاً و آدم الخ
- ۷۷۳ اشاره به جلالت علامه قدس سره
- ۷۷۴ اشاره به ایام اقامت در «زنجان»
- ۷۷۵ اطلاع یافتن بر کتاب : ایضاح مخالفة السنة
- ۷۷۷ نقل مقداری از محتویات آن کتاب
- ۷۸۰ توضیح کلام آیه الله قدس سره
- راجع به ورود جابر (ره) در اربعین و نقل کلام بعضی از معاصرین
- ۷۸۲
- ۷۸۶ دکتر المنجد و ابن تیمیّة و لعن یزید
- ۷۹۱ کلمات ارزنده ابن الجوزی
- ۷۹۲ خرافات غزالی
- ۷۹۸ اشعار و کفریات یزید
- ۸۰۰-۸۰۱ ابو الفرج ابن الجوزی



(فهرست كتابها)

(الف)

- ١ . ابداء البداء ٥٢٢
- ٢ . الاتحاف بحب الاشراف ٩٥-١٠٢-٢٨٩-٣٣١-٣٣٦-٣٣٨-٦٠٢
- ٣ . اتحاف السادة المتقين ٤٥١-٥٣٣
- ٤ . آتشكده ٨١١
- ٥ . آثار احمدی ٢٦٢
- ٦ . الانار الباقية ٢٢-٢٣-٣٠-٤٠-٤١-٢٦١-٣٣٣-٣٤٤
- ٧ . آثار تاريخی ٣٩٤
- ٨ . آثار الشيعة الامامية ٣٢١
- ٩ . آثار المعجم ٣٢٥
- ١٠ . اجازات بحار الانوار ١١-١٩
- ١١ . اجازة بنی زهره ١٩
- ١٢ . الاجتهاد و التقليد ٤٧٩
- ١٣ . أجوبة المسائل الدينية ١٠٦

- ١٤ . الاحتجاج ٤٢١-٤٧١
- ١٥ . الاحكام ١١٩-٤٠٤
- ١٦ . احياء العلوم ٢٥١-٧٩٢-٨٠١
- ١٧ . اخبار زينبات - ١٠١-٩١-٨٩-٨٧-٨٦-٨١-٨٠-٧٩-٧٨-٧٧
- ١١١-١١٤-١١٦-١١٧-٥٨٦-٥٩٠
- ١٨ . اخبار اصفهان ٢٤٤-٢٤٥
- ١٩ . اخبار الدول ٤٧٠
- ٢٠ . الاخبار السنية ٣٠٧
- ٢١ . اخبار المدينة ٢٩
- ٢٢ . الاختصاص ١٦٦-١٦٨-١٧٠
- ٢٣ . اختيار معرفة الرجال ٧٥٤-٧٥٥-٧٥٧
- ٢٤ . آداب اللغة ٢٨٠
- ٢٥ . ادب الطف او شعراء الحسين عليه السلام ٥٥٧-٥٥٨
- ٢٦ . اربعين رازی ٤٢٧
- ٢٧ . اربعين قمی ٤٥
- ٢٨ . اربعين مجلسی (ره) ٥٥-٤٩١-٥٣٣-٥٣٧-٥٤٤-٧٥١
- ٢٩ . الارشاد شيخ مفيد (ره) ٤٨-٤٩-١٠٨-١٥٣-١٦٢-١٦٤-١٦٥
- ٢١٩-٢١٨-٢٠٠-١٩٩-١٧٦-١٦٦
- ٥٧٧-٤٣٦-٣٧٩-٣٢٥-٣١٣-٢٢١

٦٧١-٦٦٨-٦٦٣-٦٦٢-٦٦١-٦٥٤

٧٤١-٧٣٩-٧٣٨-٧٠١-٦٩٤-٦٧٢

٧٦٥-٧٥٤-٧٤٧-٧٤٦-٧٤٤

٣٠ . اسباب النزول واحدى ٤٨٥

٣١ . استبصار ١٨٩

٣٢ . الاستيعاب ٥٩٨-٥٩٧-٥٩٠-٤٠٨-٣٢٨

٣٣ . اسرار الصلاة ملكى (ره) ٥٤١

٣٤ . اسعاف الراغبين ٣٥١-١٠٢-٩٥

٣٥ . الاسلام الصحيح ٥٥٢

٣٦ . اشعثيات ١٨٩

٣٧ . الاصابة ٥٩٨-٥٩٧-٥٩٠-٤٠٨-٣٢٨

٣٨ . الاصطفاء فى تاريخ الخلفاء ٧٣٠

٣٩ . الاصفياء ٥٤٧

٤٠ . اصل الشيعة و أصولها ١٨١

٤١ . اصول كافى ٧٥٤-٣٦٠

٤٢ . اظهار الحق ٧٦٨-٢٩٧

٤٣ . اعلام الاحياء بأغلاط الاحياء ٨٠١

٤٤ . اعلام العراق ٤٢٨

٤٥ . اعلام الورى ٦٩٤-٦٨٥-٦٧٢-٦٦١-٣٧٥-٣٤٦-٣٤١-١٧٧

٧٥٤-٧٤٧-٧٠١

٣٣-٣٤-١١١-١١٣-١١٤-١٨٣-١٨٤-٢٨٨ . اعيان الشيعة ٤٦

٢٩٠-٣٢٢-٥٦٢-٥٦٦-٦٩٥

٢٤٩-٢٨٠-٢٨١-٦٨٥ . الاغانى ٤٧

٢-١١-٢٨-٢٩-٣٢-٤٥-٧٣-١٣٥-١٣٦-٢٠١-٢٢٣ . الاقبال ٤٨

٢٤١-٢٤٢-٣٥٠-٣٧٣-٣٩١-٣٩٢-٣٩٩-

٦٧٠-٦٧٧

٢٣١ . الاكليل ٤٩

٧٥٩ . اكمال الدين ٥٠

٤١٣ . الامام الصادق (عليه السلام) و المذاهب الاربعة ٥١

١٥٥ . امالى شيخ مفيد (ره) ٥٢

١٣٣-١٥٥-١٧٦-٢١٧ . امالى شيخ (ره) ٥٣

٦٩-٢٩٦ . امالى صدوق (ره) ٥٤

٥٠٥-٥٠٧-٨٠٧-٨٠٨ . امالى سيد علم الهدى (ره) ٥٥

٢٢٢ . الام شافعى ٥٦

٥٨١ . أنا مدينة العلم و علّى بابها ٥٧

١٢٠ . اندیشهها ٥٨

١١٥ . انساب الخزرج دمياطى ٥٩

٢٢٢ . الانسان على فكرى ٦٠

٧٥٥ . الانوار البهية ٦١

٢٩٠ . أنوار الربيع ٦٢

- ٩٣ . أنوار الشهادة
 ٥٤-١٦٣-٣٥٠-٣٧٢-٤٥٢-٤٩١-٥٠٤-٥٣٧- أنوار نعمانية
 ٧٠١
 ٤٠٦-٤٥٠-٧٣٧-٧٤٦-٧٧١ أنيس الموحدين
 ١٤٢ . أوائل ابوهلال
 ٧٣٣-٧٤٩-٧٧٠ . أوائل المقالات
 ٧٧٤-٧٧٥-٧٧٦ ايضاح مخالفة السنة لنص الكتاب و السنة

(ب)

- ٦٨-٧٢-٩٤-١٦٧-٢١٧-٢٣٦-٢٥١-٣٤١-٣٥٠ . بحار الانوار
 ٤٩٥-٤٩٦-٥٠١-٥٨٧-٥٩٥-٥٩٩-
 ٦٠٠-٦١١-٦٧٠-٦٩٤-٨٠١
 ٤٦٥ . بحثى كوتاه
 ٤١٥ . البحر الرائق
 ٥٨-٦٠-٩٣-٢٢١-٢٢٥ . بحر المصائب
 ٣١-١٦٩-١٧٧-٢٣٢-٦٣٥-٦٧٠ . البداية و النهاية
 ٣٨٠ . بررسى تاريخ عاشوراء
 ١٣٦-١٧٩-١٨٢-١٨٣-١٨٤-١٨٧-١٩١- . بشارة المصطفى
 ١٩٢-١٩٣-١٩٤-١٩٥-١٩٨-٢٠٠-٢٠٤-

٢٠٥-٢١٤-٢١٥-٢١٨-٢٨٥

- ٦٤ . بصائر الدرجات ٤٥٢
 ٧٧ . البصائر و الذخائر ٥٩٦
 ٧٨ . بلاغات النساء ١٨١
 ٧٩ . بلوغ الارب ٤٢٩
 ٨٠ . بيت الاحزان ١٩٩

(ت)

- ٨١ . تاريخ الائمة (ع) ٢١٦-٣٢٩-٤٢٠-٤٢٣-٤٢٤-٤٩٦-٤٩٧
 ٨٢ . تاريخ الامم و الملوك ٢٣٠-٤٣٢
 ٨٣ . تاريخ اولاد اطهار ٢٣٠
 ٨٤ . تاريخ ابن خلدون ١٦٩-٥٩٢-٤٣٧
 ٨٥ . تاريخ ابن هلال ٥١٤
 ٨٦ . تاريخ ادبيات (هماني) ٤٤
 ٨٧ . تاريخ بغداد ٥٧٠
 ٨٨ . تاريخ بلاذري ٣١٤
 ٨٩ . تاريخ تمدن گوستاوبون ٧٥٠
 ٩٠ . تاريخ تمدن جرجي زيدان ٢٨٠
 ٩١ . تاريخ حلب ٢٧٣

- ۹۲ . تاريخ الخلفاء ۳۱۷-۲۴۶
- ۹۳ . تاريخ الخميس ۶۷۶
- ۹۴ . تاريخ طبرى ۳۲-۶۳۲-۵۷۸-۵۷۴-۲۷۹-۱۷۷-۱۶۹-۴۴-۳۷
۷۰۶-۶۹۱-۶۷۸-۶۷۰-۶۶۲-۶۳۹-۶۳۸-۶۳۵-۶۳۳
- ۹۵ . تاريخ العلوم عند العرب ۲۳۰
- ۹۶ . تاريخ كربلاء ۲۱۱
- ۹۷ . تاريخ كامل ابن الاثير ۱۷۷-۱۶۹-۱۴۶-۱۴۵-۱۴۲-۱۲۷-۶۴
۶۳۵-۵۹۶-۵۷۸-۳۵۴-۳۵۳-۲۴۶
- ۹۸ . تاريخ كبير ابن عساكر در ترجمه امير المؤمنين عليه السلام ۶۹۱-۶۳۶
- سه مجلد ۱۰۴
- ۹۹ . تاريخ كبير ابن عساكر ۱۰۲-۹۳-۸۹
- ۱۰۰ . تاريخ گزيده ۳۵۱
- ۱۰۱ . تاريخ كوفه ۵۳
- ۱۰۲ . تاريخ مبارك غازاني ۵۱۳-۵۱۲
- ۱۰۳ . تاريخ يعقوبى ۶۷۴-۶۷۳-۲۴۶-۱۷۷-۵۷-۳۶
- ۱۰۴ . تأسيس الشيعة الكرام ۶۲۸-۶۲۷
- ۱۰۵ . تنمّه محرم وقائع ۲۶۶-۲۵۹-۲۲۱-۱۳۴-۱۱۱-۹۲-۸۹
- ۶۵۸-۳۲۸-۲۷۳
- ۱۰۶ . تجارب السلف ۶۴۶-۶۴۵-۶۴۴

- ١٠٧ . تجريد ٧٢٤
- ١٠٨ . تحرير الاحكام ٣٧٤-٤٠٠
- ١٠٩ . تحفة تازه ٥٨
- ١١٠ . تحفة العالم ٧٠١
- ١١١ . تحية اهل القبور ١١٣
- ١١٢ . تخميس شيخ محمد على اعسم (ره) ٤٨٨
- ١١٣ . التدوين في أحوال جبال شروين ٦٥٤
- ١١٤ . تذكرة الخواص ٢٦١-٣١٣-٣١٨-٣١٩-٣٢٠-٣٢٩-٣٤٢-٨٠٠-٧٩١-٦٩٤-٦٧١-٦٦٤-٦٤٩
- ١٠٢
- ١١٥ . تذكرة حشرى ٣٢٩
- ١١٦ . تذكرة الفقهاء ٤٠٠
- ١١٧ . التراتيب الادارية ١٤٠-١٤٣-٢٣١
- ١١٨ . ترجمة الاثار الباقية ٤١
- ١١٩ . ترجمة علم امام عليه السلام ١٠٧-١١٣
- ١٢٠ . ترجمة لهوف ٣٧٦
- ١٢١ . ترجمة مسائل الدعاء ٥٢٢-٥٢٨
- ١٢٢ . ترجمة نفس المهموم ٥٧٧-٥٧٨-٦٤٧-٦٥١
- ١٢٣ . تطهير الجنان ٦٩٢

- ١٢٤ . نظم الزهراء (ع) - ١٨٥-١٥٦-١٥٢-١٣٦-١٣٥-١٣٣-٤٥
٢٠٠-٢١٨-٢١٩-٥٩٣
- ١٢٥ . التعريف ١٤٢
- ١٢٦ . تعليقات أنوار نعمانية ٥-٢١٠
- ١٢٧ . تعليقات و اضافات أنيس الموحدين ٧٧١-٧٤٦-٧٣٧
- ١٢٨ . تعليقات تجارب السلف ٤٤٦
- ١٢٩ . تعليقات جنة المأوى ٧٦٩-٧٣٤-٧١٩-٧١٥-٤٨٣-٤٨٢
- ١٣٠ . تعليقات علم امام (عليه السلام) ١١٣-١٥٤
- ١٣١ . تعليقات فصول ٨٩
- ١٣٢ . تعليقات كنز العرفان ٥٥٦
- ١٣٣ . تفسير آلوسی ٤٣٢-٤٢٩
- ١٣٤ . تفسير ابوالسعود ٤٤٥
- ١٣٥ . تفسير برهان ٤٦١
- ١٣٦ . تفسير التبيان ٧٢٤-٧٢٣
- ١٣٧ . تفسير ثعلبی ٤٦٤
- ١٣٨ . تفسير جلالین ٤٤٥
- ١٣٩ . تفسير فريد وجدی ٤٤٥
- ١٤٠ . تفسير قمی ١٧٦-١٦٧
- ١٤١ . تفسير قرطبی ١٧٧
- ١٤٢ . تفسير كبير رازی ٤٣١-٤٣٠-٤٢٨-٤٢٥

- ١٤٣ . تفسير منسوب به امام عسكري عليه السلام - ٢٦٩-٢٦٦-٢٥٧-١٨٩
٢٧٠-٢٧١
- ١٤٤ . تفسير مراغي ٤١٦
- ١٤٥ . تفسير مقاتل بن سليمان ٧٩٣
- ١٤٦ . تفسير الميزان ٤٦٥-٤٥٠
- ١٤٧ . تفسير نعماني ٤٦٣
- ١٤٨ . تقوية الايمان ٥٤٦-٤١٧-٤١٩
- ١٤٩ . تقويم المحسنين ٣٧٨
- ١٥٠ . تلبيس ابليس ٧٩٢-٨٠١
- ١٥١ . تلخيص شافي ٤٠٧
- ١٥٢ . تلخيص المستدرک ٥٩٨
- ١٥٣ . تلمود يهود ٥٩
- ١٥٤ . ترائم الحمام ٢٢٣
- ١٥٥ . التمدن الاسلامي ١٤١-١٤٢-١٤٩-١٨٤
- ١٥٦ . التنبيه و الاشراف ٢٤٦-٢٤٧
- ١٥٧ . تنقيح المقال - ٢٥١-١٩٠-١٣٢-١٢٨-١٢٤-٩٦-٧٩-٣٥-١٣
٢٥٩-٢٧٠-٢٧١-٣٢٧-٣٥٥-٥٩٢-٦٠٧-٦٠٨
- ١٥٨ . تهذيب الاسماء ٦٠٩-٦١٠-٦٨٥-٧٥٧
- ٦٦٦

- ١٥٩ . تهذيب الحديث ٣٩٠-٣٧٨-٣٧٤-٢٩٤-٢٢٨-١٨٩
٣٩٩-٣٩٣-٣٩١
١٦٠ . تهذيب التهذيب ١١٥-٦٢٦-٦٣٩
١٦١ . تورات - ترجمه ٢٥٤
١٦٢ . توضيح المقاصد ٣٤٦-٣٧٣-٥١٢

(ث)

- ١٦٣ . ثمرات الانوار ٦٢-٦١
١٦٤ . ثواب الاعمال ٥٤٤
١٦٥ . ثبت الاثبات فى سلسلة الروات ٢٩٦
١٦٦ . ثروة الحسين (ع) ٦٩١

(ج)

- ١٦٧ . جامع الاخبار ١٨٩
١٦٨ . جامع أحاديث الشيعة ١٨٩-٦٣١
١٦٩ . جامع السعادات ١٧١-١٧٢
١٧٠ . الجبهان سليل الشيطان ٤١٩
١٧١ . جامع المقاصد ١٦٩

- ١٨٩ . جعفریات ١٧٢
 ٢٦٦ . جلاء العيون ١٧٣
 ٤٢٩ . جلاء العينين ١٧٤
 ١١٧-١١٨-٥٨٩ . جمهرة انساب العرب ١٧٥
 ٣٧٢ . جنات الخلود ١٧٦
 ٩٧-٢٢٨-٢٤٢-٤٧٩-٤٨٢-٤٥٤-٤٧٨-٧١٥ . جنّة المأوى ١٧٧
 ٧١٩-٧٢١
 ٣٣٤-٣٣٨-٤٦٣-٥٣١ . جواهر الكلام ١٧٨

(ح)

- ٣٣٧ . حاضر العالم الاسلامی ١٧٩
 ٨١ . حاشیة مكاسب شهیدی (ره) ١٨٠
 ٥١٩ . حاشیة عروة الوثقی ١٨١
 ٧٥٨ . حاشیة المنهج ١٨٢
 ٥٣٧ . جبل المتین ١٨٣
 ٣٤١-٣٤٩ . حبیب السیر ١٨٤
 ٣٥٣-٣٧٢-٥٧٢ . حجة السعادة فی حجة الشهادة ١٨٥
 ٣٩٩-٤١٤ . الحدائق ١٨٦
 ٤٧٥-٤٧٣-٤٧٤ . الحدائق الوردیة ١٨٧

- ۱۸۸ . حديث الاربعين ۲۱۸-۲۸۵-۲۹۹-۳۰۰
- ۱۸۹ . الحسين عليه السلام ۳۱-۳۵۱-۳۵۲
- ۱۹۰ . حق المبين ۴
- ۱۹۱ . حواشی آقا جمال خوانساری (ره) ۴۹۲
- ۱۹۲ . حواشی بحار الانوار ۲۲۳-۲۲۶-۲۵۹
- ۱۹۳ . حواشی تاريخ الاثمة والتاريخ ۶۲۴
- ۱۹۴ . حواشی شرح الهياكل ۵۰۴
- ۱۹۵ . حیات ابن تیمیة ۲۸۸
- ۱۹۶ . حیات القلوب ۲۶۵

(خ)

- ۱۹۷ . خاندان عبدالوهاب (ره) ۵۲۲
- ۱۹۸ . خاندان نوبختی ۶۲۵-۷۳۱
- ۱۹۹ . خرافات اجتماع ۱۳۴
- ۲۰۰ . الخرائج و الجرائح ۵۴-۵۵-۱۶۷-۷۵۱
- ۲۰۱ . خصال صدوق (ره) ۴۴۳-۵۴۲
- ۲۰۲ . خصائص الكبرى ۵۸۰
- ۲۰۳ . الخلاصة ۱۲۸
- ۲۰۴ . خلاصة تذهيب تهذيب الكمال ۶۲۶

- ٢٠٥ . الخلاف ١١٨-٥٨٦-٢٠٦
 ٢٠٦ . الخطوط العريضة ٤١٨-٤١٩
 ٢٠٧ . خيرات حسان ٩٢

(٥)

- ٢٠٨ . دائرة المعارف ٦٩٤-٦٩٥
 ٢٠٩ . دانشمندان آذربايجان ٣٤٣
 ٢١٠ . درايۀ والد شيخ بهائي (ره) ١٨٨-١٩٠-٤٥٢-٧٦٣
 ٢١١ . درايۀ شهيد ثاني (ره) ١٩٠
 ٢١٢ . الدر المنثور سيوطي ٤٦٠
 ٢١٣ . الدر المنثور زينب فواز ٩٥-٣٥٨-٥٨٩-٥٩١-٥٩٢
 ٢١٤ . الدروس ٦٩٤
 ٢١٥ . دعبل بن علي الخزاعي شاعر آل البيت عليه السلام ٥٦٥-٥٦٩
 ٢١٦ . الدعوة الحسنی في أدعية الحسنی ٥٤٠-٥٤٤-٥٩٣
 ٢١٧ . الدفعة الساکبة ١٨٦-٢٩٧
 ٢١٨ . دين و تمدن ٥٤٧-٥٥٣
 ٢١٩ . ديوان دعبل (ره) ٥٦٢-٥٦٩-٥٧٠
 ٢٢٠ . ديوان دعبل (ره) شيخ سماوي (ره) ٥٦٢
 ٢٢١ . ديوان دعبل (ره) دکتر محمد يوسف نجم ٥٦٢

- ٢٢٢ . ديوان دعبل (ره) دجيلی خزر جي ٥٦٢-٥٦٤-٥٦٦
 ٢٢٣ . ديوان دعبل (ره) دکتر اُشتر ٥٦٢-٥٦٤-٥٦٥
 ٢٢٤ . ديوان سيد حيدر حلي (ره) ٦٧٦

(ذ)

- ٢٢٥ . ذخائر العقبي ٣٢٩-٦٧٦
 ٢٢٦ . ذخيرة الدارين ٣٢٧-٦٥٨-٦٥٩-٦٦١-٦٧٢-٦٧٥-٦٨٨
 ٢٢٧ . الذخيرة الى المعاد ٦٩٤
 ٢٢٨ . الذريعة الى تصانيف الشيعة ١٣-٧٩-٥٣٢-٦٢٣-٦٥٩-٧٧٥

(ر)

- ٢٢٩ . الراعي و الرعية ١٤٨
 ٢٣٠ . ربيع الابرار ٤٠١-٦٩٣-٦٩٤-٧٠٠
 ٢٣١ . رجال شيخ عبدالنبي جزائري (ره) ١٢٨
 ٢٣٢ . رجال کشي ٣٥-١٢٦-١٢٩-١٣٢-٦٠٧-٦٠٨-٦٨٠-٦٨١
 ٧٥٤-٧٥٦
 ٢٣٣ . رجال نجاشي ٧٩-١٢٨
 ٢٣٤ . رحلة ابن بطوطة ٥١٤

- ٢٣٥ . الرحلة المدرسية ٣٣
- ٢٣٦ . رحمة الامة ٤٠٢
- ٢٣٧ . الرد على المتعصب العنيد ٧٩١-٧٩٣-١٠٠-١٠١
- ٢٣٨ . رسالة الاسلام ٤٧٨-٤٧٩
- ٢٣٩ . رسالة ترتب ٤٥٧
- ٢٤٠ . رسالة زينبيه ابن طولون ٨٩-٩٤
- ٢٤١ . رسالة زينبيه سيوطي ٩٥-١٠٢
- ٢٤٢ . رسائل الشيخ المفيد (ره) ٦٠٠
- ٢٤٣ . رسالة شهادت به ولايت ٥١٩
- ٢٤٤ . رسالة مسلسل عاشوراء ٩٥
- ٢٤٥ . روضات الجنات ٥٤٥
- ٢٤٦ . روضات الجنان ٣٢٧-٣٢٩-٥٤٥
- ٢٤٧ . روح البيان ٤٠٣
- ٢٤٨ . روح المعاني ٤٢٨-٤٢٩
- ٢٤٩ . الروض الانف ٢٣٢-٢٣٣
- ٢٥٠ . روضة الاحباب ٣٢٧
- ٢٥١ . الروضة البهية «شرح لمعة» ٥٢٠-٧٠٢
- ٢٥٢ . روضة الاذكار ٢٤١
- ٢٥٣ . روضة الشهداء ٦٦-٣٢٧
- ٢٥٤ . روضة الواعظين ٣٤١-٣٤٦-٦٩٤-٧٠١

- ٢٥٥ . رياض الاحزان ٣٤٩-٣٤١
٢٥٦ . رياض السالكين ٥٣٣-٤٩٠
٢٥٧ . الرياض النضرة ١٦٩
٢٥٨ . رياض القدس ٥٨
٢٥٩ . رياض المصائب ٣٤٦-٣٤١
٢٦٠ . ريحانة الادب ٥٨٨-٢٦٣-٨٨
٢٦١ . ريحانة الرسول (ص) ٣٢٢

(ز)

- ٢٦٢ . زاد المعاد ٣٨٤-٣٨٣
٢٦٣ . زينب الكبرى ٥٩٣
٢٦٤ . زين العابدين (ع) ٦٩٤

(س)

- ٢٦٥ . سر الاسرار ٢٧٤
٢٦٦ . سر انحلال الامة العربية ٤٦٢-٤٣١-٤١٨-٤١٧
٢٦٧ . سر السلسلة العلوية ٣٢٦-٣٢٥
٢٦٨ . سفرنامه بافت ٧٧٤

- ٢٦٩ . سفينة البحار ١٣٢-٣٦٧-٥٠٢-٥٠٣-٦١١
 ٢٧٠ . السماء و العالم ٢٣٦
 ٢٧١ . السمط الثمين في مناقب أمهات المؤمنين ٥٨١
 ٢٧٢ . سؤال عن يزيد بن معاوية ٢٨٨-٧٨٦
 ٢٧٣ . السيدة زينب (ع) ٧٨-٩٠-٩١-١١١
 ٢٧٤ . سيرة ابن هشام ١٦٩-١٧٧
 ٢٧٥ . سيرة الأئمة الاثنا عشر ٧٨٢
 ٢٧٦ . السيرة الحلبية ٦٠٥

(ش)

- ٢٧٧ . شد الازار ٣٢٢
 ٢٧٨ . شذرات الذهب ٧٠٠
 ٢٧٩ . شرح احياء العلوم ٥٣٣
 ٢٨٠ . شرح قصيدة أبو فراس (ره) ٢٥٦
 ٢٨١ . شرح کافی ملا صالح (ره) ٣٥٦-٣٥٧-٣٦١
 ٢٨٢ . شرح صحيفة سجادية ٤٥٥-٤٩٠-٤٩٢-٥٣٣-٦١٤
 ٢٨٣ . شرح لمعة ٤٩١-٤٩٢
 ٢٨٤ . شرح نهج البلاغة ابن ابی الحديد معتزلی ٥٩٢-٥٧٢
 ٢٨٥ . شرح همزية البوصیری ٢٨٩

- ٢٨٦ . شرح الهياكل ٥٠٤
٢٨٧ . الشفاء ٦٠٥
٢٨٨ . شعراء الحسين (ع) ٥٥٨
٢٨٩ . الشماريخ في علم التاريخ ٢٣٢
٢٩٠ . شهداء الفضيلة ٨٩

(ص)

- ٢٩١ . صبح الاعشى ٢٥٢-٢٣١-٢٢٩-١٤٩-١٤٧-١٤٢-٦٨-٦٥
٢٩٢ . الصلوات و البشر ٥٣٧-٤٦٥-٤٥١
٢٩٣ . صلوات شيخ هادي طهراني (ره) ٥٣٢-٥٣١
٢٩٤ . صناعة الكتاب ٢٣١-٢٢٥
٢٩٥ . الصواعق المحرقة ٦٩٢-٤٨٥-٤٧١-٤٧٠-٤٦٣-٤٦٠
٢٩٦ . الصوارم المهرقة ٤٧٠
٢٩٧ . صحيح بخاري ٤٦٩
٢٩٨ . صحيح مسلم ٤٦٩
٢٩٩ . صحيفة كاملة سجادية ﷺ ٥٣٥-٥٣٤-٢٣٥

(ط)

- ٣٠٠ . طبقات ابن سعد ٥٩٠-٥٨٨-٥٨٧-١٨٠

- ٥٧٠ . طبقات الشعراء ابن معتر ٣٠١
 ٥٦٩-٥٧٠ . طبقات الشعراء دعبل (ره) ٣٠٢
 ٩٥ . طبقات مناوى ٣٠٣
 ٤٩٠ . طراز اللغة سيد على خان (ره) ٣٠٤
 ٢٢-٩٣ . طراز المذهب ٣٠٥

(ظ)

- ٥٦٣ . ظرافة الاحلام ٣٠٦
 ٥٠٧ . الظرائف و اللطائف ٣٠٧

(ع)

- ٦٦٥ . عبدالله الرضيع ٣٠٨
 ٦٣٦ . العبر و ديوان المبتداء و الخبر ٣٠٩
 ٤٣٨ . العتب الجميل ٣١٠
 ٤١-٣٤١-٣٤٤-٣٤٥ . عجائب المخلوقات ٣١١
 ٤٨٠-٤٨٠ . عدة الاصول ٣١٢
 ٣٤١ . العدد القوية ٣١٣
 ٤٧٩-٥١٥ . العرفان (مجلّة) ٣١٤

- ٣١٥ . العروة الوثقى ١٧١-٣٩٤
 ٣١٦ . العروس ٥٠٧
 ٣١٧ . العقد الطهماسبي ١٥٨
 ٣١٨ . عقد الدرر ٤٠٣
 ٣١٩ . علم امام عليه السلام ٣٥-١٠٦-١١٣-٧٣٤
 ٣٢٠ . العمدة ابن رشيقي ٥٧٠-٥٧١
 ٣٢١ . عمدة الزائر ١٩٢-٣٩٩
 ٣٢٢ . عمدة الطالب ٧٩-٥٩٨
 ٣٢٣ . غناية القاضي ٢٣٤
 ٣٢٤ . عنوان المعارف ٧٩٠
 ٣٢٥ . العواصم من القواصم ٦٢
 ٣٢٦ . عيون اخبار الرضا عليه السلام ٥٤-٦٩٥-٦٩٦
 ٣٢٧ . عيون الاخبار و فنون الآثار ٢١٣-٢٤٣-٢٤٤-٣٦٨

(غ)

- ٣٢٨ . غاية الاماني ٤٢٩
 ٣٢٩ . غاية المرام ٢٠٧-٤٦١-٤٦٣-٥٤٤
 ٣٣٠ . الغدير ٥٢-٨٩-١٤٦-٢٧٢-٢٨٠-٤٠١-٤٠٢
 ٣٣١ . غرر الفوائد و درر القلائد ٨٠٨

٩-١٨

٣٣٢ . غياث سلطان الوردى

(ف)

٢٨٥

٣٣٣ . فاجعة يوم الاربعين

٤٠١

٣٣٤ . الفتاوى الفقهية الكبرى

٤٧٨

٣٣٥ . فتح الملك العلى بصحة حديث باب مدينة العلم على عليه السلام

٢٣٣

٣٣٦ . الفتح

٤٣٧

٣٣٧ . الفتوحات المكية

٢٢٨

٣٣٨ . فرحة القرى

٨٧-٩١-٢٩٦

٣٣٩ . الفردوس الاعلى

٤٢٩

٣٤٠ . فرقان القرآن

٤٠٤

٣٤١ . فزهنك نامة زنجان

١٢-١٥-١٦

٣٤٢ . فصل الخطاب

٧٢٣

٣٤٣ . فصل الخطاب فى تحقيق أهل الكتاب

٨٨-٢٠٥

٣٤٤ . فصول الاصول

٢٧٢

٣٤٥ . الفصول المختارة

١١٩

٣٤٦ . الفصل

٤٩

٣٤٧ . الفصول المهمة ابن صباغ

٤٨٥

٣٤٨ . الفصول المهمة سيدنا شرف الدين (ره)

- ٣٤٩ . فصل القضاء ٦٢٧
٣٥٠ . فضائل السادات ٥١٦-٥١٧
٣٥١ . الفقه على المذاهب الاربعة ٤١٥
٣٥٢ . فقيه ١٨٩
٣٥٣ . فقه الرضا (ع) ١٨٩-٢٥٧-٦٢٧-٦٢٨-٦٣٠-٦٣١
٣٥٤ . الفهرست ابن النديم (ره) ٥٦٩
٣٥٥ . الفهرست شيخ (ره) ٢٨٣
٣٥٦ . فهرست مصطفوى ١٣٢
٣٥٧ . فوائد المشاهد ٦٨٦
٣٥٨ . الفوائد ٧٧٥
٣٥٩ . الفيض القدسى ١٤-١٥

(ق)

- ٣٦٠ . القاموس الاسلامى ١٤١
٣٦١ . قاموس الرجال - ٦١٠-٦٠٩-٦٠٨-٦٠٧-٥٩٤-٣٢٨-٢٧١
٦٧٧
٣٦٢ . قاموس المحيط ٥٣٦
٣٦٣ . قاموس المعارف ٢٦٣
٣٦٤ . قرب الاسناد ٢٥

- ٣٦٥ . قرة العين ٣٧-٣٨-٤٧-٣٢٧
 ٣٦٦ . قصه سكندر ودارا ٢٣٩
 ٣٦٧ . قمقام ٧٦-٢٤١-٣٢٢-٤٧١
 ٣٦٨ . قواعد شهيد (ره) ٥٣٦-٧٠٧
 ٣٦٩ . قوانين الاصول ٢٠٥

(ك)

- ٤٠٠ . كامل بهائي - ٥٧٧-٣٧٢-٢٢٥-٢٠٩-١٣٤-١٣٣-٧١-٤٩-٦٦
 ٥٧٨-٤٥١
 ٤٠١ . كامل الزيارات ٣٨٧-٤١٢
 ٤٠٢ . كامل التواريخ ٣١-٥٤-٥٦-٥٩٧-٤٤٩
 ٤٠٣ . كامل مبرد ٥٧٠
 ٤٠٤ . كافي كليني (ره) - ٣٦١-٣٥٧-٣٥٦-٣٥٥-٣٥٤-٢٥٨-١٨٩
 ٤٥٦-٥٠٣-٥٩٥-٤٢٠-٤٣١-٧٤٨
 ٤٠٥ . كبريت احمر ١٥٢
 ٤٠٦ . كتاب ابان ابن عثمان (ره) ١٦٧
 ٤٠٧ . كتب أربعة ١١٧
 ٤٠٨ . كتاب الامامة نوبختي (ره) ٥٨٧
 ٤٠٩ . كتاب تعريف ٢٢٣

- ٤١٠ . كتاب التكليف ٤٢٧
 ٤١١ . كتاب الحرّة ٧٩٥
 ٤١٢ . كتاب عبدالمغيث ٨٠١
 ٤١٣ . كتاب سليم بن قيس هلالى ٢١٧
 ٤١٤ . كتاب المضمار ٢٤٢
 ٤١٥ . كتاب النسب ١١١-٤٠٠
 ٤١٦ . كشف الغمة ٥٥-٥٦-٩٤-٣٢٩-٤٩٥-٤٩٤-٧٤٨-٧٥٤
 ٤١٧ . كشف الغمة للشعرانى ٤٤٣
 ٤١٨ . كشف المحجة ٨-١٠
 ٤١٩ . كفاية الاصول ٤٥٧-٥٢٩
 ٤٢٠ . كفاية الاثر ٥٥
 ٤٢١ . الكلمة الغراء فى تفضيل الزهراء عليها السلام ٤٨٥
 ٤٢٢ . كنز الانساب ٩٣
 ٤٢٣ . كنز العرفان ٥٥٤
 ٤٢٤ . الكنى و الالقاب ٥٨٨
 ٤٢٥ . الكواكب الدرية ٣٣٢-٣٤٩
 ٤٢٦ . الكواكب السماوية ٥٤٢

(ل)

- ٤٢٧ . لؤلؤمرجان ٣-٤-٣٢-٤٢-٤٤-٨٦-١٥٢-١٥٣-١٥٧-١٦٥

- ١٦٨-١٧٠-١٧١-١٩٠-١٩٤-٢٨٩-٣٧١-٣٨٤
 ١٩٩-٢٠٠ . باب الالقاء ٤٢٨
 ٣٢٤-٤٨٧-٤٩٠-٤٩٧-٧٠١ . باب الانساب ٤٢٩
 ١٣٤ . لسان الخواص ٤٣٠
 ٤٧٣-٤٧٤-٤٧٥-٤٨٩-٤٩٣-٤٩٤-٤٧٩ . لسان العرب ٤٣١
 ٨١١ . لطائف الطوائف ٤٣٢
 ٤٠٧-٤٠٨ . لطائف المعارف ٤٣٣
 ٤-٧-٨-٩-١٠-١١-١٢-١٧-١٨-١٩-٢٤-٢٦-٤٩-٦٠٧-٦٠٨ . لهوف ٤٣٤
 ١٨٤-١٩٣-١٩٩-٢٠٠-٢١٥-٢١٨-٢١٩-٢٢١-٢٨٢-
 ٢٨٣-٢٨٥-٣٠٥-٣٤١-٣٤٦-٣٧١-٣٧٥-٣٧٦-٤٤١-
 ٤٤٣-٤٧٠
 ١٨٣-١٨٤-١٩٣-١٩٤-٢٠٠-٢٢١-٣٠٦- . لوايح الاشجان ٤٣٥
 ٣١١-٣١٢-٣٧٦-٣٧٧-٣٨١-٣٨٢-٤٩٩
 ٩٤-١٠٢ . لوايح الانوار ٤٣٦
 ٤٠٧ . اللوامع الالهية ٤٣٧

(٢)

- ١٩٠ . مباني تكملة المنهاج ٤٣٨
 ٨٢ . المبسوط ٤٣٩

- ٣٤٠ . مثير الاحزان - ٣٤١-٢٢١-٢١٤-٢١٢-٢١١-٢١-٢٠-١٩-٦
٣٤٦-٣٧٧-٦٧٠-٦٧١-٦٧٢
- ٣٤١ . المجالس الحسينية ٣٢٨
- ٣٤٢ . مجالس المتقين ١٣٤-١٣٥
- ٣٤٣ . مجالس صدوق (ره) ٦١١
- ٣٤٤ . المجدي ٣٢٩-٦٨٥
- ٣٤٥ . مجلة «الرسالة» ٥٥٠
- ٣٤٦ . مجلة «العروبة» ٥٥٠
- ٣٤٧ . مجلة هنر و مردم ٢٥٣-٢٥٤-٢٥٦
- ٣٤٨ . مجمع البيان ١٦٧-١٧٦-١٨١-٣٢٤-٤٧٤-٧٢٤-٧٦٨
- ٣٤٩ . مجمع البحرين ٢٢
- ٣٥٠ . مجمع الرجال ٧٩
- ٣٥١ . مجمع الزوائد ٦٩٢
- ٣٥٢ . مجموعة فقهي و اصولي ٦٧٩
- ٣٥٣ . المحبر ٤٠٨
- ٣٥٤ . محجة البيضاء ٤٠٨-٥٠٣
- ٣٥٥ . المختلف ٦٨٠
- ٣٥٦ . مخزن البكاء ٥٨
- ٣٥٧ . المدائح النبوية ٥٦٦
- ٣٥٨ . مدينة المعاجز ٧٤٨-٧٥٨-٧٥٩

- ٣١٦-٣١٧ . ٤٥٩ . مرآت الجنان
- ٣٥٦-٣٥٧-٣٥٩-٣٦١-٤٢٠ . ٤٦٠ . مرآت العقول
- ٤٠٩-٤٤٦-١١١ . ٤٦١ . مروج الذهب
- ٤٢ . ٤٦٢ . مرفقات الايقان
- ١٠٨-١١٠ . ٤٦٣ . المرقد الزينبي
- ٣٩٩ . ٤٦٤ . مزار بحار الانوار
- ٢٦-٤٣-١٠٨ . ٤٦٥ . مزامير الاولياء
- ١٥٦-١٥٧-١٥٨-١٥٩-١٦٠-١٦١-٢٧٦-٤٠٠ . ٤٦٦ . مسار الشيعة
- ٥٢٢ . ٤٦٧ . مسائل الدعاء
- ٥٩٩-٤٠٠ . ٤٦٨ . المسائل السروية
- ٧٦٩ . ٤٦٩ . المسائل العكبيرة
- ٣١٣ . ٤٧٠ . مسالك الابصار في ممالك الامصار
- ٣-١٨٩-٢٥٧-٣٨٧-٤٢٨ . ٤٧١ . مستدرك الوسائل
- ٥٩٨ . ٤٧٢ . المستدرك على الصحيحين
- ٤٣٣-٤٣٤ . ٤٧٣ . مستدرك نهج البلاغة
- ٣٩٤-٤٤٣-٥١٩ . ٤٧٤ . مستمسك العروة الوثقى
- ٩٥ . ٤٧٥ . مسلسل عاشوراء
- ٩٥-١٠٢ . ٤٧٦ . مشارق الانوار عدوى
- ١٩٩-٢٠٠-٢١٨-٢١٩ . ٤٧٧ . مصائب المعصومين
- ٣٣٧ . ٤٧٨ . مصائب الهداة

- ٤٧٩ . مشرق الشمسيين ٥٣٧
- ٤٨٠ . المصاييح ٧٣
- ٤٨١ . مصاييح الانوار ٤٨٢-٥٣٤-٥٣٧
- ٤٨٢ . المصباح شيخ (ره) ١٣٥-١٥٦
- ٤٨٣ . مصباح الزائر ٨-١٨٧-١٩٠-١٩١-١٩٢-١٩٣-١٩٤-١٩٨-٢٠٤-٢٠٥-٢١٥-٢٨٥
- ٤٨٤ . مصباح الفقيه ٣٩٢
- ٤٨٥ . مصباح كفعمي (ره) ١٥٦
- ٤٨٦ . مصباح المتهجدين ٣٩٢-٣٩٦
- ٤٨٧ . مصباح المنير ٦٧٨
- ٤٨٨ . مطالب السؤل ١٦٩-٤٦٦-٤٦٧-٤٨٣-٤٨٥-٤٩٤
- ٤٨٩ . المعارف ٥٩١-٥٩٢-٥٩٧
- ٤٩٠ . معالي السبطين ٣٨١-٣٨٢
- ٤٩١ . معاني الاخبار ٢٥١-٤٩٦-٣٩٧-٤٩٨-٥٠١-٥٠٢
- ٤٩٢ . المعتمد في الاصول ٧٩١
- ٤٩٣ . مع الخطيب في خطوطه المريضة ٤١٩
- ٤٩٤ . معجم الادباء ٥٦٦-٥٦٦
- ٤٩٥ . معجم بني أمية «معجم الشجرة الملعونة» ٢٨٨
- ٤٩٦ . معجم الشعراء ٥٧٠
- ٤٩٧ . معين المعين ٧٥٩

- ٤٩٨ . المغنى ابن قدامة ٤٢٤
- ٤٩٩ . المغنى ذهبى ٥٠٨
- ٥٠٠ . مفاتيح البكاء ٢١٩-٢١٨-٢٠٠-٦٠
- ٥٠١ . مفاتيح الجنان ٣٩٦-٣٧٨-١٩١
- ٥٠٢ . مفاتيح الغيب ٤٢٤
- ٥٠٣ . مفتاح الفلاح ٥٤١-٥٣٧
- ٥٠٤ . مفردات القرآن ٤٨٥
- ٥٠٥ . مقال الطالبين ٢٨٢
- ٥٠٦ . مقائيس اللغة ٤٧٤
- ٥٠٧ . مقباس الهداية ١٩٠
- ٥٠٨ . مقتل اسفرائىلى ٦٤٣-٦٤٢-٦٤١-٦٤٠-٢٩٤-٢٢١-١٩٩-٦٧-٦٠
- ٥٠٩ . مقتل الحسين عليه السلام مكرم ٧٠٥-٦٩٣-٦٦٩-٣٤١-٣٤٠
- ٥١٠ . مقتل الحسين عليه السلام خوارزمى ٦٧١-٦٧٠-٦٦٨-٦٦٧-٦٦٦
- ٧٠٥
- ٥١١ . مقتل شيخ حر (ره) ٦٩
- ٥١٢ . مقتل العوالم ٧٠٥-٣٤٦-٣٤١
- ٥١٣ . مقتل مجعول باسم ابو مخنف ٢٢٢-٢٢١-٢١٩-٢١٨-٧٦-٦٠
- ٢٩٤-٣٧٢-٥٧١
- ٥١٤ . مقدمة ابن خلدون ٢٧٨
- ٥١٥ . مكاتيب الرسول ٢٤٦-٢٤٥

- ٥١٦ . مكاسب شيخ انصارى (ره) ٤٧
- ٥١٧ . المناقب - ٦٧٠-٥٦٦-٣٥٤-٣٤٦-٣٤١-٣٢٩-١٧٦-١٦٧ ٦٩٤
- ٥١٨ . مناهج المعارف ١٦
- ٥١٩ . المنجد ٤٧٤-٦٨
- ٥٢٠ . المنتخب للطريحي (ره) ٦٨٨-٦٨٦-٦٨٣-٥٩٣-١٩٩-٢٢
- ٥٢١ . المنتخب مما في خزائن الكتب بحلب ٥٦٩
- ٥٢٢ . منتهى الامال ٧٥٦-٧٥٥-٣٧١-٣١١-١٢٢-١٢١
- ٥٢٣ . منتهى المطلب ٣٩٩
- ٥٢٤ . المنمق ٢٠٨
- ٥٢٥ . منهاج الكرامة ١٧٢
- ٥٢٦ . منهاج الصلاح ١٥٦
- ٥٢٧ . منهاج الديموع ١٢١
- ٥٢٨ . الموازنة ٥٧٠
- ٥٢٩ . المؤلف والمختلف ٥٧٠
- ٥٣٠ . مواليد الائمة (ع) ٦٨٥
- ٥٣١ . مواليد الائمة - ابن الخشاب ٦٩٤
- ٥٣٢ . المواهب ١٣١
- ٥٣٣ . الموسوعة في سماحة الاسلام ١٦٩
- ٥٣٤ . موقف العقل و العلم و العالم من رب العالمين ٣٠١

- ٥٣٥ . ميثم تمار (ره) ٣٥-١٢٦
 ٥٣٦ . ميزان الاعتدال ٦٣٩-٦٥٠
 ٥٣٧ . الميزان شعراني ٤٠٢-٤١٤

(ن)

- ٥٣٨ . ناسخ التواريخ ٥٤-١٧٧-١٧٨
 ٥٣٩ . النبوة و الانبياء ٦٢١-٦٢٢
 ٥٤٠ . النشر الفنى ٢٨١
 ٥٤١ . النجوم الزاهرة ٥٧٩-٦٥٥-٦٩٤
 ٥٤٢ . النزاع و التخاصم ٥٦١
 ٥٤٣ . نزهة أهل الحرمين ٩٢-٩٤-١٠٣-١٠٥-١١٣
 ٥٤٤ . نسب قریش ١١٩-٥٩٠-٥٩٤
 ٥٤٥ . نصائح الكافية ٥٤٦-٦١٧
 ٥٤٦ . النص و الاجتهاد ١٤٥-١٤٦
 ٥٤٧ . النظم الاسلامية ٣٦-١٤١
 ٥٤٨ . نظام البريد فى الدولة الاسلامية ٢٥٥
 ٥٤٩ . نظام الحكومة النبوية ١٣١-١٤٠-١٤٣-٢٣٤
 ٥٥٠ . نفحات اللاهوت محقق ثانى (ره) ١٦٩
 ٥٥١ . نفائس المخطوطات ٧٩٠

- ٥٥٢ . نفس المهموم ٣٤١-٣٤٩-٥٧٧-٦٧٨-٦٤٧
٥٥٣ . النقد اللطيف فى نفى التحريف ١٣-١٦
٥٥٤ . نقد المحصل ١٧٦-٦٦٥-٦٧٧
٥٥٥ . نهج البلاغة ١٤٨-٦٣٣-٦٣٤-٦٣٧
٥٥٦ : نهضة الحسين عليه السلام ٥٨
٥٥٧ . نوادر الاثر فى على عليه السلام خير البشر ٢٠٦-٢٠٧-٥٠٨
٥٥٨ . نور الابصار ٤٩-٩٥-١٧٧-٣٥٠-٣٥١
٥٥٩ . نور الثقلين ٤٦١

(ه)

- ٥٦٠ . الهداية ٢٠١-٢١٢
٥٦١ . الهدى الى دين المصطفى ٣٣

(و)

- ٥٦٢ . الوافى ٣٥٦-٣٩١
٥٦٣ . وحى الرافدين ٥٤٧
٥٦٤ . ودائع النبوة ٥٣٢
٥٦٥ . الورقة ابن جراح ٥٧٠

- ٥٦٦ . وسائل الشيعة - ١٠٦-١١٨-١٨٧-١٩٠-٣٣٥-٣٣٦-٤٨٧-
 ٥٨٦-٥٩٥-٦٨١
- ٥٦٧ . وفات زينب الكبرى عليها السلام ١٠٨
- ٥٦٨ . وفات الاعيان ٥٨٩-٦٩٥
- ٥٦٩ . وقايع الايام خيابانى (ره) ٨٧-٨٨-٨٩-٩٢-١١٠-١٣٤-٢٥٩ (ره)
 ٢٦٣-٢٦٦-٢٧٣-٣٢٨-٦٥٨-٣٧٠
- ٥٧٠ . وقايع الايام قمى (ره) ٣٧١
- ٥٧١ . وقايع الشهور و الايام ٥-١٥٢

(ى)

- ٥٧٢ . ينابيع المودة ٩٤



فهرست اعلام

(الف)

أئمة اطهار (ع) ۲-۲۴-۷۶-۹۴-۱۰۱-۱۰۲-۳۰۹-۳۱۰-۳۶۶-۴۱۲

۴۴۷-۵۲۱-۵۲۳-۵۴۵-۵۷۱-۵۹۵-۷۲۹-۷۴۸-۷۴۹-

۷۵۹-۷۶۲

أئمة اثنا عشر (ع) ۴۸۸-۴۹۱-۵۱۴-۷۳۸-۷۵۹

أئمة معصومین (ع) ۱۵۵-۳۳۳-۳۹۴-۴۰۰-۴۲۰-۴۸۳-۴۸۸-۴۹۵-

۴۹۷-۵۱۰-۵۴۵-۶۴۶

أبو الاسود دثلی ۶۹۵-۶۹۶

أبو بصیر ۷۵۳

أبو أيوب انصاری ۶۳۸-۷۹۴

أبو بکر محمد بن اسماعیل ۳۷

أبو بکر رازی ۷۷۹

أبو بردة ۳۵۱

أبو بکر بن سعد بن زنگی ۳۲۳

٥٦-١٤٣-١٤٥-٢٢٨-٥٨٣-٦١٧	ابوبکر
٣٧٦	ابو ثمامة صيداوى
٥٧١	ابو تمام
٢٣٠-٤٢٩-٤٣٠	ابو النناء آلوسى
٧٣٨-٧٤٥-٧٥٤-٧٥٧	ابو جعفر تقى جواد (ع)
٢٤٤-٤٥٨-٤٦٢-٤٧٠-٤٧١	ابو جعفر (باقر عليه السلام)
٢٢٩-٢٣١	ابو جعفر النخاس
٦٨٥	ابا جعفر
٤٥٦	أبى جعفر
٧٤٨	ابو الحسن هادى (ع)
٧٥٣	ابو الحسن موسى (ع)
٧٥٨	ابو الحسن الرضا (ع)
٤٩٩-٥٠٠-٦٠٧-٧٤٦-٧٦٠	ابو الحسن (ع)
٦٨٥	ابو الحسن عمرى
٥٩٦	ابو حيان توحيدى
١٢٨-١٣٠-٦٠٧-٦٠٨	ابو حنيفة سائق الحاج
٤٥-١٣٠-١٣٢-١٣٧-٤٠٣-٤١٤-٤٢٣-٤٥٥	أبو حنيفة
٦٥٦	أبو حفص الفلاس
٧٤٦	ابو حمزه نصير خادم
٢٥	ابو حمزه ثمالى

- ۳۵ أبو خالد تمار
 ۱۰۰-۴۴۰-۴۴۱ ابو ذر غفای (ض)
 ۲۲-۲۳-۳۰-۴۰-۴۲-۲۲۰-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵ ابو ریحان بیرونی
 ۴۸-۲۵۶-۳۱۷-۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹-۷۹۹ ابوسفیان
 ۴۴۵ ابوالسعود
 ۴۶۰-۴۹۴-۵۹۶ ابوسعید خدری
 ۲۳۱ ابوطاهر محمدش الزیادی
 ۱۱۵ ابوطواله
 ۴۹۶-۴۹۸-۶۰۸ أبو عبدالله (ع)
 ۱۴۶ أبو عبیده
 ۵۹۸ أبو عبدالله^۱ (حاکم)
 ۳۵۶-۳۶۰-۳۸۶-۶۸۰-۶۸۱ ابو عبدالله (صادق علیه السلام)
 ۲۷۵-۳۷۳-۳۷۵-۶۱۰-۶۴۸ أبی عبدالله (حسین علیه السلام)
 ۶۴۶ ابوالعباس سفاح
 ۴۷۳ ابوالعباس
 ۸۰۸ ابوعلی جبائی
 ۶۲۵ ابوعلی بن صواف
 ۵۷۲-۵۷۳ ابوالعلاء معری
 ۱۷۹ ابوعلی فرزند شیخ (ره)

۶۲۵-۷۹۹	ابوعمر
۳۵-۱۲۶-۷۵۴-۷۵۷	ابوعمر و کشی
۷۵۴	ابوعمر و محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی
۸۴	ابوعميرة المزني
۱۹۱-۵۶۰	ابوالفضل قمر بنی هاشم (ع)
۲۵۶	ابوفراس همدانی
۲۴۹-۲۸۰-۲۸۳-۶۶۲-۶۸۵-۷۹۱-۷۹۹-۸۰۰	ابوالفرج الاصفهانی
۵۲۲	ابوالفضل حسینی (سید)
۷۵۸	ابوالفضل محمد بن عبدالله
۶۲۴-۶۲۷	ابوالقاسم نوبختی
۱۵۶	ابی قحافه
۷۹۵	ابی القرۃ
۶۶۶	ابومؤید موفق
۷۵۳	أبو محمد
۷۷۵	ابو محمد الحسن صدرالدین
۳۱۷	أبو محمد عبدالله
۳۹۰-۷۴۶-۷۶۰	ابو محمد حسن عسکری (ع)
۲۰۷-۵۰۷-۵۰۸	أبو محمد جعفر بن احمد بن علی قمی
۵۸۷	أبو محمد نوبختی
۶۰۰	ابو محمد حسن بن یحیی

٥٧٢-٣٧٢-٢٢٢-٢١٩-٢١٨-٧٦-٦٠	أبو مخنف
٤٦١	أبو مسعود انصاري
٥٤٣	أبو مغيرة
٣٢٥	أبو نصر بخاري
٥٤٦	أبو نواس
٣٥١	أبو موسى اشعري
٧٤٨	أبو هاشم جعفري
٤٦١-٤٢٤	أبو هريرة
١٤٢	أبو هلال عسكري
٦٧٥	أبو الولد
٥٧٢-٥٧٣-٥٧٤	أبو يوسف قزويني
٦٩٦-٦٢٤-٦٢٣-٦١٠-٣٢٩-٢١٦	ابن أبي الثلج بغدادی
٣١٤	ابن أبي الدنيا
٥٧٢-٤٠٦	ابن أبي الحديد
٦٢٧	ابن أبي العزاقر شلمغاني
٦٧٩	ابن أبي عمير (ره)
٧٥٩	ابن أبي جمهور احسائي (ره)
٣٣٤	ابن اسباط
١٨٠	ابن اشعث
٨٠٢=٧٩٤	ابن اسحاق

۳۷۰-۴۵۵	ابن بابویه
۶۷۹-۶۸۰	ابن بکیر
۵۱۴	ابن بطوطة
۵۷۹-۵۸۰-۶۹۵	ابن تغری بردی
۵۴-۵۶-۱۲۷-۱۴۵-۳۵۴-۳۶۳-۳۶۶-۳۶۷-۵۷۸-۵۹۶-	ابن اثیر
۵۹۷-۶۳۵-۶۴۹	
۶۳۷	ابن تیهان
۲۸۸-۲۸۹-۳۵۲-۳۸۹-۴۲۸-۴۲۹-۶۵۷-۷۸۶-۷۸۸-	ابن تیمیة
۷۸۹-۷۹۰-۷۹۱-۷۹۲-۸۰۶	
۳۴۸	ابن جزری
۵۷۰	ابن جراح
۱۱۱	ابن جبیر
۶۰۳-۶۲۶-۶۳۱	ابن جریر
۶۳۹	ابن حبان
۱۱۷-۱۱۹-۱۲۰-۵۸۸-۶۰۴	ابن حزم اندلسی
۲۸۹-۴۰۱-۴۷۲-۴۸۵-۶۹۲	ابن حجر
۱۱۵-۴۶۲-۴۶۳-۶۲۶	ابن حجر عسقلانی
۴۶۰-۴۷۰	ابن حجر مکی
۷۷۵	ابن خاتون
۵۸۹-۷۰۰	ابن خلکان

۲۲۳	ابن عبدالظاهر
۴۰۸	ابن عبدالبر
۶۲	ابن عربی مالکی
۸۹-۹۴	ابن عساکر
۲۷۳	ابن عفان
۴۲۴-۸۰۰	ابن عمر
۷۷۹	ابن غیلان
۷۰۰	ابن العماد
۹۴-۳۴۶-۴۹۴	ابن قتال نیشابوری
۳۱۳	ابن فضل الله عمری
۳۲۴-۳۲۵-۶۸۷-۶۹۰-۶۹۷	ابن فندق بیهقی
۷۹۷	ابن عقیل
۳۲۸-۵۹۱-۵۹۲-۵۹۴-۵۹۷	ابن قتیبہ
۴۲۴	ابن قدامة
۲۳۱	ابن قماح
۳۹۲	ابن فہد حلّی (دہ)
۶۲۱-۶۳۵	ابن کثیر
۳۲۸	ابن کلبی
۵۷۳-۵۷۶-۸۰۳-۸۰۵-۸۰۷-۸۰۸	ابن مرجانہ

٤٦١-١٠٠	ابن مسعود
٦٩٣	ابن مطيع
٥٧٠	ابن معتز
٦٢٥	ابن معين
١٦٥-٦٣٦-٦٣٨	ابن ملجم لعنه الله
٦٧٩	ابن منظور
٢٣٤	ابن منير
٦٧٠	ابن موقد النار
٤١٥	ابن نجيم
٥٦٩	ابن نديم
٦-٢١-٢١٢-٣١٤-٣٢١-٣٢٦-٣٧٧-٦٧٢	ابن نما
٦٣٧	ابن هبيرة
٥٣١	ابن هشام
٥١٢	ابن هلال
٥٧-٦٧٣-٦٧٥	ابن واضح يعقوبى
٤٦٢	أبان تغلب
١٦٧	أبلان بن عثمان
٨١	ابراهيم بن محمد الموسوى
٢٦٠-٢٦٦-٢٦٧-٢٧٢-٥٠٠-٥٠١-٥٠٧-٥٣٦	ابراهيم (خليل الله)

۵۳۸-۶۰۳-۶۰۴

۶۶۶

ابراهيم بن رسول الله ﷺ

۵۶۴

ابليس

۳۲۴

أتابك أبو بكر

۶۰۲-۶۰۳-۷۷۱

آدم

۹۵

أجهوري

۲۶۲

احمد بن تاج الدين

۷۹۱

احمد بن حنبل

۷۵۷

احمد بن محمد بن أبي نصر

۶۲۶

احمد بن عبدالله (حافظ صفى الدين)

۸۱۱

احمد كليچين معاني

۵۳۱

احمد زنجاني

۴۰۳-۴۱۴

احمد

۳۱۳

احمد زكى پاشا

۳۲۲

احمد فهمى محمد

۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵

احمد بن موسى الكاظم (ع)

۲۲۳

احمد بن يحيى

۲۱۳-۲۴۳-۳۶۸

ادريس عماد الدين قرشى

۵۵-۹۴-۳۲۹-۴۹۵

اربلى

۶۰	اسفرائیلی
۲۳۹	اسکندر و دارا
۳۲۸-۵۸۸	اسماء بنت عمیس
۴۶۶-۵۵۱-۶۰۳	اسحاق
۴۱۳	اسد حیدر
۵۵۰-۵۵۱-۵۵۲	اسعاف النشاشیبی
۳۶۰	اسفرو
۷۳۰	اسماعیل سبزواری (واعظ)
۴۰۳	اسماعیل (شیخ)
۳۱۲	اسماعیل
۵۰۷	اسماعیل ذبیح الله
۳۴۸	اسود بن قیس
۵۶۴-۵۶۵	اشتر (دکتر)
۶۲۵-۷۳۱	آشتیانی (عباس)
۶۲۵	اصحاب الرضا (ع)
۳۸۴	اصحاب
۵۷۴-۶۵۴	اعتماد السلطنه
۵۰۸	اعمش «ره»
۳۰۷	افضل بن بدر
۴۹۲	آقا جمال خونساری (ره)

۷۸۳	آقا میرزا الاصفهانی
۸۹	آقا میرزا احمد آمینی
۶۲	آقا میرزا محمد خطیبی
۸۸	آقا میرزا محمد خیابانی
۹۱	آقا میرزا محمد علی اردوبادی نجفی
۱۳۴	آقا رضی قزوینی
۱۱۳	آقا سید حسن صدر کاظمینی
۱۲۶	آقا شیخ محمد حسین مظفر
۱۳۲	آقای مصطفوی
۵۰-۱۳۸-۴۳۲-۴۳۷	اکاسره
۴۷۰-۴۷۶-۵۰۰-۵۰۱-۵۳۶-۵۳۷	آل ابراهیم
۵۶۴	آل احمد (ص)
۳۰۸	آل علی (ع)
۴۱۸	آل بیت النبوة
۱۸۲-۱۹۳-۱۹۴-۲۳۵-۴۱۸-۴۵۹-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۴	آل محمد (ص)
۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۷۰-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶-	
۴۷۷-۴۸۰-۴۸۲-۴۸۳-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸-	
۴۸۹-۴۹۰-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۷-۵۰۰-۵۰۱-۵۰۵-۵۳۶-	
۵۴۲-۵۴۹-۵۶۹-۶۱۸-۶۱۹-۶۷۰-۷۵۹-۷۶۱	

٤٦٨	آل داوود
٥٠١	آل موسى و هارون
٤٧٤	آل البصرة
٢٠-٢٩٠-٣٧٤-٤٦٠-٥٥٠-٧٩٦-٨٠٤	آل الرسول
١٩١-١٩٢-١٩٤-٢٠٤	آل الله
٤٧٢-٤٧٣-٤٧٤	آل الرجل
٤٧٤	آل اسكاف
٧٨-١١٩-٥٠٦	آل ابي طالب (ع)
٤٦٧-٤٨٧-٥٠١-٥٠٢	آل فرعون
٤٧٣-٤٧٤-٤٨٥-٥٠٣-٥١٦	آل النبي
٦٦٧	آل هاشم
٥٧٥	آل معاوية
٤٨٤	آل مردان
٤٣-٤٨	آل ابي سفيان
٧٧٥	آل شيخ الاسلام
٥٠١	آل يسن
٤٣٠-٤٣١-٤٣٢-٤٣٣-٤٣٤	آل لوسي
٥٤-٧٩-٨٠-٣١٠-٤٨٤-٤٨٧-٤٩٨-٤٩٩-٦٢٨-٧٣٨	امام رضا (ع)
٧٣٩-٧٥٥	
٦٣-٧٣-٨١-٨٤-١١٢-١٢٨-١٢٩-١٣٠-١٣١-١٣٢	امام صادق (ع)

۲۲۷-۲۵۱-۳۱۲-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۸-۳۴۳-۳۵۶-۳۸۶-

۳۹۴-۳۹۸-۴۱۳-۴۵۳-۴۹۲-۵۰۱-۵۰۲-۵۴۱-۵۴۲-

۵۷۱-۵۷۲-۶۸۱-۷۶۱

۴-۵-۷-۲۵-۲۶-۲۷-۲۹-۳۱-۴۴-۶۵-۸۰-۹۶- (ع) امام سجاد

۹۸-۱۱۲-۱۶۲-۱۹۵-۲۰۱-۲۰۳-۲۰۸-۲۲۷-۲۷۵-

۲۷۷-۳۰۰-۳۰۴-۳۳۶-۳۳۷-۳۴۲-۳۴۷-۳۵۲-۳۵۴-

۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۹-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۴-۳۸۵-

۴۲۰-۴۳۹-۴۴۰-۵۶۰-۶۴۴-۶۵۵-۶۶۱-۶۷۷-۶۸۸-

۶۹۳-۶۹۶-۷۰۰-۷۸۵

۴۹-۳۱۵-۳۷۹-۷۳۹-۷۴۱-۷۴۴-۷۶۹ (ع) امام جواد

۱۱۸-۳۶۷-۵۸۴-۵۹۰-۵۹۳-۷۳۵-۷۳۷-۷۸۱ (ع) امام حسن

۲۲-۲۷-۳۰-۱۰۶-۱۰۸-۱۲۳-۱۲۷-۲۲۰-۲۶۳- (ع) امام حسین

۲۸۳-۲۸۹-۳۲۷-۳۳۵-۳۶۸-۳۷۸-۴۰۵-۴۱۱-۴۱۵-

۴۱۶-۳۶۵-۴۹۰-۵۶۸-۵۸۴-۵۹۱-۶۱۰-۶۲۳-۶۴۹-

۶۶۲-۶۶۵-۶۷۶-۶۸۴-۶۸۸-۶۹۳-۶۹۶-۶۹۷-۶۹۹-

۷۳۵-۷۳۷-۷۸۱-۷۸۴

۸۲-۳۸۳-۵۸۴-۶۷۶-۶۹۷-۷۸۲-۷۸۳ (ع) امام زین العابدین

۲۰۴-۳۸۸-۵۹۱-۷۰۰ (ع) امام حسن مجتبی

۱۱۲-۱۳۰-۱۳۲-۴۵۳-۶۱۳-۶۷۴-۷۶۱ (ع) امام باقر

امام حسن عسکری (ع) ۳۹۸-۳۹۰-۲۷۱-۲۶۹-۲۶۶-۲۵۷-۱۸۹

۷۶۴-۷۶۱-۷۴۸-۵۸۸-۴۲۹

امام علی بن ابی طالب (ع) ۵۴۸

امام جعفر صادق (ع) ۷۴۴-۶۵۲-۴۴۱-۴۲۰-۴۱۲-۱۲۸-۳۴

امام عصر (عج) ۷۶۵

امام زمان (ع) ۴۲۰

امام هادی (ع) ۷۶۹-۷۵۹-۷۴۸-۷۴۴-۵۴-۴۸

امام رازی ۴۳۳-۴۳۲-۴۳۱-۴۲۸-۴۲۷-۴۲۶-۴۲۵-۲۳۰

امام شافعی ۴۳۸

امام (ع) ۱۶۳-۱۶۲-۱۵۱-۱۴۴-۱۲۹-۱۲۵-۱۲۳-۱۱۶-۷۲-۷۱-۶۶

۲۰۹-۲۰۱-۱۹۷-۱۹۶-۱۷۶-۱۷۴-۱۷۳-۱۷۰-۱۶۹

۲۱۲-۲۱۳-۲۱۷

آمدی ۵۷۰

أمّ اسحاق (بنت طلحة بن عبیدالله) ۶۷۳-۶۷۴

أمّ الفضل ۷۳۹

أمّ حبیب ۳۲۹

أمّ کلثوم ۴۳۹-۱۷۸-۱۶۷-۱۱۹-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۳-۱۰۸-۱۰۷-۱۰۶

۵۹۴-۵۹۳-۵۹۱-۵۹۰-۵۸۹-۵۸۸-۵۸۷-۵۸۶-۵۸۵

۵۹۸-۶۰۱

أمّ المؤمنين (أمّ سلمة) - (ض) - ٢١٣-١٢٦-١٢٥-١٢٤-١٢٣-١٢٢

٥٨٤-٥٨٢-٥٨١-٥٨٠-٥٧٩-٤٦٤-٣٦٨

٥٨١

أمهات المؤمنين

٧٩٥

أمّ الهيثم

٦٠٥-٦٠٣

آمنة

أمير المؤمنين (صلوات الله و سلامه عليه) - ١٠٠-٦٨-٥١-٣٤-٢٥

١١٢-١١١-١٠٦-١٠٤

١٢٣-١١٩-١١٧-١١٣

١٣٠-١٢٩-١٢٥-١٢٤

١٥٨-١٤٨-١٤٢-١٣٢

١٦٦-١٦٥-١٦٠-١٥٩

١٧٦-١٧٤-١٧٣-١٧٠

٢١٠-١٨٤-١٧٨-١٧٧

٢٤١-٢٣٠-٢٢٨-٢٢٧

٢٥١-٢٥٠-٢٤٩-٢٤٥

٣١٠-٣٠٩-٢٩٢-٢٧٢

٣٢٩-٣٢٨-٣٢٧-٣١٢

٣٣٧-٣٣٦-٣٣٥-٣٣٤

٣٥٦-٣٥٥-٣٥٤-٣٣٩

٤٢٦-٤٢٤-٤٢٣-٤٠٧

٢٢٧-٢٢٨-٢٣١-

٢٣٣-٢٣٥-٢٣٦-٢٣٧-

٢٤٢-٢٤٤-٢٧٨-٢٩٠-

٢٩١-٥١٠-٥١١-٥١٩-

٥٣٥-٥٤٢-٥٤٧-٥٤٨-

٥٨٣-٥٨٤-٥٨٥-٥٨٩-

٥٩٤-٥٩٨-٥٩٩-٦٠٠-

٦٠١-٦١١-٦١٢-٦١٣-

٦٣١-٦٣٣-٦٣٤-٦٣٦-

٦٤٤-٦٨٨-٦٩٠-٦٩٢-

٦٩٧-٦٩٨-٧٠٤-٧٣١-

٧٣٥-٧٥٩-٧٦١-٧٦٣-

٧٦٤-٧٦٦-٧٧٣-٧٨٠-

٧٨١-٧٨٤-

٢١٢

١١٣-١١٤

٧٩٣

٦٠٣

٢٥٤

أميني - صاحب «الغدير»

أميني عاملي (سيد)

أنس بن عياس

أنوش

آتونيوس

أهل بيت ١-٣-٤-٧-١٧-١٩-٢٢-٢٣-٢٥-٢٦-٢٧-٢٨-٢٩-٣٠-

٤٠-٤١-٤٢-٤٣-٤٥-٥٠-٥٨-٦٥-٦٨-٧٥-٧٧-٨١-

٨٥-٩٠-٩٩-١٠٥-١٢١-١٥٣-١٧٩-١٨٣-١٨٤-١٩٣-

١٩٥-٢٠٩-٢٢٣-٢٢٦-٢٣٥-٢٧٧-٢٨٢-٢٨٥-٢٨٩-

٢٩٣-٣٠٠-٣٠١-٣١٨-٣٢٠-٣٤٥-٣٤٩-٣٥٠-٣٥١-

٣٦٩-٣٧١-٣٧٢-٣٧٣-٣٧٨-٣٨٠-٣٨٣-٣٨٤-٣٨٥-

٣٨٩-٣٩٣-٣٩٩-٤١١-٤١٢-٤١٣-٤١٥-٤٢٠-٤٢٤-

٤٣٨-٤٤٥-٤٤٨-٤٨٣-٤٨٧-٤٨٨-٤٩٧-٥٠٣-٥١٢-

٥١٣-٥٢٤-٥٥١-٥٤٨-٥٧٦-٥٧٧-٦١٨-٦٤١-٦٤٤-

٦٥٣-٦٥٤-٦٧٩-٧٣٥-٧٤٢-٧٤٣-٧٨٢-٧٨٨

٥١٠ أولجايتو محمد (ره)

٤٧٦ أولى العزم

٢٤٣ أيوبيان

١٣١ أيوب بن أعين

٥٠٥ أيوب بن حسين هاشمي

١٢٨-١٧٣-٣٧٨-٣٩٩-٤٠٠-٤٧١-٥١٣- آية الله (علامه) (ره)

٥٢٤-٥٢٥-٧٧٣-٧٧٥-٧٧٧

٢٣٨-٢٨٢ آية الله (كاشف الغطاء) (ره)

٢٤٣ آية الله (طباطبائي حكيم) (ره)

٨٨-٨٩ آية الله شهيدى (ره)

(ب)

۲۵۵	بابك
۴۰۱	باجی
۶۶۳	باقر (امام علیہ السلام)
۳۰۱	شیخ باقر حلی
۱۸۶-۲۹۷	ملا باقر بهبهانی
۸۸	بالا مجتهد
۲۵۳	بناکیون
۴۲۳	بحر العلوم (آیه الله علامه طباطبائی)
۷۵۰	بحیری
۷۵۸-۴۶۱-۲۰۷	بحرانی
۵۷۱	بحتری
۶۲۶-۷۹۲-۷۹۴	بخاری
۲۶۹	بخت نصر
۳۱۷	بدر جمالی
۵۸۱	شیخ بدرالدین الصائغ الحلی
۹۴	بدخشی
۵۶۳	بدیل بن ورقاء
۴۶۱	بریده
۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۱-۳۸۰-۶۱۱-	برید
۶۱۳	

٦٩٧	بسماني
٣٧	بسر بن أرطات
٦٢٥	بصرى الصغير الحافظ
٦٥٣	بطاقة
٤٣٧	بغوى
١٩-٥١-١٦٣-٦٢٤-٦٢٧-٧٦٥-٨١٤	بقية الله (ازواحنافداه)
٣١٤	بلاذرى
٢٥٤	بليثوس
٢٠-٢١-٢٤-٨٢-٨٣-٨٤-٩٨-١١٩-٢٠٨-٢١٠-٢١٢-	بنى هاشم
٢١٤-٢٧٥-٢٧٦-٢٩٠-٢٩٢-٢٩٨-٣١٧-٣٤٩-٤٩١-	
٥٦٠-٥٩٩-٦٠١-٦٦٠-٦٩٠-٦٩٣	
١-٢-٣٦-٤١-٤٣-٥٠-٦٥-٩٩-١٤٧-١٥٠-١٥١-٢٢٣-	بنى أمية
٢٣٧-٢٥٢-٢٦٨-٢٧٥-٣١٤-٣١٥-٣٤٥-٣٤٦-٣٧٢-	
٣٨٧-٣٨٨-٣٨٩-٣٩٧-٤٠٢-٤٠٧-٤٠٨-٤٠٩-٤٢٨-	
٤٣٠-٤٣١-٤٣٢-٤٥٩-٤٦١-٤٨٤-٥٠٣-٥٦٠-٥٦١-	
٦١٦-٦٣٨-٦٤٤-٦٤٦-٦٥٣-٦٦٠-٦٩٢	
١٦٣-٣٦٥-٦٥٣-٦٧١	بنى أسد
٢٥٣-٤٦٧-٤٧٨-٤٨٢-٤٨٣	بنى اسرائيل
٤٠	بنى احمد

بنی عباس - ۴۳۳-۴۳۴-۲۶۴-۲۶۳-۲۲۳-۱۵۰-۱۴۷-۱۴۶-۲۸-۲

۷۴۰-۶۲۵-۵۰۶-۴۹۸-۴۹۷-۴۸۴

بنی عدی ۵۹۰

بنی فاطمة (ع) ۳۳۰-۵۴۶

بهائی (شیخ اعظم عاملی) ۳۴۶-۳۷۳

بوصیری ۶۰۲

بیت الله الحرام ۱۲۸

بیر جندی ۵

بیہقی ۴۲۴-۶۸۷

(پ)

پیغمبر اکرم - ۵۰۰-۴۸۷-۴۸۵-۴۶۴-۴۶۱-۴۵۲-۴۴۷-۴۴۶-۴۰۹

۵۹۶-۵۶۱-۵۳۳-۵۲۷-۵۲۶-۵۲۵-۵۲۴-۵۲۳-۵۲۱

۷۵۰-۷۴۹-۷۴۲-۷۳۷-۷۳۵-۷۳۳-۷۳۲-۶۴۵-۶۰۵

۷۶۳

(ت)

۷۴۷	ترکی
۳۷۹-۷۵۱	تقی (امام جواد علیه السلام)
۶۰۵	تقی الدین سبکی
۲۸۷	تقی الدین احمد بن عبدالحلیم حرانی
۱۵۰	تیمور لنگ

(ث)

۵۲	ثابت بن قیس همدانی
۴۰۷	ثعالبی
۴۵۶	ثقة الاسلام (کلینی ره)
۴۶۴-۶۲۱	ثعلبی
۳۷۶-۳۷۷-۸۰۰-۸۰۴	ثمود

(ج)

۷-۲۰-۲۱-۲۲-۲۴-۱۳۶-۱۳۷-۱۸۱-۱۸۳	جابر بن عبدالله انصاری
۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۹۰-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۵-	
۱۹۶-۲۰۴-۲۰۶-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۲-	

٢٩٢-٢٩٠-٢٨٥-٢٧٧-٢٧٦-٢٧٥-٢١٣

٣٨٥-٣٨٤-٣٨٢-٣٨١-٣٧٣-٣٧١-٣٤٥

٧٨٥-٧٨٤-٧٨٣-٧٨٢-٦٤٢-٥٦٠-٥٠٨

٨٠٠

٢٧٤ جابر فاضلى خوئى (حاج شيخ)

٢٣٧-٢٤٠-٢٤٤-٦٢١ جبرئيل

٥٥٢ جبهان (سليط الشيطان)

١٤٣ جرجه

١٤٩-٢٦٤ جرجى زيدان

٥٠٤ جزائرى (سيد)

٦٢٤ جرير

٢٠٦ جعفر بن احمد بن على قمى

٦٣٧ جعدة (ابن هبيرة)

٤١٢ جعفر بن محمد بن قولويه

٤٨ جعفر

٥٨٩ جعفر طيار (ض)

٥٩٣ جعفر نقدى (حاج شيخ)

٢٥-٧٣-٨١-٢٨٥-٥٠٨ جعفر بن محمد (عليه السلام)

٦٢٦ جعفر ابن عبدالواحد

۶۸۶	جعفر شوشتری (حاج شیخ)
۴	جعفر (شیخ کاشف الغطاء)
۷۵۸	جعفر ابن مالک
۴۹	جعفر متوکل
۷۹۴	جعید
۲۳۱-۴۶۰	جلال الدین (سیوطی)
۵۰۴	جلال الدین (دوانی)
۶۴	جلال الدین (هما)
۳۲۷	جمال الدین عطاء الله شیرازی
۵۷۹	جمال الدین (ابن تغری بردی)
۷۷۳	جمال الدین حسن (آیه الله علامه)
۴۹۲	جمال الدین خونساری
۶۲۵	الجهضمی
۵۴۱	جواد ملکی تبریزی (حاج میرزا)
۵۵۷	جواد شبّر (خطیب شهیر نجفی)
۶۱۱	جوهری

(ج)

۳۵۷	چرندابی (واعظ)
-----	----------------

(ح)

- حافظ حسين ۳۲۹
- حاج ميرزا محمد ارباب ۴۵
- حاج ميرزا عبدالحسين امينى ۸۹
- حافظ ابن نعيم اصفهانى ۲۴۴
- حافظ گنجى ۹۴
- حافظ ذهابى ۵۰۸
- حبيب بن مظاهر (ره) ۱۶۲-۱۶۳-۳۷۶
- حبيب الله (خاتم الانبياء (ﷺ)) ۵۰۷
- حجاج بن يوسف ۱۸۰-۲۵۸-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱- ۵۸۸
- حجّت (ره) ۲۸۲
- حجّة الاسلام (غزالي) ۴۰۴-۴۰۷
- حجّة الاسلام (شفقى اصفهانى) ۴۰۴
- حجّة الاسلام (زنجانى) ۴۰۴
- حجّة المنتظر القائم (سلام الله عليه و عج) ۷۶۹
- الحجّة الكوهكمري (سيدنا الاستاذ الاعظم آية الله العظمى) ۸۸-۴۵۷

- ۴۵۳-۴۸۲ حرّ (شیخ عاملی ره)
- ۴۰-۱۶۳-۳۵۱ حرّ بن یزید
- ۶۶۳-۶۶۷-۶۷۰-۶۷۱ حرمله (لعنة الله عليه)
- ۲۷۲ حسان بن ثابت انصاری
- ۶۵۶ حسان بن مالک
- ۴۰۸ حسن بصری
- ۱۲۲-۴۶۴-۴۶۷-۴۷۵-۶۲۵-۶۳۷-۷۷۹ حسن عليه السلام
- ۹۲-۱۱۳ حسن (سید صدر)
- ۸۱-۸۴-۳۶۷-۳۶۸-۶۷۳-۶۸۴-۶۸۶-۶۸۷- حسن مشنّی (ض)
- ۶۸۸-۶۸۹
- ۸۱-۶۸۷ حسن بن حسن
- ۷۷۵-۷۷۶-۷۷۷ حسن ابن یوسف حلّی (علامة)
- ۷۹-۱۱۱ حسن نجم قاسم
- ۴۹۰-۴۹۱-۵۸۳-۷۳۶-۴۸۰ حسنین (ع)
- ۶۴۷ حسن قاضی طباطبائی (استاد)
- ۳۴۸ حسن کندی
- ۷۹۴ حسین بن حرّیث
- ۳ حسین نوری (ره)
- ۶۲۴ حسین بن روح نوبختی (سفیر کبیر)
- ۲۹۹ حسین بلادی بحرانی

٢١٣ حسین بن جعفر بن موسی

حسین عليه السلام ٩٠-٨٣-٥٨-٤١-٢٦-٢٥-٢٤-٢١-٢٠-١٠-٩-٦-١

٢١١-٢١٠-٢٠٨-١٨٦-١٨٥-١٦٢-١٣٥-١١٢-٩١

٢٩٨-٢٩٢-٢٩٠-٢٦٢-٢٦١-٢٦٠-٢٤٠-٢١٤-٢١٣

٣٦٢-٣٦٠-٣٥٥-٣٥٤-٣٥١-٣٤٨-٣٤١-٣٢٢-٣١٩

٤٦٨-٤٦٤-٤١٣-٤٠٤-٣٩٩-٣٨٦-٣٧٧-٣٧٦-٣٧٥

٦١٠-٥٨٠-٥٧٧-٥٧٥-٥٧٣-٥٦١-٥٥٩-٥٥٨-٤٧٥

٦٦٦-٦٦٥-٦٦٤-٦٥١-٦٤٩-٦٣٨-٦٣٦-٦٢٥-٦١١

٧٠٥-٦٩٩-٦٩٠-٦٧٨-٦٧٥-٦٧٤-٦٧٣-٦٧٠-٦٦٧

٧٩٤-٧٩٢-٧٧٩-٧٢٨-٧٢٧-٧٢٦-٧٢٥-٧٢١-٧٢٠

٨١٢-٨٠٨-٨٠٢-٨٠١-٨٠٠

٣٧٦ حصین بن تمیم

٧٩٦ حصین بن نمیر

٣٥١ حمدالله (مستوفی)

٤٤٤ حمزة سيد الشهداء (ض)

٦٧٣ حمید بن مسلم

٤٢١-٥٦٣ حمیری

٧٩٤ خنظلة

٦٠٢ حواء

۵۴۷-۵۵۱	حومانی (محمد علی)
۴۶۱	حویزی
۳۹۹	حیدر کاظمی (سید)
۶۷۵-۶۷۶	حیدر حلی (سید)

(خ)

۱۱۹-۱۸۲-۲۳۹-۳۰۰-۳۸۷-۳۹۷-۴۴۹	خاتم الانبیاء (ﷺ)
۴۷۶-۴۷۷-۴۸۳-۵۱۰-۵۱۸-۵۲۰-۵۲۱	
۵۳۶-۶۰۱-۷۳۴-۸۱۵	
۸۵-۴۴۱	خاتم النبیین (ص)
۷۵۵	خادم (نصیر)
۷۵۷	خادم (موفق)
۱۳۰	خاسر الحاج
۵۹۰	خالد بن اسلم
۵۶-۵۷-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶	خالد بن ولید
۵۱۰	خدا بنده (محمد)
۷۳۱-۷۳۲-۷۳۴-۷۴۵-۷۶۳	خدیجہ کبری (سلام الله علیها)
۷۵۸	خراز (علی)

۷۴۱	خضر (ع)
۵۷۰	خطیب بغدادی
۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۱۳	خلفاء فاطمیین
۱۳۷-۱۴۰-۱۴۳-۵۴۸-۵۵۰	خلفاء
۵۸۵-۵۸۶-۶۳۴	خلیفه ثانی
۶۵-۱۳۸	خلیل (ره)
۴۲۰-۷۷۰	خوارج
۶۶۱-۷۰۵	خوارزمی
۸۷-۱۸۸-۳۲۸-۶۵۸-۷۳۰	خیابانی (محدث)
۸۸	خیابانی (مدرس)
۸۸	خیابانی (شهید)
۸۸	خیابانی (محمد)
۷۳۹	خیرانی
۴۸-۴۹-۵۰	خیران اسباطی

(۵)

۲۶۹	دانیال
۲۲۷	داوود بن علی

دعبل خزاعی (شاعر اهل البيت (ع)) - ۵۶۶-۵۶۵-۵۶۳-۵۶۲-۵۶۱

- ۵۷۳-۵۷۱-۵۷۰-۵۶۹-۵۶۷

۵۷۴-۸۰۷

دکتر زکی مبارک ۲۸۱

دکتر عبدالجواد کلیددار ۲۱۱

دکتر عبدالحسین نوائی ۳۵۱

دکتر عبدالکریم اشتر ۵۶۹

دکتر صبحی ۱۴۱

دکتر صلاح الدین ۷۸۶-۷۸۸-۷۸۹-۷۹۰

دکتر محمد ابراهیم ۳۸۰

دکتر محمد یوسف نجم ۵۶۲

دکتر نظیر حسان سعداوی ۲۵۵

دمشقی ۹۴

دمیاطی ۱۱۵

دیالمه ۱۵۰

دجیلی ۵۶۴-۵۶۶

(ذ)

۷۰۲-۷۰۴-۷۰۵

ذات الرقاع

٢٩٤-٦٤٥	ذوالقربی
٦٣٧	ذوالشهادتین
٥٤	ذوریاستین
٦٥٠	ذی الجوشن

(ر)

٢٣-٤٠-٧٣-١٩٢-٢٦٠-٢٨٩-٣٠٥-٣٠٦-٣١٤- ٣١٥-٣٢٢-٣٣٤-٣٤١-٣٤٢-٣٤٤-٣٤٥-٣٥٠- ٥٥٩-٦٤١	رأس الحسین (ع)
٢٠١-٢٠٨-٢١٢-٣٠٥-٣٠٦-٣٠٩-٣١٠-٣١٣-٣١٤- ٣١٥-٣١٦-٣١٧-٣١٨-٣٢٠-٣٢٢-٣٢٦-٣٣٢-٣٣٤- ٣٣٥-٣٣٦-٣٣٧-٣٣٨-٣٣٩-٣٤٢-٣٤٦-٣٤٧-٣٤٨- ٣٥٠-٣٥١-٣٥٢-٣٥٣-٣٧٩-٥٦٠-٦٤٠-٦٤١-٦٥٢- ٧٨٨-٧٩٦	رأس مطهر
٤٨٥	راغب اصفهانی
٧٥٠	راغب بحیرا
٧٩٢	رازی قمی
٣٥٣-٣٥٤-٣٥٧-٣٦٢-٣٦٣-٣٦٤- ٣٦٧-٣٦٨-٣٦٩-٣٧٠-٦٦٠-٦٦١- ٦٦٢-٦٧٠-٦٩٠-٦٩٣	رباب بنت امرء القیس کلبی

رسول الله (ﷺ) ١٨-٢٤-٣٦-٥١-٥٤-٥٦-١١١-١١٩-١٢٠-

١٢٣-١٢٤-١٥٨-١٥٩-١٦٩-١٨٢-١٨٥-١٨٦-

١٩٣-٢١٠-٢١٣-٢١٦-٢٢٨-٢٢٩-٢٣٠-٢٣٢-

٢٣٣-٢٣٤-٢٣٥-٢٣٦-٢٣٧-٢٣٨-٢٤٠-٢٤١-

٢٤٢-٢٤٣-٢٤٤-٢٤٥-٢٤٦-٢٤٧-٢٤٨-٢٤٩-

٢٥٠-٢٥١-٢٥٢-٢٦٠-٢٦٤-٢٦٥-٢٦٨-٢٧٢-

٢٧٦-٢٧٧-٢٧٨-٢٩٢-٢٩٨-٣٠٩-٣١٠-٣١٩-

٣٦٨-٣٩٣-٣٩٤-٣٩٧-٤٠١-٤٠٢-٤٠٥-٤٠٩-

٤١٠-٤١٢-٤١٣-٤١٥-٤٢٤-٤٢٦-٤٣٠-٤٣١-

٤٣٢-٤٣٦-٤٣٨-٤٤٤-٤٤٥-٤٤٧-٤٤٨-٤٤٩-

٤٥٠-٤٥١-٤٥٢-٤٥٣-٤٥٧-٤٥٩-٤٦٠-٤٦١-

٤٦٢-٤٦٤-٤٦٥-٤٦٦-٤٦٧-٤٦٨-٤٦٩-٤٧٠-

٤٧٢-٤٧٣-٤٧٥-٤٧٦-٤٧٧-٤٨٠-٤٨١-٤٨٣-

٤٨٤-٤٨٧-٤٨٩-٤٩٠-٤٩١-٤٩٣-٤٩٤-٤٩٥-

٤٩٧-٤٩٩-٥٠٠-٥٠١-٥٠٣-٥٠٧-٥٠٨-٥٠٩-

٥١٠-٥١٧-٥١٨-٥١٩-٥٢٠-٥٢١-٥٢٣-٥٢٨-

٥٣٣-٥٣٦-٥٣٧-٥٣٩-٥٤٣-٥٤٥-٥٤٩-٥٦٠-

٥٦١-٥٧٣-٥٨١-٥٨٢-٥٨٣-٥٨٤-٥٨٥-٥٩٣-

۶۰۴--۶۰۵--۶۱۳--۶۱۴--۶۱۵--۶۱۶--۶۱۹--۶۲۵--

۶۴۴--۶۴۶--۶۵۰--۶۵۶--۶۵۷--۶۶۶--۶۸۱--۶۹۱--

۶۹۲--۷۰۲--۷۰۴--۷۰۵--۷۰۸--۷۳۲--۷۳۴--۷۳۶--

۷۳۷--۷۴۰--۷۴۲--۷۴۵--۷۴۹--۷۵۰--۷۵۱--۷۶۲--

۷۶۶--۷۶۹--۷۷۱--۷۸۰--۷۸۲--۷۸۴--۷۹۴--۷۹۵--

۷۹۷--۸۰۲--۸۰۴--۸۰۶--۸۰۹--۸۱۳

۵۱۲--۵۱۳ رشیدالدین فضل‌الله (خواجه)

۲۱۶--۶۲۷ رضا عليه السلام

۲۴۱--۲۴۲--۲۸۲--۳۰۵ رضی‌الدین علی بن طاووس حسنی

۴۵--۱۳۴ رضی‌الدین بن نبی قزوینی

۱۱۲--۱۱۷--۵۸۷--۵۹۰--۶۸۵ رقیة

۸۴ رقیة بنت عقبه

۷۳۵--۷۴۳ روح القدس

۷۴۷ رومی

۴۸۶ روسهای تزاری

۳۲۱ ریان بن صلت

(ز)

۵۹۶ زبیر

٣١٧-٣١٨-٤٠٠-٤٠١	زبير بن بكار
٥٩٠	زبيرى
٢٣١	زرقانى
٣٨٤-٤٥٣-٤٥٨-٥٩٥-٤٨٠	زرارة بن اعين شيبانى
٣٤٥	زكريا بن محمد قزوینى
٤٠١-٤٥٥-٥٤٤-٤٩٣	زمنخشى
١١٨-١٥٩-٢١٣-٣١٨-٤٨٥	زهراء بتول (صلوات الله وسلامه عليها)
٤٩٤-٥٤١-٥٤٣-٥٩٣-٧٨١	
٣٧٥-٣٧٤	زهير بن قين
٤٣٩	زياد بن عبدالله
٣٢٧	زيد بن على
١١٧-٥٣٨-٥٨٤-٥٩٠-٤٠١	زيد
٤٩٤	زيد بن ثابت
٥٢	زيد بن صوحان
٥٨٧-٥٩٠-٥٩٩	زيد بن عمر
٤٩٤	زيد بن ارقم
٢٩٧	زيد بن حسن
٤٧٣-٧٣٣	زيدية
١٨٤-٢٩٩-٣٤١-٥٥٩-٤٤٥	زين العابدين عليه السلام

زینب کبری (سلام الله علیها) ۸۹-۸۶-۸۵-۸۴-۸۳-۸۲-۷۵-۶۹-۲۵

۹۹-۹۸-۹۷-۹۵-۹۳-۹۲-۹۱-۹۰

۱۱۰-۱۰۸-۱۰۶-۱۰۵-۱۰۲-۱۰۰

۱۹۶-۱۱۶-۱۱۴-۱۱۳-۱۱۲-۱۱۱

۵۶۶-۴۳۹-۳۰۱-۲۹۹-۲۹۸-۲۸۶

۵۹۳-۵۸۹-۵۸۸-۵۸۷-۵۷۹-۵۶۷

۶۶۵-۶۶۳-۶۶۲-۶۶۱-۶۵۱

۶۸۵-۶۸۳

زینب بنت الحسین عليها السلام

۸۳

زینب بنت عقیل

۱۱۶-۱۱۴-۱۱۱-۱۰۶

زینبات

۱۱۲-۱۱۱

زینب صغری

۱۱۲-۱۰۶

زینب وسطی

۵۸۹-۳۵۸-۹۵

زینب قنّاز

(س)

۶۶

سائق الحاج

۷۹۳

سایب بن خلاد

۳۴۹-۳۳۲-۳۲۹-۳۱۹-۳۱۸-۳۱۳-۲۷۴-۹۴

سبط ابن الجوزی

۶۶۴-۶۴۹

۱۷۴-۱۹۰-۱۹۵-۳۱۱-۳۴۹-۶۷۶-۸۰۲	سجّاد (ع)
۲۳۵	سखाوی
۶۵۳-۷۸۹	سرجون بن منصور
۶۵۳	سرژیوس
۴۵-۱۲۹	سعید بن بیان
۱۵۰	سعات
۲۴۴	سعد بن طریف
۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷	سعید بن عبدالله حنفی
۵۲-۵۳-۵۸۷-۶۹۰	سعید بن عاص
۴۳۴	سعید بن سلیمان
۲۲۷	سفاح
۸۱	سفیان ثوری
۹۰-۲۹۸-۳۲۳-۳۵۴-۶۶۰-۶۸۲-۶۸۵	سکینه (ع)
۲۳۹	سکندر و دارا
۴۲۹	سلامة قضاعی (شیخ)
۵۱۰-۵۱۴-۵۱۵-۱۱۶-۵۴۴	سلطان خدا بنده
۱۳-۲۴۵	سلیمان فارسی
۸۰۶	سلیمان بن صردخزاعی
۳۱۴-۳۱۷	سلیمان بن عبدالملک
۵۰۱	سلیمان دیلمی

- ۲۲۶-۲۵۳ سلیمان (ع)
 ۲۰۸ سلیمان ابن مهران اعمش
 ۲۱۷ سلیم بن قیس هلالی
 ۲۳۳-۲۵۱ سهیلی
 ۶۹۵ سهل بن قاسم بوشنجانی
 ۳۳۷ سید اُسدالله حسینی تنکابی
 ۳۲۱ سید محمد طباطبائی (آیه الله المجاهد)
 ۵۴۴ سید بحرانی
 ۵۳۷ سید عبدالله شبتر
 ۶-۲۳-۷۳-۹۴-۱۳۳-۱۸۴-۱۹۰-۱۹۳-۲۰۳- (علی) سید ابن طاووس
 ۲۰۹-۲۱۵-۲۴۲-۲۸۳-۳۳۷-۳۳۸-۳۴۶-۳۵۰-
 ۳۷۵-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۹-۶۷۷-۷۳۰
 ۷-۸-۱۰-۱۱-۱۷-۱۸-۱۹-۲۱-۲۳-۲۶-۲۸-۲۹-۳۲-۴۵-۶۶۱ = سید
 ۵۶۳ سید حمیری
 ۶۲۷ سید حسن کاظمی
 ۱۳۲ سید احمد حسینی
 ۶۵-۱۰۴-۱۸۴-۱۸۷-۱۹۳-۲۰۰-۲۰۱-۲۱۴-۲۱۵- سید امین عاملی
 ۲۱۸-۲۱۹-۲۲۱-۲۹۰-۳۱۱-۳۱۵-۵۶۲
 ۵۳ سید حسین براقی
 ۶۲۸ سید کاظمی
 ۳۳-۲۹۵-۶۲۷ سید شرف الدین

سید شهاب الدین نجفی (أستاذنا آية الله العظمى المرجع) ۷۹-۳۲۶

سید عبدالرزاق مقرر ۳۴۰-۵۱۹

سید محمد اشرف حسینی ۵۱۶

سید محمد بن عقیل علوی ۵۴۶-۶۱۷

سید (ره) ۱۳۳-۱۳۴-۱۳۶-۱۹۴-۱۹۹-۲۰۲-۲۰۴-۲۲۱-۲۲۵

۲۴۳-۲۸۴-۳۷۱-۳۷۹-۴۰۴-۶۶۳

سید محمد حسینی تبریزی کوهکمری «آیه الله العظمی حجت (ره)»

۸۸-۲۸۲

سید موصلی ۵۴۵

سید عبدالمجید حسینی ۳۲۷-۶۵۸-۶۷۴-۶۸۸

سید مرتضی (علم الهدی) ۳۳-۹۴-۲۱۹-۲۷۲-۲۹۵-۳۴۶-۷۲۹

سید محمد صادق آل بحر العلوم طباطبائی ۵۳

سید محمد علی هبة الدین شهرستانی ۵۸

سید محمد باقر (حجة الاسلام شفتی) ۶۲-۶۳

سید الشهداء (ع) ۱-۲-۴-۵-۱۷-۱۸-۱۹-۲۲-۲۵-۲۸-۲۹-۳۱-

۳۶-۳۷-۳۹-۴۳-۴۴-۶۱-۷۱-۷۲- ۸۱- ۸۲-

۱۰۶-۱۰۸-۱۱۲-۱۱۵-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-

۱۲۵-۱۲۷- ۱۳۳- ۱۶۲- ۱۷۴- ۱۸۳- ۱۹۱-

۱۹۶-۱۹۷-۲۰۱-۲۰۳-۲۰۸-۲۱۹-۲۴۴-۲۵۸-

۲۷۵-۲۷۶-۲۷۸-۲۸۴-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۳۰۰-

۳۰۴-۳۰۹-۳۲۰-۳۲۵-۳۳۲-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۸-

۳۴۹-۳۵۱-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۹-۳۶۵-

۳۶۸-۳۶۹-۳۷۴-۳۷۷-۳۸۳-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-

۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۴-۳۹۷-۳۹۸-۴۰۷-۴۱۱-

۴۱۲-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۷-۴۲۰-۴۲۱-۴۳۹-۴۴۱-

۴۴۴-۴۶۵-۵۵۱-۵۶۰-۵۶۳-۵۶۶-۵۶۷-۵۷۵-

۵۸۰-۵۹۱-۶۴۷-۶۵۲-۶۵۴-۶۵۵-۶۶۰-۶۷۶-

۶۸۲-۶۸۴-۶۸۶-۶۸۹-۶۹۲-۶۹۳-۷۰۰-۷۰۵-

۷۰۷-۷۰۸-۷۰۹-۷۱۰-۷۱۱-۷۱۳-۷۱۴-۷۱۶-

۷۱۷-۷۱۸-۷۱۹-۷۲۲-۷۴۲-۷۸۲-۷۸۸-۸۰۵-

۸۱۴

۶۷۸

سیبویه

۳۳-۱۸۳-۲۸۹

سید محسن امین

۹۴

سید علی همدانی

۴۵۴-۴۹۰-۶۱۴

سید علی خان مدنی

۱۷۱

سید فقیه طباطبائی یزدی

۱۹۲-۶۷۵

سید حیدر حسنی حسینی

۶۹

سید رضی الدین علی بن طاووس

۲۸۲

سید علی حسینی کوهکمری تبریزی

۸۱۵

سید محمد علی قاضی طباطبائی

سید محمد تقی قاضی طباطبائی

۸۱۵

(ش)

۴۲۴-۴۵۵-۴۸۳-۵۴۹-۶۱۸	شافعی
۶۹۶-۶۹۷-۶۹۸-۶۹۹-۷۰۰	شاه زنان
۲۶۷	شاپور ذوالاکتاف
۱۶۳	شاه اسماعیل صفوی
۳۲۳-۳۲۵	شاه چراغ
۳۲۹	شاه عباس صفوی
۸۰۶	شبت بن ربیع
۲۸۹-۳۴۱-۳۴۷-۶۰۴	شبراوی
۴۸۲-۵۳۴	شبر (سید عبدالله)
۴۹-۹۴-۹۵-۱۰۲-۱۷۷-۳۵۰	شبلنجی
۴۱۳	شجره طیبہ
۳۸۸-۴۵۹-۶۱۶-۶۳۸	شجره ملعونہ
۴۸۵	شرف الدین الموسوی «سیدنا المجتہد المتکلم الاکبر»
۶۳۷	شریف رضی
۶۱-۶۲	شریح قاضی
۷۹۵	شعبی
۶۴۷	شعرانی

- شکيب أرسلان ٤٣٧-٥٠٦
- شمس الدين ٥٩٨-٨٠٢
- شمر بن ذی الجوشن (لعنه الله) ١٣٣-١٥١-٤٥٠-٤٥١-٧٩٦-٨٠٦-٨٠٧
- شهاب الدين ٢٢٣
- شهيد ثاني ١٩٠-٤٥١-٤٩٠-٤٩١-٥٢٠-٥٢٨-٥٢٩-٧٠٢
- شهر بن حوشب ٤٦٤
- شهربانو ٦٩٧-٦٩٨-٦٩٩-٧٠٠
- شيث ٦٠٢-٦٠٣
- شيخ محمد علي اعظم نجفي ٤٨٨
- شيخ موسى (كاشف الغطاء) ٣٢١
- شيخ سعدی ٣٢٣
- شيخ شهيد ١٩٢-٥٣٦
- شيخ طبرسی ٩٤-٣٤٦-٦٦١-٧٢٣-٧٦٨
- شيخ عبدالله بحرانی ٣٤٦
- شيخ طوسی ٣٣-٨٢-٩٤-١٠١-١١٨-١٣٣-١٥٤-١٥٥-١٥٦-١٧٦
- ١٧٩-٢٠٨-٢١٩-٢٢٠-٢٨٣-٢٩٤-٢٩٥-٣٤٦-٣٤٧
- ٣٧٥-٣٧٩-٣٩٠-٣٩٦-٣٩٩-٧٢٣-٧٢٩-٧٥٤
- شيخ مناوی ٣٤٩

- ٩٥-٣٥١ شيخ محمد صبان
 ٩٤-١٠١-٣٥٤-٣٥٥-٣٥٦ شيخ كليني
 ٨٢-١٥٧-١٦٠-١٦١-١٦٩-١٩٩-٢١٧-٢٢٠-٢٢١-٣٧٤- شيخ
 ٣٧٨-٣٩٠-٣٩١-٣٩٢-٤٠٧-٤٨٠-٥٠٤-٥٧٧-٥٨٧-٥٩٥
 ٨٨-٤٥٧ شيخ انصاري
 ٤١٧-٤٦٢ شيخ محمد سعيد عرفي
 ١٢-٢٢٠-٣٧٨-٤٨٠ شيخ الطائفة طوسي
 ٣٧٠ شيخ عباس قمي (محدث)
 ١٨٨-٢٦١-٣٤٦-٣٧٣-٣٧٤-٤٥٢-٤٥٣-٥٠٤-٥١٢- شيخ بهائي
 ٥٣٤-٥٣٧-٧٦٣
 ٣٣-٤٨-٤٩-٩٤-١٠١-١٠٨- شيخ مفيد (رئيس مذهب و معلم أمة)
 ١١٨-١٥٣-١٥٤-١٥٥-١٥٦-
 ١٥٧-١٥٨-١٥٩-١٦٠-١٦١-
 ١٦٢-١٦٣-١٦٤-١٦٥-١٦٦-١٦٧-
 ١٦٩-١٧٠-١٧١-١٧٢-١٧٣-١٧٤-
 ١٩١-٢٠٨-٢٢٤-٢٧٦-٢٧٧-
 ٢٩٥-٣١٥-٣٢٨-٣٦٧-٣٧٥-
 ٣٧٨-٣٧٩-٤٠٠-٤٠٦-٤٣٦-
 ٤٨٨-٥٣١-٥٧٧-٥٧٨-٥٨٥-
 ٥٩٨-٥٩٩-٦٠٠-٦٥٤-٦٦١-

۶۶۲-۶۶۳-۶۶۷-۶۷۲-۶۸۴-

۶۹۶-۶۹۷-۷۲۹-۷۵۴-۷۶۴-

۷۶۹

۶۸۵

شیخ طبرسی

۳۸۱-۳۸۲

شیخ مهدی مازندرانی (واعظ)

۳۹۲

شیخ علی احسائی

۴۱۷-۴۶۲

شیخ محمد سعید عرفی

۶۰۲-۶۰۳

شیخ

۱۳

شیخ آقا بزرگ طهرانی

شیخ محمد حسین کاشف الغطاء (استادنا الامام آية الله العظمی (ره))

۱۶-۳۳

۳۳

شیخ جواد بلاغی

۳۵-۱۲۶

شیخ محمد حسین مظفر

۴۷

شیخ اعظم انصاری

۸۸

شیخ محمد خیل‌بانی

۱۲۶-۱۲۸-۱۲۹-۶۸۰

شیخ ابو عمر وکشی

۹۵

شیخ حسن عدوی

۶۹-۱۰۶-۱۱۸-۱۸۷-۳۳۷

شیخ حر عاملی

۲۸۵

شیخ حسین بن سلیمان

- ۱۲۸ شیخ عبدالنبی جزائری
 ۱۴۲-۲۳۴ شیخ عبدالحی کتانی
 ۱۶۹ شیخ علی کرکی عاملی
 ۳۴۴ شیخ فضل الله نوری (شهید)
 ۷۲۰ شیخ کاظم (خطیب)
 ۲۶۱ شیخ کفعمی
 ۱۳۴ شیخ محمد تقی قزوینی برغانی
 ۲۸۸ شیخ محمد بهجت بیطار
 ۳۲۸ شیخ محمد جواد مغنیه
 ۳۳۴ شیخ محمد حسن نجفی
 ۵۴-۹۴-۱۳۱-۲۵۱-۴۵۳-۴۶۲-۴۹۷-۵۰۱-۵۰۷-۵۳۱- شیخ صدوق
 ۵۴۲-۵۴۳-۶۱۱-۶۹۷
 ۵۲۲ شیخ الاسلام (عمنا العلامة ره)
 ۵۶۲-۵۶۳-۵۶۵ شیخ محمد سماوی
 ۱۲۸ شیخ نجاشی
 ۱۷۰-۱۷۱-۲۱۶-۲۲۲-۲۳۵-۲۳۷-۳۰۰-۳۱۵-۳۴۳-۳۶۷- شیعه
 ۳۷۹-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۹۰-۳۹۳-۳۹۴-۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲-
 ۴۰۵-۴۰۶-۴۱۱-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۴-۴۲۶-
 ۴۲۸-۴۳۶-۴۶۰-۴۶۱-۴۷۰-۴۷۱-۴۸۲-۴۸۷-۴۸۹-۴۹۳-
 ۵۰۵-۵۱۰-۵۱۳-۵۱۶-۵۱۷-۵۳۳-۵۳۴-۵۳۶-۵۵۲-۵۵۳-
 ۵۶۶-۵۶۷-۵۶۹-۵۹۵-۶۰۵-۶۵۲-۷۲۹-۷۷۳

(ص)

- ۴۱۹ صافی گلپایگانی
- ۳۳۴-۳۳۸ صاحب جواهر (شیخ الفقهاء و المجتهدین)
- ۳۵۷-۳۶۱-۴۵۳ صالح مازندرانی (مولی)
- ۴۵۷ صاحب کفایة
- ۳۵ صالح ابن میثم
- ۲۳۵-۳۷۳-۴۵۶-۵۹۴ صادق (امام عَلَیْهِ السَّلَام)
- ۲۲-۹۳ صاحب طراز المذهب
- ۴۰۹ صخرین حرب
- ۱۱۲-۱۱۷-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱- صدیقه طاهرة (سلام الله تعالى علیها)
- ۳۲۹-۳۷۲-۴۳۸-۴۹۰-۴۹۱-
- ۵۱۰-۵۴۲-۵۸۳-۵۸۵-۵۹۳-
- ۶۹۲
- ۹۴ صدیقه صفری
- ۱۱۹-۱۵۸ صدیقه زهراء (ع)
- ۲۱۷ صدوق
- ۵۲ صمصمة
- ۴۶-۳۹۶-۴۴۱ صفوان بن مهران
- ۴۷ صفوان

٤٦	صفوان جمال
٧٣٨	صفوان بن يحيى
٦٢٧	صفوية
٧٤٧	صقالبة
٣٠٧-٣١٧	صليبيها
٣٠٨	صليب

(ط)

٧٥٥	طاهر تبریزی (خوشنویس)
٣٩٣-٥١٩	طباطبائي حكيم (سيدنا آية الله العظمى)
٣٣٠-٦٨٤	طباطبائيين (سادات عبدالوهابيه)
٢٩-٣٧-٤٤-١٧٩-١٨٣-١٩١-١٩٨-٢٠٠-٢٠٩-٢١٤-٢١٥	طبرى
٢٢٥-٣١٩-٣٢١-٤٠٦-٥٧٦-٥٧٨-٦٣٥-٦٣٨-٦٣٩-٦٧٨	
٦٩١	
١٦٧-٣٢٤-٣٤١-٤٢١	طيرسى
٤٥٥	طحاوى
٢٠١-٦٨٢	طريحي
٦٣٩	طفيل بكائى
٣٠٨-٣١٨	طلائع بن رزبك

٤٦١	طلحة
١٦-٨٠-٢٢٥	طهراني (شيخنا الاستاد البحاة)
٤٧٤	طوسي
٥٣٩	طبيبي

(ع)

٢٠٦-٢٠٨-٥٨٣-٦١٦	عائشة
٣٧٧-٨٠٤	عاد
٣٢٢	عاشوراء
٢٢١	عباس ميرزا
٣٢٩	عباس اصغر
٣٥٧	عباسقلي واعظ (چرندابی)
٥٩٩-٦٠١	عباس (عم النبي ص)
٦٧٨	عباس بن علي (قمر بنی هاشم عليه السلام)
٧٣١	عباس اقبال
٤٤٠	عبادة انصاري
٥١	عبادة بن صامت
٨٤	عبدالله بن حارث
٣٧	عبدالله بن محمد

- عبدالله بن زبير ۸۳-۸۰۲
- عبدالرحمن ابن خالد بن وليد ۵۲
- عبدالرحمن بن شريك ۲۰۶
- عبدالله انصاری ۲۶۲
- عبدالله رضيع ۳۵۴-۶۶۰-۶۶۱-۶۶۲-۶۶۳-۶۶۴-۶۶۷-۶۶۹-۶۷۲-۶۷۳-۶۷۴-۶۷۶-۶۷۷-۶۷۸-۶۸۲
- عبدالله بن الحسين (ع) ۶۷۰-۶۷۸
- عبدالله بن عباس ۱۰۷-۴۶۱-۸۰۱-۸۰۲
- عبدالله بن جعفر حمیری ۴۲۱
- عبدالله بن حنظلة ۷۹۴
- عبدالله بن عبدالعزيز عمری ۴۳۴
- عبدالله بن ميسرة ۴۹۷
- عبدالله ۱۱۲-۱۱۷-۶۷۵-۶۸۵
- عبدالله بن عمر ۳۷-۹۸-۱۰۷-۲۷۰-۵۸۷-۵۹۰-۷۰۰
- عبدالله بن جعفر ۱۴-۱۰۷-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۷-۵۸۹-۵۹۴
- عبدالله بن عبدالرحمن ۱۱۴-۱۱۵-۷۹۳
- عبدالله شبراوی شافعی ۳۴۷-۶۰۲
- عبدالله بن عبدالمطلب (ص) ۶۰۳-۶۰۵
- عبدالله بن عثمان ۶۰۷-۶۰۸
- عبدالله بن احمد ۶۲۵

- عبدالله صاحبى نخبجوانى ٦٤٤
- عبدالله بن على ٦٤٦
- عبدالله بن عقبة الغنوى ٦٧٥
- عبدالله بن بكير ٦٨٠
- عبدالله افطح ٦٨٠
- عبدالله بن امام حسن (ع) ١٨١-٦٨٥
- عبدالله بن مغيرة ٧٥٨
- عبدالحسين امينى (حاجى ميرزا) ٨٩
- عبدالرحمن ١١٢
- عبدالحسين شرف الدين موسى ٢٩٥-٢٩٦
- عبيدلى ٧٧-٧٨-٧٩-٨٠-٨١-٨٣-٨٦-٨٩-٩٤-٩٥-٩٧-٩٨-٩٩
- ١٠٢-١٠٥-١١١-١١٤-٥٧٩-٥٨٧-٥٩٠
- عبدالصمد بن حسان السعدى ٨١
- عبدالصاحب دجيلى ٥٦٢
- عبدالعزیز ١٤٨-٥٠٦
- عبدالقادر ٢٤١-٤٢٩-٨٠١
- عبدالباقى عمرى ٤٢٩
- عبيدالله بن ابى رافع ٨٣
- عبيدالله بن زياد (لعنة الله عليه) ١٣٥-٢٦١-٣٨٦

١٠٩-٢٦٦-٢٦٨-٢٦٩-٢٧٠	عبد الملك مروان
١١٧	عبد السلام بن هارون
١٤٢-٢٣١-٢٣٤	عبد الحى
٢٩٧	عبد العظيم
٣٢١	عبد الوهاب طباطبائي (شيخ الاسلام كبير شهيد)
٣٣٠	عبد الوهابية (سادات حسنى)
٨٠١	عبد الصغيث بن الزهير
٤٩١	عبد المطلب
١٤٣-٤٥٣	عبد الملك
٤٨١	عبد الاعلى مولى آل سام
٢٨٦-٤٨٧-٤٨٨-٤٨٩-٤٩٣	عسرت
٥١-٥٢-٥٣-٢٧٢-٤٠٥-٤٠٦-٤٠٧-٤٠٨-٤٠٩-٤٣٤-٤٤٠	عثمان
٤٤١-٤٣٤-٤٩٧	
٥٠-٤٠٦-٤٩٦	عثمان بن عفان
٤٠٨	عثمان بن حامد
٧٩٤-٨١٣	عثمان بن محمد بن ابي سفيان
٢٥٥	عرب
٥٨٥-٧٧٤	عز الدين حسيني (امام زنجاني)
١٤٢	عسكري

عطيّة عوفى ١٩٠-١٨٧-١٨٥-١٨٤-١٨٣-١٨٢-١٨١-١٧٩-١٣٦

٢٠٣-٢٠١-٢٠٠-١٩٨-١٩٧-١٩٦-١٩٥-١٩٣-١٩٢

٥٠٨-٣٨٢-٣٨١-٢٧٦-٢١٨-٢٠٨-٢٠٧-٢٠٦

عطاء ٧٩٣

عقبه بن بشير ٦٧١

عقبه بن بشير اسدى ٦٦١-٦٦٢

عقيل (ض) ٦٩٠

عكرمة «فاصبى» ٤٨٥

علماء ٢١٠

على صلوات الله و سلامه عليه ٥٠٨-٤٧٥-٤٢٦-٤٢٥-٢٤٦-٢٣٠

٥٨٣-٥٨٢-٥٣٥-٥٣٤-٥٣٣-٥١٩

٧٦٥-٦٥٧-٦٣٦-٦٣٣

على بن ابى طالب (امير المؤمنين سلام الله عليه) ١١٢-١١١-١٠٧

٢٤٨-٢٤٥-٢٠٧

٢٢٥-٢٢٤-٢٧٢

٢٨٤-٢٣٠-٢٢٦

٦٩٠-٦٥٦-٦٢٥

٧٤٠

على بن طاووس حسنى ٦-٢

على بن حسين ٧٣-٧٤

۱۷۷-۱۸۴-۲۰۶-۲۱۲-۲۳۶-۲۶۵-۵۸۹	علی (ع)
۱۷۶-۶۷۹	علی بن ابراهیم
۲۹۸	علی المرتضیٰ (ع)
۳۲۴	علی بن زید بیهقی
۳۵۲	علی جلال
۱۷۴-۳۵۴-۶۶۰-۶۶۱-۶۶۴-۶۶۵-۶۶۷-۶۶۸-۶۶۹-	علی اصغر
۶۷۰-۶۷۲-۶۷۳-۶۷۴-۶۷۶-۶۷۷-۶۸۲	
۴۳۶	علی بن یقظین
۴۵۴-۴۹۰-۵۳۲-۶۱۴	علی خان مدنی (سید)
۵۴۰	علی اکبر همدانی
۲۶-۷۶-۱۳۵-۱۶۲-۱۹۱-۲۹۸- (امام سجاد علیه السلام)	علی بن الحسین
۳۴۶-۳۵۰-۵۷۳-۵۷۵-۶۴۱-۶۴۴-	
۶۴۸-۶۵۲-۶۹۳-۷۸۳-۷۸۴-۷۸۵	
۱۱۵-۱۱۶-۶۷۶	علی اکبر (ع) (شهید)
۷۴۸	علی بن مهزیار
۷۵۸	علی بن یونس خراز
۹۳-۲۲۰-۲۹۵-۳۰۶-۳۱۳-۳۱۴-۳۷۶-۳۸۱	علامه امین عاملی
۱۴-۱۵-۱۹-۹۴-۱۵۶-۱۵۷-۱۷۱-۱۷۲-۳۴۱-	علامه حلی (آیه الله)
۳۷۴-۴۵۳-۴۵۴-۷۲۳	
۹۴	علامه صدر عاملی

٤٦٥ علامة طباطبائی صاحب المیزان

١٣-١٢٨-٢٥٩-٢٧٠-٣٢٥-٣٢٧-٥٩٢-٢٠٧-٦٨٦- علامة مامقانی

١٤-١٥-٩٤-١٠١-٢٠٢-٢١٧-٢٣٤-٢٣٥-٢٣٦- علامة مجلسی

٢٣٧-٢٥١-٢٥٢-٢٦١-٢٦٩-٢٧٠-٣٠٤-٣٥٠-

٣٥٧-٣٥٩-٣٦١-٣٨٣-٣٨٤-٣٨٥-٣٩٩-٤٥٣-

٤٩١-٤٩٥-٥٣٣-٥٣٤-٥٣٧-٥٩٥-٦٠٠-٦٢١-

٦٢٣

١١٨ علامة محدث عاملی

٤٥٣-٤٥٥ علامة مدنی

١٥٢-١٨٧-١٩٢-٢٧٥- (محدث حاج میرزا حسین)

٢٧٩

٢٩٥ علم الهدی (سید مرتضی)

١١٨-٤٠٩-٥٨٦-٥٨٩-٥٩٥-٦٣٧ عمار بن یاسر

١٣٦ عمادالدین طبری

٣٧-٣٨ عمیرة

٥٢ عمرو بن حمق خزاعی

١٠٦ عمرو بن حریر

١٨٠ عمر بن هبيرة

١٧٦ عمرو بن عبدود

٢٣٠ عمر فروخ

- عمر بن عبدالعزيز ١١٥-٣١٤
عمر وعاصها ٤٨٩-٤٥٠
عمر - ٥٩٦-٥٩٤-٥٩٠-٥٨٩-٥٨٧-٤٣٣-٢٤٨-٢٤٦-٢٤٥-٢٤٤-١٤٦
٥٩٧-٥٩٨-٥٩٩-٦٠٠-٦٠١-٦٩٧-٦٩٨
عمر بن خطاب - ٤٢٤-٢٤١-٢٣٠-٢٢٩-٢٢٨-١٦٧-١٤٣-١١٨-١١٧
٥٨٥-٥٩٠-٥٩٢-٥٩٦
عمرى ٣٢٩-٤٣٥-٤٣٦-٤٣٧
عمر بن عاص ٤٨٨-٥٥٠
عمر بن اذينة ٥٩٥
عمر بن سعيد بن الاشقر ٨٢-١٩-٩٠-٦٩١
عمر بن معديكرب ٦٩١
عمر بن زبير ٦٩٣
عمر بن سعد (لعنه الله) ١٨٦-٥٦٧-٦٧٣-٧٩٦-٨٠٦-٨٠٨
عون بن جعفر ١٠٧-١١٧-٥٨٧-٥٩١-٥٩٢-٥٩٤-٥٩٦-٥٩٧-٥٩٨
عون بن علي ٣٢٧-٣٢٨
العياشي ٦٨٠
عيسى (ع) ٢٤٠-٦١٠-٦٢١-٦٢٢-٦٢٣-٧٣٣-٧٣٤-٧٦٤-٧٦٥
٧٦٧-٧٦٨
عيسى ٧٣٨-٧٧٠-٧٧١

۶۸۴	فاطمه صغری
۲۲۱	فتحعلی شاه قاجار
۴۲۴	فخرالدین رازی
۲۱-۱۹۸	فخرالدین طریحی
۷۶-۳۲۱-۳۲۵	فرهاد میرزا
۵۶۲	فرزدق
۹۵-۴۴۵	فرید وجدی
۸۱۳	فرعون
۶۷۵	فضیل
۷۵۶	فطرس
۳۹۲	فقیه همدانی
۴۱۴	فقیه بحرانی
۲۰	فهری زنجانی
۴۶۵-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۶-۴۷۷-۴۷۸-۴۸۱-۴۸۲	فیروز آبادی
۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۵۰۴-۵۳۶	
۱۷۱-۳۵۵-۳۵۶-۳۷۸-۳۹۱-۴۵۳-۵۳۲	فیض کاشانی
۶۷۸	فیومی

(ق)

۳۲۱	قاضی طباطبائی (سیدنا آیه الله العظمیٰ حاج میرزا مهدی (ره))
۴۷۰	قاضی نورالله (شهید)
۸۱۵	قاضی طباطبائی
۶۸۲--۶۸۴--۶۸۶--۶۸۹	قاسم (ابن امام مجتبیٰ (ع))
۶۲۶	قاسم ابن اصبح
۱۱۲	قاسم ابن محمد بن عقیل
۶۹۸--۷۰۰	قاسم بن محمد بن ابی بکر
۱۸۰	قیمیه
۲۵	القداح
۱۷۷-۳۴۲	قرطبی
۴۰۴	قربانعلی زنجانی (حجة الاسلام)
۶۷۰	قرمانی
۴۱	قروینی
۵۴-۵۵-۱۶۷-۷۵۱	قطب الدین راوندی
۱۶۷	قمتی (ره)
۱۴۹	قعقعه البرید
۱۴۲-۱۴۷-۲۲۹-۲۳۱-۲۵۲-۲۵۵	قلقشندی
۱۳-۱۰۲-۱۶۲-۳۲۹-۵۶۶	قمر بنی هاشم (ع)
۱۳۰	قنبر

٤٠٣-٤٠٤-٤٠٥-٤١١	قهنستاني
٢٧٢-٤٣٨	قيس بن سعد (ض)
٥٠-٤٣٢-٤٣٧	قياصرة

(ك)

٣٢٧	كاشفي
	كاشف الغطاء (شيخنا آية الله العظمى آقا شيخ محمد حسين قدس سره)
٩٧-٤٩٠-٥١٩-٥٥٢-٧١٥-٧١٧	
٤٨٠	الكاظم عليه السلام
٤٤٥	كاظم الحلفي
٤٩٢	كاظم (ملا)
٥١٢	كارل يان
٤٧٣	كسائي
١٢٥-٤٠٧-٤٠٨	كشي
٢٤١	كعب بن عجرة
١٥٤-٢٤١	كفعمي
٣٥٤-٣٥٥	كلبى
٢١٧-٢٥٨-٥٨٤-٥٩٥-٤١٠	كلينى
٥٢	كميل بن زياد

۵۶۷	کمیت اُسدی
۳۵۵	کندی
۸۸-۴۵۷	کوهکمری (أستاذنا آية الله العظمى الحجة قدس سره)
۷۵۰	گوستاولبون فرانسوی
۶۹۹-۷۰۰	کیهان بانو

(ل)

۲۶	لقمان
۲۲۲-۵۷۲	لوط بن یحیی ازدی غامدی کوفی (ابومخنف)

(م)

۵۰۴-۶۰۵	محمد (خاتم الانبیاء صلوات الله و سلامه علیه وآله وسلم)
۶۴۵-۷۷۰	
۷۷۲-۷۸۰	
۵۰-۵۲-۵۳-۱۴۸	مالک اُشتر
۱۴۵	مالک ابن نویره
۴۰۳-۴۱۴-۴۲۳-۴۵۵	مالک
۵۷۰	مالک بن طوق

- مأمون الرشيد ٧٣١-٧٣٩-٥٠١-٤٩٩-٤٩٨-٤٨٧-٤٨٦-٤٨٤-٥٤
 مامقاني (آية الله العظمى حاج شيخ عبدالله صاحب تنقيح المقال و
 تصانيف كثيرة) ١٩٠-٦٠٨-٦٠٩
 مبارك خباز ٣٤٠
 مبرد ٥٧٠
 متوكل ٥٤-٢٥٦-٣٦٥
 مثني بن حارثة ٥٦-١٤٣
 مجاهد ٣١٩-٦٠٣
 مجلسي (شيخ الاسلام و المسلمين صاحب بحار الانوار) ١٣٤-١٣٥
 مجد الدين فيروز آبادي ٤٥١
 محب طبري ٩٤-٣٢٩-٥٨١-٦٧٦
 محب الدين شيخ الاسلام ٢٧٣
 محب الدين خطيب ٥٥٢
 محدث قمي ١٢٢-٣١١-٣١٢-٣٤٩-٣٦٧-٣٧١-٣٧٨-٣٩٦-٥٠٣
 ٥٧٧-٧٥٥
 محدث جزائري ٥٤-٣٥٠-٣٧٢-٤٨٢-٤٩١-٥٣٧-٧٠١
 محدث خياباني ٨٧-٩٠-٩١-١١٠-١٣٣-٢٢١-٢٦٠-٢٦٢-٢٦٤
 ٢٦٦-٢٦٩-٢٧٢-٢٧٣-٣٢٨-٦٥٨
 محدث نوري ٤-٦-٧-٨-١٠-١٢-١٣-١٤-١٥-١٦-١٧-١٩-٢٣
 ٢٨-٣٢-٣٧-٤٤-٦٠-٧٦-٨٦-١٣٣-١٥٣-١٥٤-١٥٦

١٥٧-١٦٤-١٦٦-١٦٧-١٦٨-١٧٠-١٧١-١٧٥-١٧٦-

١٧٨-١٧٩-١٨٢-١٨٩-١٩٠-١٩١-١٩٢-١٩٤-١٩٥-

١٩٧-١٩٨-٢٠٢-٢٠٣-٢٠٦-٢١٥-٢٢١-٢٢٢-٢٢٤-

٢٢٥-٢٢٦-٢٥٧-٢٥٨-٢٥٩-٢٧٣-٢٧٦-٢٧٧-٢٨٦-

٢٨٩-٣٧١-٣٨٠-٣٨٤-٣٨٥-٤٢٨-٤٤٧

٣٩٩-٤١٣-٤٥٣

محدث بحرانی

٢١٧-٤٩٨-٧٠٠

محمد بن ابی بکر

٤٣١

محمد سعید عرفی

٤٩-٣١٥

محمد بن عبدالملك ابن زیات

٩

محمد بن بابویه قمی (شیخ صدوق)

١١٢-٤٣٨

محمد بن عقیل

٢٥

محمد بن عیسی

١٠٧-١١٧-٥٨٧-٥٩٢-٥٩٦-٥٩٨

محمد بن جعفر ابن ابی طالب

٨٣

محمد بن ابوالقاسم بن علی

٨٣

محمد حنفیة

٢٢٣-٢٢٩-٢٣٠-٢٣١

محمد بن جریر طبری

١٧٧

محمد محیی الدین عبدالحمید

٤٠٢

محمد بن عبدالرحمن دمشقی

٤٠٤

محمد رضا روحانی زنجانی

٤٠٨

محمد بن حبیب نسابة

- ۴۲۱ محمد بن عبدالله حمیری
 ۴۲۸ محمد بهجت
 ۴۲۹ محمد بن عبدالوهاب
 ۴۹۴ محمد بن اسحاق
 ۶۲ محمد خطیبی
 ۳۴۳ محمد علی قریت
 ۹۱ محمد علی اردوبادی
 ۱۸۰ محمد بن قاسم ثقفی
 ۵۱۱-۵۱۲-۵۱۳ محمد اولجایتو (خدا بنده)
 ۵۵۱ محمد علی حومانی
 ۵۶۳ محمد بن علی بن رزین
 ۵۷۱-۶۵۳ محمد حسن خان (اعتماد السلطنة مراغی)
 ۵۹۷ محمد بن جعفر
 ۵۹۸ محمد اکبر بن جعفر
 ۵۹۸ محمد بن محمد بن نعمان بغدادی (شیخ امام مفید (ره))
 ۶۰۵ محمد بن السائب
 ۶۰۷ محمد بن عثمان بن حامد
 ۶۰۷-۶۰۸ محمد بن یزداد
 ۶۰۷ محمد بن الحسین
 ۶۰۸ محمد بن الحسن البرانی

۶۰۹	محمد بن الحسن
۶۲۱	محمد علی صابونی
۶۲۷	محمد بن علی شلمغانی
۶۶۶-۶۷۷-۶۸۲	محمد بن طلحة شافعی
۶۸۱	محمد بن یعقوب
۷۳۹	محمد بن علی (امام جواد علیه السلام)
۷۵۱	محمد بن میمون
۸۱۴	محمد زارع (حاجی)
۷۵۴-۷۵۵-۷۵۶-۷۵۷	محمد بن سنان
۷۷۶	محمد بن قاسم حسینی (سید)
۱۱۲	محسن
۱۴۵	محمیة ابن زنیم
۲۲۳	محمود بن زنگی
۴۲۹	محمود شکری آلوسی
۴۵۳-۴۵۴	محقق (صاحب شرائع الاسلام)
۲۲۲-۴۵۵	محقق اردبیلی (امام عالم ربّانی)
۴۵۷	محقق نائینی
۴۹۲-۴۹۳-۴۹۵	محقق خونساری
۵۰۴	محقق دوانی
۵۲۹	محقق خراسانی

- ۶۱۹-۶۶۵-۶۷۶ محقق طوسی
 ۵۱۱-۵۱۲ محمود غازان خان
 ۵۲۲ محمود طباطبائی (شیخ الاسلام)
 ۵۱۷-۵۱۸ محیی الدین عربی
 ۳۸-۶۲-۱۲۴-۱۲۶-۱۳۳-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۶-۲۶۸-۲۶۹- مختار
 ۲۷۱-۳۶۵-۸۰۶
 ۶۹ مخضر
 ۷۹۵ مدائنی
 ۸۱۳ مروان أموی
 ۳۸-۶۶ مروان بن عامر بن ربیعة
 ۱۰۸-۱۱۰ مرقد
 ۷۸۱ مرتضی (أمیر المؤمنین سلام الله تعالى علیه)
 ۵۰۵ مرتضی (سید علم الهدی)
 ۴۵۱-۵۳۳ مرتضی زبیدی
 ۵۰۵-۵۷۰ مرزبانی
 ۳۶-۴۰۵-۶۵۱-۷۹۵ مروان
 ۶۲۱-۶۲۲ مریم
 ۱۱۴ مرغینانی
 ۶۰۷-۶۰۸-۶۰۹ مزخرف
 ۶۴۹ مسافر بن شریح یشکری

٣٥١	مستوفى (حمدالله)
٨٤-٨٥-٩٠-١٠٠-١٠٨-٥٧٩	مسلمة بن مخلد
١٣٠	مسمع
١٦٣	مسلم بن عقيل (ض)
٧٩٥-٨١٣	مسلم بن عقبة
٢٤٧-٢٤٨-٢٥٠-٢٥١-٢٠٩-٤٤٦-٨١١	مسعودى
٦٢٥-٦٢٦	مستعين
٦٢٦	مسلمة بن قاسم
٢٣٩-٧٤٣-٧٤٨-٧٤٩	مسيح (ع)
٣٢٢	معتمد الدولة
٤٩-٢٥٥-٢٥٦	معتمد
١١٩	مصعب بن عبدالله
٣٥٥-٣٥٦-٣٥٨-٣٦٠-٣٦٢	مصقلة الطحان
١١٩-٢٧٠-٥٩٤	مصعب زيرى
٣٥-٣٧-٥٠-٥١-٥٢-١٠٠-١٢٧-١٤٢-١٥٠-٢٥٦-٢٦٠	معاوية
٢٧٢-٤٠١-٤٠٢-٤٠٦-٤٠٨-٤٢٨-٤٣٠-٤٣١-٤٣٢-٤٣٣-	
٤٣٤-٤٤٠-٤٤١-٤٧٨-٥٥٠-٥٧٥-٥٧٩-٦١١-٦١٦-٦١٧-	
٦٣٢-٦٣٣-٦٣٤-٦٣٦-٦٣٧-٦٥٠-٦٥٣-٦٥٤-٦٥٧-٦٩٠-	
٧٨٣	
٦٤٧-٦٥٥	معاوية بن يزيد

۳۲۴	معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی
۷۳۲-۷۳۳-۷۷۰	معتزلة
۶۳	معلى بن خنيس
۷۴۵	معلى بن محمد
۱۵۰-۵۱۰-۵۱۱	مغول
۴۰۸-۵۹۶	مغيرة بن شعبه
۷۹۲	مقاتل بن سليمان
۴۵۵	مقداد (فاضل)
۵۷۰	مقدسى
۵۶۱	مقرئى
۳۱۷	ملك افضل
۲۷۲	ملك مظفر
۳۸۶-۳۸۷-۴۵۳	ملائكة
۲۵۹-۷۳۰	ملا على واعظ خيابانى
۳۱۷	المنتصر بالله
۳۱۴	منصور بن جمهور
۶۳-۲۲۷	منصور دوانقى
۳۴۹	مناوى
۲۵۵	مهدى عباسى
۷۹۱	مهنا بن يحيى

۲۵۴	مورینا
۳۲۵-۴۲۹	موسی مبرقع بن امام جواد (ع)
۷۵۷	موفق (خادم)
۴۶-۴۷-۶۳-۴۳۶-۴۳۸-۵۰۶	موسی (امام کاظم علیه السلام)
۳۴-۳۵-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۲۷۰	میثم تمار (ض)
۳۳۱	میرزا احمد (آقای سید)
۳۳۱	میرزا عبدالرحیم (آقای سید)
۳۳۱	میرزا محمد تقی قاضی طباطبائی (آقای سید)
۸۸	میرزا محمد علی خیابانی
۱۲۰	میرزا فتحعلی آخوند زاده (اف)
۵۱۶	میر داماد حسینی (سید الحکماء و الفقهاء)
۳۲۱-۳۳۱	میرزا مهدی (قاضی طباطبائی کبیریکی از مهدای خمسة)

(ن)

۲۴۸-۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۶-۴۶۳-۴۷۳-۵۰۰-	النبی صلی الله علیه و آله و سلم
۵۴۲-۵۸۱-۶۰۵-۷۷۲-۷۷۹-۷۹۳-۸۰۰-۸۱۵	
۳۲۱	نائب السلطنة
۴۸۸	ناشی صغیر •

۵۷۲۰	نصیر الدین قاجار
۷۶۴	نبی الہدی (ص)
۴۲۹	نبہانی
۷۹-۸۰	نیلشانی (دہ)
۴۲۳	نخعی
۱۷۱-۴۰۶۰	نراقی
۴۶۵	نظارای نجران
۲۱۶-۶۲۵-۶۲۶	نصر بن علی جہضمی
۶۲۳-۶۲۵	نصر بن علی بن نصر جہضمی
۷۴۷	نصیر خادم
۳۲۹۰	نعمۃ اللہیۃ
۴۲۹۰	نعمان بن آلوسی
۴۶۳	نعمانی
۱۵۳-۱۵۶-۲۹۰-۲۹۲-۵۷۵	نعمان بن بشیر
۵۰۵-۵۰۷	نفع انصاری
۲۵۳-۵۰۱	نوح (ع)
۵۸۸-۶۲۴-۶۲۵	نوبختی

٦١١-٦١٢٤٦١٣-٦٣٧	نوفه بكالی
٨٧٢	نمیوی
٨٧٢	نوبخت بن گودرز
٦٦٦	نوی
٦٠٥	نور الحلبي

(٥)

٥٣١	هادی طهرانی (شیخ)
٢٥-٢٦-٢٢٧-٢٢٨-٢٣٢-٢٣٥-٢٣٦-٢٣٧-٢٣٨	هاردن الرشید
٥٠٦	
٦٧٥	هانی بن نبیت. حضرمی
٧٨٢	هاشم معروف الحسنی
٣٠١	الهاسمی
٣٠١	الهادی
٢٥٣	هدی
٥٢	هرثمة
٥٩٦	هرمزان
٣١٨	هشام

٥٩٥	هشام بن سالم
٧٩٤	هشام بن محمد
٧٩٥	هشام بن حسان
٧٦٨	هندي (شيخ رحمة الله صاحب اظهار الحق)
٦٤٤	هندوشاه بن سنجر
٢٥٥	هيوبرت برت

(و)

٤٢١-٥٨٩-٨١٤	ولّي عصر (ارواحنا فداء)
٤٨-٤٩-٥٠	وائق عباسی
٣٢٨-٧٩٤-٨٠٢	واقدي
٢٥٣	ورقاء
٤٨	وشا
١٣١	وليد ابن صبيح
٥٢-٢٦٩	وليد پسر عبدالملك
٤٨٥	واحدى
٧٩٢	وكيع

(٥)

٥٧١-٥٧٤	ياقوت
٣١٦-٣٢٢	ياغمى
٧٦-٧٨	يعحى بن حسن
٥٧٠	يعحى بن نوفل
٥٤-٥٥	يعحى بن هرثمة
١٨٥-٣٤٨-٣٤٩-٤١٠-٤٢٣-٧٤٦-٧٤٥-٧٧٢	يعحى بن زكريا
٧٩٣	يزيد بن حفصة
٧-٢٢-٢٥-٢٨-٣٠-٣١-٣٦-٣٧-٣٨-٤٠-٤١-	يزيد (لعنه الله)
٤٢-٤٣-٤٤-٤٨-٧٣-٧٤-٧٥-٨١-٨٩-٩٠-٩٥-	
٩٦-٩٧-٩٩-١٠٨-١٣٥-١٥٠-١٥٣-١٥٦-١٩٦-	
٢٢٦-٢٥٦-٢٥٨-٢٥٩-٢٦٠-٢٦٢-٢٧٠-٢٧٥-	
٢٧٨-٢٨٨-٢٨٩-٢٩٠-٢٩١-٣١٢-٣١٤-٣١٥-	
٣١٦- ٣١٧- ٣١٨ -٣٤٦- ٣٥١ -٣٥٣- ٣٦٥-	
٤٠٣-٤٤٠-٥٦٠-٥٧٥-٥٧٦-٤٤٠-٤٤١-٤٤٤-	
٤٤٧-٤٤٨-٤٤٩-٤٥٠-٤٥١-٤٥٢-٤٥٣-٤٥٤-	
٤٥٥-٤٥٦-٤٥٧-٤٩٠-٧٠٤-٧٢١-٧٨٣-٧٨٦-	

٧٨٧-٧٨٨-٧٨٩-٧٩٠-٧٩٢-٧٩٣-٧٩٤-٧٩٥-

٧٩٦-٨٠٠-٨٠١-٨٠٢-٨٠٤-٨٠٥-٨٠٩-٨١٢

٣٤٠

يعقوب بن شعيب

٤٦٦

يعقوب

٧٤٤

يعقوب سراج

٣٦-٦٧٣-٦٧٤

يعقوبی

٣٤٦-٦٠٤

يوسف

٣٤٠

يونس بن طبيان



(فهرست أمکنه)

(الف)

۵۰-۵۶-۱۲۱-۲۲۸-۲۳۷-۳۴۳-۴۰۶-۵۱۱	ایران
۴۲۵-۴۲۶	اسلامبول
۳۲۲-۳۴۳-۵۶۶	آذربایجان
۳۴۳	اروپا
۵۵۲	اردن
۳۲۵	اسفرائن
۲۶۳	اسکندرونه
۴۳۸	اندونزی
۵۱۳	انگلستان
۵۷۱-۸۰۷	اهواز

(ب)

۶۲	بازار صفی
۵۸۴-۷۸۹	بصرة
۵۷	بصری
۴۶-۱۳۷-۲۴۷-۲۵۶-۲۶۳-۲۶۴-۴۲۹	بغداد
۷۷۴	بافت
۹۳-۳۱۸-۳۲۳	بقیع
۳۲۵	بلخ
۷۴۷	بلغار
۵۶۲-۵۷۸-۵۹۷	بیروت
۴۳۵	بیت الله الحرام

(پ)

۲۲۱	پاکستان
-----	---------

(ت)

۶-۶۱-۶۲-۶۴-۸۷-۸۸-۸۹-۱۷۳-۳۱۵-۳۲۱-۳۲۷-۳۳۱-	تبریز
۳۴۳-۳۴۴-۳۵۳-۳۷۳-۳۷۹-۳۸۲-۴۰۶-۴۹۲-۵۰۴-۵۱۴-	
۵۱۵-۵۳۷-۵۴۱-۵۷۳-۵۷۷-۵۸۸-۶۴۹-۶۵۴-۶۵۸-۶۷۸-	
۷۰۱-۷۴۶-۷۵۵-۸۱۵	
۲۶۵	تبوك
۲۲۱	تكریت

۱۲۰-۲۵۶-۴۹۲-۵۲۱-۵۷۸-۶۱۱-۶۲۵

تهران (طهران)

(ج)

۵۱۵

جامع سلطانية

۳۴-۵۱۴

جبل عامل

(ج)

۷۴۷

چکوسلواکی

(ح)

۵۸۳

حیثه

۳۷-۵۵-۶۸-۷۱-۷۲-۹۲-۱۰۷-۱۳۳-۱۳۶-۱۴۵-۲۶۵

حجاز

۳۸۰-۶۵۱-۷۴۵

۳۵۱

حران

۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷

حش کوب

۲۲۱-۵۰۸-۵۸۱

حلب

٥٢-٥٣-١٤٦	حمص
٣٤-٢١١	حوران
٧٥٩	حویزة
٢٢٧-٦٢٦	حیدرآباد

(خ)

٣٢٣	خوارزم
٢٨٦	خراسان
١٧٦	خندق

(د)

٢٧٩	دارالتقريب
٦٥١	دارالحجارة
١٤١-١٤٩	دارالهلل
٣-٢٨-٣٠-٣٤-٣٨-٤٠-٤١-٤٢-٤٣-٤٤-٧٣-٧٤-٧٥-	دمشق
١٠٤-١٠٧-١٣٧-١٤٧-١٥٦-١٨٣-٢١٢-٢٢٥-٣٠٨-٣١٤-	
٣١٥-٣١٦-٣٢٣-٣٤٥-٣٤٦-٣٥٢-٣٧٢-٤١٧-٤٤٠-٤٦٥-	
٥٦١-٥٦٥-٥٧٣-٥٧٥-٥٧٦-٥٩٦-٦٢٢-٦٢٥-٦٢٧-٦٥٢-	
٦٥٥-٧٩٦	

۱۲۶-۱۳۲-۷۵۴-۷۵۷	دانشگاه مشهد
۶۴۷	دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز
۳۰۹	دیرنصاری
۵۱۴	دیلم

(ر)

۶۱۱	رجبة
۱۲۰	روسية
۴۱۶	رمادی
۵۰-۵۶-۵۷-۱۴۳-۲۲۸-۶۵۳-۶۵۴-۶۵۵	روم

(ز)

۵۱۵-۷۷۴	زنجان
۴۱۷	زینبیه

(س)

۵۵-۲۵۵-۲۵۶-۵۵۳	سامراء
۶۱۵	سدره المنتهی

٥٤٦-٦١٧	سنگافور
٥٧٠-٥٧١	سوس
٤١-٥٠٨	سوريه
٤٠٧-٦٩٢	سقيفة
١٠٤-٤١٧	سوريا

(ش)

٣-٦-٢٠-٢٧-٢٩-٣٠-٣١-٣٢-٣٣-٣٤-٣٥-٣٧-٣٨-٤١-	شام
٤٢-٤٣-٤٤-٥٠-٥١-٥٢-٥٨-٥٩-٦٥-٦٨-٧٣-٧٤-٧٧-	
٨٣-٩٠-٩٢-٩٣-١٠٠-١٠٥-١٠٧-١٠٨-١٠٩-١١٠-١١٣-	
١١٤-١٢١-١٣٣-١٣٥-١٥٢-١٥٣-١٥٧-١٦٤-١٨٣-١٨٦-	
٢٠١-٢٠٩-٢١١-٢١٢-٢٢٠-٢٢٢-٢٢٣-٢٢٥-٢٥٨-٢٥٩-	
٢٦٠-٢٦١-٢٦٢-٢٧٤-٢٧٥-٢٨٥-٢٨٨-٢٩١-٢٩٣-٣٠٤-	
٣٠٦-٣١١-٣١٢-٣١٨-٣٢٠-٣٣٦-٣٣٧-٣٤٤-٣٤٥-٣٦٣-	
٣٦٩-٣٧٠-٣٧١-٣٧٨-٣٨٠-٤٣٩-٤٤٠-٥٦٠-٥٦٤-٥٧٥-	
٥٧٧-٥٩١-٦٣٣-٦٣٦-٦٣٧-٦٤٠-٦٤١-٦٤٣-٦٤٧-٨٠٤-	
٨٠٧-٨٠٩	
٥٩٢-٥٩٦-٥٩٧	شوشتر

٣٢٣-٣٢٤-٣٢٥

شيراز

(ص)

٤٣٥

صفا

٢١١-٤٣٥-٤٣٨-٤٥٤

صفين

٥٨٨-٤١٧

صيدا

(ع)

١-٧-٢٠-٣٢-٣٣-٣٧-٣٩-٤٩-٥٠-٥٤-٥٥-٥٦-٥٩-٦٦- عراق

٦٨-٧٢-٧٥-١١٠-١٢٢-١٣٣-١٣٥-١٤٣-١٤٩-٢١٢-٤٨٦-

٥٥٢-٥٥٣-٥٥٤-٥٥٩-٥٨٤-٦٣٣-٦٣٦-٦٨١-٧٨٩-٨٠٤-٨٠٩

١٣١-١٥٣-١٦٤-١٨٠-٢٦٦-٢٧٤-٢٧٥-٢٧٨-٢٩٠-٢٩١- عرفة

٢٩٢-٢٩٣-٣١٢-٣٨٠-٣٨٢-٤١٦-٤١٧

٣٠٥-٣٠٦-٣٠٧-٣١٢-٣١٣-٣١٥-٣١٦-٣١٧-٣٢٦- عسقلان

٣٥١-٣٥٢

(ف)

٥٧-٥٥٢

فلسطين

٢٣٨

فدك

(ق)

٣١-١٠٨-١٤٧-٣٠٥-٣٠٨-٣٠٩-٣١٠-٣١٣-٣١٤-٣١٦ قاهرة

٣١٧-٣٢٢-٣٢٥-٣٣٢-٣٥٢-٥٥١-٥٧٨-٥٩٤

٢٣٢

قباء

٥٣-١٢٥-١٢٧-١٣١

قادسية

٥٧٢-٥٧٤

قزوين

٢٤٤-٧٤٧-٧٩٣-٧٩٤

قسنطينية

١٢٠

قفقاز

٨٧-٥٢١-٤٢٣-٤٩٧

قم

(ك)

٥٥٣

(كاظمين)

١-٢-٤-٥-٦-٧-١٧-١٨-١٩-٢٠-٢١-٢٢-٢٣-٢٥

(كربلاء)

٢٤-٢٧-٢٨-٢٩-٣٢-٣٩-٤٠-٤٢-٤٣-٤٤-٤٣-٤٥

٤٨-٧١-٧٢-٧٧-٨١-٨٥-٨٦-١٠٥-١٠٦-١٠٧-١١٣

١١٤-١٢١-١٢٤-١٣٥-١٥٢-١٥٣-١٥٤-١٥٧-١٦٣

۱۶۴-۱۷۹-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۴-۱۸۶-۱۹۳-۱۹۶-۲۰۰-
 ۲۰۱-۲۰۶-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۵-
 ۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۹-۲۸۲-
 ۲۸۵-۲۸۷-۲۹۰-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۷-۲۹۸-۳۰۱-۳۰۴-
 ۳۰۵-۳۰۶-۳۱۰-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۷-۳۲۸-
 ۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۲-۳۴۵-۳۴۷-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-
 ۳۵۲-۳۵۳-۳۵۹-۳۶۲-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۸-۳۷۰-۳۷۲-
 ۳۷۳-۳۷۸-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۸-۳۹۸-
 ۴۱۲-۴۱۵-۴۱۶-۴۲۰-۴۲۱-۴۳۹-۵۵۳-۵۵۴-۵۵۸-
 ۵۵۹-۵۸۰-۵۹۱-۵۹۳-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۲-۶۴۳-۶۶۰-
 ۶۷۶-۶۸۷-۷۸۹-۸۰۶-۸۰۷-۸۰۸

۷۷۴

کرمان

۸۰۰

کعبه

۲۴۰

کلیسا

۴۵۰

کنکرة اسلامى

۶۲

کوجه باغ

۲۶-۳۲-۳۵-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۲-۴۳-۴۶-۵۰-۵۲-۵۳-

کوفه

۵۸-۵۹-۶۵-۶۸-۷۴-۷۵-۷۷-۷۸-۸۱-۱۰۵-۱۰۷-۱۰۸-

۱۲۱-۱۲۲-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-

۱۳۳-۱۳۶-۱۳۷-۱۶۳-۱۸۰-۱۸۲-۱۹۵-۲۰۱-۲۰۹-۲۱۱-

٢٢٠-٢٢٢-٢٢٣-٢٢٤-٢٢٥-٢٢٧-٢٥٩-٢٦٠-٢٦١-٢٩١-

٢٩٣-٣٠٨-٣١٥-٣٣٦-٣٤٥-٣٥٢-٣٦٣-٣٦٩-٣٧١-٤٣٨-

٤٣٩-٤٤٠-٥٤١-٤٣٧-٤٤٠-٧٨٩-٨٠٦

٣٢٧

كوه سرخاب

(ك)

٥١٥

گنبد سلطانیة

(ل)

٢٩٥-٤١٧-٥١٥-٥٥١

لبنان

٤٨١

لوح محفوظ

٤٣٥-٧٠٤

ليلة الهرير

(م)

٤٠٧

مجلس سقيفة

٤-٧-٢٢-٣٦-٣٧-٤٩-٥٠-٥٥-٥٦-٧٢-٧٧-٨١-

مدينة منورة

٨٢-٨٣-٨٥-٨٦-٨٩-٩٢-٩٣-٩٥-٩٧-٩٨-٩٩-

١٠٠-١٠٣-١٠٤-١٠٦-١٠٧-١٠٨-١٠٩-١١٠-

١١٢-١١٤-١١٥-١٢٣-١٢٤-١٢٥-١٢٧-١٣٥-

١٤٨-١٥٣-١٥٤-١٦٤-١٨٠-١٨٦-٢٠٨-٢١١-

۲۲۹-۲۳۰-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۱-۲۵۸-۲۶۲-۲۶۵-

۲۹۰-۳۱۵-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۱-۳۲۳-۳۵۱--

۳۵۷-۳۵۹-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۴-

۳۷۸-۳۸۵-۴۰۶-۴۳۰-۴۴۰-۴۴۱-۵۷۵-۵۸۳-

۵۸۴-۵۸۶-۵۹۱-۵۹۳-۶۴۰-۶۴۱-۶۵۲-۶۸۲-

۶۸۵-۶۹۰-۶۹۳-۶۹۷-۷۰۰-۷۸۸-۷۹۳-۷۹۴-

۷۹۵-۸۰۰-۸۱۳

۳۲۵

مدرسه سپهسالار

۴۸۶

مرو

۴۳۵

مرود

۳۱۵

مسجد اموی

۳۳۱

مسجد کرامت «با آغواء دروغی»

۵۵۲-۶۱۵

مسجد اقصی

۵۸۰

مسجد رسول الله ^ﷺ (ص)

۶۱۵

مسجد الحرام

۶۱

مسجد شعبان

۳۰۶-۳۰۷-۳۱۳

مشهد

۹-۳۳۲

مشهد رأس الحسین (ع)

۷۷-۸۴-۸۵-۸۶-۸۹-۹۰-۹۲-۹۴-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۳-۱۰۵- مصر

١٠٦-١٠٨-١٠٩-١١٠-٢٦٣-٣٠٥-٣٠٦-٣٠٧-٣٢٢-٣٢٣-	
٣٥٠-٣١٧-٣١٨-٣٢٥-٣٣١-٥٤١-٥٧٨-٥٧٩-٥٩١	
٣٦-٣٩-٤٠-٤٦-٤٧-٨٣-١٠٠-١١٠-١٢١-١٢٢-١٢٣-١٢٤	مكة
١٢٥-١٢٦-١٢٧-١٢٨-١٢٩-١٣٠-١٣١-١٣٢-١٣٧-١٤٨-	
٢٢٤-٢٣١-٢٥٨-٢٩٨-٣١٥-٤٠٨-٤١٥-٤٣٤-٤٥٠-٥٥٨-	
٥٨٣-٦١٤-٦٢١-٧٠٤-٧٤٥-٧٥٧-٨٠٨	
٢٩٨	منى
٣٠٩	موزة فرانسه
٣٠٩	موزة ايطاليا
٣١٠	موزة
١٢١-٢٢٦-٢٥٢-٢٦٣-٥٧١	موصل

(ن)

٨٧-٨٨-٨٩-٩١-١١٣-١٣٣-١٣٦-١٨٢-١٨٣-١٩٠-	نجف
١٩٢-١٩٣-٢٠٩-٢١٨-٢٢٧-٢٥٩-٢٩١-٢٩٧-٣٢١-٣٢٥-	
٣٣١-٣٣٤-٣٧٤-٤٠٦-٤١٣-٤١٦-٤١٧-٤٢١-٤٩٠-٥١٩-	
٥٣١-٥٤٠-٥٥٣-٥٥٤-٥٩٤-٦٠٠-٦٠١-٦٢٣-٦٥٩-٦٨٩-	
٦٩٣	

۲۲۱

نصیبین

(ه)

۳۲۵

هند

۲۲۱

هندوستان

(ی)

۱۴۳

یرموک

۷۴۷

یوگوسلاوی

۱۰۰

یمن



(199)

17

(4)

17

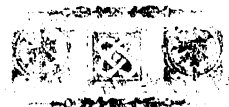
17

(2)

17

17

17



بسمه تعالی

فهرست رشحات قلمی و آثار علمی حضرت سیدنا الحجة
المحقق آية الله آقای قاضی طباطبائی دام ظلّه العالی

- ۱- فصل الخطاب فی تحقیق أهل الكتاب = مشتمل بر فوائد علمیة کثیرة - عربی - مخطوط .
- ۲- کتاب السعادة فی الاهتمام علی الزيارة - عربی - خ .
- ۳- علم امام (ع) مانند مقدّمة به ترجمه علم امام (ع) مرحوم مظفر (ره) - فارسی مطبوع به سال : (۱۳۹۰) ق در تبریز .
- ۴- تعلیقات بر کتاب «الفردوس الاعلی» که از رشحات قلم شیخ کاشف الغطاء قدس سره است بویژه در طبع دوم = طبع تبریز به سال : (۱۳۷۲) قمری = به زبان عربی = و طبع اول به سال : (۱۳۷۱) هـ ق در نجف اشرف .
- ۵- تعلیقات بر کتاب «جنة المأوی» و جمع و تألیف آن از رشحات قلمی مرحوم شیخ کاشف الغطاء (ره) با اضافات مهمّة در طبع دوم و ترجمه و تاریخ زندگانی شیخ (ره) بنحو مبسوط - طبع اول

به سال: (۱۳۸۰) ق - تبریز و طبع دوم به سال: (۱۳۹۷) ق - تبریز .
 ۶- تحقیق در ارث زن از دارائی شوهر = تنظیم از بیانات و
 تحقیقات معظم له دام ظلّه به زبان فارسی مطبوع در تبریز به سال :
 (۱۳۹۴) ق .

۷- تعلیقات و اضافات به کتاب «أنیس الموحّدین نراقی (ره)»
 به زبان فارسی طبع اول به سال: (۱۳۹۲) ق در تبریز و طبع دوم «افست»
 در تهران به سال : (۱۳۹۴) ق .

۸- تعلیقات بر کتاب «أنوار نعمانیّة» محدث جزائری (ره) در
 چهار مجلد به عربی طبع تبریز به سال: (۱۳۸۰) هـ ق .

۹- ترجمه مسائل فندهاریه شیخ کاشف الغطاء (ره) از فارسی
 به عربی که به امر خود آن نابغه اسلامی تمامی آن رساله در کتاب
 «الفر دوس الاعلی» درج شده است .

۱۰- خاندان عبدالوهاب - در تاریخ رجال و علماء و بزرگان
 «سادات عبدالوهابیّة» و ضبط انساب آنها و ثبت اسامی افراد آن
 خاندان حسنی به زبان فارسی - خ .

۱۱- جوابهای شبهات واهیة = فارسی - خ .

۱۲- رساله در اثبات وجود امام (ع) در هر زمان - به عربی - خ .

۱۳- جوابهای بعض شبهات وارده از خراسان - فارسی - خ .

۱۴- کتاب الفوائد - مشتمل بر فوائد علمیّة و فقهیّة و تاریخیّة -

به زبان عربی و فارسی - خ .

- ۱۵- سفرنامه «بافت» مشتمل بر تواریخ و ضبط حوادث و حقائق بسیاری با ثبت جزئیات وقایع - فارسی - خ .
- ۱۶- کتابی در علم کلام مبسوطاً - هنوز تمام نگشته = عربی - خ .
- ۱۷- الاجتهاد و التقليد - عربی - خ .
- ۱۸- المباحث الاصولية في تقریرات جمع من الاسانذة - عربی - خ .
- ۱۹- مقدمه مفصلة بر تفسیر «جوامع الجامع» طبرسی (ره) و مؤخره آن با تعلیقات مختصرة - عربی - به خط حاج طاهر خوشنویس تبریزی (ره) طبع افست در تبریز به سال: (۱۳۷۹) ق .
- ۲۰- تعلیقات مختصرة بر دو فصل از کتاب «اسلام صراط مستقیم» مورگان - فارسی - طبع شده .
- و نسبت به آن تعلیقات که با کمال مراعات ادب نگارش یافته بعضی از دکترها که اصل وی از «سردرود» تبریز است از اظهار عقائد شیعه در آن تعلیقات درد دل گرفته و در کتابش به مقام جسارت آمده و حرف هذیان زده و جوابش را یگانه کتاب شناس زبردست فاضل معظم آقای عطائی خراسانی در کتاب «افسانه کتاب» و صاحب تألیفات کثیره و خدمات ارزنده دینی آقای حاج محمد علی انصاری در کتاب «پاسخ به بداندیشان» داده اند .
- ۲۱- رساله در آثار تاریخی آیه الله طباطبائی حکیم قدس سره -

فارسی - به سال: (۱۳۹۰) ق در تبریز طبع شده .

۲۲- مقالات کثیره در موضوعات متنوعه علمی و دینی و تاریخی و انتقادی اجتماعی که در مجلات عربی مانند مجله شریفه «العرفان» منتشره در صیدا - لبنان . انتشار یافته و اگر جمع و تألیف شود مجلد ضخیم تنظیم می گردد و از خداوند متعال توفیق آن رامسألت می داریم.

۲۳- برای معظم له مقدمه و تصدیق زیادی بر کتب و مؤلفات مطبوعه علمای اعلام است مانند: کتاب «آداب النفس» .

وافاضة القدير شيخ شريعت اصفهاني قدس سره . و تقریرات محقق نائینی (ره) تألیف مرحوم آقا شیخ محمد علی خراسانی طبع (قم) به سال: (۱۳۶۸) ق و کتاب العقائد الوثنیه - طبع افست تهران .

وصحائف الابرار شيخ كاشف الغطاء (ره) . و تنقیح الاصول سيد جليل فقيه آفای حاج سيد محمد رضا طباطبائی (ره) اعلمی الله مقامه که در نجف اشرف طبع شده . و مقدمه بر رساله «بحثی کوتاه» درباره علم امام (ع) تألیف آفای علامه طباطبائی دام ظلّه طبع تبریز به سال: (۱۳۹۶) ق = و کتاب آئینیہ رستکاری و دیگر از مؤلفات علماء که بسیار است .

۲۴- تعلیقات بر کتاب «کنز العرفان» فاضل مقداد (ره) - عربی - خ .

۲۵- حواشی بر رسائل و مکاسب شیخ انصاری (ره) و کفایه آخوند خراسانی (ره) - عربی - خ .

- ۲۶- رساله در مسأله «ترتب» - عربی - خ .
- ۲۷- تحقیق و تعلیق بر کتاب « اللوامع الالهیة فی المباحث الکلامیة » تألیف فاضل مقداد (ره) بامقدمه بنحو تحقیق و اضافات زیاد بعنوان تعلیقات در آخر کتاب در سال: (۱۳۹۷) ق در تبریز به چاپ رسیده .
- ۲۸- رساله در شرح حدیث : (من صام يوماً فی سبیل الله تعالی کان کعدل سنة یصومها) - خ .
- ۲۹- کتاب « تحقیق در باره اول اربعین سید الشهداء (ع) » که همین کتاب است طبع اول به سال : (۱۳۹۳) ق خاتمه یافته و اینک طبع دوم آن در این تاریخ : (۱۳۹۸) ق به اتمام رسید .
- ۳۰- رساله در ترجمه ملا عبدالرزاق لاهیجی صاحب شوارق و کوهر مراد با تنظیم فهرست مفصل بر کتاب کوهر مراد - فارسی - خ .
- و غیر از اینها از تألیفات که هنوز به طبع نرسیده است .

(مصحح)

بسمه تعالی

شکر خدا را سزااست که به ضبط شماره صفحات فهرست اعلام این کتاب شریف و تألیف منیف و تصنیف لطیف موفق شده و از توفیقات خداوندی آن را به مرحله عمل رسانیدم
والحمد لله تعالی

نجف آقا زاده

1900

1. The first thing I noticed when I stepped out of the car was the cold. It was a sharp contrast to the warm blanket I had been sitting under. I looked up at the sky, which was a pale, hazy blue. The air smelled like wet earth and distant fires. I took a deep breath, feeling the cold air fill my lungs. I was alone in the vast, open landscape, with nothing but the horizon in front of me.

2. As I walked, I noticed the ground was covered in a thin layer of snow. The snow was not deep, but it was enough to make my steps sound different. I looked down at my feet, seeing the snow being kicked up by my boots. The sun was low in the sky, casting a long, soft glow over the landscape. The trees in the distance were bare, their branches reaching out like skeletal fingers. I felt a sense of peace, a sense of being in a quiet, isolated world.

3. The silence was absolute. There was no sound of birds, no rustle of leaves, no distant traffic. It was a complete stillness, a silence that felt like a heavy blanket. I closed my eyes for a moment, feeling the cold air on my face. When I opened them, I saw a single bird flying in the distance, a small speck against the vast sky. I watched it for a moment, feeling a sense of wonder and awe.

4. The landscape was beautiful in a way that was almost terrifying. The colors were muted, the textures were soft, and the overall feeling was one of isolation and solitude. I walked on, feeling the cold air on my skin, the snow under my feet, and the silence in my ears. I was alone in the world, and I felt a sense of peace and tranquility that I had never experienced before.

5. The journey was long and tiring, but it was also a journey of discovery. I had found a place where I could be alone, where I could think and feel without the distractions of the world. I had found a sense of peace and tranquility that I had never experienced before.

(خطاء و صواب)

ص	خ	س	ص
دولتی است	است دولتی	۱۰	دوازده
خودشان	خودشان	۲	۷
شاگر	شادگر	۸	۱۳
التحریر	الحریف	۱۲	۱۳
با	ما	۱۴	۲۱
است	است	۱۷	۴۱
رحمة الله	رحمه الله	۵	۴۶
بیش	پیش	۱۳	۵۴
با این	با این	۱۶	۶۲
آیا	آیه	۷	۶۷
نموده	زده	۳	۷۳
شده	شد	۳	۷۶
زینب	زینت	۸	۸۲
علیها	علیها	۲	۸۵
(زائد است)	حالی	۱۱	۱۰۰
در رساله	در رساله	۱۲	۱۰۲
و دلیل	و دلیلی	۸	۱۰۴
المجاعة	الجماعة	۷	۱۰۹

ص	س	خ	ص
۱۱۴	۵	هر دو	هر دو در
۱۵۱	۲	می بردند	می بردند چنانچه خبر ورود رأس مظهر واسرا امراد دمشق به یزید برید آورده رجوع شود به منتخب طریحی (ره) ص ۴۸۳ ط بیروت
۱۷۲	۳	ولی تا حال اصل	ولی اصل
۲۱۹	۸	فلسفی	فلسی
۲۲۹	۴	أحد	أحمد
۲۳۴	۲	تأسيس	تأسيس
۲۳۴	۳	تقتضیه	تقتضیه
۲۳۵	۱۲	و امام	و أما
۲۶۵	۱۵	جبرئیل	جبرئیل
۲۷۷	۶	رسالت بدهد	رسالت نسبت بدهد
۲۹۰	۱۸	(۶)	(۶۱)
۳۰۲	۱۹	بعض	بعض ما
۳۲۲	۶	معتمد له وله	معتمد الدولة
۳۳۲	۸	۲-	۱-
۳۴۵	۱۱	ار	را
۳۷۰	۵	نشان	نشان دادن
۳۷۳	۵	(۱۶)	(۶۱)
۳۷۳	۱۳	شیخ بهائی	شیخ بهائی
۳۹۲	۶	المتهجد	المتهجد
۴۱۶	۵	می دهند	می دهند
۴۲۲	۵	کفد ان	از

ص	خ	س	ص
به فوق صدغ	به صدغ	۱۸	۴۲۲
صراحت	اصراحت	۷	۴۳۳
قولوا	قالوا	۸	۴۷۲
در	دو	۱۸	۴۷۳
فسیری	افسیری	۷	۴۷۷
پیروی	یبروی	۳	۴۸۵
تفضیل	تفصیل	۱۴	۴۸۵
النسبتان	النبتان	۱۵	۵۰۳
أنبياء	أنبياء	۲	۵۲۰
حدثی	حدثی	۹	۶۰۷
اما	امام	۱۸	۶۲۸
دعلی	دعلی	۱۴	۶۹۴
آنها	شان	۲	۶۹۵
پذیرد	پذیرد	۱۵	۷۱۱
سوادى	سوادى	۶	۷۸۴
گشتار	گشتار	۱۳	۷۸۸
مطهرش را	مطهرش	۱۷	۷۸۸
المداینی	المداینی	۱۷	۷۹۵
أباحها	أباحها	۴	۸۰۰
دروغ	دروع	۱۴	۸۰۶
۷۲۰	۸۲۰	۱۶	۸۴۲
۳۲۱	۲۲۱	۹	۹۲۵
بیه	بیه	۶	۹۲۸

[illegible]

«مطبعة شفق»

«مطبعة شفق» در شهرستان عزیزما «تبریز» سالهاست که در خدمت به علم و ادب و نشر معارف کوشا بوده و کتب و مؤلفات زیادی را در علوم مختلفه و فنون متنوعه انتشار داده است.

از خداوند قادر متعال طلب مغفرت در حق مؤسس آن مرحوم «آقای حاج حسین سلیم النفس» مسئلت نموده . و از کارکنان آن مؤسسه و مدیر محترم مطبعه «آقای علی سلیم النفس» و برادران کرامیش و از مرتب حروف آقای «ایوب بهنژادی» و از مسئول طبع کتاب آقای «سلیمان پروانه سرند» که بذل مساعی نموده و متحمل زحمات طاقت فرسا در چاپ کتاب با این نفاست و زیبایی و کمی اغلاط مطبعی شده اند کمال تشکر حاصل است و از درگاه خداوندی توفیقات روزافزون ایشان را در خدمات به علم و معارف و عالم اسلام خواستاریم .

(مصحح)